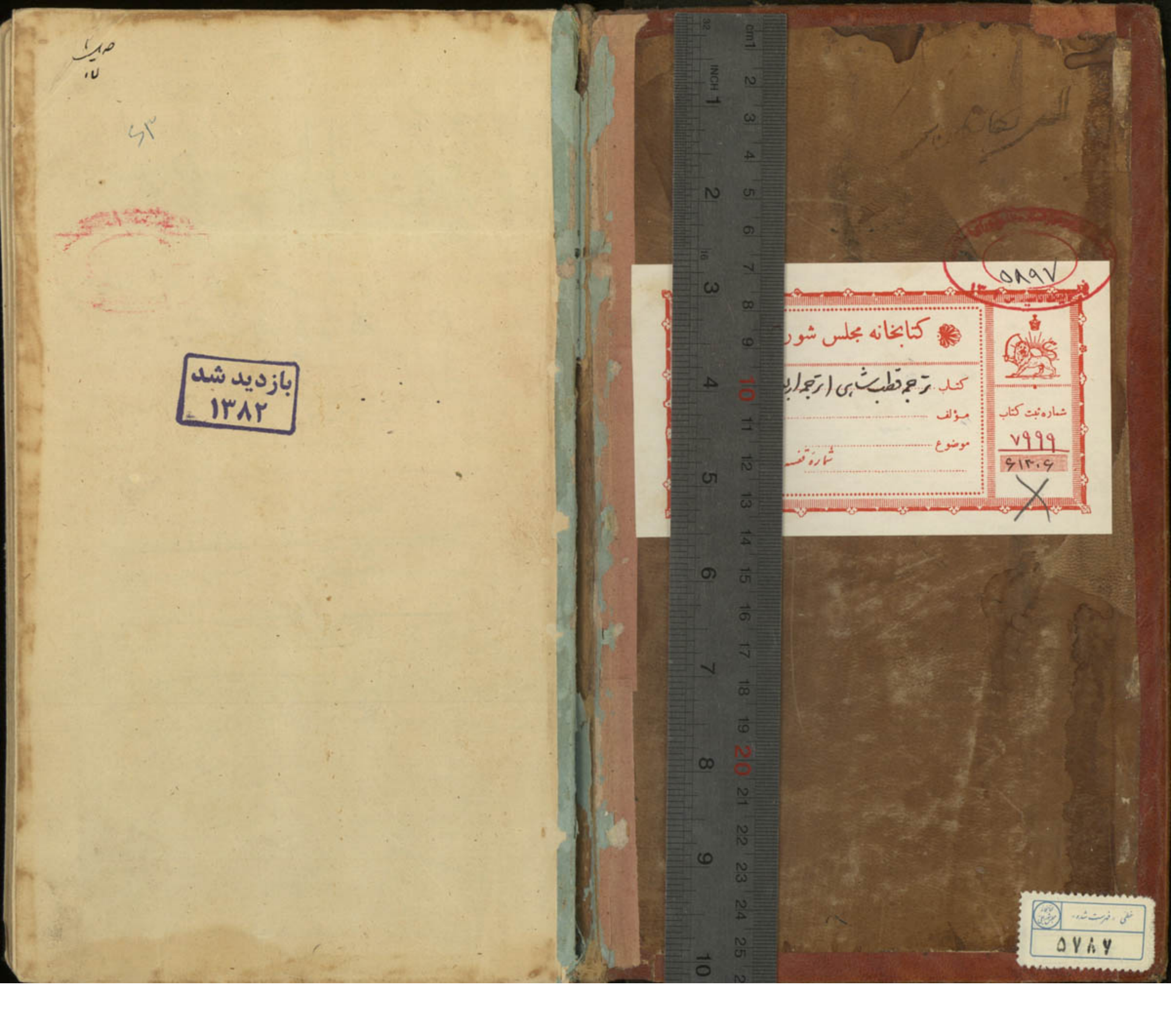



بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب


بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شور
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۹۹۹
۶۱۳۰۶
۵۸۹۷
۵۷۸۷


بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ترجمه قطب شاهی (ترجمه اربعین شیخ بهائی)
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۷۹۹۹
۶۱۳۰۶
۵۷۸۷


بازرسی شد



کتاب الحدیث

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست احادیث این کتاب وانچه در ضمن شرح هر حدیث سمت گزارش یافته است
بر وجه اجمال حدیث اول
در ثواب کسی که چهل حدیث حفظ نماید و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش
و انجام آغاز مشتمل است بر دو منش منش اول ترجمه متن حدیث بی زیاده و نقصان منش
دویم ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که مصنف دام ظله بعربی شرح کرده اند و چند بحث در ان مذکور است
۱ مراد بحفظ حدیث چیست ۲ حدیث چه معنی دارد و چرا آن را حدیث نامیده اند ۳ بیان
احتیاج امت بحدیث نمایش اول بیان انکه دانستن معنی حدیث آیا در حصول ثواب مذکور
شرط است یا نه و بیان انکه معنی حدیث را میتوان کشف یا نه و در ضمن آن یک آیه و دو حدیث
با ترجمه ایراد یافته است آیه ان هذا لفی الصحف الاولی حدیث اول رحم الله امرا سمع مقالتی الی
دویم من تشبه بقوم نمایش دویم بیان انکه مراد بامت که درین حدیث واقعست جمیع امتست
یا بعض امت و از احتیاج احتیاج بی واسطه مراد است یا اعم و در ضمن آن
چهار حدیث با ترجمه اش مذکور است ۱ لا صلوة الا بطهور ۲ جعلت لی الارض مسجدا
۳ یحرم من الرضاع ۴ البیعان بالخیار نمایش سیوم بیان انکه حدیثی که مشتمل بر چند فقره
باشد یک حدیث است یا چند حدیث و جدا کردن فقرات آن در وقت نقل جایز است یا نه
و در ان سه حدیث دیگر گزارش یافته ۱ لا سبق الا فی خف ۲ من نزل علی قوم ۳ من فتح
علی اخیه کربة نمایش چهارم استدلال بحدیث مذکور باینکه خبر واحد حجت است و بان تقریب سه آیه
قرآنی با تفسیرش سمت گذارش یافته ۱ و ما کان للمؤمنین ان ینفروا ۲ ان جاءکم فاسق

حدیث

بنبأ ۳ و لا تقف ما لیس لک به علم انجام بیان معنی علم و فقه که درین حدیث مذکور است
و در ضمن آن یک آیه و چهار حدیث دیگر با ترجمه مذکور است آیه انما یخشی الله حدیث لا
یفقه العبد ۲ اللهم فقهه ۳ یا بنی تفقه ۴ العلماء ورثة الانبیاء حدیث دویم
من عرف الله و عظمه در مرتبه کسی که شناخت خدا حاصل کرده باشد و شرح آن مشتمل است
بر آغاز و یک نمایش و طرازی و انجام آغاز مشتمل است بر دو منش منش اول ترجمه اصل حدیث
منش دویم ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که احتیاج بشرح دارد و در ان چهار بحث و سه حدیث
با ترجمه و چهار آیه با تفسیر گذارش یافته است بحث ۱ بیان انکه صوفیه را چرا اصحاب عرفان می
نامند ۲ بیان انکه بهشت را در عوض عمل صالح میدهند یا بتفضل ۳ سبب ذکر ادات تاکید با
که مقام محتاج بان نیست ۴ انکه خوف و رجا یعنی ترس از خدا و امید برحمت او باید متساوی
باشند حدیث اول ما خلق الله الارواح قبل خلق الابدان دویم لیس من عبد الا و فی قلبه ۳
العجب ما کان فی وصیة لقمان آیات الست بربکم ۲ ادخلوا الجنة ۳ و اذا قال الذین آمنوا
۴ و اذا جاء اجلهم نمایش بیان انکه مراد معرفت و شناسایی خدا درین حدیث چیست
و اگر چنانچه بکنه ذات خدا نمیتوان رسید بکنه صفات او نیز پی نمی توان برد و در آن یک آیه
و چهار حدیث بدستور مذکور است آیه ان بعض الظن اثم حدیث ما عرفناک ۲ ان الله احتجب
عن العقول ۳ کلما میزتموه باوهامکم ۴ من عرف نفسه طراز بیان انکه معرفت چند مرتبه
دارد و تشبیه مراتب آن بمراتب معرفت آتش و در ان یک آیه مذکور است الله نور السموات
انجام بیان صفات عزة اولیاء الله و رد حرف بعضی جاهلان صوفیه که خود را مکلف بنماز
و روزه و سایر عبادات نمیدانند و در آن یک حدیث و دو فقره از قرآن ترجمه شده حدیث
تفکر ساعة آیه اقم الصلوة لذکری ۲ فاعتبروا یا اولی الالباب حدیث سیم
ما من صلوة یحضر وقتها در ثواب اداء نمازهای پنجگانه و شرح آن مشتمل است بر آغاز
و نمایش و انجام آغاز مشتمل است بر دو منش ... ن اول بدستور منش دویم بدستور دو ...

حضرت

یک حدیث شرح یافته است که بازواج طاهره فرموده اند که اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا
نمایش بیان آنکه نماز پنجگانه رفع گناهان صغیره مینماید ودر ان دو آیه وچهار حدیث با
ترجمه وتفسیر مذکور است آیه اول ان الحسنات دویم اقم الصلوة طرفی النهار حدیث
اول والذی بعثنی بالحق بشیرا ونذیرا ان احدکم یقوم من وضوئه دویم ان الصلوة
کفارات سیوم ما من امرء مسلم یحضره صلوة مکتوبه چهارم ان الصلوة الخمس احکام
بیان رفع تنافی میان این حدیث ومدلول آیه کریمه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون
عنه ودر ان ترجمه آیه مذکور ایراد یافته است حد چهارم
در بیان وضوی بیانی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وشرح آن بدستور مشتمل است بر
آغاز وهفت نمایش وانجام آغاز بدستور در پیش دویم چهار بحث ودو آیه
با ترجمه ایراد یافته است بحث اول در آنکه حدیث را دلالت هست بر آنکه آب آورده آن
غیر بواسطه وضو مکروهست یا نه ۲ معنی استعاره وتبعیه ۳ بیان آنکه عطف امری بر امری
بحرف چه معنی دارد وآنکه ثم درین حدیث بملاحظه معنی تراخی استعمال یافته ۴ چهارم
بیان آنکه اعاده بمعنی ایقاع اولی نیز استعمال می یابد آیه ا فمنهم من یمشی علی بطنه
۲ وان یظهروا علیکم نمایش اول در شستن رو در وضو رعایت الاعلی فالاعلی
می باید کرد یا نه ودر آن یک حدیث ترجمه شده که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة نمایش
دویم در تجدید وجه بروجهی که مصنف دام ظله در ان منفردست ودر ان یک حدیث
ودو مسئله ایراد یافته حدیث الوجه الذی امر الله عز وجل بغسله مسئله اولی آنکه آیا
وراندن دست برو در حال شستن رو واجبست یا نه دویم آنکه در شستن رو رعایت
الاعلی فالاعلی واجبست یا نه نمایش سیوم بیان آنکه ترتیب در وضو واجبست یا نه و
وذکر بحثی چند مصنف را دام ظله بشیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه هست که استدلال
بر وجوب ترتیب ودر ان یک آیه ودو حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ان

الصفا والمروة حدیث اول لا یقبل الله صلوة امرء حتی یضع الطهور مواضعه دویم
ابدؤا بما بدء الله به نمایش چهارم استدلال باین حدیث بر آنکه بواسطه مسح آب تازه بر
داشتن جایز نیست ودر ان دو حدیث با ترجمه مذکور است ا قال برأسه لا وقال برأسه
نعم ۲ یضع یدک فی الماء ثم تغسل نمایش پنجم وچون مسح رجلین ومناظره شیعه وسنی
در آن ودر ان نه حدیث با ترجمه اش مذکور است ا نعم هو الذی نزل به جبرئیل علیه السلام
۲ یاتی علی الرجل ستون وسبعون سنه ۳ حدیث کظامه ۴ توضأ ومسح علی نعلیه ۵
ان کتاب الله بالمسح ۶ الوضوء غسلتان ومسحتان ودر ضمن ترجمه آن حکایت مباهله
حضرت با کفار ایراد یافته ۷ ویل للاعقاب من النار ۸ رایت علیا علیه السلام
توضأ فغسل کفیه ۹ ان النبی لما توضأ فمسح رجلیه (?) نمایش سیوم در بیان معنی کعب وبحثی
که مصنف را دام ظله در ان با علما هست ودر ان هشت حدیث ترجمه شده ا ههنا یعنی
المفصل ب ومسح علی مقدم راسه ج وادا امسح بشیء من راسک د فدعا بطست
او تور ه وصف الکعب فی ظهر القدم و وضع یده علی ظهر القدم انجام دفع ایراد شیخ
شهید بر علامه حلی علیه الرحمه حد پنجم
در تعلیم وضوء امیر المؤمنین محمد حنفیه را دعاهاییکه در اثنای وضو خواندن آن سنت است و
شرح آن مشتمل است بر آغاز وچهار نمایش وانجام آغاز بدستور در پیش دوم سه بحث
مذکور است ا اعلال مثل آنکه در اصل چه بوده ب اعلال اللهم واختلاف مذاهب
در اصل آن ودلایل هر مذهب ج بیان معنی تضمین در اصطلاح اهل عربیت نمایش اول
بیان اختلاف نسخ در دعاهایی که در وضو خوانده میشود نمایش دویم بیان آنکه طلب
بندگان روز قیامت تفهیم (?) وتلقین حجت خود را از پروردگار نحویست (?) ودر آن
روایت ویک حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ا یوم یاتی کل نفس ب الیوم نختم
علی افواههم حدیث تکلمی یا شعره وعینه (?) واحتج لعبدی نمایش سیوم بیان معنی الخلد

فی الجنان چیاری که بجند وچه گفته اند و دران یک آیه ویک حدیث ترجمه شد آیه ا والشمس
والقمر بحسبان و حدیث لا یزال المنام طایرا نمایش چهارم بیان انکه شستن
مرتبه دویم اعضای وضو را سنت است یا بدعت و دران دو حدیث مذ
کور است ا والله ما کان وضوء رسول الله ب افضل الاعمال احمزها انجام
بیان انکه آب وضوء باید بوزن مد باشد و دیگر انکه آب استنجا دران داخلست

حدیث هشتم

در تیمم بیانی و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز و سه نمایش آغاز بدستور
و در بینش دویم دو حدیث ترجمه شده ا قال رسول الله ذات یوم لعمار ب
قال عمار کنانی سریه نمایش اول بیان انکه استهزاء عمر بعمار چه معنی است و دران دو آیه
و چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه ا اتخذنا هزوا ب انا انشاناهن انشاء احادیث
اعمار جلده بین عینی ب انی افرج ولا اقول ج اما علمت ان الجنة د یدخل اهل الجنة
نمایش دویم انکه ضرب ید بر زمین جزء تیمم است یا مثل اغتراف در وضو جزء نیست
و بعض ابحاث که بآن متعلق است طراز بیان انکه در تیمم مسح جبهه کافیست یا تمام رو را مسح
می باید کرد نمایش سیوم بیان انکه در مطلق تیمم یکمرتبه زدن دست بر زمین کافیست
یا در بعضی دو مرتبه می باید و در ضمن آن معنی اقسام اربعه حدیث بحث گذارش یافته و یک
حدیث ترجمه شده که هو ضرب واحد للوضوء والغسل انجام بیان انکه در تیمم علوق تراب
در دست شرط هست یا نه در ضمن ان یک حدیث با ترجمه مذکور است که ثم قال فلم تجدوا ماء
الی قوله والحرج الضیق حدیث نهم در نماز بیانی و تعلیم امام علیه السلام نماز را بحماد بن
عیسی و شرح ان مشتمل است بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور و در بینش دویم
مذکور است پنج بحث و سر آیه بحث ا بیان نسب حماد و ذکر حال او ب بجوز فصل
میان فعل تعجب و معمول آن ج در معنی خشوع و بیان انکه مراد خشوع در نماز چیست د

بیان معنی ترتیل که در قراءت قران بکار می باید برد که ورتل القران ترتیلا ه بیان معنی
سبحان ربی العظیم وبحمده آیات ا والذین هم فی صلواتهم ب ایاک نعبد ج لا
یسمعون الی الملاء الاعلی نمایش اول بیان بعض سنتهای نماز که بعد از ان اقتصاص
دارد و نماز ایشان بآن سنت نیست بلکه مکروهست نمایش دویم در بیان فرق
میان سجود بر انف و ارغام که در سجود سنت است و دران چهار حدیث با ترجمه
مذکور است ا لا تجزی صلوة لا تصیب الانف ب ان رسول الله صلی رکعتین
من مضی علیه یوم واحد د ایعجز احدکم ان یقرا ثلث القران حدیث هشتم در بیان
زکوة مال و زکوة بدن و شرح آن گذارش یافته است در ضمن دو بینش بدستور

حدیث نهم در فضل و شرف ماه مبارک رمضان و شرح آن مشتمل
است بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور و در بینش دویم نه بحث و دو آیه
و ده حدیث با ترجمه سمت گذارش یافته است انجاب ا تصحیح عطف بفا با عدم ظهور
معدیة و تعقیب ب تصحیح تاکید نان با انکه مقام تقاضای آن ندارد ج فرق میان فقیر
و مسکین و بایس و بیان انکه کدام بی چیزتر ند د مراد بر جسم جاییکه میگویند صله رحم سنت
کیا بشد ه حکایت مهدی عباسی با امام موسی کاظم علیه السلام و بیان انکه ذکر
سبعین کنایه از عدد بسیار باشد و سبب اختصاص سبعین باین ام ز در تقسیم عدد
بزوج و فرد و زوج و زوج الفرد و مجذور و غیر مجذور و امثال آن و بیان معنی یک ح بغیر آن
آوردن عمل در آن نشانچه وجه است ط بیان مراتب ورع و درجات آن ایات ا
ولا تعزموا عقدة النکاح ب کم من قریة اهلکناها ج ونادی نوح ربه د انه لیس
من اهلک ه انما الصدقات للفقراء و واما السفینة فکانت ز فهل عسیتم ان
تولیتم ح ان تستغفر لهم سبعین مرة ط ادخلوا فی امم قد خلت ی اذا نودی للصلوة احادیث ا
ان الله تعالی یقول ان الصوم لی ب لا تقولوا هذا رمضان ج اللهم احینی مسکینا د الفقر

باسوا والوجه د الفقر الذی لایسئل الناس ه لایکون الرجل من المتقین نمایش
اول بیان اولویت وبهتری حمل خطبنا درین حدیث بر تضمین معنی اعطنا
نمایش دویم انکه آنچه در آن نشا بمیزان اعمال درمی آید در حقیقت نفس اعمالست
یا صحایف اعمال انجام توجیه ظرفیت درکلام حضرت امیر که و ذلک فی سلام من
بنی حدیث دهم در فضیلت حج ومناسک آن وشرح آن مشتمل است
بر دو منش بدستور و در منش دویم دو حدیث گذارش یافته است ا الذنوب الذی
تغیر النعم ب ان من الذنوب ذنوبا لایکفرها الا الحج حدیث یازدهم در بیان
جهاد اکبر وجهاد اصغر وشرح آن در ضمن آغاز ویک نمایش گذارش یافته آغاز بدستور
و در منش دویم سه بحث ویک آیه مذکورست ابحاث ا بیان معنی مرحبا واعلال آن
ب بیان معنی جهاد نفس ومراتب آن ج استدلال باین حدیث بر عدم تجرد نفس ناطقه
و در آن آیه قد افلح من زکیها نمایش در فضیلت جهاد نفس وکسر قوای او وبعضی
تطویلات در آن باب و در آن یک آیه ویک حدیث ترجمه شده آیه الذین
جاهدوا فینا حدیث ینشر للعبد لساعات الیوم واللیله اربع وعشرون خزانه انجام
در وقوع نفس ناطقه میان قوای متضاده وبعضی تطویلات دران باب و در آن
ضمن شش آیه با ترجمه مذکورست ا وهدیناه النجدین ب وانا هدیناه
السبیل ج وخر انا مهینا د الم اعهد الیکم ه وسخر لکم ما فی السموات
و افتتخذونه وذریته حدیث دوازدهم در امر معروف
ونهی منکر وشرح آن در ضمن آغاز ودو نمایش وانجام ایراد یافته است آغاز
بدستور و در منش اول دو آیه ترجمه شده ا ب ومن قوم موسی امة
نمایش اول بیان انکه وجوب امر معروف ونهی منکر عینی است
یا کفائی و در آن دو حدیث با ترجمه ایراد شده ا من ترک انکار المنکر بقلبه ب

و انجام هم

و ... انته ص

انه حق لی ان اخذ منکم نمایش دویم در شروط اربعه وجوب امر معروف ونهی منکر
انجام در بیان شرط خامس که بعضی اعتبار کرده اند وبعضی نه و در آن دو آیه ویک
حدیث مذکورست آیه ا اتأمرون الناس بالبر ب کبر مقتا عند الله حدیث مرت
لیلة اسری بی حدیث سیزدهم در انکه طلب روزی
از وجه حلال می باید نه از حرام وشرح آن در ضمن آغاز ویک نمایش گذارش یافته آغاز
بدستور و در منش دویم این آیه تفسیر شده است که ومن یتق الله یجعل له مخرجا
نمایش بیان انکه رزق مخصوص است بحلال ورد استدلال جمعی که میگویند حرام رزق نیست
و در آن یک آیه ودو حدیث ترجمه شده است آیه ومامن دابة حدیث ا کنا
عند رسول الله صلی الله علیه وآله اذ جاء عمر بن قرة لا احصی ثناء علیک حدیث
چهاردهم سندی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجهة خانه خریدن شریح قاضی
انشا فرموده اند وشرح آن در ضمن آغاز وانجام سر انجام یافته آغاز بدستور
انجام در انکه میتواند بود که مراد بخانه در کلام حضرت امیر معنی دیگر باشد وبیان
معنی مذکور حدیث پانزدهم در نهی
از اعانت ظالم وحکایت نه تن پسندیده سلاطین بنی امیه با امام جعفر صادق علیه السلام
وشرح آن اشتمال یافته بر آغاز ویک نمایش وانجام آغاز بدستور نمایش بیان انکه
اعانت ظلمه حرامست واگرچه بفعل مباح باشد و در آن ضمن یک آیه وسه حدیث
ترجمه شده آیه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا حدیث ا ما احب ان عقدت لهم عقدة
ب ومن علق سوطا بین یدی سلطان جائر ج الداخل فی اعوان الظلمة من یلیک
الامر انجام استدلال باین حدیث بر انکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت
احوال آن نشا بمنصه ظهور می آید و دران سه حدیث با ترجمه اندراج یافته است ا
لن یخرج احدکم من الدنیا ب باعقیه لایقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الکا

ح ما جاء بعد ان حدیث شانزدهم

دعای امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام جهة ادای قرض حدیث هفدهم

در تنزیه انبیا علیهم السلام از مناهی و سوالهای مأمون از امام رضا علیه السلام در

آن باب و جوابهای آنحضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام مذکور

یافته است آغاز بدستور و در نمایش اول ده آیه تفسیر شده ا فلما جاء موسی

لمیقاتنا ب لن تؤمن لک حتی نری الله جهرة ح رب ارنی انظر الیک د

ولقد همت به وهم بها ه وذا النون اذ ذهب مغاضبا و واما اذا ما ابتلیه ز

فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت ح فلولا انه کان من المسبحین ط اجعل

الالهة الها واحدا ی انا فتحنا لک فتحا مبینا و در نمایش دویم دو بحث و دو آیه

اندراج یافته بحث ا وجه تسمیه طور موسی بسینا و بیان معاصی مختلف که سینا را گفته

ب حکایت در شکم ماهی رفتن یونس پیغمبر و مناجاتی که در آن حال میکرد آیه ا الله

یبسط الرزق لمن یشاء ب واذا ما ابتلیه ربه نمایش دویم در بحث معتزله با اشاعره

در مسئله رویت و استدلال بر امتناع آن و در آن دو آیه و دو حدیث سمت گزارش

یافته است آیه ا فان استقر مکانه ب فقد سألوا موسی اکبر من ذلک حدیث ا

لا یدرکه العیون بمشاهدة العیان ب الحمد لله الذی لا یدرکه الشواهد نمایش دویم تصحیح تقدم

جز بشرط که بحسب ظاهر درین حدیث وقوع یافته نمایش سیوم بیان آنکه از بر ما پروردگار

که درین حدیث وارد شده چه معنی اراده شده و دیدن یوسف پیغمبر علیه السلام آنرا چون

و در آن چهار آیه ترجمه یافته ا وان علیکم لحافظین ب لا تقربوا الزنی ح واتقوا یوما

د ولما بلغ اشده ه انه من عبادنا و هی راودته ز ولقد راودته عن نفسه ح

الآن حصحص الحق ط انه من کید کن ی مرات العزیز تراود فتیها یا حاش لله ما علمنا

یب وشهد شاهد من اهلها یج وکذلک لنصرف عنه السوء ید فبعزتک لاغوینهم اجمعین انجام

ذکر بعض توجیهات که بعض مفسرین نسبت گناه را به پیغمبر در آیه لیغفر لک الله ما تقدم

من ذنبک وما تأخر ذکر کرده اند و در آن دو آیه ترجمه شده ا اذا جاء نصر الله والفتح

ب ان الحسنات یذهبن السیئات حدیث هجدهم در باب کسی

که همنشینی و اختلاط با او باید کرد و در نمایش دویم دو حدیث مذکور است اول

ومن الناس دویم لیأتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه

حدیث نوزدهم حکایت

نشانیدن یهودی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله تواسطه طلب حق خود

و مآل حال او حدیث بیستم حکایت

مرور عیسی علیه السلام با حواریان بدیهی که مردم آن مرده بودند و زنده کردن

یکی از ایشان را و پرسیدن احوال آن جماعت را از و و شرح آن مشتمل است

بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور و در نمایش دوم دو بحث و چهار

آیه گذارش یافته بحث ا سبب اختصاص عیسی علیه السلام بروح الله وکلمة الله

ب اضلال طاغوت و بیان معانی آن آیات ا یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت

ب والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت ح ادخلوا فی امم د ولکن الذین یتقون نما

یش اول در تشبیه حال ابنای زمان بحال او که در چاه که در آیه این های دهن باز

کرده باشد و در دیوار او بعض آلایش یافته باشد نمایش دوم در آنکه اطلاق عبادت

بر اطاعت و تبعیت ارباب عصیان بحسب حقیقت است نه بر سبیل مجاز و در ضمن

آن سه آیه و چهار حدیث ترجمه شده آیه ا افرایت من اتخذ الهه هواه ب الم اعهد الیکم ح

اتخذوا احبارهم حدیث ا من اصغی الی ناطق فقد عبده ب من اطاع رجلا ح والیها

دعوتهم الی عبادة انفسهم د والله ما صلوا لهم و ما صاموا لهم انجام در تحقیق عذاب قبر

و کیفیت آن و در آن یک آیه و دو حدیث مذکور است آیه ا الذین یتوفیهم الملائکة

حدیث ا ان بین الدنیا و الاخرة الف عقبة ب اما تخاف ان تزل به نعمة حدیث
چهل و یکم سوال سلیم بن قیس از امیر المؤمنین ع از دروغ بستن مردم بر پیغمبر خدای و جواب
آنحضرت و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش گزارش یافته آغاز بدستور و دو بخش
اول دو آیه ترجمه شده ا و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم ب ما اتیکم الرسول فخذوا
نمایش در تحقیق وضع حدیث و ذکر بعض احادیث موضوعه که صفاتی نقل آن
کرده و در آن بغیر احادیث موضوعه چهار حدیث سمت گزارش یافته ا لا تبقی
الا فی خف ب انظر و جهک فی المراة ج شاوروهن و خالفوهن د تولوا الی و لو
علی انفسکم انجام در خبر دادن حضرت امیر علیه السلام از غیب در چند موضع
و در آن سه حدیث مذکور است ا والله ما یریدون العمرة ب کیف بعیره و قد
اجزنی رسول الله ج اتق الله خمیصا حدیث چهل و دوم
وصیت امیر المؤمنین علی با امام حسن علیهما السلام و شرح آن ایراد یافته است در ضمن
آغاز و انجام آغاز بدستور و دو بخش دوم دو آیه و دو حدیث ترجمه شده ا انه
و فاکهة مما یتخیرون ب انما یخشی الله من عباده احادیث ا در باب رعایت
جانب همسایه که ما زال جبرئیل یوصینی بالجار ب در باب گرامی داشتن مهمان
که من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه ج اذا انجبت فلا تحدث
نفسک د انی اخاف علیکم اثنین ه الا تعجبون من اسامة و اذا قیل لک
هل تخاف الله فاسکت ز والله ما عبد ناک خوفا من نارک ح یا علی ان
هذا الدین متین ط ثکلتک امک و هل یکب الناس ی من کان یؤمن
بالله و الیوم الآخر انجام در تاویل عصیان انبیا و ائمه هادی علیهم
السلام که بخود نسبت داده اند و در آن سه حدیث با ترجمه ایراد یافته ا
رب بحبک بلسانی ب ان رسول الله کان یتوب ج انی لاستغفر الله

واعیذ الله کانک تراه ه انه لیغان علی قلبی و حسنات الابرار حدیث چهل و سیم
در پرهیز کردن کند حدیث چهل و چهارم
در ذم بخش گویان و بی حیایان و شرح آن گذارش یافته است در ضمن آغاز و انجام آغاز
بدستور و در بخش اول یک آیه ترجمه شده که و شارکهم فی الاموال و در بخش
دوم بحث لغه مذکور است انجام بیان آنکه مشارکت شیطان در او لاو چه معنی
است و در آن سه حدیث مذکور است ا در آداب کدخدا شدن که اذا تزوج احدکم
کیف تصنع ب در آنکه در وقت مجامعت بسم الله باید گفت که ان الرجل اذا
الی المراة و جلس مجلسه و سمعنا حدیث چهل و پنجم
در کنیز خریدن عایشه و آزاد کردن و احکامی که از آن بوضوح میرسد و شرح آن نموده شده است
در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور نمایش اول در آنکه کنیزی که آزاد شود
او نیز آزاد باشد او را اختیار فسخ نکاح هست یا نه و در آن دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است
ا ایما امة اعتقت فامرها بیدها ب ان زوج بریرة کان عبدا ج لو راجعته فانه د لا انما
انا شافع ط ار در استثنای یک صورت از حکم مذکور و بحث مترجم و مصنف و آن طلب است
نمایش دویم در ین که صدقه گرفتن بر پیغمبر و ائمه علیهم السلام حرامست یا نه و در آن دو حدیث
مذکور است ا ما شعرت انا لا نأکل الصدقة ب انا حرم علینا الصدقة ترجمه در تحقیق
آنکه آل پیغمبر که صدقه بر ایشان روا نیست کیانند حدیث چهل و ششم
نقل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حدیث قدسی را که کلکم ضال الا من هدیت
و شرح آن اشتمال یافته است بر دو بخش بدستور و در بخش دوم سه آیه و شش
بحث و سه حدیث مذکور است آیه ا کلهم آتیه یوم القیمة ب والذین قتلوا فی سبیل الله
ج و اما ثمود فهدیناهم د انک لا تهدی من احببت ه اهدنا الصراط المستقیم و والله
یهدی من یشاء ز ان هذا القرآن یهدی ح والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ان

ربک لذو مغفرة ، نمایش دویم ب قل یا عبادی الذین آمنوا ا الذین لا یدعون
مع الله الها آخر ب ان الله لا یغفر ان یشرک به ج ولسوف یعطیک
الآیات ا یعنی هدایت و اختلاف مذهب دران ب هدایت خدای تعالی
برچند نوع است ج درانکه درعبادت خدای تعالی عجب نباید داشت د حکایت
اسلام آوردن وحشی قاتل حمزه ه درانکه امیدواری بکدام آیت از آیات
قرآنی بیشتر است و تمثیل امید داشتن برحمت خدای بی عمل صالح بحال مردی
که بی اهتمام زراعت امید حاصل داشته باشد احادیث ا در بالا بردن
ملائکه اعمال بندگان را و از آسمان گذرانیدن که ان الله تعالی خلق سبعة املاک
فجعل فی کل سماء ملکا ب لیغفرن الله یوم القیمة مغفرة ما خطرت علی قلب
احد لولا ان لم تذنبون ویستغفرون حدیث بیست و ششم
درانکه سوگند خوردن فرزند و بنده و زن بی اذن پدر و صاحب و شوهر صحیح نیست
و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته است آغاز بر دستور دو
بینش اول این آیه ترجمه که لن یجعل الله للکافرین نمایش اول درانکه نفی حضرت
سوگند ایشان از بی اذن بر نفی صحت محمول است یا بر نفی لزوم و در آن یک آیه و یک
حدیث ترجمه شده آیه ا و لا ینقضون الایمان حدیث ان لی جاریة حلفت منها
یمین نمایش دویم درمیان نذر مطلق و نذر مقید و انکه هر دو قسم در معصیت منعقد
نیست و در ان سه آیه و پنج حدیث مذکور است آیات ا انی نذرت للرحمن
ب انی نذرت ما فی بطنی ج یوفون بالنذر حدیث ا من نذر ان یطیع ب لیس النذر
بشیء انما هی شیئا ج اللهم لک علی نذر د ان الله عز و جل اوحی الی عمران انی
واهب لک ذکرا و بعد از ترجمه آن قصه استسقاء امیر المؤمنین و فاطمه و حسین
و نذر سه روزه خود در اطعام مسکین و یتیم که سوره هل اتی بواسطه آن در شان ایشان

شده م

نازل

نازل شده مذکور است ا و اقبال الرجل علی المشی الی بیت الله وهو محرم انجام درانکه متعلق
یمین و نذر می باید رجحان داشته باشد و بیان وجه تأمل مترجم حدیث بیست و هشتم
حکم حضرت امیر المؤمنین میان دو کس که توشه خود را با یکدیگر خورده بودند و قسمت هشت
درهم که راهگذری در عوض آنچه خورده بود با ایشان داده بود میانه ایشان
حدیث بیست و نهم در جمع کردن غنی رخت خود را
از زیر دامان مفلس و عتاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو و شرح آن در ضمن دو
بینش بدستور مذکور است حدیث سی ام
در نهی رسول خدای صلی الله علیه و آله از بعضی امور و بیان معنی گناه کبیره و صغیره و شرح آن
در ضمن آغاز و شش نمایش و انجام بهمت گذارش یافته است آغاز بدستور دو
در بینش اول این آیه ترجمه شده است که و لمن خاف مقام ربه و در بینش دوم دو حدیث
اول القوا الکلام عند دوم اعلی لا یتکلم عند نمایش اول درین که مراد به رخت میوه دار که درین
حدیث نهی از ان شده کدام درخت نمایش دوم درینکه نهی زبان از تکلم بزیادی پنج
کلمه چیست نمایش سیم انکه مراد بعدم قبول نماز شارب خمر تا چهل روز که این حدیث
متضمن آنست چیست و در آن پنج آیه و یک حدیث ترجمه شده آیات ا انما یتقبل الله من
المتقین ب ربنا تقبل منا ج فتقبل من احدهما و در ضمن ترجمه آن حکایت قابیل و هابیل
و قربان ایشان ایراد یافته است د والزمهم کلمة التقوی ه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا
نمایش چهارم در بیان غیبت و حرمت آن و بیان مواضعی که تجویز غیبت شده و در
آن یک حدیث مذکور است که سمع رسول الله امرأة قالت جاریة لها نمایش پنجم در
بیان انکه بعضی اصرار بر صغیره کبیره است یا انکه گناه صغیره کبیره میشود نمایش ششم در تحقیق
عدد کبایر و اختلاف مذاهب در معنی کبیره و عدد آن و ذکر عقابی که بر هر کدام مترتب است
و در این چیست و هشت آیه و هجده حدیث با ترجمه بهمت گذارش یافته است آیات ا ان

مراد م

باصرار م

تجتنبوا کبائر ب انّ الله لا یغفر ان یشرک به ج ومن یقتل مؤمنا د الذین یرمون
المحصنات ه انّ الذین یاکلون اموال الیتامی و ومن یفعل ذلک یلق
اثاما ز والذین لا یدعون مع الله الها آخر ح یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم
الذین کفروا ط وبرا بوالدتی ی ما ستعکم بها احدا یا وما هی من الظالمین
یب الذین یاکلون الربا یج لقد علموا لمن اشتراه ید و لا تغتب بعضنا بعضکم یه
ان الذین یشترون بعهد الله یو واقیموا الشهادة والله یز انما الخمر والمیسر
یح ومن یرد فیه بالحاد یط السارق والسارقة ک اولئک لهم اللعنة کا ولا تیأسوا من
روح کب فلا یامن مکر الله کج حرم علیکم المیتة والدم کد وتری کثیرا منهم یسارعون
که ویل للمطففین کو انّ الله لا یحب المسرفین کز انّ المبذرین کانوا کح حافظوا
علی الصلوة احادیث ا ومن زنی محصنا او محصنة ب للزانی ست خصال ج الکبائر
سبع د لما عمل قوم لوط ما عملوا ه انّ الله تعالی حین امر ان یهبط آدم و در بیداشدن
لواطه میان قوم لوط بعمل شیطان که کان قوم لوط افضل قوم خلق الله فطلبهم ابلیس
الطلب الشدید الحدیث ز در بیان عقاب لواطه که من نکح امراة فی دبرها او رجلا حشره
الله یوم القیمة انتن من الجیفة ح در گناه سود که لما اسری بی الی السماء رایت رجالا بطونهم
کالبیوت ط در ذم غیبت که ایاکم والغیبة ی در گناه قسم دروغ خوردن که من حلف یمینا
بالله یا در گواهی ناحق که من شهد شهادة الزور یب در توبهٔ کسی که گواهی دروغ
داده باشد من الخمر فی الدنیا سقاه الله من الاشیاء الردیة یج اربعة لا یدخل البیت
الاخرب ید در تاخیر ادای حق مردم که ومن حبس حق المؤمن اقامه الله یه ایما مؤمن
حبس مؤمنا عن ماله یو امن فان الامانة فی الدنیا طراز در رفع منافات میان
کبیره بودن همه گناهان وانچه مقرر شده که اجتناب کبیره کفاره گناهان صغیره است
انجام در بیان انکه بر تقدیر یکه صغیره وکبیره بودن گناه باضافه باشد عادل چه معنی خواهد

داشت حدیث سی و یکم در انکه در عمل سنت
حدیث ضعیف کافیست وشرح آن اشتمال دارد بر آغاز و دو نمایش آغاز
بدستور نمایش اول در سبب حکم علمای شیعه باستحباب بعضی اعمال بحدیث ضعیف
با انکه حکم شرعی با ان ثابت نمیشود ودر ان دو حدیث ترجمه شده ا من بلغه ثواب من الله علی
عمل ب من بلغه شیء من الثواب علی شیء نمایش دویم در سبب تجویز علمای سنت
انرا با انکه ان حدیث در طریق ایشان نقل شده است حدیث سی و دوم
تعلیم امام علیه السلام شیعه بدلی دعای بواسطه سالم بودن از دام امراض و دردها و دعای
بواسطه رستگاری در آخرت وشرح ان بدستور در ضمن دو پیش گذارش یافته است
حدیث سی و سیم در ابواب شاد کردن خاطر مومن ودر ضمن پیش
دوم از شرح ان روایت تعشیر شده است ا یوم تجد کل نفس ما عملت ب
لو منذ بعید زار الناس اشتاتا حدیث سی و چهارم
در ثواب فاش نکردن قبایح مردم وفرو خوردن خشم خود وتمیز اموات وامثال
آن ودر پیش دوم از شرح آن دو آیه وچهار حدیث ترجمه شده ا من جاء بالحسنة ب
والکاظمین الغیظ حدیث اول افضل الاعمال احمزها ب من احب السبیل الی الله عز
وجل جرعتان ج من کظم غیظا د در سلوک امام زین العابدین ع با کنیزی که آب
بر دست ایشان میریخت وافتابه خطا شد وروی مبارک ایشان مجروح کرد
حدیث سی و پنجم در حرمت مؤمن نزد خدای تعالی وانکه صلاح حال
بندگان نسبت با ایشان بعمل می آید وشرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش وانجام ایراد
یافته ودر پیش دوم از آغاز چهار آیه ویک حدیث وچهار بحث مذکور است آیات ا
سبحان الذی اسری بعبده ب ومن الناس من یقول آمنا ج من المؤمنین رجال
صدقوا د یسومونکم سوء العذاب حدیث حدیث قدسی که من عادی ولیا فقد اذنه

بالحرب الحاث ا در اسم ان آمدن جار و مجرور و خبر بودن موصول بر خلاف
متعارف نحات باستشهاد بآیه قرآنی و کلام میر سید شریف در تفسیر آن
ب بیان آنکه دو جمله که جهة اتصال با هم دارند و جهة انقطاع ملاحظ میشود و حرف
عطف در میان می آورند و گاه جهة اتصال رعایه میشود و بی حرف عطف ذکر
دیگر میکنند ج در بیان معنی دوست داشتن خدای تعالی بندگان خود را د بیان
مقصود صوفیه و ارباب عرفان از خود را خدا گفتن و او را تعالی کشان بهمه و بهر
خود دانستن نمایش اول تاویل نسبت تردد خاطر بخدای تعالی که این حدیث
متضمن آنست نمایش دوم رفع منافات و تخالف میان آنچه این حدیث دلالت
بران دارد که مومن مکروه میدارد مرگ را میان حدیث من احب الله لقائه و من
کره لقاء الله کره الله لقایه و دران سه حدیث ترجمه شده ا ان ابن ابی طالب
انس بالموت ب فزت ورب الكعبة ج المومن اذا حضرة الموت بشر برضوان
الله انجام بیان بعضی مواضع که سنت افضل از واجبست حدیث سی و ششم
صحبت حضرت امیر المومنین علیه السلام با کمیل ابن زیاد و شکایت آن حضرت از ابناء
زمان خود با او و شرح آن و متضمن آغاز و دو نمایش و انجام نمود و شده است آغاز
بدستور و دو مبحث او ده پنج آیه و چهار بحث مذکور است ایات ا و کو نوا ربانیین
ب و ان ربك لذو مغفرة ج و لتکبروا الله و و من اوتی الحکمة ه اولئك على هدى
من ربهم الحاث ا بیان معنی ربانی ب در آمدن على بمعنی مع و معنی سببیت
ج بیان معنی مثل در لغت نقل آن بمعانی دیگر د تقسیم حضرت ه طلبه علم
زمان خود را بچهار قسم نمایش اول در بیان معنی امام زمان و اختلاف
اقوال علما دران و در ضمن آن سه حدیث ترجمه شده ا و من مات و لم یعرف امام
زمانه ب ذلك الذی یفتح الله على علیه ج والذی بعثنی بالحق نبیا انهم

گاه جهت انقطاعی هم

یستضیئون بنوره نمایش دوم بحث ابن طاوس علیه الرحمه با بعض فضلای
بغداد در باب صاحب الزمان علیه السلام انجام ذکر کلام شیخ محی الدین
اعرابی در باب غیبت صاحب الامر علیه السلام و ترجمه آن کلام حدیث
سی و هفتم در فضیلت نیت از عمل و شرح آن در ضمن آغاز و پنج نمایش و انجام
سمت گذارش یافته است آغاز بدستور و دو مبحث اول این آیه تفسیر شده و که
الذی خلق الموت والحیوة و در مبحث دوم یک آیه و یک حدیث و یک بحث مذکور
آیه و کشتم موانا حدیث ما عبدتك خوفا من نارك بحث معنی عمل خالص و ذکر
بعض تونیفات اهل حال عمل خالص را نمایش اول درین که اگر در عبادت حصول
ثواب یا خلاص از عذاب الهی قصد شود آن عبادت صحیح است یا نه و در ضمن آن
شش آیه و یک حدیث ترجمه شده آیات ا ادعوا ربکم ب کانوا یسارعون فی
الخیرات ج وادعوه خوفا د یا ایها الذین آمنوا ارکعوا ه اولئك هم المفلحون و
قد افلح المومنون حدیث العباد ثلثه نمایش دویم درین که اگر با قصد قربت چیزی دیگر
قصد شود اما خلل در عبادت دارد یا نه نمایش سیم در تعریف نیت و رفع بعض اعتراضات
از آن و دران یک آیه ترجمه شده که و اذا اطلتم نمایش چهارم استدلال بر وجوب
نیت در عبادات ببعض آیات قرآنی و ذکر سخنی چند که بر استدلال مذکور وارد میشود
و ترجمه این آیه که و ما امروا الا لیعبدوا الله و بحث مترجم بر وجه تدبر مصنف دام ظله
نمایش پنجم در رفع بحث ملا جلال دوانی بر عبارت فقها و بحث مترجم بر تحریر مطلب
انجام در ذکر بعض توجیهات که علما در باب افضل بودن نیت از عمل و منافات
آن بمضمون حدیث افضل الاعمال احمزها و حدیث آن ابن آدم اذا هم بالمعصیة
یکتب علیه ذکر کرده اند و بحث مترجم بران و دران دو آیه و سه حدیث ترجمه شده
آیه فمن یعمل مثقال ذره ب اقم الصلوة لذکری احادیث ا نیة المومن ب ان ابن آدم

اذا اهم ح افضل الاعمال احمزها حدیث سی و هشتم در توبه و شرح آن
اشتمال یافته بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز بدستور و در پیش دوم یک
حدیث و چهار بحث مذکورست حدیث ا و اجیل بینه و بین کلام بحث ا در معنی توبه
لغة و اصطلاحا و ترتب حصول آن بر سه امر ب در ذکر بعض تعریفات
توبه که بر زبان ارباب قلوب جاری شده ج در معنی قبول توبه د در بیان
معنی معاینه که نهایت زمان قبول توبه است نمایش اول در فوری بودن وجوب
توبه و ذکر بعضی خطرها که در تاخیر آنست و در ان سه آیه و دو حدیث با ترجمه مذکور
است آیات ا و حیل بینهم و بین ب من قبل ان یاتی احدکم الموت ج
کلا بل ران حدیث ا ما من شیء افسد للقلب من خطیئه ب ما من عبد
الا و فی قلبه نکته نمایش دوم در اکه توبه کسی که قدرت بر اقدام گناه نداشته باشد
صحیحست یا نه و در آن یک آیه و یک حدیث با ترجمه ایراد یافته آیه ولیست
التوبة للذین یعملون السیئات حدیث ا ان الله یقبل التوبة نمایش سیم در معنی
توبه نصوح و اختلاف اقوال در ان و در ان یک آیه و سه حدیث ترجمه شده
آیه یا ایها الذین آمنوا توبوا حدیث ا یتوب العبد عن الذنب ب ان
التوبة یجمعها ستة اشیاء ج تکلتک امک اتدری ما الاستغفار نما
یش چهارم در استحباب غسل بعد از توبه و در آن یک آیه و دو حدیث ترجمه شده
آیه ان السمع و البصر و الفؤاد حدیث ا در زجر امام جعفر علیه السلام شخصی
را از جهة گوش انداختن او برآواز خانه همسایه که بساز و غنا قیام داشته اند که
قم فاغتسل و صل ما بدا لک فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ب لا ینظر الی ما فعلت
انجام در رفع حقوق الله و حقوق الناس از خود بعد از توبه :: حدیث
سی و نهم در ذکر عذاب قبر و احوال موت به

و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز بدستور و در پیش دوم شش
آیه و دو حدیث و هشت بحث مذکور است آیات ا یثبت الله الذین ب ان اصحاب
الجنة ج و اما ان کان من المقربین د و یوم یرون الملائکة ه لو لا انزل علینا الملائکة و
فبشرهم بعذاب الیم احادیث حدیث ا در سوال و جواب قبر که ثم یعاد روحه فی جسده ب
ان المسلم اذا سئل فی القبر ج یفسح له فی قبره سبعون ذراعا د لا یسئل فی القبر
فیقول یا عبد الله من انت و انی تارکم فیکم الثقلین ز در رم کردن حیوانات از آواز عذاب
قبر کافر انی کنت لانظر الی الابل و الغنم ح رم کردن استر پیغمبر در گورستان بنی نجار که
نیا رسول الله صلی فی حایط لبنی النجار ط در بار اینکه در قبر می باشند که ان الله یسلط علیه
تسعة و تسعین تنینا ی ان الله تعالی تسعة و تسعین اسما ابحاث ا بیان معنی روح
و ریحانا و جنت ب تلقین پیغمبر فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین را بعد از دفن
که عن ابنک ابنک ح بیان معنی قول ثابت که در قران واقعست د بیان معنی
قرة عین ه بیان معنی ناعم که جوانان از آن صفت میکنند و شباب ناعم میگویند
و بیان اکه منکر و نکیر اسم ملک است یا اسم حال کافر و مومن در قبر ز تصحیح لغت وزبه
و بیان معنی آن ح بیان سبب الخضار ماران قبر در نود و نه نمایش اول در انکار
نشانیدن میت در قبر و حیات و عقارب آن در عالم ملکوتست نه در عالم ملک
و بیان نمایش دوم در استدلال بر ثبوت عذاب قبر با آیات و احادیث و در ان
پنج آیه ترجمه شده ا کیف یکفرون بالله و کنتم امواتا ب النار یعرضون علیها ج و یوم
یقوم الساعة د و من اعرض عن ذکری ه اغرقوا فادخلوا نارا نمایش سیم در اسه لال
بر وقوع عذاب قبر با آیه ربنا امتنا اثنتین و واقع اعتراض میر سید شریف بر فخر
در تفسیر آیه مذکوره و بعضی سخنان متعلق بان و در ضمن آن دو آیه و دو حدیث ترجمه
شده آیه مذکوره ب فاذا نفخ فی الصور حدیث ا دخل علیه فی قبره ملکان القبر ب نعم حی

لا یبقی لحم و لا عظم انجام در ذکر بعض آیات و احادیث که دلالت دارند بر آنکه
عین عمل در آن نشأه بصورت جسم در می آیند و قرین و جلیس صاحب
خود می باشند و در آن چهار آیه و شش حدیث ایراد یافته است آیه ا و ان
جهنم لمحیطة بالکافرین ب الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما ج یوم تجد کل
نفس ما عملت د فالیوم لا تظلم نفس شیئا حدیث ا یا قیس ان مع العز ذلا
و ان مع الحیوة موتا حدیث ب نظم ترجمه نت ابیات حسان ثابت را که کلام حضرت
امیر در لباس نظم نحیر خلیطا من فعالک ایما و ترجمه آن بنظم مترجم ج الذی
یرغب فی آنیة الذهب و الفضة الظلم ظلمات یوم القیمة د الحیة فیجان ::

صبح چهلم در بدن مثالی و شرح آن انتظام یافته است
در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام و در نخستین دوم آغاز سه آیه و یک حدیث
و دو بحث مذکور است آیه ا و یسئلونک عن الروح ب و دخل المدینة علی حین
غفلة ج واتبعوا ما تتلوا الشیاطین حدیث من عرف نفسه بحث ا در حقیقت روح و اختلاف
اقوال علما در آن ب در استعمال علی بمعنی فی و استشهاد به آن بعض آیات
قرآنی نمایش اول در آنکه بهشت و دوزخ الآن مخلوقند خواسته شده و در آن پنج آیه
و یک حدیث ترجمه شده آیه ا اعدت للمتقین ب اعدت للکافرین ج
قلنا اهبطوا منها د تستبدلون الذی هو ادنی ه قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو حدیث ا
در باب آنکه بهشت آدم باغی بود از باغهای دنیا که جنة من جنان الدنیا تطلع
فیها الشمس و القمر نمایش دوم در اثبات بقای نفس ناطقه و تعلق آن بعد از مفارقت
بدن به بدنهای مثالی و در آن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه او لا
تحسبن الذین قتلوا احادیث ا ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة ب فی حجرات
فی الجنة ج سبحان الله المؤمن اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه

فی حوصلة طایر اخضر نمایش سیم در رفع توهم بعضی که گمان برده اند که تعلق نفس بعد از
خراب جسم با جسمهای مثالی قول بتناسخ است انجام در آنکه بدن مثالی که در آن نشأه
نفس با آن تعلق میگیرد از کثافت جسمانیات در گذشته اند و بلطایف مجردات
رسیده و الله اعلم بحقایق الامور تمت بتوفیق الله تعالی والسلام

بعضی صح

از مراتب صح

جمعیت و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه در مصنفات
خود آورده است که قیاس مراتب معرفت بآتش باید کرد چه ادنی
مراتب آن آنست که شنیده شود که موجودی است که هر چه باو میرسد معدوم
میشود و آنچه بمحاذات آن در می آید روشنی میگیرد و هر چند از آن بر میدارند کم
نمیشود و مردم تعبیر از آن بآتش میکنند بی آنکه آتشی دیده باشد و احساس اثر
آن کرده و نظیر این مرتبه در شناخت حق شناسائی جمعیت که در حضیض تقلید
گرفتارند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه دلیل و برهانی بران داشته و
بهمین اعتماد کرده اند که پدران و استادان خود را چنین شنیده ایم و ایشان
دروغ نمیگویند و ازین مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبه جمعیت که از دور دودی مشاهده
نمایند و یقین کنند که موجودی هست که این اثر آنست و از آن بر خاسته
و نظیر این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت جمعیت که بدلیل و برهان ا
ثبات واجب کرده باشند و از مشاهده ممکنات و ملاحظه مصنوعات علم
بوجود صانع بهم رسانیده و ازین بهتر در شناسائی آتش مرتبه جمعیت که احساس
گرمی آن کرده باشند و روشنائی آن غبار ظلمت از پیش نظر برداشته شده
بعضی محسوسات که تراکم ظلمت از آن مانع بوده نموده باشند و نظیر این مرتبه
در خداشناسی مرتبه جمعیت از مومنین خالص که اطمینان خاطری در
شناخت حق ایشان را بهم رسیده باشد و بعلم الیقین دانسته که
اوست که خالق کائنات و روشنی بخش ارض و سماوات گشته چنانچه خود را
توصیف فرموده است که الله نور السموات والارض و ازین بلندتر مرتبه
کسیست که بکلی وجود را بآتش داده تمام سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر
این مرتبه در معرفت واجب معرفت ارباب شهود و فناست که بعین الیقین

خود

مشاهدهٔ معشوق حقیقی کرده اند و از غایت التذاذ از آن وجود خود را در میان
ندیده همه او شده اند و در هر چه می نگرند عین او میبینند و بنغمهٔ ما جری علی
لسان الحال رباعیه آنانکه زجام معرفت سرشارند ٭ در خلوت دیده غیر را
نگذارند ٭ چون در نظر پشت آن عزیز نیست ٭ در هر چه نظر کنند بیدار اند ٭
وازین مرتبه مرتبه بلندتر نیست وازین پایه پایه رفیعتر نه و ظاهر است که از صوفی
که درین حدیث مذکور است نمیتواند بود که مرتبهٔ اول مراد باشد چو اگر در
ضمن تقلید کامل متصور نیست بلکه مرتبهٔ ثانی نیز مراد نیست چنانچه کلامی مولوی
معنوی در مثنوی شاهد بر آنست که گفته اند بیت پای استدلالیان
چوبین بود ٭ پای چوبین سخت بی تمکین بود ٭ و مولانا حسین
یزدی رحمه الله نیز درین مقام رباعی دارد که ذکر آن نیز اگر چه در اصل
نیست مناسبت نبود رباعی حق را نتوان شناخت از روی کتاب ٭
حجت نبرد راه با قلیم صواب ٭ در وادی معرفت براهین حکیم ٭
چون جاده است در چراگاه دواب ٭ پس مراد مرتبهٔ سیم خواهد بود که اهل
تحقیق بتعبیر از آن بعلم الیقین میکنند و مرتبهٔ چهارم که محققین عین
الیقین می نامند والله اعلم انجام آنچه درین حدیث از صفات اولیا
و صفات عارفین بالله بر زبان معجز بیان حضرت جاری شده و آن
سر آمد صفاتیست که ایشان بعمل آن متصف می باشند چه اول آن
صمت و سکوتست که ارباب تحقیق باب نجات ش دانسته اند و مبالغهٔ
بسیار در رعایت آن کرده و مصنف دام ظله در مثنوی گفته است
بیت صمت عادت کن که از یک گفتنک ٭ میشود دریا را تحت الحنک دوم
جوع و کم خوردنست که کلید خزانه نیکو یهاش گفته اند سیم توفیق نمودن نفس در اعتکاف

بر در دکار خود بروزه داشتن و بر پای شب که کنایه از نماز شب زنده داشتن است
و بعضی از جاهلان صوفی نما گمان برده اند که عارفان و واصلان بخدا از آن مستغنی
اند و چون ایشان ترک تعلقات دنیا نموده اند و قرب بمبدا او حاصل است بلکه
باعتقاد باطل خود همه او شده اند حاجت نیست و بآن مکلف نیستند و این اعتقاد
محض ضلالت و گمراهیست چه اگر کسی را از ارباب وصول و عرفان استغنای از
آن حاصل میبود در عوض آن تکلیف نمی بود حضرت مقدسهٔ مصطفوی میبود که
که خدا شناسی همه با جان ها و تمامست و حال آنکه ابقدر تحمل مشقت نماز میکشیدند که
در پشت پای مبارک ایشان آثار ورم بظهور میرسید و جناب ولایتمآب مرتضوی
می بودند که انتهای سلسلهای ایشان همه بدست و طریق هر سلسلهٔ ولایتی
که بجناب اقدسش منتهی نشود صراط المستقیمش نمیدانند و بصحت پیوسته که آن
جناب در شبی هزار رکعت نماز ادا میکرده اند و همچنین هر یک از اکابر اولیا
و اعاظم ارباب معظم عرفان اوقات خود در صرف نماز و سایر عبادات
میکرده اند چنانچه از ملاحظهٔ کتب سیر و تواریخ صدق آن بظهور میرسد چهارم فکر است
که در حدیث وارد شده که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة یعنی صرف
کردن ساعتی از ساعات عمر در فکر خدا و خدا شناسی و اموری که بآن
تعلق داشته باشد بهتر است نزد خدای تعالی از عبادت شصت ساله
و بعضی از اکابر گفته اند سبب آن که مرتبهٔ فکر بر مرتبهٔ عبادت رجحان یافته آنست
که فکر عمل قلبست و عبادت عمل جوارح و اعضا و هیچ شک نیست که قلب
اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف از عمل اعضا چنانچه آیهٔ کریمهٔ
أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِي نیز اشعار بآن دارد اگر چه مفسرین ذکر را درین آیه
تفسیر بفکر کرده اند یعنی برپای دار نماز را بواسطهٔ فکر من و مقرر است که مقصود

داشتن

با وجود

صلی الله علیه و آله

حق

اشرف از وسیلها باشد پس فکر که مقصود است اشرف باشد از ذکر که
وسیله و سبب حصول آنست پنجم ذکر است و مراد بذکر ذکر لسانیست چه ذکر قلبی
در تحت فکر است و الفاظی که ذکر در ضمن آن حاصل میشود بسیار است نهایتش ارباب
حال کلمهٔ لا اله الا الله را اختیار کرده اند بنا بر چند وجه که مقام گنجایش ذکر
آن ندارد و مترجم گوید از آنجمله یکی آنست که حروف آن از حروف اشرف
اسما که لفظ الله است ترکیب یافته و حرف بیگانه میان در نیامده دوم آنکه ذکر
خفی که ایشان را نهایت اهتمام بشان آنست در ضمن آن بیشتر متحقق میتواند
شد چه در حروف آن حرف شفوی که محتاج بحرکت لب باشد نیست و میتوان در
میان مردم بر وجهی بآن قیام نمود که کسی را بر آن اطلاع حاصل نشود
بخلاف اذکار دیگر مثل سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و امثال آن که نه
برین وجه است سیم آنکه اشتمال آن بر حرف الف که اشرف حروف
تهجی است و قوام جمیع حروف باوست چنانچه هیولی حروفش گفته اند
و در میان حروف آن از اقطاب میدانند بیشتر است از سایر حروف چهارم
آنکه اشتغال بآن باعث در آمدن بحصن الوهیت و رستگاری از شداید عذاب
او که لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی و بعضی وجوه دیگر گفته اند
که ایراد آن منجر بطول کلام و درازی سخن میشود و مقام گنجایش ذکر آن ندارد
ششم نظر اعتبار است که عبرت عبارت از آنست چنانچه در قرآن مجید وارد است
که فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ یعنی اعتبار کنید و عبرت گیرید از
مشاهدهٔ مصنوعات الهی ای صاحبان بصیرت و بینایی هفتم سخن گفتن
بحکمت که فکان نطقهم حکمة عبارت از آنست و مراد بحکمت امریست
که متضمن صلاح دین و دنیا و آخرت باشد یا صلاح آخرت تنها از علوم و معارف

اموری که متضمن صلاح حال دنیا باشد مثل علم بقواعد بیع و شری و نکاح و طلاق
و مزارعه و مساقات و امثال آن گاهی که غرض اخروی بآن متعلق نباشد
اشتیاقی بحکمت نخواهد داشت هشتم رسیدن خیر و برکت بمردم
از رفتار ایشان که متضمن انتفاع خلق است نهم خوف و ترس از
سخط و غضب الهی که در حدیث دوم ذکر مرتبهٔ آن شد دهم امید و رجا
برحمت غیر متناهی که در حدیث دویم در ضمن احادیثی که در ترغیب بیم و امید
مذکور شد مرتبهٔ آن معلوم شد و این صفات ده گانه که مصداق تلک
عشرة کاملة تتوانند بود چون بدیدهٔ بصیرت ملاحظه شوند ظاهر میشود که از
امهات صفات ارباب عرفان و اصحاب سیر و سلوکست همه را الله تعالی
بآن روزی باد بالنبی و آله الامجاد حدیث سیم
روایت کرده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی
رحمه الله علیه از موسی بن متوکل از علی بن حسین سعدآبادی
که از راویان حدیثند و در کتب رجال جرح و تعدیل ایشان نشده
از احمد بن محمد بن خالد از پدر او محمد بن خالد بن عبد الله بن محمد بن علی البرقی
مکنی بابو عبد الله که از اصحاب امام رضا علیه السلام است و ادراک
صحبت امام موسی نیز کرده و اگرچه بعض علمای رجال تضعیفش داشته اند
اما شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله حکم بعدالتش کرده و شیخ جمال الدین مطهر
علیه الرحمه در خلاصهٔ رجال میگوید و الاعتماد عندی علی قول الشیخ ابو جعفر الطوسی
فی تعدیله از عبید الله بن عبد الله الدهقان که از ضعفای رجال است
و در حدیث شکستی باو نسبت یافته از واصل بن سلیمان که از رجال حدیث
و احوالش معلوم نیست از عبد الله بن سنان بن طریف کوفی که ثقه

وجلیل القدر بوده وخزانه داری منصور و مهدی و هادی و رشید اجلافی
بنی عباس کرده واز اصحاب صادق علیه السلام هست واو ادراک
صحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز نموده از امام محمد باقر جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند سمعت ابی یحدث
عن ابیه علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم ما من صلوة
یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس قوموا الی نیرانکم التی او
قدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم شرح کلام معجز نظام در ضمن
آغازی و یکتایش آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول شنیدم از پدر بزرگوار
خود و آن سرور روایت میکرد از پدر عالی مقدار خود علیهما السلام
که گفت رسول خدای صلوات الله علیه وآله فرموده اند که نباشد
نمازی که برسد وقت آن مگر آنکه ندا کند ملکی در برابر مردم یعنی هرگاه
وقت یکی از نمازهای پنجگانه که عبارت از صبح و پیشین و پسین و شام
و خفتن است داخل شود ملکی از ملایک آسمان در برابر مردی که بدایر تکلیف
در آمده اند ندا کند ای مؤمنان برخیزید بجانب آتشهای که بواسطه ارتکاب
معاصی و مبادرت بامور ناشایست بر پشتهای خود برافروخته
اید پس فرو نشانید آنها را بگذاردن نمازی که پروردگار شما بر شما
فرض کرده است بخش دوم ما من صلوة یحضر وقتها من در ین کلام من
زایده است و ایراد حرف زایده در کلام بواسطه تاکید حکمتست
پس اینجا من تاکید نفی باشد که از ما فهم میشود و بهمین یک از معانی آن
مثل ابتدائیت و تبعیض از ان مراد نیست الا نادی فی حرف الا حرف
استثناست و مستثنی منه یعنی امری که ما بعد الا از ان استثنا شده

محذوفست

محذوفست نادی ملک که جمله حالیست قایم مقام اوست و کلام درین
تقدیر چنین است که ما تحضر وقت الصلوة علی حالة من الاحوال الا مقارنا
لنداء الملک که حالة من الاحوال که مستثنی منه است در کلام محذوفست
و نادی الملک که مستثنی است بجای آن گذاشته شده و محل اعراب
بان داده شده است و این قسم استثنا را استثنای مفرغ می
نامند چه عامل از عمل در مستثنی منه فارغ شده و مشغول شده بعمل در مستثنی
اگر گویند هرگاه فعل ماضی حال واقع شود ناچار است که واو و قد بر سر آن
در آید و اینجا در نیامده پس چون تواند بود که نادی ملک جمله حالیه باشد
جوابش آنست که هرگاه قصد کنند تعقیب و از پی در آمدن ما بعد الا را
در معنی بما قبل تجویز کرده اند که واو و قد را از کلام حذف نمایند بواسطه
شباهتی که بهم میرساند کلام بشرط و جزا چنانچه ملا سعد الدین تفتازانی
در آخر مبحث قصر از کتاب مطول تصریح بان کرده و در بعضی از کتب نحو نیز
مذکور است و ما نحن فیه از ان قبیلست چه قصد شده اتصال و تعقیب ندای
ملک بدخول وقت نماز پس حذف متعلقات حال مذکور جایز باشد
بین یدی الناس صاحب کشاف در اول سوره حجرات آورده است
که گاهی عرب میگوید جلست بین یدیه فلان یعنی نشستم میان
دو دست او مراد اوش ما بین طرف راست و طرف چپ اوست
نزدیک باو و دست نامیدن او طرف راست و طرف چپ را که در
سمت دست راست و دست چپ است مجاز است از قبیل تسمیه شئی
باسم مجاور که لفظی را که از برای معنی موضوعست ذکر میکنند و ازان میخواهند
که مجاور و متقارب آن معنی چنانچه زاویه را در اصل بمعنی ترتیب که مراد در آن

وجمله

بار می نمایند در معنی مراده استعمال میکنند که عبارت از شکی است
که در سفر همراه می باشد فتوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم
فاطفئوها بصلوتکم تشبیه کرده است گناهان ایشانرا در اهلاک و اعدام
ایشان بآتش که چون در گرفت زود خشک را از خشک او خلاصی نیست
و آتش گفته است و گناهان خواسته است از قبیل استعاره مصرحه که
عبارت از ذکر مشبه به است و اراده مشبه مثل رایت اسدا فی الحمام که اسد
گفته شد و رجل شجاع که شبیه باشد خواسته شده و هر یک از اوقدتموها و اطفئوها
ترشیح اند که عبارت از ذکر ملائمات مشبه به است در کلام فی مشبه حه
ایقاد و اطفا از ملائمات آتشند و حاصل معنی اینست که برخیزید و در گذرید
بسوی گناهانی که بر پشت خود بار کرده اید مانند جمعی که مبتلای حرق آتش گردیده
شده باشند و تر و خشک خود را در معرض احراق او دیده و در معرض اهلاک او در آورده اند
و نیک و بد خود هدف صدمات آن ساخته پس رفع کنید ثقل آنرا از خود
بنماز چنانچه می نشانند شعله آتش را با آب و امثال آن و میتواند بود
که نیران کنایه از گناهان باشد بطریق مجاز مرسل که عبارت از ذکر لفظ است
و اراده معنی از آن غیر معنی که لفظ مذکور را از برای آن وضع کرده اند
بی ملاحظه تشبیه گناه بآتش بلکه بعلاقه سببیت چه گناه سبب برافروختن
آتش دوزخست بجهه ایشان و برین تقدیر نیز لفظ اوقدتموه و اطفئوها
ترشیح خواهد بود چه چنانچه استعاره محتاج بترشیح است و ذکر ترشیح
بعد از آن میکنند در مجاز مرسل نیز گاهی ترشیح می آورند که عبارت از ذکر
ملائمات معنی حقیقی باشد در کلام با وجود اراده معنی مجازی از لفظ چنانچه
در شرح حدیث اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا که در باب ازواج طاهره

ح

بر زبان معجز بیان حضرت مقدسه نبوی جاری شده است گفته اند که اطولکن ترشیح
ذکر یداست مترجم نقل است که قریب بایام رحلت حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم خطاب بازواج طاهره کرده کلام مذکور را بر زبان
مبارک جاری ساختند یعنی هر کدام دراز دست ترید بمن پیشتر ملحق در سفر
آخرت ملحق خواهید شد و زودتر از دنیا خواهید کرد ایشان کلام حضرت را
برظاهر حمل کرده دستهای خود را برابر هم مید اشتند که دست
هر کدام درازتر باشد دانند که صاحب آن پیشتر خواهد فوت شد
تا آنکه اول زینب که از جمله ایشان بسخاوت و بذل بیشتر اتصاف
داشت رحلت نمود دانستند که مراد حضرت بآن کلام معنی ظاهری
نیست بلکه معنی مجازی از آن اراده شده است بر بنوجه که ید گفته شده
و سخاوت خواسته شده از روی مجاز و از اطولیت نیز زیادتی آن
اراده شده بر سبیل ترشیح و اگر کلام بر استعاره و تمثیله محمول شود
بی ارتکاب تجویز در مفردات چندان دور نخواهد بود بر بنوجه که هر یک از
ایقاد و اطفا نیران در معنی حقیقی مستعمل باشد و تشبیه شده باشد هیات
و حالتی که حاصل است مذنب را بعد از آلودگی بگناه و رفع آن حالت
از خود باد ای نماز بهیات و حال شخصی که بر پشت خود آتشی برافروخته
و خود را در معرض هلاک و سوختن شدن در آورده پس نشاند شعله
آنرا با آب و امثال آن در بمقام وجهی دیگر نیز محتمل است که از روی تحقیق
برخاسته که بعضی ذکر آن کرده اند و مذهب خود ساخته و آن آنست
که گفته اند هر یک از اعمال حسنه و افعال نیکو که از بنده مومن صادر شود بدو
و در آن نشاه بصورت حور و قصور و امثال آن از نعیم بهشتی در آمده خود را بر او جلوه

رحلت ۲

مبدل بود و همچنین اعمال سیئه و کردار بد بصورت عقرب و مار و عقبات آتشی در
درآمده در مقام عذاب و ایذاء او در می آید و در قرآن و حدیث تر اشعاری باین معنی
هست پس میتواند بود که کلام ایشان مجاز مرسل باشد از قبیل تسمیه شئ باسم
ما یؤول الیه یعنی ذکر لفظ و ارادهٔ معنی که در زمان آینده آیل بمعنی حقیقی خواهد شد
مثل ارانی اعصر خمرا که خمر گفته شده است و انگور خواسته شده و برین تقدیر نیز
او قد تموها و اطفئوها ترشیح مجاز خواهد بود چنانکه گذشت و گمان اینست که این وجه از
وجه ثلثه سابقه انسب باشد والله اعلم نمایش کلام حضرت در آخر این حدیث
که فاطفئوها بصلوتکم یعنی رفع مثل گناهان خود را از خود بادای نماز صریحست
درین که نماز رفع گناهان میکند و ساقط میسازد عذابی را که بر ارتکاب آن مترتب
میشود و قرآن مجید نیز باین معنی ناطق است چنانچه از آیت وافی هدایت
إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ بحیط فهم در می آید چرا که سوق آیهٔ مذکوره چنانچه مذکور خواهد
شد دالست بر آنکه مراد بحسنات نماز پنجگانه است و در بسیاری از احادیث
که بطریق شیعه و سنی نقل آن بصحت رسیده اشعار باین معنی هست از
آنجمله روایت ابو حمزهٔ ثمالی است از بعض ائمهٔ هدی علیهم التحیة والثنا که از امیر
المؤمنین علی علیه الصلواة والسلام نقل کرده اند که آن سرور فرموده اند
که حضرت صدر مصطفوی صلوات الله علیه و آله فرموده است والذی بعثنی
بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم لیقوم من وضوئه فتساقط عن جوارحه الذنوب
فاذا استقبل الله بوجهه وقلبه لم ینفتل و علیه من ذنوبه شئ کیوم ولدته امه ثم انما
منزلة الصلوات الخمس لامتی کنهر جار علی باب احدکم فما یظن احدکم
لو کان علی جسده درن ثم اغتسل فی ذلک النهر خمس مرات کان یبقی فی جسده درن
وکذلک والله الصلواة الخمس لامتی یعنی قسم بحضرت جلال پروردگاری که مرا بحق

و راستی فرستاده است به پیغمبری تا بشارت دهنده باشم مر خلقان را
برحمت بی نهایت او و ترساننده باشم ایشانرا از عذاب و سخط بی غایت
او بدرستی که هرگاه برخیزد یکی از شما مؤمنان از وضوی خود یعنی از وضو فارغ
شود هر آینه میریزاند خدای تعالی از اعضای او گناه را همچنانکه میریزاند برگ
از درختان و چون در مقابل آید خدای را بروی ظاهر و روی باطن که عبارت
از قلبست یعنی روی بقبله آرد و دل با خدای دارد و دور نشود از مکان خود
تا پاک سازد خدای تعالی او را از گناهان مانند کسی که در آن وقت از
مادر متولد شده باشد بدرستی که نماز پنجگانه نسبت بامت من بمنزلهٔ
نهریست که بر در سرای هر کس جاریست و گذاردن هر نماز بمنزلهٔ غسل کردن
در آن نهر آیا چه گمان میبرد کسی که از تمام بدن او آلوده بادناس ظاهری باشد
چون در روزی پنج مرتبه در آن نهر غسل نماید و بدن خود را در آن شوید آیا گمان
میبرد که چیزی از ادناس مذکوره در بدن او باقی ماند یعنی جای آن گمان نیست
همچنین است بخدای قسم حال نماز پنج وقت نسبت بامت من در پاک شدن
از لوث گناه بعد از ادای آن در اوقات ایشان گنجایش گمان بقای
گناه نیست و روایت کرده اند در سبب نزول آیهٔ وافی هدایهٔ إِنَّ
الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ که شخصی از اصحاب پیغمبر صلوات الله علیه و آله از زن
نامحرم بر غیر وجه حلال بوسه گرفته بود و بعد از آن از عمل خویش پشیمان شده
بعرض حضرت رسانید و حضرت چنانچه عادت ایشان بود منتظر وحی الهی شدند
که ناگاه جبرئیل نازل شد و این آیه آورد که أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا
مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ یعنی برپا بدار ای
محمد و امت خود را امر کن که برپای دارند نماز را در دو طرف روز که عبارت از نصف

اول روز و نصف آخرست که کنایه از نماز صبح و ظهر و عصر باشد و زلفاً از شب یعنی
اوایل شب چه زلف ساعات اول شب را میگویند قریب بروز که کنایه از
نماز شام و خفتن باشد بدرستی که حسنات یعنی مبادرت باعمال حسنه رفع میکند
و برطرف میسازد سیئات را یعنی گناهان آن شخص رسید که ای هذا لی یا رسول
الله یعنی حکم از برای گناهمند است ای رسول خدای حضرت فرمود بل لجمیع
امتی یعنی از برای تو تنها نیست بلکه از برای جمیع امت منست که تو یکی
از ایشانی پس معلوم شد که مراد بحسنات درین آیه صلوات خمس است و باید
دانست که گناهانی که آیه و حدیث دلالت میکند بر آنکه مبادرت بنماز
پنجگانه رفع آن مینماید گناهان صغیره است چه بعضی احادیث دیگر دلالت دارد بر
آنکه نماز رفع گناهان کبیره نمیتواند کرد چنانچه روایت کرده اند از حضرت مقدسه
مصطفوی که آنحضرت فرموده اند ان الصلوات کفارات لما بینهن ما اجتنب
الکبایر یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه رفع میکند گناهان را که از مصلی
در ما بین هر دو نماز صادر میشود مادام که از کبایر مجتنب باشد و همچنین روایت
کرده اند که آنحضرت فرموده اند ما من امرء مسلم تحضره صلوة مکتوبة فیحسن وضوئها
و خشوعها و رکوعها الا کانت کفارة لما قبلها من الذنوب ما لم یؤت
کبیرة یعنی حاضر نشود مومنی را وقت نمازی از نمازهای واجبی پس بجا آورد آنرا
بروجهی که نیکو باشد وضوی او قبل از نماز و خشوع او در نماز که عبارت
از ذلیل داشتن خودست در موقف عبادت و ترس بسیار از ناخشنودی
معبود و همچنین رکوع و سایر ارکان نماز او بروجه نیکو بجا آورده شود مگر
آنکه بوده باشد نماز او که بروجه نیکو بجا آورده کفارت گناهان گذشته او مادام
که مرتکب گناه کبیره نشده باشد و نیز روایت شده از آن سرور صلوات الله علیه و آله

رفع

الاکبر

الاکبر که ان الصلوات الخمس و الجمعة الی الجمعة کفارات لما بینهن ما لم تغش الکبائر
یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه کفارتهای گناهانیست که در ما بین هر دو نماز
از مصلی صادر میشود و همچنین نماز جمعه کفاره گناهانیست که از جمعه تا جمعه از مصلی
واقع میشود مادام که مرتکب کبایر نشود و امثال این احادیث و روایات
درین باب بسیارست پس ناچار است که محمول شود ذنوب درین حدیث
و در روایت اولی که ابی حمزه راوی آن بود بر گناهان صغیره و اگر کلام حضرت
در آخر حدیث ابی حمزه که کیوم ولدته امه ظاهر در عمومست و الله اعلم
باید دانست که بعضی آیات قرآنی دلالت دارد بر آنکه اجتناب از گناهان
کبیره نیز رفع گناهان صغیره میکند مثل آیه کریمه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه
نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب کنید ای مومنان از گناهان
کبیره و پیرامون آن نگردید هر آینه می آمرزیم ما بازای آن گناهان صغیره شما را و
داخل میکنیم شما را در مکان گرامی و خوش که عبارت از بهشت عنبر سرشت
تو هم نباید کرد که آنچه از احادیث مذکوره بحیطه فهم در آمد که نماز پنجگانه تکفیر گناهان صغیره
می نماید با مدلول آیه منافات دارد چه میتواند بود که نماز تکفیر بعضی انواع گناه کند و
اجتناب کبایر تکفیر بعضی انواع دیگر چرا که گناه چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد
بر چند نوعست بدنی و مالی و فعلی و قولی و امثال آن یا آنکه بگوییم که هر یک از نماز
و اجتناب کبایر را در تکفیر گناه دخل هست باین معنی که هر دو در تکفیر شریک
باشند و برین تقدیر مراد بتکفیر هر یک تکفیر فی الجمله خواهد بود نه تکفیر باستقلال و توجیه
برین وجه که صغایری که نماز تکفیر آن کند محمول شود بر صغایر کسی که اجتناب
از کبایر نکرده باشد مناسب مقام نیست چرا که در بعضی احادیث تصریح باین
واقع است که نماز تکفیر گناه کسی میکند که اجتناب از کبایر کرده باشد و این

طراز

واین هم بحیثیت دینکه نماز نکند گناه کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد منوط بر
کرد و این ظاهر است حدیث چهارم
روایت کرده بسند مذکور از شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله
سره از شیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن محمد بن النعمان المفید که عبارت از
شیخ مفید باشد از احمد بن محمد که اگرچه علمای رجال حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند
اما شیخ زین الدین علیه الرحمه در درایه حدیث از ثقاتش دانسته و علامه علیه الرحمه
نیز حکم بصحت حدیثی کرده است که با وی مسند باشد والله اعلم از پدر او
محمد بن الحسن بن احمد بن ولید که شیخ علمای قم و فقیه و جلیل القدر و ثقه و
صاحب تصانیف است از حسین بن حسن بن ابان که بعضی از علمای رجال ثقه
دانسته اند از حسین بن سعید که از موالی امام زین العابدین علیه السلام بوده و
رجال همه مدحش کرده اند و بعضی ثقه اش دانسته اند و صاحب تصنیفات بوده
و از امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام هر سه حدیث نقل کرده
از ابن ابی عمیر و فضالة بن ایوب از وی که صحیح المذهب و ثقه است و جمیع علما
اتفاق کرده اند بر آنکه آنچه از و روایت شده است صحیحست کالهی کرده از طریق
با ضعیفی باشد از درّاج بن عبد الله که مکنی بابی الصبح بوده از زراره بن اعین که گفت
حکی لنا الامام محمد بن علی الباقر علیه السلام وضوء رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم فدعا بقدح من ماء فادخل یده الیمنی فاخذ کفا من ماء فاسدلها علی
وجهه من اعلی الوجه ثم مسح بیده الجانبین جمیعا ثم اعاد الیسری فی الاناء فا
سدلها علی الیمنی ثم مسح بیده جوانبها ثم اعاد الیمنی فی الاناء ثم صبها علی الیسری
فصنع بها کما صنع بالیمنی ثم مسح ببقیة ما بقی فی یدیه راسه و رجلیه و لم یعدهما فی الاناء
شرح کلام راوی امام علیه السلام در ضمن آغاز و شش نمایش و انجام

آغاز

آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول حکایت کرد و بیان نمود روزی امام بحق دا
امام محمد باقر علیه السلام از برای ما وضوی رسول خدای را بر نهجی که قدحی آب
طلب نمود و چون حاضر ساختند داخل ساخت دست راست خود را
در آن قدح و کفی آب برگرفت و ریخت آنرا بر روی مبارک خود از جانب بالای
رویش و راند دست مبارک را بهر دو جانب رو تا آب بهمه جای آن جاری گردد
و بعد از آن دست چپ را داخل قدح ساخت و کفی آب از آن برداشته
بر دست راست ریخت و راند دست مبارک را بر همه جانب آن تا آب بهمه جای آن جاری
شود و بعد از آن اعاده کرد دست راست را یعنی مرتبه دیگر بدست راست کفی از آب
برگرفت و بر دست چپ خود ریخت و بآن همان عمل کرد که بدست راست
کرده بود یعنی دست مبارک را بر همه جانب آن راند تا آب بهمه جا جاری شود
و بعد از آن مسح کرد ببقیه آنچه از رطوبت در دستهای آنحضرت باقی مانده
بود سر خود و پاهای خود را و اعاده ننمود دست را در اناء یعنی آب تازه بواسطه
مسح برنداشت نمایش دوم فدعا بقدح من ماء استدلال کرده اند باین فعل حضرت
بر آنکه آب آوردن غیر از برای وضو ساختن از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه
دانسته اند نیست و گفته اند استعانت مکروه آنست که دیگری آب
در دست آنکس ریزد و آنکس بآن وضو کند و درین استدلال چنانچه مخفی
نیست بحثست مترجم گوید میتواند بود که مقصود مصنف خلد ظلاله از بحث
مذکور اشارت باین باشد که فقها استعانه را در وضوی مکروه دانسته اند که مقصود
از آن اباحت نماز باشد یا امری دیگر از اموری که مشروط بوضوست و غرض
امام علیه السلام چنانچه تقریر راوی مشعر بر آنست حکایت وضوی حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم بود و تعلیم آن بر راوی نه اباحت فعلی از افعال

مشروط بوضو چنانچه سکوت از ذکر نیت که بمذهب حق جزو وضوست با شرط آن
نیز مؤید آنست که پس فعل امام علیه السلام درین مقام اشعار بر عدم کراهیت
آنچه مکروه دانسته اند نداشته باشد و در حدیث اشعاری نیست بر آنکه فعل مذکور از
پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز در حال اراده وضو واقع شده است تا بآن تمسک
توان شد بلکه میتوان گفت که حدیث صریح نیست در آب آوردن غیر از برای امام علیه
السلام نیز چه میتواند بود که معصوم در اوی این کلام این باشد که حضرت در مقام
احضار آب در آمدند اعم از آنکه کس دیگر آورد یا خود حاضر سازند و نظیر این حال مطلب
در کلام فصحا بسیار است چنانچه بعد از تتبع کلام ایشان ظاهر میشود و بر تقدیر تسلیم
این مراتب میتواند بود که غرض حضرت از فعل مذکور تنبیه بر جواز آن باشد و اشعار بر آنکه استعانت
در وضو حرام نیست خصوصا که مقام نیز چون مقام تعلیم است ابایی از آن ندارد
بلکه مقتضی آن نیز هست والله اعلم فاسدلها علی وجهه من اعلی سدل در
اصل لغت بمعنی ارخای ثوب و امثال آنست یعنی فرو گذاشتن جامه و پرده
و نقاب و آنچه مانند آن باشد و از اینجاست که آنچه بر چهره و گیسو و امثال آن می
پوشند سدیل میگویند و مراد اینجا ریختن آبست بر رو بعلاقه تشبیه از قبیل استعاره
تبعیه که عبارت از استعاره در افعال و حروفست یعنی فعلی یا حرفی در کلام مذکور شود
و از آن معنی خواسته شود غیر معنی موضوع له بواسطه مشابهتی که بمعنی مذکور را
بمعنی موضوع له بوده باشد و مراد باعلای وجه جانب بالای روست یعنی حضرت آب را
که بدست راست از قدح برداشته بودند بر روی مبارک ریختند از جانب بالای
روی که عبارت از رستنگاه موی سرست از محاذات پیشانی و آنچه مسامت آنست
تا غور چنانچه مفصل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ثم مسح بیده الجانبین جمیعا در
بعضی نسخ تهذیب حدیث که ذکر آن حدیث شده بجای جانبین حاجبین ایراد

شده

ایراد شده و آن نسخه صحیح نیست بلکه اشتباه و سهو کاتبان است و بباید
دانست که لفظ ثم درین حدیث و در چند موضع که مذکور است بمعنی خود که تراخیست
مستعمل نیست بلکه بتجرید از معنی تراخی با بمعنی مستعمل شده است و استعمال ثم
برین وجه در کلام بلغا بسیار است مترجم گوید بیان این اجمال آنکه هرگاه
در عطف امری بر امری مجرد اجتماع و مشارکت ایشان را در فعلی قصد
میکنند بواو عطف میکنند مثل جاء زیدٌ و عمرٌو که زیاده برین دلالت ندارد
که زید و عمرو و هر دو آمده اند اعم از آنکه باهم آمده باشند یا یکی مقدم بر دیگر
آمده باشد و اگر با آن خواهند و افاده نمایند که آمدن یکی از ایشان بعد از دیگری
واقع شده بی آنکه زمانی فاصله شده باشد و خواهند آنرا و افاده نمایند عطف مذکور را
بثم ادا میکنند مثل جاء زیدٌ ثم عمرٌو که باین معنی است که زید آمد و بعد از زمانی
عمرو آمد و این معنی آخر را تراخی میگویند و ثم از برای این معنی موضوعست
و ظاهر است که درین مقام تراخی درمیان افعال وضو مراد نیست بلکه موالات
که تتابع افعال است در وضو شرط است پس ناچار ثم را مجرد از معنی تراخی
باید گرفت که بمعنی فا باشد ثم اعاد الیسری ذکر اعاده درین فقره و همچنین در فقره
آینده است که ثم اعاد الیمنی باشد چه ظاهر است که معنی اعاده که ایقاع
ثانویست در ضمن ادخال دست چپ متحقق نیست چه ادخال اولی بدست
راست بوده و توهم نشود که در عاریت صنعت مشاکله که عبارت از
ایراد لفظی است در فقره از کلام بازاء آن معنی که لفظ مذکور از برای آن
موضوع نیست تا مشاکل شود بحسب لفظ آن فقره با فقره دیگر از کلام که قرینه
او واقع است و لفظ مذکور را ایجاد در معنی خود استعمال شده است مقدم
بودن مشاکل اسم مفعول بر مشاکل اسم فاعل شرط است یعنی شرط است

میان ایشان بهم لاحق را
بر سابق بفاء تعقیبی عطف
میکنند مثل جاء زید فعمرو
که دلالت دارد بر آنکه آمدن
عمرو بعد از آمدن زید واقع شده
این فاصله زمانی و اگر زمانی فاصله
شده باشد ح

که لفظی که بواسطهٔ مشاکله آن این لفظ در غیر معنی خود مستعمل شده در کلام
ذکر آن تقدم داشته باشد بر ذکر این لفظ و چون اینجا مقدم نیست
بران نمی توان حمل کرد و هیچ یک از علماء عربیت این شرط را مذکور نساخته اند
بلکه برخلاف آن تصریح کرده اند چنانچه در آیهٔ کریمهٔ فمنهم من یمشی علی بطنه ومنهم
من یمشی علی رجلین که در مقام امتنان بخلق انواع مختلف از حیوانات نازل شده
و باین معنیست که بعضی از ایشان بشکم راه میروند مثل ماهی و مار و امثال آن
و بعضی بپا چون سایر حیوانات گفته اند که ذکر یمشی در فقرهٔ اول با آنکه مشی در لغت
بمعنی راه رفتن بپا هاست و حرکت بشکم را مشی نمیگویند بمشاکلهٔ یمشی فقرهٔ دوم
که در معنی خود مستعمل شده و ممکنست که اعاده در معنی خود نیز مستعمل باشد چه اگرچه ادخال
دست چپ مرتبهٔ دیگر وقوع نیافته بوده است اما ادخال دست در همین دست راست
واقع شده بوده است پس با آن اعتبار ادخال ثانوی محقق باشد مترجم گوید
صاحب کشاف در اول سورهٔ کهف جایی که تفسیر آیهٔ کریمهٔ انهم ان یظهروا علیکم
یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم الآیه که در باب اصحاب کهف نازلست مینماید و معنی از آن
برین وجه بیان کرده است که بعد از بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از
سیصد و نه سال وقوع یافته چون در انعقام شدند که بواسطهٔ تحصیل قوتی
که وسیلهٔ حصول قوتی جهت عبادت ایشان بوده باشد کسی را از خود بشهر
فرستند بگمان آنکه همان زمان دقیانوس است و جمعی که ایشان از ترس
آنها پناه بکهف آورده اند هنوز هستند یکی از ایشان خطاب بدیگران کرده
گفت سفارش کنید او را که بنوعی سلوک نکند که مردم شهر بحال ما و
جای ما اطلاع یابند انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم بدرستی که اگر اهل شهر را بر
حال شما اطلاع بهم رسد شما را بأقبح وجهی خواهند کشت او یعیدوکم فی ملتهم

بوده

یا عود خواهند نمود شما را بدین باطل خودشان باعتقاد او اصحاب کهف
اول نیز بر دین حق بوده اند و دامان عقیدهٔ ایشان از آلایش کفر پاک
بوده است یعیدوکم فی ملتهم را در آیهٔ مذکوره بیدخلوکم فی دینهم و یصیروکم الیه
تفسیر کرده است و گفته است که استعمال اعاده در معنی در کلام عرب بسیار واقع
وهذه عبارته العود بمعنی الصیرورة اکثر شیء فی کلامهم یقولون ما عدت افعل
کذا و یریدون ابتداء الفعل پس بنابرین ذکر اعاده درینمقام که از امام علیه السلام
وقوع یافته بی مؤنت بحمل توجیهات مذکوره صحیح باشد فتدبر ثم مسح ببقیة ما بقی فی
یدیه رأسه و رجلیه ظاهر این بود که گفته شود ثم مسح ما بقی فی یدیه رأسه و رجلیه چه مسح
بآنچه باقی بوده در دست از آب وضو وقوع یافته نه بباقی آنچه باقی مانده بود و نهایتش
چون اگر بران وجه ایراد میشد موهم این بود که حضرت بجمیع رطوبتی که در دست
باقی مانده بود مسح کرده باشد و مسح ببعضی از آن جایز نباشد بر وجه مذکور ایراد شد تا رفع
آن توهم شود و اشعار باشد بر آنکه مسح ببعضی از آن نیز جایزست و لم یعدهما
فی الاناء مفرد بودن ضمیر یعدهما با آنکه ظاهر اینست که راجع باشد بیدین و تثنیه باید باشد
بود بنا برآنست که راجعست بید یمنی که در فقرهٔ مرتبهٔ مذکور یا بیدی که در ضمن
یدین مذکور شده و در بعض نسخها یعیدهما نقل شده بضمیر تثنیه و بران تقدیر احتیاج
بتوجیه مذکور و ارتکاب خلاف ظاهر نیست والله اعلم فایدهٔ اول
بباید دانست که جمهور علماء شیعه در شستن رو در وضو واجب دانسته اند
باعلای وجه را یعنی این که ابتدا در شستن از جانب بالای رو که عبارت
از رستنگاه موی پیش سر است چنانچه مذکور شد واقع شود سوای سید رضی
علم الهدی و ابن ادریس و بعضی از اتباع ایشان که بوجوب آن قایل
نشده اند و گفته اند که می باید رو بانجام شسته شود از هر جانب که ابتدا واقع

شود مجزیست و از جملهٔ دلایلی که بر وجوب آن ایراد کرده اند یکی حدیث مذ
کور است برینوجه که حضرت امام علیه السلام در مقام بیان و تعلیم وضوی واجب
بوده اند لهذا متوجه اعمال سنتی نشده اند پس آنچه از ایشان صادر شده باشد
واجب باشد و این حدیث ناطق است بآنکه در شستن روی ابتدا باعلی
کرده اند پس ابتدا باعلای در شستن رو واجب باشد اگر گویند بنابرین لازم
می آید که اغتراف بیمنی یعنی برداشتن آب از انا بدست راست که حدیث
صریحست در وقوع آن از امام علیه السلام نیز واجب باشد و حال آنکه هیچکس
از علما بوجوب آن قایل نشده است پس هرچه حدیث دلالت بر صدور آن
از حضرت داشته باشد محکوم بوجوب نتواند بود جوابش آنست که هرچه در معرض
بیان حضرت در آمده باشد گاهی محکوم بوجوبست که دلیل دیگر نبوده باشد بر خلاف
آن و اینجا اجماع دلیل است بر استحباب اغتراف بیمنی پس آن ماده نقض
بر دلیل مذکور نتواند بود و دیگر یکی از دلایل که بر وجوب آن نقل شده استدلال
بوضوی بیانی پیغمبر صلوات الله علیه و آله که بقصد تعلیم امت از ایشان صادر شده
است برینوجه که در حین شستن روی مبارک در آن وضو یا ابتدا باعلی کرده اند
یا باسفل نتواند بود که ابتدا باسفل کرده باشند و الا آن واجب میشد علی
التعیین بر امت چه بهمه اتفاق و از بهر آنکه حضرت بعد از فراغ از وضوی بیانی
فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این وضوییست که قبول
نمیشود نماز نزد حضرت عزت مگر آنکه وضوی آن نماز مثل این وضو ساخته
شود و حال آنکه هیچ یک از امت قایل بوجوب ابتدای باسفل علی التعیین
نشده اند و اتفاق امت بر خطا صحیح نیست پس البته ابتدا باعلی کرده باشند
و هرچه ایشان در یکوقت کرده اند بکلام مذکور بعد از فراغ بر زبان مبارک

[حاشیه: که حضرت ص]

جاری

جاری ساخته اند واجبست پس ابتدا باعلی واجب باشد پس برین استدلال
اعتراض کرده اند که میتواند بود که ابتدای حضرت باسفل واقع شده باشد
باین قصد که وا نموده شود که آن نیز جایزست و ابتدای باعلی واجب
نیست و گاهی اگر از حضرت بران وجه صادر شده باشد یا شود از روی وجوب
نداشته چنانچه سکوت راوی وضوی بیانی مذکور از ذکر آن نیز اشعاری
بآن دارد پس از فعل حضرت برانوجه وجوب لازم نیاید و اتفاق بر عدم وجوب
آن اتفاق امت بر خطا نباشد بلی اگر در روایت وضوی بیانی تصریح با ابتدا
باعلی میبود استدلال بآن بر مطلب مذکور وجهی میداشت و بخاطر میرسد
که بر تقدیری که ثابت شود که حضرت در وضوی بیانی ابتدای باعلای وجه
کرده اند نیز دلالت بر وجوب آن نخواهد کرد چه بعض کیفیات و افعال جبلی
انسان میباشد که با وجود امکان صدور آن بنحوی دیگر بالطبع بران وجه بعمل می آورد
چنانچه گاه خوردن طعام دست را واسطه گرفتن لقمه میسازد و هنگام شرب آب
کوزه و امثال آنرا واسطه ساخته آب را بر لب میگذارند نه لب را بر آب بطریق سایر
حیوانات با وجود امکان شقوق دیگر پس میتواند بود که ابتدا حضرت باعلای
وجه نیز از این قبیل باشد چنانچه امرار ید را در غسل اعضا که این حدیث بصدور آن از
حضرت ناطق است اکثر علما بران حمل کرده اند و قایل بوجوب آن نشده مگر قلیلی
از مجتهدین که آنرا نیز واجب دانسته اند بلی اگر ثابت شود که حضرت در ایقاع آن
وجه بقصد قربت کرده اند دلیل وجوب می تواند بود و دعوی آن در معرض منعست
نهایتش از کیفیات فعلی باشد که قربت در آن قصد شده و از افعال وضوست
و آن لازم ندارد که مقصود از آن نیز قربت باشد و کلام حضرت که بعد از فراغ
از وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به بآن معنیست که الا بمثله

یعنی قبول نمیشود نماز کسی که بوضوئی که مثل این وضو باشد پس بنا بر آنچه در اصول مقرر شده
که اصل عدم تکلیف بزیاده است باقل آنچه در عرف مماثلت گویند از عهدهٔ
تکلیف بر توان آمد و هیچ شک نیست که بانکه کیفیتی از کیفیات فعلی
تبدیل بکیفیت دیگر یابد رفع مماثلت عرفی نخواهد شد مثلا هرگاه غلامی
از جانب صاحب خود مأمور شود بانکه کاری کند که زید کرده مکلف زیاده
ازین نخواهد بود که بر وجهی آن کار از وصادر شود که توان
گفت مانند کار زید است نه آنکه بر وجهی کند که از آن مانندتر نیز متصور نباشد.

مثل کاری کرده

وجهی

و کمان اینست که اگر برین مطلب استدلال کنند بآیهٔ کریمهٔ **فاغسلوا وجوهکم**
چندان دور نباشد برین وجه که در علم معانی مقرر شده که مطلق منصرف
بفرد شایع متعارف میشود یعنی هرگاه امری بی قید بوضعی و حالی از اوضاع
و احوال آن ایراد شود مراد از آن فرد متعارف شایع از افراد آن خواهد
بود و چه اگر فرد دیگر مقصود میبود بقیدی مقید میشد مثلا هرگاه کسی بغلام کوزه‌گر
خود گوید از برای کوزه مثلا بساز و ذکری طرح و وضع آن نکند باین مکلف خواهد بود که
کوزه بسازد بر وجه متعارف شایع میان مردم مثل شکل استوانی مثلا پس اگر بشکل
دیگر بسازد مثل مثمن یا مسدس و امثال آن ممتثل امر سیدش نخواهد بود و ایشان را
و بعصیان مولایش منسوب خواهند ساخت پس کوئیم غسل وجه که امر بان در آیت
واقعست مطلق است و مقید بقیدی نیست پس بنا بر آنچه مذکور شد مراد از آن
فردی خواهد بود از افراد غسل وجه که شایع و متعارف مردم باشد و ظاهر است
که شایع و متعارف در غسل وجه اینست که ابتدا از جانب بالا واقع شود
نه از جانب اسفل پس غسل بران وجه واجب و مأمور به باشد و اگر گویند
این استدلال در باب امرار ید نیز جاریست چه ظاهر است که شایع و متعارف

در غسل اعضا اینست که با امرار ید باشد و حال آنکه شما قایل بوجوب آن نیستید جواب
آنست که این نقض مشترکست میان این دلیل و دلیلهای سابق که قوم ذکر کرده اند
هرچه ایشان از ورود آن بر دلیلهای خود جواب گویند جواب این دلیل نیز
میتواند بود والله الهادی **نمایش دوم** تحدید وجه یعنی بتعیین نهایت
طولی و عرضی روی تا معلوم شود که از هر جانب تا کجا باید شست اگرچه در
جمیع کتب فقهی مذکور است و در میان مردم مشهور نهایتش چون بر و
جهی که بخاطر رسیده دیگران بران وجه ایراد نکرده اند چنانچه در تفطن
بآن و استنباط آن از روایه خود را متفرد میدانند مقام را مناسب ذکر آن
دانسته میگوید که جمیع فرق اسلام سوای زهری از علمای سنت که
گوش را نیز داخل روی دانسته اتفاق دارند برانکه طول روی زیاده از
قصاص موی سر تا طرف ذقن که عبارت از سر زنخدان باشد نیست و عرض
آن از وتد گوش که بلندی زیر گوشست تا وتد گوش دیگر نه و قصاص در
لغت منتهی رستنگاه موی سر است خواه از پیش و خواه از عقب و مراد اینجا
نهایت رستنگاه موی پیش سر است که از دو جانب ناصیه یعنی موی
پیش سر بالای جبهه گرفته اند و نزعه که عبارت از دو بیاض طولانیست که
از دو جانب میان سر در آمده بالا رفته فرو آمده است و بمواضع
تحذیف که در پیش صدغین که شقیقها باشد واقعست فرو نیامده و مبدأ آن
موی آنرا بتکلف رسیده و از آنجا بر صدغین در آمده متصل شده ا
از دو جانب بعذار که عبارت از موئیست که در محاذات سوراخ
گوش روئیده و مابین شقیقه و عارض اما بیاضی که بر دور گوشها در آمده
هیچکس خلاف نکرده است در آنکه داخل قصاص موخرست نه مقدم

ونهایتش علما رضوان الله علیهم از حدیث صحیح زراره که بعد ازین
مذکور خواهد شد اینچنین استنباط کرده اند که طول روی از قصاص ناصیه است تا طرف
ذقن و عرض آن آنچه فرا تواند گرفت آنرا ابهام و وسطی که عبارت از انگشت
شصت و انگشت میانه است چون بر عرض روی نهاده شود و درین تحدید حاجب
ظاهر زغتین و صدغین داخل است و مواضع تحذیف و عذار این و بیاضهای ما
بین عذار و گوش خارج لیکن نزعتین را همه خارج دانسته اند و گفته اند مراد از قصاص
ناصیه است و آنچه بر سمت آن باشد از دو جانب تا عذار یعنی خط عرضی که واصل
باشد میان قصاص ناصیه و عذار از دو جانب بر آن گذرد و نزعتین بر سمت خط
مذکور نیست بلکه فوق خط مذکور می افتد اما صدغین با آنکه در تحت خط مذکور واقع
و تحدید مذکور شامل آن هست همه اتفاق کرده اند بر آنکه آن داخل روی نیست و واجب
نیست شستن آن بواسطه آنکه در حدیث زراره مذکور تصریح باخراج آن واقع است
و حدیث مذکور اینست که زراره بن اعین که از ثقات راویان حدیث است از امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که با آنحضرت گفتم خبر ده مرا از حد وجهی که لازم
شستن است و خدای تعالی در کلام مجید امر بشستن آن کرده است امام علیه السلام
بلفظ در بار فرمودند الوجه الذی امر الله عز و جل بغسله الذی لا ینبغی لاحد ان
یزید علیه و لا ینقص منه ان زاد علیه لم یوجر و ان نقص منه اثم ما دارت علیه
الوسطی و الابهام من قصاص شعر الراس الی الذقن و ما جرت علیه الاصبعان
مستدیرا فهو من الوجه و ما سوی ذلک فلیس من الوجه خلاصه معنی کلام معجز نظام
آنکه رویی که حضرت عزت جل شانه امر بشستن آن کرده چنانچه سزاوار نیست
هیچکس را که بر آن زیاده شوید یا در آنچه شوید از آن چیزی کم کند اگر بر آن
چیزی زیاده کند اجری بر آن نخواهد یافت و اگر از آن چیزی کم کند در معرض اثم

و عقاب در خواهد آمد تا فیست از روی که دور آن کنند بر آن وسطی و
ابهام در حالتی که آن مسافت از قصاص موی سر باشد تا طرف ذقن
و آنچه جاری شود بر آن اصبعین مذکورین از روست و غیر آن چیزی از رو نیست
بعد از آن از حضرت سوال کردم که آیا شقیقه داخل روی است یا نه حضرت
فرمودند لا یعنی شقیقه داخل روی نیست بعد از آن گفتم خبر ده مرا از آنچه موی
بر آن روئیده است و روی آنرا فرا گرفته مانند زیر محاسن و سبیل و امثال
آن فرمودند کلما احاط به الشعر فلیس للعباد ان یطلبوه و لا ان یبحثوا عنه
و لکن یجری علیه الماء یعنی آنچه موی بر آن روئیده و در زیر موی پنهان
نیست مر بندگان را که در مقام بر آوردن آن از زیر موی در آیند یا از آن
بحث کنند اما می باید که آب بر روی که بر آن موضع روئیده جاری
موی ۲
سازند و این حدیث عمده دلایل علمای امامیه است از برای تحدید وجه
و اقوای ازین دلیل ندارند و در کتاب کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه
حکم بصحت آن شده و شیخ طوسی در تهذیب حدیث آنرا حسن داشته
و در تهذیب مذکور و کلینی اگر چه بر وجه اضمار نقل آن شده یعنی تصریح بامامی
که زراره از او روایت کرده نشده و حدیث مضمر را از اقسام ضعیف
میدانند اما این اضمار ضرر در صحت حدیث نکرده بواسطه آنکه شیخ طوسی که مصنف
تهذیب است در کتاب خلاف که هم از مصنفات اوست تصریح کرده است
با آنکه امامی که زراره از او سوال کرده یکی از دو امام است امام محمد باقر
علیه السلام یا امام جعفر صادق و ابن بابویه صاحب کتاب من لا یحضره
الفقیه تصریح کرده که امام محمد باقر است و اما مواضع تحذیف و عذار این
خلاف شده است میان علمای امامیه در آنکه ایشان داخل روی هستند

و در وضو شستن آن واجبست یا نه بعضی مواضع تحذیف را داخل دانسته‌اند
باین دلیل که تحدید مذکور که از حدیث فهم شد شامل آن هست چه انفراج اصبعین
در اغلب با آن میرسد و خط مذکور بر بالای آن میگذرد و شیخ جمال الدین مطهر علیه
الرحمه در کتاب تذکرة الفقها حکم بخروج آن از رو کرده بنا بر انکه اصل برائت ذمه است
از وجوب غسل آن و چون موی که بر آن روییده اتصال دارد بموی سر ظاهر
اینست که داخل سر باشد نه داخل روی و بعضی علماء اهل سنت نیز او را باین
حکم شریک کنند و بعضی مثل شیخ ابو القاسم و شیخ جمال الدین مطهر علیهما الرحمه جزم بخروج
عذار این کرده اند بسه دلیل اول انکه اصل برائت ذمه است از وجوب غسل آن
دوم انکه تحدید مذکور شامل آن نیست چه انفراج اصبعین در اغلب با آن نمیرسد سیم
انکه وجه را از مواجهه گرفته اند و عذار از مواجه انسان نیست پس داخل وجه نباشد
نهایتش شک نیست که اگر هر یک از مواضع تحذیف و عذار در حال وضو شسته
شود باحتیاط اقرب خواهد بود اما بیاضی که میان عذار و گوش است جمیع علما را
اتفاق کرده اند بر انکه آن از حد وجه بیرون است و غسل آن واجب نیست و اکثر
علماء اهل سنت داخل میدانند چه روی پیش ایشان از کنار گوش است
تا کنار گوش و بالجمله از تقریر این مقدمات ظاهر شد که حد اعلای وجه بنا بر اختیار کلام
علماء ما رضوان الله علیهم فهم میشود رستنگاه موی ناصیه است با آنچه برسمت
آن باشد از دو جانب بر استقامت خط عرضی مذکور تا حدی که سر انگشتان
مذکور در وقت انفراج با آن رسد و هیچ شک نیست که مواضع تحذیف
و صدغین در زیر این خط اند و ابهام و وسطی وقت انفراج از ایشان میگذرد
پس این تحدید بمذهب جمعی که مواضع تحذیف و صدغین را خارج روی میدانند
نخواهد بود بواسطه انکه آنچه داخل رو نیست داخل میشود و چون تواند بود که تحدید

که متضمن این قسم قصوری باشد از امام علیه السلام صادر شود و بعد معلوم شد
که تحدید بر این نوع معقول و حدیث نیست بلکه حق اینست که تحدید بما بین الاصبعین
مخصوص حد عرضی نیست بلکه مراد اینست که هر یک از طول و عرض روی بمقدار بین
الاصبعین است برین وجه که خط مستقیمی توهم کنیم از قصاص ناصیه تا طرف ذقن که
در اغلب مساوی انفراج بین الاصبعین است و وسط آنرا جای فرض کرده
بر نفس خویش حرکت فرمائیم تا طرف اعلای خط بجای طرف اسفل آید و طرف
اسفل بجای طرف اعلا چنانچه شبیه دایره از آن بهم رسد آنچه درین دایره
داخل باشد وجهست و آنچه بیرون افتد خارج وجه بیان این اجمال آنکه من قصاص
شعر الراس که در عبارت حدیث زراره واقع است بحسب ترکیب نحوی
یا حال است از مای ما دارت که خبر الوجه است و متعلق بکائنات مقدر است
یعنی وجهی که امر بغسل آن در وضو وارد شده مقدار است از روی که
دوران کند ابهام و وسطی بر آن در حالتی که آن مقدار از قصاص شعر
الراس باشد تا ذقن یا متعلق است بدارت مذکور یعنی دوران اصبعین
بر وجهی باشد که ابتدای آن از قصاص شعر الراس باشد و انتهایش بذقن
و ظاهر است که هرگاه احد اصبعین بر این وجه اداره کند اصبع دیگر بر عکس این دوران
خواهد کرد یعنی ابتدا دوران آن از ذقن خواهد بود و انتها بقصاص موی سر
تا شبیه دایره مذکوره که لفظ مستدیرا ایضا دلالت بر آن دارد بهم رسد
و لهذا امام علیه السلام اکتفا بذکر یکی کرده و در حدیث تصریح باداره هر دو
نشده است بعد از آن در مقام تصریح بما علم ضمنا در آمده میفرمایند که
و ما جرت علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه چه لفظ مستدیرا درین عبارت
حال است از مبتدا اگر ما موصول باشد یعنی مقداری که جاری شود بر آن

اصبعین مذکورین در حالتی که آنمقدار مستدیر باشد از وجه است و این صریحست
در آنکه مسافت طول و عرض آن مساویست و مقدار هر یک از آن انفراج
اصبعین است و هم کل معنی حدیث برین وجه فرا گرفته شده نه مواضع تحذیف داخل
میشود و نه صدغین تا در اخراج آن احتیاج بجمعی که قایلند بانکه آنها داخل رویند
و احتیاج بتکلف باشد و تحدید سالم میشود از قصور و آن که گفته شد که مواضع
تحدید و صدغین ازین تحدید بیرونست بواسطه آنست که بجریه حکمت تا آنکه بنگاه
چنانچه مذکور شد خطا متوهم از انفراج اصبعین را از ما بین قصاص و ذقن منطبق بر نقطه
وسط آنرا ساکن ساخته بر نفس خودش اداره فرمایند باشبه دایره مذکور بهم رسد
مواضع تحذیف و صدغین خارج می افتد و ازین بیان ظاهر شد که وجهی که تحدید
قوم شامل آنست زیاده است از وجهی که از روایت بنابر تقریر مذکور فهم میشود
بمقدار نصف زیادتی مربع مفروض بر دایره مذکوره بر آن دایره که عبارت از دو
مثلث است که حاصل میشود از دو خط مستقیم طولی و عرضی و قوسی از دایره
مذکوره مثلا فرض کنیم که درین شکل ب قصاص ناصیه است و طرف ذقن و خط
اب ج خطی است که قوم طرف اعلای وجه دانسته اند که مرور کرده بر ناصیه و انتها
بر سمت آنست از دو جانب تا عذار و مجموع این شکل بنابر تحدید قوم وجه و بنابر
تحدیدی که باستنباط آن از روایت مذکور متفرد است دایره و جهت و ما بقی
خارج پس ظاهر شد که زیادتی آن مقدار مثلث اب ه و مثلث ب ج ه
است که نصف فضل مربع است بر دایره والله الهادی الی الصواب مسئله
مشهور میان علماء امامیه رضوان الله علیهم آنست که اگر متوضی بعد از نیت
روی خود را بآب زند بروجهی که ابتدای رسیدن روی آب از جانب اعلی
باشد یا آنکه بدست آب بر روی ریزد یا دست بر روی رساند کافیست

و امر اریه یعنی راندن دست بر روی در حال شستن روی واجب نیست
و بعضی از علماء زیدیه امرار ید را در غسل وجه واجب دانسته اند و از علمای امامیه
ابن جنید و بعضی اتباع او با ایشان درین مسئله موافقت کرده اند و شیخ
جمال الدین مطهر علیه الرحمه در تخلیف بر مذهب مشهور که عدم وجوب امرار ید است
بر منوجه ایراد دلیل کرده است که غسل وجهی که از آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم وجوب آن
ثابت میشود چنانچه در ضمن غسل با امرار ید متحقق است در ضمن غسل بی امرار نیز متحقق است
پس در ضمن هر شق که غسل بفعل آید بیان مامور به واقع شده خواهد بود و متوضی
از عهده تکلیف بآن بر آمده و اصل عدم تکلیف بزیاده است و بخاطر خطور میکند
که این دلیل کامی تمام میتواند بود که در وضوی بیانی که این حدیث متضمن آنست جمع
علما در معرض قبولش در آورده بمضمونش عمل کرده اند امرار ید بعمل نیامده باشد
اما بعمل آمدن آن از حضرت امام علیه السلام چنانچه حدیث بآن ناطق است این
استدلال را وجهی نمی ماند چرا که حضرت امیر رسید که بگوید امام علیه السلام در معرض
بیان و تعلیم وضو دست مبارک آب برداشته بر روی ریختند و دست مبارک
را بهر دو جانب روی راندند چنانچه و مسح بیده الجانبین نص بر آنست پس راندن
دست واجب باشد همچنانچه در وجوب ابتدا باعلای وجه گفته اند و بر منوجه استدلال
کرده و نیز در باب وجوب ابتدا باعلی برین وجه استدلال شده بود که حضرت در وضو
بیانی که بعد از فراغ از آن فرمودند هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به ابتدا باعلی
وجه کرده اند یا باسفل یا احتمال آنچه در تقریر دلیل مذکور شد درین باب نیز میگوییم که حضرت
در حال غسل وجه در آن وضو با امرار ید بعمل آورده اند یا نه میتواند بود که بعمل نیاورده باشند
والا ترک آن بر امت واجب می بود و هیچکس بآن قایل نشده پس البته بعمل
آورده اند پس امرار ید در حال غسل وجه واجب باشد و بالجمله دلیل علامه بر وجهی

که دلالت بر عدم وجوب امر اید دارد بر عدم وجوب ابتدا با علی بر دارد
هرچه جواب آن شود جواب این نیز میتواند بود والله الموفق مسئله شیخ زین
الدین علیه الرحمه در بعضی تصنیفات خود حکم کرده است بانکه در شستن روی
در وضوی مجرد ابتدا از حد اعلی کافی نیست بلکه میباید نسبت بجمیع اجزای روی
رعایت غسل الاعلی فالاعلی شود یعنی سر جزو بالای هر جزو از جزوی که شسته شود
نهایتش بحسب عرف یعنی همین قدر که در عرف گویند که رعایت مذکور واقع شده
کافیست چرا که رعایت آن بحسب حقیقت که یکموی تخلف نکند چنانچه مخفی نیست در
مرتبه اشکال و تعسر بلکه امتناع و تعذر است پس اندک تخلفی که خلل در رعایت عرفی نکند منافی
نخواهد بود و بعد از ان ذکر کرده است که اگر اکتفا شود بوجوب تقدیم غسل هر جزو
بالایی نسبت بجزو پستی که در سمت آن باشد یعنی یک خط مستقیم بر هر دو مرور کند
نه نسبت بجمیع اجزای تحتانی و اگرچه بران سمت نباشد خالی از وجهی نخواهد بود و آنچه
بخاطر میرسد آنست که چنان ابتدا بجزوی از حد اعلی کافیست و رعایت الاعلی فالاعلی
در باقی اجزا مطلقا واجب نیست نه نسبت باجزایی که در یک سمت باشند و
نه نسبت باجزای دیگر و نه رعایت عرفی و نه حقیقی چرا که مشقت عظیمی در ضمن التزام
آن هست که تکلیف بامثال آن کمتر از شارع وقوع یافته و اصل برائت ذمت
مکلف است از وجوب آن و در هیچ یک از احادیث اشعاری
بآن نیست نه احادیثی که مذکور شد و نه غیر آن و آنچه از حدیث مذکور فهم آن شده
زیاده بران نیست که حضرت امام علیه السلام در غسل وجه ابتدا باعلای وجه کرده اند
و این معنی چنانچه در ضمن برعایت الاعلی فالاعلی متحققست با عدم رعایت
مذکور نیز متحقق خواهد بود و گاهی که ابتدا بجزو اعلی شده باشد و امرا دیگر که درین
حدیث اشعاری بآن بود که از حضرت در حال غسل واقع شده نیز دلالتی بران ندارد
بران ندارد و بالجمله در هیچ یک کتب استدلال دلیلی دیده نشده که دلالت

بر وجوب رعایت مذکور کند پس حکم بوجوب آن وجهی نداشته باشد بی اقامت
دلیل **نمایش سوم** بباید دانست که وجوب تقدیم غسل دست راست بر دست
چپ که این حدیث اشعار بر صدور آن از امام علیه السلام دارد و دلیلی که در باب
وجوب ابتدا باعلای وجه مذکور شد در باب آن نیز جاریست از مختصات
مذهب امامیه است که علمای مذهب مذکور رضوان الله علیهم بران اتفاق
دارند و از علمای اهل سنت بحکم آن قایل نشده بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و
احمد حنبل اکتفا کرده اند بر وجوب ترتیب میان غسل وجه و مجموع یدین و مسح
راس و مجموع رجلین و قایل بترتیب میان دستها و پاها نشده اند و بعضی
دیگر مثل ابوحنیفه و مالک ترتیب را مطلقا واجب نمیدانند و میگویند ابتدا بهر عضو
که واقع شود جایز است و استدلال کرده اند بر مذهب خود با آنکه اصل برائت
ذمه است از وجوب آن و در آیت وضو اشعاری بوجوب آن نیست چرا که
واو عطف که در میان اعضا در آمده افاده ترتیب نمیکند پس صورتی که نزد
ایشان جایز است که وضو بران وجه واقع شود بمقصد و بیست صورت خواهد
بود که نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین جمیع آنها باطل است
الا دو صورت بمذهب کسی که ترتیب در مسح پاها واجب نمیداند و تجویز کرده است
که پای چپ مقدم بر پای راست مسح کند و یکصورت بمذهب کسی که تجویز
آن نکرده و در باقی مسح ترتیب را واجب میداند و میان نزول
صور محتمله بجهت مذکور آنست که عدد اعضا مغسول و ممسوح در وضو شش است
وجه و یدین و راس و رجلین و بر تقدیر عدم وجوب رعایت ترتیب میان
ایشان ابتدا بهر یک از اعضای شش گانه صحیح خواهد بود و بتقدیر عضو دوم
پنج احتمال خواهد داشت که مجموع سی احتمال باشد و بر هر یک از احتمالات
بهره

سی که انه عضو سیم را چهار احتمال است و حاصل ضرب سی در چهار یکصد و بیست
و عضو چهارم را بر هر یک از وجوه مذکوره سه احتمال و حاصل ضرب صد و بیست
در سه سیصد و شصت و عضو پنجم را بر هر وجه از آن دو احتمال و حاصل ضرب
سیصد و شصت در دو هفتصد و بیست است و چون عضو ششم را سوای
یکصورت باقی نمیماند و حاصل ضرب هر عدد در واحد همان عدد است که انضمام
آن باعث زیادتی عدد صور محتمله نمیشود مرجم گوید انحصار عدد صور محتمله
در هفتصد و بیست کاشی تمام است که ایشان تجویز جمع میان اعضا در غسل نکرده
باشند و ظاهر آنست که آن نیز بمذهب ایشان جایز است پس صور محتمله بسی
بیشتر از هفتصد و بیست باشد چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میگردد و از الجمله نزد
جمعی از علمای امامیه رضوان الله علیهم که قایل بوجوب ترتیب میان
رجلین نیستند سه صورت صحیح باشد که ثالث آنها جمع میان رجلین است بر
وجه که هر دو با هم مسح کنند والله اعلم و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بر
وجوب ترتیبی که متفق علیه امامیه است هر چند وجه استدلال کرده است
چون مقام اقتضا ذکر آن میکند وجوه مذکوره با بحثی که بر هر وجه بخاطر رسیده
مذکور میگردد والله الموفق وجه اول که در کتاب منتهی المطلب ایراد کرده اینست
که در آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی
الکعبین فای تعقیب که بر سر اغسلوا در آمده دلالت دارد بر آنکه غسل
می باید بی فاصله بعد از اراده قیام نماز واقع شود چه فا افاده تعقیب
بی تراخی میکند چنانچه سبق ذکر یافت پس تقدیم غسل بحکم آیت مذکوره
واجب باشد و هر کس قایل بوجوب تقدیم شده ترتیب را واجب
میداند پس ترتیب واجب باشد و این کلام چنانچه مخفی نیست دو محل

غسل صد

دارد

دارد اول آنکه مراد بغسل درین کلام چنانچه شیخ شهید علیه بران حمل کرده
غسل وجه باشد یعنی هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل وجه شده ترتیب را در جمیع
اعضا واجب میداند و برین تقدیر بخاطر میرسد که دلیل مذکور از جاده استقامت
بر کنار باشد چه فا داخل نشده مگر بر اغسلوا که بمذهب صحیح در مجموع وجه و یدین عاملست
و بر تقدیر تسلیم افاده تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که غسل وجه و یدین را
بی فاصله بعد از اراده قیام نماز بجا باید آورد خواه وجه مقدم باشد و خواه یکی از یدین
چرا که واو عطف زیاده بر جمع شدن معطوف با معطوف علیه در حکم دلالت ندارد
چنانچه گذشت و تقدیم ذکری چنانچه در عربیت مقرر شده مفید مقصود نیست مثلا
اگر شخصی از اهل لسان گفته شود و اذا لقیت زیدا فقبل وجهه و یدیه یعنی چون
بزید دو چار شوی ببوس در حال روی او را و دستهای او را زیاده برین نخواهد فهمید
که فعل هر دو می باید مقارن ملاقات زید واقع شود و در ضمن هر یک که ابتدا متحقق
شود حکم در امتثال امر مذکور خواهد داشت دوم آنکه مراد بغسل مطلق غسل باشد یعنی
هر کس قایل بوجوب تقدیم مطلق غسل است بر مسح ترتیب را در جمیع اعضا واجب
میداند و برین تقدیر نیز بخاطر میرسد که دلیل تمام نباشد چرا که واو عطف چنانچه مذکور شد برای
افاده مطلق جمعیت و دلالت بر ترتیب و تعقیب ندارد خواه در عطف مفرد بر
مفرد باشد مثل عطف یدین بر وجه و رجلین بر راس و خواه در عطف جمله مثل
عطف جمله امسحوا بر اغسلوا پس میگوییم در آیت عطف شده است امسحوا بر اغسلوا
بواو و مجموع معطوف و معطوف علیه با هم جزاء شرط و مدخول فای تعقیب است
یعنی هر گاه اراده قیام نماز نمائید مجموع این افعال را از غسل و مسح بجا
آورید اعم از آنکه غسل مقدم باشد یا مسح و بالجمله فا تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که
مجموع افعال وضو را بعد از اراده قیام نماز بعمل باید آورد و دلالت آن بر وجوب تقدیم

بکثرت بتقویت حرف عطف بیان این اجمال آنکه در عربیت مقرر شده که عامل در
در معطوف همان عامل در معطوف علیه است بقوتی که عامل از توسط حرف
عطف می یابد پس کلمهٔ اغسلوا که در آیت وضو واقع است هم عامل باشد
در وجوهکم و هم در ایدیکم و همچنین کلمهٔ امسحوا البته در روسکم و ارجلکم و الی در الی المرافق
که از برای انتهای غایت فعل متعلق بدانست متعلق است باغسلوا و در الی
الکعبین بامسحوا پس باید که غسل وارد بر وجه و یدین منتهی شود بمرفقین و مسح وارد
بر راس و رجلین منتهی شود بکعبین پس ترتیب واجب باشد چه اگر غسل وجه
مقدم بر یدین واقع نشود و یا موخر از یدین واقع خواهد شد یا در میان هردو و بر
هر تقدیر انتهای غسل بمرفقین نخواهد بود و برین قیاس اگر مسح راس بر رجلین
تقدیم نیابد انتهای مسح بکعبین نخواهد شد و امتثال امری که آیت متضمن آنست
در ضمن آن حاصل نخواهد بود و نمیتواند بود که کلمهٔ الی نهایت غسل باشد باعتبار
وقوع آن بر یدین تنها و نهایت مسح باشد باعتبار وقوع آن بر رجلین تنها چه
برین تقدیر باعتبار ما یتعلق به مغایر خواهد بود بغسل و مسحی که بر وجه و راس
واقع است پس مغایرت بهم خواهد رسید میان عامل معطوف و عامل
معطوف علیه و این مخالف آنست که در عربیت مقرر شده و بخاطر میرسد که این
وجه نیز انطباق ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی واجب میداند و اثبات وجوب ترتیبی که
مدعاست نمی نماید چنانچه تقریر دلیل بآن حاکم است بلکه میتوان گفت که دلالت
بر وجوب ترتیب شافعی نیز ندارد چه بنهایت آنچه بعد از قیل و قال بسیار لازم
می آید وجوب تقدیم غسل وجه بر یدین و تقدیم مسح راس بر رجلین تا انتهای
غسل بمرفقین واقع شود و انتهای مسح بر رجلین اما آنکه اصل غسل را بر مسح مقدم
باید داشت چنانچه مذهب شافعیست از آیه بحیطهٔ فهم در نمی آید چه بر تقدیر عکس

غسل وجه یا مطلق غسل در معرض منع است مشتبه باموری که مذکور شد و با آنکه اگر شخصی
از اهل لسان در معرض این خطاب در آید که اذا طلبک الامیر فلف عمامتک
والبس ثوبک یعنی هرگاه امیر ترا طلب نماید در حال به پیچ دستار خود را و بپوش
جامهٔ خود را از واو نمی فهمد که بهر دو را مقارن طلب امیر بعمل می باید آورد
و بتقدیم لبس ثوب بر لف عمامه در معرض مخالفت امر مذکور در نخواهد آمد پس کلام مذکور
دلالت بر ترتیب نداشته باشد والله اعلم **وجه دوم** که در کتاب نهایة
الاحکام ایراد کرده استدلال باین حدیثست که لا یقبل الله صلوة امره حتی یضع
الطهور مواضعه فیغسل وجهه ثم یغسل یدیه ثم یمسح راسه ثم رجلیه یعنی در معرض قبول در نمی
آورد خدای تعالی نماز کسی را تا بگذارد آب پاک و پاک کننده بر مواضعی که
از برای آن تعیین شده برین وجه که بشوید روی خود را بعد از ان بشوید دستهای
خود را بعد از ان مسح کند سر خود را بعد از ان پاهای خود را و کلمهٔ ثم چنانچه گذشت
از برای بعدیت با تراخیست و بخاطر میرسد که این وجه نیز مثبت مدعی نیست
چنانچه از عبارت نهایة الاحکام ظاهر میشود وجوب ترتیبی است که امامیه
بر وجوب آن رفته اند یعنی ترتیب میان جمیع اعضا و حدیث مذکور چنانچه
از ترجمهٔ آن فهم شد دلالت ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی آنرا واجب میداند
یعنی تقدیم غسل وجه بر یدین و یدین بر مسح راس و مسح راس بر رجلین و آن
که دست راست را بر دست چپ مقدم باید داشت چنانچه مجمع علماء امامیه است
یا پای چپ را از پای راست موخر مسح باید کرد چنانچه مذهب بعضی از ایشانست
از حدیث فهم نمیشود پس دلیل مذکور بر مدعی انطباق نداشته باشد **وجه سیم**
که هم در نهایة الاحکام بعد از ذکر وجه دوم نقل کرده آنست که حضرت عزت
در قرآن مجید نهایت غسل را مرفقین ساخته و نهایت مسح را کعبین چه عامل در عطف

نخواهد صح

راست صح

قرآن

نیز انتهای مذکور محقق است و اگر متمسک شوند بقفای تعقیبی که بر اغسلوا
در آمده عود کلام خواهد بود بدلیل اول و دفعش آنجا مذکور شد و نیز میتوان گفت
که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدیم غسل وجه بر یدین و مسح رأس بر
رجلین نیز ندارد چرا که از آیت بنا بر تقریر مذکور زیاده برین لازم نمیاید که نهایت
غسل مرافق واقع شود و نهایت مسح کعبین و بر تقدیری که غسل وجه بعد از دست
راست واقع شود و بعد از آن دست چپ شسته و همچنین مسح سر بعد از مسح
از پای راست و قبل از پای چپ بفعل آورد صادق بود که غسل منتهی بمرافق
شده و مسح منتهی بکعبین و آنچه مشاهده میشود که بر تقدیر مذکور نهایت غسل مرفق
خواهد بود نه مرافق و نهایت مسح کعب خواهد شد نه کعبین ممنوع است چه
جمعیت مرافق باعتبار متوضئین است نه باعتبار هر شخص و نیز بر هر تقدیر
انتها محقق نیست مگر بیک مرفق و یک کعب پس آنچه جواب ایشان شود
جواب ما نیز میتواند بود فتدبر وجه چهارم که در کتاب تذکرة الفقها
بآن استدلال کرده کلام حضرت مقدس نبویست صلوات الله علیه
و آله که در جواب سوال از سعی صفا و مروه که بکدام ابتدا میباید کرد در زبان
معجز بیان جاری ساخته اند که ابدؤا بما بدأ الله به یعنی ابتدا کنید بآنچه خدای
تعالی در کلام خود بآن ابتدا کرده یعنی چنانچه در آیه کریمه ان الصفا والمروة
من شعائر الله ابتدا بذکر صفا شده و ذکر مروه بعد از ذکر آن وقوع یافته شما نیز
وظیفه بندگی بتقدیم رسانیده عمل خود را موافق قول پروردگار خود سازید
و ابتدا بصفا کرده سعی خود را باتمام رسانید و بر هر تقدیر که اگرچه سبب حکم
حضرت که سوال از سعی صفا و مروه است خاص است و شامل هر عبادت
نیست اما لفظ حضرت که ابدؤا بما بدأ الله به است عام است و در علم عربیت

مقرر است که اعتبار بعموم لفظ است نه بخصوص سبب پس در هر عبادتی
که ذی اجزا و متعدد الافعال باشد و در قرآن مجید ذکر آن شده باشد ابتدا بفعلی
باید کرد که در قرآن ابتدا بذکر آن شده و در آیت وضو ابتدا بذکر غسل وجه شده پس
بحکم حدیث مذکور در وضو ابتدا بغسل وجه باید و بعد از آن عمل سایر اعضا را بنهجی که
در آیه مذکور است بفعل آورد پس ترتیب واجب باشد و این دلیل نیز با بعض
ادله سابقه شریکست در انکه دلالت ندارد مگر بر وجوب ترتیبی که شافعی واجب
دانسته و لهذا علامه نیز بر وجوب آن ترتیب دلیل ساخته بلکه دلالت
آن بر وجوب ترتیب شافعی نیز چنانچه بخاطر رسیده محل بحث است
چرا که از حدیث مذکور زیاده برین لازم نمی آید که ابتدا بغسل وجه باید کرد بواسطه
آنکه در آیه ابتدا بآن شده اما این که بعد از آن آنچه در ذکر مقدم شده مقدم بفعل
باید آورد مستفاد از حدیث نیست چه در حدیث وارد نیست که و ثنّ بما ثنّی الله
به و ثلّث بما ثلّث الله به و اگر ابتدا در حدیث بر ابتداء اضافی محمول شود
تا شامل ابتداء اول و ثانوی و ثالثی و آنچه بر چیزی تقدم داشته باشد بوده باشد
حمل لفظ خواهد بود بر معنی مجازی بی آنکه قرینه بر آن در کلام یا مقام
بوده باشد و این پیش علما مجوز نیست پس اگر کسی خواهد که باین حدیث
استدلال بر وجوب ترتیب کند میباید مقدمه که در دلیل اول ماخوذ
بود بآن ضم نماید و آن اینست که هر کس قایل بوجوب ابتدا بغسل وجه است
قایل بترتیب است و میتوان بود که مقدمه مذکور در کلام علامه قدس
سره نیز مطوی باشد نهایتش فهم آن از کلام او بقدر دور است والله اعلم
نمایش چهارم بباید دانست که این حدیث از جمله احادیث است که استدلال
کرده اند بآن بر عدم جواز استیناف آب جدید بواسطه مسح در وضو و گفته اند

جایز نیست که در وضو بواسطه مسح آب تازه برگیرد بلکه می باید بهمان تری که از غسل اعضا در دست باقی مانده مسح کرده شود و این مذهب جمیع علمای امامیه است رضوان الله علیهم سوی ابن الجنید از ایشان که مخالفت کرده و چنانچه مذهب مالک است روا داشتن آب تازه را نیز تجویز کرده و باقی علما اهل سنت حکم بر وجوب استیناف مذکور کرده مسح بنقیه رطوبت غسل را تجویز نکرده اند و در طریق امامیه احادیثی که صریح در خلاف آن صحیح و غیر صحیح بسیار است نهایتش دو روایت از طریق ایشان وارد شده که ظاهر آنها صریح است در آنچه اهل سنت بر آن رفته اند اول روایت معمر بن خلاد است که گفته است سألت ابا الحسن موسی ابن جعفر الکاظم علیه السلام ایجزی الرجل ان لم یمسح قدمیه بفضل رأسه فقال برأسه لا فقلت بماء جدید فقال برأسه نعم یعنی پرسیدم از امام بحق قایم امام موسی کاظم علیه السلام که آیا جایز است مرد را مسح کردن پاهای خود بزیادتی تری که بعد از مسح سر در دست او مانده باشد امام علیه السلام در جواب آن بسر مبارک اشارت فرمودند که نه یعنی درین دو حال چون حرفی بر زبان معجز بیان جاری نساخته اند و تفهیم مقصود باشاره سر مبارک فرمودند دوم روایتیست که از ابو نصر نقل شده که گفت سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن مسح الرأس اسح بما فی یدی من الندا رأسی قال لا بل تضع یدک فی الماء ثم تمسح یعنی پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از مسح سر و گفتم آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری غسل اعضا باقی مانده بر خود امام

بعد از آن گفته [illegible]

علیه السلام در جواب فرمودند بلکه دست خود را باب برسان بعد از آن مسح کن و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب منتهی المطلب این دو روایت را نقل کرده و دلیل ابن جنید ساخته و گفته است احتج ابن الجنید بکذا و کذا و حال آنکه هر دو روایت صریح است در خلاف آنچه مذهب ابن جنید است چه مذهب ابن جنید چنانچه مذکور شد جواز استیناف آب جدید است یعنی مخیر بودن متوضی میان مسح کردن بنقیه و استیناف و آنچه روایتین مذکورتین بآن ناطق است وجوب استیناف است و نهی از مسح بنقیه پس چون دلیل آن تواند بود مگر آنکه بگوییم ابن جنید نهی از مسح بنقیه را بر نهی تنزیهی حمل کرده و مسح بر آن وجه را مکروه میداند و استیناف آب جدید را سنت نهایتش هیچ یک از علما حکم مذکور را برین وجه نقل نکرده اند و الله اعلم و بمقاصد علمائه و بالجمله چون روایتین مذکورتین بحسب ظاهر مخالف وارد بآنچه جمهور علما و اصحاب حکم بآن کرده اند ناچار شده ایشان را که حمل آن بر معنی خلاف ظاهر نموده تاویل کنند لهذا شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حمل آن بر تقیه کرده و گفته که چون در وقت سوال راوی جمعی از مخالفین حاضر بوده اند حضرت بر وجهی مبادرت بجواب فرموده اند که موافق مذهب ایشان باشد و بحضرت ضرری از ایشان عاید نگردد و احتمال این نیز راه داده که غرض امام علیه السلام مسح در حال جفاف اعضا باشد یعنی چون در دست و سایر اعضای وضو تری که بآن مسح توان کرد نمانده باشد بآن دست مسح نباید کرد و آب تازه بواسطه مسح بر باید داشت بعد از آن گفته است می تواند بود که مراد امام علیه السلام در روایت ثانی از این که درین کلام واقعست که بل تضع یدک فی الماء یعنی بلکه برسان دست خود را باب و بعد از آن مسح کن آبی باشد که در محاسن و ابروها باقی مانده باشد نه آب تازه و والد بزرگوار که شمه از احوال او در دیباچه مذکور شد در حواشی که بر کتاب استبصار

نوشته گفته است که این احتمال بغایت بعید است چرا که سایل برین وجه سوال
کرده که ایا مسح کنم با آنچه در دست من از تری باقی مانده است پس چون تواند بود که
امام علیه السلام از آن نهی فرمایند و امر کنند باخذ از محاسن و ابرو تا که لزوم آن مشروط

ندکور بتین مه

بعدم بقای تری در دست و مخفی نماند که حمل روایتین بر جفاف اعضا که محتمل
دانسته نیز بغایت دور است چرا که سوال راوی در روایت اول برین وجه
واقعست که آیا جایز است مرد را که مسح کند بفضل سر خود یعنی بزیادتی تری که بعد از
مسح سر خود در دست داشته باشد و در روایت دوم برین وجه که آیا مسح کنم با آنچه
در دست من از تری بوده باشد پس چون بر حال جفاف اعضا که عبارتست از باقی
نماندن تری در دست و سایر اعضاست حمل توان کرد و بالجمله امثال این غفلتها
از امثال شیخ قدس سره بغایت عجیب و غریب است نهایتش در میان عرب
مثل است که الجواد قد یکبو والصارم قد ینبو یعنی اسب اصیل گاهی بسر در می آید و شمشیر
تیز گاهی در حال بریدن پهلو میگردد والله الهادی و صحت حمل روایت اول
نیز خالی از خفای بینت چرا که سوال سایل در روایت مذکوره از مسح پا است
و مخالفین بمسح پا مطلقا قایل اند جدید بواسطه ملاحظه از ایشان وجهی نداشته

نیست شد نه بتری
باقی در دست نه تاب
تازه پس حل حکم
حضرت باستیناف که

باشد مگر آنکه بگوییم در وقت سوال راوی حضار مجلس که ملاحظه حضرت از ایشان بوده
متوجه بوده اند و حضرت چون ایشان را غافل یافته اند بجانب سایل بسر بار
اشارت کرده اند که الحال وقت سوال نیست وقت دیگر استفسار کن تا جواب
حق بتوانی شنید سایل مقصود حضرت را از اشاره مذکوره فهم نکرده گمان کرده است
که مگر حضرت در مقام نهی از مسح ببقیه تریست و اعاده سوال کرده درین مرتبه آن
جماعت واقف نشده متوجه جواب حضرت بوده اند و بحسن ظنی که در باب
حضرت داشته اند گمان ایشان این بوده که سوال از مطلق مسحست نه از مسح پا

حضرت بالضروره در جواب بسری نیم حرکت داده اند و قرینه برین معنی آنکه دأب
و شعار حضرات صلوات الله علیهم نبوده است که القاء احکام شرعی باشارت
سر که شعار ارباب تکبر است نمایند بلکه خود در کلام و وقت القاء احکام شرعی
و امور دینی داشته اند باوضح وجهی بیان مسایل میفرموده اند پس ارتکاب خلاف
دأب و عادت خود که درین باب از ایشان وقوع یافته اشعاری بر آن دارد
که بر وجه مذکور واقع باشد و احتمال دارد که مراد مسح خفین باشد که مخالفین بتجویز آن
رفته اند والله اعلم نمایش تحسینم باید دانست که وجوب مسح رجلین در
وضو که این حدیث دلالت واضحه بر صدور آن از امام علیه السلام در معرض
بیان دارد آن از مختصات مذهب امامیه است که از امامان بزرگوار و ائمه اطهار
این عالیمقدار خود صلوات الله علیهم فرا گرفته اند و بروایات صحیحه متواتره بایشان رسیده
رسیده چنانکه آن سالکان مسالک عصمت و هدایت بر آن وجه عمل آورده اند و
اصحاب و شیعه خود را در سر و علانیه بر آن وا داشته بدلایل قاطعه منع ایشان از
بغسل نموده اند از آن جمله روایت غالب بن هذیل است که گفته است سألت
الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن مسح الرجلین فقال نعم هو الذی
نزل به جبرئیل یعنی پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام از مسح پاها که آیا مسح
پا آن در وضو لازم است حضرت فرمودند بلی مسحست که جبرئیل امین بآن نازل شده
یعنی کلام خدا که جبرئیل انزال آن کرده بآن حاکمست و روایت کرده است از امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند یأتی علی الرجل
ستون و سبعون سنة ما قبل الله منه صلوات قلت و کیف ذلک قال لانه
یغسل ما امر الله بمسحه یعنی میگذرد بر مردی شصت سال و هفتاد سال که یک
نماز او در درگاه احدیت قبول نمی یابد پرسیدم که چه سبب تواند بود

آن بی فرزند رسول خدای شمرده و بسبب آنکه بشوید در وضوی خود آنچه پروردگار
او در کلام خود امر بمسح آن کرده است و امثال این روایات و احادیث بسیار
در طریق ایشان منقولست و در کتب حدیث ایشان مذکور و در طریق اهل سنت
نیز بعضی روایات واردست که دلالت صریح بر آن دارد مثل روایت اوس بن اوس
الثقفی که گفته است رایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم اتی کظامة قوم بالطایف
فتوضا و مسح علی قدمیه یعنی دیدم رسول خدای را صلوات الله علیه و آله
که آمد بکظامه جمعی در شهر طایف و وضو کردند و در آن وضو پاهای مبارک را
مسح کردند و کظامه بکسر کاف عبارت از چاهیست که در پهلوی چاه دیگر کنده شده
باشد و در میان هر دو در ته زمین راهی باشد که آب از یکی بدیگری آید و روایت حذیفة
بن الیمان رضی الله عنه که گفته است رایت النبی صلی الله علیه و آله توضا و مسح علی
نعلیه یعنی دیدم پیغمبر خدای را صلی الله علیه و آله که وضو کردند و مسح کردند بر نعلین خود
و مراد بنعلین نعل عربیست که بندهای او مانع از مسح بر پشت پا نیست و لهذا ائمه
تجویز کرده که مسح بر آن واقع شود و از ابن عباس نقلست که در صفت وضوی
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفته است انه مسح علی رجلیه یعنی حضرت مسح
کردند بر پاهای مبارک خود و هم از ابن عباس منقول است که میگفت ان
کتاب الله بالمسح و یابی الناس الا الغسل یعنی بدرستی که کتاب خدا ناطقست
بمسح و مردمان از آن ابا نمودند بغسل گرویده اند و غیر غسل را واجب نمیدانند
و منقولست الوضوء غسلتان و مسحتان من باهلنی باهلته یعنی وضو عبارت
از دو غسلست که غسل رو و غسل دستها باشد و دو مسح که مسح سر و مسح پاها
باشد هر کس با من درین حکم مباهله میکند من نیز با او مباهله میکنم مترجم
گوید مباهله عبارت از آنست که دو کس که در امری نزاع و خلاف داشته باشند

بمصف حقیقی التجا برده هر دو باتفاق در حق اهل باطل لعن و دعای بد کنند
و ظهور استجابت دعا را علامت ظهور حق دانسته چنانچه در سال دهم از هجرت
که چهارده کس از علمای نصاری بقصد بحث با حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله بمدینه طیبه آمدند و بعد از آن که اسکات ایشان بمعجزات و دلایل حضرت میسر
نشده دست از مجادله باز نمیداشتند در ضمن آیه مباهله خطاب الهی در رسید
که فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی ای محمد با ایشان بگو بیایید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان خود را و زنان شما را
و نفسهای خود را و نفسهای شما را یعنی هر کدام مراد خود در احاضر سازیم
و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب الهی را حواله بدروغ
گویان و ارباب بطلان نماییم تا ظاهر شود که بر باطل است و که بر حق ایشان
چون دیدند که حضرت صلی الله علیه و آله امیر المومنین علی و فاطمه و حسن و حسین را
این کار اختیار کردند و دیگری را شریک خود نساختند دانستند که در مباهله
ایشان را سوای خسران امری حاصل نخواهد بود و درین مجادله سوای الزام
بهره نداران ابا نموده قبول جزیه و اطاعت اهل اسلام نمودند چنانچه بتفصیل در تفاسیر
و کتب سیر مذکور است و بعضی دیگر احادیث و روایات نیز در طریق ایشان
درین باب واردست که ذکر آن موجب اطناب است و مخالفین بعضی
بر وجوب غسل رفته اند و بعضی بر تخییر میان غسل و مسح و بالجمله صور محتمله
درین باب زیاده بر چهار نیست و بر هر صورتی جمعی از اهل اسلام رفته مذهب خود
ساخته اول وجوب مسح است علی التعیین و این چنانچه سبق ذکر یافت
مذهب ائمه اهل بیت است صلوات الله علیهم چنانچه امام فخر رازی که از

اعاظم علمای اهل سنت است در تفسیر کبیر نقل آن از امام محمد باقر علیه
السلام کرده است و نسبت آن با ابن عباس و انس بن مالک که از خیار
اصحاب‌اند و عکرمه و شعبی که از مشاهیر تابعین‌اند نیز داده است **دویم** وجوب
غسل است و آن مذهب فقهای اربعه اهل سنت است که عبارت از
ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل باشند و جمعی از تابعان ایشان **سیم**
جمع میان هر دو است که هم غسل باید کرد و هم مسح و این مذهب داود
اصفهانی و ناصر الحق و بسیاری از علمای زیدیه است **چهارم** تخییر میان
هر دو که عمل باید در ضمن هر کدام از غسل و مسح واقع شود مجزی باشد و
این مذهب حسن بصری است و محمد بن جریر الطبری و ابی علی الجبائی و شیخ
محی الدین اعرابی نیز در کتاب فتوحات مکی حکم بتخییر کرده است و گفته ان
مذهبنا التخییر فالمسح بظاهر الکتاب والغسل بالسنة یعنی بدرستی که مذهب
ما درین باب تخییر است چرا که ظاهر قرآن دلالت بر مسح و ورود احادیث نبوی
اشعار بر غسل پس ما تخییر را اختیار کردیم تا هر دو عمل کرده باشند و منافات
میان قرآن و حدیث رفع شود و هر یک از فرق مذکورین را بر حقیت
مذهب خود اگرچه دلایل و شواهد بسیار است نهایتش چون مقام را اقتضا
ذکر آن نیست بایراد مناظره از جانب فریقین اولین که ارباب مسح
و قائلین بغسلند اقتصار میرود والله ولی التوفیق **مناظره میانه علماء
فریقین و تحقیق مسئله غسل و مسح رجلین** اهل سنت میگویند قرآن و حدیث
هر دو دلالت بر وجوب غسل دارند اما قرآن فقد قال الله تعالی **یا ایها
الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا
برؤسکم وارجلکم الی الکعبین** چرا که جمعی کثیر از قراء مثل نافع و ابن

عامر و کسائی و حفص که از راویان عاصم است بنصب ارجلکم خوانده‌اند بسبب
عطف آن بر وجوهکم یا بعمل اغسلوا مقدر که کلام درین تقدیر باشد که فامسحوا برؤسکم
واغسلوا ارجلکم و جمعی دیگر که بجر ارجلکم خوانده‌اند چون توفیق آن در معنی با قرائت
نصب لازم است یا محمول خواهد بود بر جر جوار یا معطوف باید داشت بر رؤسکم
نه بواسطه آنکه مسح باید کرد بلکه بواسطه آنکه اشارت بوده باشد بآنکه اسراف [illegible]
و در ریختن آب نباید کرد و غسلی باید کرد که شبیه بمسح باشد و اما حدیث بدرستی که از حضرت
مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله روایت شده که در وقتی که وضوی می‌ساختند پاهای
مبارک را شستند و روایت شده از ابن عباس که حکایت کرد و بیان نمود وضوی
حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و ختم بغسل رجلین کرد و روایت کرده بخاری
در صحیح خود از عبدالله بن عمر که گفته است تخلف النبی صلی الله علیه و آله عنا فی سفر
فادرکنا وقد ارهقتنا العصر فجعلنا نتوضأ ونمسح علی ارجلنا فنادی باعلی صوته ویل
للاعقاب من النار مرتین وثلاثا یعنی پیغمبر صلوات الله علیه و آله در سفری از ما جدا
شد و وقتی بما رسید که نماز عصر را بتاخیر انداخته بودیم و هنوز ادا نشده بود پس
ما در مقام وضو کردن بجهت ادای آن در آمدیم و در آن وضوها پا را مسح کردیم حضرت
چون آنرا مشاهده کردند ندا کردند بآواز بلند که وای بر پاشنهای شما از آتش
دوزخ و دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار این عبارت فرمودند و این تنبیهی بود بر آنکه مسح نباید کرد
و روایت کرده محیی السنه در کتاب مصابیح و غیر آن از ابی حیه که از اصحاب امیر
المؤمنین علی علیه السلام بود که او گفته است رایت علیا علیه السلام توضأ فغسل
کفیه حتی انقاهما ثم مضمض ثلاثا واستنشق ثلاثا وغسل وجهه ثلاثا وذراعیه ثلاثا ومسح براسه
مرة ثم غسل قدمیه الی الکعبین ثم قام فاخذ فضل طهوره فشربه وهو قائم ثم قال
اردت ان اریکم کیف کان طهور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی دیدم امیر

پای ح

المؤمنین علی را علیه السلام که وضو کردند برین وجه که سر هر دو دست ها را شستند
تا پاک ساخته شد آنرا از چرکی که داشت بعد از آن سه مرتبه آب در دهان مبارک
کردند و سه مرتبه استنشاق فرمودند و سه مرتبه روی مبارک خود را شستند و سه
مرتبه ساعد ها را و مسح کردند بعضی از سر خود را یکمرتبه و بعد از آن شستند پاهای خود را
تا کعبین بعد از آن برخاستند و اندک آبی که در دست ایشان از وضو فاضل آمد
بود آشامیدند بعد از آن خطاب بحاضرین کرده فرمودند که میخواستیم بنمایم بشما که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چون وضو میساختند و امثال این روایت
و احادیث بسیار در باب مذکور وارد است پس ظاهر شد که قرآن و حدیث هر دو
دلالت بر غسل دارد و آنچه ارباب مسح میگویند باطل است و متضمن تحریف کتاب
قرآن و عدول از سنت رسول ملک منان که ناشی نشده است الا از تبعات
کم راهی و تبعیت هوای نفس و علماء شیعه که قایل بمسح اند میگویند ای برادران
در دین و شریکان در طلب حق و یقین اگر بدیده انصاف بمدلول آیه کریمه در نگرید
و بی اشارت اعتساف بان توجه نمائید هر آینه می باید که آیت مذکوره حجت
ما ست بر شما نه حجت شما بر ما اما بر تقدیر نصب ارجلکم بواسطه آنکه شما از برای
آن دو توجیه مذکور ساختید که ما و شما در توجیه ثانی شریکیم چرا که در هر دو تقدیر تکلف
است و چنانچه شما را میرسد که تقدیر اغسلوا کنید تا حجت شما باشد ما نیز میتوانیم
امسحوا تقدیر کرد تا حجت ما باشد و قرینه امسحوا اقرب باین کمتر از قرینه اغسلوا
بعید نیست پس باقی ماند توجیه اول که عطف بر وجوهکم باشد و آنچنانچه
طبع سلیم بران شاهد است بنظم کلام را مختل است و کلام از سلاست بنظم
می اندازد و نحو ضربت زیدا و عمروا و اکرمت خالدا و بکرا العطف بکرا بر زیدا نه بر خالدا
یعنی دوم زید را و عمرو را گرامی داشتم خالد را و بکر را یعنی زدم

بکر را و عدم رغبت خواطر و اسماع باین طرز کلام زیاده بر آنست که تو ان
قرآنرا که بابلغ بیان و افصح لسان منزلست بران حمل کرد پس ماند که معطوف
باشد بر رؤسکم و نصبش باعتبار محل آن باشد که مفعولیت است یا واو
و ارجلکم بمعنی مع باشد و بر هر تقدیر صحیحست در آنچه ما مدعی آنیم و چنانچه عطف
بر محل در لغت عرب و کلام فصحا بسیار واقعست و هیچکس بزبان خوشی و علما
سداد آن نرفته واو بمعنی مع نیز در السنه ایشان شایع و دایر است و هیچکس
بر عدم جواز آن نرفته و شیخ العارفین شیخ محی الدین اعرابی در جزو ثلث از کتاب
فتوحات مکی واو مذکور را ساکت در آیت کریمه بران حمل کرده و عبارت او اینست
و اما القراءات فی قوله تعالی و ارجلکم بفتح اللام و کسرها من اجل العطف
علی الممسوح فالخفض او علی المغسول فالفتح فمذهبنا ان الفتح فی اللام لا یخرجه
عن الممسوح فان هذا الواو قد تکون واو مع و واو المعیة ینصب لقول قام زیدا
و عمر واو تزید مع عمرو و حجة من یقول بالمسح فی هذه و الآیة اقوی فانه یشارک
القایل بالغسل فی الدلالة التی اعتبرها فی فتح اللام و لم یشارکه من یقول
بالغسل فی خفض اللام یعنی قراءت بفتح لام و کسر لام در وارجلکم از جهت
احتمال عطف آنست بر ممسوح و مغسول چه عطف بر ممسوح مقتضی کسرست
و عطف بر مغسول مقتضی فتح و مذهب من اینست که قراءت فتح لام آنرا
از ممسوح بودن بیرون نمیبرد چرا که مثل این واو گاه بمعنی مع می باشد و واو
بمعنی مع اسم را منصوب میکند چنانچه میگوئی قام زیدا و عمروا و او را
میکنی از ان مع عمرو و یعنی برخاست زید با عمرو و پس حجت کسی که قایل بمسح
بمسحست درین آیه در پیش باشد چرا که در قراءت بفتح لام شریکست با قایل
بغسل در حمل بر وجه صحیح و قایل بغسل در قراءت بکسر لام با او در حمل بر وجه صحیح

وقایل بغسل در قرائت بکسر لام باد و حمل بر وجه صحیح نزدیک نیست و چون شیخ
مذکور از اعاظم علما و ثمانت کلام او در همه مقام بر نهایت میتواند بود و اما
و اما بر تقدیر جر لام بواسطه آنکه یکمرتبه حمل آن بر جر جواز میکنند و یکمرتبه بر
عطف آن بر رؤسکم تا مشعر باشد بر آنکه در غسل هم باید رعایت اقتصاد و عدم
اسراف در ریختن آب واقع شود و غسلی واقع شود شبیه بمسح و این هر دو وجه
محمل چنانچه ظاهر است در نهایت دوری و ناخوشیست و حمل بر مسح خفین
را که توجیه ثالث ساخته اند از انجا دورتر و ناخوشتر اما جر جوار بواسطه آنکه اکثر نحویان
انکار آن کرده اند و قایل بجواز آن نشده اند و بعضی که تجویز کرده اند دو شرط
اعتبار کرده اند یکی امن لبس یعنی خوف التباس معنی کلام
بمعنی غیر مقصود و یکی عدم وساطت حرف عطف میان متجاورین مثل جحر
ضب خرب که بواسطه تحقق شرطین مذکورین تجویز کرده که جر خرب با وجود آنکه
چون خبر است می باید مرفوع باشد بواسطه مجاورت ضب باشد و اینجا هر دو شرط
مفقود است پس حمل بر ان بمذهب یک نحو از نحویان صحیح نباشد و کلام الهی را
بران محمول ساختن با وجود قیام احتمالات دیگر نهایت ناخوشی دارد بلکه باطل است
و اما عطف بر رؤسکم بواسطه اشعار مذکور اگر صاحب کشاف ایراد آن
کرده است اما ناخوشی آن زیاده بر آن است که بر کسی مخفی ماند چرا که بالاتفاق
نحات می باید معطوف در حکم معطوف علیه باشد و بر تقدیر مذکور معطوف علیه
محکوم بمسح مطلق است و معطوف محکوم بغسل شبیه بمسح پس رعایت امر مشترک
علیه نشده باشد و از عاقل رشید چون سزاوار نماید که بگوید اکرمت زیدا و عمرا
و نحوت بن خالد و بکر قصد کند از عطف بکر بر خالد این معنی را که او را کتی
کرده شبیه بنحریت و نیز عامل در معطوف و معطوف علیه چنانچه سبق ذکر یافت یکجا نیست

و بر تقدیر مذکور عامل امسحوا نخواهد بود که باعتبار عمل او در معطوف علیه معنی
حقیقی از و اراده شده باشد و باعتبار عمل در معطوف معنی مجازی از قبیل عموم مجاز
که عبارت از استعمال لفظست در معنی حقیقی و مجازی با هم و اعمال آن هر معنی در
لفظی و این بر تقدیر صحت از قبیل معما و لغز خواهد بود که در قرآن مثل آن وارد نیست
و حمل قرآن بر ان نزد مفسرین مجوز نه و طرفه تر آنکه صاحب کشاف تجویز کرده که
صیغه امر اغسلوا المحمول بر افاده وجوب و ندب شود و گفته است امر می باید با
معنی وجوب مستعمل باشد یا در معنی ندب استعمال آن هر دو از قبیل معما و
لغز است و حمل قرآن بر آن جایز نیست و این توجیه را تجویز کرده اند و اما مسح خفین
بواسطه آنکه ذکر آن در کلام مطلقا نیست نه صریحا و کنایة و پوشیدن خف در حجاز
در آن حین عرف نبوده که آن قرینه مقامی بران تواند بود پس کلام را بر آن
مبهم یک از دلالات دلالت نباشد و تکلیف باستنباط آن از آیت از قبیل
تکلیف بما لا یطاق باشد و اما آنچه از احادیث و اخبار سوی ذکر کرده اند یکی هم
بر تقدیر صحت سند معارضست با مثال آن احادیثی که نزد ما از ائمه اطهار صلوات
الله علیهم بطرق متعدده و روایات متواتره معنعن بنقل آن بصحت پیوسته که از جمله
انست که در معرض بیان وضوی حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه فرموده اند
ان النبی صلی الله علیه و آله لما توضأ الوضوء البیانی مسح رجلیه یعنی حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در وقتی که وضوی بیانی می فرمودند تا مردم طریق وضو
ساختن را از ایشان فرا گیرند پاهای مبارک را مسح کردند و آنچه در سنت آن
با بن عباس داده اند خلاف آنچه نیست که از و اشتهار یافته و ثما خود
در کتب خود از و نقل کرده اید چه امام فخر رازی که از اعاظم علما ثمه است
و غیر او نقل کرده اند که مذهب او مسح بوده و اما حدیث عبدالله عمر بر تقدیر تسلیم

صحت آن زیاده برین دلالت ندارد که حضرت بعد از مشاهده وضوی ایشان که در ان پاها را مسح کرده بودند امر بغسل اعقاب کردند ومیتواند بود که امر مذکور بواسطه نجاست اعقاب باشد چرا که عربان حجاز را بواسطه یبوست و خشکی هوا و پای برهنه تردد کردن در بیابانها اغلب اوقات پاشنهای پای ایشان ترقیده و ملوث بخون می بوده و مشهور است که ایشان چون در پی علاج آن می شدند مگر بخواستند بهمان پا نماز کنند مبادرت بتکرار آن عبارت کردند تا متنبه ایشان شود بر غسل و تطهیر آن از نجاست مذکوره ایشان معصوم حضرت را نفهمیده گمان برده اند باشد که شستن پا از افعال وضوست و بجای مسح است و نیز میگوییم عبد الله عمر و جمعی که با او وضو کرده بودند و پاها را در وضو مسح کرده اند چون از اخیار اصحاب آنحضرت بوده اند و طریق عبادات و عمل بقوانین اسلام را از آنحضرت فرا میگرفته اند هیچ شک نیست که بطریق وضو ساختن و لوازم آن اعرف بودند از ما و شما و فقهای تابعین از بعد شما چرا که ایشان با عملی را از حضرت مشاهده نمیکرده اند و حضرت در مقام بیان آن با ایشان نمینشده اند بعمل نمی آورده اند و چون تحصیل مرتبه یقین ایشان را میسر بوده خود را احتیاج باجتهاد در اعمال که مورث ظن است نمیساخته اند خصوصاً اعمالی که مثل وضو هر روز در هر ساعت از حضرت مکرر واقع میشده باشد پس مسحی که از ایشان در ان وضو برای اعتراض شما واقع شده است دلیل باشد بر آنکه ایشان از حضرت مشاهده مسح کرده اند و عدم تصریح حضرت بمنع از مسح مذکور و تقریر ایشان بر ان نیز اشعار بر صحت مسح داشته باشد چرا که بخوف حضرت ایشان را چنانچه مذکور شد نفی در منع از مسح مینت و احتمال بشبهه بر تطهیر پا از نجاست ظاهری فامیت

اندران بول میکردند و ببول خود را دوا ز روی آن میدانستند اند پس چو انشنوانده بود که حضرت چون پاشنهای پای ایشان را برا نوجه مشاهده کردند و دیدند

بی

پس حدیث مذکور نیز بعد از تدقیق نظر حجت ما باشد بر شما نه حجت شما بر ما چنانچه آیت کریمه چنان بود و آنچه از امیر المومنین علیه السلام نقل آن کرده اند در طریق ما بروایات متعدده متواتره از ان حضرت و اولاد اطهار ایشان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین خلاف آن نقل شده و شما نیز در کتب خود از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده اید و هیچ شک نیست که ایشان بطریق پدر خود اعرفند از شما و ائمه حدیث شما و اما تشنیع که شما در آخر مناظره خود بر ما کرده اید و نسبت تحریف قرآن و عدول از سنت بما داده اید ما معارضه بمثل آن با شما نمیکنیم بلکه میگوییم غفر الله لنا و لکم و تجاوز الله عنا و عنکم و من علینا و علیکم بالتوفیق و الهدایة و عصمنا و ایاکم عما یوجب الضلالة و الغوایة آمین یا رب العالمین نمایش ششم بباید دانست که مراد از کعبین در آیه کریمه نزد اکثر علماء اهل سنت دو استخوان بر آمده است از دو جانب قدم یعنی جانب راست و جانب چپ پا که عوام الناس از اکلها میگویند اما نزد علماء امامیه رحمهم الله آنچه متاخرین ایشان که از شیخ شهید بر این طرف ذکر کرده اند آنست که دو استخوان بر آمده است در میان پشت پا پایین مفصل ساق و قدم و مشط که استخوان بیخ انگشتان باشد و از علماء متقدمین نیز بعض عبارتها در تصانیف ایشان یافت شده که بحسب ظاهر اشعار بآن دارد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بر آن رفته است که کعب عبارت از مفصل میان ساق و قدم است و تصریح کرده است بآنکه مذهب اصحاب ما اینست و جمعی که از کلام و عبارات اصحاب غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام ایشان را خوب نفهمیده اند چه در کتاب مختلف که از مصنفات او ست باین عبارت ادا کرده که مسح الرجلین من رؤس الاصابع الی الکعبین و مراد و بالکعبین هنا

المفصل بين الساق والقدم وفي عبارت علمائنا اشتباه وعلى غير المحصل
یعنی مسح پاها میباید از سر انگشتان پاها واقع شود تا کعبین و مراد بکعبین
درین مقام مفصل میان ساق و قدم است و جمعی را که از عبارت علما غیر
این معنی فهمیده اند و حکم کرده اند باینکه کعب قبّه قدم است یعنی بلندی میان
پشت پاست اشتباه شده است و معنی عبارات ایشان را خوب
تحصیل نکرده اند و بعد از ان عبارات ایشان را بجنس نقل کرده و بر حقیت
مذهب خود چند دلیل ایراد کرده اوّل حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی علیه
الرحمه از زراره و بکیر پسران اعین نقل کرده است و در ضمن آن حدیث چنانکه
بعد ازین مذکور خواهد شد مذکور است که ایشان گفته اند سوال کردیم از امام
محمد باقر علیه السلام که کعبین کجاست حضرت بر زبان مبارک جاری ساختند
که ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق یعنی اشارت کردند بمفصل که زیر
استخوان ساقست و فرمودند اینجاست دویم حدیثی که ابن بابویه از امام محمد
باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت حکایت وضوی پیغمبر صلوات الله علیه
میکردند باینکه گفتند و مسح على مقدم راسه وظهر قدميه یعنی مسح کردند پیش سر
و پشت پاها را برین وجه که این عبارت بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه تمام
پشت پاها را مسح میباید کرد و این گاهی متحقق میتواند شد که مسح تا مفصل ساق
واقع شود سیم آنکه کعب باین معنی نزدیکترست بآنچه اهل لغت در
معنی آن ذکر کرده اند و در کتاب منتهی المطلب که نیز از مصنفات اوست
باین عبارت ایراد کرده است وقد اشتبه عبارت علمائنا على بعض من لا
مزيد تحصيل له في معنى الكعب والضابط فيه ما رواه زرارة في الصحيح یعنی تحقیق
که مشتبه شده است عبارت علما ما بر بعضی که زیاد تی مهارت در تحصیل

معنی از عبارت ندارند و در معنی کعب اعتماد بر حدیث صحیحی است که زراره
روایت کرده و روایت اولی را بعد از ان نقل کرده است و جمیع علمائی که بعد
از و رخش دعوی در میدان دانش تاخته اند انکار این معنی کرده و در مقام تشنیع جناب
برو شده اند که چرا تشنیع بر علما کرده است و حال آنکه آنچه او بر ان رفته است
احداث قول ثالث و خلاف مجمع علیه جمیع امتست از ان جمله شیخ شهید
علیه الرحمه در کتاب ذکری عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست شیخ جمال الدین
مطهر تنها قایل شده است باینکه کعب مفصل میان ساق پا و قدمست و عبارات
اصحاب را تمام بر ان حمل کرده و حکم مذکور مدلول کلام امام محمد باقر علیه السلام
دانسته و استدلال کرده است بر ان بروایت زراره از امام محمد باقر علیه السلام بر نوبط
که روایت مذکور متضمن حکم بمسح ظهر قدمین است و چون تقییدی در عبارت حدیث
نیست که اشعار بتخصیص و تبعیض داشته باشد ظاهر آن افاده وجوب استیعاب
میکند یعنی فرا گرفتن مسح تمام پشت پاها را و این گاهی متحقق میتواند شد که
کعب که نهایت ممسوحست مفصل میان ساق و قدم باشد که منتهی ظهر
قدمست و باینکه معنی مذکور نزدیکترست بآنچه ائمه لغت در تفسیر کعب ذکر کرده اند
و جواب او اینست که ظهر قدمین که در حدیث زراره واقع است نمیتواند
بود که بر وجه اطلاق ماخوذ باشد بلکه ناچار است که بر مقید محمول شود چرا
که مفاد اطلاق وجوب استیعاب تمام ظهر قدمست طولاً و عرضاً و هیچکس
از علما قایل بآن نشده چه از کلام هیچکس حکم بر وجوب استیعاب عرضی ظاهر
نیست و کلام امام محمد باقر علیه السلام که اذا مسحت بشيء من راسك
او بشيء من قدميك ما بين كعبيك الى اطراف الاصابع فقد اجزاك
یعنی هرگاه مسح کنی بعضی از سر خود را یا بعضی از پاهای خود را از کعبین تا سر انگشتان

هرآینه کافی بود ترا و ادای واجب در ضمن آن تحقق خواهد بود و در روایت زراره
و بکیر پسران اعین که با ترجمه اش سبق ذکر یافت نص است در خلاف آن
و شیخ ابو القاسم علیه الرحمه در کتاب معتبر که از مصنفات اوست گفته است
که واجب نیست استیعاب قدمین بمسح بلکه کافی است آنقدر که تسمیه
مسح در ضمن آن تحقق یابد از سر انگشتان تا کعبین و اگرچه بعرض یک انگشت باشد
بر دو دلیل اول اجماع فقهای اهل بیت علیهم السلام بر آن دوم معطوف
بودن رجلین در آیت وضو که سبق ذکر یافت بر رؤس که باتفاق مسح
بعضی از آن واجبست چراکه معطوف میباید که در جمیع احوال در حکم معطوف
علیه باشد و اما اهل لغت که نسبت این تفسیر بایشان داده اگر مراد ائمه لغت
اهل سنت است ایشان را در آن خلافست و همه بر آن نیستند و اگر مراد
لغویین شیعه است هیچکس از ایشان بآن قایل نشده است بلکه همه اتفاق کرده اند
و از مدبر آنکه کعب قبتا قدمست تا اینجا ترجمه کلام شیخ شهید بود در ذکری
و الحق تشنیع بر علامه قدس سره از حد اعتدال تجاوز داده است و سخن
را در تخطئه و تزییف مذهب او بدراز کشیده و حال آنکه عنقریب بوضوح خواهد پیوست
که حق با علامه است و تشنیع مذکور در موقع خود مبین باشد ان شاء الله تعالی
و عجب آنکه شیخ علی اعلی الله شانه نیز درین تشنیع تبعیت او کرده
در شرح قواعد الاحکام عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست آنچه
علامه در تفسیر کعبین ذکر کرده خلاف آنچیزیست که علمای ما بر آن
اجماع کرده اند و او درین تفسیر متفرد است و مع هذا در بعضی از کتب خود
ادعا کرده است که مراد از عبارات اصحاب در تفسیر کعب اینست
و کسی که عبارات ایشان را بر غیر این معنی حمل کرده بتحصیل معنی کلام ایشان

خواهد

خواهد

جز

خوب نکرده است و استدلال کرده است بر مطلب مذکور ببعض احادیث و
بکلام اهل لغت و این معنی از علامه بغایت عجیب است چراکه عبارات علما
صریحست در خلاف آنچه او دعوی کرده و ناطق است بآنکه کعبین دو استخوانست
که از میان ظهر قدم برآمده در پیش ساق که جای معقد شراک نعل عربیست
و قابل تأویل نیست و احادیث و اخبار نیز صریحست در آن و کلام اهل
لغت در باب مذکور مختلف است و از اهل لغه شیعه هیچکس خلاف نکرده
در آنکه کعب برآمدگی ظهر قدمست و عمید الرؤسا که از مشاهیر لغویین شیعه است
در کتاب کعب از کتب خود سخن را درین مقام بسط تمام داده و شواهد بسیار
ایراد کرده بر آنکه کعب برآمدگی مذکور است و بالجمله اگر از مفصل میان ساق
و قدم که کعب را بآن تفسیر کرده نفس مفصل اراده کرده نه عبارات هیچیک از
علمای سنی و شیعه با آن موافقت نکرده و نه کلام اهل لغت و آنچه [illegible]
لفظ کعب ذکر کرده اند از آن ابای تمام دارد چراکه اشتقاق آن از کعب بمعنی
ارتفاع و نتو اعتبار کرده اند و گفته اند از اینجاست که چون پستان دختر برمی
آید عرب میگوید کعب ثدی الجاریه و حال آنکه در مفصل برآمدگی و نتوی نیست
و اگر برآمدگی خواسته که در یمین و یسار قدم واقع است چنانچه مذهب
اهل سنت است هیچ شک نیست که مسح تا آن منتهی نمیشود و حال
آنکه آیه ناطق است بآنکه کعبین میباید نهایت مسح باشد تمام شد ترجمه کلام
شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد و شیخ زین الدین علیه الرحمه نیز پیروی ایشان کرده
و در شرح ارشاد بعد از آنکه دو حدیث نقل کرده که دلالت دارد بر آنکه کعب بر
ظهر قدم است عبارتی آورده که حاصل معنی آن اینست هیچ شک نیست
که کعبی که مصنف دعوی کرده در ظهر قدم واقع نیست بلکه مفصل میان

ساق و قدم است و مفصل میان دو شئ میتواند بود که در وسط یکی از دو شئ
مذکور باشد و عجبست از مصنف که در کتاب مختلف ذکر کرده است که جمعی کثیر از
عبارات اصحاب غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام ایشانرا خوب تحصیل نکرده اند
و درین باب اشتباه و بی حاصلی کرده اند بار اراده آنکه کسی که معنی عبارات ایشانرا
خوب تحصیل کرده بر وی مشتبه نخواهد بود که مراد ایشان بکعب مفصل میان ساق
و قدم است و بعد از ان نقل عبارات مذکوره بجنس کرده و حال آنکه هر کس
بهره از طریق تحصیل معانی از عبارات داشته باشد اگر خواهد معنی مقصود از عبارات
مذکوره تحصیل نماید نه خود راهی بران خواهد یافت و نه رهنمائی راه آنرا باو خواهد نمود
انتهی ترجمة کلامه زید اکرامه خلاصه کلام آنکه تشنیع این شیخ بزرگوار رحمه الله درین
مقام بر علامه قدس سره چنانچه از عبارات ایشان که در مصنفات خود ایراد
کرده اند و ترجمه آن مذکور شد ظاهر میشود وارد است بر پنج امر اول آنکه کعب را معنی
کعبی است که هیچکس از اهل اسلام بآن قایل نیست و این خرق اجماع
مرکب و احداث قول ثالث است که هیچکس تجویز آن نکرده دوم آنکه معنی مذکور
مخالف معنی است که از کلام اهل لغت فهم میشود چه هیچکس از ایشان قایل نشده است
بآنکه کعب مفصل است سیم آنکه آنچه قوم در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند
بآن موافقت ندارد چرا که ایشان گفته اند کعب از کعب بمعنی ارتفاع و نتو
مشتق است و در مفصل که او کعب دانسته نتو و ارتفاعی نیست چهارم
آنکه تفسیر مذکور مخالف مدلول احادیث و اخبار است که از ائمه اطهار صلوات
الله علیهم درین باب روایت شده پنجم آنکه گمان برده است که عبارت علماء همه
موافق قول اوست با آنکه عباراتی که از ایشان نقل کرده صریحست در آنکه کعبین
دو استخوان برآمده است در پشت پاها و مفصل که او معنی کعب میداند در پشت پا

واقع است و نه برآمدگی دارد و حال آنکه هر کس امعان نظر درین مقام کرده بدیده
بصیرت و نظر حیرت در نگردد می یابد که تشنیعات مذکور بر علامه در موقع خود نیست
و دامان دانش والای او آلودگی بامثال آن پاکست بلکه آنچه او بران رفته عین صواب
و هیچ شبهه در حقیقت آن نیست و احادیث صحیحه بآن ناطق است و مدلول عبارات
علما بآن موافق و آنچه علماء تشریح درین مقام ذکر کرده اند دلالت واضحه بران دارد
و اهل لغت اتفاق بر خلاف آن ندارد بلکه آنچه ارباب تحقیق از ایشان بر آن رفته اند
مرشد بآنست و کلام علماء اهل سنت که قبل از علامه بوده اند صریحست در نسبت
قول مذکور بعلماء شیعه و کتب ایشان مملوست از تشنیعاتی که درین باب بر شیعه
کرده اند و اما این اجمال را بوجهی تفصیل میدهیم که کسی را شبهه درین مقام نماند والله الموفق

تفصیل اجمال روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بطریق صحیح از زراره
و بکیر پسران اعین انهما سئلا الامام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام
عن وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فدعا بطست او بتور فیه ماء ثم حکی وضوء
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و فی آخر الحدیث قلنا اصلحک الله فاین الکعبان
قال ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق فقال لا هذا ما هو قال هذا اعظم الساق
یعنی پرسیدند ایشان از امام محمد باقر علیه السلام که وضوی پیغمبر
صلوات الله علیه و آله چون بوده است پس امام علیه السلام در مقام بیان آن
شده طلب کردند طشتی یا ظرفی که در آن پاره آب بود و حکایت وضوی
پیغمبر صلوات الله علیه و آله کردند و در آخر حدیث مذکور ذکر کرده اند که بعد از ان
ما دعای آنحضرت کرده پرسیدیم که کعبین کجاست حضرت فرمودند اینجاست
و اشارت بمفصل کردند که در تحت استخوان ساق است بعد از ان ما اشارت
بعظم ساق کرده پرسیدیم که این چه چیزست حضرت فرمودند که این عظم ساق است

کعب نیست و ظاهر است که این حدیث صحیح صریحست در آنچه علامه مدعی آنست
و قابل تأویل نیست و لهذا در مختلف دلیل اولی که بر مطلب مذکور ایراد کرده
این حدیث است و در منتهی المطلب در استدلال بر مطلب مذکور اکتفا
بهمین حدیث کرده و در مقام ذکر دلیل دیگر نشده و از شیخ شهید علیه الرحمه عجبست
که با آنکه در کتاب ذکری بنهایت غلو در ذکر دلایل علامه بر مدعی مذکور و تضعیف
آنها دارد این حدیث را نقل نکرده و جوابی از آن نگفته و حال آنکه دلیل عمده
علامه درین باب این حدیث و مدار او در اثبات مطلب مذکور برین است
و عجبتر آنکه حدیث مذکور را اول دلایل خود ساخته است بر آنکه کعب قبة قدمست
نه مفصل میان ساق و قدم با آنکه دلالتش بر خلاف آن از آفتاب روشنتر است
فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد از آن استدلال کرده است بآنچه مسعدة بن صدقه
از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که انه وصف الکعب فی
ظهر القدم یعنی کعب را بیان کرد که در پشت پاست و بآنچه هم او از امام مذکور
علیه السلام نقل کرده است که انه علیه السلام وضع یده علی ظهر القدم و هذا هو
الکعب یعنی امام علیه السلام گذاشت دست مبارک خود را بر پشت پا
و فرمود اینست کعب و حال آنکه هیچ یک ازین دو حدیث دلالت ندارد بر خلاف
مذهب علامه چه اگر مفصل که او آنرا کعب میداند نیز بر پشت پا واقعست
چنانکه بعد از آن بظهور خواهد رسید ان شاء الله تعالی و اما اهل لغت اکثر ایشان
تصریح کرده اند بآنکه جمیع مفصلها را و بندهایی را که درمیان نی و نیزه میباشد
کعب مینامند از آنجمله در صحاح باین عبارت مذکور است که کعوب الرمح النواشز
فی اطراف الانابیب و در مهذب باین عبارت که الکعب العقدة بین الا
نبوبتین فی القصب و در قاموس باین عبارت که الکعب کل مفصل

للعظام

للعظام و العظم الناشز فوق القدم و حاصل معنی عبارات مذکوره اینست که
مفصل را و بندهای نیزه و نی را کعب می نامند و ابو عبیده که از مشاهیر اهل لغت
است گفته است الکعب هو الذی فی اصل القدم ینتهی الیه الساق
بمنزلة کعاب القناة یعنی کعب آنست که در بیخ قدم واقعست و ساق با آن
منتهی میشود مانند بندهای نیزه و امام فخر رازی در تفسیر کبیر تصریح کرده است
بآنکه مفصل را کعب میگویند پس ظاهر شد که علامه در کعب گفتن مفصل
مخالفت اهل لغت نکرده است بلکه اکثر با او در تسمیه مذکور موافقند
و تشنیع شیخ علیه الرحمه بر او که آنچه او گفته است موافق هیچ یک از اقوال علما
نیست و اهل لغت بر آن قایل نشده از نهج استقامت دورست
و علمای تشریح مثل جالینوس و شیخ ابو علی و بعضی دیگر از شراح قانون مثل
قرشی و غیر او تصریح کرده اند که قدم مرکب از بیست و شش استخوانست و بالای
همه کعب واقعست و کعب استخوانیست در شکل نزدیک بمدور که واقع است
در محل اتصال ساق و قدم و دو بر آمدگی از دو جانب آن در جهة فوق واقعست
که در می آید هر یک از آنها در سوراخی از سوراخهایی که در قصبه ساق واقعست و دو
بر آمدگی دیگر در جهة تحت که در می آیند در سوراخهایی که در استخوان پاشنه
پاست و ساق مرکب از دو قصبه است بهم متصل انسی و وحشی انسی یعنی
آنکه در جانب انسی است کلفتتر و بزرگتر است از جانب وحشی و آنرا
قصبه عظمی می نامند و آن متصل است از جانب بالا باستخوان زانو یعنی
آنکه در جانب بیرون است کوچکتر است از آن و از پایین گرفته مرتبه مرتبه
باریکتر میشود تا آنکه پیش از رسیدن باستخوان زانو انقطاع می یابد و در طرف
پایین هر یک ازین دو قصبه سوراخی واقع است که بر آمدگیهایی که مذکور شد

و وحشی م

که درجانب بالای کعب واقعند ودرآنها درمی آید چنانچه اطراف این دو قصبه
کعب را از همه جانب فرا گیرد وسوای جانب مشط که استخوان میان پای
نزدیک انگشتان است پس کعب استخوان باشد در پشت پا میان استخوان ساق
واستخوان پاشنه که بآن اتصال می یابد ساق وقدم وبواسطهٔ تایید این کلام
اقتصار میرود وبر نقل کلام شیخ ابوعلی در قانون بعینه وترجمهٔ عبارت
شارح قرشی در شرح آن قال الشیخ فی مبحث تشریح عظام القدم من القانون
واما الکعب فان الانسان فی منه اشد تکعیبا من کعوب سایر الحیوانات وکانه اکبر
عظام القدم النافعة فی الحرکة کما ان العقب اشرف عظام الرجل النافعة
فی الثبات والکعب موضوع بین الطرفین الناتئین من القصبتین یحتویان علیه
من جوانبه اعنی من اعلاه وقفاه وجانبه الوحشی والانسی ویدخل طرفاه
فی العقب فی النقرتین دخول رکز والکعب واسطة بین الساق والعقب
یحسن اتصالهما ویتوثق المفصل بینهما وهو موضوع فی الوسط بالحقیقة وان
کان قد یظن بسبب الاخمص انه منحرف الی الوحشی وشارح قرشی در شرح
این کلام عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست بدرستی که استخوانهای
قدم منقسم است بشش قسم کعب وپاشنه وعظم زورقی وعظام رسغ وعظام
مشط وعظام انگشتان وما در همین مقام تشریح هر یک را بیان میکنیم اما کعب
پس باید دانست که برآمدگی وگردی کعب انسان از کعب سایر حیوانات
بیشتر است بواسطهٔ آنکه پاهای انسان را قدمی هست واصابعی وبواسطهٔ سهولت
حرکت دادن قدم بانقباض وانبساط که عبارت از بهم آمدن واز هم وا
شدن است واحتیاج دارد تا آسان شود بر وی راه رفتن وبر سر وبالای [illegible]
شیبی ودر زمین ناهموار وازین جهت که احتیاج دارد باآنکه مفصل ساق او با قدم

با نهایت قوت واستحکام ملایم وسهل الحرکة باشد ونمیتوانند بود که مفصل مذکور
بیک برآمدگی مدور باشد که در استخوان ساق درآید چه اگر چنان باشد لازم
می آید که در وقت راه رفتن پیش پا بجانب پهلو میگشته باشد بلکه گاه پاشنه
که بجانب عقب بر نگردد ونیز لازم می آید که ترکیب ساق با قدم فاسد باشد و
همیشه در وقت راه رفتن پا بهیات برسم میسانیده باشد پس ناچار است که بدو
برآمدگی باشد که آنرا دو زایده میگویند تا آنکه اتصال هر یک ازان دو با
استخوان ساق مانع آید از حرکت دیگری بر دور خود ونمیتوانند بود که این
دو زایده یکی در پیش پا باشد ویکی در عقب چه اگر چنان باشد حرکت به
انقباضی وانبساطی آن که پیش پا واقع میشود دشوار خواهد شد پس البته
باید که این دو زایده یکی در جانب راست واقع باشد ویکی در جانب چپ وناچار
است که از یکدیگر دور باشد بمسافتی معتدبه تا ممانعت هر یک حرکت
دیگری را بر دور خود بیشتر باشد وازین جهت است که نمی تواند بود که ساق
یک قصبه داشته باشد بلکه ناچار است که ترکیب آن از دو قصبه باشد که هر
زایده وحفره یکی از آنها در آید چه اگر یک استخوان باشد بزرگی هر دو این دو حفره
بر دو جانب او واقع باشد لازم خواهد آمد که گنده وجسیم باشد وساق را از
گرانی وثقل تمام حاصل باشد وازین جهت است که بهمین جانب پایین ساق
که متصل بمفصل مذکور است دو قصبه است ودر جانب فوق که باستخوان
زانو اتصال دارد یکی اکتفا شده ودیگری قبل از وصول بزانو انقطاع یافته
واینکه لازم است که اتصال ایشان را بر نوعی باشد که حفره در قصبهٔ ساق
باشد وزایده در استخوان قدم نه بر عکس بواسطهٔ آنست که غرض از تعدد
قصبه چنانچه مذکور شد خفت ساق است واین منافات دارد با آنکه زایده بر ان

واقع شود چه زاید باعث گرانی و ثقل میشود بخلاف حفره که آن هم ظاهر است
موجب زیادتی خفت است پس ازین جهت است که وضع این مفصل بر وجهی است
که حفرتین در قصبهای ساق واقعست و زایدتین که در آنها در می آید بر استخوان
قدم منتهی ترجمه کلام پس کلام علماء تشریح نیز نص صریحست در آنکه کعب استخوانیست
در مفصل ساق و قدم و از احادیث ماضیه و کلام اهل لغت که با ترجمه اش مذکور
شد بظهور رسید که نفس مفصل را کعب میگویند و گویا اطلاق کعب بر آن بمجاورت
استخوان مذکور باشد نه بطریق حقیقت و بالجمله ظاهر شد که کعب را بر چهار چیز اطلاق
کرده اند اول بر آمدگی و بلندی میان پشت پا که مابین مفصل ساق و مشط
واقعست دوم بر آمدگی که بر دو جانب پا واقعست که عوام آنرا اکلۀ پا میگویند
سیم نفس مفصل چهارم استخوان بر آمده که بر پشت پا واقعست متصل
بقصبتین ساق و علامه رحمه الله ایمعنی را اختیار کرده و انکار نموده بر آنکه در
کعب نتو و بر آمدگی هست تا مختار او مخالف اشتقاق لفظ کعب باشد
بلکه در کتاب تذکرة الفقها تصریح بآن کرده و گفته است که کعب مجمع ساق
و قدمست پس ظاهر شد که مراد او عظم مذکورست نه نفس مفصل و بعد از
نقل اجماع علماء امامیه بر مذهب مذکور گفته است که مذهب محمد بن حسن
نیز اینست و از جمله اموری که مؤید علامه است در نسبت این قول بعلماء امامیه
آنست که اکثر کتب تفاسیر اهل سنت مشحون است بآنکه کعب نزد جماعتی
که قایل بمسحند استخوانیست که در مفصل ساق و قدم واقعست از آنجمله امام
فخر رازی در تفسیر کبیر آنجا که تفسیر قوله تعالی وارجلکم الی الکعبین میکند
کلامی ایراد کرده که ترجمه اش اینست جمهور علماء بر آنند که کعبین عبارت
از دو بر آمدگی است که در دو جانب ساق واقعست و علماء امامیه

و جمعی که بر وجوب مسح پا رفته اند گفته که کعب عبارت از استخوانیست مدور مانند
بکعب گوسفند و گاو که نهاده شده در زیر استخوان ساق بحیثیتی که مفصل ساق و
قدم شده و این قول محمد بن حسن است و اصمعی نیز اختیار این قول کرده
بعد از آن میگوید دلیل امامیه بر آن اینست که اسم کعب را در جمیع حیوانات
بر استخوان مذکور اطلاق میکنند پس می باید در مادهٔ انسان نیز چنین باشد و
مفصل را نیز کعب می نامند و از اینجاست که بندها نیزه را کعب می نامند و در میان
قدم نیز مفصلی هست پس می باید آنرا نیز کعب توان گفت تا اینجا ترجمه کلام
امام فخر رازی بود در تفسیر کبیر و صاحب کشف که حاشیه ایست بر کشاف نیز در
تفسیر آیه مذکور کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست اگر مراد در آیت
مسح میبود هر آینه بجای الی الکعبین الی الکعاب بصیغه جمع یا الی الکعب بصیغه مفرد گفته
میشد چرا که بر این تقدیر کعب مفصل ساق و قدم خواهد بود و آن در هر دو پا یکیست پس اگر
نظر بهر رجلی مفرد می بایست واقع شود والا بصیغه جمع اما هرگاه غسل مراد باشد کعبان
بر آمدگیهای دو جانب پا خواهد بود و آن در هر پا دو تاست پس ایراد آن بصیغه تثنیه
صحیح خواهد بود باعتبار هر رجلی و فاضل نیشابوری در تفسیر خود بعد از آنکه نقل مذهب
جمهور علماء اهل سنت کرده گفته است که امامیه و هر کس که قایل بمسح
میگویند که کعب استخوانیست مدور که در تحت استخوان ساق نهاده شده
در جایی که مفصل ساق و قدم است همچنانکه در پاهای سایر حیوانات و مفصل
را نیز کعب می نامند و از آنجاست که بندهای نیزه را کعب میگویند دلیل
جمهور علماء اینست که اگر کعب آن میبود که امامیه میگویند چون در هر پا یکیست
هر آینه سزاوار این بود که و ارجلکم الی الکعاب گفته شود چنانچه مرفق چون
در هر دست یکی واقعست الی المرافق گفته شده و نیز استخوان مدوری که در

مفصل ساق و قدم است چیزی پنهان نیست که معرفت بآن حاصل نیست
بلکه ارباب علم تشریح را و دو استخوان برآمده از دو جانب ساق را که ما
کعب میدانیم محسوس همه کس است و خفائی ندارد و مناط تکلیف بندگان بر امر
ظاهر است پس حمل کعب بران اولی باشد انتهی مترجمه کلامه و بالجمله نهایت
تعجب حاصل است از علماء مذکورین که با وجود ملاحظه این استشهادات
و روایات واضحه چون در ساحت این مقام های تحریر ایشان ثبات نورزیده
و در مقام اینهمه تشنیع بر علامه در اختیار این مذهب درآمده اند و گفته آنچه او
گفته خلاف اجماع مرکبست و هیچ کس از علماء اسلام بآن قایل نشده و گمان
اینست که امری که ایشان را درین ورطه انداخته اشتباه عبارات علمای است
چنانچه علامه خود نیز در مختلف و منتهی المطلب اشعاری بآن کرده و
منشاء آن آنست که ایشان تصریح کرده اند بآنکه کعب از کعب بمعنی ارتفع
مشتقست و اکثر عبارات ایشان ناطق است بآنکه کعبین دو استخوان
برآمده است در پشت قدم و متبادر از برآمده آنرا دانسته اند که برآمدگی آن
ظاهر و محسوس باشد چنانچه بعضی در پشت پاها استخوانی بران وجه که نمو و بر
آمدگی آن ظاهر محسوس باشد نیست الا دو برآمدگی دو جانب ساق و
دو برآمدگی میان پشت پا مابین مفصل و مشط و دوی اول مراد نیست
باتفاق علماء ما پس ناچار حکم کرده اند که دو برآمدگی آخر مراد است و
جمعی که مفصل را کعب دانسته اند غلط کرده اند بواسطه آنکه در مفصل نمو
و برآمدگی نیست و غافل شده اند از استخوان مدور مذکور بواسطه کوتاهی
قوت باصره از ادراک آن والله الهادی بانجام مخفی نماند که ایراد شیخ
شهید رحمه الله بر علامه قدس سره که استیعاب مسح ظهر قدم را که علامه

قایل بآن شده است هیچ یک از علماء ما بران نرفته اند اگر بدیده تحقیق ملاحظه
شود بر علامه وارد نیست و علامه نیز قایل نیست بآنکه استیعاب تمام ظهر قدم
لازم نیست بلکه مراد او استیعاب طول ظهر قدمست که از سر انگشتان باشد
تا اصل ساق چنانچه در تذکره عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست واجب
نیست استیعاب پا بمسح یعنی مسح کردن تمام پشت پا بلکه کافیست
مسح از سر انگشتان تا کعب و اگرچه بیک انگشت باشد نزد اهل بیت
علیهم السلام بعد از آن گفته است و واجبست استیعاب طول قدم از
سر انگشتان تا مفصل و اگر مراد شیخ شهید علیه الرحمه اینست که این استیعاب
را نیز هیچکس قایل نشده بنا بر آنکه گمان برده است که کعب پیش همه برآمدگی
میان پشت پاست نه مفصل عین بحث دوم خواهد بود و حقیقت آن بر اعلی
وجهی ظاهر شد فتامل

حدیث پنجم

روایت شده بسندی که متصل است بشیخ الطایفه شیخ مفید علیه الرحمه از
احمد بن محمد از پدر او محمد بن الحسن که احوال ایشان سبق ذکر یافت از
محمد بن یحیی و احمد بن ادریس بن احمد الاشعری القمی که از ثقات روات محدثین
و محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی ازو حدیث بسیار روایت کرده و احادیثی
که روایت کرده اکثر صحیح و معتبرست از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری
القمی که ثقه و جلیل القدر بوده و حدیث بسیار ازو روایت شده و اگرچه در حق او
گفته که از مردم ضعیف بسیار حدیث نقل کرده اما در خودش طعن نکرده از
حسن بن علی بن عبدالله بن المغیره که علماء رجال دو مرتبه توثیقش کرده اند و معتمدش
دانسته از علی بن حسان از عم او عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی که علماء رجال
حکم بضعف هر دو کرده اند و گفته اند که علی بن حسان واقفی بوده یعنی بعد از

بعد از امام موسی کاظم علیه السلام قایل بامامت کسی نبوده است
از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در هم سند مذکور نقل
شده است از شیخ مفید علیه السلام از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن
موسی قولویه که از ثقات رجال شیعه است و نهایت مهارت در فقه
و حدیث داشته و صاحب تصانیف است از محمد بن یعقوب بن
اسحق الکلینی که کتاب کافی در حدیث که بکلینی مشهور است از مصنفات
اوست و چند کتاب دیگر نیز در حدیث تصنیف دارد و شیخ علما وقت
خود بوده و ثقه و جلیل القدر است و مولدش کلین است که دهیست از دهها ی
ری و فوت او در سال سیصد و بیست و نه هجری در بغداد اتفاق افتاده
و در باب الکوفه مدفون است و مصنف دام ظله عبارت رحمه الله را موافق تاریخ
مذکور یافته است رحمه الله علیه از علی بن ابراهیم که مکنی بابی الحسن بوده
و ثقه و معتمد الیه است و مصنف چند کتاب در حدیث از پدر او ابراهیم
بن الهاشم القمی که اصل او از کوفه است و از اصحاب امام رضا ع
بوده و اگرچه علماء رجال حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند اما علامه در خلاصه
رجال میگوید والارجح قبول قوله از از قاسم الخزاز که احوالش معلوم نیست
از عبد الرحمن بن کثیر که علماء رجال حکم بضعفش کرده اند و نسبت
وضع حدیث باو داده از امام جعفر صادق علیه السلام قال بینا امیر المؤمنین
علیه السلام ذات یوم جالس مع ابن الحنفیة رضی الله عنه اذ قال له یا
محمد ائتنی باناء من ماء اتوضأ للصلوة فاتاه محمد بالماء فاکفاه بیده الیمنی
علی یده الیسری ثم قال بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا
قال ثم استنجا فقال اللهم حصن فرجی و اعفه واستر عورتی وحرمنی علی

النار قال ثم تمضمض فقال اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بذکرک
ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها وروحها
وطیبها قال ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه و لا تسود وجهی یوم
تبیض الوجوه ثم غسل یده الیمنی فقال اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان
بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا ثم غسل یده الیسری فقال اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی
ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران ثم مسح راسه
فقال اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک ثم مسح رجلیه فقال اللهم ثبتنی علی
الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی ثم رفع راسه علیه السلام
فنظر الی محمد وقال یا محمد من توضأ مثل وضوئی وقال مثل قولی خلق الله له من
کل قطرة ملکا یقدسه ویسبحه ویکبره فیکتب الله له ثواب ذلک الی یوم القیامة
شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز مشتمل بر
دو بینش بینش اول امام علیه السلام گفت نشسته بود روزی امیر المؤمنین
علیه السلام با فرزند خود محمد حنفیه رضی الله عنه که گفت ای محمد بیاور از برای من
ظرف از آب تا وضو سازم از برای نماز پس محمد حنفیه امتثال امر پدر بزرگوار
نموده از برای وضوی آنحضرت آب آورد پس حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام بر داشتند از آن آب بدست راست خود و بر دست چپ ریختند
و در آن حین این دعا خواندند بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهورا
ولم یجعله نجسا یعنی بترک میجویم در ابتدای این فعل بنام پروردگار خود و ستایش
و سپاس مر خدایرا که گردانید آب را پاک و پاک کننده تا بآن خود را از
آلایش خبث و نکایت حدث پاک سازیم و نگردانید آنرا نجس تا نتوانیم
خود را بآن پاک ساخت گفت بعد از آن حضرت استنجا فرمودند یعنی

در مقام تطهیر عورتین درآمدند و در آن حین مرتکب خواندن این دعا شدند
اللهم حصّن فرجی واعطه واستر عورتی وحرّمنی علی النار یعنی بار خدایا نگاه دار عورت
مرا از ملامت دیدن نامحرم ونظر افتادن غیر بر آن وبپوشان عورت مرا
از چشم مردم وحرام گردان مرا بر آتش دوزخ نا میتواند مرا دریافت توفیق
اجتناب از معاصی واشتغال بعبادت وطاعت تو گفت بعد از آن
مضمضه کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک آب در دهان کردند و در آن حین
مبادرت بخواندن این دعا فرمودند اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی
بذکرک یعنی بار خدایا تلقین کن و بزبان من ده حجت مرا روزی که بموقف
لقای تو درآیم تا بآن توسل جویم بجواب آنچه از من پرسند و گویا بی ده زبان
مرا بذکر خود تا همیشه بآن مشتغل باشم بعد از آن استنشاق کردند یعنی سه مرتبه
بدست مبارک آب در بینی کردند و در آن حین تکلم باین دعا نمودند اللهم
لا تحرّم علی ریح الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها یعنی بار خدایا
حرام مگردان بر من نسیم بهشت را و بگردان مرا از جمله آنکسانی که استنشاق
آن میکنند و از نکهت و بوی خوش آن دماغ جان را معطر میسازند گفت
بعد از آن روی مبارک را شستند و در حال غسل این دعا را بر زبان
مبارک گذرانیدند اللهم بیض وجهی یوم تسود الوجوه ~~ولا تسود الوجوه~~ ولا
تسود وجهی یوم تبیض الوجوه یعنی بار خدایا سفید رو گردان مرا روزی که بندگان
گناهکار تو از خجلت بسیاری گناه خود سیاه رو میشوند و سیاه رو
مگردان مرا روزی که بندگان نیکوکردار تو در جزای حسن کردار سفید
رو میباشند بعد از آن دست راست را شستند و در حال شستن آن
مشغول خواندن این دعا بودند اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان

بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی بار خدایا در موقف عرصات که نامه اعمال
نیکوکاران بدست راست ایشان داده میشود و نامه سیئات بدکرداران
بدست چپ تا بر اعمال خود اطلاع یابند و جزائی که بایشان رسد حق و عین
معدلت دانند نامه اعمال مرا بدست راست من ده واز تقصیرات من که
مقتضی نامه بدست چپ دادن باشد درگذر و خلود در بهشت عنبر سرشت را بآسانی
بمن ارزانی کن و چون مرا در معرض حساب آری حساب مرا باسانی و سهولت بگذران
بعد از آن دست چپ را شستند و خواندن این دعا تبرک جستند اللهم لا تعطنی
کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران یعنی بار خدایا
نامه اعمال مرا در موقف عرصات بدست چپ من مده و مگردان آنرا طوق گردن
من و پناه می برم برحمت و مغفرت تو از جامهای که خیاط قهر و غضب تو از قطعه
آتش فراهم آورده است و بجهت پوشش بندگان گناهکار مقرر شده و بعد از آن
مسح کردند سر مبارک را و این دعا بر زبان آوردند اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک
یعنی بار خدایا رحمت خود را شامل من ساز و از برکات نعمت خود مرا بی بهره
مگذار بعد از آن پاها را مسح کردند و این دعا را بر زبان معجز بیان جاری ساختند اللهم
ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یعنی بار خدایا
برپای دار مرا بر پل صراط و اقدام مرا از لغزیدن بدان نگاه دار روزی که قدم
های عاصیان در حین مرور بر آن بلغزش در آید و بگردان سعی مرا مصروف
دار بر امری که متضمن حصول رضای تو باشد از من بعد از آن سر مبارک را بالا کردند
و بجانب محمد حنفیه افکنده فرمودند که ای محمد هر بنده از بندگان مومن که وضو سازد
مثل این وضو و بگوید مثل آنچه من گفتم در هر وقت هر آینه بیافریند حضرت عزت
علیاسمه جزای عمل او را باز از هر قطره از قطرات آبی که در آن وضو صرف کرده است

ملکی که تقدیس و تسبیح و تکبیر او میکرده باشد تا روز قیامت و ثواب عمل او را
تا روز قیامت در نامه اعمال آن بنده مؤمن ثبت کرده اند و ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء **مبحث دوم** بینا امیر المؤمنین ع ذات یوم بینا که در امثال این
مقام مستعمل میشود و همان بین ظرفیت که مخصوص نون او را اشباع کرده اند و
تبدیل بالف یافته و در غالب اوقات اذ فجائیه بعد از و واقع میشود چنانکه میگویند
بینا انا فی عسر اذ جاء الفرج یعنی درمیان تنگی و حسرت بودم که ناگاه فرج و گشایش
روی بمن آورد و عامل بین را محذوف میدانند و فعلی را که بعد از اذ واقعست مفسر آن
میدانند و بعضی میگویند ظرف مذکور درین مقام خبر مبتدا محذوفست و آن مصدریست
که فعل واقع بعد از و از ان اشتقاق یافته پس تقدیر مثال مذکور اینچنین خواهد بود که
بین اوقات اعساری مجی الفرج فاکفا بیده الیمنی اکفاء اینجا بمعنی ریختن است
از اناء و از کلام صاحب صحاح چنین معلوم میشود که اکفاء باینمعنی در لغت ثابت نیست
بلکه صحیح کفاست و عبارتی که ادا کرده اینست کفأت الاناء ای کببته و قلبته فهو
مکفوء و زعم ابن الاعرابی ان کفاته لغة و شک نیست که وقوع آن در کلام
امام علیه السلام اقوی دلیلست بر ثبوت آن ثم قال کلمه ثم اینجا بملاحظه معنی تراخی
استعمال شده است چنانچه ارباب تفسیر در تفسیر قوله تعالی **ثم انشاناه خلقا
آخر** گفته اند که ثم در کلام مذکور برین وجه مستعمل شده **مترجم گوید** در
حدیث رابع چنانچه سبق ذکر یافت ثم بی ملاحظه معنی تراخی استعمال شده بود
و از مصنف دام ظله اشارت بآن شده پس انسب این بود که استشهاد بکلام
مفسرین در تفسیر آیت مذکور آنجا واقع شود و لم یجعلها بحس این معنی بفتح جیم
و کسر هر دو آمده و بهر دو وجه خواندن آن جایزست نهایتش کسر جیم مشهورترست
اللهم حسن فرجی فرا که از مشاهیر علماء عربیت ذکر کرده است که اصل اللهم

جیم

یا الله آمنا بالخیر است یعنی خدایا قصد کن ما را بخیر یعنی بروجهی که خیر تو بما رسد یا بروجهی
که اوضاع و احوال ما مقرون بخیر باشد و شری بما عاید نگردد و بواسطه تخفیف در کلام
تعبیر از ان عبارت بلفظ اللهم شده که چون بر زبانها کثیر الدور است و اکثر اوقات
تلفظ بآن واقع میشود بر زبان گران نباشد و اکثر نحویان بر آنند که اصل اللهم
یا الله است که حرف ندا را حذف کرده و میم مشدد را عوض ان ملحق
ساخته و شیخ رضی که از اعاظم علماء نحو است کلام فرا را رد کرده است و بطلان
آن را ثابت باین دلیل که عرب گاهی که در مقام نفرین باشد میگوید اللهم لا
تؤمهم بالخیر یعنی بار خدایا قصد مکن ایشان را بخیر پس اگر اصل اللهم یا الله آمنا
بالخیر باشد تخالف و تناقض خواهد بود میان جزو اول کلام مذکور که
اللهم است و جزو آخر و استعمال آن صحیح نخواهد بود و لیکن استعمال شده پس
اصل اللهم آن نباشد و درین دلیل نظر است چنانچه بر متامل مخفی نیست
مترجم گوید وجه نظر در حاشیه برین وجه ایراد شده که اصل اللهم بنا
بر آنچه فرا دعوی کرده یا الله امنا بالخیر است بضمیر متکلم و جزو آخر در مثال مذکور
که شیخ رضی دعوی آمدن آن در کلام عرب کرده است لا تؤمهم بالخیر است
بضمیر غایب پس میان ایشان تناقض نباشد بلی اگر اللهم لا تؤمنا بالخیر
از عرب شنیده میشد حرف مذکور را وجهی می بود و ظاهر اینست که این
وجه از عرب شنیده نشده است و بخاطر میرسد که میتواند بود که مراد شیخ رضی
از مثال مذکور اللهم لا تؤمنا بالخیر باشد و تعبیر از ضمیر متکلم بضمیر غایب بنا بر آن کرده
باشد که نخواسته است که لفظا او موهم نسبت نفرین باشد بر خود چه قضا
مقتضی آنست که هر گاه نسبت امری را بخود نپسندند با آنکه مقام اقتضای صیغه
متکلم نماید بصیغه غیبت ادا کنند چنانچه در آیت لقمان در کلام حضرت جل برهانه

که والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین بر ینوجه بعمل آمده چه آنچه لاعن را بعد از شهادات اربع میباید گفت لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین و بواسطهٔ رعایت امر مذکور که مقتضای فصاحت است تعبیر از ان بضمیر غایب شده و ظهور عدم سماع مثال مذکور بران وجه از عرب که مصنف دام ظله در حاشیه متمم وجه نظر ساخته اند دور نیست که خلل در تمام بودن بحث مذکور رضی نکند چه ظاهر اینست که اگر شخصی در مقام نفرین خود در آمده کلام مذکور را بر زبان آرد در باب لسان عرب تغلیط او نکرده و درستش خواهند دانست و از برای اثبات مدعای شیخ رضی همین قدر کافیست والله اعلم و مراد بتحصین فرج نگاه داشتن آنست از فعل حرام و ستر آن از نظر نامحرم و عطف اعفه بران عطف تفسیر نیست و عطف واستر عورتی که بعد از ان مذکور گشته بران از قبیل عطف عام است بر خاص چه عورت عبادت از هر عضویست که حیا مانع باشد از کشف آن و این معنی اعمست از فرج پس ستر عورت اعم از تحصین فرج باشد لقنی حجتی لقنی بقاف و نون مشدد و مشتق از تلقین بمعنی تفهیم است یعنی تفهیم کن بمن در آنروز حجت مرا تا بآن احتجاج جویم رحمتی تیلمه از ینجا و گروهها تیلم بفتح شین است و در اصل تیلم بود میم بر وزن یعلم نقل شده فتحه میم بما قبل و میم در میم ادغام یافته و واحد ماضی او تیلم بکسر میم است از باب علم یعلم و ریح درین مقام بمعنی رایحه است که عبارت از بوی خوش باشد و روح بفتح راء نسیم بهشت است یوم تبیض وجوه یوم تسود الوجوه میتواند بود که بیاض وجه کنایه از شکفتگی رو باشد که در حین ادراک مسرت عظیم و فرح مفرط بهم میرسد و سواد وجه کنایه از گرفتگی رو که در حال خوف و خجلت دست میدهد و میتواند بود که مراد بیاض و سواد

حقیقی باشد و نیکوکاران بجبب واقع روسفید میشده باشند و گناهکاران روسیاه تا حقیقت کردار ایشان بر سایر عالمیان ظاهر باشد و آن سرافرازی باشد طبقهٔ اولی را و عقابی باشد طبقهٔ ثانیه را و برین دو وجه حمل کرده اند ارباب تفسیر آیهٔ کریمه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه که در قرآن واقع است مقطعات النیران مقطعات در لغت عرب هر جامه را می گویند که آنرا بریده باشند و دوخته مانند پیراهن و جبه و امثال آن و آنچه نبریده باشد و ندوخته مثل چادر و دو لنگ باشند آن را مقطعات نمی گویند و سر درین که تعبیر از جامهای آتشینی که در بر دوزخیان از لباس طاعت میکنند بمقطعات شده آنست که جامهای آنچنان دوخته بیشتر فرا میگیرد و بر بدن چسبان تر است و این بیشتر ایذا و تعذیب را و بعضی از اهل لغت گفته اند که مقطعات صیغهٔ جمع است که واحدی از لفظ خود ندارد و واحد او ثوب است و بعضی دیگر مقطعات بقاف و طاء مشدد بفتح کرده اند از قطع الاثم فهو قطیع ای شدید که مقطعات النیران بمعنی شدائد آتش دوزخ باشد و این نسخه صحیح نیست چه در روایات بروجه اول منقول است غشنی برحمتک یعنی در پوشان و شامل ساز مرا برحمت خود عبارت صحاح دال است بر آنکه می باید غشنی متعدی بیا باشد یا بنفس و بنده عاریه الستغشی بثوبه و تغشی ای تغطی بدین یا بتضمین معنی البسنی شده و باعتبار آن متعدی بنفس است یا آنکه باء در کلام مقدر است و رحمتک منصوب بنزع خافض است چه گاه هست که حرف جر را حذف میکنند و چون آنرا منصوب میخوانند و این را منصوب بنزع خافض میگویند مترجم

گویند تضمین در اصطلاح ایشان عبارت از درج کردن معنی فعلیست در فعل
برینوجه که معنی هر دو از فعل مذکور مقصد شده باشد بی آنکه حذف و تقدیری
در کلام باشد بر وجهی که اگر خواهند بعبارت درآورند فعل ثانی حال تواند شد
از معمول فعل اول تا در ضمن یک لفظ افادهٔ دو معنی تواند شد و صنعت مجاز
در کلام بکار رفته باشد و بواسطهٔ آنکه قرینه باشد در کلام بر فعل مذکور نسبت میداده شد
آن معمول خود بر وجهی که نسبت یافتن آن معمول بغیر آن وجه در لغت جاری نیست
مثل آنکه اگر متعدی بنفس میشده باشد بحرف جر متعدی می سازند و اگر متعدی
بحرف میشده باشد بنفس یا بحرف دیگر غیر حرفی که تعدیهٔ آن بآن حرف متعارف
لغتست تا معلوم شود که تضمین معنی فعلی دران شده که تعدیهٔ آن فعل برینوجه است
و بآن اعتبار آن فعل برین وجه بمعمول نسبت یافته است مثلا در ما نحن فیه
چون عادت لغت بران جاریست که غشی هر جا واقع شود متعدی بعلی
باشد چنانچه کلام صاحب صحاح که سبق ذکر یافت صریحست دران و در
کلام متعدی بنفس است، والتفتم که تعدی آن باعتبار تضمین معنی البس
که تعدیهٔ آن بنفس میباشد و مقام اباء ندارد از آنکه بحسب معنی حمل
واقع شود از مفعول غشنی و کلام باین آئیل باشد که غشنی لالباس رحمتک
نمایش اول بباید دانست که این حدیث در اکثر کتب مشهور حدیث مثل
تهذیب و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه و امالی ابن بابویه مذکور است و از باب
حدیث اکثر نقل آن کرده اند نهایتش دعاهای مذکور که حدیث متضمن آنست
در نسخ کتب مذکور مختلف بنظر آمده و در بعضی اندک تغیری در الفاظ آن ملاحظه شده
از آنجمله دعای وقت استنجا در بعض نسخ برینوجه دیده شده که اللهم حصّن فرجی واستر

عورتی و حرّمهما علی النار بضمیر تثنیه که راجع باشد بفرج و عورت بنابر تعدد
ایشان باعتبار لفظ و مغایرتی که از رهگذر عموم و خصوص دارند چنانچه از پیش رفت
یا باین اعتبار که یکی محفوظ است و یکی مستور و اگر کلمهٔ عورتی بفتح تا و تشدید یا خوانند
تثنیه بودن ضمیر مذکور بتوجیه احتیاج نخواهد داشت چنانچه ظاهر است و در بعض نسخ در
دعای مضمضه اللهم انطق لسانی بذکرک واجعلنی ممن ترضی عنه واقع است
یعنی بار خدایا گویا دار زبان مرا بذکر خود و بگردان مرا از جملهٔ جمعی که رضای تو از
ایشان حاصل است و در بعض در دعای استنشاق بجای اللهم لا تحرم علی ریح
الجنة اللهم لا تحرمنی طیبات الجنان مذکور گردیده یعنی بار خدایا محروم مگردان مرا
از نعمتهای بهشت عنبر سرشت و در آخر دعای مذکور بجای طیبها ریحانها و
معنی یکیست و در بعضی در دعای شستن رو بعد از تسود و تبیض کلمهٔ فیه زیاده
شده و در معنی تفاوتی نیست و در بعضی در دعای شستن دست راست بدل
بیساری شمالی و الجنان و در دعای شستن دست چپ بدل مقطعات النیران
مقطعات النار و در دعای مسح رجلین بدل ثبتنی ثبّت قدمی و در معنی اختلا
فات مذکور تفاوتی نیست و ما این حدیث را بر وجهی که یاد کرده باشد از تهذیب
حدیث نقل کرده ایم از نسخه که بخط والد عالیمقدار قدس سره نزد ما بوده و
خود من اوله الی آخره بر وی گذرانیده ایم و او نیز از آن نسخه بر شیخ زین الدین
علیه الرحمه گذرانیده است و بدرس بر او خوانده **نمایش دوم** بباید دانست
که مراد از طلب بندگان تلقین و تفهیم حجت خود را از پروردگار خود در روز
عرصات که این حدیث اشعار بجنس آن دارد آنست که ملهم سازد ایشان
را بامری که حجت ایشان باشد در آن روز چون در معرض خطاب و عتاب
او در آیند و وسیلهٔ خود سازند تا از آن در خلاصی از عذاب و عقاب او

در آن روز رخصت آن خواهند بود که چون در معرض خطاب در آیند واز ایشان بسبب جنایات وارتکاب معاصی پرسند اگر جوابی وحجتی بران داشته باشند ظاهر سازند چنانچه کریمه یوم تأتی کل نفس تجادل عن نفسها که در توصیف روز قیامت در کلام مجید وارد است دلالت بر آن دارد چه معنی آیه امینست که روز قیامت روزیست که هر کس از جانب نفس خود در مجادله بوده باشد با پروردگار خود واز زلات وتقصیرات خود حجت وجواب بیگفته باشد وشمول تفضل ورحمت بینهایت الهی مقتضی آن خواهد بود که نسبت بهر کس که مادّه او را استعداد وقابلیت آن بوده باشد که در معرض هدایت او در آید ومشیت او بارشادش تعلق گیرد در مقام تلقین وتفهیم حجت او باو در آیند وتقریر سوال از زلات او بروجهی فرمایند که در ضمن آن تنبیه بجواب از آن نیز بوده باشد چنانچه از کریمه ما غرّک بربک الکریم یعنی چه چیز فریفته ساخت ترا بپروردگار کریم خود که مرتکب عصیان او شدی شمیم اروح این بشارت بمشام امیدپویندگان وادی عصیان وتقصیر رسیده چه ارباب تفسیر ذکر کرده اند که ذکر کریم در آیت مذکوره واختصاص آن از سایر صفات بواسطه آنست که تنبیهی بوده باشد مر عاصیان امت را بآنکه چون در معرض خطاب ما غرّک بربک در آیند در جواب گویند غرّنی کرمک یا کریم یعنی فریفته ساخت ما را کرم تو ای علی الاطلاق صاحب تفسیر نیشابوری که مولانا نظام الدین اعرجست در تفسیر خود ذکر کرده است که در اوایل جوانی و سن شباب در واقعه دیدم که قیامت قایم شده ومردم را در معرض خطاب وعتاب دارند بخاطر من رسید که اگر مرا نیز در معرض خطاب در آورند وبگویند ما غرّک بربک الکریم چه در جواب باید گفت همان در حالت

کریم

خواب بی آنکه پیشتر در بیداری گوش زد من شده باشد که ذکر کریم در آیت بواسطه تنبیه بر آنست یکی ملهم شدم از جانب حضرت عزت عمت عطایاه بآنکه می باید گفت غرّنی کرمک یا رب بعد از آنکه بیدار شدم این معنی در خاطر من بود تا آنکه بعد از مدتی در بعض تفاسیر مشاهده کردم که بر ینوجه ذکر کرده اند وگویا مراد او ببعض تفاسیر تفسیر مجمع البیان است که از مصنفات حجة الاسلام شیخ ابو علی طبرسی است از مشاهیر علماء امامیه چه در تفسیر خود این نکته را ذکر کرده وهذه عبارته انما قال سبحانه الکریم دون سایر صفاته واسمائه لانه کانه لقنه الجواب حتی یقول غرّنی کرم الکریم انتهی کلامه ونعم ما قیل بیت حسن توفیق گر دارشاد مرا سبحان الله چه حسن ارشاد است این سوال چون توان بود که روز محشر مردم در مقام احتجاج شوند واز برای استخلاص خود از غضب الهی مجادله نمایند واز زلات خود جواب گویند وحال آنکه در قرآن مجید وارد است که در آن روز مهر خاموشی بر دهانهای بندگان گذاشته خواهد شد واعضا وجوارح ایشان بجای ایشان متکلم خواهند بود تا از فعلی که آنها را بآن وا داشته اند خبر دهند وایشان را اگنجایش انکار آن نمانده قال الله تعالی الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی روز قیامت روزیست که مهر منع خواهیم گذاشت بر دهانهای ایشان که بزبان تکلم نتوانند نمود وتکلم خواهند آمد با ما دستهای ایشان وپاهای ایشان گواهی دهند از آنچه از ایشان در دنیا بعمل آمده است جواب شاید باشد که آن حکم مخصوص بکفار باشد چنانچه بعض مفسرین تصریح بآن کرده اند یا آنکه بگوییم مهر کردن دهانها که آیت اشعار بآن دارد بعد احتجاج ومجادله مذکور خواهد بود چنانچه بعض روایت نیز در این باب وارد است یا گوییم این.

مراد

زبان

جواب

این نیز روایت شده است که بعضی اعضا از جانب ایشان در مقام
احتجاج و مجادله خواهند شد چنانچه در بعض اخبار باین عبارت وارد است که
تشهد اعضاؤه علیه بالزلة فتطایر شعرة من جفن عینیه فتستأذن فی الشهادة
فیقول الحق تکلمی یا شعرة عینیه واحتجی لعبدی فتشهد له بالبکاء من خوفه
فیغفر له وینادی مناد هذا عتیق الله بشعرة یعنی گواهی دهند در آن
روز جمیع اعضای او بر تقصیر و معصیتی که بآن عضو از و واقع شده باشد
پس در پرواز آید در ان اثنا موئی از مویهای مژهٔ او و طلب اذن نماید از
حضرت عزت جل برهانه در ادای شهادتی که داشته باشد پس اذن حاصل شود
از جانب حضرت عزت او را و بگوید در سخن آی ای موی چشم بندهٔ من حجت
او ساز آنچه از دیده پس موی بتکلم آید و گواهی دهد بگریه بسیار که از خوف
و ترس الهی از وی بعمل آمده و بمجرد گواهی او دریای رحمت بجوش آمده از جرائم
او درگذرند و از عذاب دوزخش آزاد سازند و منادی آواز بر آورد در عرصهٔ عرصات
که هذا عتیق الله بشعرة یعنی اینست آزاد کردهٔ خدا بموئی ونعم ما جری فی
هذا المقال علی لسان الحال رباعیه آنانکه گناه هیچکس وکو بخشند یکسو
بنگارند و زکیسو بخشند ارباب کرم چو عذرخواهان طلبند صد کوه گناه را
بیکمو بخشند پس بنابرین لازم نمی آید که هرگاه دهانها مهر شود مجادله و احتجاج
از جانب بندگان نتوانند واقع شد چه میتواند بود که احتجاج بوده باشد نهایتش
بر زبان نباشد و با عضاء دیگر واقع شود فتدبر مترجم گوید میتواند بود که وجه دیگر
که مصنف دام ظله المعالی بآن اشارت کرده اند آن باشد که ظاهر آیت تجادل
عن نفسها آنست که مجادله مذکور از ایشان باراده و اختیار واقع خواهد شد
و از روایت مذکوره فهم نشد که مجادله باختیار و اراده باعضا واقع خواهد بود بلکه

ظاهر تشهد اعضاؤه علیه آنست که شهادت اعضا باختیار و ارادهٔ او نخواهد بود
والا تشهد که گفته میشد نه تشهد علیه مگر آنکه بگوییم احتمال آن کافیست و منع احتمال
مکابره است والله اعلم [illegible] معنی والخلد فی الجنان بیساری که
در دعای غسل ید یمنی واقعست خالی از خفا و پوشیدگی نیست چه ظاهرش
آنست که عطا کن خلود در بهشت را بدست چپ من و این تخصیص را حاجتی
ظاهر نیست ما حصلی پیدا نیست لهذا در مقام توجیه آن در آمده چهار احتمال
در ان راه داده اند اول آنکه عادت برین جاریست که هرگاه کسی را تحصیل
امری بی تعب و مشقت دست داد میگوید فعلته بیساری یعنی کردم آنرا
بدست چپ خود فردوسی گوید جهان هرچه خواهد بجا میکند بدست چپ
این کارها میکند گویا کنایه از ان است که سهولت آن بر وجهی بود که
احتیاج نشد بآنکه دست راست در آن بکار رود پس میتواند بود که مراد
طلب خلود در بهشت باشد بی آنکه قبل از ان متحمل تعب و مشقت صعوبت
گذشتن از پل صراط که از موی باریکتر است و از شمشیر برنده تر و بر روی
دوزخ کشیده شده و شدت حساب که در وقت عرض اعمال محسن و مسیئی
را با آن سر و کار هست و سوختن بآتش دوزخ که بعض عاصیان امت را
قبل از دخول بهشت خواهد بود و امثال آن از عقبات روز قیامت
دوم آنکه بای بیساری بای سببیت باشد یعنی خلود در بهشت را روزی
من کن بسبب بستن من دست چپ خود را از عبادت تو نهایتش بنابرین
بای بیمینی در فقرهٔ اول نیز میباید بای سببیت باشد تا هر دو فقره که قرین هم
واقع شده اند مناسب یکدیگر باشند و آن بعید است سیم آنکه مراد
بخلد در عبارت مذکور برات خلود در بهشت باشد و مضاف در کلام

باید شد متن

محذوف باشد و ما برهمان حالت ظرفیت خود باقی بوده باشد یعنی عطا
کن نامهٔ اعمال مرا بدست راست من تا علامت رستگاری من باشد
و برات خلود در بهشت عنبر سرشت را بدست چپ من تا آن تیری بهره‌مند
و بهر دو دست حامل احسان تو باشم و این وجه چنانچه مخفی نیست از وجوه دیگر بصواب
نزدیکتر است والله اعلم چهارم آنکه مراد بسیار بسیار در مقابل یمین نباشد بلکه بسیار
در مقابل اعسار باشد و تنگی معاش که بمعنی توسعه و فراخی حال است و مراد از
کثرت طاعات و عبادات باشد یعنی عطا کن بمن خلود در بهشت را بسبب کثرت
طاعات و وفور عبادات من و برین تقدیر تیر بای بسیاری بای سببیت خواهد
بود و در کلام ایهام تناسب رعایت شده خواهد بود و آن عبارتست از آنکه جمع
کنند در کلام میان دو لفظ که بحسب معنی که از ایشان اراده مناسبتی نباشد
میان ایشان را یا یکی از ایشان را معنی دیگر باشد که باعتبار آن معنی با
مناسبت باهم داشته باشند مثل قوله تعالی والشمس والقمر بحسبان
والنجم والشجر یسجدان که نجم درین کلام بمعنی ما ینجم من الارض استعمال شده یعنی
آنچه از زمین بروید و آنرا ساق نباشد و ظاهرست که باین معنی مناسبت
بشمس و قمر نیست نهایتش باعتبار معنی دیگر که آن کوکبست مناسب است و
این قسمت حدیث مشهور لا تزال المنام طایرا حتی یقص فاذا قص وقع
یعنی همیشه خوابی که دیده باشند مانند مرغ در پرواز می‌باشد مادام که قصه نشود
و آنرا وانگویند چون قصه کردند و واگفتند می افتد کنایه از آنکه خواب را اعتقاد
اثر آن از نیکی و بدی بظهور نمیرسد چرا که درین حدیث یقص بمعنی قصه کردن
که از و اراده شده مناسب طایر نیست که با او در کلام جمعیت نهایتش
او را بمعنی دیگر است که با آن معنی مناسبت باو دارد چه قصه در لغت عرب

پرنده

معنی

بمعنی بریدن بال نیز آمده است پس نظر بآن معنی کلام اینچنین خواهد شد
که مرغ خواب همیشه در پرواز است تا بال او را نبریده اند چون بال او بریده
شود می افتد و این معنی اگرچه مقصود نیست اما اجرای کلام برین وجه از اقسام
بلاغتست و این وجه اگرچه بقدری دور است اما خالی از لطفی نیست نمایش
چهارم ظاهر این حدیث دلالت دارد برآنکه حضرت در وضوی مذکور
هر یک از رو و دستها را زیاده از یکمرتبه نشسته باشند و این مؤید قول
جمعیست از علما که گفته اند شستن مرتبهٔ دوم سنت نیست و هر عضوی
میباید یکمرتبه شسته شود چه اگر غسل ثانی سنت میبود چون حضرت در مقام بیان
وضوی تمام الاجزا بودند از حضرت واقع میشد و اگر واقع میشد راوی
ذکر آن میکرد چنانچه ذکر مضمضه و استنشاق و دیگر سنتها که از حضرت
بعمل آمده بود کرده است و دیگر حضرت در آخر حدیث فرموده اند که خلق الله
من کل قطرة ملکا یقدسه و یسبحه و هیچ شک نیست که اگر دو بار اعضای
مذکور شسته شده باشد عدد قطرات بیشتر خواهد بود و مقام اقتضای ذکر آن
میخواست نمود پس معلوم شد که سکوت راوی از ذکر آن بواسطهٔ عدم
وقوع آن از حضرت صلوات الله علیه و آله و بعضی گفته اند چون استحباب دو
مرتبه شستن اعضا در وضو نهایت شهرت و شیوع داشت و بر همه کس
معلوم بود راوی با آنکه از حضرت واقع شده بود بظهور گذاشته در مقام تصریح
بآن نشد چنانچه در مضمضه و استنشاق همین بذکر مضمضه و استنشاق اکتفا کرد و
نگفت که هر کدام سه مرتبه واقع شده و درین سخن نظر است چه شایع بودن و اشتهار
آن درین مرتبه در موضع منع است و چون اینچنین نباشد و حال آنکه این بوده گواز
مشاهیر علما مذهب مقرر است برآنکه غسل دوم سنت نیست و در کتاب من

لا یحضره الفقیه روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند والله ما کان وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله الا مرة مرة یعنی بخدا قسم که نبود وضوی رسول خدای صلی الله علیه وآله مگر آنکه غسل اعضا در آن یکمرتبه یکمرتبه واقع میشد وبعضی روایات را که اشعاری بران دارد که دو مرتبه از ایشان واقع شده بر حالت تجدید وضو حمل کرده است که تعدد مذکور در ضمن دو وضو واقع باشد نه در وضوی واحد وشیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی که جامع کتاب کافیست و در حدیث که بکلینی اشتهار دارد بعد از آنکه روایت کرده است که در وضوی امیر المؤمنین علی علیه السلام غسل اعضا همیشه یکمرتبه یکمرتبه واقع بوده است گفته این دلیل است بر آنکه غسل اعضا در وضو میباید یکمرتبه زیاده واقع نشود و چرا که عادت حضرت امیر علیه السلام این بوده است که هرگاه دو امر بر ایشان وارد میشده که هر دو طاعت حضرت عزت بوده است هر کدام که باحتیاط اقرب بوده و تحمل مشقت بدنی در مباشرت بآن بیشتر میبایست نموده آنرا بمقتضی حدیث افضل الاعمال احمزها بعمل می آورده اند پس بعد از مقارنت و خلاف این دو شیخ بزرگوار که از متقدمین علمااند در سنت بودن غسل ثانی چون دعوی توان کرد که اشتهار وشیوع آن میان امت بر وجهیست که موجب آن از تفحص راوی بصدور آن از حضرت وتحقیق حق درین مقام اقتضا بسطی در کلام دارد که وقت را گنجایش آن نیست انجام بباید دانست که از بعض احادیث مستفاد شده که مستحب است که آبی که در وضو صرف میشود یکمد شرعی بوده باشد ومجتهدین نیز بر طبق آن حکم کرده اند و در کتب فقهی ذکر آن کرده و بعضی از ایشان چون از قول حضرت درین حدیث محمد بن حنفیه که ایتنی باناء من ماء اتوضأ بها للصلوة و استنجا حضرت از ان آب استنباط کرده اند که آب

استنجا نیز از جمله آب وضوست بران متفرع ساخته حکم کرده اند که آب استنجا نیز میباید از جمله مد مذکور بوده باشد وگفته اند آبی که در وضو صرف میشود و اغلب آنست که بمد نمیرسد پس آب استنجا را چنانچه از ظاهر این حدیث مستفاد میشود از آنجمله باید دانست تا مقدار آن بمد برسد و سنت بعمل آید و این بغایت دور مینماید چرا که هیچ شک نیست که آب وضوی تمامی که مشتمل باشد بر شستن سر دستها و مضمضه و استنشاق که هر کدام بسه کف آب متحقق میشود و غسل هر یک از رو و دو دستها چنانچه اعتقاد ایشان است در آن دو مرتبه بعمل آمده باشد بمد شرعی میرسد بلکه نزدیکیست که گمان شود که مد وفا بآن نمیکند گر چه مد شرعی بمذهب مشهور زیاده از دویست و هفتاد و دو درهم شرعی نیست و مقدار مذکور چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میشود زیاده از چهار یک من تبریز که کمتر از دو سیر و نیم سنگ متعارف دکانها باشد درین زمان نیست پس چون تواند شد که آب استنجا نیز از آنجمله محسوب شود و مخفی نماند که امر حضرت امیر علیه السلام فرزند خود محمد حنفیه را باوردن آب از برای وضو او آن آب را برای وضو حضرت که این حدیث اشعار بآن دارد بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه آوردن غیر آب وضو را از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند نیست و از اینجاست که بعضی حکم کرده اند که فعل در وضو مکروه نیست و حمل فعل حضرت بر اینکه غرض ایشان بیان جواز استعانت در وضو باشد و تنبیه بر عدم حرمت آن اگر چه ممکن است اما بقدر دورست حدیث ششم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی رحمه الله از شیخ بزرگوار محمد بن محمد بن النعمان المفید از احمد بن محمد از پدر او محمد بن الحسن بن احمد بن ولید که او از ایشان

در صدر حدیث چهارم مذکور شد از سعد بن عبد الله بن ابی خلف الاشعری القمی
که شیخ قمیان و فقیه ایشان و صاحب کتب و ثقه بوده است و تاریخ فوت سنه
احدی و ثلثمایه برحمت حق واصل شده و بعضی گفته اند سنه تسع و تسعین و مایتین
و الله اعلم از احمد بن محمد بن عیسی بن عبد الله الاشعری که او نیز شیخ قمیان و فقیه
ایشان و ثقه و جلیل القدر بوده و ادراک صحبت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی
نقی علیهم السلام نموده از علی بن الحکم بن الزبیر النخعی که از اصحاب امام رضا علیه السلام
بوده است و از کتب رجال جرح و تعدیل او ظاهر نیست از داود بن النعمان
که حال علی بن الحکم مذکور است و علامه در خلاصه میگوید داود بن النعمان ثقة عین
که گفت سوال کردم از امام بحق ناطق امام جعفر الصادق علیه السلام از کیفیت تیمم فقال
ان عمارا اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال رسول الله صلی الله علیه و آله
و هو یهزء به یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له فکیف التیمم فوضع یدیه
علی الارض ثم رفعهما فمسح وجهه و یدیه فوق الکف قلیلا شرح کلام بلاغت
نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو پیش پیش اول
راوی گوید پس حضرت در جواب من بیان نمودند که عمار یاسر را جنابتی دست داده
بود و چون او را آب میسر نبود و مانعی از غسل بود و بار داده اینکه جمیع بدن خود را بدل آب بخاک
رساند در میان خاک غلطید همچنانچه چارپایان در خاک غلطند حضرت رسول صلی الله
علیه و آله از روی ظرافت و مطایبه با و خطاب کردند که ای عمار در خاک غلطیدی
همچنانچه چارپایان و دواب در خاک میغلطند پس گفتیم ما با و علیه السلام که پس
تیمم را چون باید کرد حضرت در مقام بیان آن در آمدند هر دو دست مبارک
را بر زمین نهادند بعد از ان بر داشتند و مسح کردند با آن دستها روی
خود را و دستهای خود را از بالای کف باندکی و مراد بکف اینجا از بند دست است

تا سر انگشتان و مراد و مسح ان تمام پشت آن بکف دست دیگر چنانچه از
روایات دیگر فهم آن شده است پیش دوم تمعک کما تتمعک الدابة
یعنی غلطیدی و گردیدی در خاک مانند در خاک غلطیدن چارپا و مراد این است که جمیع
بدن خود را مماس خاک ساخت گویا چون ملاحظه کرده بوده است که تیمم
بدل غسل است و در غسل جمیع بدن را باب میرسانند پس در تیمم بر جمیع بدن
را بخاک میباید رسانید و هو یهزء به هزء بضم ها در لغت بمعنی سخریت یعنی تمسخر کردن
و استهزا نمودن و تعدیه آن در لغت گاه و بیا میباشد و گاه و بمن چنانچه میگویند هزء

عرب ۴

و هزء منه تمعکت کما تتمعک الدابة یعنی ای عمار در خاک گشتی آنچنانچه دواب
و چهارپایان در خاک میگردند میتواند بود که این کلام استفهام انکاری باشد
یعنی اینچنین نبایست کرد و میتواند بود که جمله خبری باشد و لازم معنی از ان
اراده باشد شده یعنی ما را معلوم شد که اینچنین کرده و استعمال جمله خبری برین
وجه در لغت آمده چنانچه یکی تورات را از بر کرده است میگویند حفظت التوریة
و غرض اعلام مخاطب بعلم خود باینکه او حفظ توریه کرده است چه اخبار او
بفعل خودش وجهی ندارد نمایش وجه اول انسب است بقول حضرت که و
هو یهزء به فقلنا له فکیف التیمم این عبارت راوی و احتمال است اول آنکه کلام
راوی باشد که داود بن النعمان است یعنی بعد از آنکه حضرت امام علیه السلام
عمل عمار را نقل کردند ما از و پرسیدیم که پس تیمم را چون باید کرد و حضرت
امام تیمم مذکور را بر وجه مذکور بعمل آوردند دوم آنکه کلام صحابه باشد رضوان الله
علیهم یعنی وقتی که عمل مذکور بران وجه از عمار واقع شد و حضرت رسالت با او آن
مطایبه فرمودند و از ان معلوم شد که تیمم بران وجه مرضی حضرت نیست صحابه که در ان
مجلس با عمار حاضر بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوال کرده باشند از

از کیفیت تیمم و تیمم عمار بواسطه تعلیم ایشان از رسول صلوات الله علیه صادر شده
باشد و بعد از آن ایشان صورت مجلس را نقل کرده باشند و بغیر از سوال خود از جهة
بر فقلنا کرده امام علیه السلام کلام ایشان را بلفظ حکایت فرموده باشند و الا سیاق
کلام اقتضای آن میکند که بجای فقلنا فقالوا الفقه شود و برین تقدیر ضمیر غایب در وضع
و رفع و مسح راجع به پیغمبر صلوات الله علیه و آله خواهد بود و موید توجیه ثانیست آنچه ابن بابویه
در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است بطریق صحیح از زراره بن اعین
از امام محمد باقر علیه السلام که آن حضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه
و آله ذات یوم لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال
تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت
کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینیه باصابعه و کفیه
احدیهما بالاخری ثم لم یعد ذلک یعنی رسول خدای صلوات الله علیه و آله
روزی بعمار خطاب کرده فرمودند ای عمار بما رسیده است که تو جنب
شده بودی چون آب نبود که غسل کنی چون کردی عمار گفت بدن خود را در خاک
گردانیدم ای رسول خدا امام علیه السلام گفت بعد از ان حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله با او گفتند الاغان بر این وجه در خاک میغلطند چرا اینچنین نکردی و هر دو
دست مبارک را بجانب زمین فرود آوردند و بر خاک نهادند و بعد از آن
مسح کردند پیشانی خود را با انگشتان خود و هر دو سر دست را یکی را بدیگری و اعاده
نکردند یعنی بواسطه مسح دستها دست نهادن بر خاک و در روایتی که محی السنه که از علمای
اهل سنت است در کتاب مصابیح نقل کرده است و عبارت او اینست
قال عمار کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه
و آله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه و آله بکفیه الارض و نفخ

فیها

فیها ثم مسح بهما وجهه و کفیه یعنی عمار گفت در لشکری بودیم و مرا جنابتی دست
داد و پس در خاک غلطیدم و نماز کردم بعد از ان نقل کردم آنرا بحضرت پیغمبر
صلوات الله علیه و آله چون بخدمت آنحضرت رسیدم حضرت فرمودند که بدرستی
که ترا این قدر کافی بود که بعمل آوری و هر دو کف مبارک را بر زمین زدند و بر
داشته نفس بر آن دمیدند که اگر خاکی بر آن گرفته شده باشد دور شود و بعد از آن
مسح کردند با آن روی خود را و سر دستهای خود را و گمان اینست که حمل بر وجه
اول که فقلنا کلام صحابه راوی باشد کلام صحابه بهتر باشد چرا که حمل بر آنکه فقلنا حکایت
از کلام صحابه است بغایت دور است و در حدیث صحیح که زراره ابن اعین روایت
کرده است باین عبارت واقع است که فوضع ابو جعفر علیه السلام کفیه علی الارض
ثم مسح وجهه و کفیه دلالت روایت ابن بابویه بر آنکه تیمم مذکور فعل پیغمبر صلوات الله علیه باشد
در موضع منع است چه احتمال دارد که ضمیر اهوی در روایت مذکوره راجع بامام علیه السلام
و بر تقدیر تسلیم که راجع به پیغمبر است صلوات الله علیه لازم نمی آید که ضمایر این روایت
نیز چنان باشد چه میتواند بود که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله تیمم عمار بیان کرده باشند
و امام علیه السلام بجهت داود بن نعمان اگر گویند احتیاج عمار و امثال او بمعرفت
کیفیت تیمم چندان دور نیست چرا که میتواند بود که واقعه مذکوره در مبدا اسلام بوده باشد
قبل از آنکه آیت تیمم نازل شود و کیفیت آن اشتهار یابد اما احتیاج داود بن نعمان
بمشاهده کیفیت تیمم امام علیه السلام بغایت دور است و نهایت استبعاد دارد چرا که
راوی مذکور از افاضل راویان حدیث است و همه کس تعریف او بفضل و کمال کرده اند
و احادیث بسیار از او روایت شده چون تواند بود که کیفیت تیمم که دانستن آن از
ضروریات دینیست بر او مخفی مانده باشد پس حمل روایت بر آنکه استفسار مذکور از عمار
و اصحاب واقع شده باشد و تیمم مذکور فعل حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله باشد اولی باشد بلکه

مستعین جوابش آنست که احتیاج داود بن نعمان بمشاهده تیمم امام علیه السلام نه بواسطه آن بوده است که او مید السنة است که تیمم غلطیدن در خاک میت بلکه بواسطه اختلافیست که در کیفیت تیمم میان اهل اسلام بوده چرا که فرق امت را اقوال مختلف در آن هست چه بعضی مسح تمام روی و تمام دستها تا مرفق واجب میدانند و بعضی بتخصیص کرده وجوب مسح را به پیشانی و سر دستها از زند و بعضی در مطلق تیمم خواه بدل از غسل باشد و خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن دست را بر زمین واجب میدانند و بعضی دو مرتبه و بعضی تفصیل داده اند و میگویند در تیممی که بدل از وضو باشد یکمرتبه واجبست و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه و بعضی گفته اند سه مرتبه واجبست یکمرتبه بجهه مسح جبهه و یکمرتبه جهة مسح دست راست و یکمرتبه جهة مسح دست چپ پس بعد از مشاهده این اقوال مختلف اگر داود اراده کرده باشد که بالمعاینه از حضرت امام علیه السلام مشاهده کند تا او را اطمینان خاطری بهم رسد و شبهه که از ملاحظه اختلاف مذکور او را رو داده باشد رفع شود چندان دور نخواهد بود والله اعلم **نمایش اول** قول امام علیه السلام درین حدیث بنسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله که و هو یهزء به بحسب ظاهر در معرض اشکال است و احتیاج بتوجیه دارد چرا که استهزاء و تمسخر از مرتبه نبوت بعید است و از آنجهت است که چون قوم موسی علی نبینا و علیه السلام با او گفتند **اتتخذنا هزوا** یعنی آیا بما استهزاء و تمسخر میکنی و ما را قابل آن اخذ کرده **قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین** گفت پناه میجویم به پروردگار خود از آنکه از جمله جاهلان باشم کنایه از آنکه استهزاء و تمسخر عمل ارباب جهالت و نادانیست و جمعی که بوئی از معرفت و دانائی بمشام ایشان رسیده است و حق را از باطل تمیز کرده اند پیرامون آن نمیگردند پس امری که مثل موسی پیغمبر که از اعاظم اولوالعزمست آن را عمل جاهلان

خوانده است چون تواند بود که از حضرت مقدسه مصطفوی علیه من التحیات ازکاها و من التسلیمات انماها وقوع یابد و بر تقدیر تسلیم جواز وقوع آن از حضرت صلوات الله علیه بنسبت بجمعی که قابل آن باشند صدور آن از حضرت بنسبت بعمار یاسر که از اعیان صحابه رضوان الله علیهم بوده است و مرتبه بزرگی در میان ایشان داشته و بثبوت پیوسته است که حضرت صلوات الله علیه و آله همیشه او را گرامی میداشته اند و با او بتعظیم و توقیر سلوک میکرده اند و نهایت محبت و توجه با او داشته اند چنانچه بنسبت با او بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که عمار جلدة بین عینی تقتله الفئة الباغیة یعنی عمار بمنزله پوست میان چشمهای منست یعنی جبهه من که از شرافتی که بر سایر اعضا دارد و محل سجده پروردگار و امتست هر آینه شهید خواهند ساخت او را جمعی که از اهل بغی و ضلالت باشند و در حرب صفین بر دست لشکر معاویه چون مجروح شده و شهید شد

نهایت آنچه درین باب توان گفت آنست که استهزاء اینجا در معنی حقیقی مستعمل نیست بلکه معنی مجازی از آن اراده شده و مراد نوعی از مزاح و مطایبه است که در جانب شرع حرجی در آن نیست و صدور آن از حضرت و اصحاب در اخبار نقل شده و از وقوع آن بنسبت بعمار و امثال آن خللی در شان ایشان نمی نماید بلکه مشعر بر زیادتی مرتبه و قرب ایشان است نزد حضرت صلوات الله علیه چرا که آن از بزرگان وقوع نمی یابد مگر بنسبت بجمعی که بزیادتی قرب و مرتبه نزد ایشان موصوف باشند چه جبلی انسان است که بهر کس خصوصیت و محبت بیشتر دارد و موانست با او بیشتر گرفته است بیشتر او را بعرض مزاح و مطایبه که از نهایت انبساط خاطر ناشی میشود در می آورد و بثبوت پیوسته که حضرت رسالت صلوات الله علیه فرموده اند که انی امزح و لا اقول الا الحق یعنی از من مزاح و مطایبه واقع میشود و نهایتش

نمیگوئیم مگر آنچه حق باشد و داماد فعل آنرا که کذب و باطل الا ایشن نمیدیدیم و حکایت
مطایبه حضرت با پیر زالی که از ایشان التماس کرد که بجهت او دعا کنند که حضرت
عزت او را بهشت ارزانی دارد مشهور است و آنچنان بود که حضرت در جواب
او بر سبیل مطایبه فرمودند انا علمت ان الجنة لا تدخلها العجایز یعنی هنوز ندانسته
که جنت جای امثال تو پیر زالان نیست و عجایز داخل آن نمیشوند پیر زال از کور
شروع در قلق و اضطراب نمود که گناه پیر زالان چه باشد که ازین سعادت محروم
مانده اند حضرت چون اضطراب او را مشاهده کردند تبسم فرمودند این آیت
را تلاوت کردند که انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا یعنی بدرستی که ما
می آفرینیم در بهشت ایشانرا از ابتدا آفریدن تازه که نه بر وجه حمل و ولادت
باشد پس میگردانیم ایشانرا دختران باکره که هر گاه نزد شوهران خوانند بکر باشند
و دوست و مهربان شوهران باشند و همه با یکدیگر همسال باشند در سن سی و سه
سالگی یکی پیر و یکی جوان نباشند نقلست از ام سلمه که از پیغمبر صلوات الله علیه
و آله پرسید که ایشان کیانند حضرت فرمودند هن اللواتی قبضن فی الدار الدنیا
عجایز شمطا رمضا یعنی جمعی اند از زنان که قبض روح ایشان شده باشد در حالتی
که عجوزه و پیر شده باشند و موی سر سفید کرده و گوشهای چشم ایشان را ریم
گرفته و در بعضی تفاسیر مذکور است که دختران خورد را با آن سن رسانند و پیران
سال دار را با آن سن رد نمایند و بشوهران خود که در دنیا داشته اند دهند
و اگر شوهران ایشان متعدد باشند بشوهر آخرین دهند و اگر در دنیا شوهر نداشته
باشند یا داشته باشند و بهشتی نباشد بیکی از جوانان بهشت دهند و در حدیث
وارد است که شوهران را نیز بسن مذکور نقل نمایند چنانچه از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله روایت شده است که فرموده اند یدخل اهل الجنة الجنة جردا

دهنده

مردا بیضا مکحلین جعادا ابناء ثلث و ثلثین سنة یعنی داخل میشوند اهل بهشت
بهشت را در حالتی که بی موی و امرد باشند و خوش چشم و سرمه کشیده و جعد موی
بوده در سن سی و سه سالگی **نمایش دوم** وضع یدین بر ارض در حال تیمم که درین حدیث واقع است
اگر چه در بعض احادیث دیگر تعبیر بدین عبارات واقع است اما در اکثر احادیث تعبیر از آن
بضرب یدین شده است یعنی زدن دست بر خاک که آن عبارت از وضع با اعتماد
داشته است نه وضع مطلق و والد بزرگوار درین مقام تحقیقی که در شرح رساله الفیه که از
قلم شریف اوست ایراد آن کرده است چون مقام مقتضی ذکر آن نیست کسی که
اراده اطلاع بر آن داشته باشد بشرح مذکور رجوع نماید و بر هر تقدیر خلاف است
میان علمای ما در آنکه فعل مذکور جزو افعال تیمم است و واجبیست که نیت
تیمم بر آن مقدم باشد یا آنکه بمنزله اغتراف در وضو است که عبارت از برداشتن
آب است بدست تا بواسطه شستن روی و چنانچه آنرا از افعال وضو نشمرده اند
این نیز از افعال تیمم نیست ظاهر کلام اکثر علما رضوان الله علیهم اشعار باختیار
شق اول دارد که جزو نیست نهایتش شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه
در کتاب نهایة الاحکام شق ثانی را اختیار کرده است و فعل مذکور را
خواه وضع ید باشد و خواه ضرب ید جزو تیمم نمیدانند چنانکه اغتراف جزو وضو
نیست بلکه فعل مذکور بمذهب او فعلیست واجب خارج افعال تیمم و شیخ
شهید علیه الرحمه برو در اختیار این مذهب دو اعتراض کرده است **اول** آنکه
اغتراف در وضو فی نفسه واجب نیست بلکه اگر بوجه دیگر رسانیدن آب
بر رو میسر باشد مثل زدن روی بر آب یا داشتن روی در زیر ناودان و
امثال آن وجوب اغتراف ساقط خواهد بود بخلاف فعل مذکور در تیمم که
فی نفسه واجبست و فعل دیگر مثل وضع پیشانی بر خاک و امثال آن بدل

۱۹

بدل آن نمیتواند شد پس میان آن و اغتراف فرق باشد و جوابش آنست که فرق مذکور بمذهب علامه ضرری ندارد و او نیز قایل است بآنکه فعل مذکور در تیمم فی نفسه واجبست بنهایتش شرط میداند نه جزو و حرجی نیست از آنکه فعلی در عبادتی واجب باشد و جزو نباشد چنانچه در اعتکافی که در شهر رمضان واقع باشد گفته اند که روزهٔ ایام اعتکاف مذکور شرط است و جزو اعتکاف نیست مگر آنکه غرض شیخ شهید علیه الرحمه آن باشد که قیاس آن بر اغتراف خوب نیست چرا که بنابر تفرقهٔ مذکور قیاس مع الفارق میشود و قیاس مع الفارق را علما اعتبار نکرده اند

دوم آنکه اگر حدثی واقع شود میان اغتراف و شستن رو همه اتفاق دارند بر آنکه خلل در وضوئی نماید و چون بهمان آب نیت کرده رو را بشویند وضو صحیح است بخلاف فعل مذکور در تیمم که بعد از آن و قبل از مسح جبهه اگر حدثی واقع شود بآن مسح جبهه نمیتوان کرد و اعادهٔ ضرب یا وضع ید بر ارض واجبست و جوابش آنست که اگر غرض شیخ شهید علیه الرحمه آنست که وقوع حدث میان ضرب ید و مسح جبهه بمذهب علامه نیز موجب ابطال تیمم است و واجب است اعادهٔ آن لانسلم که چنان باشد چه او در نهایة الاحکام تصریح کرده است بآنکه وقوع حدث مذکور خلل در صحت تیمم نمیکند و موجب اعادهٔ ضرب ید بر ارض نیست و اگر غرض او آنست که خلل مذکور بمذهب دیگر آنست که فعل مذکور را جزو تیمم میدانند بعلامه ضرری نخواهد داشت و باید دانست که علامه قدس سره با وجود آنکه حکم بعدم جزویت فعل مذکور کرده است جایز دانسته است که نیت تیمم مقارن آن واقع شود بنابرین برو وارد است که هرگاه چنان واقع شود لازم می آید که نیت مقارن مسح جزو از اجزای تیمم نشده باشد چه مقارنت نیت متحقق نمیشود مگر بمقارن داشتن آن بجزء اول و حال آنکه مقارنت نیت در جمیع

عبادات واجبست اجماعا مگر آنکه بگوییم که در وضو نیز تجویز شده است که نیت را مقارن شستن سر دستها یا مضمضه یا استنشاق دارند و حال آنکه هیچ کدام از اینها جزو وضو نیست پس بتجویز مقارنت نیت تیمم بفعلی که خارج است و متضمن عدم تحقق مقارنت واجب نباشد چرا که آنها اگرچه بالاصالة جزو وضوی واجب نیست اما بعد از مقارنت نیت بآن جزو وضوی کامل میشود چنانچه از علما تصریح بآن واقع شده است پس مقارنت نیت بآن بوضوی کامل خواهد بود و وضوی کامل فرد وضوی واجبست پس مقارنت نیت بوضوی واجب نیز متحقق شده مگر آنکه بگوییم مذهب علامه نیز آنست که فعل مذکور نیز بالاصالة خارج تیمم نیست بحیثیتی که واجب باشد تقدیم نیت بران مانند مسح جبهه و بدین اعتبار که نیت مقارن آن شود جزو تیمم میشود بر نسبت اغتراف در وضو و بنا برین فرق میان فعل مذکور و اغتراف نخواهد بود طراز ظاهر فعل امام علیه السلام که فرق و جبهه اشعار بآن دارد که در تیمم تمام رو واجب باشد و این مذهب علی بن بابویه است از علما و علمای ما و بعضی احادیث دیگر نیز درین حکم مؤید اوست و نهایتش سید مرتضی علم الهدی اجماع نقل کرده است بر آنکه مسح تمام رو واجب نیست و بعض احادیث معاضد قول او نیز هست که بعض از آنها ناطق است بوجوب مسح جبهه و بعضی بمسح جبین و شیخ ابو القسم رحمه الله حکم کرده است بتخییر میان مسح تمام روی و بعض روی یعنی جبهه که هر کدام اختیار شود واجب در ضمن آن بفعل آمده است و نقل مذهب مذکور از ابن ابی عقیل نیز کرده است و گویا واجب بنودن مسح تمام رو را که در کلام سید مرتضی رحمه الله واقع است حمل کرده است بر عدم وجوب بعینه و اما استیعاب دستها در مسح بحیثیتی که مسح دستها تا مرفقین واجب دانسته بواسطه آنکه در بعضی اخبار بر بن وجه وارد شده

متضمن مقارنت نیت ۲

باشد ۲

مسح ۲

واجب باشد این حکایت و ... بحث ... عدم ... علی بن بابویه آنرا ۲

واگر در آن نیز قایل بتخییر شویم میان مسح دستها تا مرفق و میان مسح سر دستها
تا زند ما بتدر روی چندان دور نخواهد بود والله اعلم نمایش تیمم بباید دانست
که ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه امام علیه السلام در حال اخبار تیمم از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با حضرت رسالت صلوات الله علیه در حال
بیان تیمم لعمار علی الاحتمالین المذکورین در زدن دستها بر ارض یکمرتبه
اکتفا کرده باشند و هیچ شک نیست که سخن از تیمم جنب میکند نه است بواسطه
آنکه عمار بواسطه رفع جنابت تیمم کرده بود چنانچه سبق ذکر یافت پس این حدیث
بحسب ظاهر حجت جمعی تواند بود که در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل
از غسل یکمرتبه زدن دست را بر زمین کافی میدانند و بین التیممین تفرقه نکرده اند
مثل سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمه و موید مذهب ایشانست
حدیث موثقی که زراره درین باب روایت کرده و حدیث حسنی که از ابن
مقدام نقل آن بثبوت رسیده است [illegible] حدیث موثق مذکور حدیثست
که عبدالله بن بکیر از زراره بن اعین روایت کرده است که او گفت سئلت
اباجعفر علیه السلام عن التیمم فضرب بیدیه الارض ثم رفعهما فنفضهما ثم مسح بهما جبهته
وکفیه مرة واحدة یعنی سوال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از کیفیت تیمم یعنی
پرسیدم از آن حضرت که تیمم را چون می باید کرد امام علیه السلام در مقام تعلیم
آن بمن در آمده زدند هر دو دست مبارک را بر زمین بعد از آن بر داشتند
و تکان دادند که از خاکی بران گرفته باشد بریزد بعد از آن مسح کردند بآن
دستها پیشانی خود را و هر دو سر دست خود را یکمرتبه و حدیث حسن مذکور حدیثست
که عمر بن ابی المقدام از امام بحق ناطق امام جعفر صادق نقل کرده است که انه و
صف التیمم فضرب بیدیه الارض ثم رفعهما ثم مسح علی جبینه و کفیه مرة واحدة یعنی چون

کردند

کردند امام علیه السلام کیفیت تیمم را برین وجه که زدند هر دو دست مبارک را بر زمین
پس برداشتند و تکان دادند بعد از آن مسح کردند هر دو جبین و هر دو دست
خود را یکمرتبه چون درین دو حدیث تخصیص نیافته است تیمم به تیمم بدل از وضو یا
تیمم بدل از غسل و هر دو حدیث صریحست در آنکه امام علیه السلام در هر دو مسح بیک
ضرب اکتفا کردند هر آینه موید و مقوی مذهب سید مرتضی و شیخ مفید علیهما
الرحمه است که در ضمن تیمم خواه بدل از غسل باشد و خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن
دستها را بر زمین کافی میدانند و میگویند که در تیمم بدل از غسل احتیاج بدو
ضرب نیست و چون عبدالله ابن بکیر که راوی حدیث اول است اگر چه ثقه و
در مذهب خود عادل بوده است فطحی مذهب بوده است یعنی بعد از امام جعفر
صادق علیه السلام عبدالله افطح پسر بزرگ او را امام میدانسته و بامامت
امام موسی کاظم ع قایل نبوده و عمر بن ابی المقدام راوی حدیث دوم اگر چه
امامی مذهب بوده و علماء رجال مدحش کرده اند و صفات نیک او را ذکر
کرده اند اما عادل و ثقه نبوده است حدیث اول را موثق نامیده و حدیث
دوم را حسن چه مراد بحدیث موثق آنست که راویان آن تا معصوم همه ثقه و
راستگو باشند و علماء رجال از راستگوئی و ثقه بودن ایشان خبر داده باشند
ولیکن همه امامی مذهب نباشند بلکه بعضی از ایشان یا همه مخالف مذهب باشند و
مراد بحدیث حسن آنکه راویان آن همه امامی مذهب باشند و ممدوح ولیکن همه محکوم
بتوثیق و عدالت نباشند و حدیثی که راویان آن تا معصوم همه امامی مذهب و عادل
باشند آنرا صحیح میگویند چنانچه سبق ذکر یافت آنچه غیر این سه قسمت ضعیف
می نامند و آن نیز چند قسمست چنانچه در محل خود تفصیل یافته است و شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه در کتاب مختلف از استدلال مذکور برین وجه جواب گفته است که این

حدیث و امثال آنرا دلالت نیست بر آنکه تیممی که امام علیه السلام وصف آن
کردند بدل از غسل بود یا بدل از وضو و جنب بودن عمار در آن وقت و قصه او دلالت
ندارد بر آنکه حضرت بیان تیمم بدل غسل کرده باشد چه میتواند بود که سایل بعد از نقل
حضرت بعمار یا بعد از اخبار امام علیه السلام از آن از کیفیت تیمم مطلق سوال کرده
باشد یا از کیفیت تیممی که بدل از وضو باشد و مخفی نماند که این تاویل که علامه رحمه الله مرتکب
آن شده اند نهایت دوریست و فحوی کلام ابا تمام از آن دارد و حدیث قصه
عمار که ابن بابویه علیه الرحمه از زراره بروجه صحیح نقل کرده و در بحث دوم سبق ذکر
یافت صریحست در آنکه تیمم حضرت رسول صلوات الله علیه و آله بیان تیمم بدل از غسل
بوده نه تیمم مطلق چرا که بعد از آنکه عمار نقل تیممی که بدل از غسل جنابت کرده بود بحضرت
کرد حضرت صلی الله علیه و آله بروجهی که گذشت با وخطاب کرده فرمودند چرا که همچنین
نکردی و تیمم مذکور را بیان فرمودند و این صریحست در آنکه تیممی که عمار بدل از
غسل جنابت می بایست کرد آنچنان می بایست واقع شود و نیز حدیث مذکور صریحست
در آنکه زیاده از یک مرتبه دستهای مبارک را بر زمین نزدند چه در آخر حدیث
واقعست که ولم یعد ذلک یعنی اعاده نکردند حضرت زدن دستها را بر زمین
پس بنابرین مذهب سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمه خالی از قوتی
نباشد و بعضی احادیث و روایات که دلالت دارد بر تعدد ضرب یدها بر ارض در
تیمم ممکنست که محمول شود بر استحباب ضرب ثانی تا موافقت بهم رسد میان
حدیث صحیح زراره که مذکور شد و میان آنها و توفیق میان ایشان برین نحو بهتر است
از توفیقی که دیگران کرده و گفته اند احادیثی که دال بر تعدد ضربست محمول است
بر تیممی که بدل از غسل باشد و احادیثی که اشعار بر وحدت ضرب دارد بر تیممی که بدل
از وضو باشد چنانچه میان متاخرین مشهور است چرا که در بعضی احادیث نزدیک

بصریحست در آنکه در تیمم بدل از غسل نیز ضرب یدین یکمرتبه واجبست و آنچه بعضی
گفته اند که چون عمل وضو اخف است از عمل غسل مناسب آنست که در تیمم بدل از
وضو یکمرتبه ضرب واقع شود و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه قابلیت آن ندارد
که دلیل حکمی از احکام شرعی شود و حدیث صحیحی که شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه
بوساطت زراره از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است برین وجه که
زراره گفت سوال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرمودند هو ضرب
واحد للوضوء والغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین ثم تنفضهما مرة للوجه و مرة
للیدین اگرچه شیخ ابوالقاسم رحمه الله نیز در کتاب معتبر با او موافقت کرده است
در فهم تفصیل مشهور از آن اما بعد از تامل ظاهر میشود که دلالت بر تفصیل مذکور ندارد
بلکه بعضی دعوی کرده اند دلالت آنرا بر تعدد ضرب در مطلق تیمم خواه بدل از وضو
باشد و خواه بدل از غسل تا آنکه ابن بابویه آن استدلال کرده است بر تعدد ضرب
در تیمم مطلقا و حق آنست که این حدیث بنسبت بآنچه شیخ قدس سره و شیخ
ابوالقاسم از آن فهمیده اند و بنسبت بآنچه ابن بابویه از آن استنباط کرده
محتمل است و نص در مدعای هیچیک از ایشان نیست چرا که قول امام علیه السلام که هو
ضرب واحد محتمل است که بمعنی هو نوع واحد باشد یعنی تیمم همه یکنوعست و اینچنین
نیست که تیمم بدل از وضو نوعی باشد و تیمم بدل از غسل نوعی دیگر و آمدن ضرب
بمعنی نوع در عرف اهل شرع شیوع تمام دارد چنانچه گفته اند الطهارة ضربان مائی
و ترابی یعنی طهارت دو نوعست طهارت بآب و آن وضو و غسل است و طهارت بخاک
و آن تیممست و آنچه احتمال و کلمه والغسل مجرور خوانده شود و بعطف آن بر الوضوء چنانچه
ظاهر آنست و جمله تضرب بیدیک الی آخره تفسیر ضرب مذکور بوده باشد یعنی در
مطلق تیمم خواه تیمم بدل از غسل و خواه تیمم بدل از وضو می باید که ضرب یدها برین وجه بود

که میان علماء ما رضوان الله علیهم اشتهار یافته است که در تیمم علوق تراب بر دستها شرط نیست یعنی لازم نیست که زدن دستها بر زمین بر وجهی وقوع یابد که قدری خاک ببعضی از کفها گرفته شود و ابن جنید از علماء ما و جمعی از علمای اهل سنت علوق مذکور را در تیمم شرط میدانسته‌اند و بر مذهب مشهور برین وجه استدلال شده است که بعضی روایات صحیحه وارد است که دلالت بر استحباب نفض دارد که عبارت از تکاندن دستهاست بعد از برداشتن از زمین و اگر علوق تراب شرط می بود نفض مذکور سنت نمی بود چه هیچ شک نیست که نفض بواسطه آنست که اگر خاکی یا گردی در دستها مانده باشد بریزد و در وقت مسح رو بر و کشیدن نشود و پس هرگاه دور کردن خاک از دست سنت باشد چون تواند بود که علوق آن واجب باشد و والد بزرگوار در شرح الفقیه اشاره بضعف این استدلال کرده و گفته اند تجربه حاکم است با آنکه بمجرد تکاندن دست جمیع آنچه از خاک در کفها گرفته شده باشد نمی ریزد بلکه اجزای صغیر غباری باقی میماند پس میتواند بود که غرض از نفض آن باشد که اگر خاک بسیاری در دستها بوده که باشد مسح بآن باعث آن باشد که رو خاک آلوده و بدنما شود و پاره ریخته شود و آن مرتبه باقی نماند نه آنکه مطلقا اثری از آن در دست نماند پس استحباب نفض منافات نداشته باشد با اشتراط علوق و روایات مذکوره استدلال بر عدم اشتراط علوق نتوان کرد بلکه میتوان دعوی کرد که دلالت بر اشتراط آن میکند چرا که استحباب نفض در روایات مذکوره مطلق واقع شده پس آنکه مقید بحال علوق تراب باشد و ظاهر است که با علوق تراب

باشد

باشد که دستها دو مرتبه بر زمین زده شود و هر مرتبه بعد از برداشتن از زمین تکانده شود یکمرتبه بواسطه مسح رو و یکمرتبه بواسطه مسح یدین و محتمل که ضرب بمعنی خود باشد چنانچه ظاهر آنست و کلمه والغسل مرفوع خوانده شود که ابتداء کلام بوده باشد نه جزو کلام اول یا مجرور خوانده شود و بحرف جر محذوف متعلق بتضرب که کلام درین تقدیر باشد که و تضرب بیدیک للغسل من الجنابة مرتین الی آخره و عطف از قبیل عطف جمله فعلی باشد بر جمله اسمی و حاصل معنی آنکه تیمم از برای وضو یک ضربست و از برای غسل دو ضرب چنانچه مشهور است و بالجمله بر هر دو تقدیر ناچار است در حدیث مذکور از ارتکاب خلاف ظاهر اما بر حمل اول بواسطه آنکه ظاهر از ضرب درین مقام آنست که بمعنی زدن دست باشد نه بمعنی نوع و اما بر حمل ثانی بواسطه آنکه ظاهر عطف مفرد بر مفرد است نه عطف جمله بر جمله و تقدیر آنی که در کلام مذکور شد نیز خلاف اصل است و بخاطر میرسد که ممکنست که ضرب محمول شود بر ضرب ید بر ارض چنانچه ظاهر آنست و کلمه والغسل مجرور خوانده شود و معطوف باشد بر الوضوء هم چنانچه ظاهر آنست نیز نهایتش مراد از وحدت که ضرب واحد وحدت نوعی باشد نه وحدت عددی یعنی ضرب ید بر ارض در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل یکنوع است یعنی اختلاف نیست که انحای آن در تیمم مختلف باید که واقع شود مثل آنکه در یکی باید اتحاد در ضرب بیشتر باشد و در دیگری کمتر یا در یکی علوق تراب شرط باشد و در دیگری نباشد و امثال آن از اختلافات محتمله و حمل وحدت بر وحدت نوعی نیز که درین حمل ارتکاب شده اگرچه خلاف ظاهر است اما برین تقدیر ارتکاب خلاف ظاهر چنانچه مخفی نیست کمتر است از حملین سابقین والله اعلم انجام یابد ان شاء

متحقق نباشد نقض واقع نمیشود اند شد و سنت بعمل نخواهد آمد پس علوق تراب
شرط باشد و نهایت آنچه در جواب توان گفت آنست که استدلال برین
وجه گاهی تمامست که نقض مذکور وارد باشد و هیچکس از علما قایل بوجوب نیست و آن
بعد از ان در مقام تقویت استدلال ابن الجنید شده اند بآیه کریمه فامسحوا
بوجوهکم وایدیکم منه برین وجه که من در کلمه منه ظاهر آنست که من تبعیض باشد
یعنی مسح کنند در حال تیمم ببعضی از روی خود را و بعضی از دستهای خود را
ببعضی از خاک چرا که اگر محمول بر من ابتدائیه شود باین معنی که مسح رو و دستها
را بر وجهی نکنند که ابتداء آن از خاک باشد معنی بغایت ناخوش و بی ما
حصل میشود و هرگاه من تبعیض باشد لازم خواهد بود که مسح ببعضی از خاک واقع شود
و این متحقق نمی تواند شد مگر بعلوق قدری از خاک در دستها پس علوق واجب
باشد و گفته اند آنچه روایت صحیح زراره که از امام محمد باقر علیه السلام
نقل کرده بجهت اشعار بآن دارد که ضمیر منه راجع به تیمم است منافات بآن ندارد
که من من تبعیض باشد چه عبارت حدیث مذکور در این باب آنست که امام
علیه السلام بعد از ذکر آیت وضو و تفسیر آن فرموده اند ثم قال وان لم تجدوا
ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم فلما ان وضع الوضوء عمن لم
یجد الماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم منه
ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لا یجری علی الوجه لانه یعلق
من ذلک الصعید ببعض الکفین ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید الله لیجعل
علیکم فی الدین من حرج والحرج الضیق یعنی حضرت عزت تعالی وحده
العزیز بعد از فراغ از بیان وضو فرمودند که اگر موجب وضو بهم رسد شما را
پس نیابید آبی که بآن طهارت کنید پس تیمم کنید بخاک پاک برین وجه

وایدیکم منه

که مسح کنید ببعضی از روی خود را و بعضی از دستهای خود را ببعضی از آن
پس چون وضع کرد و ساقط ساخت وضو را از کسی که آب نیابد و بدل
بعضی از غسل مسح را قرار داد بواسطه آنکه گفت مسح کنید ببعضی از رو را و
بعد از ان متصل ساخت بآن و گفت مسح کنید دستها خود را یعنی ببعضی
از دستهای خود را بآن یعنی بآن تیمم بواسطه آنکه میدانست که خاک تمام بر
رو جاری نمیشود چرا که ببعضی از کفهای دستها خاک گرفته میشود و ببعضی
نمیشود و بعد از ان گفت ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج یعنی
نگردانیده است پروردگار شما در امور دین بر شما حرجی و مراد بحرج تنگی است و دلیل
ساخته اند کلام حضرت را در آخر حدیث مذکور که لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض
الکفین ولا یعلق ببعضها بر اشتراط علوق تراب در تیمم چنانچه مذهب ابن
جنید است و گویا وجه دلالت کلام مذکور برین مطلب آنست که روایت دلالت
کرد بر آنکه حضرت عزت چون دانسته که خاک مذکور در وقت مسح روی بر
جمیع رو جاری نمیشود بواسطه آنکه ببعضی از دست میگیرد و ببعضی نمیگیرد گفتند
مسح کنید ببعضی از روی و ببعضی از دستهای خود را ببعضی از خاک و کسی که در
عبارت روایت مذکور و تعلیل امام ع چنانچه حق تامل است تامل نماید اشعار
روایت مذکور بر وجوب علوق تراب در دست برو مخفی نخواهد ماند و برو
معلوم خواهد شد که تیممی که امام علیه الصلوة ضمیر منه را راجع بآن ساخته اند مراد
بان خاکیست که تیمم بر آن واقع میشود نه نفس تیمم والله اعلم حدیث
[illegible] روایت شده بسند مذکور از شیخ سعید شیخ
شهید قدس الله روحه که گفت خواندم بر شیخ فخرالدین ابن مطهر دام فضله
در خانه شیخ مشار الیه که در حله واقع بود آخر روز جمعه سیم شهر جمادی الاول سال

خاک صح

سال هفتصد و پنجاه و شش هجری و شیخ مذکور گفت خواندم بر پدر بزرگوار خود
شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه و او گفت روایت کرد بمن پدرم از شیخ سدید الدین
از سید رضی الدین بن طاوس که از اعیان علمای امامیه است و تصانیف جید
ین کتاب و رساله نهانیش از نهایت احتیاط در دنیا داشته اند با وجود
اهلیت فتوی و اجتهاد در مقام تصنیف کتب فتوی نشده اند و آنچه نوشته اند
در ادعیه و آداب نوشته اند روح الله روحه العزیز از سید شمس الدین فخار
از شیخ محمد ابن ادریس از شیخ عربی بن مسافر العبادی از الیاس ابن هشام الحایری
از شیخ ابی علی المفید از والد او شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره از شیخ جلیل شیخ
مفید رحمه الله از ابو القاسم جعفر بن محمد از محمد بن یعقوب الکلینی مصنف کتاب
کافی در حدیث که از کتب معتبر حدیث شیعه است و بکلینی مشهور و بر احادیث
اهل بیت اشتمال دارد و در مدت بیست سال بهمت اختتام یافته
و باقی احوالش در شرح حدیث نهم بهمت گذارش یافته است علیه الرحمه
از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ثقه صدوق حماد بن عیسی الجهنی البصری که
گفت قال لی ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یوماً یا حماد
تحسن ان تصلی قال فقلت یا سیدی انا احفظ کتاب حریز فی الصلوة فقال
لا علیک یا حماد قم فصل قال فقمت بین یدیه متوجها الی القبلة فاستفتحت
الصلوة فرکعت و سجدت فقال یا حماد لا تحسن ان تصلی ما اقبح بالر
جل منکم یاتی علیه ستون او سبعون سنة فلا یقیم صلوة واحدة بحدودها
تامة قال حماد فاصابنی فی نفسی الذل فقلت جعلت فداک فعلمنی الصلوة فقام
ابو عبد الله مستقبل القبلة منتصبا فارسل یدیه جمیعا علی فخذیه قد ضم اصابعه
و قرب بین قدمیه حتی کان بینهما قدر ثلث اصابع منفرجات و استقبل باصابع
رجلیه القبلة لم یحرفهما عن القبلة فقال بخشوع الله اکبر ثم قرأ الحمد بترتیل و قل هو الله احد
ثم صبر هنیئة بقدر ما یتنفس و هو قائم ثم رفع یدیه حیال وجهه و قال الله اکبر و هو قائم ثم رکع و
ملأ کفیه من رکبتیه منفرجات و رد رکبتیه الی خلفه ثم سوی ظهره حتی لو صب علیه قطرة
من ماء او دهن لم تزل لاستواء ظهره و مد عنقه و غمض عینیه ثم سبح ثلثا
بترتیل فقال سبحان ربی العظیم و بحمده ثم استوی قائما فلما استمکن من
القیام قال سمع الله لمن حمده ثم کبر و هو قائم و رفع رکبتیه حیال وجهه ثم سجد و بسط
کفیه مضمومتی الاصابع بین یدی رکبتیه حیال وجهه فقال سبحان ربی الاعلی
و بحمده ثلث مرات و لم یضع شیئا من جسده علی شیء منه و سجد علی ثمانیة
اعظم الکفین و الرکبتین و انامل ابهامی الرجلین و الجبهة و الانف و قال سبعة
منهن فرض یسجد علیها و هی التی ذکره الله عز و جل فی کتابه فقال و ان المساجد
لله فلا تدعوا مع الله احدا و هی الجبهة و الکفان و الرکبتان و الابهامان و وضع
الانف علی الارض سنة ثم رفع رأسه من السجود فلما استوی جالسا قال
الله اکبر ثم قعد علی فخذه الایسر و قد وضع قدمه الایمن علی بطن قدمه الایسر و قال
استغفر الله ربی و اتوب الیه ثم کبر و هو جالس و سجد السجدة الثانیة و قال
کما قال فی الاولی و لم یضع شیئا من بدنه علی شیء منه فی رکوع و لا سجود و کان
مجنحا و لم یضع ذراعیه علی الارض فصلی رکعتین علی هذا و یداه مضمومتا الاصابع
و هو جالس فی التشهد فلما فرغ من التشهد سلم و قال یا حماد هکذا اصل شرح
کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو منش منش
اول خلاصه معنی کلام راوی آنکه گفت بمن روزی امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام که ای حماد آیا نیکو میگذاری نماز را من گفتم ای سید و مهتر
کائنات من حفظ میکنم کتاب حریز را که در علم نماز تصنیف کرده است چون تواند

نفس

بود که نماز را اینگونه توانیم گذارد امام علیه السلام فرمودند هیچ مانعی نیست برخیز و نماز
کن تا ببینم که چون با آن قیام می‌نمایی راوی گوید برخاستم در برابر امام علیه السلام و روی
توجه بقبلهٔ اسلام آوردم و افتتاح نماز بتکبیر احرام کردم و رکوع و سجود و سایر آنچه همیشه
در نماز بجا می‌آوردم بجای آوردم پس امام علیه السلام بمن خطاب کرده فرمودند ای
حماد نیکو نگذاردی نماز را و از روی تعجب گفتند بسیار قبیح می‌نماید مردی از شما که از
عمر او شصت سال یا هفتاد سال گذشته باشد و یک نماز را تمام بحدود و شروطی که از جانب
شارع مقرر شده بر پای نداشته باشد راوی گوید که از خطاب تعرض آمیز امام
علیه السلام بمن نهایت حزن و الم نفس مرا دست داد پس گفتم جان من فدای تو
باد تعلیم کن بمن نماز را تا بعد ازین بر آن وجه بجا می‌آورده باشم امام علیه السلام
بواسطهٔ بیان نماز بمن برخاستند و روی توجه بقبله کرده راست ایستادند و هر
دو دست مبارک را فرو گذاشته بر روی رانها نهادند و انگشتان را بهم ضم
کردند و پاهای مبارک را از هم دور گذاشتند چنانچه فاصله میان ایشان بمقدار
سه انگشت از هم گشاده بود و سر انگشتان پا را محاذی قبله کردند چنانچه بهیچ
جانب انحراف نداشت پس از روی خشوع تمام افتتاح نماز کرده گفتند الله اکبر
بعد از آن سورهٔ فاتحه را بترتیل قراءت کردند و سورهٔ قل هو الله احد را بعد از آن
خواندند و بعد از فراغ از قراءت زمانی اندک که گنجایش نفس زدنی در آن
باشد درنگ کردند و هم آنچنان ایستاده هر دو دست مبارک را برداشته برابر روی
گرفتند و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر برکوع رفتند و پر کردند کف دستها را از سر
زانوها و انگشتان دست را از هم گشاده داشتند و زانوها را بجانب عقب
سر کشیدند و پشت مبارک را آنچنان مستوی و راست نگاه داشتند که اگر قطرهٔ
آب یا روغن بر میان پشت میریختند بهیچ جانب حرکت نمیکرد چرا که هیچ جانب آن را از

جانب دیگر پست‌تر نبود که طبیعت آب اقتضای حرکت بآن جانب کند و
گردن را کشیده داشتند و چشمها را بر هم گذاشتند و سه مرتبه با رعایت ترتیل این
تسبیح را بر زبان معجز بیان جاری ساختند که سبحان ربی العظیم وبحمده بعد از آن راست
ایستادند و چون همه اندام همایون ایشان برقرار ایستاد گفتند سمع الله
لمن حمده و همان در حال ایستادن تکبیر گفتند بعد از آنکه هر دو دست مبارک
را برابر روی بر داشته بودند و بعد از آن بسجود رفتند و هر دو کف دست
را در برابر زانوها پهن کردند و انگشتان را بهم ضم کرده محاذی رو نگاه داشتند
و سه مرتبه این تسبیح را گفتند که سبحان ربی الاعلی وبحمده و در حال سجده هیچ یک
از اعضا را خود را چنان نکردند که بر عضو دیگر نهاده شود و بر هشت عضو سجده کردند
یعنی چنان کردند که بر وجه اعتماد هشت عضو ایشان بر زمین نهاده شد هر دو کف و هر
دو آینهٔ زانو و هر دو انگشتان شصت پا و جبهه و انف که عبارت از بینی است
و فرمودند سجده بر هفت عضو از آنجمله فرض است که اگر ترک شود نماز باطل میشود
و آن هفت آنست که حق تعالی در کلام مجید یاد فرموده است درین آیه که وَأَنَّ
الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا و آن دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت
شصت پا و جبهه و سجده بر انف که تا بمن آنها است سنت است یعنی بفعل آوردن آن
آن متضمن ثواب بسیار است و بر ترک آن عقابی مترتب نیست و بدون آن
نیز نماز صحیح است بعد از آن برداشتند سر مبارک را از سجود و چون راست نشستند
گفتند الله اکبر بعد از آن بر ران چپ خود نشستند و گذاشتند پشت پای راست
را بر شکم پای چپ و گفتند استغفر الله ربی و اتوب الیه یعنی طلب مغفرت
و آمرزش می‌نمایم از خدای که پروردگار منست و رجوع میکنم در همه حال با او
و بسط کلام در معنی توبه و حقیقت آن در حدیث سی و هشتم بیاید ان شاء الله تعالی

بعد از ان در حال نشستن تکبیر گفتند و بسجدهٔ دوم رفتند و گفتند در آن آنچه در سجدهٔ
اول گفته بودند یعنی سه مرتبه گفتند سبحان ربی الاعلی و بحمده و هیچ یک
از اعضای بدن مبارک را بر عضو دیگر نگذاشتند که نهاده شود نه در
سجود و نه در رکوع و در هر دو حال مجنح بودند یعنی بال گشاده کنایه از انکه ساعدها
و بازوها را از بدن مبارک جدا گرفتند و چنان نکردند که بکدیگر نهاده
شود و بعد از ان بتشهد نشستند و در حال تشهد انگشتان دست را بهم
ضم کرده بر روی ران گذاشتند و چون از تشهد فارغ شدند مبادرت
بسلام نمودند و مراد بعوض خطاب در آورده فرمودند ای حماد بر ینوجه نماز بگذار

بینش دوم یا حماد الحسن ان تصلی مراد حماد بن عیسی جهنی است که
منسوبست بقبیلهٔ جهنیه بضم جیم از قبایل عرب و او از ثقات راویان
حدیث شیعه است و بخدمت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا
علیهم السلام رسیده و از هر سه ایشان صلوات الله علیهم حدیث روایت
کرده نقلست که کاظم علیه السلام از برای او دعا کرد که خدای تعالی او را خانه
و زنی و خدمتکاری روزی کند و توفیق پنجاه حج بدهد و برکت دعای آنحضرت
همه را دریافت و چون بعد پنجاه ویکم بجحفه رسید که میقات احرام اهل
شامست در حالی که میخواست غسل احرام بجای آورد غرق شد و عمر شریف او نود و
سال گذشته بود و بهفتاد رسیده رحمه الله علیه انا احفظ کتاب حریز بجای بی نقطه
و در آخرش زای نقطه دار حریز بن عبدالله سجستانیست که اصل او کوفی بوده و چون
بسجستان سفر بسیار میکرده بسجستانی مشهور شده است و از اصحاب امام جعفر صادق
علیه السلام است و علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند و چند جلد کتاب
تصنیف دارد لا علیک لا لای نفی جنس است که اسمش را حذف کرده اند

دوز

و حذف اسم لا در امثال این عبارت شایعست و کلام درین تقدیر است که
لا بأس علیک ما اقبح بالرجل منکم فصل کرده اند حضرت درین کلام میان فعل
تعجب که اقبح است و معمول آن که الرجل است بحرف جر و علمای نحو در جواز آن
داشته اند و دلیل ایشان وقوع آنست در کلام عرب چنانچه درین مثال که ما احسن
بالرجل ان یصدق یعنی چه نیکو می نماید از مرد راستگویی و هیچ شک نیست
که وقوع آن در کلام امام علیه السلام اقوی دلیلی است بر جواز آن چنانچه
مذهب مازنی و فراست و کلمهٔ منکم حال است از الرجل که بحسب معنی مفعول
اقبح است یا صفت اوست و چون الف لام او الف لام جنس است مانعی
نیست از انکه صفت او غیر معرف بالف لام واقع شود خصوصا که اگر
صفت ظرف باشد چه در ظرف توسعه است که در غیر ظرف نیست و مراد آنست
که چه قبیح می نماید مرد در حالتی که از شما باشد یعنی شیعه باشد یا از صلحای شیعه
یا مردی که صفت او اینست که از شماست یعنی شیعه است یا از صلحای شیعه
بحدود ما، مامته جار و مجرور متعلق است بیقیم و تا آنجا حال است از حدود ما یا صفت
آنی صلوتست فقال بخشوع و فروتنی نمودن و خوار داشتن نفس است در حضور
عبادت و ترس آوردن او از معبود و باین معنی تفسیر کرده اند معنی خشوع
را در آیت کریمهٔ وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ که در صفت اهل ایمان
وارد شده است یعنی آنچنان کسانی که در نماز خود خشوع دارند و در صحاح
وارد است که خشع ببصره ای غضه یعنی خشوع بچشم بمعنی بر هم نهادن چشمست
و باز داشتن آن از مشاهدهٔ محسوسات پس خشوع بدل کنایه از فارغ داشتن
آنست از خیالات و افکار و خشوع با عضا کنایه از بارام داشتن آن و مانع
آمدن آن از حرکات عبث و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی

ان خلاف کرده اند اخفش
و مبرد و تجویز نکرده اند
و مازنی و فرا در ظرف جایز
صح

مراد بخشوع

طبرسی در کتاب مجمع البیان از حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله که آنحضرت

دیدند مردی را که در اثنای نماز با ریش خود بازی میکرد فرمودند اما انه لو خشع قلبه لخشعت

جوارحه یعنی هرآینه اگر خشوع میداشت دل او بخشوع می بود جوارح و اعضای او یعنی به

حرکتهای عبث نمیکرد و گفته است بعد از ذکر روایت مذکور که درین حدیث دلالتست

برانکه خشوع در نماز هم بدل می باید و هم باعضا اما خشوع بدل آنست که فارغ دارد خود را

از جمیع آنچه غیر نماز است و کلی همت او را مصروف بنماز دارد و خیال نکند که در خانه دل او غیر

معبود و عبادت او چیزی راه یابد و اما خشوع بجوارح و اعضا آنست که چشم خود را از همه چیز

بپوشاند که اشتغال او بدیدن اشیا باعث شغل دل او بامر غیر عبادت نشود و

بهمگی اعضا متوجه نماز باشد و بهیچ جانب التفات و میل نکند و جمیع اعضا را از فعل

عبث و حرکات بیکار باز دارد ثم قرأ الحمد بترتیل عبارت از رعایت تانی و آهستگیست

در قراءت که شد و شتاب خوانده نشود و واضح گفتن حروف الفاظ بر

وجهی که جمعی که شنوند حرف حرف آن را توانند شمرد و ماخوذ است از قول عرب

در صفت دندانهای از هم گشاده که ثغر رتل و مرتل و ثغر رتل و از امیر

المومنین علیه السلام روایت شده است که آنحضرت فرموده اند الترتیل حفظ

الوقوف و بیان الحروف یعنی ترتیل رعایت کردن وقف تام و وقف حسن است

در حال قراءت و ادا نمودن حروف بر صفاتی که قراء اعتبار کرده اند مثل همس

و جهر و استعلا و اطباق و غنه و امثال آن مترجم گوید وقف در اصطلاح قراء

بریدن کلمه است از ما بعد وی با قطع صوت و نفس و قصد آنکه بعد از آن دیگر به

قراءت نماید و آن منقسم بچهار قسمست تام و کافی و حسن و قبیح وقف

تام آنست که کلمه که بر آن وقف شده تعلق با بعد نداشته باشد نه از

معنی و نه از روی لفظ مثل وقف بر مالک یوم الدین که آن الحمد لفظا و معنی

معنی

تعلق با ما بعد که بعد از آن است نیست و آن را تام از آن جهت میگویند که سخن آن

تامست و مخاطب را انتظار ثمره که بعد از آن است نیست و وقف کافی آنست

که کلمه را که بر آن وقف شده تعلق با ما بعد باشد از روی معنی نه از روی لفظ مثل

بر مما رزقناهم ینفقون که بحسب لفظ کلام تامست و تعلق بما بعد ندارد و اما بحسب

معنی در حکم ما بعد که و الذین یؤمنون است مرکبست و خبر هر دو یکیست و آن را کافی

از برای آن میگویند که قاری را وقف بر آن کافیست و احتیاج باعاده ما قبل

نیست و وقف حسن آنست که کلمه مذکور تعلق داشته باشد با ما بعد از روی لفظ اما بحسب

معنی توقف بما بعد نداشته باشد و معنی صحیح از آن بی ذکر ما قبل فهم شود

مثل وقف بر الحمد لله که اگرچه ما بعد آن که رب العالمین است بحسب ترکیب

صفت کلمه موقوف علیهاست و با آن متعلق اما بی ذکر آن معنی صحیح از آن مفهوم

میشود و این حسن جهت آن میگویند که وقف بر آن بحسب معنی حسن و مفید است

و بحسب قراء جایز اما بجهت رعایت تعلق لفظ ابتدا بما بعد آن جایز نیست

بلکه باز اعاده آن نموده وصل باید کرد و وقف قبیح آنست که معنی صحیح آن بدون ذکر

ما بعد مفهوم نباشد مثل وقف بر بسم از بسم الله یا بر مالک از مالک

یوم الدین و این قسم وقف جایز نیست نزد قرا مگر بضرورت مثل انقطاع نفس

و ضیق صوت و امثال آن و درین حال ابتدا بما بعد آن نباید کرد بلکه اعاده

آن کرده با ما بعد وصل باید کرد و اکثر علما بذکر تام و حسن که در کتاب واقع شده

بر سبیل اکتفاست و مراد از رعایت وقف برین وجوه که مذکور

شد و چون وقف کافی و تام در حکم شریکند که جوازست بی احتیاج

باعاده اکثر علما بذکر یکی اکتفا کرده اند و وقف حسن چون در حکم با آنها مخالفت دارد

چه باعاده و وصل با ما بعد احتیاج دارد علیحده ذکر شده است و هر کدام را علامات

این اقسام وقف میشود ظاهر است که وقف قبیح واقع نخواهد شد پس ذکر آن
احتیاج نبود و همس فروگذاشتن آواز است و حروفی که رعایت همس در آن باید
کرد ده قراءه حرفست که در کلمات فحثه شخص سکت جمعست و حروف مذکوره را
مهموسه نامند از جهت آنکه در وقت اداء ایشان آواز نرمی بیرون می آید و
و نفس بند نمیشود و جهر بلند کردن آواز است و لزوم رعایت آن
در غیر حروف مهموسه از حروف تهجی و آن حروف را مجهوره نامند زیرا
که در وقت تلفظ آنها می باید آواز برداشته شود تا حدی که نفس بسته
گردد و استعلا طلب بلندی کردن است و حروفی که رعایت استعلا
در آن باید کرد هفتست مجتمع در خص ضغط قظ و این حروف را مستعلیه گویند
جهة آنکه در تلفظ آن زبان میل بالا میکند و در مقابل آن استفال است
یعنی میل بپایین کردن و حروف مستعلیه که مورد صفت مذکوره اند ماسوی
حروف سبعه مذکوره است از حروف تهجی و اطباق بمعنی پوشانیدن
و چسپانیدن است و حروفی که رعایت صفت مذکوره در آن باید کرد
چهار است صاد و ضاد و طا و ظا و این حروف را مطبقه نامند زیرا که
در تلفظ ایشان می باید زبان کام بالا را بپوشاند و بکام بالا بچسپد و در مقابل
آن انفتاح است که بمعنی گشاده شدن است و حروف آن غیر
حروف اربعه مذکوره است از حروف تهجی که آنرا حروف منفتحه گویند
زیرا که در وقت تکلم بآنها می باید زبان از کام بالا جدا شود و گشوده گردد
و غنه عبارت از آوازیست که از درون بینی در می آید چنانچه کسی بینی
خود را بگیرد باز کام داشته باشد ادای آن نمیتواند کرد و رعایت
آن در نون و میم مشدده پیش جمیع قرا لازمست مثل انّ الله

حروف ۵

والن

و الناس و عمّ و لمّا و همّا و امثال آن و همچنین گاهی که تنوین و نون ساکن با سوای
حروف حلق و لام و را و یا از حروف تهجی برسد در چهار حرف که نون و میم و
واو و یا باشد با ادغام و در باقی با اخفا چنانچه در کتب قرات بتفصیل مذکور است
و مراد با امثال آن که در کتاب واقعست باقی صفاتست که رعایت آن
پیش قرا از لوازمست و آن غیر استفال و انفتاح که مذکور شد شدت
و رخاوتست و حالة بین الشدة و الرخاوة و حروف شدیده که صفت شدت در آن
مرعیست در کلمه اجد و قط سبب جمعیت و حروف بین الشدة و الرخاوة در لفظ لم
نزع و حروف رخوه ماسوای حروف مذکور است از حروف تهجی زیرا که رخاوه
بمعنی سستی و آسانیست و در تلفظ آنها آواز سست بیرون می آید و نفس بآسانی
جاری میگردد بخلاف حروف شدیده که در مخرج خود سخت میشود و بشدت بیرون می
آید و ازلاق و اصماتست ازلاق مأخوذ است از زلق که بمعنی طرف شیء است و
حروفی که رعایت ازلاق در آن لازمست شش حرفست مجتمع در فر من لب
و این حروف را مزلقه میگویند بجهة آنکه سه حرف آن بطرف زبان گفته میشود
و آن را و لام و نونست و سه حرف دیگر بطرف لب و آن فا و با و میم است
و ماسوای این شش حرف را از حروف تهجی حروف مصمته گویند و رعایت
اصمات که در مقابل ازلاقست در آنها لازم میباشد و باید دانست که این
صفاتی که مذکور شد صفاتیست که هر یک با ضد خود تقابلست جمیع حروف ملست
و ترکانه تهجی را چنانچه مذکور شد و شش صفت دیگر است که ضد ندارد و رعایت
آن مخصوص بعض حروف است اول صفیر که بمعنی جاری شدن آواز است در
میان دندان و آن خاصه صاد و سین و زاست دوم قلقله است که عبارت از
جنبانیدن مخرج حرفست و حروف آن پنج است مجتمع در قطب جد که در حال

سکون مخرج ایشان بجنبد سیم لین که بمعنی نرمیست و حروف متصف بآن واو و یای ما قبل مفتوح است که در تلفظ بایشان آواز نرمی تمام حاصل میشود چهارم
انحراف که عبارت از میل کردنست و حروف مخصوص بآن لام و راست که در وقت برآمدن از مخرج میل بکناره زبان میکند پنجم تفشی که بمعنی پهن شدن و منتشر گشتن است و حرف آن شین است و بس که در مخرج پراکنده و منتشر میشود ششم استطالت
که عبارت از طلب درازی کردن است و حرف مخصوص بآن ضاد است که در مخرج دراز میشود تا غایتی که بمخرج لام میرسد و زیادتی توضیح درین مطلب برجوع بکتب قراءت
والله الهادی و ترتیل مذکور بهر یک ازین دو تفسیر که مذکور شد سنت است و قراءت بدون رعایت آن نیز در نماز مجزیست و بعضی که امر را در آیه مذکور بر وجوب حمل کرده‌اند
گفته‌اند ترتیل بیرون آوردن حروفست از مخارج خود بر وجهی که از یکدیگر متمایز باشند و بهم مخلوط نباشند چنانچه بتوان میان ایشان تمیز کرد هنیئة بقدر ما یتنفس هنیئة بصیغه
تصغیر است بمعنی لحظه قلیل و زمان اندک و یتنفس بصیغه مجهول اجال و جه یعنی برابر روی کنایه از آنکه دستها را در حال تکبیر زیاده از برابر روی بلند نباید کرد و ملأ کفیه من
رکبتیه یعنی مماس ساختند سر زانوها را بتمام کف و برسیدن سر انگشتان بزانو که قدر واجبست اکتفا نکرد زیرا چه ظاهر آنست که مراد اینجا مجموع باطن دستست
داخل انگشتان و بباید دانست که انحنای در رکوع تا حدی که انگشتان بزانو برسد واجبست و زیاده بران که حضرت بعمل آورده‌اند سنت چنانچه جوبی که از
زراره روایت کرده است بآن ناطقست فقال سبحان ربی العظیم
و بحمده سبحان مصدر است همچو غفران بمعنی تنزیه و همیشه مضاف مستعمل میشود و بنصبش بمفعول مطلق بودنست و فعلش مصدر است همچو فعل معاذ الله که در بن تعوذ است
که اعوذ معاذ الله پس سبحان ربی درین تقدیر است که اسبح سبحان ربی ای

انزهه تنزیها عما لا یلیق بجناب قدسه یعنی دور میکردانم و پاکی یاد میکنم پروردگار خود را
خود را از جمیع آنچه سزاوار مرتبه الوهیت نیست و برین تقدیر اضافه سبحان بربی از قبیل اضافه مصدر خواهد بود بمفعول و بعضی تجویز کرده‌اند که اضافه آن از قبیل اضافه
مصدر بفاعل باشد بمعنی تنزه و تقدیرش چنین باشد که سبح الله سبحان ربی یعنی دورست و پاکی موصوف پروردگار من از جمیع آنچه در خور مرتبه جبروت و کبریای
او نیست و واو و بحمده یا واو حالیست که جمله و بحمده حال باشد از فاعل فعل محذوف یعنی دور میکردانم پروردگار خود را از اموری که نسبت آن متضمن نقص باشد و حال آنکه
من متلبسم بحمد و ستایش او بر توفیقی که بمن داده است در آنکه او را با دوری از جمیع عیبها صفت کنم و بر قابلیت و اهلیتی که بمن ارزانی داشته است تا عبادت
او را شایسته باشم یا حرف عطف است و تقدیر فعل که جمله مذکور معطوف باشد بر فعل مقدر و تقدیر کلام چنین باشد که انزهه تنزیها و اشتغل بحمده یعنی تنزیه او میکنم و مشغولم بحمد و
ستایش او و دران یاد در قیام بعبادت او و گویا چون نسبت تسبیح و تنزیه پروردگار بخود داده است گمان برده است که شاید نقص او را عجبی در بادی رتبه بهم رسیده باشد
از ارتکاب اینچنین فعل بزرگی و خواسته است آنرا از نفس خود زایل سازد پس ملحق ساخت جمله حالی یا جمله عاطفه را بآن جمله کنایه از آنکه این کار بتوفیق و تمکین او شده است
نه بقوت و اقتدار من چنانچه مفسرین در تفسیر آیه کریمه ایاک نعبد و ایاک نستعین که بعد از حمد و توصیف پروردگار بصیغه غیبت بصیغه خطاب واقع شده است
برین وجه نکته گفته است سمع الله لمن حمده تضمین شده است در سمع معنی استجاب
و باعتبار آن متعدی شده بلام همچنانچه در کریمه لا یسمعون الی الملأ الاعلی تضمین اصغار که عبارت از گوش انداختن است دران شده و بآن اعتبار متعدی شده است
بالی والا قیاس آنست که متعدی بنفس باشد چون یدی رکبتیه یعنی کذا استشهد شهای

وکان ه

مبارک را پیش زانوهای خود نزدیک بسر زانو و تحقیق معنی این بیک فلان در ضمن شرح حدیث ثالث سبق ذکر یافت و ان المساجد لله تفسیر مساجد درین آیت باعضای سبعهٔ مذکوره که این حدیث بآن ناطقست میان مفسرین مشهور است و از امام محمد جواد علیه السلام نیز منقول است که وقتی معتصم عباسی از ایشان معنی این آیه استفسار کرد برین وجه بیان فرموده اند بنا برین معنی فلا تدعوا مع الله احدا این خواهد بود که شریک مسازید در سجود خود غیر پروردگار خود را و اما آنچه بعضی مفسرین گفته اند که مراد بمساجد درین آیه همین مسجدهای متعارفست یعنی این مساجد را مختص بخدا دانید و چون دران مشغول عبادت شوید دیگری را غیر خدای خود شریک در عبادت مسازید و بغیر عبادت او بکار دیگر اشتغال منمائید بعد از آنکه تفسیر آیت از دو امام معصوم علیهما السلام بران وجه روایت شده باشد از معرض اعتبار ساقط خواهد بود و کان منجنحا منجنح بجیم و نون مشدده است و حای بی نقطه یعنی بال گشاده کنایه از آنکه ظهر مرفق را در حال سجود از زمین برداشته بودند چنانچه دستها مانند دو بال شده بود که مرغان بهم زنند و قول حضرت که و لم یضع ذراعیه علی الارض عطف تفسیری آنست

نمایش اول باید دانست که افعالی که این حدیث ناطق است بصدور آن از امام در حال نماز از واجب و سنت مشترکست

فصل م

حکم آن میان مرد و زن سوای شش از آنجمله که مخصوص بمرد است و سنت زنان بران وجه نیست اول فروگذاشتن دستها در حال قیام بواسطه آنکه زنان را سنت آنست که هر یک از دستها را بر بالای پستانی گذارند که محاذی آن و دوم جدا گذاشتن پایها را از یکدیگر بقدر سه اصبع که ایشانرا سنت است که نزدیک بهم گذارند بر وجهی که فاصله میان ایشان نباشد سیم تجافی که عبارت از گذاشتن

هیچ عضوی است از اعضا بر عضوی دیگر که ایشان را ترک آن سنت است چهارم

سنت م

تجنح و بال گشاده بودن بطریقی که مذکور شد چرا که نسبت بایشان ترک آنست پنجم تورک در حال جلوس میان دو سجده که عبارت از نشستن بر ران چپ بحیثیتی که پشت پای راست در شکم پای چپ واقع شود چه نسبت بایشان سنت آنست که بر وجهی نشینند که زانوها مرتفع باشد و ساقها بر رانها منضم و کعبهای پا بر زمین ششم گذاشتن دستها بر سر زانو در حال رکوع که ایشان را سنت آنست که دستهای خود را بالاتر از ان گذارند بواسطه حدیث صحیحی که زرارة بن اعین روایت کرده است و در کتب حدیث مذکور است و لیکن واجبست ایشان را نیز که بمقدار انحنای که مردان را واجبست منحنی شوند بمذهب جمهور علما و بعضی احتمال این راه داده اند که نسبت بایشان کمتر از ان کافی باشد و آنقدر دوتا شدن نو واجب باشد که دستهای ایشان بر ران رسد بالای زانوها چنانچه روایت زرارهٔ مذکوره اشعار بآن وارد و چرا که دران روایت سبب استحباب گذاشتن دستها بر ران بالای زانوها نسبت بایشان برین وجه ایراد شده است که لئلا تطأطأ کثیرا فترتفع عجیزتها یعنی تا آنقدر خم نشود که نشستگاه او بلند شود و ظاهر است که این معنی بر زیادتی انحنا مرتبست نه بر گذاشتن دستها بر زانو و این احتمال چندان دور نیست مترجم گوید که انحنایی که مرد را در رکوع واجبست چنانچه از مصنف دام ظله نیز تصریح بآن واقع شده آنقدر است که سر انگشتان بزانو رسد و آنقدر که کف دستها آینهٔ زانو را فرا تواند گرفت سنت است پس می تواند بود که قدر واجب انحنای زن مساوی قدر واجب انحنای مرد باشد و اختلاف میان ایشان در قدر سنت باشد و چنانچه مرد را سنت که آنقدر خم شود که کف دستهای او آینهٔ زانو را فرا تواند گرفت زن را سنت نباشد بلکه زن را سنت آن باشد که

که از قدر واجب تجاوز نکند که لیلا نظاطی، کثیر افتن نفع عظیم تنها بمعنی گشتن ذکر یاد
پس تعلیل مذکور که در حدیث زراره واقع است دلالت بر اختصاص حکم در واجب
نداشته باشد و حکم مذکور چنانچه اصل تقاضای آن میکند **در چشم گوید**

بعموم خود باقی باشد والله اعلم

و باید دانست که آنچه این حدیث بآن ناطق است که حضرت صلوات الله علیه در حال
رکوع چشمهای مبارک را برهم گذاشتند منافات دارد با آنچه میان علما مشهور
است و در مصنفات خود ذکر کرده اند که سنت است که در حال رکوع
نظر مصلی بر ما بین قدمین افتد بواسطه روایت زراره که درین باب از
امام علیه السلام نقل کرده و شیخ قدس سره در کتاب نهایة الاحکام
بهر دو روایت عمل کرده است و گفته است مصلی مخیر است میان این دو عمل
هر کدام که در حال رکوع بعمل آورد سنت از و بفعل آمده نهایتش برهم گذاشتن
چشمها را که این حدیث دال است بران در ان حالت افضل و انسب است
از نظر افکندن بر میان قدمین و شیخ ابو القاسم در کتاب معتبر عمل
باین حدیث کرده و نظر افکندن مذکور را سنت دانسته و شیخ شهید علیه
الرحمه در کتاب ذکری جمع

کرده است میان هر دو روایت
برینوجه که چون نظر افکندن قد

مصلی بر ما بین قدمین در حال رکوع حال او
نزدیکست بحال کسی که چشمها را پوشانیده باشد درین حدیث تعبیر از حال
پوشیدن چشم شده و همان مراد است و جمع برین وجه چنانچه مخفی نیست
بعید دور است و احتمال تخییر مصلی میان برهم گذاشتن چشم که این
حدیث بآن ناطق است و میان نظر افکندن بر میان قدمین که میان
علما اشتهار یافته است و حدیث زراره نیز دلالت بران دارد
چنانچه مختار شیخ قدس سره است خالی از وجهی نیست والله اعلم

نمایش دوم ظاهر آنست که سجود بر انف که این حدیث دلالت بر استحباب
آن دارد غیر از ارغام باشد که در بعض روایات دیگر اشعار بسنت بودن

آن در سجود هست چرا که ارغام عبارت از نهادن انف است بر رغام یعنی رام که
بمعنی خاکست و سجود بر انف که حدیثی که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
شده است دلالت بر استحباب آن دارد چنانچه در ضمن ارغام متحقق است در ضمن
نهادن انف بر دیگر اشیایی که سجود بر آن جایز دانسته اند مثل چوب و بوریا و
حصیر و برگ درخت و امثال آن از چیزهایی که ماکول و ملبوس نیست عادة نیز
متحقق است و حدیث مذکور اینست لا تجزی صلوة لا یصیب الانف ما یصیب الجبین
یعنی مجزی و مقبول نیست نمازی که نرسد بانف آنچه بجبین رسیده است و بعضی گفته اند
که ارغام مذکور متحقق میشود برسانیدن انف بخاک و اگرچه بروجه اعتماد که در سجود معتبر است
نبوده باشد پس بنابرین میان ارغام و سجود بر انف نسبت عموم من وجه خواهد بود یعنی
چنانچه محقق است که هر دو با هم در یک ماده متحقق باشند مثل آنکه وضع با اعتماد بر خاک
واقع شود و هیچ خواهد بود که هر یک بدون دیگری یافت شود چرا که اگر وضع با اعتماد
بر غیر تراب واقع شود سجود بر انف متحقق خواهد بود و ارغام و اگر وضع الانف بر تراب
بروجه اعتماد نباشد ارغام بنابر آنچه آن بعض گفته اند متحقق خواهد بود و سجود بر انف
نی و در کلام شیخ شهید علیه الرحمه اشعار بآن هست که سجود بر انف و ارغام یک
چیز است و میان ایشان تفرقه نیست و حال آنکه خود در بعضی مصنفات خود
کدام از ارغام و سجود بر انف را سنت علیحده شمرده است و بر تقدیری که
ارغام وضع انف بر تراب باشد خواه با اعتماد و خواه بی اعتماد آیا در ضمن وضع
انف بر مطلق ما یصح السجود علیه و اگرچه خاک نباشد سنت ارغام بعمل می آید یا نه
شیخ زین الدین علیه الرحمه حکم بران کرده اند و وضع بر تراب را بهتر دانسته و درین
حکم نظر است چرا که هیچ کس درین خلاف نکرده است که ارغام وضع انف
بر خاکست و قیاس جمیع ما یصح السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارق و قیاس

مع الفارق از موضع اعتبار ساقط بالجمله ظاهر قول راوی که فصلی رکعتین علی
هذا الاشعار ی بآن دارد که امام علیه السلام در هر دو رکعت بعد از قراءت حمد سوره
توحید خوانده باشند و این منافات دارد با استحباب مغایرت سوره رکعت
ثانی بسوره رکعت اول و مکروه بودن تکرار سوره واحده در هر دو رکعت که میان
علما اشتهار یافته است گاهی که مصلی سوره دیگر غیر آن را نیکو تواند خواند
و روایت علی بن جعفر از برادر خود امام موسی کاظم علیه السلام بر آن دلالت
و مؤید مذهب جمعیت از علما که سوره اخلاص را از این حکم مستثنی میدانند
و میگویند کراهت اعاده سوره رکعت اول در رکعت ثانی نسبت بغیر سوره
اخلاص است و این استثنا خوبست و مؤید است بحدیثی که زراره از امام
محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و حدیث مذکور اینست ان رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی رکعتین و قرأ فی کل منهما قل هو الله احد
یعنی رسول خدای صلوات الله علیه دو رکعت نماز گذاردند و در هر دو رکعت
بعد از حمد سوره قل هو الله احد خواندند و حمل فعل حضرت صلوات الله علیه بر اعلام
جواز آن و تنبیه بر عدم حرمت اگر چه ممکن است اما بغایت دور است و گویا
سوا کردن سوره اخلاص از این حکم بواسطه زیادتی مرتبه و شرف آنست بر سایر سور
قرآنی چنانچه شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمة الله روایت کرده است از امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند من مضی
علیه یوم واحد فصلی فیه خمس صلوات ولم یقرأ فیها بقل هو الله احد قیل له یا عبد الله
لست من المصلین یعنی کسی را که گذشته باشد بر او روزی و پنج نماز وظیفه
آن روز را بجا آورده باشد و در هیچکدام سوره قل هو الله احد نخوانده باشد
با او خطاب کنند که ای بنده خدای تو از جمله نمازگذاران نیستی

و نمازهای ترا مرتبه قبول نیست و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ
ابو علی طبرسی در تفسیر خود از ابو درداء از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که
آن سرور فرموده اند ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث القرآن فی لیلة قلت
یا رسول الله و من یطیق ذلک قال اقرؤا قل هو الله احد خلاصه کلام معجز نظام
آنکه آیا عاجز می آید یکی از شما که در شبی ثلث قرآن را تلاوت نماید من گفتم کی طاقت
آن تواند بود ای رسول خدای آن سرور فرمودند بخوانید سوره قل
هو الله احد را که خواندن آن برابری بخواندن ثلث قرآن مینماید و بعضی علما
در وجه برابر بودن سوره مذکور بثلث قرآن کلامی ایراد کرده اند که حاصل
معنیش اینست که مقاصد قرآن بعد از تحقیق راجع بسه معنی است معرفت
خدای تعالی و طریق شناخت پی بردن او و معرفت سعادت و شقاوت
اخروی و علم باآنکه در آن نشاء بچه عمل و کدام اعتقاد بمرتبه سعادت فایز میتوان
شد و بچه عمل و کدام اعتقاد آنکس از جمله اشقیا و ارباب ضلال میشود و
سوره اخلاص متضمن معنی اول است که عبارت از معرفت الله است و توحید
و تنزیه او از مشابهت غیر و نفی والد و ولد و کفو از ذات چنانچه سوره فاتحة الکتاب را
ام القرآن میگویند بواسطه اشتمال آن بر هر یک از معانی ثلثه این سوره را
نیز معادل ثلث قرآن دانسته اند بواسطه اشتمال آن بر یکی از آن سه والله
اعلم حدیث هشتم روایت شده است بسندی که
متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم [illegible]
از هارون بن مسلم بن سعدان که ثقه و جلیل القدر بوده و بسعادت ملاقات
امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام رسیده از مسعدة بن صدقه
که کنیت او ابو محمد بوده و ادراک صحبت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما

السلام نموده و بعضی گفته‌اند که بصحبت امام موسی کاظم علیه السلام نرسیده
از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال
النبی صلی الله علیه و آله یوما لاصحابه ملعون کل مال لا یزکی ملعون کل جسد لا
یزکی ولو فی کل اربعین یوما مرة فقیل یا رسول الله اما زکوة المال فقد عرفناها فما
زکوة الاجساد فقال لهم ان تصاب بافة قال فتغیرت وجوه الذین سمعوا ذلک
منه قال فلما رأهم قد تغیرت الوانهم قال لهم هل تدرون ما عنیت بقولی قالوا لا
یا رسول الله قال بلی الرجل یخدش الخدشة وینکب النکبة ویعثر العثرة و
یمرض المرضة ویشاک الشوکة وما اشبه هذا حتی ذکر فی حدیثه اختلاج العین شرح
کلام بلاغت نظام آن خلاصهٔ آفرینش در ضمن دو بخش بخش اول خلاصهٔ
معنی کلام امام علیه السلام آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند روزی
مر اصحاب خود را از خیر و برکت دور است هر مالی که زکوة آن را داده نشود و از
رحمت و غفران الهی دور است هر بدنی که زکات آن را نداده شده اگر چه در
در هر چهل روز یکمرتبه باشد بعضی از حضار مجلس در مقام استفسار درآمده گفتند ای
رسول خدای زکوة مال را دانسته ایم که چه معنی دارد و مراد از زکوة بدن چیست
حضرت فرمودند زکات بدن آنست که آفتی از آفات باو برسد امام علیه
السلام فرمودند که از شنیدن این حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
رنگ روی جمعی از صحابه که حاضر بودند تغیر یافت و فتور عظیمی در ایشان
بهم رسید حضرت رسالت چون اثر تغیر در بشرهٔ ایشان یافتند دانستند که
گمان برده اند که مراد بآفت واقعهٔ صعب و بلیت عظیمت که بسیار
است که سنوات متعدده ایشان از آن فارغ نشده‌اند چه جای چهل روز بس
در مقام تسلی خاطر ایشان درآمده فرمودند آیا میدانید که من از این کلام
چه معنی اراده کرده ام گفتند نه ای رسول خدای حضرت فرمودند که آفت
که از هر خاریدن و امثال آن اندک خراشی در بدن آدمی بهم میرسد و گاه او را
کدورت خاطر و حزنی دست میدهد و گاه هست که در وقت راه رفتن پای
او بلغزش درمی آید و گاه او را اندک ناتوانی و بیماری دست میدهد و گاه
خاری در پا یا در بدن او میرود و آنچه مانند آنها باشد میشمردند تا آنکه پریدن چشم
را نیز در ضمن آنها ذکر کردند کنایه از آنکه مراد بآفت امثال این امور است و ادای
زکوة بدن در ضمن هر یک از اینها متحقق و کم کسیست که در اثنای چهل روز یکی
ازین امور نسبت باو وقوع نیاید و زکوة بدن او داده نشود بخش دوم
ملعون کل مال لا یزکی یعنی از خیر و برکت دورست و صاحبش از آن خیر نخواهد
دید هر مالی که زکات آن داده نشده باشد کنایه از آنکه ادای زکوة متضمن خیر
و برکتست در مال چنانچه شاعر گوید زکوة مال بدر کن که فضلهٔ رز را چو باغبان ببرد بیشتر
دهد انگور میتواند بود که ملعون بمعنی خود مستعمل باشد که دوری از رحمت و
مراد بمال صاحب مال باشد بحذف مضاف یعنی ملعونست و از رحمت الهی
دور کسی که زکات مال خود ندهد بر قیاس فقرهٔ دیگر از کلام یعنی ملعون کل
جسد لا یزکی که از ملعون در آن این معنی اراده شده است و بباید دانست که ذکر
زکات در فقرهٔ ثانی و آفت بدنی را زکات گفتن از باب مشاکله است
که معنی آن در حدیث چهارم مذکور شده چه بمناسبت فقرهٔ اول تعبیر از آن بزکات
شده و الا بحسب حقیقت اطلاق زکوة بر آن صحیح و میتواند بود که بطریق استعاره
تبعیه باشد که تشبیه شده باشد وصول آفت ببدن بادا شدن زکات
از مال در آنکه هر دو بحسب ظاهر موجب نقصانند یکی در مال و یکی در بدن و هر دو

موجب نفع اند و آن در حال حصول خیر و برکت است و در بدن وصول رحمت
الهی و ثواب بغیر متناهی تخدیش الخدشة درین کلام بصیغهٔ مجهول است بمعنی
بشکست و مراد بخدشه تفرق اتصالیست که بزخم ناخن و امثال آن در پوست
بدن بهم رسد خواه خون ظاهر شود و خواه نه و لغثر العثرة مراد لغزیدن پاست
و میتواند بود که اعم باشد از لغزیدن پا و لغزیدن زبان در حال تکلم و بسکن بعد
دورهست و نیاک الشوکة عرب میکویند شاکته الشوکة یعنی خاری در بدن او خلید
و منصوب بودن الشوکة درین فقره بمفعول مطلق بودنست و بحسب الخدشة
والنکبة والعثرة والمرضة در فقرهاء دیگر اگر گویند آنها مصدرست و صحیحست که مفعول
مطلق واقع شود بخلاف الشوکة که مصدر نیست پس چون تواند بود که نصب
آن باعتبار مفعول مطلق بودن باشد جوابش آنست که گاه هست که مفعول
مطلق غیر مصدر نیز میباشد بنابر مناسبت و ملابستی که بمصدر داشته باشد
بر نوعی که آلت مصدر باشد یا مضاف بمصدر یا مانند آن مثل ضربته سوطا
که سوطا با آنکه مصدر نیست مفعول مطلق واقع شده است بواسطه آنکه سوطا بمعنی تازیانه
و آن آلت ضربست و ضرب مصدر است و اگر قبول نمیکنید که مفعول مطلق غیر
مصدر می باشد میگوییم منصوب بودن آن بنزع حافض است چنانچه
از پیش رفت و کلام درین تقدیر است که نیاک بالشوکة و ما اشبه هذا
می تواند بود که کلام پیغمبر صلوات الله علیه باشد یعنی زکوة بدن و وقوع این امور است
و آنچه مانند آن باشد حتی پریدن چشم و میتواند بود که کلام امام علیه السلام
باشد یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امثال اینها دیگر چیزها ذکر کرده اند
با آنکه پریدن چشم را نیز مذکور ساختند و سبب آنکه حضرت رسالت
صلوات الله علیه و آله اختلاج عین را نیز که عبارت از پریدن چشم است

از آن جمله شمرده اند آنست که اختلاج عین نیز بنابر آنچه اطبا ذکر کرده اند
آفتیست از آفات بدنی چه آن حرکتیست سریع بی ورای که بر غیر عادت از
جزو بدن واقع میشود بسبب زیادتی رطوبت غلیظ چسبنده که در بدن بهم رسید
و بعد از آنکه گرم شد باو بخاری غلیظی میشود و چون طبیعت در مقام دفع
آن میشود بواسطه غلظتی که دارد و قوت دافعه با سانی از عهدهٔ دفع آن بر
نمی آید و باعث حرکت و اضطراب عضو میشد و الله بحقایق الامور

حدیث نهم روایت شده است بسند
مذکور از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن بابویه رحمه الله از احمد بن حسن
القطان از احمد بن سعید الهمدانی که ثقه و جلیل القدر و صاحب کتب بوده
و با آنکه در مذهب زیدی بوده چون حدیث بسیار از روات امامیه نقل
کرده و خلطه بسیار با ایشان داشته از اصحاب ما شمرده اند و بعضی از
نقل کرده اند که گفته است من صد و بیست هزار حدیث با سند آن یاد دارم
و از سیصد هزار حدیث حرف میتوانم زد از علی بن الحسن بن فضال که از فقهای
کوفه بوده و نهایت معرفت باحادیث داشته و علماء رجال مدحش
کرده اند از پدر او حسن بن فضال که از محمد و حسین رجال است از امام هشتم
و قبلهٔ هفتم ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه شرایف التحیة و الثنا از پدر بزرگوار
آن عالی تبار امام موسی کاظم علیه السلام از پدر عالیمقدار آن قبلهٔ احرار
الامام بالحق الناطق جعفر بن محمد الصادق علیه التحیة و الاکرام از پدر قدسی الطوار
مقتداء ارباب باطن و ظاهر امام محمد باقر برگزیدهٔ خلایق علیه و علی آبائه الطاهرین
علیه من التحیات و التسلیمات الحظ الکامل و القسط الوافر از پدر عبادت
آثار زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام الله ملاء الخافقین از پدر

علیه من التحیات و التسلیمات الحظ الکامل و القسط الوافر از پدر عبادت آثار آن

آن زاهد نامی نیز بوده امام زین العابدین

پدر عالی گهر آن خجسته سیر امام حسین بن علی علیه السلام الله الملک الوفی
از پدر ولایت ثمر آن واگوهر امیر المؤمنین ویعسوب الدین وسید الوصیین وخاتم
غر المحجلین امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب علیه وآله تشریف
الصلوة والسلام من الله الملک الغالب قال ان رسول الله صلی الله
علیه وآله خطبنا ذات یوم فقال ایها الناس انه قد اقبل الیکم شهر الله با
البرکة والرحمة والمغفرة وشهر هو عند الله افضل الشهور وایامه افضل الایام ولیالیه
افضل اللیالی وساعاته افضل الساعات هو شهر دعیتم فیه الی ضیافة الله وجعلتم
فیه من اهل کرامة الله انفاسکم فیه تسبیح ونومکم فیه عبادة وعملکم فیه مقبول ودعاؤکم
فیه مستجاب فاسئلوا الله ربکم بنیات صادقة وقلوب طاهرة ان یوفقکم
لصیامه وتلاوة کتابه فان الشقی من حرم غفران الله فی هذا الشهر العظیم واذکروا
بجوعکم وعطشکم فیه جوع یوم القیمة وعطشه وتصدقوا علی فقرائکم ومساکینکم ووقروا
کبارکم وارحموا صغارکم وصلوا ارحامکم واحفظوا السنتکم وغضوا عما لا یحل النظر
الیه ابصارکم وعما لا یحل الاستماع الیه اسماعکم وتحننوا علی ایتام الناس
یتحنن علی ایتامکم وتوبوا الی الله من ذنوبکم وارفعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات
صلوتکم فانها افضل الساعات ینظر الله تعالی فیها بالرحمة الی عباده یجیبهم اذا
ناجوه ویلبیهم اذا نادوه ویستجیب لهم اذا دعوه ایها الناس ان انفسکم مرهونة
باعمالکم ففکوها باستغفارکم وظهورکم ثقیلة من اوزارکم فخففوا عنها بطول
سجودکم واعلموا ان الله تعالی جل ذکره اقسم بعزته ان لا یعذب المصلین
والساجدین ولا یروعهم بالنار یوم یقوم الناس لرب العالمین ایها الناس
من فطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عند الله عتق رقبة و
مغفرة لما مضی من ذنوبه فقیل یا رسول الله ولیس کلنا یقدر علی ذلک

فقال علیه السلام اتقوا النار ولو بشق تمرة اتقوا النار ولو بشربة من ماء ایها الناس
من خفف منکم فی هذا الشهر عن ما ملکت یمینه خفف الله علیه حسابه ومن کف فیه
شره کف الله عنه غضبه یوم یلقاه ومن اکرم فیه یتیما اکرمه الله یوم یلقاه ومن
وصل فیه رحمه وصله الله برحمته یوم یلقاه ومن قطع فیه رحمه قطع الله عنه رحمته یوم
یلقاه ومن تطوع فیه بصلوة کتب الله له براءة من النار ومن ادی فیه فرضا کان
له ثواب من ادی سبعین فریضة فیما سواه من الشهور ومن اکثر فیه الصلوة علی
ثقل الله میزانه یوم تخف الموازین ومن تلا فیه آیة من القرآن کان له مثل اجر من
ختم القرآن فی غیره من الشهور ایها الناس ان ابواب الجنان فی هذا الشهر مفتحة فاسئلوا
ربکم ان لا یغلقها علیکم وابواب النیران مغلقة فاسئلوا ربکم ان لا یفتحها علیکم
والشیاطین مغلولة فاسئلوا ربکم ان لا یسلطها علیکم قال امیر المؤمنین علیه السلام فقمت
فقلت یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر فقال یا ابا الحسن افضل الا
عمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله عز وجل ثم بکی فقلت ما یبکیک یا رسول
الله فقال ابکی لما یستحل منک فی هذا الشهر کانی بک وانت تصلی لربک وقد انبعث
اشقی الاولین والآخرین شقیق عاقر ناقة ثمود فضربک ضربة علی قرنک فخضبت
منها لحیتک فقلت یا رسول الله وذلک فی سلامة من دینی فقال صلی الله علیه
وآله فی سلامة من دینک ثم قال یا علی من قتلک فقد قتلنی ومن ابغضک فقد
ابغضنی لانک منی کنفسی وطینتک من طینتی وانت وصیی وخلیفتی علی امتی
شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش
بخش اول خلاصه کلام امیر المؤمنین علیه السلام آنکه روزی رسول خدای
صلی الله علیه وآله وسلم خطبه را خواندند در اثنای خطبه فرمودند ای معاشر مردم
بدرستی که بشما روآورده است ونزدیک شده ماه پروردگار تمام مقرون

برکت و رحمت بی نهایت و آمرزش گناهان و مغفرت بی پایان ماهی
که نزد پروردگار شما بهترین ماهها است و ایام آن بهترین روزها و شبهای
آن بهترین شبها و ساعتهای آن بهترین ساعات ماهیست آن که پروردگار
شما شما را در آن مهمانی خود خوانده است و گردانیده است در آن شما را از اهل
کرامت خود و هر نفسی که درین ماه از شما بر می آید تسبیح اوست و خوابی که در آن
میکنید عبادت او و هر عملی که در آن از شما وقوع می یابد از اعمال خیر در درگاه
احدیت مقبول است و هر دعایی که در آن میکنید مستجاب پس طلب کنید
با خلوص نیت و صدق عقیدت و دلهای پاک از پروردگار خود توفیق قیام
بوظایف عبادت و طاعت او را درین ماه از روزه داشتن ایام آن و تلاوت
کلام الله و امثال آن چه بدرستی که شقی و بی سعادت کسیست که درین ماه بی بهره
از رحمت و آمرزش او محروم ماند و یاد آورید از گرسنگی و تشنگی خود درین ماه
گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و صدقه دهید از مال خود فقیران و مسکینان
خود را و گرامی دارید درین ماه جمعی را از خود که بکبر سن و طول عمر موصوف
باشند و ترحم کنید بر خردان و ضعیفان خود و صله رحم با خویشان خود بجای
آرید و زبان خود را از بیهوده گویی و تکلم بغیر حق نگاه دارید و چشم خود را بپوشانید
از چیزهایی که نظر بران بر شما حلال نیست و گوشهای خود را از آنچه شنیدن آن
جایز نه و مهربانی و شفقت کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما با یتیمان شما شفقت
و مهربانی سلوک نمایند و توبه کنید و بخدای بازگردید از گناهان و بردارید دستهای
بدرگاه الهی بدعا و طلب رحمت در اوقات نمازهای خود بواسطه آنکه اوقات
نماز برای آن بهترین اوقاتست و حضرت عزت نظر لطف و رحمت خود را
در آن وقت بر بندگان می گمارد که چون مناجات کنند بدرگاه او ایشان را

خود را

جواب دهد و چون ندا کنند او را لبیک گوید و چون دعا کنند دعای ایشان را مستجاب
سازد ای گروه مردم بدرستی که نفسهای شما در رهن عملهای شماست پس آنرا باستغفار
و طلب آمرزش از پروردگار خود از رهن برارید و پشتهای شما گرانبار گناهان
شماست بدر از کشیدن سجدهٔ خود در نماز ثقل آنرا از خود دفع کنید و بدانید
بدرستی که حضرت عزت جل ذکره قسم یاد کرده است بعزت و کبریای
خود که عذاب نکند روز قیامت نمازگزاران را و جمعی را که سجده او از روی اخلاص
میکنند و نترساند ایشان را باتش دوزخ روزی که مردم در موقف پرستش او در
می آیند ای گروه مردم هر کس از شما افطار فرماید و بگشاید روزهٔ مؤمنی را درین ماه
هر آینه خواهد بود او را نزد خدای تعالی ثواب کسی که بنده را در راه خدا از قید بندگی
رها نیده و آزاد نماید و سبب آمرزش او خواهد شد از جمیع گناهان گذشته او پس جمعی
که حاضر بودند گفتند ای رسول خدای ما همه قدرت بران نیست و استطاعت
آن نداریم که افطار کسی توانیم فرمود حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند پرهیز کنید
و خود را باز دارید از آتش دوزخ اگر چه بنصف خرما باشد پرهیز کنید و خود را باز دارید از
آتش دوزخ اگر چه بدمی آب باشد کنایه ازان که کسی که روزه مؤمنی را درین ماه بگشاید اگر چه
بنصف خرما یا بیکدم آب باشد ثواب مذکور او را در می یابد ای مردمان کسی که درین ماه
از گرفتاران در ربقه بندگی خود گرانی کاری را بردارد و تکلیفی از تکلیفات خود از
او رفع کند خدای تعالی روز قیامت حساب او را بسبکی و آسانی بگذراند و
کسی که درین ماه شر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی غضب خود را ازو باز دارد
روزی که در معرض خطاب الهی در آید و کسی که گرامی دارد درین ماه یتیمی را حضرت
عزت گرامی و عزیز دارد او را روزی که در موقف لقای او حاضر شود و کسی که
صله رحم درین ماه بجای آورد و با خویشان و اقربای خود نیکی نماید حضرت

بشق خرما

حضرت عزت رحمت خود را باو ارزانی دارد روزی که او را در معرض لقای
خود در آورد و کسی که درین ماه قطع رحم کند و بخویشاوندان خود بدی نماید قطع نماید
حضرت عزت رحمت خود را ازو در آن روز و هر کس درین ماه بکمان نیشتی بجای آورد
و بنویسد حضرت عزت برات آزادی او را از آتش دوزخ یعنی او را از آتش دوزخ
آزاد نماید و هر کس ادا کند واجبی را از واجباتی که برو فرض شده است درین ماه در
می یابد ثواب کسی را که هفتاد واجب مثل آنرا در غیر این ماه ادا کرده باشد و کسی
که درین ماه بر من صلوات بسیار دهد سنگین گرداند حضرت عزت ترازوی
اعمال او را روزی که ترازوی اعمال بندگان را سبک میکنند و کسی که تلاوت کند
آیتی از قرآن درین ماه آنچنان باشد که تمام قرآن را ختم کرده باشد در غیر آن
از ماههای دیگر ای معاشر ناس درهای بهشت درین ماه بر روی شما گشاده
از پروردگار خود سوال کنید که دیگر بر روی شما نبندند و درهای دوزخ بسته است
دعا کنید که دیگر بر روی شما نگشایند و شیاطین که شما را بر معاصی میدارند درین
ماه دربندند دعا کنید که دیگر ایشانرا بر شما مسلط نگردانند امیر المومنین علیه السلام فرمود
که برخاستم و گفتم ای رسول خدای درین ماه کدام عمل بهترین اعمال است حضرت
فرمودند یا اباالحسن بهترین اعمال درین ماه باز داشتن خود است از آنچه خدا برین کس
حرام کرده است بعد از آن بگریه افتادند پرسیدم که چه چیز سبب گریه شده است ای
رسول خدای فرمودند میگریم برای امری که نسبت بتو صادر خواهد شد و آنرا اجتناب و خوددار
حلال خواهند ساخت درین ماه و چنین می بینم که در آن وقت کلام من با خدا خواهم
بود و تو بنماز مشغول از برای عبادت پروردگار خود که برانگیخته خواهد شد کسی که
بدبخت ترین و شقی ترین اولین و آخرین باشد مانند کسی که ناقه ثمود یعنی
قوم صالح پیغمبر را علی نبینا و علیه السلام پی کرد و باعث وقوع آن بلیت:

عظمی

عظمی بر تو فرود کرد و بدین ضربتی بر یکجانب سر تو خواهد زد و محاسن مبارک ترا
از خون رنگین خواهد ساخت پس من گفتم ای رسول خدای در آن حین دین
من بسلامت خواهد بود و در ایمان من خللی راه نخواهد یافت حضرت رسالت صلوات
الله علیه و آله فرمودند بلی دین تو بسلامت خواهد بود و ایمان تو ایمانی است
که خلل و فتور بآن راه نتواند یافت بعد از آن فرمودند ای علی کسی که
ترا شهید کند بتحقیق که مرا شهید کند و کرده است و کسی که ترا دشمن دارد بتحقیق
که مرا دشمن داشته است چرا که تو از من بمنزلهٔ نفس منی و طینت تو از طینت
من است و تو وصی منی بر امت من و خلیفهٔ منی بعد از من که از نیابت
من امیر امت من باشی و ایشان را باوامر و نواهی من بداری :.

تحقیق دوم خطبنا فوات یوم تضمین شده است در خطبه معنی وعظ و باعتبار
آن متعدی بنفس شده است و الا خطبه بمعنی خود لازم است بمعنی تکلم بخطبه و
چون خواهند متعدی سازند متعدی بحرف میشود و چنانکه در متعدی بنفس تضمین معنی
فعل متعدی بحرف جر می نمایند و بآن اعتبار متعدی بحرف میشود در متعدی بحرف
نیز تضمین معنی فعل متعدی بنفس می نمایند و باعتبار آن متعدی بنفس میشود و مثل ما
نحن فیه که قیاس اینست که خطب چون متعدی شود متعدی بلام شود و تضمین معنی
وعظ کرده اند و باعتبار آن متعدی بنفس شده است و مثل قوله تعالی ولا تعزموا
عقدة النکاح که قیاس آنست که تعزموا متعدی بعلی باشد گفته اند که تضمین معنی
نوو در آن شده است و باعتبار آن متعدی بنفس شده است و روزی که
حضرت امیر المومنین علیه السلام در کلام خود بطریق ابهام ذکر کرده اند و تعبیر از آن
بذات یوم کرده در بعض روایات دیگر تصریح شده است که آن روز جمعهٔ آخر ماه
شعبان بوده است و عطف فقال را بر خطبنا بفای تعقیب با آنکه قول همان عین خطبه

است و تعقیب و بعدیتی در میان منت بر دو وجه توجیه میتوان کرد اول آنکه
خطبنا درین تاویل باشد که اراد ان نخطبنا یعنی اراده کردند حضرت که خطبه بخواهند
از برای ما پس گفتند و ظاهر هست که اراده خطبه بر قول که نفس خطبه است تقدم
دارد چنانچه مفسرین در تفسیر آیهٔ کریمهٔ وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا
أَوْ هُمْ قَائِلُونَ عطف فجاءها با سایر اهلکناها بفا با آنکه آمدن باس الهی را نسبت
با هلاک او ایشان را تعقیب و بعدیتی ظاهر نیست بلکه آمدن باس عین اهلاکست
برین وجه تاویل کرده اند و گفته کلام درین تقدیرست که اردنا اهلاکها تا عطف بفا صحیح باشد
و توجیه دوم مبتنیست بر آنچه بعض محققین از نحات ذکر کرده اند آنست که تعقیبی که از عطف
بفا اراده میشود بر دو نوعست حقیقی و معنوی مثل جاء زید فعمرو که دلالت دارد بر آنکه
آمدن عمر بعد از آمدن زید است و مجازی ذکری و آن عطف مفصل است بر
مجمل چنانکه میگویی توضات فغسلت وجهی و یدی و مسحت راسی و رجلی بعطف
غسل و مسح مذکور بر وضو بفای تعقیبی یعنی وضو کردم پس شستم روی و دستهای
خود را و مسح کردم هر دو پاهای خود را با آنکه غسل و مسح مذکور عین وضوست و
تعقیبی میان ایشان نیست بواسطه آنکه معطوف در کلام مذکور تفصیل معطوف
علیه است و حق تفصیل آنست که در ذکر بعد از اجمال بوده باشد چنانچه مفسرین عطف
فقال را بر نادی در آیهٔ کریمهٔ وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي
بفا با آنکه چنانکه از تفسیر آن ظاهر میشود ندا و قول نوح عین یکدیگرند و تعقیب و
بعدیتی در میان نمیگنجد برین وجه توجیه کرده اند و خلاصهٔ معنی آیه والله اعلم آنست
که نوح پیغمبر علی نبینا و علیه السلام در وقتی که در کشتی نشست و مشاهده کرد که طوفان
مشابهٔ طغیان کرده که همه کس را فرا گرفت حتی پسر او را اندا کرد و بدرگاه احدیت
و گفت بار خدایا بدرستی که پسر من از اهل منست یعنی سزاوار آن هست که چنانچه

مرا و اهل مرا بکشتی مرحمت خود آورده نجات داده او را بکشتی ربانی خطاب رسید
از درگاه احدیت إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ یعنی او از اهل
تو نیست و سزاوار آن نیست که از اهل تو باشد بدرستی که عملهای او از
صلاح و سداد بیگانه است بگذار تا بیلای غرق گرفتار شود و انه قد اقبل
الیکم شهر الله تاکید این حکم با آن با آنکه روی آوردن شهر رمضان و قرب آن امری
بود که در معرض تردد و شک کسی بوده باشد تا مقام اقتضای تاکید کند میتواند بود که آن
بر آوردن کلام باشد از آنچه ظاهر تقاضای آن میکند و منکر انگاشتن امری که کسی انکار
آن نداشته باشد بواسطه ظهور علامات انکار آن از جمعی که روی سخن با ایشانست
کنایه از آنکه اگر منکر آن نمیبودند نسبت با آن بران وجه سلوک نمیداشتند مثل
آن بنی عمک فیهم رماح که بعضی از شعرای عرب گفته اند خطاب بشقیق نام مردی
که با آنکه یقین میدانسته که بنی اعمام او همه نیزه و رزند و نیزهها در میان ایشان
هست در وقتی که بقوم جنگ ایشان میرفته است نیزهٔ خود را بر عرض نهاده
گرفته بی پروایانه با ایشان داشته است یعنی بدرستی که در میان بنی عم تو نیزه
وران هستند و نیزهها دارند کنایه از آنکه اگر تو منکر آن نمیبودی و اعتقاد آن میداشتی
اینچنین بی پروایانه روی با ایشان نمیرفتی و نیزهٔ خود را راست میگرفتی پس چون حضرت
جمعی را که در معرض خطاب ایشان بوده اند ملاحظه کرده اند که اصلا در استقبال و قدوم
شهر رمضان نیستند و تهیهٔ قوت و طعامی بواسطهٔ افطار روزهٔ خود و ان و صدقه دادن
در آن نمیکنند و علامات مسرت و خوشحالی با آمدن اینچنین ماه بزرگی که متضمن امرزش
سیات و قبول طاعات و استجابت دعوات است از ایشان ظاهر نیست مانند
جمعی که منکر قرب آن باشند حال ایشان را بحال منکرین تشبیه کرده ایشان را در معرض
در معرض خطاب منکرین در آورده اند تا تنبیه بلیغی باشد ایشان را بر آنکه بهترین

ازین توجه بآن باید نمود و لهذا تاکید حکم بآن اکتفا نکرده و در مقام ابهام آن
بعضی ایشان و ایراد قد تحقیق نیز در آمده اند و می تواند بود که تاکید مذکور موافق
مقتضای ظاهر باشد چرا که اگرچه تردد و انکار ایشان در اقبال و قرب ماه رمضان
محل نیست اما احتمال دارد که آمدن آنرا برین وجه که متضمن فوز بسعادات اخروی
و تکفیر گناهان و شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است اعتقاد نداشته باشند
و تردد و شک در آن داشته باشند یا آنکه خطاب بجمعی باشد که بعضی از ایشان
منافقین بوده اند و انکار این امور داشته از قبیل تغلیب جمعی که متصف بامری
باشند بجمعی که اتصاف بآن نداشته باشند و اسناد اقبال و روآوردن بشهر با آنکه
ظاهر است که اقبال فعل شهر نیست مجاز عقلیست که عبارتست از مجاز در نسبت یعنی نسبت
دادن فعل بچیزی که در واقع فاعل آن نیست بواسطه علاقه و مناسبتی که بفاعل آن
داشته باشد و می تواند بود که اسناد حقیقی باشد و ارتکاب مجاز در طرف شده
باشد یعنی یکی از طرفین اسناد که عبارت از مسند و مسند الیه است در معنی مجازی مستعمل
باشد اما در مسند برین وجه که از اقبال قرب و نزدیکی اراده شده باشد بطریق مجاز مرسل
و معنی حقیقی که روآوردنست و علاقه ظاهر است و اما در مسند الیه بطریق استعاره
بالکنایه که تشبیه شده باشد شهر رمضان در قرب و نزدیکی بانسانی که رو باین کس آورده
داشته باشد و اکتفا شده باشد در کلام بذکر مشبه تنها و هیچکدام از مشبه به و ادات
تشبیه مذکور نشده باشد چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات اقبال از برای
او بطریق تخییل باشد که عبارت است از اثبات بعضی از لوازم مشبه به از برای مشبه
با دلالت بر تشبیه مذکور کند و ممکنست که اسناد حقیقی باشد و هر یک از طرفین
نیز در معنی خود مستعمل باشند و اعتبار شده باشد تشبیه تلبس و ربط غیر فاعلی
که عبارت از تلبس شهر رمضان بقرب و نزدیکی تلبس و ربط غیر فاعلی که مثل

تشبیه مذکور

تلبس

تلبس ایشان مواجه باقبال و استعمال شده باشد در آن الفاظی که موضوعست
از برای تلبس فاعلی از قبیل استعاره تمثیلیه مثل اراک تقدم رجلا و تؤخر اخری
که تمثیلیه شده است تردد خاطری که مخاطب در امری داشته بحال شخصی
که در وقت اراده رفتن بجایی پای پیش گذارد و پای پس و استعمال شده است
الفاظی که در آن مقام مستعمل میشود در آن بمعانی خود والله اعلم و اضافه شهر
بالله گویا بواسطه زیادتی اختصاص آنست باو از سایر ماهها چنانچه از حدیث
مشهوری که اهل سنت و شیعه همه نقل آن کرده اند فهم آن میشود و حدیث مذکور اینست
ان الله تعالی یقول ان الصوم لی وانا اجزی علیه یعنی بدرستی که روزه بمن
تعلق دارد و جزای آن بر منست و میتواند بود که اشارت بآن باشد که رمضان
یکی از نامهای خداست چنانچه بآن ناطق است حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار
قدوة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از جمعی از راویان حدیث از
احمد بن محمد بن ابی نصر از هشام بن سالم از سعد بن سالم که گفت بودیم نزد امام محمد
باقر علیه السلام که تقریبی اسم رمضان بر زبان ما جاری شد حضرت فرمودند لا تقولوا
هذا رمضان ولا ذهب رمضان ولا جاء رمضان فان رمضان اسم من اسماء
الله تعالی و هو عز و جل لا یجیء و لا یذهب و لکن قولوا شهر رمضان الحدیث یعنی مگوئید
تنها ذکر کنید و گوئید که این رمضانست و رمضان رفت و رمضان آمد که رمضان
نامیست از نامهای خدای تعالی رفتن و آمدن و امثال آن بر خدای تعالی روا
نیست بلکه هرگاه خواهید که آنرا ذکر کنید بگوئید شهر رمضان یا ماه رمضان
فان الشقی من حرم غفران الله انحصار شقاوت و بی سعادتی در محرومین
از غفران الهی درین ماه که از تعریف اسم آن بالف لام جنس فهم میشود بنابر
آنچه در عربیت مقرر شده که هرگاه مبتدا یا اسم ان و اخواتش معرف بالف لام

واقع شوند خواه الف لام جنس باشد و خواه الف لام استغراق افاده حصر میکنند در خبر مثل الامیر زید و الشجاع عمرو که افاده کرده است منحصر بودن امارت در زید و شجاعت را در عمرو و اما بر تقدیر استغراق بودن الف لام بواسطه آنکه مرتبه آنست که بگوییم کل امیر زید و کل شجاع عمرو و اما بر تقدیر جنسیت بواسطه آنکه باین معنیست که جنس امیر با زید متحد است و جنس شجاع با عمرو و بر هر تقدیر انحصار مذکور فهم میشود از روی مبالغه در شقاوت محرومیت کنایه از آنکه شدت شقاوت ایشان بمرتبه ایست که گویا غیر ایشان کسی شقی نیست و شقاوت تمامه در ایشان جمعست و تصدق قوا علی فقرائکم و مساکینکم استدلال کرده اند بعضی بعطف مساکین بر فقرا درین فقره و بنا بر آنکه مغایرت میان معطوف و معطوف علیه شرطست بر آنکه مساکین غیر فقرا اند و هر دو یکجا عت نیستند چنانچه مذهب جمعیست و بباید دانست که خلاف نیست در آنکه هر دو شریکند درین معنی که قوت سال خود و عیال خود نداشته باشند و کسبی نباشد ایشانرا که حاصل آن بقوت سال ایشان وفا کند خلاف در آنست که کدام بر ایشان حال تر اند یعنی کدام اند که مطلق چیزی نداشته باشند نه مالی که با آن معاش اکثر یکروزه توانند کرد و کسبی که وسیله تحصیل آن توانند ساخت فراو تغلب از علمای اهل سنت و ابن سکیت بران رفته اند که ایشان مساکینند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت کرده است و از علمای امامیه رضوان الله علیهم شیخ طوسی قدس سره در نهایة الاحکام و ابن جنید و سلار نیز این مذهب اختیار کرده اند و استدلال نموده اند بر مطلب مذکور بقوله تعالی **او مسکینا ذا متربة** چه مراد بذا متربة کسی است که از نهایت احتیاج بر خاک افتاده باشد قال فی الصحاح و مسکین ذو متربة ای لاصق بالتراب و بآنکه بعضی از شعرا عرب که وثوقی بر کلام ایشان هست در شعر خود اثبات مالی از برای فقیر کرده اند چنانچه

گفته اند که اما الفقیر الذی کانت حلوبته وفق العیال فلم یترک له سبد یعنی اما فقیری که حلوبت او یعنی شیری که از حیوانات او حاصل میشود آنقدر است که عیال او را بس باشد و از برای او قلیلی باقی نماند که ذخیره او باشد در صحاح آورده که عرب میگوید ما له سبد و لا لبد ای لا قلیل و لا کثیر و جمعی دیگر مثل اصمعی و شافعی از علمای اهل سنت و شیخ محمد بن ادریس حلی از علمای امامیه بر آنند که فقرا بد حال تر اند و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز در مبسوط و خلاف رجحان این مذهب داده است بچند دلیل اول آنکه حضرت عزت در کلام مجید در جایی که ذکر هر دو طایفه کرده است ابتدا بفقرا کرده و قال الله تعالی **انما الصدقات للفقراء و المساکین** و ابتدا با آن دلالت بر زیادتی اهتمام دارد بشان ایشان و آن درین مقام نیست مگر بواسطه زیادتی احتیاج دوم آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله از فقر دوری کرده اند و در مقام استعاذه از آن در آمده و مسکنت را خوش کرده اند و بدعای از درگاه خدای خود خواسته چنانچه فرموده اند اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین یعنی بار خدایا مرا در زندگی مسکین دار و در میران و در قیامت در زمره مسکینان محشور ساز پس مراد بفقر بی چیزی مطلق باشد که لازم دارد احتیاج بخلق را بواسطه وجوب تحصیل قوت لایموت که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از آنست و مراد بمسکین آنکه آن قدر که رفع احتیاج ضروری نماید داشته باشد و بجهت قوت لایموت محتاج بکسی نباشد سیوم آنکه فقیر مأخوذ از کسر فقارست یعنی شکستن استخوان پشت و ظاهر است که پشت طاقت و شکیبایی کسی شکسته میشود که نهایت احتیاج که عبارت از بی چیزی مطلق است داشته باشد والعیاذ بالله من ذلک و از دلایل خصم برین وجه جواب گفته اند که اولی بی چیزی مطلق را لازم ندارد و اثبات مال از برای فقیر که در شعر بلغا واقع شده است

معارض است بآیت سفینه که متضمن اثبات مال از برای مسکین است قال تعالی
اما السفینة فکانت لمساکین وحق آنست که مسکین پریشان حال تر است
از فقیر و مذهب اول رجحان دارد نه بواسطهٔ دلایل مذکوره که جواب از آن
گفته شد بلکه بواسطهٔ حدیث صحیحی که شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره در کتاب تهذیب
حدیث روایت کرده است از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از احمد بن
محمد از احمد بن خالد از عبد الله بن یحیی از عبد الله بن مسکان از ابی بصیر که گفت
پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از تفسیر آیهٔ کریمهٔ
انما الصدقات للفقراء والمساکین که مراد از فقیر درین آیت چیست
و مساکین کدامند حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که الفقیر الذی لا
یسأل الناس والمسکین اجهد منه والبائس اجهدهم یعنی فقیر آنست که از کسی طلب نکند
و مسکین را مشقت و تعب در تحصیل معاش و بی چیزی از فقیر بیشتر است و بائس را
از هر دو بیشتر و قول حضرت که فقیر آنست که از کسی چیزی طلب نکند ظاهرا آنست
که کنایه از آن باشد که او را اندک مالی یا کسبی باشد که بآن قناعت تواند نمود والا
احتیاج بقوت لا یموت که ضروری انسان است مانع خواهد بود از عدم طلب
و قول حضرت که مسکین را مشقت و تعب و بی چیزی از و بیشتر است کنایه از آنکه مسکین
آنست که هیچ چیز نداشته باشد نه مالی که وفا بقوت لا یموت او تواند نمود و
نه کسبی که حاصل آن وسیلهٔ سد رمق تواند شد چه حمل آن بر آنکه چیزی داشته
اما از فقیر کمتر خلاف مجمع علیه است چه آنها که قایل بتغایرند اتفاق دارند
بر آنکه یکی از ایشان می باید بمعنی بی چیزی مطلق باشد چنانکه شیخ فخر الدین
علیه الرحمه در ایضاح تصریح بآن کرده است و کلام صحاح نیز مشعر است بر آن و اگر
مراد آن نباشد استدلال بشعر عرب و آیهٔ سفینه را که از طرفین مذکور شد وجهی

نخواهد بود و بنا بر توجیه مقرر دیگر از کلام حضرت که والبائس اجهدهم مشکل
میشود چرا که معنی این فقره آنست که بائس را مشقت و تعب از بی چیزی از
هر دو بیشتر است زیرا که جهد بفتح جیم بمعنی مشقت و ظاهر است که از بی
چیزی مطلق مشقت بی چیزی بیشتر داشتن وجهی ندارد مگر آنکه بگوییم میتواند بود که
مشقت بائس از بی چیزی نباشد بلکه از ضعف بدنی و عجز از کسب
در تحصیل معاش و امثال آن باشد چنانچه قتاده در تفسیر آنرا اعتبار کرده است
والله اعلم باید دانست که فایدهٔ خلاف در آنکه فقیر و مسکین هر دو یک
معنی است یا غیر یکدیگرند و اثری که بر خلاف مذکور مترتب میشود آنست که اگر کسی
خواهد که زکات مال خود را بر اصناف هشتگانه که مستحق زکاتند و آیهٔ زکوة
متضمن تفصیل آنست قسمت نماید یا نذر کند که چیزی بفقرا و مساکین بدهد یا وصیت
کند که از مال او چیزی بعد از موت او بایشان بدهند آیا باید او بهر یک طایفه
از عدد و وفای بآن بر می آید یا نه و فایدهٔ خلاف در آنکه کدام طایفه بمعنی فقیر مطلق
اند آنکه اگر کسی نذر کند بصدقات خود را بعینه بفقیر امیر جایز باشد یا وصیت
بآن کند که چیزی از مال او بمساکین دهند بکدام طایفه باید داد و بعضی گفته اند
که از جملهٔ مواضعی که فایدهٔ خلاف در آن ظهور دارد کفاره است چه آیت کفاره
دلالت بر اختصاص آن بمساکین دارد که او اطعام مساکین پس بر تقدیر ترادف
صرف آن بر هر یک از فریقین جایز خواهد بود و بر تقدیر تخالف اختصاص
خواهد داشت بیکی از ایشان علی اختلاف المذهبین و بعضی از متاخرین علمای
ما مثل شیخ محمد بن فهد حلی و جمعی که بعد از وی رخش دعوی در میدان دانش تاخته اند
ظهور فایدهٔ خلاف را در مادهٔ مذکور رد کرده اند و گفته اند که آیت بمذهب
قایلین بفرق مذکور نیز دلالت بر اختصاص باحد الفریقین ندارد زیرا که

همه اتفاق دارند بر انکه هر یک از لفظ فقیر و مسکین هرگاه در کلام تنها واقع
شود شامل هر دو فرد است و هست خلاف میان علما در آنست که جایی که هر
دو لفظ باهم مذکور باشد مثل آیت زکات و امثال آن هر دو یک معنیست و تفنن
در عبارت ارتکاب شده یا هر کدام معنی آنست مفصلی که سبق ذکر یافت و شیخ
طوسی وغیره او تصریح باین معنی کرده اند پس چون در آیت کفارت لفظ مساکین تنها واقع است
باتفاق معنی اعم ازان مراد خواهد بود و خلاف مذکور در حکم مسقط ازان تاثیری نخواهد
داشت و درین رو نظر است زیرا که حقیقت بودن معنی اعم کاهی که تنها مستعمل شود در
موضع منفعت چنانچه شیخ شهید در بیان تصریح کرده و بر تقدیر تسلیم ظاهر آنست که
بیان
استعمال مذکور عرف جدید باشد چه وقوع آن در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله ثابت
نیست و میتواند بود که اتفاقی که مذکور شد بعد از زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله شده
باشد بلکه البته چنان است والا میان علما خلاف نمیباشد در جواز بذل کفارت
بفقرا و حال آنکه خلاف مذکور مشهور است تا آنکه علامه قدس سره در کتاب قواعد
الاحکام اشارت بتوقف خود در آن کرده است و ایضا اگر اتفاق مذکور حادث
نباشد و در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز آنچنان باشد استدلال بحدیث
علویه و آیت سفینه که گذشت از حلیه استقامت عاری خواهد بود چنانچه بر ارباب طبع سلیم
مخفی نیست و بالجمله بحث مذکور از متأخرین بغایت عجب است والله الهادی و در فقره
کبارکم مراد بتوقیر تعظیم و احترام است و کبار جمع کبیر است یعنی بزرگ اعم از آنکه بزرگ
بحسب زیادتی عمر باشد یا بزرگ بحسب زیادتی مرتبه و شان آن استاد و معلم و امثال
شوهر
آن وصلوا ارحامکم بعضی از علما رحمهم الله را درین مقام مخصوص دانسته اند بقرابتی
که حرام باشد نکاح و زنا شوهری او و ظاهر آنست که مراد رحم مطلق خویشاوند
و قرابت باشد و اگرچه قرابتی و خویشی او دور باشد و سبب حرمت نکاح نشود و موید
آنست آنچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا

فی الارض وتقطعوا ارحامکم نقل کرده است و گفته است که آیت مذکوره در
شان بنی امیه نازل شده است و بواسطه سرزنش و توبیخ ایشان بر آنچه از ایشان نسبت
بائمه اهل بیت علیهم السلام صادر شده است چه نسبت خویشی بنی امیه با ایشان ظاهر است
که دورتر است از آنکه احتمال حرمت نکاح و زنا شوهری میان ایشان گنجد مترجم
و همچنین موید عموم مذکور است آنچه در تاریخ ابن خلکان نقل شده که مهدی عباسی
در حینی که امام موسی کاظم را علیه السلام از مدینه ببغداد طلبیده آنحضرت را محبوس
نموده شبی در واقعه دید که امیرالمؤمنین علیه السلام این آیت را برو میخواند چون بیدار
شد ربیع را نزد خود طلبیده نقل واقعه مذکوره باو کرد و باواز خوش آیه را بر وی خواند
و او را نزد امام علیه السلام فرستاد که رعایت خاطر او نموده او را در همین شب
نزد من حاضر ساز چون امام علیه السلام آمدند مهدی برخاسته امام را در بغل گرفت
و تعظیم و اکرام بسیار نموده نزد خود جایی داد و گفت یا ابا الحسن امشب جد تو امیرالمو
منین علی علیه السلام را در واقعه دیدم که این آیت را بر من میخواند و دانستم که تو از سطوت
تشویش نیست که از من بتو رسیده است چه شود که عهد کنی که بر من و اولاد من
بقصد خلاف خروج نکنی و داعیه امامت از سر بگذاری تا من تدارک خاطر تو نموده
دست از تشویش تو باز دارم حضرت فرمودند والله لا فعلت ذلک و لا هو من شانی
یعنی بخدا قسم که تا غایت در ان مقام نشده ام و آنچه تو بخاطر آورده کار من نیست
کفتی
مهدی گفت راست است ای ربیع برخیز و سه هزار دینار طلا از خزانه بگیر و در وجه خرج راه حضرت
مقرر داشته او را با تعظیم تمام روانه خانه خود کن ربیع گوید که نگذاشتم که صباح شود
در همان شب سرانجام کار حضرت کرده ایشان را روانه مدینه طیبه نمودم و تا زمان هارون
الرشید در مدینه مبارکه بسر بردند و بعد از ان هرون الرشید باز ایشان را
ببغداد آورده در حبس خود داشت تا بمرتبه شهادت فایز شدند و وجه تایید نقل

مذکور و مناسبت ذکر آن بمقام بر طبع سلیم مخفی نخواهد بود و خلاصهٔ معنی آیت آنست که آیا مناسب است و متوقع هست از شما ای منافقان چون متولی امور خلایق شوید و امر امارت و سلطنت را بر کردن خود گیرید که فساد کنید در روی زمین و قطع صلهٔ رحم نمایید از روی کبر و اشتهای نفس اولئک الذین لعنهم الله آن گروه که مفسدند و اعراض از صلهٔ رحم مینمایند آنانند که لعنت کرده است خدا و رانده است از رحمت خود ایشان را و مراد بصلهٔ رحم که در این حدیث و در دیگر احادیث امر بآن واقع شده است رعایت اقربا است چه که نسبت با ایشان نیکی و احسان باشد و در عرف آنرا احسان گویند و اگر چه بمعنی در سلام و امثال آن باشد چنانچه در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که صلوا ارحامکم و لو بالسلام اما هیچ شک نیست که هر چند نیکی و احسان در بارهٔ ایشان بیشتر رعایت شود بیشتر مستلزم ثواب و اجر خواهد بود و تحننوا علی ایتام الناس حنین الی الشیء عبارت از شوق و میل نفس است بسوی آن و حنان بتخفیف نون بمعنی رحمت و از آن ماخوذ است حنان بتشدید نون که یکی از اسمای حضرت عزت تعالی شانه بمعنی رحیم و فی الصحاح تحنن علیه ای ترحم علیه پس معنی کلام این خواهد بود که مهربانی و ترحم نمایید بر یتیمان مردم تا ایتام شما نیز مشمول مهربانی و ترحم باشند ان انفسکم مرهونة باعمالکم یعنی اعتبار کرده اند درین فقره تشبیه توقفی که خلاص نفس از عذاب الهی بر عمل صالح دارد بتوقفی که خلاصی رهن بر ادای دین دارد تا کلام استعارة بالکنایه باشد و ذکر فکوها بتخییل آن و حق آنست که درین فقره رعایت استعارة بالکنایه نشده چه طرفین تشبیه که نفس و شیء مرهونست هر دو مذکورست و استعارة بالکنایه چنانچه سبق ذکر یافت آنست که مشبه که سوای امری از ارکان تشبیه مذکور نباشد بلکه

کلام

کلام تشبیه بلیغ است که عبارت از رعایت تشبیه است میان دو شیء با حذف ادوات تشبیه مثل زید اسد که درین تقدیر چنانست که زید کالاسد و بواسطهٔ مبالغه در تشبیه کاف که از ادوات تشبیه است حذف شده است و برین قیاس باید دانست فقرهٔ دیگر از حدیث را که و ظهورکم ثقیلة من اوزارکم چه تشبیه شده است پشت ایشان در تحمل گناهان بر پشت حیوانی که بواسطهٔ اسباب بسیاری بار گرانبار شده است و ادوات تشبیه در کلام محذوف است و لا یروعنهم روع بمعنی فزع و ترس است که بروعنهم بتشدید و او بمعنی تخویفهم باشد یعنی نمیترسانند ایشان را بآتش و نمیگذارد که خایف و ترسان باشند از آن چنانچه عرب میگوید روعت فلانا هر گاه ترسانیده باشد او را اتقوا النار و لو بشق تمرة یعنی و لو کان بشق تمرة که کان با اسم خود از کلام محذوف باشد و صاحب کشاف واو را درین مقام واو حالی دانسته یعنی پرهیز کنید و از خود دور دارید آتش دوزخ را در حالی که پرهیز نمایید بسبب بذل نصف خرمایی باشد و بعضی محققین واو را واو اعتراض دانسته اند و بعضی دیگر گفته اند واو عاطفه است و معطوف علیه محذوف است و کلام درین تقدیر است که اتقوا النار لو کان الا بغار و لو بشق تمرة چنانچه در حدیث مشهور اطلبوا العلم و لو بالصین گفته اند که درین تقدیر اطلبوا العلم لو لم یکن بالصین و لو کان بالصین یعنی طلب کنید علم را و در تحصیل آن بکوشید و اگر چه در ملک چین باشد یعنی بواسطهٔ تحصیل آن تعب رفتن بملک چین را که از همه بلاد دورتر است متحمل باید شد و شق بمعنی نصف است قال فی الصحاح الشق بالکسر نصف الشیء کان له ثواب من ادی سبعین فریضة می تواند بود که از سبعین درین مقام همین عدد خاص اراده شده باشد که هفتاد است و ثواب ادای یک فریضه درین ماه معادل به ثواب ادای هفتاد فریضه مثل آن کند در ماههای دیگر و میتواند بود که سبعین کنایه از عدد بسیار باشد چه در میان عرب بلکه مثل شده است

است که

که هر گاه خواهند مبالغه در کثرت عددی کنند و بسیاری آنرا وانمایند تعبیر از آن
بسبعین می کنند چنانچه ارباب تفسیر و آیه کریمه إن تستغفر لهم سبعین مرة
فلن یغفر الله لهم که در شان جمعی کفار و منافقین نازل شده یعنی اگر استغفار کنی
ای محمد از برای ایشان و مغفرت ایشان را هفتاد مرتبه از خدای خود درخواهی
که چون ایشان را قابلیت آن نیست هرگز در معرض آمرزش و غفران الهی در نخواهند
آمد سبعین را بر مبالغه در کثرت استغفار حمل کرده اند و خصوص عدد
هفتاد را دخل نداده و سبب آنکه سبعین را از میان باقی عددها بواسطه این معنی
اختیار کرده در کلام بعضی بر این توجه وارد است که در سبعین اکمل احاد که سبع است
بعقد عدد کاملی که عشره است تکرار یافته است یعنی هفت ده مرتبه تکرار شده است و هفتاد
حاصل شده اما آنکه عشره عدد کامل است بواسطه آنکه جمیع مخارج کسور تسعه که عبارت
از نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر است اشتمال دارد
چه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که آن کسر از آن عدد صحیح بیرون آید مثل سه که مخرج ثلث است
و چهار که مخرج ربع است و بر این قیاس و بواسطه آنکه جمیع اعداد ما فوق عشره یا باضافه احاد
با و حاصل میشود یا بتکرار و یکمرتبه یا بیشتر یا باضافه و تکرار هر دو چنانچه بعد از ملاحظه اعداد ظاهر میشود
و اما این که سبعه اکمل احاد است و در احاد عددی که از یکیست یا نه از آن کاملتری
نیست بواسطه آنکه کمتر عدد فردیست از احاد که بر اکثر اقسام عدد اشتمال دارد چرا که
عدد یا زوج است یا فرد یا فرد اول است یا غیر اول یا مجذور است یا غیر مجذور یا زوج الزوج
یا زوج الفرد یا تام است یا زاید یا ناقص و سبعه بر جمیع این اقسام مشتملست الا زاید

و فرد غیر اول

مترجم گوید و خود عدد اول بیان این اجمال آنکه ارباب علم حساب عدد را باین اقسام
منقسم ساخته اند و از زوج عددی میخواهند که نصف صحیح داشته باشد مثل چهار
که نصفش دو است و دو که نصفش یکیست و از فرد عددی که نصف صحیح

نداشته باشد مثل سه و پنج و از فرد اول عدد فردی که عدد غیر واحد عد آن
نتواند کرد یعنی غیر از واحد عددی نبوده باشد که تمام اجزای آن تواند کرد و چون
چند مرتبه او را از آن کم نمایند چیزی باقی نماند مثل پنج و سه که چون دو را دو مرتبه
از اول و یکمرتبه از ثانی کم کنند یک باقی میماند و از فرد غیر اول فردی که غیر واحد عادی
آن هم یافت شود مثل نه که چون سه را سه مرتبه از آن کم کنند چیزی باقی نمیماند و از
عدد مجذور عددی که جذر داشته باشد و جذر عدد عددیست که چون او را در
نفس خود ضرب کنند آن عدد حاصل شود مثل چهار که دو جذر اوست و نه که جذر او
سه است و از غیر مجذور آنکه جذر نداشته باشد مثل پنج و شش و از زوج الزوج آنکه
قبول تنصیف بعدد صحیح کند تا واحد مثل چهار که نصفش دو است و نصف دو واحد
و از زوج الفرد آنکه قبول تنصیف صحیح کند اما تا واحد و قبل از وصول نصفش بواحد
کسر پیدا شود مثل شش که نصفش سه است و نصف سه منکسر است و عدد تام
عددیست که چون اجزای عاده آن یعنی کسوری را از آن که عد آن تواند کرد جمع
کنند برابر آن باشد مثل شش که اجزای عاده آن نصف است که سه است
و ثلث که دو است و سدس که یکیست و حاصل جمیع ایشان همان شش است
و زاید آنکه حاصل جمع اجزای عاده او زیاده بر او شود مثل دوازده که چون نصفش
را که شش است با ثلثش که چهار است و ربعش که سه است و سدسش که دو است
جمع کنی پانزده حاصل میشود و ناقص آنکه حاصل جمیع اجزای او کمتر از او شود
مثل چهار که حاصل جمع نصف و ربعش سه میشود و کسری دیگر ندارد و اشتمال سبعه
بر جمیع این اقسام سوای آنچه استثنا شد در ضمن ذکر امثله اقسام مذکوره بظهور
رسید فمن ثقل الله میزانه یعنی ثقیل شدن ترازوی عمل کنایه از بسیاری حسنات
و کثرت اعمال صالحه است و راجح آمدن آن بر اعمال سیئه باید دانست که

میان اهل اسلام اختلافست در انکه میزان در آوردن اعمال کشیدن
آن در آن نشا که قرآن وحدیث بآن ناطق است بر چه نهج است آیا آن
بخاطر آوردن آنست از روی عدل و انصاف که کدام رجحان دارد بر
دیگری وبطریق مجاز تعبیر از آن بکشیدن دور تر از دو شده است یا انکه در
واقع عین اعمال را بکشش در می آورند و بتر از وی حقیقی می کشند بطریق
سایر اجناس بعضی شق اول را اختیار کرده اند و مذهب خود ساخته اند
بنابر انکه اعمال از مقوله عرض است و عرض قابل کشیدن بتر از و نیست و جمهور
اهل اسلام بر احتمال ثانی رفته اند وکلام را بر حقیقت حمل کرده بواسطه انکه
در قرآن وحدیث وصف آن بسنگینی وسبکی واقع شده وحمل سنگینی وسبکی
بر رجحان وعدم رجحان بحسب کثرت وقلت عمل بسیار دور است بعضی
از ایشان بران رفته اند که صحایف کردار و نامهای اعمال بکشش در خواهد آمد و بعضی
گفته اند که نفس عمل در آن نشاء بصورت جسم در خواهد آمد و کشیده خواهد شد والله اعلم
الورع عن محارم الله باید دانست که بعض محققین ورع را چهار درجه و مرتبه قرار
داده اند اول ورع ارباب توبه و انابتست و آن امریست که انکس را از
فسق و مناهی باز میدارد و اهل آن میسازد که گواهی او را شرع ظاهر در محل
قبول آورند دوم ورع ارباب صلاح است و آن باز داشتن خود است
از ارتکاب اموری که شبهه در حلیت وجواز آن بوده باشد و احتمال حرمت
در ان رود از خوف آنکه مبادا از ایشان امری سانح شود بی اطلاع ایشان
که در واقع مخالفت بشرع انور داشته باشد چنانچه عرب میگویند من یرتع
حول الحمی اوشک ان یدخله یعنی کسی که در حوالی غرقگاه سیر کند بیم آن است
که در آن داخل شود وکنایه از انکه نباید در ان حوالی گردید که مبادا داخل آن شوند

۱۰۱

و امور و اعتراض کرده اند و در حدیث حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه وآله
روایت شده است که دع ما یریبک الی ما لا یریبک یعنی واگذار امری را که
که ترا افکند آن در شک اندازد که مبادا کردن آن خوب نبوده باشد و عمل آر
آنچه ترا افکند آن در شک نیندازد و بیقین دانی که ترا جایز است ارتکاب
آن سیم ورع متقین وارباب تقوی و عفتست و آن عبارت از باز داشتن
نفس است از ارتکاب امری که هیچ شک در حلیت وجواز آن نباشد از ترس آنکه
مبادا منجر بارتکاب امری شود که حرام باشد چنانچه اشارت بآنست کلام
معجز نظام خلاصه کاینات صلوات الله علیه وآله ذوی الکرامات که لایکون الرجل
من المتقین حتی یدع ما لا بأس به مخافة ما به بأس یعنی کسی در زمره متقین و اهل تقوی
در نمی آید تا واگذارد آنچه ارتکاب آن متضمن محذور منهی از جانب شارع نیست
بواسطه ترس در افتادن بامری که محذوری داشته باشد و از جانب شرع اذن
مباشرت بآن حاصل نباشد مثل آنکه حکایت کردن از احوال مردم را که
هیچ شک در جواز آن نیست ترک نماید که مبادا منجر بغیبت شود چهارم ورع
صدیقین وارباب صدق و یقین است و آن باز داشتن نفس است
از جمیع آنچه غیر خداست تعالی وحده العزیز و بکلی او شدن و در هر چه نگریستن
او را دیدن از ترس آنکه مبادا لحظه از عمر عزیز در غیر یاد و فکر معبود حقیقی صرف
شود و نفس بچیزی مشغول شود که متضمن حصول قرب با و نباشد فان ذلک عندهم
خسران عظیم و مراد بورع در کلام حضرت معدن مصطفوی در این خطبه میتواند بود که مرتبه
اول باشد از مراتب اربعه مذکوره چه انسان بزیاده بر آن مکلف نیست و اگر مرتبه
دوم و سیوم نیز اراده شده باشد چندان دور نخواهد بود والله ورسوله اعلم
علی قرن تک قرن الشیء نهایته قال فی الصحاح القرن جانب الراس و ذلک

جز

چهارم

فی سلامة من دینی ذلک اشارتست بهمان وجه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که کلام سابق را انجا از آن دلالات واضحه است و فی درین فقره بمعنی مع است
چنانچه در آیه کریمه ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن و
الانس فی النار مفسرین گفته اند که فی در فی امم بمعنی مع است و من بمعنی فی است
چنانچه در آیه کریمه اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة آنچنان است تذییل اول
باید دانست که حمل خطبا در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر تضمین معنی
وعظ در آن یا تعدیه آن ببعض صحیح باشد چنانچه سبق ذکر یافت اولویت از
حمل آن بر نزع چراکه تضمین در لغت عرب بیشتر وارد است و بلاغت در ضمن
آن بیشتر حاصل چنانچه بعضی آنرا مجاز ندانسته اند و بر تقدیری که مجاز باشد
متضمن حذف و اضماری در کلام نیست بخلاف نزع خافض و حق آنست که
تضمین حقیقت نه مجاز و متضمن اضماری در کلام نیست و آنچنانست که لفظ در همان
معنی استعمال شده باشد تا مجاز باشد یا آنکه بواسطه افاده معنی دیگر لفظی در کلام
مقدر باشد تا در کلام اضماری شده باشد بلکه لفظ همان در معنی حقیقی مستعمل
و پس مقصود بالاصالة از آن معنی حقیقت نهایتش بتبعیت آن معنی دیگر
نیز قصد شده است بی آنکه لفظ مذکور در آن مستعمل باشد یا لفظ دیگر در کلام
از برای افاده آن مقدر باشد پس خطبا بر تقدیر تضمین در معنی خود مستعمل است
نهایتش از متعدی شدن آن ببعض فهم شده است که معنی وعظ نیز بتبعیت
آن مقصود است که باعتبار آن متعدی بنفس شده و همچنین در آیه کریمه ولتکبروا الله
علی ما هدیکم که مفسرین حکم بتضمین معنی حمد کرده اند لفظ تکبروا در معنی خود استعمال
یافته است و از متعدی شدن آن بعلی یافته اند که بتبعیت آن معنی حمد نیز مقصود است
بی آنکه ارتکاب مجازی شده باشد یا اضماری در کلام مرعی شده مگر آنکه بگوییم دلالت فقط

خافض

بر معنی بتبعیت معنی حقیقی نه مجازیست چنانچه بعضی بر آن رفته اند تذییل دوم
حق آنست که آنچه در آن نشأه بکشش در می آید نفس اعمال است نه صحایف
عمل چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه در رد آن مذکور شد که اعمال عرض اند و بوزن
در آمدن اعراض در موطن مقبول عقل در نمی آید کلامیست نسنجیده که بحسب ظاهر
صورتی یافته و آنچه واقعست و اهل تحقیق بر آن رفته اند آنست که اصل اشیاء
و حقیقت آن امریست مغایر صورتی که در نظر حواس ظاهری با آن صورت جلوه گر
میشوند و در موطن درک مدارک باطنی با آن لباس در می آیند و گاه هست که آن صورت
بحسب اختلاف موطن و تبدل مکان و تغیر جا تغیری یابد و بصورت دیگر میگردد و آن
اصل کال حوضست که در هر مکانی بلباسی جلوه گریست و در هر نشأه بصورتی خود را
می نماید چنانکه گفته اند لون الماء لون انائه یعنی رنگ آب تابع رنگ ظرفیست
که در وست و یک آب بسبب اختلاف الوان ظروف متعدد و بالوان مختلف
در می آید اما حقیقت اصل مذکور که بعضی تعبیر از آن بسنخ میکنند و بعضی بجوهر
می نامند و بعضی روحش میگویند امریست که غیر علام الغیوب کسی بآن پی نبرده است
پس در آمدن آنچه درین نشأه در صورت عرض است در نشأه دیگر بصورت جوهر
یا جسم ممکن باشد و در موطن استبعاد نه مشاهده میشود که آنچه در اجسام بحس بصر دیده
میشود چون در موطن ادراک حس مشترک در می آید از بعضی لوازم جسمیت که لازم دیدن
بآن نحو است مثل بودن بجهات و امثال آن دور میشود و از آن عاریست و آنچه در
بیداری بصورت علم مشاهده میشود که از مقوله عرض است گاه هست که در عالم خواب
بصورت شیر مینماید و ازین جهت است که ارباب تعبیر شیر را که در خواب دیده شود بعلم
تعبیر میکنند و ظاهر است که در هر دو نشأه اصل یکچیز است که بواسطه اختلاف
موطن و اعتبار مغایرت نشأه بصورت مختلفه جلوه گر شده است و بلباسهای

عام ۴

جسمیت ۳
خاص حجمی خاص و نسبتی که
بواسطه دوری و نزدیکی
بباصره دارد ۳

غیر مکرر در آمده و نامهای مختلف پیدا کرده است و در موطنی لباس عرضیت را اختیار کرده و بآن اعتبار عرضش میگویند و در موطنی بکسوت جوهریت در آمده است و بآن نسبت تعبیر از ان بجوهر میکنند و ان شاء الله تعالی در همین کتاب حقیقت امر مذکور بیشتر ازین ظهور خواهد یافت و الله الموفق **انجام** میتواند بود که فی در کلام حضرت در آخر این حدیث که فی سلامة من دینی در معنی خود که ظرفیت مستعمل باشد و نهایتش ظرفیت آن بطریق مجاز باشد نه بطریق حقیقة بچند وجه **اوّل** بطریق استعارهٔ تبعیه که تشبیه شده باشد طلابت و ربط شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسالم بودن دین در جمع شدن باهم بطلابت و مقارنت مظروف بظرف استعمال شده باشد لفظ فی در معنی مجازی بعلاقهٔ تشبیه مذکور **دوم** بطریق استعارهٔ تمثیلیه که تشبیه شده باشد هیأتی که منتزعست از شهادت و سالم بودن دین و جمع بودن ایشان باهم بهیأتی که منتزعست از مظروف و ظرف و مقارنت ایشان بایکدیگر و اکتفا شده باشد از الفاظی که بازای مشبه به است بذکر لفظ فی که در دلالت بر هیأت مشبه به عمده آنست و باقی بتبعیت آن در ضمن الفاظ منویه ملاحظ باشد و برین تقدیر لفظ مذکور در معنی حقیقی مستعمل خواهد بود نه معنی مجازی **سیم** بطریق استعارهٔ بالکنایه که سالم بودن دین در حال شهادت تشبیه شده باشد بآنچه ظرف و محل شیئی واقع میشود و ذکر لفظ فی تخییل آن باشد چنانچه بعض محققین از ارباب تفسیر قوله تعالی **أُولٰئِكَ عَلىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ** را در قرآن برین وجه توجیه کرده اند و معنی اقسام استعارهٔ مذکوره و تخییل که پیش گذشته است و درین مقام بحثی طویل الذیل هست که مقام را گنجایش ذکر آن نیست و در حواشی که بر مطول نوشته شده است مذکور است کسی که طالب آن باشد بکتاب مذکور رجوع نماید و الله الهادی

شده است

ورا

حدیث دهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره و **از** شیخ جلیل شیخ مفید علیه الرحمه **از** شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی **از** محمد بن حسن بن الولید که علماء رجال حکم بثقه بودنش کرده اند **از** محمد بن الحسن الصفار که اگرچه ابن داود در کتاب رجال عدو حش دانسته نه ثقه اما ظاهر آنست که محمد بن الحسن الصفار بن فروخ است که خود ثقه دانسته است و علاج مذکور از روی اشتباه است که در اسم او کرده است و الله اعلم **از** موسی بن قاسم که پیش همه از ثقات رجال حدیث است و مصنف سی جلد کتاب **از** صفوان و ابن ابی عمیر که از اعیان ثقات رجال اند **از** معاویه بن عمار که بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی ممدوح و نقلست که عمر او یکصد و هشتاد و پنج سال رسیده است و بر سبیل اتفاق عدد ند کور تاریخ سال رحلت اوست از هجرت چه تولد او در سال اول از هجرت واقع شده **از** امام بحق ناطق ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق **از** آبای بزرگوار عالیمقدار آنحضرت صلوات الله علیهم **از** امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق و المغارب علی ابن ابی طالب علیه السلام که گفت انّ رسول الله صلّی الله علیه و آله لقیه اعرابیٌّ فقال له یا رسول الله انّی خرجت اريد الحجّ ففاتنی و انا رجلٌ مميلٌ فمرنی ان اصنع بمالی ما ابلغ به مثل اجر الحاج فالتفت اليه رسول الله صلّی الله علیه و آله فقال له انظر الی ابی قبیس فلو انّ ابا قبیس لک ذهبة حمراء انفقته فی سبیل الله ما بلغت ما يبلغ الحاجّ ثمّ قال انّ الحاجّ اذا اخذ فی جهازه لم يرفع شيئاً و لم يضعه الّا كتب الله له عشر حسنات و محی عنه عشر سيّئات و رفع له عشر درجات فاذا ركب بعيره لم يرفع خفّاً و لم يضعه الّا كتب الله له مثل ذلک فاذا طاف بالبيت خرج من ذنوبه فاذا سعى بين الصفا و المروة خرج من ذنوبه فاذا

علیهم السلام

شیئاً

وقف بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف بالمشعر الحرام خرج من ذنوبه فاذا
رمی الجمار خرج من ذنوبه قال فعدّ رسول الله صلّی الله علیه وآله کذا وکذا
موقفا اذا اوفیها الحاج خرج من ذنوبه ثم قال انی لک ان تبلغ ما یبلغ
الحاج **شرح** کلام معجز نظام آن نور دیدهٔ آفرینش درضمن دو بحث **مبحث**
اوّل خلاصهٔ کلام حبیب خیر الانام علیه وعلیه شرایف التحیة والسلام آنکه بدرستی
که رسول خدا را صلوات الله علیه وآله اعرابی ملاقات نمود وگفت ای
رسول خدا ای احرام حج بسته بقصد زیارت خانهٔ خدای برآمدم ونتوانستم
بآن سعادت رسید وتوفیق آن دریافتم مردی ام مالدار بفرمای
تا از مال خود در راه خدای آنمقدار بذل نمایم که ثواب آن برابری بثواب
حج تواند نمود ومن از ادراک ثواب آن محروم نمانم پس رسول خدای صلوات
صلوات الله علیه وآله بجانب او التفات نموده نظر نمودند ای اعرابی بکوه
ابوقبیس نظر کن بدرستی که اگر کوه ابوقبیس تمام طلای احمر شود وهمه را در راه
خدا صرف نمایی وبارباب استحقاق نفقه کنی نمیتوانی رسید بثوابی که برابری
بثواب حج بیت الله الحرام تواند نمود وبعد از آن حضرت نظر نمودند بدرستی
که هرگاه حاجی شروع در استعداد وتهیهٔ سفر حج نماید برنمیدارد چیزی از اسباب
سفر مذکور ونگذارد آنرا مگر آنکه حضرت عزّت عمّت عطایاه بازای هر برداشتنی و
گذاشتنی بنویسد در صحایف حسنات او ده حسنه ومحو گرداند از نامهٔ سیئات
او ده سیئه یعنی ده گناه از گناهان او را وبلند گرداند مرتبهٔ قرب او را
نزد خود ده درجه پس هرگاه بر مرکوب خود سوار شود برنمیدارد مرکوب
او پایی ونگذارد پای مگر آنکه حضرت عزّت بهر برداشتنی وگذاشتنی بنویسد مثل
آنچه اول نوشته بود وچون بطواف خانهٔ مبارک قیام نماید بیرون آید از گناهان خود

وچون میان صفا ومروه سعی نماید از جمیع گناهان خود بیرون آید وچون بعرفات
آید ووقوف عرفات ازو بعمل آید از جمیع گناهان خود بیرون آید وچون بمشعر
آید ووقوف مشعر بجای آورد از گناهان خود بیرون آید وچون رمی جمره را بعمل
آورد از گناهان بیرون آید فرمودند که حضرت رسالت پناه برشمرد موقف
موقف از مواقف حج را شمردند ودر هر موقف فرمودند چون حاجی درآن وقوف
نماید از جمیع گناهان بیرون می آید بعد از آن خطاب باعرابی کرده فرمودند
کجاست ترا آنمقدار مال که بوسیلهٔ بذل آن بثواب حج بیت الله الحرام
توانی رسید **مبحث دوّم** لفظ اعرابی بفتح همزه منسوبست باعراب که
عبارت از سکان بادیه ومتوطنان صحرا است وسکنهٔ شهرها را عرب میگویند
وعرب اسم جنس است واعراب جمع آن نیست بلکه اعراب جمعیت که واحد
ندارد وچنانچه صاحب صحاح تصریح بآن کرده انظر الی ابی قبیس کوهیست در مکهٔ معظمه
زادها الله شرفا وتعظیما که چون اوّل کسی که بران کوه خانه بنا کرده است مسمّی باین اسم
بوده بنام او اشتهار یافته است پس اگر ملاقات اعرابی مذکور با حضرت
رسالت پناه صلّی الله علیه وآله در مکه اتفاق افتاده است یا جایی که نزدیک
بمکه بوده ظاهر آنست که نظر در معنی خود مستعمل باشد ومراد دیدن بچشم باشد
والّا مراد دیدن بدل خواهد بود که بمعنی یاد کردن وبخاطر آوردنست اذا اخذ
فی جهازه اخذ اینجا بمعنی شروع است وجهاز بفتح جیم وکسر هم هر دو آمده است
بمعنی اسباب وما یحتاج سفر قال فی القاموس جهاز العروس والسفر
بالکسر والفتح ما یحتاجون الیه الّا کتب الله له مثل ذلک ظاهر آنست که مراد از مثل
ذلک ده حسنه باشد که در نامهٔ حسنات او نوشته میشود ومی تواند بود که اعم از آن
باشد واز محو سیئات ورفع درجات نیز والله اعلم خرج من ذنوبه گذشته است

ابی قبیس

مفارقت او از گناهان و خلاصی از تبعات آن به بیرون آمدن شخص
از خانه یا امثال آن و کلام از قبیل استعارهٔ مصرحهٔ تبعیه است و میتواند بود
که تشبیه شده باشد گناهان بجامه و پیراهن و امثال آن کنایه از آنکه چنانچه
آنها بدن را فرا میگیرند گناهان نیز احاطه باین کس میکنند چنانچه کلام مجید
بآن ناطق است که وَاَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ و کلام استعارهٔ بالکنایه باشد
و ذکر خروج تخییل آن و معنی استعارهٔ مصرحه بالکنایه و تبعیه و تخییل مشتر یاد
کرده شد فتذکر فاذا سعی بین الصفا والمروة خرج من ذنوبه تکرار خرج من
ذنوبه یعنی بیرون آمدن از گناهان در جزای اعمال درین حدیث با آنکه بعد از
بیرون آمدن دیگر بحسب ظاهر بیرون آمدن متصور نیست می تواند بود که بواسطهٔ تاکید
باشد و دور شدن از گناهان و نتیجه از هر مرتبهٔ دوری بخروج شده باشد یا آنکه مراد
بهر خروج و بیرون آمدن مفارقت نوعی از انواع گناه باشد چه گناه هر چند
نوعیست بعضی قلبیست و بعضی بدنی و بدنی بعضی قولیست و بعضی فعلی و فعلی
نیز باعتبار اختلاف الآت و اعضا بانواع مختلف میگردد چنانچه از ملاحظهٔ کتب آن
ظاهر میشود و از بعض احادیث و اخبار اختلاف و تعدد انواع آن از یکدیگر
دیگر نیز فهم میشود چه در حدیث وارد است که گناهان بعضی باعث تغییر نعمت است
و بعضی منشاء نزول بلا و بعضی موجب تشنگی و حبس رزق و بعضی سبب
هتک ستر و بی عرضی و بعضی باعث قرب و نزدیک شدن هلاک و فنا
و برین قیاس چنانچه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام روایت
شده که الذنوب التی تغیر النعم البغی والتی تنزل النقم الظلم والتی تحبس الرزق
الزنا والتی تهتک الستور شرب الخمر والتی تعجل الفناء قطیعة الرحم خلاصه
مضمون بصدق مقرون کلام امام علیه السلام آنکه گناهی که تغییر دهنده

دبر

و برگرداننده نعمت بغی است که عبارت از ستم و تعدی کردنست و علو
و زیاده طلبی جستن و امثال آن و گناهی که باعث نزول بلاء و حصول نقمت است ظلم است
که بمعنی تصرف در حقوق مالی و عرضی مردمست از روی قهر و تعدی و برخلاف
مقتضی عدالت سلوک کردن و آنچه مورث تنگی رزق و عسرت در دنیاست
زناست که عبارت از وطی زنانست برخلاف قانون شریعت مطهره و آنچه مستلزم
هتک ستر و رسوائی میان مردمست شرب خمر است که ام الخبائث و الفواحش
و قرآن و حدیث و اجماع اهل اسلام ناطق است بر حرمت آن و آنچه متضمن زودی
هلاک و فنا و قرب اجل است قطع صلهٔ رحم است که تحقیق آن سبق ذکر یافت
پس همچنانکه هر دوائی اختصاص بازالهٔ مرضی از امراض بدنی دارد و هم دارد به خصوص
چه دوائیست بواسطهٔ مناسبتها و خصوصیات که آن دوا را با آن مرض و آن دارو را
با آن درد هست مثل ضدیت در کیفیت و تأثیر خاصیت و امثال آن میتواند بود که
هر فعلی از افعال حج را نیز اختصاص بتکفیر نوعی از انواع گناه بوده باشد بواسطهٔ بعضی
مناسبات و خصوصیات که غیر علام الغیوب کسی بآن عالم نیست و مؤید آنست
حدیثی که غزالی در احیاء علوم روایت کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام
از آبای بزرگوار آنحضرت از حضرت با رفعت رسالت صلی الله علیه و آله که آن سرور
فرمودند ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا الوقوف بعرفة یعنی بدرستی که از جمله
گناهان گناهیست که رفع آن نمی کند و کفاره آن نمیشود مگر وقوف بعرفات
که در ضمن افعال حج واقع میشود و امثال این احادیث و اخبار درین باب بسیار است

حدیث یازدهم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی
از حسین بن ادریس از پدرش ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی الخزاز کوفی

که ثقه و معتمد الیه است و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حدیث سیأتی
روایت کرده است از موسی بن اسمعیل از پدر او اسمعیل بن امام موسی
کاظم علیه السلام از والد عالیمقدار او امام بحق عالم امام موسی کاظم علیه السلام از
آبای عالیمقدار آنحضرت بترتیب معلوم از امیر المؤمنین و یعسوب الدین
امام المشارق والمغارب علی ابن ابی طالب علیه سلام الله الملک
الغالب که انّ رسول الله صلی الله علیه وآله بعث سریة فلما رجعوا
قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر وبقی علیهم الجهاد الاکبر قیل یا رسول
الله وما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس ثم قال علیه السلام افضل الجهاد من جاهد
نفسه التی بین جنبیه **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بینش **بینش اول** بدرستی که رسول خدای صلوات
الله علیه وآله فرستادند جمعی را از لشکر هدایت اثر که مر اسم جهاد
قیام نمایند چون بازگشتند حضرت فرمودند خوش آمدند جمعی که مراسم
جهاد اصغر قیام نمودند و جهاد اکبر در ذمت همت ایشان باقیست که می
باید بآن نیز قیام نمود گفتند ای رسول خدای جهاد اکبر کدامست فرمودند
جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است بعد از آن فرمودند که بهترین جهادها جهاد آنست
که کسی با نفس خود که در میان دو پهلوی او واقعست جهاد نماید **بینش
دوم** بعث سریه سریه بفتح سین وکسر را و تشدید یای مفتوحه پاره لشکر را
میگویند از پنج نفر تا سیصد نفر یا چهارصد نفر قال فی القاموس السریة من
خمسة انفس الی ثلثمائة او اربعمائة مرحبا بقوم مرحبا از رحب بضم را گرفته شده
که بمعنی توسعه و فراخیست یا از رحب بفتح را که بمعنی واسع و فراخ است
و نصب او بفعلیست که حذف آن در کلام لازم آمده از ردی سماع یعنی

هرگز از عرب شنیده نشده که ذکر آن کنند مانند اهلاً وسهلاً که در اصل
اتیتَ اهلاً و وطئتَ سهلاً بوده و در کلام درین تقدیر است که اتیتم
بکم رحبا وسعة یعنی روآورد بمن بسبب آمدن شما توسعه در حال و فراخی
در معاش و مثال و بای بقوم بای سببی است یا بای مصاحبت و مبرّد
که یکی از اعاظم علمای نحو است نصب مرحبا را بمفعول مطلق بودن میداند
که درین تقدیر باشد که رحبت بلادک مرحبا یعنی وسیع ساحتی و توسعه
فراخی بخشیدی دیار خود را بآمدن خود توسعه و فراخی بخشیدنی جهاد النفس
مراد بجهاد نفس مقهور ساختن و در تحت حکم خود درآوردن نفس است و
وا داشتن او بر ملازمت طاعات و اجتناب از منهیات و در معرض
حساب درآوردن او که در سودای کار و دکار چه کرده است فایده او چند شده
و نقصان او چند است و تدارک نقصان بچه میتوان کرد یعنی از اعمالی
که متضمن فوز بسعادات اخرویست و متمم ادراک فواید صوری و معنوی
چه بعمل آورده و از اموری که باعث نقصان پذیرفتن مراتب قربست
و سبب ناخشنودی پروردگار از او چه سرزده و جبران آن بچه میتوان
کرد و ریاضت فرمودن و باز داشتن از میل مشتهیات و مرغوبات
در مقام کسر قوای شهوانی و تبعیت او در آمدن و سلوک او را باعتدال
آوردن و امر مذکور را وسیله فلاح و فیروزی خود ساختن چنانچه بآن ناطق است
آیه کریمه قد افلح من زکّیها وقد خاب من دسّیها یعنی بدرستی که فلاح
و فیروزی یافت کسی که در مقام تزکیه و تطهیر نفس در آمد و پاک ساخت دامان
عفت او را از آلایش با دناس و رذایل و معایب بسبب قایم داشتن او
بطاعات و اجتناب فرمودن او از منهیات و محرمات یا پرورش داد و نشو و نما

و نماد در آورده و نهال نجات و رستگاری او را بزلال مواعظ و نصایح و کسب
انواع کمالات و فضایل علی اختلاف التعبیرین و بدرستی که خایب و بی‌بهره شد
کسی که نفس خود را در پردهٔ اختفا و نقص داشته از حضیض جهالت و مباشرت
مناهی بر نیاورده باوج فضایل و طاعات نرسانده و گفته‌اند که تزکیهٔ نفس عبارت از
تصفیهٔ باطن و صفای خاطر است و هرگاه نفس از شوایب هوا و هوس مزکی شد
و از آلایش نقص و عیب برآمد دل نیز از لوث تعلقات جسمانی مصفی
میگردد و از کدورت خیالات باطله و توهمات فاسده بیرون می‌آید و تا آن
نشود فوز باین سعادت میسر نیست و عروج باین پایه ممکن نه چنانچه شاعر گوید
بیت تا نفس مبرا ز مناهی نشود   دل آینهٔ نور الهی نشود   و افضل الجهاد
من جاهد نفسه حمل خبر درین کلام که جملهٔ من جاهد نفسه است بر مبتدا که افضل
الجهاد است بحسب ظاهر صحیح نیست چنانچه بعد از رجوع بمعنی ظاهر میگردد پس
جهاد را که مصدر است بمعنی اسم فاعل اخذ باید کرد که کلام در تقدیر
که افضل المجاهدین من جاهد نفسه یا آنکه خبر را محذوف دانسته کلام را بر حذف
مضاف محمول باید ساخت تا تقدیر چنین شود که افضل الجهاد جهاد من جاهد نفسه
التی بین جنبیه بعضی استدلال کرده‌اند باین فقره ازین حدیث بر آنکه نفس ناطقه مجرد نیست
چه اگر مجرد باشد مستغنی خواهد بود از مکان و درین کلام اثبات مکان از برای
او شده پس مجرد نباشد و حق آنست که حدیث را دلالتی بر مدعی مذکور
نیست بلکه کنایه از نهایت قرب و کمال نسبت نفس است ببدن چه تجرد
نفس ناطقه ظاهرتر از آنست که گنجایش اجرای دلیل بر نفی آن بوده باشد
و براهین قاطعهٔ عقلیه بر آن قایمست و شواهد صادقهٔ نقلیه بر آن حاکم و متکفل اثبات
دقیقهٔ باطنیه مقاصد چنانچه در محل خود مذکور است تمثیل باید دانست که جهاد

التی بین جنبیه

نفس چنانچه این حدیث بآن ناطق بهترین جهادهاست و حضرت عز جل
شانه بر ذمت فضل و کرم خود لازم ساخته است که جمعی را که بآن قیام
نمایند در معرض هدایت خود در آورده ایشان را براه حق که جادهٔ نجات و صراط
المستقیم عبارت از آنست برساند چنانچه در کلام مجید میفرماید که والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا یعنی جمعی که در راه محبت ما با نفس خود جهاد نموده‌اند
و او را از مشتهیات خود باز آورده بطاعات و عبادات و اجتناب
منهیات و اکتساب فضایل و کمالات اخروی وا داشته‌اند هر آینه
هدایت میکنیم ما ایشان را و میرسانیم براههای خود که بسلوک در آن از ضلالت
و گمراهی ایمن بوده بی شایبهٔ شبهه و شک بمقصد رسند پس بر هر کس واجبست
که جهاد نفس را بر خود لازم شناسد و همیشه نفس خود را در معرض محاسبه و
مراقبه داشته از لذات دنیهٔ فانیه باز آورد و در همه حال متفحص احوال او
بوده از حرکات و سکنات و خطرهایی که او را در آنها هست غافل نباشد
و بداند که هر نفسی که از او بر می‌آید دریست بی‌بها و جوهریست گرانمایه که
هیچ شیء از اشیا را قابلیت آن نیست که قایم مقام آن تواند بود
یا عوض آن تواند شد بلکه نقدیست که بآن میتواند خرید گنجی را از کنوز
رحمت الهی که ابد الآباد از رواج فیض آن بهره‌مند تواند بود و نفع آن
از وصمت فنا و زوال ایمن و مصون باشد و ضایع گذاشتن یا صرف
کردن آن در امری که متضمن ادراک سعادت نبوده باشد نقصانیست
بس عظیم و خسرانیست بس بزرگ که هیچ عاقل باختیار پیرامون آن
نگردد و آنکه بضعف عقل منسوب نشود و هیچ زیرک و دانا آن را بر خود روا ندارد
که نزد ارباب درک و تمیز نادان و بی‌تمیز نماید پس چون مرغ فکری بخروش

سبوح قدوس درآید و موذن صبح ندای حی علی الصلوة در دهد بادای
دوگانهٔ واجب قیام باید نمود و بعد از فراغ ازان نفس را مخاطب
خود ساخته با وخطاب باید کرد که ای نفس مرا بضاعت و سرمایه که توانم
وسیلهٔ نجات و رستگاری خود ساخت سوای این چند روزه
عمر فانی نیست و آنچه ازان رفته است و در معرض فنا و زوال درآمده در
حقیقت نقصانیست که برأس المال و سرمایهٔ من راه یافته است
و این روز نوبتیست که از اجل مهلت حیات آن یافته و حضرت عزت
نعمت زندگانی در ان ابتوا ارزانی داشته است تا بعبادت او قیام
نمائی و فایده که وسیلهٔ نجات و رستگاری تو باشد در ان بدست آری
اگر احیاناً از اجل مهلت آن نمی یافتی و امروز در سلک اموات منتظم
می بودی هر آینه از خدای خود درخواست میکردی که حیات امروز دیگر
را بتو ارزانی دارد که تدارک ایام گذشته نموده عملی در ان بجای آوری
که متضمن روسفیدی و رفع خجالت تو بوده باشد همان پندار که امروز
آخر روزیست که آرزوی حیات آن کرده و آرزوی ترا بر آورده و اندو
حیات در ان ابتوا ارزانی داشته و بعمل آر در آن آنچه در آن روز بعمل
خواهی آورد و بر تو باد که حیات این روز را غنیمت شماری و ساعات
آنرا ضایع و باطل نگذاری و بدان ای نفس که شبان روزی را
بیست و چهار ساعات تقسیم یافته است و در حدیث وارد است که یعرض
للعبد ساعات الیوم واللیلة اربع وعشرون خزانة فتفتح له منها خزانة
فیراها مملوة نورا من حسناته التی عملها فی تلک الساعة فیناله من الفرح
والسرور والاستبشار مالو وزع علی اهل النار لاشغلهم ذلک عن الاحساس

بالمها

بالمها وتفتح له خزانة اخری فیراها مظلمة یفوح نتنها ویتغشاه ظلامها وهی الساعة
التی عصی الله تعالی فیها فیناله من الهول والفزع مالو قسم علی اهل الجنة لتنغص
علیهم نعیمها وتفتح له خزانة اخری فیراها فارغة لیس فیها شیئ وهی الساعة التی
نام فیها او اشتغل بشیئ من مباحات الدنیا فیتحسر علی خلوها ویندم علی ما فاته
من الربح العظیم الذی کان قادرا علی تحصیله فی تلک الساعة وهذا التعرض
علیه حشر این اوقاته فی طول عمره یعنی بازای بیست و چهار ساعت شبانه
روزی از برای هر بنده بیست و چهار خزانه مخلوق شده که عمل هر ساعت از ساعات
بیست و چهارگانه او بامر الهی در یکی ازان خزائن گذاشته میشود و چون روز قیامت
در رسد یک یک خزانه را بر و عرض نموده بمردوی او می گشایند پس چون خزانه را می گشایند
که تعلق بساعتی داشته است که در اعمال حسنه و کرده از نیکی صرف شده است خزانه بنظر
آورد و مملو از نور رحمت الهی که اعمال حسنهٔ او دران ساعت بآن تبدیل یافته پس او را
از مشاهدهٔ آن فرح و مسرتی دست دهد که اگر آنرا بر اهل دوزخ تقسیم نمایند جمیع
دوزخیان از کثرت التذاذی که ایشانرا از آن حاصل شود احساس الم عذاب
ننمایند و چون خزانه را بگشایند که بساعتی تعلق داشته که صرف معصیت و مناهی
و اعمال ناشایست شده بمرتبهٔ تاریک و هولناک و متعفن بنظر آید که اگر هول و فزع
که از مشاهدهٔ آن او را روی نماید بر اهل بهشت تقسیم شود و جمیع نعمتها و عیشهای
بهشت برایشان منغص شده از لذت آن محروم مانند و چون خزانه را در نظر او
آورند که تعلق بساعتی داشته است که آنرا ببطالت و بیکاری گذرانیده است
یا در خواب بسر برده است یا در افعال مباحه که رجحان اخروی نداشته است
صرف نموده آنرا خالی یابد از همه چیز پس حسرت و ندامت تمام او را دست دهد که
چرا با وجود مهلت اجل و قدرت بر پر کردن آن از حسنات بران وجه سلوک

داشته است و همچنین یک یک خزانه از خزاین ساعات عمر او را بر او عرض
میکرده باشند و او را حالات ثلثه دست میداده باشد تا باتمام رسد پس جهد
کن ای نفس درین روز که خزاین ساعات آنرا مملو از حسنات سازی تا بانوار
آن از ظلمات قیامت ایمن گردی و چنان مکن که بواسطه اندک کاهلی و میل باستراحت
و فراغت خاطر چنان شود که چون نظر تو آورند همه را خالی یابی و در حسرت و ندامت
تو بر آن فایده مترتب نباشد و حال تو مثل حال تاجری باشد که بر سودای از دست رفته
تأسف داشته باشد و همیشه بر سودی که از آن متصور بوده حسرت می برده باشد
و نفعی بر آن مترتب نشود و چه حالی آنکه بخوی مسلوک داری که چون در آن را
بر روی تو کشایند از هول ظلمت و آثار نتن و تعفن آن نتوانی قرار گرفت و همیشه
از اثر آن در عذاب باشی اجارنا الله و ایاکم عن ذلک انجام بدان ای عزیز
که نفس ناطقه انسانی واقعست در میان دو قوت یکی قوت شهوانی که باین آن از
لذت بدنی و حظوظ حیوانی می نماید مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن و
غلبگی جستن بر خصم و امثال آن از لذات عاجله فانیه دوم قوت عاقله که باین
تمیز میکند نیک را از بد و خیر را از شر و حریص میشود در کسب کمالات عقلیه
و تحصیل علوم حقیقیه و اتصاف بصفات حمیده و تخلق باخلاق پسندیده که متضمن
فوز بسعادات ابدیه است و ادراک فیوض کامله باقیه و کلام معجز نظام الهی که
وهدیناه النجدین یعنی نمودیم ما انسان را راه خیر و راه شر اشارتست باین دو
قوت و همچنین آیه کریمه انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا
که خلاصه معنی آن بنا بر آنچه بعض مفسرین ذکر کرده اند والله اعلم آنست
که بدرستی که نمودیم ما انسان را راه حق و طریق خیر که در آمدن در آن متضمن رستگاری
و نجاتست و راه باطل و سبیل شر را که سلوک در آن باعث گمراهی و هلاک

با

باآنست که براه حق سلوک خواهد نمود و چون آن نخواهد بود مگر آنکه داند که
نعمتیست از جانب پروردگار او که باو عنایت شده بوظایف شکرگذاری
قیام نموده از جمله شاکران خواهد گشت یا راه باطل را اختیار خواهد کرد
و به بلای کفران نعمت گرفتار گردیده در سلک کافر نعمتان مندرج خواهد شد و بعضی
گفته اند که مراد بسبیل در آیه کریمه راه حق و طریق مستقیم است و راه باطل و طریق
شر بمقایسه آن معلوم میشود یعنی بدرستی که نمودیم ما انسان را راه راست و طریق
حق بنصب دلایل واضحه و انزال آیات بینه یا آنست که قدر نعمت دانسته بآن
در خواهد آمد و شاکر خواهد بود یا از ضعف دیده باطن از آن عدول نموده به تیه
ضلالت گرفتار خواهد گشت و بکفران نعمت منسوب خواهد گردید پس اگر بدیده
بصیرت در نگری و قوت شهوانی را مطیع و منقاد قوت عاقله سازی هر آینه
بسعادات عظمی و کمالات کبری فایز خواهی بود و بصراط المستقیم که راه نجات
و سبیل حق است خواهی رسید و اگر آنرا بر قوت عاقله سلطنت دهی
و چنان کنی که قوت عاقله اطاعت و انقیاد او را وجهت همت خود ساخته
همگی اوقات خود را در تحصیل مشتهیات او صرف نماید و بر مقتضای رضا و
اراده او جاری دارد و از اهل ضلالت و هلاک گردیده در معرض عتاب
قد خسر خسرانا مبینا در خواهی آمد ای عزیز وجود تو نسخه مختصریست از عالم الهی
و آنچه درین عالم موجود است از بسایط و مرکبات و مجردات و مادیات همه در
تو موجود است و تو خود عالم کبری بلکه عالم اکبر چنانچه بآن ناطق است کلامی که منسوبست
بسرخیل ارباب حال و سرچشمه جویبار هدایت و کمال امیر المؤمنین و سید الموحدین
صلوات الله علیه و آله اجمعین نظم دواک فیک و ما تبصر ○ و داؤک منک و
ما تشعر ○ و تزعم انک جرم صغیر ○ و فیک انطوی العالم الاکبر ○ و ترجمه آن

للموافقة النوع مع اصله در ضمن این رباعی در معرض بیان می آید رباعی ای نسخت
دوای تو اگر باخبری * هم از تو بود درد اگر در نگری * از خردی جسم منگری در بر
تو عالم اکبری چه شد گر بشری * و بدانکه هر چه در عالم کون و فساد موجود است ترا
نحوی از انحا شباهتی بآن حاصل است و از آن جهت که نیستی نهایتش اخر در
تو بیشتر ظهور دارد و رابطهٔ آن از اشیای دیگر بتو زیاده است چهار صفت اول
ملکی که ترا بر افعال ملائکهٔ مقربین و اخلاق فرشتگان تحنیه آیین ترغیب
و تحریص نموده بر عبادت و طاعت پروردگار و تلاش تحصیل قرب و رضای
خالق لیل و نهار میدارد دوم سبعی که ترا بر افعال سباع و اطوار حیوانات
درنده مثل دشمنی و سرعت انتقام و غلبه جستن بر خصم و دشنام دادن و زدن
و کشتن و امثال آن ترغیب میفرماید سیم بهیمی که باعث بر انگیختن شهوت
و شره و لذت بخوردن و آشامیدن و جماع کردن و آنچه مانند آن باشد از افعال بهایم
چهارم شیطانی که خصال شیطان لعین را از مکر و حیله و شعبده و امثال آن
در نظر تو جلوهٔ استحسان داده طبع ترا بجانب آن مایل میسازد و بلکه اگر نیک در نگری
می یابی که هیکل وجود تو محل اجتماع چهار چیز است ملمع چون در نگری بدیدهٔ بینایی
یابی تن خویش را عجب ماوایی * کانجا سگ و خوک و ملک و شیطانی
جمع آمده در بساط استیلایی * سگ عبارت از قوت غضبی است که بآن تشفی را
از بیگانه تفرقه نکرده در مقام انتقام از بنی نوع خود بشتم و ضرب و قتل و
امثال آن در می آیی و خوک کنایه از قوت شهوانی که چون بر تو غالب شد نیک
نیک را از بد و خیر را از شر فرق نکرده بمقتضای ارادت او مبادرت
می نمایی و شیطان حیله و تزویر است که آن شر را در کسوت خیر در می آورد
و باطل را در لباس حق جلوهٔ ظهور میدهی پس اگر بجهاد این دشمن خانگی قیام

نمود

نموده و مورچه کید و مکر شیطان کردی و سگ و خوک را بر هم انداخته غلبهٔ خوک را
بتسلیط و لا دادن سگ بر و در هم شکستی و گزندگی و بیجایی سگ را
بشرک ساختن و حمله دادن خوک بر و از خود رفع کردی و چنان شد که هر سه
در قلادهٔ فرمان برداری و اطاعت تو در آمده مقهور و محکوم تو شدند هر آینه
از صحبت ملک بهره مند گشته بمرتبهٔ ملکی فایز خواهی شد و بمودای این حدیث [illegible]
قیام با فضل الجهاد بر آمده ذمت همت خود را از اقدام بآن بری خواهی ساخت
و کار دنیا و آخرت تو نظام یافته عاملان عدل و انصاف در مملکت بدن تو
که عالم اکبرش دانسته را عمل خواهد یافت و چنان خواهد شد که هیچکدام قدم
از جادهٔ استقامت بیرون نتوانند نهاد و اگر و العیاذ بالله در جهاد ایشان
مسامحه و کاهلی نموده دقیقهٔ خود در اسعاف داشتی و ذرهٔ رعایت
جانب ایشان نمودی هر آینه ترا ذلیل و منقاد حکم خود ساخته بزیر لجام
اطاعت و انقیاد در می آورند و بر تو سوار شده بهر جانب که ارادهٔ ایشان
تعلق گرفت می رانند و چنان میشود که همگی اوقات تو صرف تحصیل
مشتهیات و حصول مرادات ایشان شود و تو در معنی همت بعبادت
کلب و خنزیر مشغول خواهی بود و پرستش ایشان اقامت خواهی داشت
چنانچه حال اکثر ابنای این زمانست که همگی همت ایشان مصروف اطاعت
شکم و فرج است و شب و روز عداوت و نفاق مردم را شعار و دثار خود ساخته
بلوازم آن قیام دارند و طرفه تر آنکه کافر از ابر پرستش اصنام انکار مینمایند
و بر عبادت اوثان بضعف عقل و نادانی منسوب میسازند و حال آنکه اگر بدیده
انصاف در نگرند و پردهٔ غفلت از روی کار خود بر داشته حقیقت امر را
بر وجهی که بر ارباب کشف و ریاضت منکشف میشود بعین الیقین مشاهده

نمایند هر آینه می باید که گاهی دست خدمت بر سینهٔ اطاعت نهاده بعبادت
خود کن مشغول اند و دامان اعمال خود را در خدمت او بهین کرده گاهی بجهت او در
رکوع خمند و گاهی در سجود و بهمه انتظار دارند که بخدمتی از جانب او مامور شوند تا بذل
جهد خود نموده نهایت سعی و کوشش در تحصیل مراد او بتقدیم رسانند و گاهی
در ملازمت سگی بدو زانوی ادب در آمده بپرستش او قیام دارند و شب
و روز در فکر آنند که از جانب او چه اشارت صادر شود که در حال بر مقتضای آن
بعمل آورند و کلی همت ایشان مصروف آنست که در آنچه رضای شیطان مقرون بآن
باشد و از آن او بآن تعلق گیرد و متضمن خشنودی و مسرت او باشد ساعی باشند و
سرانجام حیلها انگیزند چرا که هر یک از کلب و خنزیر خود را او بر می انگیزاند که ایشان را
بر خدمات خود بدارند و مشتهیات خود را از ایشان طلبند پس در حقیقت
عبادت و طاعت شیطان میکرده باشند و قلاده بندگی او را در گردن انداخته
داخل باشند در سلک جمعی که از جانب حضرت عزت در معرض این خطاب آمده اند
که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین
یعنی عهد نمودم با شما ای فرزندان آدم و نگفتم بشما که عبادت شیطان مکنید
که او دشمنست مر شما را در دشمنی ظاهر پس ای عزیز باید که در همه حال متفحص احوال خود باشی
و از حرکات و سکنات و قیام و قعود و تکلم و سکوت خود غفلت جایز نداری که مبادا
چنان شود که تمام عمر تو صرف عبادت شیطان و اطاعت کلب و خنزیر تو
شده باشد و آن نهایت ظلمی باشد که بر خود روا داشته باشی چرا که نفس خود را که
در ملک بدن تو حاکم و مالک آفریده اند در آن وقت محکوم و مملوک جمعی داشته خواهی
بود و با آنکه تو آن سید و مولی بوده خود را بنده و فرمان بردار کرده باشی و تو بسبب آنکه
عقلی که تو کرامت شده و مرتبه او در اقلیم بدن مرتبه حکومت و سلطنت است ترجیح

قوی و آلات و حواس را مقرر داشته اند که در اطاعت و فرمان او باشند تو
او را خادم و مطیع ساخته حکم جمعی را بر او جاری ساخته خواهی بود و بعض مفسرین
در تفسیر آیه کریمه وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا ان فی ذلک
لآیات لقوم یتفکرون گفته اند که سبب آنکه ما فی السموات و ما فی الارض را در
قبضه تسخیر تو در آورده اند آنست که تو خود را مسخر هیچ شیئی از اینها نسازی و چنان
نکنی که چیزی از آنها ترا در حیطه تسخیر خود تواند در آورد بلکه مسخر کسی باشی که سموات والارض
و ما فیهما همه در حلقه تسخیر او اند پس با وجود این همه عنایت و فضل که شامل حال تو شده — آلهی ص
و ترا در مرتبه داشته اند که مخلوقات عالم بالا و هم از تسخیر تو مزین شده بواسطه آنکه تو سر تسخیر
دیگری نه و نیاوری و بعبادت غیری قیام تمامی هر گاه تو خود را در قبضه تسخیر دیگران
در آورده عبادت و اطاعت ایشان را بر عبادت و اطاعت او اختیار نمائی و فضل او
بر خود ضایع و ناچیز گذاشته در مقام کفران نعمت او در آیی و با آنکه ترا بواسطه آنکه
عبادت او کنی از دیگران ممیز گردانیده اند دست از بندگی ماسوی تو خود را بنده و منقاد ایشان ساخته — دیگران ص
دست از عبادت او باز داری هیچ شک نیست که از اهل ظلم و عدوان خواهی بود
و از جانب حضرت عزت در معرض این خطاب افتتخذونه وذریته اولیاء من
دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا یعنی آیا فرا میگیرید شیطان و
ذریت و اتباع او را دوستان و معاونان امور خود از غیر من یعنی مرا گذاشته
ایشان را دوست و دوستان خود میدانید و اطاعت و فرمان برداری ایشان را — امور ص
وجهت همت خود ساخته بدل من انگاشته اید و حال آنکه ایشان مر شما را
دشمنند بد بدلیست که ظالمان و ستمکاران از برای من قرار داده اند تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا حدیث دوازدهم روایت شده
بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از هرون

بن مسلم از مسعدة بن صدقه که در ضمن حدیث ششم ذکر احوال ایشان شده از
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه وآله
ان الله عز وجل لیبغض المؤمن الضعیف الذی لا دین له فقیل له وما المؤمن الذی
لا دین له یا رسول الله قال الذی لا ینهی عن المنکر قال مسعدة وسئل ابو عبد الله علیه
السلام عن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر اواجب هو علی الامة جمیعا
فقال لا فقیل له ولم قال انما هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر
لا علی الضعفة الذین لا یهتدون سبیلا والدلیل علی ذلک من کتاب الله عز
وجل قوله تعالی ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون
عن المنکر فهذا خاص غیر عام کما قال عز وجل ومن قوم موسی امة یهدون با
لحق وبه یعدلون شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز ودو نمایش وانجام
آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است
رسول خدای صلوات الله علیه وآله که بدرستی که حضرت عزت جل ذکره دشمن میدارد
مومن ضعیف الایمانی را که نبوده باشد مر او را دین کامل گفتند کدام است مومنی
که دین کامل ندارد ای رسول خدای حضرت فرمودند مومنی که مباشر نهی منکر نشود و
مردم را از مباشرت منهیات وارتکاب محرمات باز ندارد راوی مذکور گوید از امام
علیه السلام سوال کردم از امر معروف ونهی منکر که آیا آن واجبست بر جمیع امت
امام علیه السلام فرمودند بر جمیع امت واجب نیست بلکه مخصوص ببعض است گفتند
بچه مخصوص است وسبب اختصاص چیست امام علیه السلام فرمودند بر کسی واجبست که قدرت
بر آن داشته باشد وچون در آن مقام شود مردم اطاعت او کنند وداند که معروف
کدام است ومنکر کدام نه بر جمیعی از ضعیفان امت که بر آن قادر نباشند وایشان را
حالیت تمییز معروف از منکر ومنکر از معروف نبوده باشد ودلیل بر آنکه وجوب آن

ببعض

ببعض امت اختصاص دارد وکلام الهی است در قرآن مجید که ولتکن منکم
امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر یعنی باید که
بعضی از شما ای امت محمد امتی باشند که مردم را بخیر خوانند ومامور سازند
ایشان را بمعروف وفعل خیر وباز دارند از منکر ومباشرت منهیات پس وجوب
آن خاص باشد ببعض امت ونسبت بجمیع امت عموم نداشته باشد چنانچه
اخبار داده الهی از حال امت موسی پیغمبر علی نبینا وعلیه السلام که مشعر بر آنست قال
الله عز وجل ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون یعنی
از قوم موسی گروهی اند که مردم را هدایت میکنند بسبب حق وراستی که با ایشانست
وبحق وراستی عدل میکنند نمایش دوم ان الله عز وجل لیبغض المؤمن الضعیف
مراد بدشمنی حضرت عز وجل ذکره آنست که با او بروجهی سلوک نماید که کسی با کسی
دشمن باشد با او بر آن وجه سلوک میدارد تا باشد وعاید سازد با و آنچه بر دشمنی
وعداوت مترتبست یعنی جزای بد وبرین قیاس است اکثر صفاتی که بحضرت عز
تعالی وحده نسبت میدهند مثل رحمت که در لغت بمعنی رقت قلب ومایل
داشتن دلست بجانب مردم وباعتبار غایت یعنی اثری که بر رقت قلب
مذکور مترتب میشود بحضرت عزت اسناد میکنند واو را تعالی وحده الغفور الرحیم
میگویند وآن درگذرانیدن از زلات وتقصیرات وبخشیدن مظالم وعفو
سیئات وبذل احسان وایصال نعمت بی پایان واللا مرتبه کبریایی بلند
تر است از اتصاف بامثال این صفات کما هی که بمعانی خود مستعمل باشد
الذی لا ینهی عن المنکر مراد بمنکر درین مقام هر امری است که از جانب شارع حکم
بحرمت آن شده باشد ودر نظر شرع فعل آن قبیح نماید ومراد بمعروفی
که در مقابل آن مستعمل میشود چیزی است که فعل آن بزرگ بحسب شرع اقدس

رجحان یافته باشد مثل واجب و سنت و حسنی که در مقابل حرام است که شامل
مباح و مکروه نیز هست اما امر بمعروف در قول راوی که سئل ابو عبد الله
علیه السلام عن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر و در کلام امام علیه السلام در
جواب او اخص از معنی مذکور هست و بمعنی واجبست چه امر بسنت بر هیچکس واجب
نیست بلکه سنت است و مراد از وجوب بر جمیع امت که راوی سوال آن از
امام علیه السلام کرد وجوب آنست بر هر فرد علی التعیین خواه قادر باشد
بر آن و خواه نباشد و خواه عالم بمعروف و منکر بوده باشد و خواه جاهل
والدلیل علی ذلک یعنی دلیل بر وجوب آن در بعض امت آیه مذکوره است
پس مشار الیه ذلک امری خواهد بود که از حصر وجوب بر جمعی که بصفات مذکوره
اتصاف داشته باشند لازم می آید که وجوب بر بعض است نه نفس حصر چنانچه
از عبارت ظاهر است چه دلالت آیه مذکوره بر حصر مذکور در معرض منع است و لکن
منکم آیه کلام امام علیه السلام صریحست در آنکه من در این آیت من تبعیض است
پس آنچه در بعض تفاسیر مذکور است که من مذکور من بیانیست یعنی باید که باشید شما
امتی که بامر معروف و نهی منکر قیام مینموده باشید از صواب دور باشد و بعد
از تصریح حضرت در این حدیث بر خلاف آن از معرض اعتبار ساقط والله اعلم
فهذا خاص غیر عام یعنی امر الهی و طلب او از بندگان امر معروف و نهی منکر را
مخصوص ببعض امتست و عام نیست که شامل جمیع امت باشد نمایش اول
بباید دانست که علمای امامیه رضوان الله علیهم خلاف کرده اند در آنکه وجوب
امر معروف و نهی منکر که تعبیر از آن بحسبه نیز میکنند وجوب عینی است یعنی
بر هر فرد از افراد جمعی که شروط وجوب در ایشان متحقق باشد بخصوصه واجبست
مانند نماز و روزه و امثال آن یا وجوب کفائی است که تا کسی مرتکب آن

نشده باشد بر هر فرد از ایشان واجبست و چون بعضی بآن قیام نمودند از دیگران
ساقط میشود مثل نماز میت و جواب سلام و امثال آن شیخ ابو جعفر طوسی
و شیخ ابو القاسم حلی و ابن ادریس و جمعی از متاخرین علمای ما که از آن جمله شیخ
شهید در شرح ارشاد و شیخ علی اعلی الله شانه در بعض مصنفات خود بوجوب
عینی رفته اند و بقیام بعضی بآن از دیگران ساقط نمیدانند و سید مرتضی علم
الهدی و ابو الصلاح و شیخ جمال الدین مطهر علیهم الرحمه و بعضی دیگر از متاخرین
مثل شیخ زین الدین رحمه الله واجب کفائی میدانند و حکم کرده اند بآنکه هرگاه
جمعی بآن قیام نمایند و ظن حاصل شود بآنکه قیام ایشان بآن در حصول مقصود کافیست
از دیگران ساقط میشود و ایشان را بر عدم ارتکاب آن اثمی نخواهد بود و بجهة
اجرای تحقیق محل نزاع و توضیح مقام در مقام ایراد مثالی در آمده میگوئیم هرگاه فرض
کنیم که در شهری شخصی بترک نماز و شرب خمر مثلا اقدام مینموده باشد و در آن شهر ده نفر
بوده باشند که شروط وجوب حسبه در ایشان متحقق باشد و از قیام بآن ضرری
مالی یا بدنی بایشان عاید نشود و چون یکی از ایشان شروع در آن نماید و بر فعل او
ترتیب اثر مطلوب که مداومت آن شخص است بنماز و باز آمدن او از شرب
خمر مظنون دیگران باشد بمجرد ظن مذکور قبل از آنکه اثر مذکور بر فعل آن یک کس مترتب
شود و آن شخص ترک فعل خود کند آیا وجوب حسبه از نه نفر باقی ساقط میشود یا
بر ایشان نیز واجبست که با وجود ظن مذکور با او مشارکت نمایند و اگر در آن مساهله کنند
آثم خواهند بود جمعی که بر وجوب عینی رفته اند شق ثانی را اختیار کرده اند و تقاعد
نه نفر باقی را با وجود ظن مذکور تجویز نکرده اند و جمعی که واجب کفائی میدانند میگویند
مشارکت دیگران با او واجب نیست و بمجرد شروع آن یک کس در آن از ایشان ساقط
میشود و جماعت اول استدلال کرده اند در مطلب خود بصدر این حدیث چه ظاهر

دلالت بر وجوب حسبه بر هر مؤمن دارد و بعض احادیث دیگر که در معنی با این
نزدیکند مثل حدیثی که روایت شده است از امیر المؤمنین علیه السلام که من
ترک انکار المنکر بقلبه ویده ولسانه فهو میت فی الاحیاء یعنی هر کس ترک کند
نهی منکر و انکار آن از دل خود یا دست خود یا زبان خود چنانچه بعد ازین تفصیل
مذکور خواهد شد میتی خواهد بود در میان زندها و اثری که بر حیات مترتب بر زندگی او
مترتب نخواهد بود و روایتی که منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت
فرموده اند باصحاب خود که انه قد حق لی ان آخذ البری منکم بالسقیم وکیف
لا یحق لی ذلک انتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح فلا تنکرون علیه ولا تهجرونه ولا
تؤذونه حتی یترکه یعنی بدرستی که سزاوار است مرا که بگیرم شما را ای اصحاب
در عداد گناهکاران در آورده و مواخذه نمایم و چون مرا نمیغی سزاوار نباشد و حال
آنکه بشما میرسد که مردی از شما مبادرت باعمال قبیحه نماید و انکار فعل او نمیکنید و از
دوری نمی جویید و او را در معرض ایذا و آزار در نمی آورید تا ترک آن کنند و امثال این احادیث
که درین باب وارد است و استدلال مذکور بر وجهیست که مشاهده میشود یعنی ضعف است
و دلالت احادیث مذکوره بر زیاده از وجوب مطلق در معرض منع و صدر این حدیث نیز
نص بر مطلب مذکور نیست چنانچه بعد از رجوع بمعنی آن ظاهر میشود و جمعی که واجب کفائی
میدانند استدلال کرده اند بایه کریمه ولتکن منکم که با ترجمه اش سبق ذکر یافت
و بقول حضرت در آخر این حدیث که وهذا خاص غیر عام و بخاطر میرسد که آیت و حدیث
مذکور هیچکدام زیاده برین دلالت ندارند که امر مذکور بر جمیع افراد امت واجب
نیست و قایلین بوجوب عینی نیز بآن قایلند چه ایشان نیز بر جمعی که جامع شرایط
آن نباشند واجب نمیدانند و زیاده ازین نمیگویند که بر بعضی که جامع شروط مذکوره
هستند بر هر فرد مخصوص واجبست و بفعل دیگری از و ساقط نمیشود و هیچیک از آیت

و حدیث دلالت ندارد بر آنکه از جمعی که جامع شرایط مذکوره باشند هر گاه از بعضی مبادرت
بآن واقع شود و قبل از ترتب اثر مطلوب بر فعل او از دیگران ساقط میشود و نزاع بین
الفریقین بر سر این است و سقوط وجوب آن از جمعی که جامع شرایط وجوب باشند
و اقتضای آن نمیکند که واجب کفایی باشد که چه بسیاری از واجبات از آن
قبیل هستند و باتفاق واجب عینی اند مثل جهاد و حج و زکوة و امثال آن نهایتش
بخاطر میرسد که اگر قایل شویم بآنکه هر یکی از ده نفر مذکور در مثالی که سبق ذکر یافت
بآن قیام نمایند اگر دیگران از ایشان این باشد که مشارکت ایشان را اصلا دخل در
ترتب اثر مطلوب و باعث رسوخ آن در نفس فعل و ترک مذکور نمی شود
بلکه اگر باز آمدن او از آن امر در معرض امکان نباشد همان فعل یک کس کافیست و الا
مشارکت ایشان نیز مفید نیست و وجود و عدم آن علی السویه است مشارکت
ایشان واجب نیست و وجوب آن بر ایشان قبل از شروع آن یک کس در آن
کفاییست و الا بر هر یک از ایشان مبادرت بآن واجبست و وجوب عینی است
و می تواند بود که کلام ابن البراج که ظاهرش وجوب کفاییست برین محمول شود
بخلاف کلام سید مرتضی و جمعی که حکم بر وجوب کفایی مطلق کرده اند و عبارات
ایشان این تفصیل ندارد پس آنچه علامه در کتاب مختلف گفته است که مذهب
ابن البراج همان مذهب سید مرتضی است بعینه محل بحث باشد و استدلال کرده
علامه قدس سره در کتاب تذکرة الفقهاء بر کفایی بودن وجوب مذکور بآنکه
غرض از امر معروف و نهی منکر که از جانب شارع امر بآن واقع شده وقوع
معروفست و ارتفاع منکر پس هر گاه مقصود مذکور بفعل بعضی حاصل شود
تکلیف دیگران عبث خواهد بود و حکم بوجوب آن بر ایشان وجهی نخواهد داشت
و بر او وارد می آید که اگر مراد از حصولی که گفته است هر گاه بفعل بعضی مترتب شود

و نوعی

حصول بالفعل است یعنی هرگاه وقوع معروف وارتفاع منکر بالفعل یعنی متحقق
شود وجوب آن از دیگران ساقط است اینمعنی محل نزاع نیست وکسی درین
خلاف نکرده بلکه خلاف در وقت ظن آنست که اگر مراد او حصول بالقوه است
یعنی ظن حصول اگر عبث بودن امر ونهی دیگران عبث بودن در بعض اوقات
خواسته است یعنی وقتی که وجود وعدم مشارکت خود را با جمعی که قیام بآن دارند
مساوی داند چنانچه گذشت نفع آن نمیکند چه او قایل بوجوب کفائی مطلق است
واگر مراد او اینست که لازم می آید که مبادرت ایشان بآن بعد از صدور آن از بعضی
در جمیع اوقات عبث باشد دعوی مذکور در معرض منع است وسند منع تفصیلی است که
در ضمن مثال مذکور گذشت ، نمایش دوم باید دانست که آنچه از شروط وجوب حسبه
عینا یا کفایة علی اختلاف القولین میان مجتهدان رضوان الله علیهم اشتهار یافته
چهار شرط است اول علم بآنکه معروف کدام است ومنکر کدام وحالت تمیز این
از دیگری تا از غلط ایمن باشد یعنی منکر را معروف انگاشته امر بآن نکند ومعروف را
تصور منکر کرده در مقام نهی از آن نشود دوم اصرار آن شخص بر ترک معروف
وفعل منکر وظاهر بودن علامت ارتفاع آن ازو سیم تجویز تأثیر فعل او یعنی ترتب
اثر مطلوب بر فعل او در معرض احتمال باشد چه اگر تأثیر مذکور احتمال نداشته باشد و داند
که بر قیام او بامر ونهی مذکور اثری مترتب نمیتواند شد تکلیف بآن وجهی نخواهد داشت
چهارم آنکه ضرر مالی یا عرضی یا بدنی بر امر ونهی مذکور مترتب نشده باشد نه نسبت بآمر
وناهی ونه نسبت بدیگران از اهل اسلام واز جمله این چهار شرط آنچه درین حدیث مذکور
وحدیث را بآن اشعاری هست دو شرط است که اول وشرط ثالث باشد وشرط ثانی
وشرط رابع از احادیث دیگر فهم شده است وباید دانست که مراتب انکار چنانچه
اشارت بآن سبق ذکر یافت سه است اول انکار بدل ومراتبش مذکور خواهد

شد دوم انکار بزبان که اول مراتبش موعظه ونصیحت است وآخر مراتبش توبیخ
وملامت وسیم انکار بدست که عبارت از شکستن آلات فسق ودور کردن
فاعل آن از مقام فعل مذکور وزدن او اگر بانکار لسانی متأثر نشود وامثال آن وآنچه
ازین مراتب بشروط اربعه مذکوره مشروط است مرتبه دوم وسیم است واما مرتبه اول یعنی
انکار بدل وجوب جمیع انواع آن مشروط بجمیع این شروط نیست بلکه آن بر چند نوع است
وهر نوع را حکمیست اول اعتقاد وجوب فعلی که ترک شده وحرمت فعلی که بعمل آمده
وترتب عقاب الهی بر فعل وترک مذکور ورضا نداشتن بآن ووجوب این نوع
عینی مشروط بشرط اول است که علم وجوب وحرمت باشد وبعدم تحقق شروط دیگر ساقط
نمیشود دوم دشمن تارک معروف وفاعل منکر بر ترک وفعل مذکور که بغض فی الله که در
بعض احادیث امر بآن واقع است عبارت از آن آنست ووجوب آن مشروط
به شرط اول است وبشرط ثالث ورابع که تجویز تأثیر وعدم ترتب ضرر است مشروط
نیست سیم اظهار کراهت خاطر از فاعل وتارک مذکور که بغیر زبان ودست باشد
مثل عدم مکالمه وترک اختلاط وامثال آن واین نوع ازین مرتبه بر نسبت مراتب
دیگر مشروط بجمیع شرایط اربعه است وبعدم تحقق یکی از آنها وجوب آن ساقط میشود
شمردن آن از انواع انکار قلبی که از قوم وقوع یافته مبنی بر مسامحه است که در آن
کرده اند واز این تقریر ظاهر شد که آنچه شیخ ابوالقاسم وعلامه علیه الرحمه وجمعی دیگر از
فقها بر آن رفته اند که انکار قلبی بهیچ یک از شروط اربعه مذکور مشروط نیست
از جاده استقامت بر کنار است ومخفی نماند که اطلاق نهی بر هر یک از انواع انکار
قلبی بطریق مجاز است وهمچنین اطلاق امر ونهی بر جمیع انواع حسبه سوای بعض
افراد امر ونهی لسانی نهایتش شاید اطلاق مذکور حقیقت شرعی شده باشد در
معرض اصطلاح اهل شرع در آمده پس تخصیص تجویز بمرتبه اولی از مراتب انکار قلبی که

داشتن

از کلام بعض علمای ما ظاهر میشود و محل بحث باشد چه اگر مراد ایشان تجوز نمودنست تخصیص را وجهی نخواهد بود و اگر مجاز شرعی اراده کرده اند مجاز بودن نوع اول نیز از من منعست فتدبر انجام بباید دانست که آنچه از شروط حسبه در کتب علمای ما رضوان الله علیهم مذکور است و همه بر آن اتفاق دارند این چهار شرط است که سبق ذکر یافت و بعضی شرط دیگر نیز اعتبار کرده اند و آنرا شرط خامس دانسته و آن اجتناب آمر و ناهیست از محرمات و ارتکاب مناهی یعنی کسی که مبادرت بامر معروف و نهی منکر میکند میباید خود مرتکب مناهی نباشد و عادل باشد و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بچند دلیل اول آیه کریمه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ یعنی آیا امر میکنید مردم را بنیکوئی یعنی مبادرت بطاعات و اجتناب از مناهی و فراموش میکنید نفسهای خود را و با آنکه آن اولیست بمامور ساختن بآن و دست از آن باز میدارید کنایه از آنکه آنچنان نباید کرد دوم قوله تعالی كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ یعنی بزرگ گناهی است نزد پروردگار شما آنکه بگوئید و بفرمائید مردم چیزی را که خود آنرا بعمل نمی آورده باشید سیم حدیثی که روایت شده است از حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله که مررت لیلة اسری بی بقوم تقرض شفاههم بمقاریض من نار فقلت من انتم فقالوا كنا نأمر بالخير ولا نأتيه وننهى عن الشر ونأتيه یعنی شبی که مرا بمعراج می بردند گذشتم بر جمعی که لبهای ایشان را بمقراضهای آتشین قطع میکردند از ایشان پرسیدم که شما چه کسانید و چه گناه مستوجب این عقوبت شده اید گفتند بودیم ما جمعی در دار دنیا که مردم را بخیر و اعمال نیک مامور میساختیم و خود مبادرت بآن نمی نمودیم و ایشان را از مناهی منع میکردیم و خود مرتکب آن بودیم و دامان کردار ما بآن آلوده بود چهارم آنکه امر کردن غیر فرع هدایت یافتن است و برپای داشتن غیر بعد از برپای بودن و گفته

ان الاصلاح زکوة نصاب الصلاح یعنی باصلاح آوردن اعمال غیر زکوة صلاح اعمال خود است پس چنانچه تا مال بنصاب نرسد ادای زکوة آن واجب نیست تا اعمال نیز بنصاب خود که صلاح است نرسد اصلاح اعمال غیر که زکوة آنست مناسب نخواهد بود و حق آنست که امر مذکور شرط نیست و هر کسی که خود مرتکب معصیت نیز مشاهده آن مینماید دو چیز واجبست ترک فعلی که خود مرتکب آنست و از دیگری و انکار غیر بر فعلی که از و مشاهده نموده است و بترک یکی از دو واجب مذکور واجب دیگر از و ساقط نمیشود و این حدیث و بعضی دیگر از احادیث که دلالت بر وجوب حسبه دارد چنانچه دلالت بر وجوب آن بر عادل دارد دلالت بر وجوب آن بر غیر عادل نیز دارد دلالت بر وجوب آن بر غیر عادل نیز دارد و انکاری که از آیتین مذکورتین فهم شد اشعاری بر تخصیص وجوب ندارد چه انکار مذکور در عدم مبادرت اوست بآنچه دانسته است که معروفست و مردم میگوید و ایشان را از آن میدارد در قول و فعل مذکور و همچنین آنچه حدیث معراج افاده آن کرده ترتب عقاب مذکور است بر عدم اتیان ایشان بآنچه ایشان بآن امر میکرده اند و اتیان ایشان بآن چه مردم را از آن باز میداشته اند نه بر امر و نهی ایشان و اما امر فرعیت و بعض تشبیهات که مذکور شد کلامیست شعری و قابلیت آن ندارد که دلیل احکام شرعی واقع تواند شد و نیز قایل این قول زیاده بر عدالتی شرط نکرده است و هیچ شک نیست که از عادل نیز گاهی و اگر بر سبیل ندرت باشد صغیره سر میزند پس اگر استدلال مذکور تمام باشد عدم جواز آن بر عادل نیز لازم می آید و لازم می آید که امر معروف و نهی منکر جایز نباشد مگر بر کسی که هرگز از و معصیتی بوجود نیامده باشد نه صغیره و نه کبیره و آنچنان کسی نیست مگر معصوم پس وجوب حسبه در وقتی که معصوم در میان نیست نسبت بهیچکس واقع نباشد

بنا نشده و راه آن بالکلیه مسدود باشد و التزام اینمعنی ظاهر است چه صورت دارد والله الهادی **حدیث سیزدهم**

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از ابوجعفر محمد بن یحیی العطار قمی که شیخ علماء زمان خود بوده و حدیث بسیار از او روایت شده و چند کتاب در حدیث تصنیف دارد و ثقه و جلیل القدر است از احمد بن محمد و جمعی از راویان حدیث ما که مراد اینجا علی بن محمد بن علان و محمد بن عبدالله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل الکلینی است از سهل بن زیاد رازی که از امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام هر سه حدیث روایت کرده است و اگرچه بعض علمای رجال مثل نجاشی و غیره تضعیفش نموده اند و نسبت کذب و فساد مذهب باو داده اما شیخ طوسی در بعض تصانیف خود توثیقش نموده والله اعلم از حسن بن محبوب کوفی که ثقه و جلیل القدر است و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و از شصت کس از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حدیث نقل کرده و بعضی او را از رجالی شمرده اند که اجماع اصحاب یعنی علمای شیعه منعقد شده است بر آنکه آنچه روایت آن از ایشان بصحت رسیده صحیح است و همگی تصدیق ایشان بفقه و علم کرده و وفات او در سال دویست و چهار هجری اتفاق افتاده رحمه الله علیه از ابی حمزه ثمالی که از رجال مقبول مذهب و بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی مجروح و گفته اند که امام رضا علیه السلام فرموده که او لقمان عصر خود بوده و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام هر دو حدیث روایت کرده است از امام الباطن والظاهر امام محمد باقر ع که آنحضرت فرموده قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی حجة الوداع الا ان الروح

الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بشیء من معصیة الله فان الله تعالی قسم الارزاق بین خلقه حلالا ولم یقسمها حراما فمن اتقی الله وصبر اتاه رزقه من حله ومن هتک حجاب ستر الله عز وجل واخذه من غیر حله قص به من رزقه الحلال وحوسب علیه یوم القیمة **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول**

فرموده است رسول خدای صلوات الله علیه و آله در اثنای حجة الوداع که حج آخرین آنسرور بود بدرستی که جبرئیل امین در دل من دمید و بخاطر من آورد که نمیرد و بعالم آخرت نقل نکند هیچ نفسی از نفوس انسانی تا روزی که از برای او مقدر شده است بتمام و کمال باو عاید نگردد پس بترسید از خدای تعالی و عصیان او مکنید و اجمال کنید در طلب روزی یعنی کد بسیار و کوشش زیاده در تحصیل آن منمائید و شب و روز از پی آن در تک و پوی مباشید که آنچه مقدر است بی آن نیز بتمام میرسد و باید که دیر رسیدن روزی مقدر شما را بر آن ندارد که بواسطه آن مرتکب عصیان خدا شوید و معصیت او را وسیله تحصیل آن سازید که بدرستی که رزاق بی منت نعمت عطایای او روزی بندگان خود را از وجه حلال بر ایشان قسمت کرده است و نصیب هر کس را فراخور مرتبه و حال او تعیین نموده و از وجه حرام قسمت آنرا بر ایشان مقرر نداشته است و روا نداشته که از حرام اخذ آن نمایند پس هر کس از جاده پرهیزکاری قدم بیرون ننهد و بتاخیر و دیر رسیدن قسمت او با وجود صبر و شکیبائی پیش آورد و بر آن ایستد روزی که از وجه حلال قسمت او شده است باو عاید شود و کسی که رعایت حرمت اوامر و نواهی الهی ننموده پرده ناموس شریعت انبیا خرق و معصیت

بدرد و هر آینه بریده میشود وظیفه روزی او از وجه حلال و چنان میشود که قسمت
مقدر تر باو نرسد و روز قیامت او را در موقف حساب در آورند حساب آنرا
از و طلب داشته بر ارتکاب آن عقاب نمایند **نمایش دوم**:
نفث فی روعی نفث بنون و ثای سه نقطه بمعنی نفخ و دمیدنست و روع بضم
را و سکون واو بمعنی عقل و دلست و حاصل معنی آنست که در ضمن نمایش اول
مذکور شد و اجملوا فی الطلب اجمال در طلب چنانچه گذشت کنایه از ترک کد و کوشش
بسیار ست در طلب و قول حضرت صلوات الله علیه و آله که اتقوا الله و اجملوا
فی الطلب دو محل دارد اول آنکه مراد این باشد که پرهیز کنید از خدای تعالی در ترک
کد و کوشش کنایه از آن که مبادرت بآن نمایید چنانچه میگوید اتقوا الله فی
فعل کذا باین معنی که مباشر آن فعل مشوید دوم آنکه مراد این باشد که اگر شما
شیوه پرهیزکاری تمامی را پیش گیرید و از خدای تعالی ترس داشته باشید چنانچه
باید کد بسیار و تعب زیاده در بدست آوردن روزی نخواهید داشت در روزی
حلال شما بی آن بشما خواهد رسید و اشارت باشد بمؤدای آیه کریمه
وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ که خلاصه تفسیرش
والله اعلم آنست که کسی شیوه تقوی و پرهیزکاری پیش گرفته از خدای تعالی بترسد
حضرت عزت بیرون شد او را در امور او باو کرامت کند و رزق او را باو رساند
از وجهی که گمان او بآن نبرده باشد و __لا يحملنكم استبطاء شیء من الرزق ان__
__تطلبوه بشيء من معصية الله__ یعنی لا يبعثكم و لا يحدوكم و ان در ان تطلبوه ان مصدریست
که فعل را بتاویل مصدر میبرد و مصدری که از انضمام آن با معمولش بیرون می آید منصوبست
بنزع خافض و کلام در این تقدیر است که لا يحملنكم استبطاء شيء من الرزق على طلبه
من معصيته یعنی برنینگیزاند و نه دارد شما را دیر رسیدن روزی حلال که طلب شما

مقدر است بر آنکه طلب نمائید آنرا از معصیت و مبادرت بعصیان آلهی __قسم الا__
__رزاق بين خلقه حلالا__ لا حلالا در این کلام بحسب ترکیب حالست از ارزاق که بر
مفعول مقدم است و نصبش بر حالیتست یا مفعول دوم است بتضمین معنی
جعل و نصبش بر مفعولیت و کلام باین آیل که قسم الارزاق بين خلقه و
جعلها حلالا و من __هتک حجاب ستر الله__ هتک ستر بمعنی دریدن و پاره کردن است
و اضافه حجاب بستر اضافه بیانیست اگر ستر بکسر سین خوانده شود چه ستر بکسر سین
بمعنی پرده و حجابست و اضافه لامیست اگر بفتح سین باشد که بمعنی مصدر است
و بر هر تقدیر در کلام استعاره مصرحه تبعیه ارتکاب شده است باین ترجیح
حجم تشبیه شده است شریعت آلهی و قانونی که در سلوک از جانب او
گذاشته شده در آنکه حایل میشود میان بندگان و گناه بپرده که حایل میشود
میان اینکس و غیر و اکتفا شده است از ادات تشبیه بذکر مشبه به بصیغه
فعل چنانچه قاعده استعاره مصرحه تبعیه است و بیان آن از پیش رفت
و ذکر هتک که از ملایمات مشبه به است ترشیح آنست **نمایش** باید دانست
که جمهور اشاعره که اغلب فقهای اهل سنت در اصول و کلام تابع ایشان اند
و مذهب ایشان با ابوالحسن اشعری است شاگرد ابو علی جبائی که از اعیان
معتزله است و اشعر نام بزرگ قبیله ایست در یمن و این جماعت باو منسوب اند
بر آن رفته اند که رزق اعمست از حلال و حرام و میگویند هر چه ذی حیات
از آن انتفاع می یابد خواه انتفاع مذکور باکل و شرب باشد و خواه بنحو دیگر رزقست
اعم از آنکه حرام باشد یا حلال و بعضی از ایشان مخصوص داشته اند بماکول و مشروب
و غیر آنرا از رزق نمیدانند و معتزله که اصول و کلام شیعه اغلب موافق مذهب
ایشانست و مذهب ایشان مستند است بواصل ابن عطا اتفاق دارند بر آنکه

حرام رزق نیست و رزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع حیوان از آن و کسی را نرسد
که او را از انتفاع از آن منع نماید یعنی حرام نباشد اعم از آنکه انتفاع مذکور بر وجه
اکل و شرب باشد یا بر وجه دیگر و استدلال کرده اند بر مطلب خود باین حدیث که
صریحست در اختصاص رزق بحلال و عدم صحت اطلاق آن بر حرام و بکلام الهی
که در مقام مدح و تعریف اهل ایمان نازل شده که و مما رزقناهم ینفقون برین
وجه که معنی آیه والله اعلم آنست که از آنچه ما رزق ایشان ساخته ایم انفاق میکنند و بدل
آن بغیر مینمایند پس اگر رزق اعم باشد از حرام لازم می آید که انفاق ایشان از حرام
نیز مقتضی مدح الهی باشد ایشان را و هیچ شک نیست که انفاق از حرام مقتضی مدح
الهی نیست پس رزق مخصوص باشد بحلال و شامل حرام نباشد و استدلال برین وجه
را شیخ ابوجعفر طوسی در تفسیر خود که بتبیان موسوم است ایراد کرده است و بعضی
دیگر از آیت مذکور برین وجه استنباط دلیل کرده اند که تقدیم ظرف در آن که متعلق
افاده حصر مینماید و حصر انفاق در رزق تقاضای آن میکند که آنچه قابلیت انفاق
دارد دو نوع باشد یکی رزق که از جانب الهی بایشان کرامت شده و ایشان
چون آنرا از خود باز گرفته انفاق نموده اند مستحق مدح الهی شده اند و یکی غیر رزق
که انفاق آن مقتضی مدح نیست و اگر چه ایشان از آن منتفع بوده اند و قابلیت
انفاق داشته است رزق باشد حصر مذکور را وجهی نخواهد بود و وقوع کلام الهی
بران وجه از حلیه بلاغت عاری خواهد نمود مگر آنکه بگویند تقدیم ظرف نه بواسطه
حصر نیست بلکه بنا بر رعایت سجع است در فقرات کلام والله اعلم و اشاعره بر
مذهب خود استدلال کرده اند بانکه اگر حرام رزق نباشد لازم می آید که کسی که در
تمام عمر خود بغیر حرام قوتی نخورده باشد و هرگز انتفاعی از حلال نیافته مرزوق
نباشد و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید فرموده است که و ما من دابة

فی الارض الا علی الله رزقها یعنی نیست حیوانی در روی زمین مگر آنکه
حضرت عزت عمت عطیاته بر ذمت رازقیت و کرم خود فرض کرده است
که رزق او را باو برساند پس حرام رزق باشد و الا کذب کلام مذکور لازم
آید و کذب بر خدا روا نیست و جواب آنست که رزق نزد معتزله چنانچه سبق ذکر
یافت اعم است از ماکول و مشروب و از اشیائی دیگر که حیوان از آن
انتفاع می یابد حتی استنشاق هوا و امثال آن و انتفاع مذکور را اعم میدانند از
انتفاع بالفعل و از انتفاع بالقوه یعنی قابلیت انتفاع داشته باشد و قدرت
بر آن حاصل باشد خواه فعلیت پیدا کرده باشد و خواه نه پس شخص مذکور که در مدت
می تواند بود که در طول ایام زندگانی هیچ نحو انتفاع از حلال نبرده باشد حتی
استنشاق هوا و قدرت بر آن نیز لحظه نیافته باشد و ظاهر است که وجود این قسم
ذی حیاتی بر تقدیری که متصور باشد تحقق آن در خارج در معرض منع خواهد
بود و ماده نقض می باید محقق باشد و نیز میرسد ایشان را که بگویند که حیوانی که بعد
از ولادت قبل از آنکه کام حیات را بچیزی از ماکولات و مشروبات دنیا
شیرین کرده باشد بعالم آخرت شتابد بنا بر آنکه تمام آن قابلیت لازم می آید که
مرزوق نبوده باشد و حال آنکه مفاد آیت مرزوقیت جمیع حیوانات است پس آنچه
جواب از ین ماده تواند شد جواب ایشان نیز از آن ماده میتواند بود و بحدیثی
که روایت کرده است صفوان بن امیه و گفته است کنا عند رسول الله صلی الله علیه
و آله اذا جاء عمرو بن قرة فقال یا رسول الله ان الله کتب علی الشقوة فلا
اراني ارزق الا من دفی بکفی فأذن لي في الغناء من غير فاحشة فقال
صلی الله علیه و آله لا آذن لک و لا کرامة و لا نعمة ای عدو الله لقد رزقک
الله طیبا فاخترت ما حرم الله علیک من رزقه مکان ما احل الله لک من

حلالک اما انک لو قلت بعد هذه المقالة ضربتک ضربا وجیعا یعنی بودیم ما نزد
رسول خدای صلوات الله علیه و آله که عمرو بن قره که یکی از اصحاب بود در
آمد و گفت ای رسول خدای بدرستی که خدای تعالی سرنوشت من کرده است
که همیشه مفلس و بی‌چیز باشم و علاجی نمی‌بینم سوای آنکه روزی خود را از دف
زدن بدست خود بهم رسانم رخصت ده مرا که بغنا و قوالی قیام نمایم و باشم بی آنکه در
ضمن آن فاحشه‌ای از من صادر شود حضرت فرمودند که نه اذن با آن مقرون است
و نه ترا اکرامی و نعمتی در آن حاصل ای دشمن خدای بدرستی که حضرت عزت عظمته
رزق ترا از وجه حلال طیب مقدر کرده است و تو بواسطه آنکه بی‌صبری
که بر وصول آن داری اختیار کرده چیزی را که بر تو حرام گردانیده است
از رزق خود بجای آنچه بر تو حلال کرده است از حلالهای خود و هر آینه اگر دیگر این قسم
حرفی بر زبان تو جاری گردد از جانب من تادیب بلیغی خواهی یافت و ضرب
شدیدی بتو خواهد رسید پس چون درین حدیث اطلاق رزق بر حرام شده
حرام رزق باشد و جوابش اول طعن در سند حدیث است یعنی جمعی که حدیث
را نقل کرده‌اند تا بما رسیده عادل و ثقه نیستند و اعتماد بر صدق قول
ایشان نیست و بر تقدیر صحت سند میتواند بود که اطلاق رزق بر حرام که در کلام
پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شده است بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و قرینه این
آنکه اگر بطریق حقیقت میبود سوق کلام تقاضای آن میکرد که بجای ما حرم الله
علیک من رزقه ما حرم الله علیک من حرامه گفته شود همچنانچه فقره قرینه آن
که ما احل الله لک من حلاله است بر آن وجه واقع است پس چون آنچنان
واقع نشده و تغییر در اسلوب عبارت شده است میدانیم که حرام در آن
فقره بمشاکله فقره سابق است یعنی لقد رزقک الله طیبا چنانچه جمعی که ثنا را

مخصوص

مخصوص بوصف لسانی دانسته‌اند اطلاق ثنا را در کلام حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله که لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک بر توصیف حضرت
الهی نفس خود را بر آن حمل کرده‌اند و مشاکله اگرچه نوعیست از مجاز و حمل کلام بر آن
خلاف ظاهر است اما اهل عربیت آنرا از محسنات معنوی شمرده‌اند و در قرآن مجید
و حدیث و عبارات بلغا نظما و نثرا بسیار وارد است پس حمل بر آن چندان
دور نباشد خصوصا که متضمن رفع تنافی و تخالف از احادیث صحیحه بوده باشد

حدیث چهاردهم روایت شده است
بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از صالح بن عیسی بن احمد از
محمد بن محمد بن علی بن عمر بن رباح که مثل برادران واقفی بوده از محمد بن
الفرج الرخجی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و ادراک صحبت امام
محمد تقی و امام علی نقی علیهما السلام نیز نموده و ثقه و معتمد علیه است از عبدالله
بن محمد العجلی از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن
بن علی بن ابی طالب علیه السلام که قبر مبارک او در شهر ری واقع است و
احادیث بسیار در شان او نقل شده از آنجمله روایت شده است بسند معتبر
از احمد بن خالد البرقی که معاصر او بوده و بواسطه روایت کرده است که او از
سلطان وقت گریزان شده بشهر ری آمد و در کوچه موالی در زیرزمینی که در خانه
یکی از شیعیان آنجا بودند ساکن شد و مدتی مدید در آن موضع بعبادت پروردگار
خود قیام نموده روزه میداشت و شبها بنماز و شب زنده داری میگذرانید و گاهی
بروجه مخفی بیرون آمده بزیارت قبری که الحال در برابر قبر او واقع است اقدام مینمود
و باز بجای خود میرفت و اظهار میکرد که این قبر یکی از فرزندان امام موسی کاظم
است علیه السلام و همیشه برین وجه سلوک میداشت تا آنکه بعضی از شیعه را

که دران شهر بود معروفست بحال او بهم رسید درین اثنا یکی از شیعیان پیغمبر
را صلی الله علیه و آله بخواب دید که با وی فرمود که یکی از فرزندان من درین شهر در
کوچه موالی مقام دارد و نزدیک درخت سیبی که در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب
واقعست مدفون خواهد شد و اشاره بدان سرزمین فرمودند چون این مرد بیدار
شد نزد صاحب آن درخت و آن زمین رفت که شاید آنرا بخرد و چنان شود که
موضع دفن آنحضرت در ملک او واقع شود چون صاحب آن مکان از سبب این
اراده استفسار نمود خواب مذکور را با وی نقل کرد آن مرد هم یاد کرد که من
نیز امشب همین خواب دیدم و چون بیدار شدم آن درخت را با تمام باغ وقف
کردم که آنحضرت و شیعیان او در آنجا مدفون شوند درین اثنا بیماری بر مزاج شریفش
طاری شده بجوار رحمت ایزدی پیوست در وقت غسل چون در مقام کندن
لباس او در آمدند رقعه از گریبان جامهٔ او بر آمد که بران نوشته بود انا ابو القاسم
عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب
علیه السلام و حقیقت نسب شریفش بر همگنان ظاهر و هویدا گردید و روایت
کرده محمد بن علی بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه از علی بن احمد از حمزة بن
قاسم العلوی رحمه الله از محمد بن یحیی العطار از یکی از مردم ری که بخدمت
امام علی نقی علیه السلام استسعاد یافته بود که او گفت چون بخدمت آنحضرت
رسیدم فرمودند که این کنت یعنی کجا بودی گفتم بزیارت امام حسین علیه السلام
رفته بودم امام علیه السلام فرمودند اما انک لو زرت قبر عبد العظیم عندکم لکنت
کمن زار الحسین بن علی علیه السلام یعنی بدرستی که اگر زیارت قبر عبد العظیم
که در ملک شما واقعست قیام می نمودی هر آینه می بودی مثل کسی که زیارت
امام حسین علیه السلام کرده باشد و ثواب آنرا بی مؤنت سفر در می یافتی

از پدر او عبد الله بن علی از ابان غلام زید بن علی از عاصم بن بهدله که گفت
قال لی شریح القاضی اشتریت دارا بثمانین دینارا و کتبت کتابا و اشهدت
عدولا فبلغ ذلک امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام فبعث الی مولاه
قنبر فاتیته فلما دخلت علیه قال یا شریح اشتریت دارا و کتبت کتابا و اشهدت
عدولا و وزنت مالا قلت نعم قال یا شریح اتق الله فانه سیاتیک من لا ینظر
فی کتابک و لا یسال عن بینتک حتی یخرجک من دارک شاخصا و
یسلمک الی قبرک خالصا فانظر ان لا تکون اشتریت هذه الدار من غیر مالها
و وزنت مالا من غیر حله فاذا انت قد خسرت الدارین جمیعا الدنیا و الآخرة
ثم قال علیه السلام یا شریح فلو کنت عندما اشتریت هذه الدار اتیتنی فکتبت
لک کتابا بهذه النسخة اذن لم تشترها بدرهمین قال قلت و ما کنت تکتب
یا امیر المؤمنین قال کنت کتبت لک هذا الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم هذا
ما اشتری عبد ذلیل من میت ازعج بالرحیل اشتری منه دارا دار
الغرور من جانب الفانین الی عسکر الهالکین و تجمع هذه الدار حدود
اربعة فالحد الاول منها ینتهی الی دواعی الآفات و الحد الثانی منها ینتهی
الی دواعی العاهات و الحد الثالث منها ینتهی الی دواعی المصیبات
و الحد الرابع منها ینتهی الی الهوی المردی و الشیطان المغوی و فیه یشرع
باب هذه الدار اشتری هذا المغتون بالامل من هذا المزعج بالاجل جمیع هذه
الدار بالخروج من عز القنوع و الدخول فی ذل الطلب فما ادرک هذا المشتری
من درک فعلی مبلی اجسام الملوک و سالب نفوس الجبابرة مثل کسری و قیصر
و تبع و حمیر و من جمع المال الی المال فاکثر و بنی فشید و نجد فزخرف
و ادخر و زعمه للولد اشخاصهم جمیعا الی موقف العرض لفصل القضاء و خسر هنالک

المبطلون تشهد على ذلك العقل اذا خرج من اسر الهوى ونظر بعين الزوال
لاهل الدنيا وسمع منادي الزهد ينادي في عرصاتها ما ابين الحق لذي عينين
ان الرحيل احد اليومين تزودوا من صالح الاعمال وقربوا الآمال بالآجال
شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز وانجام آغاز مشتمل بر دو چیز
بیش دو قول خلاصه کلام راوی آنکه گفت بر شریح قاضی که خانه خریدم
بهشتاد دینار وسندی بر طبق آن نوشتم وجمعی را از عدول مؤمنین
بر آن گواه گرفتم پس ناگاه این خبر بامیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام
رسید غلام خود قنبر را بطلب من فرستاد وچون بخدمت آنحضرت
رسیدم مرا در معرض خطاب در آورده فرمود که ای شریح خانه خریده
وسندی بر آن نوشته وجمعی را از عدول بر آن گواه گرفته وبهائی
آن مالی داده گفتم بلی حضرت فرمودند ای شریح از خدا بترس وپیشه
پرهیزکاری پیش گیر که زود باشد که بر تو وارد شود شخصی که نگاه بسند
تو نکند واز گواهان تو چیزی نپرسد تا آنکه بیرون برد ترا از خانه تو در
حالتی که چشمهای تو باز باشد وروح از قالب تو مفارقت کرده باشد
وبسپارد ترا بقبر تو بی آنکه چیزی از زخارف دنیا همراه تو باشد پس
بدیدهٔ بصیرت بنگر مبادا که این خانه را خریده باشی از کسی که در واقع
مالک آن نباشد وداده باشی بهای آن مالی که از وجه حلال
بدست نیاورده باشی وتو در آن هنگام بتحقیق که متحمل نقصان دنیا
وآخرت خواهی بود بعد از آن فرمودند ای شریح اگر وقتی که اراده خریدن
آن داشتی پیش من می آمدی سندی درین باب برای تو می نوشتم
برین نسخه که چون آنرا بخاطر می آوردی اگر بدو درهم نو میفروختند

نمی خریدی شریح گوید گفتم چه چیز می نوشتی ای مولای مؤمنان فرمودند
می نوشتم از برای تو این سند را وعبارت او این بود که ترجمه اش اینست
بسم الله الرحمن الرحیم این سرائیست که خریده است آنرا بندهٔ ذلیل وخوار از
میتی که کنده شده است از مکان مألوف دنیا وبرای آخرت شتابنده خریده است
از وی سرائی که واقعست در شهر غرور وفریب وصافت آن از جانب فنا وزوال است که آن محل
هلاک وارتحال واحاطه کرده است باین سرای چهار حد حد اول آن منتهی است بدواعی
آفات وامور که متضمن بلایا ومحن اند وحد دوم آن منتهی میشود بدواعی عاهات
واسباب شدائد وکربات وحد سیوم آن نهایت می پذیرد بدواعی مصیبات
وامور که مورث کلفت مصیبت اند وحد چهارم آن اتصال دارد بهوای
نفس که باعث هلاک وجهت وبشیطان مغوی که گم راه کنندهٔ سالکان راه
یقین است ودرین حد گشوده میشود در این سرا که محل دخول وخروج آن است
خریده واست این گرفتار رشتهٔ امید وامل ازین آواره شده ناامیدی واجل
جمیع این سرا را بالخروج از عز قناعت وادب ودخول در ذل خواهش وتمنی
طلب وچون این مشتری را درین معامله درکی بهم رسد یعنی کسی بر دعوی نماید
که این حق من بوده است که او بغیر حق بتو فروخته است وتو بناحق در آن تصرف کرده پس بر
این بار ستم رسانند وخاک سازندهٔ اجسام پادشاهانست وزایل سازندهٔ حیات
ستمگران وجباران مثل کسری ها وپادشاه عجم وقیصر سلطان روم وتبع وحمیر والیان یمن
وجمعی که مال را بر روی مال گذاشته ودر مقام اکثار وبسیاری آن در می آیند وبناهای
رفیع بنموده وروی آنرا بگچ واشکال آن می اندایند وبرفعت اساس گرمی دادن
باکثر اندیدن فروش خوب وطلا کاری در ودیوار زیب وزینت میدهند ومال بسیار
ذخیره میکنند از برای فرزندان آنکه فایده رسانند ایشان خواهد کرد دنیا وتملق خواهد گرفت یعنی

موت که ایشان را یعنی بایع و مشتری و صاحب درک را موقف عرض و پرسش خاص
سازد و نامهم دعوی ایشان فیصل دهد و مهر آمینه درا با وقت خسران و زیان کاری ارباب
بطلان را خواهد بود و گواهست بر معاملهٔ کور عقل کاهی که خود را از قید اسیری هوا و
هوس آزاد سازد و به دیدهٔ بصیرت نظر کند بر مآل حال ارباب دنیا و فنا و زوال ایشان
و بگوش استماع نماید که منادی زهد و ترک دنیا ندا میکند در ساحت آنچه نزا یا در ساحت
دنیا که چه ظاهر و هویداست حق بر کسی که دو چشم بینا داشته باشد یعنی عبرت و
بینایی داور در عواقب امور در مرتبهٔ کمال با یقین باشد بدرستی که خانچه آمدن و بیرون رفتن از وی
بود و انتقال از آن را نیز روزی مقرر شده که از وصول آن گریزی نیست جهد کنید که
بواسطهٔ سفر خود توشهٔ راهی داشته باشید از اعمال صالحه و کردار نیک و نزدیک کردانید
املها و امید خود را با جلهای خود یعنی آرزوهای خود را کم کنید و طول امل را از خود دفع
آوردن موت و ثواب آن زایل سازید **متن دوم** حتی یخرجک منها
شاخصا هر گاه چشمهای شخصی گشوده ماند خانچه نتواند بر هم گذاشت عرب میگوید شخص
بصره بفتح خا فهو شاخص و شاخصا درین فقره حال واقع شده از مفعول یخرجک یعنی تا بیرون
برد آن شخص ترا از خانهٔ تو در حالتی که چشمهای تو از آن سیم باز باشد و شخص مذکور کنایه
از مولست و میتواند بود که از شخص من البلد که بمعنی ذهب و سار است ماخوذ باشد
یا از شخص السهم که باین معنی است که بلند رفت و بالای نشانه را گرفت تیر و مراد
این باشد که تا بیرون برد ترا بر وجهی که بر کتفهای مردم بار شده باشی یعنی [illegible]
رجعت نوبت ترا بر داشته باشند و یسلمک الی قبرک خالصا هر گاه بخفی یکسی
چیزی عطا کرد و او گرفت از و عرب میگوید سلمه بتشدید لام یعنی اعطاه فتسلمه و اسلمه
و هو ادنی اللها که بمعنی ترکیب حال واقعست از مفعول یسلمک خالص بودن از
و تعارف آنست یعنی ترا تسلیم کند بقبر تو در حالتی که خالص و فارغ باشی از همه چیز.

هیچ چیز از دنیا و متاع آن با تو همراه نباشد فانظر ان لا تکون ابتعت هذه الدار من
غیر مالکها ان در ان لا تکون ان مصدریست و حرف جر در کلام مقدرست و مصدر
که از ان و صلهٔ اش بر می آید منصوبست بنزع خافض و کلام درین تقدیرست که فانظر
لان لا تکون اگر حرف مقدر لام باشد یا فی ان لا تکون اگر فی باشد و تاویلش این
که فی عدم کونک شاریا لها من غیر مالکها و فی اداءک ثمنها من غیر حله یعنی تامل
کن و نگاه دار که نبوده باشد که خریده تو از غیر مالک آن واقع شده باشد و زر دادن
تو در بهای آن از غیر وجه حلال باشد فاذا انت قد خسرت اذا درین کلام اذا
مفاجأة است مثل اذا در آیت کریمهٔ فاذا هم خامدون و حاصل معنی آنکه مفاجات این
عمل مذکور بتحقیق که از اهل خسران و زیان کاری خواهی بود یعنی آنکه زمانی حاصل شود
اذن کم کشته ها بهذه یعنی اذن حرفیست که بر سر جزا و جواب در می آید و در اکثر
استعمالات بعد از ان و لو شرطی واقع میشود و در رسم کتابت آن خلاف
جمهور بر انند که می باید بالف نوشته شود و بشکل اذای حرف شرط و مازنی
که از علماء عربیت میگوید بنون می باید نوشت و فرا میگوید اگر عمل در ما بعد خود
خود میکند بالف باید نوشت و اگر عمل میکند بنون و ازعج بالرحیل ازعج
بصیغهٔ مجهولست بمعنی اقلع قال فی الصحاح ازعجه و ازعجه ای اقلعه من مکانه یعنی
کند او را از مکان خود و تجمع هذه الدار حدودها و تحیط بها یعنی فرا میگیرد
این خانه را و احاطه میکند با آن و فیه یشرع باب هذه الدار یشرع بصیغهٔ مجهولست بمعنی
بفتح قال فی القاموس اشرع بابا الی الطریق ای فتحه بالخروج من عز القنوع
با در بالخروج با عوض است مثل با در خذ هذا بهذا و قنوع بضم قاف بمعنی قناعت است
فما ادرک هذا المشتری من درک با با فتح ظرفیست و ادرک بمعنی لحق است و درک
بمعنی لاحق شدن قال فی القاموس الدرک اللحاق ادرکه لحقه و هذا که اسم

اشارت بمفعول اوست و درک بفتح را بمعنی تبعه است که عبارت از عقوبت و سزای بدیست و هر امر ناخوشی که بر فعلی مترتب شود بعد از وقوع آن قال
فی الصحاح الدرک التبعة یحرک و یسکن یقال ما لحقک من درک فعلی خلاصه یعنی درک بمعنی
تبعه است و بفتح را و سکون را هر دو خوانده شده عرب میگوید ما لحقک من درک فعلی خلاصه
یعنی هر گاه لاحق شود ترا عقوبتی بر منست خلاص ساختن تو از آن و مراد اینجا آنست که در
پیشش اول اسبق ذکر یافت فعلی مبلی اجسام الملوک مبلی بر وزن مکرم ماخوذ از ابلای بکسر
باست که بمعنی دلنورد اندر استست یعنی از هم پاشیدن و ریزه ریزه شدن و علی مبلی که جار
و مجرورست خبرست از اشخاصهم که مقدم شده است بر و مثل کسری و قیصر و تبّع و خاقان کسری
بفتح کاف و کسر کاف لقب پادشاه فرسست معرب خسرو که در زبان فارسی
بمعنی وسیع المملکه و چون عرب بزبان خود نقل کرده اند بواسطه دشواری تلفظ
ایشان بالفاظ فارسی تغیر از آن بکسری کرده اند و امثال این در لغت ایشان بسیارست
و اهل عربیت این قسم لفظی را معرب نامیده اند و قیصر لقب پادشاه روم است
و تبّع بضم تای دو نقطه و تشدید بای یک نقطه مفتوح لقب پادشاه یمن است
و لفظ خاقان ترکیست و جمعش تبابعه آمده و بای یک نقطه بر وزن فراعنه و حمیر بکسر
حا و سکون میم و فتح یا بزرگ قبیله ایست در یمن که بعضی از ایشان در زمان جاهلی
پادشاه بوده اند و بنی فی شید بکسر شین و سکون یا خبریست که دیوار خانه را با آن
می اندایند مانند گچ و امثال آن و شید بفتح شین مصدرست بمعنی بگچکاری کردن
عرب میگوید شاده یشیده شیداً و هو مشید بفتح میم ای معمول بالشید و نقل
بباب تفعیل که درین فقره ارتکاب شده بواسطه مبالغه در شیدست یعنی بنا کنند و
مبالغه تمام در گچکاری آن بکار برد و مشید بتشدید و فتح یا بر وزن مؤید بمعنی مطول
نیز آمده قال فی الصحاح المشید بالتشدید المطول و نجّد فزخرف نجّد بنون

وجیم بتشدید دال بی نقطه مشتقست از نجد که بمعنی ما ارتفع من الارض است یعنی
آنچه از زمین بلندست و درین مقام کنایه از رفعت بناست و می تواند بود که از نجد که
بمعنی ما ینجد به است ماخوذ باشد یعنی آنچه زینت دهند بآن خانه را از فرش خوب
و پرده های رنگین و تو شک و امثال آن و زخرف بضم زا و را بمعنی طلاست و زخرفه
بمعنی زینه بالذهب اشخاصهم لفصل القضاء اشخاص بکسر همزه مصدر باب افعال است
بمعنی احضار و ضمیر هم راجعست بجایع و مشتری و مبیع و صاحب درک یعنی اجسام
ملوک که کنایه از مولفت متعدد و متعلق حاضر ساختن ایشان بموقف قضا و پرسش با همه
ایشان تفصیل باید و استعارات و صنایع معنوی و لفظی که درین کلام رعایت شده است
بر صاحبان بصیرت و موفقان بصنایع عربیه مخفی نخواهد بود فی عرصاتها عرصات جمع
عرصه است و عرصه بمعنی ساحت و فضاست و ضمیر ها را جعست بدار که بمعنی خانه است
با بدنیا و اول اگر چه بحسب لفظ دورترست و رعایت جانب لفظ اقتضای رجوع
باقرب مینماید اما الحجب معنی النست ما اجتن الحق الذی عینین بما انجب
امثل ما رنا احسن وجهه و ابین بمعنی اظهرست و مراد بذی عینین صاحب بصیرت
کامله و کلام برین تاویلست که ما اظهر الحق لصاحب البصیرة ان الرحیل احد الیومین
یعنی چنانچه فرزند آدم را روز قدوم و در آمدنست باین دنیای فانی و
آن روز ولادت اوست همچنین روز رحلت و بیرون رفتنی نیز هست و آن
روز مولتست پس سزاوار آنست که آنرا فراموش نکند و همیشه متذکر آن باشد
والله الموفق **انجام** میتواند بود که دار در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که
اشتری منه دار از رغری باشد برای بدن و مراد به مشتری نفس ناطقه انسانی
ظلمانی آن محبوسست و بسبب آن از نورانیت عالم تجرد که از عوالم قدسست
محروم مانده و بایع کنایه از پدر و مادر باشد که باعث حصول اجزای اصلیه منویه آن

شده اند و خانهٔ بنا کرده اند که مبدا او آن از جانب فناست که عدم اولی
باشد و منتهاش بلشکر هلاک که مقدمات موتست و این بدن اگرچه مرکب
نفس ناطقه است و وسیلهٔ و سلوک او در تحصیل کمالات و فضایل اما قوای
بهیمیه که در محال ملازم او نیند و دواعی آفات و اسباب عاهات و مهلکات او نید
و او را بر اتباع هوای نفس و پی روی شیطان میدارند پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام قوای مذکور را بمنزلهٔ حدود خانهٔ بدن انگاشته اند که از چهار جانب آن
در آمده اند و چون خروج از ولایت شریعت الهی و دخول در مملکت ضلالت و بطلان
باتباع هوای نفس و پیروی شیطان واقع میشود مناسب دانسته اند که از
آن خانه حد از ایشان را چهار قرار دهند و چون خروج نفس از غرفهٔ قناعت و استغنای از ما سوای
که در عالم تجرد با آن بوده و دخول در ذلت خواهش و طلب که از لوازم سکنای
این خانه است و سبب آن تعلقیست که آن دارد بخریده است تشبیه کرده اند
حضرت آنرا ببهائی که از لوازم شری است و تعلق بمبیع سبب بذل آن میشود
و چون موت خلایق را خواهی نخواهی بموقف عرصات میکشانند تا همگی
که با یکدیگر درین نشاء کرده اند فیصل یافتن او را حواله با آن روز کرده اند و چون
فیصل باید ظاهر شود که هرکه تعدی کرده است و ظالم کیست و مظلوم که
تشبیه کرده اند آنرا حضرت بشخصی که ضامن درک میشود و تعهدی نماید که
اگر درکی بهم رسد اصحاب معامله را با مدعی مذکور بدار القضا حاضر ساخته
مهم ایشان را فیصل دهد و چنان کند که بعدالت میان ایشان منصفی
شود و حق بمن له الحق عاید گردد و اینست آنچه در تأویل این کلام بلاغت نظام
بخاطر رسیده است و می تواند بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معنی دیگر اراده
کرده باشند و فکر علیل بآن نرسیده باشد و نظر قاصر آن نرسیده والله العالم بحقایق الامور

سیره

چنانچه کویا این خانه را با آن

حدیث پانزدهم روایت شده است بسندی که
متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن محمد بن بندار که
از کتب رجال مشهور جرح و تعدیل او معلوم نمیشود از ابراهیم بن اسحق الاحمری
النهاوندی که اگرچه علماء رجال اکثر حکم بضعفش کرده اند و گفته اند نقصی در اعتقادش
بوده اما فاضل مصنف کتب بوده از عبد الله بن حماد الانصاری که از
مشایخ علماء شیعه و مصنف کتب است و حدیث او را اگرچه در مرتبهٔ حدیث
صحیح ندانسته اند اما گفته اند شاهد و مؤید حدیث دیگر می تواند شد از علی
بن ابی حمزة البطائنی قال کان لی صدیق من کتاب بنی امیة فقال لی استأذن
لی علی ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فاستأذنت له فاذن له
فلما دخل سلم و جلس ثم قال جعلت فداک انی کنت فی دیوان هؤلاء القوم فاصبت
من دنیاهم مالا کثیرا و اغمضت فی مطالبه فقال ابو عبد الله علیه السلام لولا ان بنی
امیة وجدوا من یکتب لهم و یجبی لهم الفیء و یقاتل عنهم و یشهد جماعتهم لما سلبونا
حقنا و لو ترکهم الناس و ما فی ایدیهم ما وجدوا شیئا الا ما وقع فی ایدیهم فقال
الفتی جعلت فداک فهل لی مخرج منه قال ان قلت لک تفعل قال افعل قال
فاخرج من جمیع ما اکتسبت فی دواوینهم فمن عرفت منهم رددت علیه ماله و من لم
تعرف تصدقت به و انا اضمن لک علی الله الجنة فاطرق الفتی طویلا ثم قال قد فعلت
جعلت فداک قال ابن ابی حمزة فرجع الفتی معنا الی الکوفة فما ترک شیئا علی وجه الارض
الا خرج منه حتی ثیابه التی علی بدنه قال فقسمنا له قسمة و اشترینا له ثیابا و بعثنا الیه بنفقة
قال فما اتی علیه الا اشهر قلایل حتی مرض فکنا نعوده قال فدخلت علیه یوما و هو فی
السوق قال ففتح عینیه ثم قال یا علی وفی لی والله صاحبک قال ثم مات فتولینا امره
فخرجت حتی دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فلما نظر الی قال لی یا علی وفینا والله لصاحبک قال

چناه

فقلت صدقت جعلت فداک بهذا او الله اعلم قال لی عند موته شرح کلام علامه نظام

در ضمن آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو نمایش **نمایش اول** راوی
گوید دوستی داشتم از نویسندگان سلاطین بنی امیه بمن گفت روزی که اراده ملاقات
امام جعفر صادق علیه السلام دارم از خدمت آن حضرت اذن حاصل کن که بمجلس
او حاضر شده بسعادت صحبتش فایز گردم پس من بخدمت امام علیه السلام رفتم و
بجهت او اذن طلبیدم و امام علیه السلام اذن دادند چون بخدمت آنحضرت رسید
زمین خدمت بوسیده سلام کرد و در مجلس آنحضرت نشست بعد از ان گفت
جان من فدای تو باد بدرستی که من از عمال دیوان این جماعت بودم و از دنیای
ایشان مال بسیار بمن عاید شده است که در بدست آوردن آن اغماض عین بسیاری
کرده ام و ملاحظه حلیت و حرمت آن نکرده ام امام علیه السلام فرمودند اگر نمی
بود این که بنی امیه بواسطه خود نویسندگان و ارباب عمل پیدا کنند و کسی پیدا نمی شد
که مرتکب عمل دیوان ایشان شود و بواسطه ایشان جمع خراج نماید و از جانب
ایشان با مردم جدال کنند و در جماعت و مجمع ایشان حاضر شود هر آینه در مقام غصب
حق ما که امامت و خلافت پیغمبر است صلوات الله علیه و آله نمی شدند و اگر مردم
ایشان را با آنچه در دست ایشان بود وا می گذاشتند و در مقام اعانت و امداد
ایشان در نمی آمدند مالک چیزی نمی شدند سوای آنچه در دست ایشان بوده و قدرت
بر سلب حق ما از ما بهم نمی رسانیدند پس جوانی که اظهار حال خود کرده بود و این جواب
شنیده گفت جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدای آیا مرا خلاصی و فرجی
شدی از ان عمل که ارتکاب کرده ام هست و می تواند بود که گناه آن بریده شود
امام علیه السلام فرمودند اگر بتو بگویم که بواسطه استخلاص از این ورطه ترا چه باید
کرد بعمل خواهی آورد گفت بلی ای فرزند رسول خدای بعمل خواهم آورد حضرت

فرمودند

فرمودند از جمیع آنچه از دیوان ایشان کسب کرده و در ایام عمل ایشان بدست
آورده جدا شو بعد از ان بخاطر آور آنچه از آنها تعلق بجمعی داشته باشد که
ایشان را شناسی و بیابی ایشان توانی رد بایشان را پیدا کن و مال ایشان را تسلیم
ایشان نمای و آنچه صاحب آن را نشناسی و ندانی که از کجا بهم رسانیده و که بخودآ
است از جانب صاحبش بفقرای مسلمانان تصدق کن که بعد از ان که چنین کرده
باشی من ضامنم که حضرت عزت جل ذکره گناه ترا در عوض عفو و مغفرت خود در
آورده بهشت را بتو ارزانی دارد پس آن جوان زمانی طویل سر در پیش انداخته تامل
نمود و بعد از ان سر برداشت و گفت آنچه فرمودی عزم آن تصمیم دادم جان
من فدای تو باد ای فرزند رسول خدای راوی گوید آن جوان نویسنده
بعد از مکالمه مذکور از خدمت امام علیه السلام بیرون آمد چون ما عازم مراجعت بکوفه
بودیم با ما رفیق شده بکوفه آمد و جمیع آنچه بر روی زمین داشت حتی لباسی که
پوشیده بود از خود جدا کرد و بر وجهی که از جانب امام علیه السلام بآن مامور شده
و بعضی را بصاحبان حق رسانید و بعضی را که معرفت بصاحبان آن نداشت بر فقرا
و ارباب استحقاق قسمت نمود چنانچه برای او وجهی نماند که صرف کسوت و نفقه او
شود راوی گوید پس ما جمعی که بحال او مطلع بودیم جزوی بجهت او میان خود توجیه کردیم
و بعضی را از ان بواسطه پوشش او جامه چند خرید کردیم و بعضی دیگر را بواسطه آنکه صرف
نفقه او شود نزد او فرستادیم بعد از ان ماهی چند اندک بر ان بگذشت که بیمار شد
و ما عیادت او مینمودیم تا آنکه روزی بعیادت او رفتیم و دیدیم که بیماری او اشتداد
تمام یافته است و در حال نزع است چون دانست که ما آمدیم چشم باز کرد و چون
چشمش بر من افتاد گفت ای علی بخدا قسم که آنچه صاحب تو یعنی امام علیه السلام
بمن وعده کرده بود وفای بآن کرد یعنی بهشتی که بجهت من ضامن شده بود بمن

ازرا نی داشتند بودند او از ضمان مذکور بری شد بعد از ان جان شیرین بتقاضای اوراح تسلیم نمود ما در مقام تجهیز و تکفین او شدیم و چون از منزل او بیرون آمده بخدمت به امام علیه السلام شتافتیم چون چشم امام بر من افتاد سبقت الکلام کرده گفت ای علی بخدا قسم که آنچه بصاحب تو که با خود او آورده بودی وعده کرده بودیم وفا بان کردیم و از عهده زمان خود برآمدیم راوی گوید گفتم جان من فدای تو باد بخدا قسم که او نیز ازین دنیا نرفت تا شکر این نعمت بجای بیاورد و جا بگفت آنچه تو فرمودی

هیچ و دوم من کتاب بنی امیه کتاب جمع کاتب است و مراد اینجا نویسندگان و مباشران عمل دیوانند اغمضت فی مطالبه ضمیر مجرور راجع بمال یعنی مسامحه و بی ملاحظگی کرده ام در تحصیل مالی که از نوان ایشان بهم رسانیده ام و اجتناب نکردم از آنچه شایبه حرمتی داشت و شبهه حلیت آن بود و اصل آن از اغماض عین اخوذ است که بمعنی برهم گذاشتن چشمست یخی لهم الفی بجی بجیم و بای حطی نقطه بمعنی جمع است و ثنای آن بایی و واوی هر دو آمده است قال فی الصحاح حبیت الخراج جبایة وجبوة وجبایة ای جمعته و مراد بمعنی خراج مال است که عبارت از مالی و جبایات دیوانیست الا فرج منه بیرون آمدن از مال که این فقره متضمن آنست کنایه از مفارقت انست و از تفرقت خود برآوردن و بنای کلام بر استعاره بالکنایه است یا تخییل به تشبیه شده است مال بچیزی که محیط میشود بانسان و بدور او در می آید مانند جامه و امثال آن و اکتفا شده است در کلام بذکر مشبه تنها چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات خروج از برای آن که از ملایمات مشبه به است تخییل انست فقسمنا له قسمة یعنی قرار دادیم میان خود از برای او چیزی و قسمت نمودیم آنرا بر یکدیگر که هر کدام چیزی از ان بدهیم اشهر قلایل وصف اشهر بقلایل با آنکه چون اشهر از صیغه جمع قلت است افاده قلت عدد آن مینماید بواسطه تاکید و مبالغه در قلت انست کنایه

ازانکه

ازانکه عدد شهور زیاده کور بسه که اقل مراتب جمع قلت است نرود دیگر زیرا که مرتبه اکثر مراتب آنست و میتواند بود که مشترک باشد میان جمع قلت و جمع کثرت تا توصیف مذکور تاسیس که افاده معنی جدیدست محمول تواند شد زیرا که جمع کثرت آن شهور آمده است و شرط صحت استعمال صیغه قلت در جمع کثرت آنست که صیغه دیگر مخصوص بجمع کثرت آن نباشد مانند ارجل و جائی که چون صیغه دیگر مخصوص جمع آن نیافته اند مشترک دانسته اند میان هر دو و در هر دو ماده استعمال مییابد و هو فی السوق سوق عبارت از نزعست یعنی جان کندن قال فی القاموس ساق المریض سوقا و سیاقا شرع فی نزع الروح **نامیش** از کلام امام علیه السلام که لولا ان بنی امیه وجدوا من یکتب لهم تا آخر آنچه متضمن شکایت حضرت است از صدور آن مستفاد میشود که اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و عدوان جایز نیست و مرتکب آن در معرض سخط و غضب الهی است و اگرچه امری که اعانت ایشان در ضمن آن بعمل می آید فی نفسه مباح و جایز باشد زیرا که از جمله اموری که امام علیه السلام در مقام شکایت از صدور آن از مردم مذکور ساخته شد و شکایت مذکور مشعر است بر حرمت آن حضور در جماعت و مجمع ایشانست چنانچه و شهد جماعتهم اشارت بانست و هیچ شک نیست که امر مذکور قطع نظر از آنکه متضمن اعانت ایشانست حرام نیست و ارتکاب آن جایز است پس معلوم شد که مطلق اعانت حرامست خواه در ضمن فعل حرام باشد مثل جمع کردن خراج و امثال آن و خواه در ضمن فعل مباح باشد مانند حضور در جماعت و خیاطت ثوب و آنچه از این قبیل باشد مؤید آنست حدیث حسنی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره از ابن ابی یعفور روایت کرده است که گفت کنت عند ابی عبد الله علیه السلام اذ دخل علیه رجل من اصحابه فقال له اصلحک الله انه ربما اصاب الرجل منا الضیق او الشدة فیدعی الی البناء یبنیه او النهر یکریه او المسناة یصلحها فما تقول

فی ذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام ما احب انی عقدت لهم عقدة او
وکیت لهم وکاء وان لی ما بین لابتیها لا ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة
یوم القیامة فی سرادق من نار حتی یحکم الله بین العباد یعنی بودم من روزی
نزد امام جعفر صادق علیه السلام که ناگاه شخصی از اصحاب آن حضرت درآمد و
لب بثنا و دعای آن حضرت کشوده گفت اصلحک الله بدرستی که گاه است
که مردی را از ما که اصحاب توایم تنگی و شدتی در معاش دست میدهد و
ضرور میشود که بواسطه قوتی که مباشر کسبی شویم و ما را ارباب حکم میخواهند که جهة
ایشان بنایی کنیم یا نهری در زمین بکنیم که مجری آب ایشان باشد یا سدی که از پیش آب
بسته اند و از هم پاشیده است باصلاح آوریم درین باب چه می فرمایید آیا ما را
مباشرت بآن رواست یا نه امام علیه السلام در مقام منع برمنع از آن درآمد فرمودند
که دوست ندارم که از جانب تو در اعانت ایشان گرهی بر ریسمان زده شود یا سر
مشکی بسته شود و بوده باشد مرا بازای آن ما بین لابتین این شهر یعنی مدینه طیبه بجای
آنکه اگر تمام مدینه را بمن دهند راضی نمیشوم که این قدر کار بواسطه ایشان از تو در وجود
آید و لابه بمعنی زمین سنگلاخ سیاه است که گیاه دران نروییده باشد و چون از
دو جانب مدینه طیبه دو زمین سنگلاخ برین وجه درآمده است چنانچه شهر درمیان
هر دو واقعست لتعبیر از آن بما بین لابتین می کنند و آنهار الابتین مدینه
میگویند حضرت فرمودند دوست ندارم اعانت ایشان را بافعال مذکوره
مدسیاهی که بنوک قلم ایشان داده شود تا بآن حرفی نویسند بدرستی که
جمعی که اعانت ایشان مینمایند و یاری ایشان را وجهت همت خود ساخته
اند روز قیامت در سراپرده آتشین مقام خواهند داشت و مرکز وار آتش ایشان را
درمیان خواهد گرفت چنانچه سراپرده برجمه خیمها را درمیان میگیرد که بهر جانب

حکم

روند عبور ایشان بر آتش باشد تا وقتی که حاکم علی الاطلاق خود را درمیان بندگان
جاری سازد و حدیث صحیحی که از یونس بن یعقوب نقل آن بصحت رسیده و آن
که گفت قال لی ابو عبد الله علیه السلام لا تعنهم علی بناء مسجد یعنی یاری مده ایشان را
در بنای مسجدی که از افعال مستحبه است چه جای فعل مباح و حرام و روایت کرده
ابن بابویه رحمه الله از حسن بن زید از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
از آبای بزرگوار آنحضرت صلوات الله علیهم که قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم الا و من علق سوطا بین یدی سلطان جائر جعل الله ذلک السوط
یوم القیمة ثعبانا من نار طوله سبعون ذراعا یسلطه الله علیه فی نار جهنم وبئس المصیر
یعنی فرموده است رسول خدای صلی الله علیه وآله که هر کس تازیانه در برابر سلطان
جایری بکمر خدمت بندد که چون سوار شود بدست او دهد یا چون اشاره بزدن کسی
کند حاضر داشته باشد بگرداند خدای تعالی روز قیامت آن تازیانه را ماری از آتش
که درازی او هفتاد گز باشد و مسلط سازد آن مار را در دوزخ بر او که همیشه معذب باشد
و بد عاقبتست این ایشان را و امثال این احادیث بسیار که درین باب وارد است
چه هیچ شک نیست که چنانچه احادیث مذکوره دلالت بر حرمت اعانت ایشان در
ضمن فعل حرام می کنند دلالت بر حرمت آن در بعض فعل حلال نیز دارد بلکه در ضمن فعل
سنت سنیه چنانچه حدیث یونس بن یعقوب که و لا تعنهم علی بناء مسجد مشعر بر آنست شاید
از آیه کریمه **و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار** هم استنباط تعمیم مذکور توان
کرد زیرا که مدلول آیه مذکوره آنست که میل مکنید بجانب جمعی که دامان کردار خود را بظلم آلوده
که دریابد شما را آتش دوزخ و در ضمن اعانت ایشان میل بجانب ایشان حاصلست
خواه بفعل حرام محقق شود و خواه بفعل حلال خصوصا که بعض مفسرین رکون را بمیل ضعیف
تفسیر کرده اند و گفته اند که نهی از میل قوی بقیاس بطریق اولی معلوم میشود والله اعلم بمقاصد

اعانت ایشان در ضمن فعل حرام میکنند دلالت آن در ضمن

کلامه و از کلام بعض فقهای ما رضوان الله علیهم که در مبحث مکاسب ذکر آن
کرده اند ظاهر میشود که حرمت اعانت ارباب ظلم مخصوص است بفعلی که فی نفسه حرام
باشد و اعانت ایشان بامور مباحه مثل خیاطت ثوب و بنای عمارت و امثال
آن حرام نیست اگر برین حکم اجماعی محقق شده باشد که عبارت از اتفاق علمای
مذهب است در یک عصر بران چون اجماع فی نفسه دلیل احکام شرعی میتواند شد متابعت
با ایشان دران متعینست والا جای بحث است چرا که احادیث صحیحه و نصوص قاطعه
چنانچه سبق ذکر یافت نص است برخلاف آن و قطع نظر ازان بر تقدیر مذکور
تخصیص حرمت را باعانت ارباب ظلم وجهی نخواهد بود چه فعل حرام فی نفسه حرامست
خواه متضمن اعانت ظالم باشد خواه نه مگر آنکه بگوییم مراد بحرمت آن شدت حرمت
آنست نه اصل حرمت هر چند اینمعنی محتاج بذکر نیست چه هرگاه حرمت اصل فعل ثابت
باشد بی آنکه متضمن اعانت ظالم باشد شدت حرمت آن کاری که متضمن اعانت
ظالم است بقیاس بطریق اولی معلوم خواهد بود و عجبست از علامه قدس سره که در کتاب
تذکرة الفقهاء حرمت اعانت را مخصوص داشته است باعانتی که در ضمن
فعل حرام تحقق شود و استدلال کرده است بر مطلب مذکور باحادیث مذکوره
و حال آنکه چنانچه از ترجمه آنها بوضوح رسید جمیع آنها صریحست در تعمیم فتامل
مترجم گوید گویا حکم متامل بواسطه آنست که می تواند بود که مقصود
علامه استدلال بر اختصاص فعل مذکور باشد بزیادتی و شدت حرمت
از سایر افعال حرام نه بر اختصاص آن باصل حرمت و تفصیل مذکور حمل
کرده باشد بر نهی از بعض افعال مباحه و مستحبه را که بعض احادیث مذکوره
متضمن آنست بر نهی تنزیهی و زیادتی مبالغه در ترک اعانت والله اعلم و ظاهر
آنست که مراد باعانت ظالمین که ازین حدیث و از بعض دیگر احادیث مذکور شد

حرمت

حرمت آن ظاهر میشود هر امری که در عرف اطلاق اعانت بر آن کنند و مرتکب
آنرا معاون ایشان گویند و بعضی امور جزئیه که در عرف اطلاق اعانت بر آن
نشود مثل حاضر ساختن کوزه یا سقایه آبی و امثال آن داخل در آن نباشد و انکار
بعضی اکابر نقل آن بثبوت رسیده که در جواب سوال خیاطی که بدوختن جامه سلطان
اشتغال داشته و از او پرسیده است که آیا من باین عمل در سلک اعوان ظلمه داخلم و
عقابی که بر اعانت ایشان مترتبست بر عمل من نیز وارد گفته است
الداخل فی اعوان الظلمة من یبیعک الابر والخیوط واما انت فمن الظلمة
انفسهم یعنی داخل در اعوان ظلمه کسیست که بتو سوزن و ریسمان میفروشد که
بجهة ایشان تا آن جامه دوزی اما تو که خود مباشر آنی از جمله ظالمانی نه از اعوان
ایشان ظاهر آنست که محمول بر نهایت مبالغه در آن باشد والا کار چنانچه مخفی نیست
باشکال میکشد نسئال الله العصمة والتوفیق انجام مخفی نماند که اخبار آن جوان
در حال احتضار بوفای امام علیه السلام بآنچه با او وعده کرده بود بحسب ظاهر دلالت دارد
بر آنکه در حالت نزع روح قبل از حصول موت و انقطاع کلام احوال آن نشأت
و اینکه در آن مقام از اهل نجاتست یا مستوجب عقاب بر انسان ظاهر میشود و در این باب
بطریق مخالف و موالف احادیث متعدده وارد است از آن جمله بچند طریق وارد
شده است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند لن یخرج احدکم من الدنیا حتی یعلم
این مصیره و حتی یری مقعده من الجنة او النار یعنی بیرون نرود یکی از شما از
دنیا تا بداند که جایی که محل رفتن اوست کجاست و تا نه بیند نشیمن خود را
در بهشت اگر بهشتی باشد یا در آتش دوزخ اگر از اهل دوزخ باشد و روایت کرده است
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب از علی الحلبی بن عقبه از پدر او عقبه در ضمن
حدیث طویلی که قال لی ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام یا عقبة لا یقبل الله

جنایز از کلینی ره

من العباد و یوم القیمة الا انه الامر الذی انتم علیه و ما بین احدکم و بین ان یری
ما تقر به عینه الا ان یبلغ نفسه الی هذه ثم اهوی علیه السلام بیده الی الورید
الحدیث یعنی ابن خطاب کرد امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام کفت
ای عقبه در معرض قبول حضرت عزت در می آید روز قیامت بکار امری که تمامی
تو و جمعی که در ولای ما با تو شریکند بر آن اید یعنی مذهبی که دارید و دینی که از میان ادیان
اختیار کرده اید و حایل میشود میان دیدهٔ بصیرت هریک از شما و میان
دیدن آنچه متضمن چشم روشنی اوست یعنی علم بحقیقت مذهب خود و رستکاری
در آن دنیا مگر رسیدن نفس او باینجا و دست مبارک را کذاشتند بر رک
کردن خود و اشارت بآنکه چون روح باینجا برسد پردهٔ خفا از پیش نظر برداشته
خواهد شد و حقیقت احوال آن نشا بعین الیقین مشاهد خواهد کشت و از بعض اصحاب
قلوب و ارباب باطن نقل کرده اند که در وقت احتضار چشم باز کرد و تبسم کنان
کفت فلمثل هذا فلیعمل العاملون یعنی مثل این باید عمل آورند جمعی که مرتکب عمل میشوند
و ارباب حدیث شیعه احادیث بسیار نقل کرده اند که همه صریحست بر آنکه در حال
احتضار حضرت معدلت مصطفوی صلوات الله علیه و آله و جناب ولایت مآب مرتضوی
علیهما السلام بنفس نفیس ببالین هر کس حاضر میشوند و بشارت میدهند او را
بآنچه مآل حال اوست اگر از اهل سعادت باشد بسعادت و حسن احوال و اگر از
ارباب شقاوت است بشقاوت و سوء مآل و معاضد این معنیست بعضی ابیات که در
این باب منسوبست بامیر المؤمنین و سید الموحدین امام المشارق و المغارب
علی بن ابی طالب علیه السلام که در مخاطبه حارث همدان که از اخیار اصحاب
آن حضرت بوده است و چنانکه در دیباچه اشارت بآن شد نسبت شریف مصنف
دام ظله باو میرسد بر زبان کوهر بیان جاری ساخته اند که یک بیت از آنجمله اینست

یا حار همدان من یمت یرنی ٭ من مؤمن او منافق قبلا یعنی ای حارث
همدان هر کس از دنیا رحلت مینماید در آن وقت مرا معاینه می بیند در مقابل خود آن
خواه از اهل ایمان باشد و خواه از ارباب نفاق و عده و آن همه را در آن حال بشارت
بسعادت و حسن مآل روزی باد ذخیر العباد و علی اکرم الاوتاد
حدیث شانزدهم
بمحمد
روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ جلیل محمد بن بابویه القمی از
محمد بن بکران النقاش که از اهل ثقه است و در کتب رجال اگرچه اسم او مذکورست
اما تصریح بجرح و تعدیل او نشده است از احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن زیاد السبیعی
الهمدانی که اگرچه در مذهب زیدی بوده اما نزد ارباب حدیث ثقه و جلیل القدرست
و بخوبی حافظه و کثرت حفظ حدیث مشهور چنانچه از و نقل کرده اند که میکفته است صد
هزار حدیث حفظ دارم که از آنجمله صد و بیست هزار را باسند باشند از پیغمبر صلی الله
علیه و آله حفظ کرده ام و جمیع رجال سند آنها را میدانم مولدش در سال دویست
و چهل و نه از هجرت بوده و وفاتش در سال سیصد و سی و دو از عبید بن حمدون الرواسی
از حسین بن نصر از پدر او عمر بن شمر ابی عبد الله الجعفی که از اصحاب امام جعفر صادق
علیه السلام است و علماء رجال ضعیفش دانسته اند از جابر بن عبد الله الانصاری
که از اخیار اصحاب است که در واقعهٔ بدر با پیغمبر صلوات الله علیه و آله همراه بوده و در هجده
معرکه در رکاب ظفر انتساب آنحضرت بغزای کفار قیام نموده و تا زمان امام محمد باقر
علیه السلام در ربقهٔ حیات بوده است و بسعادت خدمت پنج امام معصوم فایز شده
و نقلست که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله باو خبر داده بود که تا زمان امام محمد باقر
علیه السلام زنده خواهی بود و بسعادت دیدار او فایز خواهی گشت چون بخدمت
او برسی باو از جانب ما سلام برسان و این بکو و از امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که او آخرین کسیست از صحابه کرام که او از دار دنیا براه آخرت شتافته

ورحلت او بعد از همه وقوع یافته است در سال هفتاد و هشت هجری و بعضی در
نود و نه گفته اند روّح الله روحه العزیز از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از پدر
بزرگوار آن خلاصهٔ روزگار امام زین العابدین از والد عالی مقدار آن عبادت آثار
حسین بن علی بن ابی طالب از امیر المؤمنین و یعسوب الدین سلام الله علیه
و علیهم اجمعین که آنحضرت فرمودند شکوت الی رسول الله صلی الله علیه و آله
دینا کان علیّ فقال یا علی قل اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک
فلو کان علیک مثل صبر دینا قضاه الله عنک و صبر جبل بالیمن لیس بالیمن
جبل اعظم منه یعنی شکایت کردم بسوی رسول خدای صلی الله علیه و آله از بسیاری قرضی
که بر ذمت من بود و قدرت بر ادای آن نداشتم حضرت فرمودند یا علی بخوان این
دعا را اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک اگر قرض تو مثل
صبر باشد ببرکت خواندن این دعا حضرت عزت عمّت عطیاته ترا توفیق
ادای آن میدهد و ذمت ترا از شغل آن فارغ میسازد و صبر کوهیست در ولایت یمن
که در یمن کوهی از آن بزرگتر واقع نیست و خلاصهٔ معنی دعا آنکه بار خدایا غنی ساز
مرا بآنچه حلال کردهٔ آنرا بر بندگان خود از آنچه حرام ساختهٔ تصرف در آنرا و بی
نیاز سازم بفضل و کرم خود از کسی که غیر تو باشد مصنف دام ظله بعد از ذکر این
حدیث عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست میگوید جامع این احادیث
عفی الله عنه که در بعض سنوات قرض من بسیار شده بود چنانچه مبلغ آن از هزار
و پانصد مثقال طلا تجاوز نمود و صاحبان آن تشدد بسیار در طلب آن از
من می نمودند و تشویش تقاضای ایشان مرا از اکثر کار باز داشته بود و
نمی توانستم بهیچ کاری پرداخت و دست حیله ای بواسطهٔ ادای
آن نمیرسید و وسیله نداشتم که از و استمداد آن نمایم پس بمضمون این حدیث

و بار خود را

عمل کردم و بخواندن این دعا مداومت نمودم و هر روز بعد از نماز صبح مکرّر آن
قیام و داشتم و گاه بود که بعد از نمازهای دیگر نیز بخواندن آن تبرک می جستم
تا آنکه ببرکت خواندن دعای مذکور در اندک زمانی ادای آن وجه شد و اثر آن
قرض نماند بسبب بعض امور که هرگز بخاطر نرسیده بود و فکر من پیرامون آن نگشته والله
الموفق

حدیث هفدهم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق ثقة الاسلام
محمد بن بابویه القمی از تمیم بن عبدالله القرشی از پدر او عبدالله بن تمیم از احمد بن سلیمان
نیشابوری از علی بن الجهم در ضمن حدیث بزرگی که بقدر حاجت از آن اخذ شده قال
قال المامون لابی الحسن الرضا علیه السلام ما معنی قول الله تعالی و لما جاء موسی لمیقاتنا
و کلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک الآیة کیف یجوز ان یکون کلیم الله موسی بن عمران
لا یعلم ان الله تعالی لا یجوز علیه الرؤیة حتی یسأله هذا السؤال فقال الرضا علیه السلام ان
موسی علیه السلام علم ان الله تعالی جل ان یری بالابصار و لکنه لما کلمه و قربه نجیا
رجع الی قومه و اخبرهم ان الله تعالی کلمه و قربه و ناجاه فقالوا لن نؤمن لک حتی
نسمع کلامه کما سمعت و کان القوم سبعمائة الف رجل فاختار منهم سبعین الفا ثم اختار
منهم سبعة آلاف ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعین رجلا لمیقات ربه فخرج
بهم الی طور سیناء و اقامهم فی سفح الجبل و صعد موسی الی الطور و سأل الله تعالی ان
یکلمه و یسمعهم کلامه فکلمه الله تعالی و سمعوا کلامه من فوق و اسفل و یمین و شمال و وراء
و امام لان الله تعالی احدثه فی الشجرة ثم جعله منبعثا منها حتی سمعوه من جمیع الوجوه
فقالوا لن نؤمن لک بان هذا کلام الله حتی نری الله جهرة فلما قالوا هذا القول
العظیم بعث الله علیهم صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسی یا رب ما اقول
لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم و قالوا انک ذهبت بهم و قتلتهم لانک لم تکن

صادقاً فيما اخبرت من مناجاة الله تعالى اياك فاحياهم الله وبعثهم معه فقالوا
انك لو سألت الله تعالى ان يريك تنظر اليه لاجابك وكنت تخبرنا كيف
هو وتعرفه حق معرفته فقال موسى يا قوم ان الله لا يرى بالابصار ولا كيفية له
وانما يعرف باياته ويعلم باعلامه فقالوا لن نؤمن لك حتى تسأله فقال موسى
يا رب انك قد سمعت مقالة بني اسرائيل وانت اعلم بصلاحهم فاوحى الله
تعالى اليه يا موسى سلني ما سألوك فلن او اخذك بجهلهم فعند ذلك قال موسى
رب ارني انظر اليك قال لن تراني ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه
فسوف تراني فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا فلما افاق قال سبحانك
تبت اليك يقول رجعت الى معرفتي بك من جهل قومي وانا اول المؤمنين منهم
بانك لا ترى فقال المأمون لله درك فاخبرني عن قول الله تعالى ولقد
همت به وهم بها لولا ان رأى برهان ربه فقال الرضا عليه السلام لقد همت
به ولولا ان رأى برهان ربه لهم بها كما همت به لكنه كان معصوما والمعصوم لا يهم
بذنب ولا يأتيه فقال المأمون لله درك يا ابا الحسن فاخبرني عن قول الله تعالى
وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فقال الرضا عليه السلام
ذاك يونس بن متى ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنى استيقن ان لن نقدر
ان لن نضيق عليه رزقه ومنه قوله تعالى واما اذا ما ابتليه فقدر عليه رزقه اي
ضيق وقتر فنادى في الظلمات ظلمة الليل وظلمة البحر وظلمة بطن الحوت ان لا اله الا
انت سبحانك اني كنت من الظالمين بتركي مثل هذه العبادة التي فرغت
لها في بطن الحوت فاستجاب الله له وقال سبحانه فلولا انه كان من المسبحين للبث
في بطنه الى يوم يبعثون فقال المأمون لله درك يا ابا الحسن فاخبرني عن قول الله
عز وجل ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال الرضا عليه السلام

لم يكن احد عند مشركي مكة اعظم ذنبا من رسول الله صلى الله عليه وآله لانهم كانوا
يعبدون من دون الله ثلاثمائة وستين صنما فلما جاءهم عليه السلام بالدعوة
الى كلمة الاخلاص كبر ذلك عليهم وعظم وقالوا اجعل الالهة الها واحدا ان
هذا لشيء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا على الهتكم ان هذا لشيء
يراد ما سمعنا بهذا في الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق فلما فتح الله تعالى على نبيه
صلى الله عليه وآله مكة قال يا محمد انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك
وما تأخر عند مشركي اهل مكة بدعائك الى توحيد الله فيما تقدم وما تأخر فقال المأمون
لله درك لقد شفيت صدري يا ابن رسول الله واوضحت لي ما كان ملتبسا فجزاك الله عن انبيائه
وعن الاسلام خيرا **شرح كلام بلاغت نظام** در ضمن آغاز و سه نمایش و انجام **آغاز**
مشتمل بر دو نمایش **نمایش اول** راوی گوید مأمون عباسی از امام رضا علیه السلام
در مقام استفاده بعض مسایل و استکشاف بعضی مشکلات خود در آمده گفت
چه معنی دارد کلام خدای تعالی در قرآن مجید که **فلما جاء موسی لمیقاتنا و**
کلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک که ظاهرش دلالت بر آن دارد
که موسی علیه السلام چون بوعده گاه پروردگار خود آمد و پروردگار او با او سخن
کرد گفت ای پروردگار من خود را بمن نمای که بدیده ظاهر در تو نگرم چون روا باشد
که موسی بن عمران که بمرتبه کلیم اللهی فایز باشد نداند که عظمت و کبریای الهی زیاده بر آنست
که دیده ظاهر را گنجایش مشاهده جمال او بوده باشد و تجرد ذات و تقدس او از مقارنات
ماده و مقابله و جهة و مکان که از شروط رؤیت بچشم سرست ظاهرتر است از آنکه توهم رؤیت
او توان کرد با آنکه در مقام طلب آن در آید و از پروردگار خود آنرا درخواهد امام رضا علیه
السلام فرمود نه دانستی که موسی علیه السلام میدانست و عالم بود بآنکه پایه عظمت
و جلال او رفیع‌تر است از آنکه دست ادراک بصری بآن تواند رسید و بچشم سر او را

توان دید ولیکن چون از جانب عزت بمرتبه کلیمی فایز شد و سعادت مکالمه
و مناجات او دریافت بجانب قوم خود باز گشت و در مقام اظهار نعمت پروردگار
خود با ایشان در آمده خبر داد ایشانرا از مرتبه قرب آلهی که با و کرامت شده
بود و سعادت مکالمه و مناجات حق که روزی او گشته پس قوم در
انکار آن در آمده گفتند ایمان نمی آوریم بتو ای موسی و تصدیق سخن تو
نمیکنیم تا خود کلام حق را نشنویم چنانچه تو دعوی شنیدن آن میکنی و ایشان
هفتصد هزار مرد بودند موسی از میان ایشان هفتاد هزار کس اختیار کرد و از
آنجمله هفت هزار کس برگزید و از میان ایشان هفتصد کس گزین کرد و هفتاد کس
ایشان را که بقدر امتیازی از ما بقی داشتند رفیق خود ساخت که با او
بوعده گاه مکالمه پروردگار حاضر شوند و بشنوند آنچه او شنیده بود و گواهی دهند
بر صدق قول او نزد باقی قوم چون برگزیدند پس با ایشان از میان قوم برآمده
بجانب طور سینا که وعده گاه مکالمه و مناجات او بود با پروردگار روان
شده چون بانجا رسید آن جماعت را در دامن کوه گذاشته خود بکوه
بر آمده درخواست کرد از حضرت عزت جل ذکره که مرتبه دیگر با او سخن در آید
و بشنوانند آنرا بقوم او که همراه او بند تا بصیقل آن غبار زنگ
شک و اعتقاد بد از آئینه خاطر ایشان زدوده شود و بعین الیقین مشاهده
و مرتبه قرب او نموده باقی قوم او را نیز از آن خبر دهند پس حضرت
عزت جل شانه دعای او را در معرض اجابت در آورده مرتبه دیگر
آثار مکالمه خود را ظاهر ساخت و ایشان همه کلام حق را شنیدند
چنانچه صدای او از جانب فوق و تحت و یمین و یسار و پیش و پس و عقب
بگوش ایشان میرسید بواسطه آنکه حضرت عزت تعالی شانه کلام مذکور را در درختی

که در آن مقام بود خلق کرده بود و چون صدای آن از آن درخت ظاهر میشد
نسیم قدرت هوای ملاصق آنرا بهمه جانب منتشر میساخت و از همه طرف
بر گوش ایشان میخورد پس با وجود مشاهده آن حال بر انکار خود راسخ
و رزیده گفتند لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة هرگز ایمان
نمی آوریم بتو ای موسی و تصدیق نمیکنیم باینکه این کلام آلهی است تا آنکه ما
او را بروجه آشکارا ببینیم و دیده ظاهر ما از مشاهده جمال او روشنی یابد پس
چون جرائت تکلم باین سخن بزرگ از ایشان بظهور رسید دریای غضب
آلهی بجوش در آمده صاعقه قهر او بر ایشان وزید بسبب ظلم و ستمکاری که بگفتن
این سخن مرتکب شدند خرمن وجود همه را بباد فنا و هلاک در داد موسی علیه السلام
چون مشاهده آن حال نمود بمناجات در آمده گفت بار خدایا چگونه بنی اسرائیل
چون بجانب ایشان برگردم و ایشان مرا در معرض خطاب و عقاب در آورده
گویند تو این جماعت را با خود بردی و چون نتوانستی صدق سخن خود را بر ایشان
ظاهر ساخت همه را در معرض هلاک در آوردی بواسطه آنکه در سخن خود که میگفتی با
خدای تعالی سخن کرده ام و سعادت مناجات و راز گوئی او را دریافته
نبودی و از آن ترسیدی که چون زنده نزد ما آیند تکذیب سخن تو کنند و ترا
بر کذب قول خود اعتراف باید نمود و بواسطه رفع این تهمت از خود بحیله قتل
جویم کناره از آنکه از سر عقاب عاجل ایشان درگذر و مرتبه دیگر خلعت حیات در ایشان
پوشان تا من ببلای تهمت گرفتار نگردم پس حضرت عزت دعای موسی را مستجاب
کرده ایشان را زنده ساخت و باتفاق موسی نزد قوم فرستاد پس باز
خطاب بموسی کرده گفتند بایستی که اگر از خدای درخواست مینمودی که خود را بتو نماید
تا بدیده ظاهر مشاهده جمال او کنی هر آینه دعای تو مرتبه اجابت می یافت و سعادت

لقای او فایز میشدی و خبر میدادی ما را از کیفیت ذات او و بما میگفتی
که او بر چه کیفیت و جهت و چنانچه حق شناسائی اوست ما را معرفت
بجمال او حاصل میشد موسی گفت ای قوم خدای تعالی را بدیده ظاهر نمیتوان
دید و ذات او را کیفیت و چگونگی نیست که علم کسی بآن تواند برد و او را تعالی
بآیات و علامات میتوان شناخت و بدلیل و برهان پی بشناخت او توان
برد نه بمشاهده و عیان ایشان باین سخن تسلی نشده گفتند ایمان بتو نمی آوریم و
تصدیق حرف تو نمیکنیم تا آنکه رؤیت او را از تو درخواهی موسی علیه السلام چون از
نصیحت ایشان مأیوس شد رو بدرگاه الهی کرده گفت پروردگارا شنیدی که
جماعت بنی اسرائیل چه گفتند و مرا بر چه کار میدارند و تو بصلاح حال ایشان دانا
تری از من و بهتر میدانی که خیر ایشان در چیست وحی الهی نازل شد که ای موسی سؤال
کن از من آنچه ایشان از تو سؤال کنند و نخواه آنچه از تو میخواهند که ترا از ان مؤاخذه
نمیکنیم و ما بر سرایر و عقاید همه مطلعیم و بگناه دیگری کسی را در معرض عقاب در
نمی آوریم و علم کسی را بجهل دیگری ضایع نمیکردانیم پس بعد از صدور امر الهی
موسی لب باین کلام گشود که رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي
وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ
لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ
وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ای پروردگار من بنمای بمن خود را تا نظاره جمال
تو نمایم و مرا برؤیت خود ممکن ساز کلام الهی در جواب او برین وجه مخلوق
شد که هرگز نتوانی دید مرا ای موسی و دیده ظاهر ترا قابلیت مشاهده جمال خود
نداده ایم ولیکن نگاه کن بسوی این کوه که بلندترین کوههای این مملکت و قوت
و توانائی او از تو و امثال تو بیشتر پس اگر این کوه در جای قرار گیرد و تواند بود

از من چه

تحمل تجلی ما نمود زود باشد که تو نیز مرا ببینی و در آن وقت طاقت مشاهده جمال من بخود
گمان بر و اگر نه بینی که کوه را توانائی هیچ تحمل پرتوی از تجلی ما نیست و بمجرد وصول ذره از
خورشید لقای ما بران ریزریز شده و از هم جدا شد تو نیز از تماشای آن درگذر و قبول
بر ظلمات هجران دیدار ما بنه پس چون تجلی کرد پروردگار موسی بر آن کوه چنانچه گفته
بقدر سوفار سوزنی یا برابر درهمی از نور خود بر آن افکند بعد از آنکه حیات و قدرت
و علم در آن آفریده بود آن را ریز ریز گردانید و پاره پاره و ساخته از هم فرو ریخت
چون موسی آن حال را مشاهده نمود از هول و دهشتی که او را دست داد بر روی
در افتاد و از هوش برفت و چون بهوش آمد در مقام تسبیح و تنزیه پروردگار
خود در آمده گفت بپاکی یاد میکنم ترا از هر چه لایق حضرت تو نیست و رجوع کردم
و باز گشتم از جهل قوم خود به تنزیه ذات تو از امکان رؤیت و اموری که متضمن
نقص است بسوی معرفت و شناخت خود بانکه تقدس ذات تو از ان برتر است
که کنجایش آن بوده باشد و من اول گروندگانم بانکه ترا نمیتوان دید بدیده ظاهر محرم مشاهده
جمال تو نیست پس تشفی خاطر از جواب امام علیه السلام حاصل کرد و لب بدعا آن
حضرت بگشاد و گفت لله درک خیر ها دهد ترا خدای تعالی خبر ده مرا از معنی قول الهی
در باب یوسف پیغمبر علیه السلام که وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى
بُرْهَانَ رَبِّهِ و رفع کن از خاطر من اشکال این را که چون تواند بود که یوسف صدیق
علیه السلام با وجود مرتبه نبوت و عصمت قصد مخالطت زلیخا نماید و عزم مباشرت
با وی از و علیه السلام وقوع یابد و حال آنکه فعل مذکور ازو جایز نبود امام علیه السلام ترا
تفسیر آیه بر وجهی که رفع اشکال او در ضمن آن بشود در آورده فرمودند که معنی آیه آنست
که زلیخا قصد کرد مخالطت و صحبت یوسف را و گرمی بود این که یوسف مشاهده برهان
پروردگار خود که عبارت از نور عظمت و لمعه عصمت نبوت است کرده بود و دامان عفت

و از آلایش معاصی پاک گشته قصد میکرد مخالفت او را چنانچه او قصد کرده بود و لیکن یوسف
علی نبینا و علیه السلام بمرتبه عصمت فایز بود و از معصوم قصد معصیت و آنچه مشعر
و اتیان بگناه بعمل نمی آید مامون گفت الله درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از
معنی قول خدای تعالی که وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ
لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ یعنی رفع کن از خاطر من اشکالی را که از ملاحظه ظاهر معنی آن
وحشت داده است چه ظاهر معنیش خبر میدهد از آنکه ذوالنون پیغمبر وقتی که غضب
بر وی مستولی شد و از میان قوم بیرون رفت ظن کرد و گمان برد که ما قدرت
بر وی نخواهیم یافت چون تواند بود که از پیغمبر خدای این قسم ظنی وقوع یابد و حال
آنکه بمذهب حق پیغمبران می باید بمرتبه عصمت فایز باشند امام رضا علیه السلام
فرمودند مراد بذی النون یونس بن متی است که از قوم خود غضبناک شده از میان
ایشان بیرون رفت و ظن درین آیت بمعنی استیقن استعمال یافته و لن نقدر
علیه بمعنی ان لن نضیق علیه رزقه چنانچه در آیه کریمه وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ
رَبُّهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ قدر علیه بمعنی ضیق و تنگ استعمال یافته است و معنی
آیه والله اعلم آنست که صاحب ماهی یعنی یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که از قوم
خود در غضب شد که چرا باو ایمان نیاوردند و قبل از آنکه وحی باو نازل شود
از میان قوم خود بیرون رفت پس یقین دانست که ما روزی او را تنگ
نخواهیم کرد و هر جا که باشد باو خواهیم رسانید تا آنکه بدریا درآمد و بزندان شکم ماهی
گرفتار شد فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ پس ندا کرد یونس علیه السلام در میان تاریکیها یعنی
تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ
إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی بتحقیق نیست معبودی بحق مگر تو و بپاکی یاد میکنیم ترا
از جمیع آنچه سزاوار مرتبه تو نیست و ترا از جمیع معایب و نقایص بری میدانم

بدرستی که من بودم پیش ازین از ظالمان و ستمکاران بر خود بسبب آنکه ترک
نمودم مثل این عبادتی را که الحال در شکم ماهی آن قیام دارم پس حضرت حق
تعالی وعده العزیز دعای او را مستجاب ساخت و تسبیح او را بشرف قبول
داده گفت فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ
اگرنه آنست که یونس از جمله تسبیح کنندگان بود و گفت لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین هرآینه درنگ میکرد در شکم ماهی و در آن مقام
میداشت تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند و قیامت قائم شود و لیکن برکت
ذکر و تسبیح او را از آن حبس خلاص ساختیم پس مامون مرتبه دیگر بوظایف
دعای حضرت قیام نموده گفت لله درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از قول خدای
تعالی که بعد از فتح مکه بر حضرت مقدسه رسول صلوات الله علیه و آله نازل
شد که لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ نسبت ذنب
برسول خدای صلوات الله علیه و آله چون صحیح تواند بود و حال آنکه عصمت جمیع انبیا بطفیل عصمت
اوست امام رضا علیه السلام فرمودند که مراد باعتقاد باطل مشرکین اهل مکه است
نه گناه واقعی زیرا که نزد ایشان گناه هیچکس بزرگتر از گناه رسول خدای
صلوات الله علیه و آله نبود بواسطه آنکه ایشان بعبادت اصنام و پرستش بت
قیام داشتند و سیصد و شصت بت را غیر از خدای تعالی محراب عبادت خود
ساخته بودند پس چون آنسرور علیه السلام ایشان را دعوت کرد بگفتن کلمه اخلاص
یعنی کلمه طیبه لا اله الا الله و توحید خواند ایشان را بعد از آنکه نهایت رسوخ در شرک
داشتند بزرگ نمود آن نزد ایشان و تکلیف آن امر عظیمی داشتند پس
بزرگان و ارباب شور ایشان بمنزل ابوطالب جمع شدند و گفتند أَجَعَلَ
الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا

وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ
إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ایا گردانید محمد خدایان متعدد ما را خدای یکتا یگانه بدرستی
که یکتایی و یگانگی خدا امریست بغایت عجیب و چون دیدند که ابو طالب
نرم شد از خانهٔ او برآمده روان شدند و بیکدیگر میگفتند در حال رفتن شتابان کنید و
صبر و شکیبایی ورزید بر پرستش خدایان خود بدرستی که مخالفت محمد با ما و دین ما این
کار او حادثه ایست از حوادث دهر که اراده شده است برای ما و از وقوع آن
چاره نیست یا دعوی که محمد ما را میکند و اراده کرده است امری نیست که مقرون
بحقیقت و صواب باشد بلکه بواسطهٔ طمع بزرگی و ریاست عرب و عجم است و این امریست
که همه کس را اراده آن هست و مراد همه کس است علی اختلاف الطبقات نشنیده ایم
ما این را که او ادعا میکند در ملت آخرین که پدران خود را بر آن دریافته ایم
یا ملت عیسی که آخرین ملل است زیرا که ایشان بران اعتقاد بودند که دین عیسی بر
تثلیث است نه بر توحید نیست این توحید که او ما را بر آن میخواند مگر افترا بافتن و دروغی
از نزد خود پس چون فتح کرد حضرت عزت تعالی شانه بر پیغمبر خود صلوات الله علیه مکه را
و در عوض ایشان خود در آورد و گفت إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ
لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ بدرستی که ما فتح کردیم از برای
تو ای محمد فتحی ظاهر و روشن بر همه کس تا آمرزیده شود از جانب خدای تعالی آنچه از
گناهان تو از پیش رفته است و آنچه بعد ازین خواهد بود نزد مشرکان اهل مکه یعنی
آنچه ایشان اعتقاد گناه آن بتو داشتند و خواهند داشت بسبب خواندن
تو ایشان را بتوحید پروردگار در زمان گذشته و آینده پس مأمون گفت بدرستی
که شفا دادی سینهٔ مرا از رنجی که از ایلی بود دراو بهم رسیده بود ای فرزند رسول خدا
و واضح و روشن ساختی آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود و حقیقت آنرا نمیدانستم جزای

خیر و باد ترا حضرت عزت عطیّه از جانب انبیای خود که رفع توهم کناه
در مادهٔ ایشان از ما کردی و از جانب ملت اسلام که باین تغییر خلل این عطایا
از اسلام بر طرف ساختی منش دوم قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا نجی فعیل است بمعنی
فاعل از مناجات که بمعنی مسارّه و راز گفتن است و می تواند بود که مصدر
باشد مثل نجوا چنانچه صاحب صحاح تصریح است بآن و هذه عبارته قال الفرّاء
و قد یکون النجیّ والنجوی اسما و مصدرا و بر هر تقدیر بحسب ترکیب حال است از فاعل
قرّبت که ضمیر مستترست در وی و راجع بخدای تعالی یا از مفعول او که ضمیر بارزست
متصل با و راجع بموسی علیه السلام الی طور سینا مترجم گوید طور بضم طا بمعنی کوه است
مرادف جبل و مراد اینجا کوهیست واقع در نواحی شام که موسی علی نبینا و علیه
السلام بران استماع کلام الهی نموده است و سینا نام درختیست که بر آن
کوه واقعست و بآن نسبت اضافه شده است کوه بآن و بفتح سین و کسر سین
خوانده شده است و فتح را نحویان بهتر دانسته اند قال فی الصحاح و طور سینا
جبل بالشام و هو طورٌ اضیف الی سیناء و هو شجر و قُرئ سیناء بالفتح والکسر و
الفتح اجود فی النحو لانه لیس فی ابنیة العرب فعلاء ممدود مکسور و بعضی گفته اند
سینا نام مکانیست که کوه مذکور آنجا واقعست و از ابن عباس و عکرمه
نقل شده که سینا و سینین بزبان حبشه بمعنی حسن و نیکوست و بعضی گفته اند
بمعنی مبارک است پس طور سینا باین معنی خواهد بود که کوه حسن و مبارک یعنی
باخیر و برکت و اضافهٔ آن از قبیل اضافهٔ موصوف خواهد بود بصفت مثل
یوم الاحد و بقلة الحمقاء و بعضی گفته اند سینا و سینین کوهیست که بر گیاه پر درختهای
گویند و برین تقدیر نیز اضافه از آن قبیل خواهد بود و بعضی گفته اند سینا و
سینین کنایه از درخت میوه دار است و چون در آن کوه درخت میوه داری

وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ
إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ آیا گردانید محمد خدایان معتقد ما را خدای یگانه یکتا بدرستی
که یکتایی و یگانگی خدا امریست بغایت عجیب و چون دیدند که ابو طالب [illegible]
عمر سند از خانهٔ او برآمده روان شدند و همدیگر میگفتند در حال رفتن ثابت باشید و
صبر و شکیبایی ورزید بر پرستش خدایان خود بدرستی که مخالفت محمد با ما و دعوی او
کار او حادثه ایست از حوادث دهر که از او پیدا شده است برای ما و از وقوع آن
چاره نیست یا دعوی که محمد ما را میکند و از او دیگر گروه هست امری نیست که مقرون
بحقیقت و صواب باشد بلکه بواسطه طمع بزرگی و ریاست عرب و عجم است و این امریست
که همه کس را اراده آن هست و مراد همه کس است ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة نشنیده ایم
ما این را که او میگوید از آن جهت دارد و در ملت آخرین که پدران خود را بر آن دریافتیم
یا ملت عیسی که آخرین ملل است زیرا که ایشان بر آن اعتقاد بودند که دین عیسی بر
تثلیث است نه بر توحید نیست این توحید که او ما را بر آن میخواند کرفر ایافتن دروغی
از نزد خود و پس چون فتح کرد حضرت عزت تعالی شانه بر پیغمبر خود صلوات الله علیه مکه را
و در عوض ایشان خود را آورد و گفت انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر
لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر بدرستی که ما فتح کردیم از برای
تو ای محمد فتحی ظاهر و روشن بر همه کس تا آمرزیده شود از جانب خدای تعالی آنچه از
گناهان تو از پیش رفته است و آنچه بعد ازین خواهد بود در نزد مشرکان اهل مکه یعنی
آنچه ایشان اعتقاد گناه آن بود داشتند و خواهند داشت بسبب خواندن
تو ایشان را بتوحید پروردگار در زمان گذشته و آینده پس مامون گفت
که شفا دادی سینهٔ مرا از رنجی که نزدیک بود که او بهم رسیده بود ای فرزند رسول خدا
و واضح و روشن ساختی آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود و حقیقت آنرا نمیدانستم جزاک

خیر دهاد ترا حضرت عزت عظمت عطایه از جانب انبیای خود که رفع توهم کنا
در ماده ایشان از ما کردی و از جانب ملت اسلام که باین تقریر خلل این عیب
از اسلام برطرف ساختی منش دوم وقربناه نجیا نجی فعیل است بمعنی
فاعل از مناجات که بمعنی مساره و راز گفتن است و می تواند بود که مصدر
باشد مثل نجوا چنانچه صاحب صحاح تصریح است بآن و هذه عبارته قال الفراء
وقد يكون النجي والنجوى اسما ومصدرا و بر هر تقدیر بحسب ترکیب حال است از فاعل
قربت که ضمیر مستتر است در او و راجع بخدای تعالی یا از مفعول او که ضمیر بارز است
متصل با و راجع بموسی علیه السلام الی طور سینا مترجم گوید طور بضم طا بمعنی کوه
مرادف جبل و مراد اینجا کوهیست واقع در نواحی شام که موسی علی نبینا و علیه
السلام بر آن استماع کلام الهی نموده است و سینا نام درختیست که بر آن
کوه واقعست و بآن نسبت اضافه شده است کوه بآن و بفتح سین و کسر سین
خوانده شده است و فتح را نحویان بهتر دانسته اند قال في الصحاح وطور سيناء
جبل بالشام وهو طور اضيف الى سيناء وهو شجر وقرئ سيناء بالفتح والكسر و
الفتح اجود في النحو لانه ليس في ابنية العرب فعلاء ممدود مكسور و بعضی گفته اند
سینا نام مکانیست که کوه مذکور آنجا واقعست و از ابن عباس و عکرمه
نقل شده که سینا و سینین بزبان حبشه بمعنی حسن و نیکوست و بعضی گفته اند
بمعنی مبارک است پس طور سینا باین معنی خواهد بود که کوه حسن و مبارک یعنی
با خیر و برکت و اضافه آن از قبیل اضافه موصوف خواهد بود بصفت مثل
یوم الاحد و بقلة الحمقاء و بعضی گفته اند سینا و سینین کوهیست پر درختهای
کو بند و برین تقدیر نیز اضافه از آن قبیل خواهد بود و بعضی گفته اند سینا و
سینین کنایه از درخت میوه دار است و چون در آن کوه درخت میوه داری

کرده است

ذکر کرده اند والله اعلم آنست که اما چون خواهد انسان را بیازماید پروردگار
او بدرویشی و سختی پس تنگ سازد بر وی روزی او را فیقول ربی اهانن پس او
گوید آفریدگار من اهانت نمود و خوار کرد مرا و هیچ شک نیست که این
از نهایت قصور نظر و قلت فهم اوست چه آسایش در درویشی بسیار و از آتش
درویشان افزون از حد شمار است عبدالله انصاری گوید درویشی چیست
خاکی بیخته و آبی بر وی ریخته نه پشت پا را ازو گردی و نه کف پا را ازو دردی بیت
ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری • درویشی اختیار کنی بر توانگری • و منها
انی کنت من الظالمین یعنی ترکی مثل هذه العبادة التی وقعت لها فی بطن
الحوت سبب ثبت ظلم خود برین وجه که بر زبان حضرت جاری شده است و هیچ
یک از انبیا بری که تا غایت بنظر رسیده و دیده نشده و مؤید آنست آنچه بعض ارباب
کشف و عرفان گفته اند که تمام قربی که یونس علیه السلام را در شکم ماهی حاصل شد قبل
از آن او را حاصل نبود و بعد از آن نیز حاصل نشد تا آنکه فرو بردن ماهی او را
معراج او دانسته اند و درین باب حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نقل کرده اند و عارف رومی در مثنوی آن را برین وجه بنظم در آورده است شعر گفت پیغمبر
که معراج مرا • نیست بر معراج یونس اجتبا • آن من بر چرخ و آن او نشیب
و آنکه قرب حق فزون است از حسیب • قرب نه بالا و پستی رفتنست • قرب حق
از حبس هستی رستن است • نمایش اول جمهور اهل اسلام اتفاق
دارند بر آنکه درین نشأه یعنی در دار دنیا دیدن ذات مقدس الهی به نظر
ظاهر ممکن نیست و او را تعالی شانه درین دنیا نتوان دید به تحقیق خلاف
شده است در آنکه آیا در آن نشأه یعنی در آخرت رؤیت او بر وجه مذکور ممکن است
یا نه اشاعره بران رفته اند که ممکنست و خواص مؤمنین در بهشت بسعادت لقای

الهی

الهی بدیده ظاهر و چشم سر فایز خواهند شد و لیکن نه بر وجهی که در مقابل ناظر باشد
یا در یکی از جهات ستة قرار گیرد یا مکانی محل او واقع شود چه امور مذکوره
از لوازم دیدن درین دنیاست و در آخرت مشاهده او بر وجهی میسر خواهد بود که آن
امور را احتیاج نباشد و معتزله میگویند ممکن نیست زیرا که چنانچه دیدن درین نشأه
محتاج بمقابله و جهت و مکانست در آن نشأه نیز چنین است چه عقل حاکمست
بآنکه دیدن بچشم سر بدون امور مذکوره متصور نیست خواه درین نشأه باشد و خواه
در آن نشأه و لقای مؤمنین در آن نشأه که در قرآن و حدیث وارد است بمعنی
انکشاف تام و ظهور قلبیست چه آنچه از معارف و علوم درین نشأه انسان را بدلیل
و برهان حاصل میشود در آن نشأه بدیهی او خواهد بود بر وجهی که علم او بآن
احاطه خواهد داشت که گویا معاینه می بیند و مشاهد اوست قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان و لیکن تدرکه القلوب بحقایق
الایمان یعنی دیده ظاهر را بمشاهده عیانی طاقت ادراک او نیست و
لیکن دیده باطن بنور ایمان و عمل صالح بمشاهده جمال او فایز خواهد گشت بیت
بچشم دل جمالش میتوان دید که چشم سر در ان محرم نباشد و قال ایضا
الحمد لله الذی لا تدرکه الشواهد و لا تحویه المشاهد و لا تراه النواظر و لا تحجبه السواتر
یعنی سپاس و ستایش خدای را که مشاهده بندگان پی بادراک او نمیتواند برد
و دیده نظرکنندگان او را نمی تواند دید و هیچ ستری حاجب او نیست و هیچ
پرده بر رو کرفته نشده است و اشاعره در اثبات مذهب خود متمسک
شده اند بآیتی که در سوال اول از اسوله این حدیث ایراد یافته است از دو وجه
اول آنکه متعلق و مشروط ساخته است خدای تعالی رؤیت موسی را علیه و علی نبینا
و علیه السلام در آیت مذکور بر قرار گرفتن و از هم نریختن جبل که فان استقر

مکانه فسوف ترانی بوقرار گرفتن و از هم نریختن جبل امریست فی نفسه ممکن
و هرچه متعلق و مشروط بامر ممکن باشد عقلا ممکنست پس رویت الهی ممکن باشد
معتزله در جواب آن میگویند آنچه رویت موسی علیه السلام در آیه مذکور
متعلق و مشروط بآن شده قرار گرفتن و از هم نپاشیدن جبل مطلق نیست زیرا
که در وقت تعلق مذکور هیچ شک نیست که جبل آرام داشت و در رویت حاصل
نبود و بالفعل نیز جبل مذکور برقرار است و رویت حاصل نیست بلکه قرار
گرفتن و آرامش جبل است در حال ظهور تجلی نور الهی بر آن و قرار گرفتن و آرامش
جبل در حال مذکور لا نسلم که ممکن باشد بلکه محال است زیرا که خدای تعالی رویت
موسی را متعلق و مشروط ساخت بر آن بعد از آنکه خبر داده بود که هرگز رویت
او وقوع نخواهد یافت که وقال لن ترانی و هیچ شک نیست که وقوع رویت
بعد از اخبار الهی بعدم وقوع آن محال است نه ممکن پس قرار گرفتن و آرامش
جبل که رویت موسی متعلق و مشروط شده است بآن محال باشد و کلام مذکور را
از قبیل تعلیق امر معلوم الامتناع باشد بر امری که دلالت کند بر امتناع وقوع آن امر
مثل آنکه گفته شود در جواب کسی که مجادله و نزاع در امر معلوم الصدق داشته باشد
که ان کان کلامک هذا حقا فشریک الباری موجود در اکه اراده شده است
باین کلام امتناع حق بودن کلام او چنانچه وجود شریک باری ممتنع است و اگر
متعلق و مشروط شده درین کلام وجود شریک باری بر امری که فی نفسه ممکن است
از قول مذکور اعتراف بامکان وجود شریک باری که کفر است لازم می آید
قایل آن منسوب بکفر نمیشود بواسطه معلوم بودن کذب کلام او نزد قایل
[illegible] **وجه دوم** آنکه اگر رویت محال باشد چنانچه معتزله میگویند هر آینه موسی علیه السلام
طلب از پروردگار خود نمیکرد زیرا که طلب امر محال از طور عقل دورست و عاقل

باختیار در آن مقام نمیشود پس طلب موسی علیه السلام آنرا از پروردگار
خود دلالت داشته باشد بر آنکه موسی اعتقاد امکان آن داشته چنانچه حکیم
پس آنچه معتزله بر آن رفته اند تقاضای آن داشته باشد که مثل موسی پیغمبری که
از اعاظم اولوا العزم باشد و بزیور کلیم اللهی محلی بوده نداند که بر خدا چه چیز رواست و چه چیز
روا نیست و احاد معتزله و جمعی که از علم کلام بافته اند و اند هیچ شک نیست که این
طریقیست معوج و راهیست کج که هیچ عاقل اختیار سلوک آن نمی نماید و معتزله نیز در
اثبات مدعای خود که امتناع رویت است متمسک شده اند بچند وجه
که اگر رویت ممکن باشد روا باشد که مردم بدیده ظاهر خدا را ببینند چنانچه اشاعره
میگویند پس طلب موسی علیه السلام نبوده باشد بکر از امر ممکن پس چرا سبب در
معرض خطاب و عتاب الهی در آمد و امر مذکور باین مرتبه بزرگ نمود که اطلاق
ظلم بر آن شد و بسبب آن کوه را از آسمان بر انیدند و صاعقه غضب الهی بر
ایشان وزید چنانچه همه را اهلاک ساخت چنانچه از آن خبر میدهد قول خدای تعالی
فقد سألوا موسى اكبر من ذلك فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة
بظلمهم و اشاعره در جواب ایشان میگویند که سبب بزرگ داشتن سوال
مذکور این بود که موسی علیه السلام در دنیا طلب سوال کرده بود و ما قایلیم بآنکه
در دنیا رویت الهی ممکن نیست چرا که رویت در دنیا چنانچه گذشت موقوفست
بر مقابله و جهت و مکان و امثال آن و امور مذکوره بر خدا روا نیست معتزله
را میرسد که بگویند که همین معنی نیز تقاضای آن میکند که موسی علیه السلام جاهل
باشد از آنکه بر خدای تعالی چه چیز رواست و چه چیز روا نیست و احاد اشاعره و
جمعی که بهره از علم کلام وارند عالم بآنچه شما در مقام تشنیع بر ما ذکر کردید و نسبت
آن بما دادید والله الهادی **نمایش دوم** اکثر نحات بر آن رفته اند که تقدیم

بهره

بر جزء شرط جایز نیست بواسطه آنکه معنی شرطی مقتضی صدر کلام است بیان این اجمال
آنکه چون کلامی ترکیب یابد از دو کلام ناقص که مضمون یکی از آن سبب تحقق
مضمون دیگری باشد جزو سببی را شرطی نامند و بواسطه افاده سببیت
مذکور یکی از ادوات شرط که ان و لو و اذا است بر سر او در می آید و جزو دیگر را که
مسبب آنست و مترتب بر آن جزای آن و گاه فا جزای بر سر آن در می آورند و گاه
بی فاء ذکر می کنند مثل ان تکرمنی اکرمک و ان تکرمنی فانا مکرم لک یعنی اگر
گرامی داری مرا من نیز گرامی میدارم ترا که گرامی داشتن مخاطب مر متکلم را
سبب گرامی داشتن متکلم شده است مر مخاطب را درین صورت اکثر علماء نحو
بر آن رفته اند که واجبست که شرط بر جزا مقدم باشد و مقدم داشتن جزا بر شرط جایز نیست
و اگر کلام بر وجهی واقع شود که چنان نماید که جزا تقدم یافته است آنرا جزا نباید
دانست و جزای دیگر بعد از شرط تقدیر باید کرد که آنچه مذکور است مفسر آن باشد مثلا در مثل
این کلام که انا ظالم ان فعلت کذا اگرچه بظاهر جزا مقدم شده است بر شرط
انا ظالم دیگر بعد از ان فعلت کذا مقدر باید دانست که کلام درین تقدیر باشد
که ان فعلت کذا انا ظالم و انا ظالم اول مفسر آن باشد و دلالت کند بر تقدیر آن
در کلام و بعضی دیگر بر آن رفته اند که تقدم جزا بر شرط جایز است پس در مثال مذکور
همان انا ظالم مذکور جزا خواهد بود و احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد شد و هیچ شک
نیست که کلام امام علیه السلام درین حدیث در جواب سؤال دوم که تعرض کرده
اند قوله تعالی و هم بها لولا ان رای برهان ربه را که از ین قبیل است بلولا ان رای
برهان ربه لهم بها نص بر هیچ یک از مذهبین نیست و چنانچه می تواند بود که غرض
حضرت این باشد که لهم بها در کلام مقدر است و تقدیر کلام درین وجه می تواند بود
که مدعا این باشد که و هم بها مذکور جزا است و چون مرتبه آن تاخیر است معنی کلام باین

آیل میشود و نهایتش چون حضرت جزا را با لام ابتدائی ذکر کرده اند و هم بها که
در کلام مذکور است بی لام است ظاهرا از آن احتمال اول است پس دعوی
میتوان کرد که کلام حضرت موید مذهب بعض محققین از ارباب تفسیر است
که گفته اند که و هم بها جواب لولا نیست چرا که لولا اگرچه از ادوات شرط نیست اما
در حکم ادوات شرط است درین که جواب آن جایز نیست که بر آن مقدم
واقع شود چنانچه جزا بر شرط مقدم نمیشود بلکه جواب لولا محذوف است و آنچه مذکور
است دال است بر آن و مفسر آنست و تقدیر کلام اینست که لولا ان رای برهان ربه
لهم بها اما آنچه صاحب کشاف و اکثر مفسرین ذکر کرده اند که تقدیر کلام آیت
اینست که لولا ان رای برهان ربه لخالطها یعنی اگر یوسف علیه السلام
برهان پروردگار نمی دید و نور عظمت و الوهیت را مشاهده نمی نمود بصحبت
زلیخا و مخالطت او قیام می نمود از جمله اموریست که سزاوار آنست که بآن
التفات ننمایند و از معرض اعتبار و اعتماد ساقط دانند زیرا که توجیه
مذکور بحسب ظاهر اشعار بآن دارد که از یوسف علیه السلام قصد و عزم
مصاحبت واقع شده است بواسطه رفع این احتمال احتیاج می افتد بارتکاب
مجاز و تاویل کلام از ظاهر خود بی آنکه بآن احتیاج باشد چنانچه گفته شود که مراد
اینست که در نفس یوسف علیه السلام بواسطه اقتضای قوت شهوانی که در
طبیعت انسان مرکوز است میل بآن بهم رسیده بود و چون میل
از غایت شدت شبیه بود بعزم و قصد تعبیر از آن بهم شده است که
بمعنی قصد است بطریق استعاره یا آنکه اطلاق هم بر میل مذکور بنا بر علاقه
و همت مقرره دیگر است که فعل زلیخاست یا آنکه از قبیل تسمیه مترتب بر شی
است باسم آن شی مثل قتل قتیلا که اطلاق شده است قتیل که بمعنی کشته شده

برکسی که مشرف بر قتلست و امثال این تاویلات که موجب کردن اسند
کلامست از حقیقت خوبی آنکه ضرورتی با آن قاضی باشد یا امری که آن با
وبواسطه آنکه میدان تقدیر وسیع است و هرگاه راه آن واشد هر
کسی را میرسد که آنچه خواهد تقدیر کند نمایش سیم باید دانست که مراد
برهان پروردگار تعالی شانه که یوسف علی نبینا و علیه السلام بسبب دیدن
آن پیرامون قصد مذکور نگشت نصب دلایل عقلیه و شواهد نقلیه است
بر وجوب باز آمدن از محرمات و دوری گردن از معاصی و منهیات
که از جانب حضرت تعالی وحده وقوع یافته است و از کلام امام علیه
السلام که المعصوم لا نهم بذنب و لا یاتیه که دلالت دارد بر آنکه قصد
معصیت نیز منافی عصمت است مستفاد میشود که قصد معصیت غیر از
جمله معاصی است و مبادرت بآن مستوجب عقاب و سخط الهی مگر آنکه
بگوییم منافی بودن امر مذکور بعصمت و عدم جواز وقوع آن از معصوم لا نسلم
که لازم آید که معصیت باشد چه ممکن بود که از قبیل سهو و نسیان بوده
باشد که باعتقاد علماء امامیه رضوان الله علیهم وقوع آن بنسبت بمعصوم
روا نیست و منافی عصمتست و حال آنکه باتفاق معصیت نیست و جمعی
که تجویز کرده اند که از انبیا علیهم السلام ارتکاب معاصی واقع شود و ایشان را
معصوم نمیدانند هم یوسف علیه السلام را باین تقصیر کرده اند که یوسف علیه السلام
مبادرت بکشودن بند زیر جامه خود نموده در محل از لیخا نشست که ارباب مجامعت نشینند
آنگاه آوازی از آن کلاه آنجا شنید و برهان رب را آنکه او را زنی از عالم غیب
بگوش رسید که اتابک و آبا یعنی بر تو باد ای یوسف که پیرامون مباشرت
زلیخا نگردی داد متنبه نشد و آنچنان بر قصد خود اصرار داشت تا آنکه مرتبه دیگر

اوآز مذکور را شنید و مفید نیفتاد و بعد از آن مرتبه سیم بتبدیل این عبارت
یافت که اعرض عنها یعنی دور دار نفس خود را از زلیخا و پیرامون مباشرت وی
مگرد و او همچنان بر آن رسوخ داشت تا آنکه یعقوب علیه السلام در برابر او هم
و انگشت ملامت بدندان ممانعت گرفته خود را بر وجلوه داد و بعضی گفته اند
آوازی شنید که یا یوسف لا تکن کالطایر کان له ریش فلما زنی قعد لا ریش
له یعنی ای یوسف مباش مانند آن مرغ که پری داشت که با آن پرواز میکرد و چون
اراده زنا کرد و چون آن عمل اقدام نمود بال و پر او بریخت و از پای در افتاد و
از پرواز خود باز ماند و بعضی گفته اند دستی پیدا شد میان او و زلیخا که بقلم
قدرت بر آن نوشته شده بود که فان علیکم لحافظین کراما کاتبین
یعنی بدرستی که بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما نگاهبانانند از ملائکه کرام که
نویسندگانند افعال و اقوال شما را و آنچه میکنید و میگویید میدانند و از روی
دانستگی در نامه اعمال شما می نویسند با وجود آن از آن اراده باز نایستاد
تا باز در آن نوشته دید که ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشة وساء سبیلا
یعنی نزدیکی مکنید بزناکاری بدرستی که زنا فاحشه ایست بزرگ و اقدام
بآن سبیلی است بد و فایده نکرد باز در آن مرتبه دید که واتقوا یوما ت
رجعون فیه الی الله یعنی بترسید و پرهیزگاری پیش آورید و بترسید از
روزی که رجوع و بازگشت شما در آن روز بسوی پروردگار است و اثری بر آن
مترتب نشد و همچنان بر سر اقدام بآن عمل بود تا آنکه خطاب الهی در رسید
بجبرئیل علیه السلام که ادرک عبدی قبل ان یصیب الخطیئة یعنی دریاب بنده
مرا پیش از آنکه از و خطایی در وجود آید پس جبرئیل بامر ملک جلیل نازل شد
بر او و گفت یا یوسف اتعمل عمل السفهاء و انت مکتوب فی دیوان الانبیاء

یعنی ای یوسف مباش مثنوی عمل سفیهان و نقصان عقل را و حال
آنکه نام تو در دیوان انبیا و ارباب سعادت ثبت است و ما میگویم حضرت
عزت با آتش غضب خود بسوزاند جمعی را که اعتقاد آلایش بمعاصی با نبیای
خدا دارند باین مرتبه که با وجود ملاحظه این امور و مشاهده امثال این تنبیهات
جلی خود را از آن باز نداشتند و در سوخ در تبعیت شیطان و رزیده بر آن اصرار
نمایند و چه خوب واقع شده است تشنیع زمخشری صاحب کشاف که در تفسیر خود
بعد از نقل این اقوال از ایشان بر ایشان کرده است والحق و ادا انصاف
بواده چه بعد از نقل کلام ایشان و بیان آنچه معقود ایشان است از آن
عبارتی که ایراد کرده که ترجمه اش این است این امور و آنچه مثل اینست از اموریست
که ارباب حشو و جبر که دین ایشان مبنی است بر بهتان و افترای بر خدای تعالی
و پیغمبران او ایراد آن می کنند و تجویز صدق آن می نمایند و ارباب عدل
و توحید یعنی معتزله در روایات و مقالات ایشان را و این حرفها میست الهم
گر راضی به نسبت امثال این امور بجمعی که بمرتبه نبوت و هدایت خلق فائز
نمیشوند و اگر احیانا از یوسف علیه السلام ادنی زلتی واقع میشد البته
در معرض تشنیع و ملامت آمد رجعی و توبه و انابتی که از او واقع بود در کلام مجید مذکور
می بود چنانچه زلت و تقصیر آدم صفی علیه السلام در کلام مجید مذکور است و هم
چنین آنچه از داود و نوح و ایوب و یونس علی نبینا و علیهم السلام واقع شده
و توبه که بعد از آن کرده اند و استغفاری که از ایشان واقع شده مذکور همه در قرآن
هست و چون تواند بود که از یوسف علیه السلام مبادرت بامثال این امور
واقع شود و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید او را ستایش کرده است و مدح او نموده
قال تعالی ولما بلغ اشده آتیناه حکما و علما و قال تعالی انه من عبادنا المخلصین

پس یقین باید دانست که پای عفت آنجناب در آنجا از مقام خود بهیچ وجه
قرار و ثبات و استوا است و بر وجهی که با نفس خود جهاد کرده است که
ارباب مروت و عزم بر آن وجه جهاد نمایند و در آن حال نظر بصیرت بر دلایل
حرمت و وجه قبح آن داشته است تا آنکه بسبب آن از حضرت عزت مستحق
آن شده است که ثنا و ستایش او در کتابهای آسمانی که قبل از نزول قرآن
بر انبیای سابق نازل شده واقع شود و بعد از آن در قرآن مجید که حجت الهی
است بر باقی کتابهای او و آنچه در آن مذکور است از آیات و بینات
مصداق آنهاست و نیز ثنا و ستایش آن بمرتبه که بذکرش یافته است اکتفا
نشده است الا باستیفای ثنا او و بیان تمام واقعه او در ضمن سوره کامله جداگانه
با زبان صدق و راستی تقریر کند حکایت او را بر جمعی که بعد از و باشند
تا آخر الزمان چنانچه نسبت بجد بزرگوار او ابراهیم خلیل بعمل آمده و تا اقتدا کنند
باو و پی روی او نمایند در عفت و پرهیزکاری و پاکی از او ثبات قدم ورزیدن
در مواقفی که محل لغزش پای کردار است و مقام در افتادن باعمال دور از کار
پس بی بهره گردانند حضرت عزت ایشان را از رحمت بی نهایت خود بسبب اراده
ایشان امری را که منجر شود بانکه نازل ساختن آلهی سوره را در کلام مجید که
هی احسن القصص آیه ایست در شان آن و بواسطه آن باشند که اقتدا کنند مردم
به پیغمبری از پیغمبران خدا در نشستن میان پای زن زناکننده و کشودن بند ازار او
بار اده مباشرت بوجه حرام و در آنکه نهی کند و رد کار او را از آن کار
سه مرتبه و سه دفعه در ضمن آیات قرآنی و آواز بلند بگوش او رسانند و برزش و ملامت
منتهای عظیم نمایند او را و بواسطه اراده آن کار و در مقام تهدید و وعید
او در آیند بجدی که تشبیه کنند او را بمرغی که پر او ریخته باشند و از پای در افتاده

و پای عزم و ارادهٔ او اصلا تزلزل نیابد و بقبح آن عمل متنبه نشود تا از حضرت
عزت جبرئیل را نفرستد که او را از آن عمل باز دارد و حال آنکه اگر حقیرترین
مردم در زناکاری و دلیرتر و چشم بخت‌ترین ایشان در آن کار او نبی مرات
آنچه ایشان به پیغمبر خدا نسبت دیدن آن داده اند مشاهده نماید هیچ شک نیست
که نه در رگ او حرکت میماند و نه در اعضای او قدرت و قوت و الحق جای
تعجب ایشان را از اختیار مذهبی که افحش از آن متصور نیست و از درافتادن
بضلالت و گمراهی که هیچ چیز از آن روشن‌تر و ظاهرتر نه تمام شد ترجمهٔ کلام
صاحب کشاف جزای خیر دهاد حضرت عزت او را از جانب پیغمبران خود
و امام فخر رازی نیز در تفسیر کبیر درین باب کلامی ایراد کرده که ترجمه‌اش چون
مناسب مقامست برین نهج سمت گذارش می‌یابد هیچ شک نیست که جمعی که
ایشان را اطلاعی برین واقعه بوده و در میان این کار بوده اند زیاده بر هفت
کس نیستند اول یوسف علیه السلام که روی سخن همه جا با اوست دوم زلیخا
سیم عزیز شوهر او چهارم زنانی که زلیخا ایشان را طلب کرده بود تا بر حال
او اطلاع یابند پنجم گواهان که یوسف بر صدق دعوی خود آورده بود
که وشهد شاهد من اهلها ششم حضرت تعالی شانه که عالم السر و الخفیات هفتم
ابلیس لعین که محرک سلسلهٔ فساد و افساد است و این هفت کس همه اعتراف
کرده اند بر پاکی دامان یوسف علیه السلام درین واقعه از صادرات بگناه و ارتکاب
معصیت پس توقف در آن باب نسبت بهیچ مسلمانی سزاوار نباشد اما اعتراف
یوسف علیه السلام آنجا که گفت هی راودتنی عن نفسی یعنی زلیخا درخواست
مرا از نفس من که کام خود را از من برآرد و من تن با و ندادم و از و کناره گرفتم
و جای که گفت رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه یعنی بار خدایا

زندان نزد دوستر میدارم از آنچه این زنان مرا بآن میخوانند یعنی مبادرت
بزنا و اما اعتراف زلیخا آنجا که گفت ولقد راودته عن نفسه فاستعصم
یعنی بتحقیق که درخواستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصل او کردم
پس نگاه داشت او خود را و تن با و در نداد و همچنین بعد از آنکه زنانی که طلبیده
بود که بر حقیقت حال او اطلاع یابند اطلاع یافتند و اعتراف کردند نزد
عزیز بر بیگناهی یوسف گفت الآن حصحص الحق انا راودته عن نفسه
یعنی اکنون ظاهر و هویدا شد آنچه حق و راستی است من خواستم یوسف
را از نفس او و آرزوی وصل او نمودم و اما اعتراف شوهر او عزیز آنکه دید
که پیراهن یوسف علیه السلام از عقب دریده شده است رو بزنان خود
کرد و گفت انه من کیدکن ان کیدکن عظیم یعنی بدرستی که این کار از مکر
و حیلهٔ شماست و بتحقیق که کید و مکر شما بزرگست و زود در نفوس تاثیر میکند
و اما اعتراف او بزبان جایی که گفتند امرأة العزیز تراود فتیها عن نفسه
قد شغفها حبا انا لنریها فی ضلال مبین در کشاف آورده که پنج زن بودند از آن مختص از
خواص عزیز با هم در شهر مصر نشسته غیبت زلیخا پیش گرفتند و گفتند زن عزیز
یعنی زلیخا طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی آرزوی آن کرده است
که کام او را برآرد بدرستی که شکافته است غلاف دل او را از دوستی یعنی دوستی
و محبت یوسف باندرون دل او درآمده است بدرستی که ما می‌بینیم زلیخا را
در گمراهی و خطای ظاهر و هویدا که با وجود شوهری مثل عزیز مصر شیفتهٔ
درم خریده گردد و جایی که گفتند حاش لله ما علمنا علیه من سوء یعنی پاکست خدای
تعالی از آنکه عاجز آید از آفریدن مردی پرهیزکار و پاکیزه روزگار مانند یوسف
ندانستیم ما بر و امری که بدو ناسزاوار باشد اما اعتراف شهود قوله تعالی

وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ
الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ
فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ
چون یوسف نسبت این اراده بزلیخا داد و دامان عفت خود را از آلایش
تهمت بآن پاک وانمود عزیز گفت چون راستی این حرف بر من
ظاهر شود و هیچکس غیر از شما از زن واقع خبردار نیست یوسف گفت در آن
خانه کودکی بود چهار ماهه عزیز گفت کودکی در آن سن چه داند و چگونه سخن
گوید یوسف علیه السلام فرمود که خدای من قادر هست بر آنکه او را
بسخن در آورد نقلست که عزیز از آن کودک پرسید که چه میگویی کودک بقدرت
ربانی بسخن در آمده گفت راست میگوید و خدای ازین قصه خبر میدهد که وشهد شاهد
من اهلها یعنی گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا و گفته اند که او پسر عم زلیخا
بود و از روی حکمت گفت که اگر گریبان یوسف از پیش پاره شده باشد زلیخا در
دعوی خود صادقست و او کاذب و اگر از عقب پاره شده باشد او صادقست
و زلیخا کاذب چون بخاطر آوردند گریبان او از عقب پاره بود و صدق دعوی
او بر عزیز ظاهر شد و اما شهادت حضرت عزت بر عفت و بیگناهی یوسف قوله
تعالی كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ بعد از
آنکه خبر داد از آنکه زلیخا قصد مباشرت یوسف کرد و اگر نمی بود آنکه یوسف
مشاهده برهان پروردگار خود می نمود هر آینه قصد زلیخا میکرد یعنی چون
مشاهده برهان ما کرد قصد او نکرد میفرماید که همچنین او را اثبات دادیم در اطاعت
حق و برهان خود را با او نمودیم تا بگردانیم از وی بدی و اعمال ناشایست را
یعنی زناکاری بدرستی که او از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده

شده از هر ناشایست و اما اقرار ابلیس آن جای که میگوید فَبِعِزَّتِكَ
لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ یعنی بعزت و بزرگی
تو که پروردگار عالمیانی قسم که در مقام اغوا و گمراهی جمیع فرزندان
آدم در خواهم آمد الا جمعی از ایشان که بصفت اخلاص متحقق باشند
یعنی بر ایشان دست نخواهم داشت و دانسته شد که یوسف از بندگان
مخلص بود پس گوییم جمعی که نسبت ارتکاب این عمل بیوسف علیه السلام میدهند
اگر از اتباع حقند شهادت حق را جل و علا بطهارت دامن او از آلایش
بآن عمل قبول کنند و اگر از اتباع شیطانند باقرار و اعتراف او عمل
نمایند تا اینجا بود ترجمه کلام امام فخر رازی با ترجمه آیاتی که ایراد کرده است
والحق این کلامیست در غایت لطافت و متانتیست مقرون بکمال
حسن و ظرافت والله الهادی الخاتم کلام بعض مفسرین که تجویز
نسبت خطا به پیغمبران علیهم السلام کرده اند و ایشان را از گناهان کبیره
و صغیره معصوم نمیدانند در تفسیر آیتی واقع شده اینکه بر سؤال چهارم
مأمون اشتمال دارد یعنی قوله تعالی لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ
ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ چون بحسب ظاهر مشعر است بر صدور گناه از حضرت
مقدسه مصطفویه صلوات الله علیه و آله در زمان گذشته و آینده مفسران
مختلف اند و بچند وجه در مقام توجیه و تأویل آن در آمده اند و حق در این
آنست که بر زبان معجز نظام ثامن امام علیه السلام جاری شده و آن
و بعد از آن بتحقیق رسیدن نقل این حدیث جای شک و تردد در این
باب نیست و بعضی از ارباب تواریخ و اصحاب سیر ذکر کرده اند که مردم
مکه قبل از آنکه فتح مکه شود میگفتند اگر محمد علیه السلام بر خانه خدا ممکن شود و

وحکم او در حرم الهی جبر باین باید معلوم ما خواهد شد که او علیه السلام پیغمبر
بر حقست و دعوی که ما را بر ترک عبادت اصنام و پرستش اوثان میکند
کند مقرون بصوابست چون مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما بر دست آن
حضرت مفتوح شد اقوام مشرکین همه اعتراف بحقیت دین پیغمبر نمودند و فوج
فوج بشرف اسلام که دین الله عبارت از آنست در آمده اذعان
بنبوت محمد علیه السلام کردند چنانچه سوره کریمه اذا جاء نصر الله والفتح
ورأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا بآن ناطق است و آن گناهی
که بر حضرت داشتند بر آنکه ایشان را بر ترک پرستش اصنام دعوت
مینموده است زایل گردید و گناهی که بحضرت نسبت میدادند بسبب دعوت
مذکور باعتقاد ایشان مغفور و آمرزیده گشت چنانچه درین حدیث از امام
علیه السلام تصریح بآن واقع شده اگر باین تاویل قایل شویم و حمل کنیم ذنب را
که در آیت واقع شده بر ظاهر چنانچه اکثر مفسرین فهمیده اند تعلیل فتح مکه
بآمرزش گناهان مقدم و موخر صحیح نخواهد بود زیرا که مفتوح ساختن
الهی مکه را بجهت حضرت صلاحیت آن ندارد که سبب غفران گناه او شود مگر آنکه
مرتکب بعض تأویلات بعیده باید شد مثل آنکه گفته شود که چون فتح
مکه را دست آنحضرت متضمن جهاد آنحضرت بود با کفار و جهاد با کفار عبادت
است و عبادت بمقتضی ان الحسنات یذهبن السیئات باعث غفران
گناه پس فتح مکه سبب آمرزش گناه بوده باشد و امثال این توجیهات
دور از کار و اما بنا بر آنچه امام علیه السلام فرموده اند سبب بودن فتح مکه
مر آمرزش گناه حضرت را ظاهرتر از آنست که احتیاج ببیان داشته باشد
و گنجایش شک و ریبی در آن نیست و عجبست از اکثر علما امامیه و مفسرین ایشان

رضوان الله علیهم مثل شیخ الطائفه شیخ ابو جعفر طوسی و امین الاسلام ابو علی
طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان و سید مرتضی علم الهدی که با وجود تصانیف
بسیار که در تفسیر و حدیث و علم کلام دارند در هیچ یک از کتب خود متوجه ذکر
این جواب از سؤال مذکور نشده اند و وجهی چند درین باب ذکر کرده اند که نهایت
ضعف و تکلف با آنها هست با آنکه این حدیث در بعض مصنفات علی بن بابویه
مثل عیون اخبار الرضا و غیر آن مذکور هست و زمان ابن بابویه بر زمان ایشان
مقدمست اما جمعی که تجویز صدور گناه از انبیا علیهم السلام کرده اند و ایشان را
معصوم نمیدانند بعضی که تجویز صدور صغیره و کبیره هر دو کرده اند گناه را در آیت
بر معنی ظاهر حمل کرده اند و گفته اند که مراد بما تقدم و ما تأخر که پیش از نبوت
آنحضرت واقع شده و گناهانی که بعد از نبوت بصدور رسیده یا آنچه پیش
از فتح مکه و بعد از آن بعمل آمده یا آنچه تا حال که زمان نزول آیتست واقع شده
و آنچه بعد ازین واقع خواهد شد یا گناهان پدر و مادر او علیه السلام که مقصود بوده
اند یعنی آدم و حوا و گناهان امت او که بعد از آن خواهند بود و بعضی که
تجویز صغیره تنها کرده اند و دامان عصمت ایشان را از آلایش کبایر
پاک میدانند گناه را در آیت بر گناه صغیره حمل کرده اند و توجیه ما تقدم و ما
تأخر بر وجوهی که کرده اند که مذکور شد و جمیع این وجوه چنانچه مخفی نیست مشترکست
در آنکه تصحیح تعلیل فتح مکه بآمرزش گناهان حضرت نمیکنند مگر بتأویل بعید
و باید دانست که بنا بر تفسیر امام علیه السلام ما تقدم و ما تأخر گناهان
که پیش از نبوت و بعد از آن بعمل آمده ممکن نیست زیرا که دعوت مشرکین بدین
حق و ترک پرستش اصنام که باعتقاد ایشان گناه بوده پیش از نبوت واقع
نبوده است و همچنین نمیتوان پیش از فتح مکه و بعد از آن حمل کرد بواسطه آنکه بعد

فتح اعتقاد ایشان بر گناه بودن باقی نماند و همه مسلمان شدند مگر آنکه بگوئیم
ما تا آخر نظر بجمعیت که خبر فتح تا مدتی بایشان نرسید و تا آن وقت
بران اعتقاد باقی بودند و اگر حمل شود بر آنچه قبل از هجرت و بعد از هجرت
از حضرت واقع شده چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد کلامه
حدیث هجدهم روایت شده بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار
امین الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب حدیث ما که عبارت
از علی بن ابراهیم بن هاشم قمی ثقه صحیح المذهب و علی بن محمد بن عبدالله
بن اذینه و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسن باشند از احمد بن محمد بن
خالد البرقی که احوال او در صدر حدیث [illegible] ذکر یافت از شریف
بن سابق تفلیسی که اصل او از کوفه بوده است و چون از آنجا بتفلیس نقل کرد
بتفلیسی اشتهار یافته و اکثر علماء رجال ضعیفش دانسته اند اما گفته اند که صاحب
فضل بوده و کتابی در حدیث تصنیف کرده از فضل بن ابی قره تمیمی سهندی
که اصل او از آذربایجان است و از آنجا بارمنیه نقل کرده و علمای رجال ضعیفش
دانسته اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام که گفت قال رسول الله
صلی الله علیه وآله قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس قال من
یذکرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله شرح
کلام بلاغت نظام در ضمن دو تنبیه تنبیه اول گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
که گفتند حواریون بعیسی علی نبینا و علیه السلام که ای روح الله با که مجالست و هم
نشینی نمائیم عیسی فرمودند با کسی که دیدن او خدا را بیاد شما دهد و سخن گفتن
او علم شما را زیاده گرداند و علم او باعث رغبت شما شود بآخرت تنبیه دوم
قالت الحواریون حواریون جمع حواری است و حواری بمعنی یاری دهنده

مطلق است

مطلق است یا یاری دهنده پیغمبران و مراد اینجا جمعی اند از اصحاب عیسی
علیه السلام که بسمت اختصاص بآنحضرت داشتند و انصار او بودند و گفته اند
ایشان را بواسطه آن حواریان میگفتند که حرفت ایشان گازری بود و جامه‌های
را از اوساخ ظاهری پاک ساخته سفید میکردند زیرا که حواری مشتق از حور است
بفتح حا بمعنی سفید خالص قال فی القاموس حوّرته ای غسلته و بیّضته و بعضی
علما گفته اند که ایشان در واقع گازر اهل حرفت نبودند و اطلاق این نام
بر ایشان کنایه از آنست که بزلال مواعظ و نصایح نفوس مردم را از او
ساخ اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسندیده پاک میکردند و بعالم نور که موقوف
قرب و رضای حق است رسانیده از ظلمات جهل و نادانی میرهانیدند
من تذکرکم الله رؤیته توصیف کرده عیسی علی نبینا و علیه السلام درین حدیث
کسی را که تجویز مجالست و همنشینی او فرموده است بسه صفت اول
آنکه دیدن او باعث بیاد آمدن خدا باشد چنانچه ارباب زهد و عبادت
و مشاهده اصحاب کشف و ریاضت این معنی مشاهده میشود دوم آنکه
کلام او موجب زیادتی علم همنشینان باشد و باعث خلاصی ایشان
از وصمت نادانی و جهل سیوم آنکه عمل او باعث رغبت بآخرت
شود یعنی دیدن اعمال و عبادات او باعث اقبال و میل خاطر باشد بنعیم
باعمال اخروی و باز داشتن نفس از اشتغال دنیوی و میباید دانست که
مراد مجالست و همنشینی درین حدیث هر امریست که متضمن الفت و زیادتی
مخالطت و مصاحبت بوده باشد و این معنی اشعار بآن دارد که کسی که
متصف باین صفات نباشد نباید با او مجالست و مخالطت نمود و ترک
مصاحبت او باید کرد چنانچه شاعر گوید بیت با هر که نشستی و نشد جمع دلت

از دیدن ه

ور تو نرسید زحمت آب و گلت ◦ زنهار ز صحبتش گریزان می‌باش ◦
ور نه نکند روح عزیزان تحلیت ◦ چه جای کسی که بصفت این صفات متصف
باشد مثل اکثر ابنای این زمان که دیدن ایشان باعث دوری
از یاد خداست و کلام ایشان باعث زیادتی جهل و غوا و مشاهده
کردن اعمال ایشان باعث دلیری و در افتادن باعمال بد و کردار ناشایست
پس خوشا حال کسی که توفیق کناره گرفتن از ایشان یافته باشد و شیوهٔ
عزلت و انزوا و مؤانست و الفت بخدای تعالی پیش گرفته و چه بسا
باشد که مخالطت و مصاحبت ایشان منجر بامات قلب و فساد عقیده
شود و منتهی بحصول صفات و اخلاقی که متضمن هلاک نفس و زیانکاری دنیا
و آخرت است نعوذ بالله من ذلک و در حدیث وارد است که فرّ من الناس
فرارک من الاسد یعنی بگریز از مردم چنانچه از شیر درنده میگریزی و از منصور
کرخی رضی الله عنه نقلست که بامام جعفر صادق علیه السلام گفتم وصیتی
کن مرا که از آن منتفع شوم حضرت فرمودند اقلل معارفک یعنی آشنایان
خود را کم کن باز گفتم زدنی یعنی زیاد کن ای فرزند رسول خدای حضرت
فرمودند انکر من عرفت منهم یعنی منکر شو کسی را که با او آشنا شده یعنی
ترک آشنائی او کن و بجد برداز روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ
احمد بن فهد حلّی در کتاب تحصین که از مصنفات اوست از ابن مسعود که
گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند لیأتین علی الناس زمان
لا یسلم لذی دین دینه الا من یفرّ من شاهق الی شاهق و من حجر الی
حجر کالثعلب باشباله قالوا و متی ذلک الزمان قال اذا لم تنل المعیشة
الا بمعاصی الله فعند ذلک حلّت العزوبة قالوا یا رسول الله امرتنا بالتزویج

قال

قال بلی ولکن اذا کان ذلک الزمان فهلاک الرجل علی یدی ابویه فان لم یکن له
ابوان فعلی یدی زوجته و اولاده فان لم یکن له زوجة و لا ولد فعلی یدی قرابته
و جیرانه قالوا و کیف ذلک یا رسول الله قال یعیّرونه بضیق المعیشة و یکلفونه ما لا
یطیق حتی یوردونه موارد الهلکة یعنی هر آینه خواهد آمد بر مردم زمانی که هیچ
دین‌داری صاحب دینی بسلامت نماند الا کسی که بگریزد از سر کوهی بسر کوهی و از سوراخی
بسوراخی مانند روباه با بچهاء خود جمعی که حاضر بودند گفتند کی خواهد بود آن زمان ای رسول
خدا حضرت فرمودند گاهی که مردم تحصیل معیشت نتوانند نمود مگر بارتکاب
معاصی خدا و دست زدن بامور که ارتکاب آن بر ایشان مجاز نیست
پس در آن هنگام عزب بودن حلال خواهد بود و مردم را از ترک کدخدائی
حرجی نخواهد بود گفتند ای رسول خدای تو ما را امر کردهٔ بکدخدایی و زن
کردن حضرت فرمودند بلی چنین است و لیکن چون آن زمان برسد هلاک مرد
در دست مادر و پدر او خواهد بود و اگر پدر و مادر نداشته باشد در دست زن
و فرزندان او و اگر زن و فرزند نداشته باشد در دست قرابتان و همسایگان
او گفتند چون خواهد بود آن ای رسول خدای فرمودند سرزنش و ملامت
او خواهند کرد بر تنگی معیشت و ناداری و تکلیف او خواهند نمود بامور که طاقت
او بآن نرسد تا آنکه برسانند او را بمقامی که باعث ارتکاب معاصی و هلاک
دین او باشد پس عاقل بهتر که از صحبت خلق بصحبت حق اشتغال نماید و عزت
دنیا و آخرت خود را در عزلت و انزوای از ما سوا بیند مصنف گوید رو
بعزلت آر ای فرزانه مرد ◦ زنجیر ما سوا الله باش فرد ◦ هر کرا
توفیق ره آمد دلیل ◦ عزلتی بگزید و رست از قال و قیل ◦ عزت اندر عزلت آمد ای
فلان ◦ تو چه جویی اختلاط این و آن ◦ گر تو خواهی عزت دنیا و دین ◦ عزلتی از مردم

عالم کزین ۞ چون شب قدر از همه مستور شد ۞ لاجرم از پای تا سر نور شد ۞
اسم اعظم چونکه کس نشناسدش ۞ سروری بر کل اسما باشدش ۞ گر تو
هم از خلق پنهانی همی ۞ لیلة القدری و اسم اعظمی ۞ **حدیث نوزدهم**
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد
بن بابویه از حسین بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن
یحیی خزاز از موسی بن اسمعیل المروزی از اسمعیل پدر او که در صدر حدیث یازدهم
احوال ایشان گذشت از امام موسی کاظم علیه السلام از آبای بزرگوار از آنحضرت
از امیر المومنین و امام المتقین علیه و علیهم سلام الله الملک الامین که آنحضرت
گفت انّ یهودیًا کان له علی رسول الله صلّی الله علیه و آله دنانیر فتقاضاه فقال
یا یهودی ما عندی ما اعطیک قال فانّی لا افارقک یا محمد حتّی تقضینی فقال
علیه السلام اذًا اجلس معک فجلس علیه السلام معه حتّی صلّی فی ذلک الموضع الظهر
والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة وکان اصحاب رسول الله
صلّی الله علیه و آله یتهدّدونه و یتوعّدونه فنظر رسول الله صلّی الله علیه و آله
الیهم فقال ما الذی تصنعون به فقالوا یا رسول الله یهودیّ یحبسک فقال
علیه السلام لم یبعثنی ربّی عزّ و جلّ بان اظلم معاهدًا و لا غیره فلما علا النهار
قال الیهودیّ اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انّ محمدًا عبده و رسوله و شطر
مالی فی سبیل الله اما والله ما فعلتُ بک الذی فعلتُ الا لانظر الی نعتک فی
التوریة فانّی قرأت نعتک فی التوریة محمد بن عبد الله مولده بمکّة و مهاجره
بطیبة و لیس بفظّ (ولا غليظ) ولا سخّاب ولا متزیّن بالفحش و لا قول الخنا و انا اشهد ان
لا اله الا الله و انّک رسول الله و هذا مالی فاحکم فیه بما انزل الله و کان الیهودی
ذا مالٍ ثمّ قال علیّ علیه السلام کان فراش رسول الله صلّی الله علیه و آله عباءةً و کان
مرفقة ادمٍ حشوها لیف فثنیت له ذات لیلة فلما اصبح قال لقد منعنی
الفراش اللیلة الصلوة فامر علیه السلام ان یجعل بطاقٍ واحدٍ **شرح**
کلام بلاغت نظام آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بخش **بخش اول**
خلاصه کلام معجز نظام حضرت امیر علیه السلام آنکه بدرستی که یهودی را بر رسول
خدای صلی الله علیه و آله دیناری چند بود وقتی تقاضای آن وجه از حضرت
نمود حضرت فرمود ای یهودی نزد من چیزی نیست که بتو دهم گفت از
آنکه چند روز صبر کن که چیزی بهم رسد یهودی گفت بدرستی که مفارقت
نمیجویم از تو ای محمد تا حق مرا بمن ادا نکنی حضرت فرمود اینک با تو می نشینم تا
وقتی که تو رضا بآن داشته باشی و نزد او نشستند تا وقتی که در همان موضع
نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را گذاردند اصحاب چون آن حال مشاهده کردند
در مقام تهدید و وعید یهودی درآمدند پس نظر حضرت صلوات الله علیه و آله
برایشان افتاد فرمود چه واردید با این یهودی و با او چه اراده کرده اید گفتند ای رسول
خدا این یهودی در مقام حبس تو شده است چون توانیم این را گذاشت حضرت فرمود
خدای من که عزیز است و بزرگ مرا از برای آن بر خلقان فرو نفرستاده است
که بر جمعی که در امان من درآمده اند و با ایشان عهد کرده ام که در امان من باشند ستم
نمایم نه بر غیر ایشان پس چون آفتاب بلند شد و حضرت همچنان در آن مقام بود
داشت یهودی زبان بکلمه اسلام گشود و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدًا عبده و رسوله و اینک شطر مال من مبذول راه خداست بخدا قسم که من مرتکب
این عمل نشدم و در مقام تو حبس در نیامدم مگر بواسطه آنکه بخاطر آورم و ببینم که وصف ترا که در
توریة خوانده ام آنچنان هست یا نه و یقین من بر حقیقت تو حاصل شود چرا که من نعت
و ستایش ترا در توریة برین وجه خوانده ام که محمد پسر عبد الله مولد او مکّه معظمه خواهد بود

گواهی

بود و مکان هجرت او از مکه بمدینه طیبه نه بدخلق خواهد بود و نه سنگین دل و نه درشت
گوی و نه بلند آواز بلکه سوقها و در مقام ایذای کسی بدشنام و بهتان نخواهد
بود و اینک [illegible] ایهم که هیچ خداوندی سزای پرستش نیست مگر معبودی
بی همتا و آنکه تو رسول خدائی بحق و اینست مال من حکم کن تا آن آنچه خدا فرموده است
و یهودی مذکور صاحب مال بود و جمعیت تمام داشت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمودند که فراش یعنی جامه خواب حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله
عبای آنحضرت بود و بالشی که بر آن تکیه می فرمودند از پوست بود و حشو آن از لیف
خرما شبی از شبها بر سبیل اتفاق عبای مذکور را دولا کرده فراش حضرت ساخته بودند چون
صباح شد و از خواب بیدار شدند بر زبان مبارک آوردند که امشب آسایش جای من
مانع آمد مرا از قیام بنماز شب پس امر کرد که دیگر بکشید آنچنان و بهمان اندازه یک لا
اکتفا نمائید [illegible] بانّ الظلم معاهد معاهد اسم مفعول است از عهد
یعنی امان یعنی امان داده شده یا از عهد بمعنی ذمه یعنی کافر ذمی شطر مالی فی سبیل الله
شطر بمعنی نصف است و بمعنی جزو هم آمده خواه نصف باشد و خواه نه و اینجا هر دو معنی
محتملست نهایتش قول یهودی بعد ازین کلام که فاحکم فیه بما انزل الله گویا ناظر است
باحتمال دوم چرا که یقین جزوی که حضرت بحکم خدا بهتر احتیاج دارد که نصف نه نصف
امر لیست معین الا انظر الی نعتک فی التوریة یعنی تا بدانم که نعت و ستایشی که در
توراة هست نعت و ستایش تست یا نه و اختصار شده است در کلام بواسطه
دلالت مقام بر مقصود و متکلم مولده بکة تکتم یعنی نقص و هلاکت قال فی
القاموس بکة البکة و نقصه و این که بلد الحرام را مکه نامیده اند بواسطه آنست
که محل نقص و کم شدن گناهانست یا فانی و مرتفع گردیدن آن یا بواسطه آنکه
هر کس قصد آن شهر کند از روی ظلم و عدوان هلاک میگردد چنانچه نسبت باصحاب فیل

واقع شده و مهاجرة بطیبة مهاجر بفتح جیم موضع هجرتست و هجرت بکسر ها و ضم ها هر دو
آمده است و بمعنی بیرون آمدن از ملکی بملک دیگر و طیبه بفتح طا و سکون یا مدینه
رسول است صلوات الله علیه و آله لیس بفظ و لا غلیظ و لا سخاب فظ و غلیظ
در معنی نزدیک بهم اند یعنی بدخلق و سنگین دل و درشت گو و سخاب بسین
بی نقطه و خای نقطه دار مشدد و بعد از الف و بای یک نقطه صیغه مبالغه سخب است بر وزن
خاکه بمعنی شدت صوت و فریاد کردن است عرب میگوید تساخب القوم
یعنی تصایحوا و تضاربوا بر یکدیگر فریاد کردند و یکدیگر را زدند و لا مرنّن بالفحش و لا
قول الخنا مرنن برای بی نقطه و دو نون از رنة بفتح را و تشدید نون مأخوذ است
که بمعنی آواز است قال فی القاموس الرنة الصوت رن یرن رنینا صاح
و خنا بفتح خای نقطه دار و بعد از آن نون مرادف فحش است یعنی هر دو یک
معنی اند و تفنن در عبارت واقع شده است کان فراش رسول الله صلی الله
علیه و آله عباءة ها می عباء می تواند بود که ضمیر غایب باشد راجع بحضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و می تواند بود که تای اصل کلمه باشد که در حالت وقف ها شده
چه عباءه و عباء هر دو لغت آمده و قال فی القاموس العباء کساء معروف کالعباءة
و کانت مرفقته ادما مرفقته بمعنی بالش است و ادم بفتح همزه و دال جمع ادیم
که بمعنی پوستست یعنی بالش حضرت پوستی چند بود که با هم تعبیه کرده بودند لقد
منعنی الفراش اللیلة الصلوة یعنی چون فراش من امشب دولا شده بود
لینت و نرمی که از آن محسوس من شد مانع آمد نفس مرا از قیام بنماز و
نفس من اقبال بآن نکرد که از آن مفارقت جویم و نماز شب بر خیزم و گویا
که حضرت صلوات الله علیه و آله از نماز درین مقام بعض نماز شب را خواسته باشند
چه علما رضوان الله علیهم بر آنند که برپای داشتن بعض شب و قیام نماز

ونیز از واجبات مختص بآنحضرت بود و ترک آن بر ایشان جایز نبود والله اعلم
حدیث بیستم روایت شده است بسندی که اتصال یافته است
بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما که در صدر حدیث پنجم بیان
ایشان شده و از احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوالش در صدر حدیث دوم سمت
ذکر یافت از منصور بن عباس ابو الحسن الرازی که از مشایخ بغداد است و کتاب
بزرگی در نوادر منسوب باو هست از سعید بن جناح که جلیل القدر و ثقه بوده است
و خدمت امام علی نقی علیه السلام کرده از عثمان بن سعید العمری که کنیتش ابو عمرو
بوده و ثقه و جلیل القدر است و از اصحاب امام علی نقی علیه السلام از عبد الحمید
الکوفی از مهاجر بن زید الاسدی که هر دو از اصحاب صادق علیه السلام اند از
امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند که مرّ عیسی
بن مریم علیه السلام علی قریة قد مات اهلها وطیرها ودوابها فقال اما انهم لم
یموتوا الا بسخطة ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله
وکلمته ادع الله ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت اعمالهم فنجتنبها فدعا عیسی
علیه السلام ربه فنودی من الجو ان نادهم فقام عیسی علیه السلام باللیل
علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریة فاجابه منهم مجیب لبیک
یا روح الله وکلمته فقال ویحکم ما کانت اعمالکم قال عبادة الطاغوت
وحب الدنیا مع خوف قلیل وامل بعید وغفلة فی لهو ولعب فقال
کیف کان حبکم للدنیا قال کحب الصبی لامه اذا اقبلت علینا فرحنا و
سررنا واذا ادبرت عنا بکینا وحزنا قال کیف کانت عبادتکم
للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی قال کیف کانت عاقبة امرکم
فقال بتنا لیلة فی عافیة واصبحنا فی الهاویة فقال وما الهاویة قال سجین

فاجتنبناه

قال

سجین قال وما سجین قال جبال من جمر توقد علینا الی یوم القیمة قال فما قلتم
وما قیل لکم قال قلنا ردنا الی الدنیا فنزهد فیها قیل لنا کذبتم فقال ویحک
کیف لم یکلمنی غیرک من بینهم قال یا روح الله انهم ملجمون بلجم من نار بایدی
ملائکة غلاظ شداد وانی کنت فیهم ولم اک منهم فلما نزل العذاب عمنی معهم فانا
معلق بشعرة علی شفیر جهنم لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها فالتفت عیسی
علیه السلام الی الحواریین وقال یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش
والنوم علی المزابل خیر کثیر مع العافیة فی الدنیا والآخرة شرح کلام
معجز نظام در ضمن آغاز و دو بخش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول
خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه مرور کرد عیسی بن مریم علیه السلام بدهی
دید که اهل آن ده همه بر جای خود مرده اند و کسی مباشر دفن ایشان نشده و
و از مرغان و سایر حیوانات و دواب آن نیز اثری نمانده رو باصحاب
خود کرده گفت اینها بدرستی که مرده اند مگر بغضب الهی که بسبب گناهی
که از ایشان در وجود آمده ایشان را فرا گرفته است چه اگر متفرق و جدا
جدا فوت می شدند یکدیگر را دفن میکردند پس حواریان که صفوت
ایشان از پیش رفت گفتند ای روح الله وای کلمة الله دعا کن بدرگاه
الهی که ایشان را زنده گرداند از برای ما تا خبر دهند ما را که اعمال ایشان چه بوده
و چه عمل مستوجب این عقوبت شده اند تا ما پیرامون آن عمل نگردیم و
از آن مجتنب باشیم پس عیسی علیه السلام ملتمس ایشان را در معرض انجاح در
آورده دعا کرد بدرگاه احدیت و احیای ایشان را از خدای خود درخواست
پس دعای او را در معرض اجابت در آورده ندا در دادند که طلب کن ای
عیسی ایشان را که جواب تو خواهند داد پس عیسی علیه السلام در اثنای شب وقت

تصفیه هوا از کدورات انفاس خلایق برخاست و بر جای بلندی از زمین
برآمد و گفت ای اهل این ده یک شخصی از ایشان مبادرت بجواب او نموده
گفت لبیک یا روح الله و کلمته عیسی گفت جای رحمت بر شما خبر دهید مرا
که اعمال شما در دار دنیا چه بوده و بچه سبب مستوجب این عقوبت شده‌اید
آن شخص گفت عمل ما عبادت طاغوت بود و دوستی دنیا با ترس اندک
و آرزوی بسیار و نهایت غفلت در گرفتاری بلهو و لعب عیسی گفت
دوستی شما بدنیا چون بود گفت مانند دوستی طفل بمادر خود که هرگاه
روی بما می‌آورد خوشحال و فرحناک میشدیم و هرگاه روی از ما بر می‌تافت
می‌گریستیم و غمگین میشدیم عیسی علیه السلام گفت عبادت شما مر طاغوت
را چون بود گفت میکردیم ارباب معاصی را و آنچه ما را ایشان میفرمودند
بعمل می‌آوردیم عیسی ع گفت آخر کار شما چون شد گفت خوابیدیم شبی
بعافیت بدن و رفاهیت حال و صباحش خود را در هاویه دیدیم پرسید که
هاویه چه چیز است گفت سجین پرسید سجین کدام است گفت کوههای آتشین
که بجهت سوختن بر می‌افروزد و شعله می‌کشد از برای سوختن ما تا روز قیامت
عیسی علیه السلام گفت در آنوقت شما چه گفتید و بشما چه گفتند گفت گفتیم ما را
باز فرستید بدنیا تا بزهد و پرهیزکاری قیام نمائیم و تلافی تقصیری که از
ما در وجود آمده بکنیم بما گفتند دروغ میگوئید چون بدنیا بازگردید بقول خود عمل
نخواهید کرد عیسی علیه السلام گفت چونست که غیر تو کسی از ایشان با من سخن در
نماید و این امر بتو اختصاص یافت گفت ای روح الله ایشان را از بر لجامها
آتشین در آورده اند و سر آنها بدست ملائکه عذاب داده و من اگرچه در میان
بودم اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من واقع نشده بود پس چون

عذاب

عذاب بر ایشان نازل شد مرا نیز با ایشان فرا گرفت پس من آویخته
در آویخته برکنار دوزخ باز داشته‌اند مشرف بر افتادن در آن چنانچه
نمیدانم که بروی در خواهم افتاد و در آتش یا رهائی ازان خواهم یافت
پس عیسی علیه السلام روی مبارک بجانب حواریان کرد و گفت ای
دوستان غذا معاش کردن بنان خشک و نمک نیم کوفته و خوابیدن
بمزبلها حال لیکن بسیار خوب کاهی که با عافیت دنیا و آخرت
باشد **مبحث دوم** اما انهم انا بتخفیف میم حرف استفتاح است
که در اول جمله در می‌آید بواسطه تنبیه و آگاه کردن مخاطب بر شنیدن آنکه و
گوش انداختن تا وقتی که تمام گفته شود و گاه هست که الفش را حذف
می‌کنند مثل اَمَ و الله زید قائم که در اصل اما و الله بوده ثم تموتوا الا سخطه
سخط بفتح سین و خا و ضم سین و سکون خا هر دو آمده بمعنی غضب
ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا ظاهر آنست که تدافنوا درین فقره ب
بمعنی دفنوا استعمال یافته باشد مثل توانی که در لغت عرب بمعنی ونی مستعمل
است و ممکنست که برهان معنی خود مشارکت دو کس است یا زیاده در فعل باقی باشد
نهایتش بعضی از تکلیف چنانچه مشارکت محمول شود بر مشارکت اقوام و قبایل
ایشان با یکدیگر چه مشارکت اشخاص چنانچه ظاهر است متصور نیست یا روح
الله و کلمته **مبحث سیم گوید** در اختصاص عیسی علیه السلام باین دو اسم
اقوال بسیار است و درین کتاب مذکر سه قول از آنجمله از برای هر یک
اقتصار میرود اما در تسمیه بروح الله وجه اول آنکه اول چنانچه روح باعث حیاتست
عیسی علیه السلام باحیای اموات یا احیای قلوب یا احیای دین قیام می
نمود و چون آن نبود مگر بامر الله او را روح الله نامیدند دوم آنکه او را

اختصاره

اوروحی بود که بدست صنع الهی صورت بسته بود بی واسطه مباس بشری
سیم آنکه روح بمعنی نفخ است یعنی بادی که آنرا بدهان دمند وعیسی ع
بنفخ جبرئیل علیه السلام در پیراهن مریم در وجود آمده بود ووجه اضافه بالله آنکه آن
بنود ذکر باسم الله را در تسمیه او بکلمة الله قول اول آنکه بکلمه کن موجود شده
بود بی واسطه پدر دوم آنکه در گهواره بامر خدا تکلم باین کلمه نمود که انی عبد الله
اتانی الکتاب سیم آنکه مردم باو هدایت می یافتند چنانچه بقرآن که کلام الله است
هدایت می یابند فنودی من الجو نحو یفح حجم وتشدید و او فضای میان آسمان
و زمین است علی شرف مراد بشرف مکان بلند است وگفته اند که
از اینجاست که شریف را شریف نامیده اند جهت تشبیه کرده اند بلندی
و رفعت مرتبه را ببلندی و رفعت مکانی تعالی فقال ویحکم ویح اسم
منعلست بمعنی ترحم همچنانکه ویل بمعنی عذاب است وبعضی از ارباب لغت
هریک را از مکان دیگری استعمال میکنند یعنی گاه در مقام ترحم
ویل میگویند و در مقام عذاب ویح وگاه بر عکس عبادت الطاغوت علی انسا
بر وزن فعلوتست از طغیان که بمعنی درگذشتن از حد و اندازه است و در اصل
طغیوت بوده که لام الفعل آنرا برخلاف قاعده و قیاس بر عین الفعل
مقدم داشته اند بعد از آن قلب کرده اند یا را بواسطه تخفیف
بالف و طاغوت را بر چند معنی اطلاق میکنند بمعنی کاهن و شیطان و
اصنام و هر کس که بزرگ و رئیس اهل ضلال باشد و هر کس که مانع آید کسی را
از عبادت خدای تعالی و هر که عبادت کند کسی را غیر از خدای تعالی وگاه
در کلام منفرد مستعمل میشود چنانچه در آیه کریمه یریدون ان یتحاکموا الی
الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به یعنی میخواهند منافقان که با وجود
دعوی ایمان مرافعه خود را بسوی طاغی ها ببرند که میان ایشان محاکمه نمایند

و حال آنکه مأمور بترک آنند وسبب نزول این آیت آن بود که یهودی را
با منافقی مخاصمه افتاد وبحاکمی محتاج شدند که پیش او مرافعه مهم خود کنند
یهودی منافق را بحکم نبوت کشید وبحکم حضرت مقدس نبوی راضی شد
و منافق بحکومت کعب بن الاشرف که از جمله منافقان بود میل نمود و بحکم
حضرت رضا نداد پس حضرت عزت این آیت را فرستاد وگاه جمع استعمال
میشود چنانچه در آیه کریمه والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من
النور الی الظلمات که صفت جمع واقع شده یعنی آنانی که کافر شده اند
و حق را پوشیده اند دوستان ایشان ومتولی امور ایشان طاغوتند که
این معاندان و تابعان و دیوان که طاغوت در این مقام عبارت از ایشانست
که بیرون می آورند ایشان را از نور که عبارت از ایمان منافق است بسوی
ظلمات که عبارت از کفر و زندقه است وغفلة فی لهو ولعب استعمال لفظ
فی درین مقام از ذوی مجاز است چنانچه والنجاة فی الصدق گفته اند زیراکه
لهو ولعب بحسب حقیقت ظرف غفلت نیست بلکه تشبیه شده بمعیتی که با غفلت
دارد بمعیتی که مظروف را با ظرف هست و بعلاقه تشبیه مذکور لفظ فی استعمال
شده و می تواند بود که فی اینجا بمعنی مع باشد چنانچه در کریمه ادخلوا فی امم
گفته اند که بمعنی مع امم است یا از برای سببیت باشد مثل قوله تعالی قالت
فذلکن الذی لمتننی فیه که بمعنی لمتننی بسببه است اذ اقبلت علینا ه
و حاکه حب العیش لاتیه باشد یعنی بیان میکنند که حب صبی ما در بریه وجدا
و وجه مشابهت حیث فانا متعلق بشعره علی شغفه جهت کنایه از آن است
که مشرف بوده است بر افتادن و در آن هم می تواند بود که از آن معنی هیچ
اراده شده باشد و در واقع او را بوی متعلق داشته باشند و شغفه بمعنی حجاب.

و تمرذنا واراده [illegible] عنا بکینا
وحجنا ابن محمد وادرنطه در [illegible]
نفحه جلیه بنعو [illegible]

وکنار رست الکلب فیها الجلب بصیغه متکلم مجهول بر روی اند اخته میشوم در آن بالملح الجریش یعنی نمک نیم کوفته قال فی القاموس جرش الشی فهو جریش لم ینعم دقه **تأنیس اول** بدان ای عزیز که آنچه آن مرد زنده شده بعیسی علیه السلام تقریر کرده از احوال اهل آن قریه وصفاتی که واهمود کرد که ایشان بآن بوده اند از خوف کم و امل بسیار و گرفتاری بلهو و لعب و فرح تمام باقبال دنیا و حزن بسیار از ادبار آن بعینه احوال و اوصاف ابنای این زمانست بلکه اگر نیک درنگری می یابی که اکثر ایشان بخوف کم نیز متصف نیستند و خود را بکلی از ترس عذاب الهی فارغ دارند نعوذ بالله من الغفلة و سوء الخاتمة و چه نیکو و امثتابه نقل کرده است آن الشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمه الله در کتاب الکمال الدین از بعض حکما در تشبیه حال ایشان و شره و میل او بدنیا و زخارف آن و دل افتادن او بلذات فانیه آن که بانواع کدورات و کثافات ممزوجست و غفلت او از مرگ و آنچه بعد از این در پیش است بحال شخصی که ریسمانی در کمر او بسته باشند و او را بچاهی آویخته و در ته آن چاه ماری بزرگ دهن باز کرده منتظر آن باشد که چون بیفتد لقمه خورش سازد و بر بالای چاه دو موش یکی سفید و یکی سیاه باشند که ریسمان در آویخته اندک اندک از آن میبریده باشند چنانچه لحظه از آن هیچ باز نیایند و دیوار آن چاه آلوده باندک عسلی باشد که بخاک دیوار آن چاه ممزوج شده باشد و زنبور بسیار بر آن هجوم آورده و آن شخص با آنکه آن مار را با آن صفت در زیر خود دیده باشد و مشاهده آن موشان و عملی که بآن مشغولند میکرده باشد اصلا التفات بایشان و مآل کار خود نکند و همگی همت خود را مصروف لیسیدن دیوار و افتادن و کام گرفتن از آن عسل بخاک مخلوط دارد و همیشه بعداوت و دشمنی آن زنبوران قیام داشته باشد که چرا در استیفای حظ او مانع می آیند و با او در آن آم

مثال

مشارکت دارند پس چاه دنیاست و ریسمان عمر فانی و مار بزرگ دهان گشوده مرگ و موشان روز و شب اند که اندک اندک از آن کم میکنند و لحظه از آن کار خالی نیستند و عسل ممزوج بخاک لذتهای فانیه دنیاست که بانواع کدورات و الم ممزوج است و زنبوران ابنای زمانند که بر سر حطام دنیا از دحام دارند و شب و روز با یکدیگر مخاصمه و مجادله اند و الحق تمثیل باین مناسبت و مثال بالممثل باین مطابقت کم بنظر آمده نسئل الله النصرة والهدایة **تأنیس دوم** بسا باشد که گمان برده باشی که اطلاق عبادت بر اطاعت و تبعیت اهل عصیان که در این حدیث بعمل آمده بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و حال آنکه نه اینچنین است بلکه بحسب حقیقت است و عبادت در حقیقت که حضرت عزت در کلام مجید تبعیت هوای نفس را عبادت او نامیده است قال تعالی **أفرأیت من اتخذ الهه هواه** یعنی آیا دیدی ای محمد کسی را که خدا و معبود خود هوای نفس خود را داشته و پیوسته بعبادت او قیام دارد و در جای دیگر اطاعت شیطان را عبادت او گفته است چنانچه میفرماید **الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان** و بغیر آن با بسط کلام در باب مذکور در شرح حدیث یازدهم سبق ذکر یافت و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب زی و تحل از کتاب خود که بکافی موسومست والکلینی مشهور از امام الباطن والظاهر امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند من اصغی الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق یؤدی عن الله فقد عبد الله وان کان یؤدی عن الشیطان فقد عبد الشیطان یعنی هر کس گوش اندازد بگوینده بتحقیق که عبادت او کرده است پس اگر گوینده مذکور از خدا گوید پرستش که بعبادت خدا قیام نموده خواهد بود و اگر از شیطان گوید بعبادت شیطان و پرستش او پرداخته

عبادت امری نیست سوای خضوع و خاکساری و داشتن نفس را در مقام اطاعت و انقیاد و از اینجهت

در کتاب مذکور در آخر باب شرک از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که
آنحضرت بر زبان مبارک جاری ساخته اند که من اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده
یعنی کسی که اطاعت نماید مردی را در معصیتی بدرستی که بعبادت او قیام نموده است
و همچنین در کتاب علم از کتاب مذکور روایت کرده است از ابی بصیر که گفت گفتم
بامام جعفر صادق علیه السلام و پرسیدم از حقیقت تفسیر قول الهی در قرآن مجید که
اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله یعنی کافران علما و پیران خود را
که اطاعت و انقیاد ایشان میکنند خدایان و معبودان خود دانسته اند بدل
الله تعالی حضرت فرمودند و الله ما دعوهم الی عبادة انفسهم و لو دعوهم ما اجابوهم
و لکن احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون یعنی بخدا قسم
که علما و پیران ایشان ایشان را بعبادت نفس خود نخواندند و اگر ایشان را میخواندند اجابت
دعوت ایشان نمیکردند و لیکن حلال ساختند بر ایشان حرامی چند را و حرام
کردند بر ایشان حلالی چند را ایشان هم آن کردند و بعبادت ایشان قیام نمودند
یعنی اطاعت ایشان در آنها کردند بر وجهی که شعور بآن نداشتند یعنی نمیدانستند
که آنچه بآن قیام و اقدام دارند در واقع عبادت ایشان است و هم در باب مذکور روایت
کرده است بطریق دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام که در جواب سوال از آیت مذکور
فرمودند و الله ما صلوا لهم و ما صاموا لهم و لکن احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا
فاتبعوهم یعنی بخدا قسم که از برای ایشان نمازی نکردند و روزه نداشتند و لیکن حلال کردند بجهة
ایشان حرامی را و حرام ساختند بر ایشان حلال او آنها متابعت نمودند
ایشان را در آن و هر گاه چنانچه دانسته شد متابعت غیر و انقیاد او امر و نواهی او در
حقیقت عبادت او باشد پس اکثر ابنای این زمان در حقیقت بعبادت هوای
نفس دنی و شهوت بهیمی و سبعی که بانواع متعدده و اجناس مختلفه میکردند اما

داشته باشند و آنها در معنی بتان ایشان باشند که همیشه پرستش مینمایند
و شریکانی که از غیر خدا بعبادتشان قیام دارند و ایشان را از ان شعوری نیست
و شرک خفی عبارت ازین حالت است نسأل الله سبحانه العصمة و التوفیق و چه
خوب واقع شده کلام رابعه عدویه رضی الله عنها در مقام لک الف معبود
مطاع امره دون الاله و تدعی التوحید یعنی ترا هزار معبود است که در اطاعت ایشان
نهایت اهتمام از خدای تعالی که معبود بر حقست و میخواهی دم از توحید میزنی انجام بود
اهل آن ده در کوههای آتشین که بواسطه سوختن ایشان افروخته شده سنگسار و
قیامت چنانچه این حدیث بآن ناطق است صریحست در آنکه در مدت برزخ که
عبارت از ما بین موت و قیامت است عاصیان را عذابی خواهد بود و بر این
اجماع منعقد شده است و احادیث نبوی نیز بآن ناطق است و آیات قرآنی
شاهد و علمای اکثر مذاهب اسلام اگرچه در حقیقت و کیفیت آن خلاف کرده اند اما
بر اصل وقوع آن اتفاق دارند و آنچه بر ما واجب است تصدیق بوقوع عذاب است
بعد از موت و قبل از حشر و اما کیفیت و تفصیل آن که بر چه وجه و چه کیفیت خواهد بود
و کدام وقت تحقق پیدا خواهد کرد دانستن آن مکلف نیستیم ملکه الزمان ازین
قبیلست که عقول انسانی بدرک آن نمیتواند رسید و فهم کیفیت و چگونگی آن
نمیتواند نمود و پس از بیان تفاصیل آن و بحث از چگونگی و کیفیتش ساکت باید بود
و معظم اوقات خود را صرف باید کرد در امری که اهم از آنست یعنی در تدبیری
که ما را از آن بهر کیفیت و هر نوع که باشد برهاند و استحقاق آنرا از ما دفع کند
و آن نیست مگر مواظبت و مداومت بطاعات الهی و اجتناب و دوری
کردن از منهیات او تا آنکه حال ما در اشتغال مبحث از آن نظر از کیفیت و حقیقت
آن و فارغ بودن از فکر اموری که ما را از آن نجات دهد مثل حال شخصی باشد

داری غیره

که سلطان وقت او را بقید در آورده باشد و مقرر داشته که چون فردا شود دست او را بازای گناهی که ازو صادر شده قطع نمایند و گوش و بینی او را نیز از او اصلا در مجبر آن نباشد که حیله انگیزد و کاری کند که دست او سلامت ماند و گوش و بینی او از آفت قطع برهد و همیشه فکر آن داشته باشد که آیا دست و اعضای مذکور را بکار د خواهند برید یا بشمشیر و قاطع آن زید خواهد بود یا عمرو و بعضی احادیث که درین باب از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است در آخر کتاب انشاء الله مفصل ایراد خواهد یافت و درین وقت بذکر یک حدیث از آنجمله اقتصار میرود که روایت کرده است آنرا شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمه الله بسندی که میرساند آنرا بامام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند ان بین الدنیا والآخرة الف عقبة اهونها و ایسرها الموت یعنی میان الدنیا و آخرت که عبارت از آن میان موت و قیامت باشد هزار عقبه در پیش است که از همه سهلتر و آسانتر موتست و نعم ما قیل بیت در ره عشق تو ز انسوی فنا صد خطر است تا نگویی که چو عمرم بر آمد رستم و گویا اگر بدیده بصیرت ملاحظه شود درین مقام همین حدیث کافی باشد والله الهادی **پوشیده** نماند که آنچه آنفا تقریر کرد که خود در میان ایشان بوده است ولیکن از ایشان نبوده است و از ایشان نبوده و چون عذاب الهی نازل شده او را نیز با ایشان فرا گرفته است اشعار بآن دارد که از اهل معاصی و جمعی که مرتکب آنند کناره باید کرد و از ایشان عزلت باید گزید و با آنکه بودن در میان ایشان باعث آنست که با آتش ایشان باید سوخت و در عذاب ایشان شریک باید بود و اگر چه در افعال و اقوال شرکت با ایشان واقع نشده باشد و مؤیّد تمام باین معنی دارد کلام معجز نظام الهی که ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة

فتها

فتهاجروا فیها فاولئک مأویهم جهنم وساءت مصیرا در اخبار آمده که چون جماعتی از مسلمانان مثل قیس بن الفاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه هجرت نکرده بودند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان نیز همراه کافران بحربگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حضرت عزت در شان ایشان این آیه فرستاد یعنی بدرستی که آنانکه ملائکه یعنی ملک الموت و اعوان او قبض روح ایشان می نمودند در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بواسطه ترک هجرت از مکه با وجود قدرت بر آن گفتند ملائکه مذکور بایشان از روی سرزنش که در چه کار مشغول بودید از امور دینی و با کدام قوم اختلاط داشتید با مشرکان یا موحدان ایشان گفتند بودیم با ضعیفان و عاجزان در روی زمین و کفار با ما غالب بودند فرشتگان در مقام تکذیب ایشان در آمده گفتند آیا زمین خدا واسع و فراخ نبود تا شما هجرت کنید از جای خود بطرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه طیبه کردند پس آن گروه تارکان هجرت جای ایشان دوزخ است و بد بازگشتی است دوزخ ایشان را و حدیثی که روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب مجالست اهل معاصی از کتاب کافی از امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت نهی فرمودند بعض اصحاب خود را از مجالست و همنشینی مردی از اهل ضلالت و گمراهی آن شخص گفت بر من چه ضرر لازم آید هر گاه آنچه او میگوید نگویم و بر اعتقاد خود ثابت و راسخ باشم امام علیه السلام فرمود اما تخاف ان تنزل به نقمة فتصیبکم جمیعا یعنی نمیترسی از آنکه از شومی عقیده و کردار او بلائی بر او نازل شود و آتش او تر و خشک را در معرض هلاک در آورده همه شما را فرا گیرد و بالجمله اگر بر انزوا و عزلت از مردم سوای این فایده مترتب

نباشد همین فایده کفایست وحال آنکه فایده ومنافع آن از تعداد حد و شمار بیرونست
همگنان را توفیق در آن روزی باد بمنه و کرمه **حدیث بیست و یکم**
روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار عماد الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از حماد بن عیسی که ذکر
احوال ایشان از پیش رفت از ابراهیم بن عمر الیمانی که اگر چه اکثر تضعیفش نموده اند
اما نجاشی حکم بتوثیقش کرده است از ابان بن ابی عیاش که از راویان
علی بن الحسین است از سلیم بن قیس الهلالی که از امیر المؤمنین و حسن و حسین و علی بن الحسین
علیهم السلام هر چهار حدیث روایت کرده است که گفت قلت لامیر المؤمنین
علی علیه السلام انی سمعت من سلمان والمقداد و ابی ذر اشیاء فی تفسیر القرآن
واحادیث عن نبی الله صلی الله علیه وآله غیر ما فی ایدی الناس ثم سمعت منک
تصدیق ما سمعت منهم ورأیت فی ایدی الناس اشیاء کثیرة من تفسیر القرآن و
من الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه وآله انتم تخالفونهم فیها وتزعمون ان
ذلک کل باطل افتری الناس یکذبون علی رسول الله صلی الله علیه وآله متعمد
ین ویفسرون القرآن بآرائهم قال فاقبل علی علیه السلام فقال قد سألت
فافهم الجواب ان فی ایدی الناس حقا وباطلا وصدقا وکذبا وناسخا ومنسوخا
وعاما وخاصا ومحکما ومتشابها وحفظا ووهما وقد کذب علی رسول الله صلی الله
علیه وآله فی عهده حتی قام خطیبا فقال ایها الناس قد کثرت علی الکذابة
فمن کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار ثم کذب علیه من بعده
وانما اتاکم الحدیث من اربعة لیس لهم خامس رجل منافق یظهر الایمان
متصنع بالاسلام لا یتأثم ولا یتحرج ان یکذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله
متعمدا فلو علم الناس انه منافق کذاب لم یقبلوا منه ولم یصدقوه ولکنهم

قالوا

قالوا هذا صحب رسول الله صلی الله علیه وآله ورآه وسمع منه فاخذوا عنه وهم
لا یعرفون حاله وقد اخبره الله عن المنافقین بما اخبره ووصفهم بما وصفهم فقال عز وجل
اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا
الی الائمة الضلال والدعاة الی النار بالزور والکذب والبهتان فولوهم الا
عمال وحملوهم علی رقاب الناس واکلوا بهم الدنیا وانما الناس مع الملوک
والدنیا الا من عصم الله فهذا احد الاربعة ورجل سمع من رسول الله صلی الله علیه
وآله شیئا لم یحفظه علی وجهه ووهم فیه ولم یتعمد کذبا فهو فی یده یقول به ویعمل
به ویرویه ویقول انا سمعته من رسول الله صلی الله علیه وآله فلو علم المسلمون
انه وهم لم یقبلوه ولو علم هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع من رسول
الله صلی الله علیه وآله شیئا امر به ثم نهی عنه وهو لا یعلم او سمعه ینهی
عن شیء ثم امر به وهو لا یعلم فحفظ منسوخه ولم یحفظ الناسخ ولو علم انه منسوخ
لرفضه ولو علم المسلمون اذ سمعوه منه انه منسوخ لرفضوه وآخر رابع لم یکذب
علی رسول الله صلی الله علیه وآله مبغض للکذب خوفا من الله وتعظیما لرسول
الله صلی الله علیه وآله لم ینسه بل حفظ ما سمع علی وجهه فجاء به کما سمع لم یزد فیه ولم
ینقص منه وعلم الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فان امر ا
لنبی صلی الله علیه وآله مثل القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحکم ومتشابه وقد
کان یکون من رسول الله صلی الله علیه وآله الکلام له وجهان وکلام عام و
کلام خاص مثل القرآن وقال الله عز وجل فی کتابه ما آتاکم الرسول فخذوه
وما نهاکم عنه فانتهوا فیشتبه علی من لا یعرف ولم یدر ما عنی الله به ورسوله صلی الله
علیه وآله ولیس کل اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله کان یسأله عن الشیء
فیفهم وکان منهم من یسأله ولا یستفهمه حتی ان کانوا لیحبون ان یجیء الاعرابی

الطاری فیسأل رسول الله صلی الله علیه وآله حتی یسمعوا وقد کنت ادخل علی رسول
الله صلی الله علیه وآله کل یوم دخلة وکل لیلة دخلة فیخلینی فیها ادور معه حیث
دار وقد علم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله انه لم یصنع ذلک باحد من
الناس غیری وربما کان یأتینی رسول الله صلی الله علیه وآله اکثر ذلک فی بیتی
وکنت اذا دخلت علیه بعض منازله اخلانی واقام عنی نساءه فلا یبقی عنده غیری
واذا اتانی للخلوة معی فی منزلی لم یقم عنی فاطمة ولا احداً من بنی وکنت
اذا سألته اجابنی واذا سکتّ عنه وفنیت مسائلی ابتدأنی فما نزلت
علی رسول الله صلی الله علیه وآله آیة من القرآن الا اقرأنیها واملاها علیّ
فکتبتها بخطی وعلّمنی تأویلها وتفسیرها وناسخها ومنسوخها ومحکمها ومتشابهها
وخاصها وعامها ودعا الله ان یعطینی فهمها وحفظها فما نسیت آیة من
کتاب الله عز وجل ولا علماً املاه علیّ وکتبته منذ دعا لی بما دعا وما ترک شیئاً
علمه الله من حلال ولا حرام امر ولا نهی ان شیء کان او یکون ولا
کتاب منزل علی احد قبله من طاعة او معصیة الا علّمنیه وحفظته فلم انس
حرفاً واحداً ثم وضع یده علی صدری ودعا الله لی ان یملأ قلبی علماً و
حکماً ونوراً فقلت یا نبی الله بابی انت وامی منذ دعوت الله بما دعوت
لم انس شیئاً ولم یفتنی شیء لم اکتبه افتخوف علیّ النسیان فیما بعد فقال
لا لست اتخوف علیک النسیان والجهل شرح کلام بلاغت نظام
در ضمن آغاز و نمایش و انجام آغاز متکفل بردو بینش بینش اول راوی گوید
گفتم با میر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بدرستی که من شنیده ام از
سلمان فارسی و مقداد اسود و ابی ذر غفاری چیزی از تفسیر قرآن و احادیث
که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله روایت میکردند غیر آنچه در دست مردم است

وشنیده ام از تو تصدیق آنچه از ایشان شنیده ام و دیده ام در
دست مردم چیزهای بسیار از تفسیر قرآن و احادیث مصطفوی صلی
که تمام مخالفت میکنید ایشان را در آنها و زعم شما آنست که همه آنها باطل
و کذبست آیا می بینید مردم را که بر پیغمبر خدای صلوات الله علیه و آله
دروغ می بسته باشند از روی دانستگی و عمداً و تفسیر میکرده باشند کلام
خدای را از پیش خود بی آنکه از کسی شنیده باشند راوی گوید بعد از این سؤال
امیر المؤمنین علی علیه السلام روی بمن آورد و فرمود که سؤالی کردی جواب آن را
بفهم بدرستی که در دست مردم حق هست و باطل هست راست هست و دروغ
هست ناسخ هست که رفع حکم از آیه و حدیث دیگر کرده و منسوخ هست که حکم آن
بآیت دیگر یا حدیث دیگر باطل شده است عام هست که شامل چند چیز هست و
خاص هست که ببعض افراد اختصاص یافته هست و محکم هست که معنی مراد
از آن واضحست و بر جمعی که عارف بلغت باشند ظاهر و متشابه هست
که بر خلاف آنست محفوظ هست که آنچنانچه هست بیاد مانده و موهوم هست که
توهم آن کرده اند و در واقع نه آنچنان است و بتحقیق که دروغ بستند مردم
بر رسول خدای صلی الله علیه وآله در آنحضرت تا آنکه برخاست روزی از روزها
خطبه خواندن و گفت در آن خطبه که ای گروه مردم بدرستی که بسیار شده
دروغ گوی بر من پس هر کس بر من از روی دانستگی و عمداً دروغ بندد
آینه فرا آید منزل و نشیمنگاه او در آتش همچنین دروغ بستند مردم بر و
صلی الله علیه وآله بعد از و بدرستی که حدیث از چهار کس بشما میرسد که آن
را پنجمی نیست مردی که پیدا نفاق و صلابت بظاهر خود را مؤمن وا
می نماید و اسلام ساختگی بر خود بسته و در باطن بر کفر خود باقیست و منسوب

کمان نمیدانند و حرجی بر آن اعتقاد ندارد که از روی عمد و دانستگی بر رسول
خدای صلوات الله علیه و آله دروغ ببندد و اگر مردم بدانستندی که او منافقی
و دروغگوست سخن او را در معرض قبول در نمی آوردند و آنچه او نقل نماید درست نمیدانستند
ولیکن میگویند این مرد از اصحاب رسول خداست صلی الله علیه و آله و بشرف رویت
آنحضرت مستسعد شده است و حدیث از آن حضرت استماع نموده و از او حدیث فرا
میگرفتند و ایشان را بر حقیقت حال و نفاق او معرفتی حاصل نیست و حال آنکه خبر داده است
حضرت عزت از ارباب نفاق بآنچه خبر داده است و وصف کرده است ایشان را
بآنچه وصف ایشان کرده است پس گفته است در حق ایشان وَاِذَا رَاَیْتَهُمْ
تُعْجِبُکَ اَجْسَامُهُمْ وَاِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ کَاَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ آورده اند که ابن ابی
مردی جسیم بود و خوش روی و شیرین سخن و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت
بودند چون بمجلس پیغمبر صلوات الله علیه و آله می آمدند مشاهده ایشان باعث تعجب
آنحضرت میشد حضرت عزت این آیت فرستاد یعنی چون می بینی منافقان را
بشگفت می آورد ترا جسمهای ایشان از فربهی و تری و نازکی و اگر سخن میگویند گوش
میکنی مر سخن ایشان را و حال آنکه در عدم عقل و قلت تفکر گویا ایشان چوبهای
خشک شده اند بدیوار باز نهاده یعنی شبحی چند خالی از علم و فطرت پس ماندند
بعد از آنحضرت صلوات الله علیه و آله و تقرب و نزدیکی جستند با ائمه ضلال و جمعی که مردم را
با آتش دوزخ میخواندند بسبب دروغ و بهتانی که می بستند پس ایشان را متولی
امور ساختند و رقاب مردم را در ربقه اطاعت ایشان نهادند و خوردند
بسبب ایشان دنیا را و بدرستی که مردم بالطبع با پادشاهان و دنیا اند مگر کسی
که حضرت عزت نگاه داشته باشد او را و بخدا پناه برد و این یکی از چهار کس که مذکور
شد دوم مردی که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده است چیزی و آنرا

بغایت

نمود

شنیده است چیزی را که آنحضرت امر بآن کرده است و بعد از آن نهی از آن
فرموده و او را علم بآن نیست یا شنیده است از آن حضرت که نهی چیزی کرده است
و بعد از آن نهی امر بآن کرده و او نمیداند آنرا پس حفظ کرده است منسوخ حدیث
را بی آنکه عالم بناسخ باشد و اگر بداند که آن منسوخ شده است هر آینه ترک میکند آنرا و اگر
بدانستند مسلمانان وقتی که از او میشنوند که آن منسوخ است هر آینه در عالم ترک آن میشوند چهارم
کسی که هرگز بر رسول خدای صلی الله علیه و آله دروغ نبسته است و دشمن میدارد دروغ
را بسبب ترسی که از خدای دارد و بجهت تعظیمی که درباره رسول خدای رعایت میکند
فراموش نکرده است بلکه آنچه شنیده است چنانچه هست حفظ کرده است و چنانکه شنیده
نقل آن میکند بی آنکه چیزی بر آن زیاده کند یا از آن کم نماید و میداند که ناسخ کدام است و بناسخ
عمل میکند و منسوخ را ترک میدهد چرا که امر پیغمبر صلوات الله علیه و آله مثل قرآن ناسخ
میباشد و منسوخ میباشد خاص میباشد و عام میباشد محکم میباشد و متشابه میباشد
ولیکن بود این که از رسول خدای صلوات الله علیه و آله کلامی صادر میشد
که آنرا دو روی بود و کلامی صادر میشد که عام بود و کلامی میرسید که خاص بود مثل
قرآن و حضرت عزت در کلام مجید فرموده است مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ
وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی هر آنچه امر کند شما را رسول خدای آنرا فرا گیرید
و فرمان برید و هرچه نهی کند شما را از آن ترک آن کنید که هر که مرتکب امر او شود
نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاکت افتد پس شبهه میشود
بر کسی که معرفت بآن ندارد و نمیداند که خدای تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله
از آن چه معنی خواسته اند و نیست اینچنین که هر یک از اصحاب رسول خدای
صلوات الله علیه و آله آنچه سوال میکردند از آنحضرت جواب آنرا می فهمیدند و چه
بودند بعضی از ایشان که سوال میکردند و جواب آنرا خوب نمی فهمیدند چنانچه

حفظ نکرده است و در وهم
افتاده پس اگرچه از روی
دانستگی و عمد بر آنحضرت دروغ
نبسته اما او را که اعتقاد دارد
از پیغمبر شنیده است در واقع
چنان نیست و درست گرفته
بمردم میگوید و عمل بمضمون او
مینماید و بهر کس روایت آن میکند
و میگوید من از رسول خدای صلی
الله علیه و آله اینچنین شنیده ام
و اگر مسلمانان بدانند که او در آن
وهم کرده آنچنانچه هست حفظ
نکرده است در معرض قبول آن در
نمی آورند و عمل بمضمون آن نمیکنند
و اگر او خود نیز بداند که وهم کرده است
هر آینه ترک آن مینماید سیم مردی
که از رسول خدای صلی الله علیه و آله
شنیده است

چنانچه دوست میداشتند که اعرابی تازه بیاید و مسئله از رسول خدای صلی الله علیه
و آله بپرسد تا ایشان بشنوند آنرا و بدرستی که بودم من که داخل میشدم بر رسول
خدای صلی الله علیه و آله هر روز یکمرتبه و هر شب یکمرتبه پس خلوت میکردند با من از برای
داخل شدن ما و من با آنحضرت می‌گشتم هر جا که میگردیدند چنانچه اصحاب رسول خدای
صلی الله علیه و آله همه میدانستند که بکسی دیگر غیر از من حضرت بر آن وجه سلوک نمیداشتند
و آن سلوک مخصوص من بود و بسیار بود که رسول خدای صلی الله علیه و آله بجانب
من می‌آمدند و هرگاه من داخل میشدم بخدمت آنحضرت در بعض منازل ایشان
برای من خلوت میکردند و ازواج طاهره خود را از پیش من برمیخیزانیدند چنانچه
کسی غیر از من پیش آنحضرت نمیماند و چون آن حضرت از جهة خلوت با من در خانه من تشریف
می‌آوردند فاطمه علیها الصلوة و السلام از پیش من برنمیخیزانیدند و نه کسی را از فرزندان
من بواسطه محرمیت آنحضرت با ایشان یا محرمیت ایشان با اسرار آنحضرت بر خلاف
ازواج طاهره و هرگاه سؤال میکردم از آنحضرت جواب من میفرمودند و چون خاموش
میشدم و سؤالهای من تمام میشد خود ابتداء بکلام میکردند و نازل نشد بر رسول
خدای آیتی از قرآن مجید مگر آنکه مرا میخوانیدند آنرا و املا میکردند و من بخط خود
آنرا پس نوشتم آنرا بخط خود و تعلیم کردند بمن تاویل آنرا و تفسیر آنرا و بر من
ظاهر ساختند که ناسخست یا منسوخ محکم است یا متشابه خاص است یا عام
و دعا کردند بخدای تعالی که توفیق فهمیدن و یاد گرفتن آنرا بمن کرامت نماید
پس من ببرکت آن دعا فراموش نکردم آیتی را از کتاب خدای عزّ و جلّ
و بزرگ و از یاد نبردم علمی را که املای آن بمن کرد و من نوشتم آنرا از وقتی
که دعا کرد بجهة من با آنچه دعا کرد و نگذاشت چیزی را که حضرت عزت با و تعلیم
داده بود نه از حلال و نه از حرام و نه از امر و نه از نهی و نه چیزی که قبل از این بوده و نه از چیزی

که بعد از این خواهد بود و نه کتابی را که بر یکی از انبیای سابق نازل بود قبل از او
در اطاعت یا معصیت مگر آنکه تعلیم کرد آنرا بمن و من یاد گرفتم و حفظ کردم آنرا و
فراموش نکردم حرفی را از آن بعد از آن دست مبارک را بر سینه من گذاشتند
و دعا کردند بخدای تعالی که پر گرداند دل مرا از علم و حکمت و نور معرفت پس گفتم
ای رسول خدای پدر و مادرم فدای باد ترا از وقتی که دعا کردی با آنچه خدای را
دعا کردی چیزی را فراموش نکردم و چیزی از من فوت نشده که ننوشته باشم آیا میترسی
بر من که بعد از این چیزی را فراموش کنم حضرت فرمودند نمیترسم بر تو که چیزی را فراموش
کنی یا جهل بچیزی داشته باشی **مبحث دوم** محکماً و متشابهاً محکم در لغت بمعنی
مضبوط و استوار است و در اصطلاح اطلاق میکنند بر کلامی که معنی آن واضح شده
مقصود از آن بر کسی که عارف بلغت باشد ظاهر و بر کلامی که از نسخ یا تخصیص یا از هر دو
محفوظ باشد و بر آنچه نظم آن مستقیم و خالی از خلل باشد و بر آنچه در تاویل آن سوای
یک وجه نگنجد و بهر یک از معانی مذکوره متشابه در مقابل آنست یعنی بر معنی اول
متشابه آنست که معنی آن وضوح نداشته باشد و مقصود از آن ظاهر نباشد و بر
معنی ثانی آنکه نسخ یا تخصیص یا هر دو از آن راه یافته باشد و برین قیاس و اینجا از محکم
و متشابه هر یک از معانی مذکوره مراد می‌تواند بود و الله اعلم قد کثرت علی الکذابة
کذابه بفتح کاف و تشدید ذال بر وزن سیاره صیغه مبالغه است و جار و مجرور که
علی باشد می‌تواند بود که با آن متعلق باشد یعنی بسیار شده است دروغگوی بر من و می
تواند بود که متعلق بکثرت باشد بتضمین معنی الجمعیت و مانند آن یعنی بسیار
شده اند در حالتی که مجتمع اند بر من ارباب کذب و دروغ فلیتبوّأ مقعده من النار
یعنی لیتنزل منزله مهیا درستی که فرود آید در منزل خود که از آتش مهیا شده یعنی از دوزخ
و این حدیث را یعنی من کذب علی متعمدا فلیتبوّأ مقعده من النار از احادیث متواتر

متواتر شمرده اند و حکم بتواتر آن کرده مشتطع بالاسلام یعنی بزور خود را باسلام
بسته دار د و از روی تدلیس خود را مسلمان بوامی نماید بی آنکه در واقع متصف باسلام
باشد ولا یأثم و لا یتحرّج عطف لا یتحرّج بر آن عطف تفسیریست یعنی بنفس خود را اثم
و گناه کار نمی داند بدروغ بستن بر رسول خدای صلّی الله علیه و آله وقد اخبر الله عن
المنافقین بما اخبر مراد اینست که منافقان ظاهری داشتند نیکو و اسلوب خوش کلام
و شیرین گوئی بودند و ملحقان روی اندود داشتند که موجب فریفته شدن مردم
بود بآن و باعث تصدیق مردم ایشان را در آنچه نقل میکردند از رسول خدا
صلّی الله علیه و آله و سلّم از احادیث و مرشد بآنست کلامی که حضرت عزّت پیغمبر
خود را صلوات الله علیه و آله در معرض خطاب بآن در آورده است که وَاِذا
رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ اَجْسامُهُمْ یعنی چون می بینی ایشان را یعنی منافقان را بشگفت
می آورد ترا اجسام ایشان از غایت صباحت و حسن منظر که ظاهر ایشان
بآن آراسته است وَاِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ و چون بسخن در می آیند
گوش می اندازی بر آن بواسطه طلاقت لسان و حسن بیان که آن کرده اند
بالزور والکذب متعلق است بتقرّبوا یعنی تقرّب و نزدیکی ایشان با همه خلال که
مردم را با آتش دوزخ نزدیک میخواهند بسبب زور و کذبست و عطف کذب بر زور عطف
تفسیریست چه زور بمعنی کذبست ناسخ و منسوخ خبر ثانی آنست و خبر اول نفس مثل
القرآن است و میتواند بود که خبر مبتدای محذوف باشد یعنی بعضه ناسخ و بعضه
منسوخ یا بدل باشد از مثل و ممکنست که مجرور خوانده شود که بدل از قرآن باشد و کسی
بگوید چون تواند که بدل از قرآن باشد و حال آنکه نمیتواند قایم مقام او شد چه مثل اگر
بر سر او در آید معنی فاسد میشود زیرا که نزد اکثر محققین لازم نیست که بدل قایم مقام
مبدل منه واقع تواند شد چنانچه صاحب کشاف الجن را در آیه کریمه وَجَعَلُوا لِلّٰهِ

شُرَکاءَ الْجِنَّ بدل شرکا داشته و حال آنکه در آیه مذکوره قایم مقام شرکا واقع نمیتواند
شد چنانچه ظاهر است وقد کان یکون من رسول الله صلّی الله علیه و آله الکلام له
وجهان اسم کان درین فقره ضمیر شانست مستتر در کان و ضمیر شان عبارت از جمله ایست
که قبل از جمله می آورند بی مرجع یا راجع بموضوع جمله مثل هو در کریمه قل هو الله احد که
بمذهب بعضی بمعنی شان و قصه است و مرجع ندارد و بمذهب بعضی راجع است بالله و
یکون از افعال تامّه است که بخبر احتیاج ندارد و واو با اسمش که الکلام است خبر
کان است و له وجهان صفت الکلام است چه الکلام اگرچه معرّف بالف و لام است
و صفت آن نمی باید واقع شود مگر معرّف بالف و لام لا یوصف ذو اللام الا
بمثله اما اینجا در حکم نکره است بواسطه عمومی که از آن اراده شده و میتواند بود که
حال باشد از وجه اسم کان بمنزله فاعل است می تواند بود که یکون ناقصه باشد که
بخبر محتاجست و برین تقدیر له وجهان خبر او خواهد بود و فتنة فافاى تعرفیت و بجلو
مستغرقست بر ما قبل آیت که له وجهان خاص و عام باشد و لم یدر ما عنى الله به
ما موصول مفعول یدر است و محتمل است که فاعل لیشتبه باشد و مفعول لم یعرف
و لم یدر در کلام مقدر باشد که تقدیر کلام چنین باشد لیشتبه ما عنى الله علی من
لم یعرف و لم یدر ان له وجهان فخلّینی فیها اذور معه یحکّینی ما اخلوت لمخودا
بآن تخلیه و حاصل معنی آنکه میگذاشت مرا که با او دوران کنم هر جایی که میگشت و ظاهرست
که مراد دوران بجسم نیست بلکه مراد دوران تعقّلست یعنی حضرت پیغمبر صلّی الله
علیه و آله مطّلع میساخت مرا برای اسراری که از دیگران آنرا مخفی میداشت و
میگذاشت مرا که خوض کنم با او در معارف الهی و علوم ملکوتی که مرتبه اش
بلندترست از آنکه هرکسی پی بآن تواند برد یا زیاده از یک کس بر آن مطّلع تواند شد بعد از آنکه کسی
و علّمنی تأویلها و تنزیلها تأویل عبارت از برگردانیدن و منصرف ساختن کلامست

از معنی ظاهری بمعنی که زان مخفی تر باشد و آخر ا از آل تأویل کرده اند بمعنی رجع
برجع و مقرر شده است که هر آیتی را ظاهری و باطنی هست و مراد اینجا آنست
که حضرت صلی الله علیه و آله مطلع ساخت او را بر باطن هر آیت که بر هر کس ظاهر نیست
و تعلیم کرد باو علیه السلام اسراری که بر هیچکس منکشف نبود و تفسیر در لغت
بمعنی کشف و هویدا ساختن معنی لفظ است ماخوذ از فسر که قلب سفر است
بمعنی کشف عرب میگوید اسفرت المرأة عن وجهها اذا کشفت و اسفر الصبح
اذا ظهر و در اصطلاح علمیست که بحث کنند در آن از کلام خدای تعالی که
بقصد اعجاز نازل شده از حیثیت دلالت کردن بر معنی که مراد حد است
از آن و قید بقصد اعجاز تا بسطه بیرون رفتن بحث از حدیث قدسیست که عبارات
از کلامیست که از جانب حضرت نازل شده باشد و نه بقصد اعجاز باشد
من طاعة او معصیة یعنی از امری که موجب طاعت خدای باشد یا باعث
معصیت او ان ملکا او جلی علما و حکما یعنی حکم چه حکم بضم حای و سکون کاف
بمعنی حکمت نیز آمده است و دور نیست که حکما بکسر حا و فتح کاف تواند بود
که خوانده شود که جمع حکمت باشد نمایش هیچ شک نیست در آنکه بنا بر بعض اغراض
فاسده و مطالب باطله مثل قربت ملوک و رواج یافتن آرای ضایعه باطله دروغ
بسیار بر رسول خدای صلوات الله علیه و آله بسته شده است و آنکه بعضی دعوی
کرده اند که صرف قلوب از آن شده است و کسی را تمکین از آن نداده اند
ظاهر البطلانست و نقل راوی درین حدیث از پیغمبر صلوات علیه و آله قد کثرت
علی الکذابة دلیلیست بر وقوع آن زیرا که کلام مذکور خالی از آن نیست که
کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله هست یا نه و بر هر تقدیر مطلوب حاصل است
و دلیل دیگر بر مطلب مذکور وجود بعض احادیث است که مضامین ایشان

منافی یکدیگرست چنانچه جمع میان ایشان بهیچ وجه ممکن نیست و یقین معلوم است
که بعضی از آن ناسخ و بعضی منسوخ نیستند و بالجمله وضع احادیث بواسطه قربت ملوک که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درین حدیث اشارت بآن کرده اند بسیار واقع
شده است از آنجمله حکایت کرده اند که غیاث بن ابراهیم بمجلس مهدی عباسی
داخل شد و چون مهدی را محبت و میل بسیار بلعب کبوتر بود بواسطه
خوش آمد او گفت پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله فرموده است لا سبق
الا فی خف او حافر او نصل او جناح و حال آنکه چنانچه در شرح حدیث اول
سبق ذکر یافت او جناح داخل حدیث نیست مهدی را الحاق او خوش
افتاده فرموده که ده هزار درهم در وجه انعام او رسانیدند و چون از مجلس بیرون رفت
انصراف یافته برآمد مهدی بفراست دریافت که حال چیست گفت اشهد
ان قفاه قفا کذاب علی رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی گواهی میدهم که
قفای او قفای کسیست که بر رسول خدای صلوات الله علیه و آله دروغ بسته
است هرگز پیغمبر صلوات الله علیه و آله نگفته است که او جناح نهایتش این مرد
خواست که بما نزدیکی نماید و خوش آمدی در کار ما کرد و در حال فرمود که کبوتر
ان را ذبح کردند و گفت من او را برین عمل داشتم یعنی میلی که از من بلعب کبوتر
ظاهر بود او را برین الحاق داشت و بعضی از زنادقه حدیث بسیاری وضع
کرده اند و همچنین غلاة و خوارج چنانچه از بعضی ایشان روایت کرده اند که بعد
آنکه از گمراهی و نفاق خود برگشته هدایت یافتند گفتند مردم که نظر کنید باین
احادیث و بخاطر آورید که از که فرا میگیرید زیرا که ما چنین بودیم که هرگاه رائی
پسندیدیم از برای رواج آن حدیث بسیاری وضع میکردیم که مطابق آن رأی
بود و بعض علما مثل حسن بن محمد صغانی که در علم لغت امام وقت بود

و تصانیف بسیار در هر علم دارد و غیر او از امثال او چند کتاب در بیان
احادیث موضوعه ترتیب داده اند و از انجمله این احادیث را شمرده که
السعید من وعظ بغیره سعادتمند کسیست که بغیر خود پند یاب شده باشد و
از مشاهدهٔ اخلاق و احوال او پند خود حاصل کرده باشد یعنی که آنچه از افعال و اخلاق
او بنظر عقلش خوش آمده باشد خود را بآن متخلق و متصف ساخته باشد و آنچه
خوش نیامده باشد اجتناب و احتراز از آن لازم شناخته مترجم گوید
اگر اندک آگاهی باشد مشاهدهٔ خود نیز درین باب کافیست و احتیاج بغیر
خود نیست چنانچه از آن خبر میدهد حدیثی که منسوبست بامیر المؤمنین علیه السلام
که انظر وجهک فی المرآت فان کان حسنا فافعل ما یناسبه و ان کان قبیحا فلا
تجمع بین القبیحین یعنی نظر کن در آینه اگر روی تو نیکو نماید بعمل آر آنچه مناسب روی
نیکوست و اگر زشت باشد میان دو زشتی که روی زشت و فعل بد باشد جمع مکن
و زشتی روی را بنیکوئی کردار مجبور ساز الشقی من شقی فی بطن امه بدبخت و بی
سعادت کسیست که در شکم مادر بدبخت و بی سعادت باشد کنایه از آنکه کسی که بدبخت
و بی سعادتست در ازل خلقت او برآنوجه مقدر هست و از ابتداء خلقت آثار آن از و
بظهور رسد الجنة دار الاسخیاء بهشت خانهٔ ارباب سخاوت و کرمست کنایه از آنکه
سخاوت و کرم و بذل مال بوجوه خیر بیشتر از اعمال حسنهٔ دیگر باعث دخول بهشت
میشود طاعة النساء ندامة بی روی و اطاعت زنان در کارها باعث ندامت
و پشیمانیست در آن کار کنایه از آنکه در باب ایشان چه باید مصداق حدیث
شاوروهن و خالفوهن بعمل آید یا بیشتر دست ندهد دفن البنات من المکرمات
دفن کردن و در قبر گذاشتن دختران خود از امور گرامی داشته شده است
نزد عقل اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه طلب کنید و بگوید خیر و نیکی را از نزد

خوبرویان گفته اند روی نیکو ولیکن خلق نیکوست لا هم الا هم الدین
و لا وجع الا وجع العین هیچ اندوهی نیست اندوهی مگر اندوه قرض و هیچ دردی نیست مگر درد
در چشم کنایه از آنکه صعوبت اندوه قرض و شدت درد چشم زیاده است
که المها و دردهای دیگر در جنب آن هیچ می نماید الموت کفارة لکل مسلم مرگ
کفاره است مر گناه هر مسلمان را یعنی کسی که بزیور اسلام متحلیست هر گاه
گناه نداشته باشد که الم مردن او که او را از آن گزیری نیست کفارهٔ
گناهان او خواهد شد ان التجار هم الفجار بدرستی که سوداگران همه فاجرانند
و فاجر بمعنی مال دارد و دروغ گو هر دو آمده است و هر دو معنی مناسب مقامست
نهایتش شاید معنی ثانی انسب باشد و الله اعلم و صنعانی مذکور که منسوب
بصنعانیان که دیهی بزرگست از ولایت ماوراء النهر در کتاب در الملتقط
که از مصنفات اوست ذکر کرده است که از جملهٔ احادیث موضوعه احادیثست
که بعضی گمان برده اند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله در شان ابی بکر آنحضرت گفته
مثل ان الله یتجلی للخلایق یوم القیامة عامة و یتجلی لک یا ابا بکر خاصة یعنی
بدرستی که حضرت عزت جلوه میدهد خود در روز قیامت بر جمیع خلایق بعموم
و جلوه میکند بر تو ای ابی بکر بخصوصه و حدیثی جبرئیل ان الله تعالی اما خلق الا
رواح اختار روح ابی بکر من بین الارواح یعنی جبرئیل گفت بمن بدرستی که چون حضرت
عزت خلق ارواح میکرد روح ابی بکر را از میان ارواح برگزید و امثال این احادیث
بسیار که در شان ابی بکر نقل کرده اند بعد از آن صنعانی میگوید که من با آنکه نسبت
بحکایم بعمر و ... از نس اویم میگویم در باب او آنچه حق است بواسطه آنکه حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند قولوا الحق و لو علی انفسکم و الوالدین
و الاقربین یعنی بگوئید راست را و حق را پنهان مکنید اگرچه ضرر آن بنفسهای شما

و بپید رو ماد شما و اقارب شما جاید باشند پس معلوم شد از جمله موضوعات آنست که روایت
کرده اند از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که آنحضرت فرموده اند اول من یعطی کتابه بیمینه
عمر بن خطاب وله شعاع کشعاع الشمس قیل فاین ابوبکر قال سرقته الملائکه یعنی اول
کسی که روز قیامت نامهٔ اعمال او را بدست راست او دهند عمر بن خطاب خواهد
بود و او را درخشندگی خواهد بود آن روز مثل درخشندگی آفتاب گفتند پس ابوبکر کجا
خواهد بود فرمودند ملائکه او را دزدیده خواهند بود عوض نموده ملائکه او را دزدیده خواهند
برد از غایت میل خاطر که با او داشته باشند و از جمله موضوعات اینست که من سبّ
ابابکر و عمر قتل و من سبّ عثمان و علیا جلد یعنی کسی که دشنام دهد و ناسزا گوید ابابکر و عمر
مستوجب قتلست و کسی که دشنام دهد عثمان و علی را او مستوجب حد است و امثال این
احادیث بسیار که در باب عجم وضع کرده اند و از جمله موضوعات است زر غبا
تزدد حبا یعنی زیارت کنید و ببینید یکدیگر را یکروز در میان که زیارت بر توجه باعث ازدیاد
محبتست کنایه از آنکه هر روز نباید دید النظر الی الخضرة یزید فی البصر یعنی دیدن
سبزه زیاده میکند نور چشم را من قاد اعمی اربعین خطوة غفر الله له یعنی هر کس
چهل قدم کوری را براه بردی آمرزد خدای تعالی او را العلم علمان علم الادیان
و علم الابدان یعنی علمی که علمیت را شاید منحصر است در دو علم علم ادیان که عبارت
از فقه و تفسیر و حدیث و کلام باشد و علم ابدان که مراد از آن علم طب است
علما و عملا تا اینجا ترجمهٔ کلام صغانی بود بطریق انتخاب و نقلست که در
ولایت هندوستان بعد از ششصد سال از هجرت پیغمبر صلوات الله علیه
و آله مردی پیدا شده بود نام او بابا رتن و دعوی میکرد که من از صحاب
رسول صلوات الله علیه و آله که تا امروز مانده ام و جمعی از اهل هند تصدیق
دعوی او کرده بودند و او احادیث بسیاری وضع کرده است و گفته است من

و ناسزا گوید

اینهارا

اینهارا از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده ام و صاحب قاموس که محمود ابن
یعقوب فیروزآبادی باشد میگوید من آن احادیث را از اصحاب اصحاب او
شنیده ام و ذهبی کتابی تصنیف کرده است در اثبات کذب احادیث مذکور
و آنرا کسر وثن بابا رتن نام کرده و بالجمله احادیث موضوعه زیاده بر آنست که زبان
بیان از عهدهٔ تعداد آن بر تواند آمد انجام باید دانست که آنچه این حدیث متضمن
آنست که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله تعلیم کردند حضرت امیر المؤمنین را علیه
السلام آنچه شده است و آنچه خواهد شد ممکن است که محمول شود بر احکام شرعی
در مسایلی که واقع شده است و مسایلی که واقع خواهد شد و ممکن است نیز که
محمول بر بعض علوم غیب شود که حضرت عزت جل ذکره رسول خود را
بر آن اطلاع داده بود چه بدرستی که اصحاب سیر و تواریخ از سنی و شیعه
نقل کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام از اکثر مغیبات خبر میداد مثل آنکه وقتی
که طلحه و زبیر از آنحضرت اذن خواستند که بقصد عمره آوردن متوجه حرم
الهی شوند فرمودند و الله ما یریدان العمرة و لکن یریدان البصرة و ان
الله تعالی سیرد کیدهما و یظفرنی بهما یعنی بخدا قسم که ایشان ارادهٔ
عمره ندارند بلکه اراده دارند که به بصره رفته در مقام فتنه انگیزی و فساد شوند
بدرستی که حضرت عزت عنقریب برخواهد گردانید کید و مکر ایشان را
بر ایشان و ظفر خواهد مرا بر ایشان و مثل اخبار آنحضرت بر عدم عبور
خوارج نهروان از نهر و فرمودند که کیف یعبرون و قد اخبرنی رسول الله
صلی الله علیه و آله ان مصرعهم دونه یعنی چگونه تواند بود که عبور کرده باشند
از نهر و حال آنکه حضرت مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه و آله خبر داده اند مرا که محل
در افتادن ایشان بر خاک فنا که کنایه از مکان کشته شدن ایشان باشد

داده

ایشان باشد انچانب نه خواهد بود و مثل خبر دادن آنحضرت بکشته شدن خود
قبل از وقوع آن بسه شب چنانچه در آن سه شب زیاده بر مقداری که سد رمق تواند
کرد غذا تناول نفرمودند و گفتند القی الله خمیصا یعنی ملاقات میکنم با خدای خود در حالتی
که گرسنه ام و مثل اخبار حضرت بکمیل زیاد را آنکه حجاج بن یوسف بقتل او خواهد
کرد و آخر چنان شد و مثل خبر دادن ایشان وقتی که بجانب صفین متوجه بودند چون
بزمین کربلا رسیدند بشهادت امام حسین علیه السلام در آن زمین و مثل خبر
دادن آنحضرت بزوال دولت بنی عباس بر دست ترکان و غیر اینها از آنچه در
کتب سیر و تواریخ مذکور است و در السنه و افواه او مشهور و در کثیری از اخبار وارد است
که پیغمبر صلوات الله علیه و آله املا میکردند و تقریر میفرمودند و حضرت امیر می نوشتند
کتاب جفر و کتاب جامع را که علم آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت
در آن ثبت بود و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر
صادق علیه السلام احادیث بسیار نقل کرده است مشعر بآنکه کتابهای
مذکوره را نزد آنحضرت علیه السلام بود و بعد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیک یک
از اولاد امجاد ایشان که بمرتبه امامت و عصمت فایز بودند صلوات الله علیهم
انتقال می یافت و از یکدیگر بمیراث می بردند تا بصاحب الامر علیه و علیهم السلام
رسید و میر سید شریف در شرح مواقف در مبحث تعلق علم واحد بدو معلوم
کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست جفر و جامع دو کتابند منسوب
بامیر المؤمنین علیه السلام که بطریق علم حروف جمیع حوادث را در کار تا انقراض
عالم در آنها ثبت است و ائمه معروف از اولاد آنحضرت را همه آنها علم
حاصل بود و از روی آنها حکم میکردند و از وقایع آینده خبر میدادند و در کتابت قبول
عهدی که امام رضا علیه السلام با مامون عباسی نوشته است مذکور است که آنحضرت

قد عرفت من حقوقنا ما لم یعرفه آباؤک فقبلت منک عهدک الا ان الجفر والجامعة
یدلان علی انه لا یتم یعنی بدرستی که تو ای مامون دانسته از حقوقی که ما را بر مردم است
که حق امامت و ریاست باشد آنرا که پدران تو ندانسته بودند پس قبول کردم
من عهدی را که با من در میان آوردی ولیکن جفر و جامع دلالت دارند بر خلاف
آن و خبر میدهند از آنکه این عهد باتمام نخواهد رسید و زود در معرض نقص در خواهد آمد
و بعضی از مشایخ مغرب زمین را بهره از علم حروف است که بعد از آن خبر از بعض
وقایع عالم کون و فساد میدهند و نسبت میدهند باهل بیت پیغمبر صلوات الله
علیه و علیهم و من نظمی دیده ام در شام که متضمن رمزی چند بود از احوال پادشاهان
مصر و شنیده ام که آنرا از جفر و جامعه استخراج کرده اند والله اعلم تا اینجا ترجمه
کلام میر سید شریف بود در شرح مواقف حدیث بیست و دوم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی
که او گفت که روایت کرده است مرا شیخ محمد بن محمد بن نعمان المفید در اثنای
ماه مبارک رمضان سال چهارصد و نه از هجرت که روایت کرده است مرا محمد بن علی
الصیرفی معروف بابن الزیات که روایت کرده است مرا ابو علی محمد
بن همام الاسکافی از ثقات رجال و جلیل القدر است و ابو محمد هارون بن
موسی از او نقل کرده که پدر من بامام حسن عسکری نوشت که فرزندان من هرگز
صحیح نمی مانند در این وقت اهل مرا حملی بهم رسیده دعا کن بدرگاه احدیت که فرزند
من درین حمل پسر باشد و صحیح بماند و امام علیه السلام در جواب رقوم بخط مبارک نوشتند
که دعا کردم و حضرت عزت فرزند نرینه صحیح بتو کرامت کرد بعد از آن در وجود آمد
کتاب الانوار فی تاریخ الائمة الاطهار از مصنفات اوست که روایت کرده است
مرا جعفر بن محمد بن مالک که اکثر علماء رجال ضعیف دانسته اند و بعضی نسبت بحدیث ساختن

باو و او و اند اما شیخ طوسی در رجال خود الثقات والسنه و حکم بتوثیق کرده
والله اعلم که روایت کرده بمن احمد بن سلامت غنوی که روایت کرده
بمن محمد بن حسین عامری که روایت کرده است بمن ابو معمر از ابو بکر بن
عباس از مجیع العقیلی که گفت حدیث کرد ما را حسین بن علی بن ابی طالب
علیهما السلام و گفت لما حضرت ابی الوفات اقبل یوصی فقال هذا
ما اوصی به علی بن ابی طالب اخو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
و ابن عمه و صاحبه اول وصیتی انی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا
رسوله اختاره بعلمه و ارتضاه بخبرته و ان الله باعث من فی القبور
و سایل الناس عن اعمالهم عالم بما فی الصدور ثم انی اوصیک یا حسن
و کفی بک وصیا بما اوصانی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاذا
کان ذلک یا بنی فالزم بیتک و ابک علی خطیئتک و لا تکن الدنیا
اکبر همک و اوصیک یا بنی بالصلوة عند وقتها و الزکوة فی اهلها عند
محلها و الصمت عند الشبهة و العدل فی الرضا و الغضب و حسن الجوار
و اکرام الضیف و رحمة المجهود و اصحاب البلاء و صلة الرحم و حب المساکین
و مجالستهم و التواضع فانه من افضل العبادة و قصر الامل و ذکر الموت
و الزهد فانک رهین موت و غرض بلاء و طریح سقم و اوصیک بخشیة الله
فی سر امرک و علانیتک و انهاک عن التسرع فی القول و الفعل و اذا عرض
شیء من امر الآخرة فابدأ به و اذا عرض شیء من امر الدنیا فتأنه
حتی تصیب رشدک فیه و ایاک و مواطن التهمة و المجلس المظنون به
السوء فان قرین السوء یغر جلیسه و کن لله یا بنی عاملا و عن الخنا زجورا
و بالمعروف آمرا و عن المنکر ناهیا و واخ الاخوان فی الله و احب

الصالح

الصالح لصلاحه و دار الفاسق عن دینک و ابغضه بقلبک و زایله باعمالک لئلا تکون مثله
و ایاک و الجلوس فی الطرقات و دع المماراة و مجاراة من لا عقل له و لا علم
و اقتصد یا بنی فی معیشتک و اقتصد فی عبادتک و علیک فیها بالامر الدائم الذی
تطیقه و الزم الصمت تسلم و قدم لنفسک تغنم و تعلم الخیر تعلم و کن لله ذاکرا علی کل حال
و ارحم من اهلک الصغیر و وقر منهم الکبیر و لا تاکلن طعاما حتی تتصدق قبل اکله و علیک
بالصوم فانه زکوة البدن و جنة لاهله و جاهد نفسک و احذر جلیسک و اجتنب
عدوک و علیک بمجالس الذکر و اکثر من الدعاء فانی لم آلک یا بنی نصحا و
هذا فراق بینی و بینک. شرح کلام بلاغت نظام در ضمن اعجاز و انجام آغاز مشتمل
بر دو مبحث: مبحث اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه چون پدر مرا اوان
وفات نزدیک رسید راهی بمن آورده در مقام وصیت شد پس گفت اینست آنچه
وصیت میکند بآن علی ابن ابی طالب برادر رسول خدای صلوات الله علیه و آله
و پسر عم و مصاحب آن سرور اول وصیت من آنست بدرستی که من گواهی
میدهم باینکه نیست خدای سزای پرستش و معبودی بحق سوای یکتا بی همتا
و باینکه محمد رسول و فرستاده اوست بر عالمیان که برگزیده است او را
بواسطه علم او و پسندیده است او را از میان مردم بسبب دانش و اخلاق او
و باینکه خدای تعالی برانگیزاننده جمعیت که در قبرها مدفون شده اند و سوال کننده
مردمست از اعمال ایشان و داناست بآنچه در سینه ها مذکور است و در خاطرها
مستور پس بدرستی که وصیت میکنم ترا ای حسن و کفایت میکند ترا وصیتی که
وصیت کرده است مرا به آن رسول خدای صلوات الله علیه و آله پس چون آن
واقع شد یعنی واقع شود قضای من در رسد ای فرزند من ملازم خانه
خود باش و بر گناهی که از تو در وجود آید بگری و باید که بزرگترین غمهای تو غم دنیا

و دنیا نباشد و وصیت میکنم ترا ای فرزند برپای داشتن نماز نزد رسیدن اوقات
آن و ادا کردن زکوة بجمعی که مستحق آنند چون وقت آن در رسد و باختیار
صمت و خاموشی جائی که شبهه بوده باشد یعنی راست و دروغ و حق و باطل
مشتبه باشد و رعایت کردن عدل و انصاف در حالت رضا و حال غضب
و حسن سلوک بهمسایگان و گرامی داشتن مهمانان و رحم آوردن بر ارباب
تعب و مشقت و جمعی که ببلا و محنت گرفتار باشند و رعایت صلهٔ رحم و نیکی
با خویشان و دوست داشتن فقرا و مساکین و همنشینی با ایشان و تواضع
بسیار با ایشان زیرا که تواضع و فروتنی کردن با مردم بهترین عبادتی
و کوتاه کردن امل و امید و بیاد آوردن مرگ و ترک دادن دنیا که بدرستی که
نفس تو مرهون مرگ و نشانهٔ تیر بلاست و افتاده و خوار شده امراض و بیماریها
و همچنین وصیت میکنم ترا بترس الهی در سر و علانیه و نهان و آشکارا و نهی
میکنم ترا از شتاب کردن در قول و فعل و باید که چون امری از امور آخرت
ترا پیش آید زود بآن مبادرت نمائی و بوقت دیگر نیندازی و چون
بکاری از کارهای دنیا مبادرت باید نمود و زود بر سر آن روی و فکری
تا رشد خود را در آن بیابی و دانی که اقدام بآن متضمن ضرر دنیا و آخرت تو
نیست و بر تو باد که از مواطن تهمت و مجالسی که بدی در آن مظنون تو باشد
احتراز نمائی که همنشین بد همیشه در مقام فریب دادن و از راه بردن جلیس
خود هست و چنین باش ای فرزند من که عمل تو خالص از برای خدا باشد
و از فحش و سخنان قبیح مجتنب و محترز باش و مردم را بالمعروف و کردار نیک
امر کننده باش و از منکر و امور بد باز دارنده و ملامت و منع کن با برادران
خدای و دوست دار مردم صالح را و مدارا کن با کسی که از دین تو بیگانه باشد

دردل

خود در دل با او دشمن باش و در اعمال و کردار با او مباش تا مثل او نباشی و بر تو باد
که در میان برادران مجلس مسعود مردم نشینی و واگذار مجادله و ستیزه کردن
را و مکالمه بسیار منمائی با کسی که از حلیهٔ عقل و علم عاری باشد و میانه گزین باش در
معیشت یعنی چنان کن که از امساک و تنگ گیری بگذری و بحد اسراف و تبذیر نرسی
نظم بر اندازه کن بر انداز خویش ۰ که باشد میانه نه اندک نه بیش ۰ بتدبیر که طوفان
بر آور ز مال ۰ نه صرفی که سختی در آرد بحال ۰ و میانه گزین باش در عبادت
خود یعنی در تقلیل آن آنقدر مکوش که در آن کاهل نمائی و در اکثار و بسیاری
آن آنقدر اهتمام نداشته باش که طبع تو از آن کلال گیرد و رغبت تو بآن
زوال پذیرد و بر تو باد در عبادت بامری که همیشه طاقت آن داشته باشی و لازم
و لازم ساز بر خود خاموشی را از هر خطری سلامت یابی و از پیش فرست خیری
از برای نفس خود تا غنیمت یابی و تعلیم گیر خیر را تا عالم باشی و مر خدای را یاد کننده باش
در هر حال و رحم آر از اهل و عزت خود بر کوچکان و خردان و بزرگ و گرامی دار پیران
ایشان را و طعامی تناول مکن تا پیش از خوردن آن تصدق نکنی و بر تو باد چیزی
که بروزه داشتن مبادرت نمائی که روزه زکوة بدنست و سپریست حایل
خود را از آتش دوزخ و با نفس خود جهاد کنی و از همنشین خود در حذر باشی و از اختلاط کن
خود احتراز و اجتناب کنی و بر تو باد که بمجالس ذکر حاضر میشده باشی و بدعای بسیار اقدام
نمائی که بدرستی که من باز نداشتم از تو نصیحت را و هست خدای میان من
و تو بخش دوم و از قضا و تجربه بتجر و تجره بجای نقطه و از مضموم و بای یک نقطه ساکنه
مرادف علم است و هر دو بیک معنی آید و این جمله بمنزلهٔ تاکید جملهٔ ما قبل است فاذا کان
ذلک ذلک در این مقام اشارتست بحلول اجل و وقت وصول بعلت آن حضرت
و کان آن مه است که ای خبر تامست عنده محلها محل بکسر حاست و ضمیر مجرور راجعست

برکاة یعنی نزد فرارسیدن وقت زکوة و مراد بآن انقضای سال است در
زر طلا و نقره و حیوانات و سال زکوة در مذهب امامیه یازده ماهست زیرا که
بعد از گذشتن یازده ماه و تمام بر مالک بودن قدر نصاب از اجناس مذکوره
شروع در ماه دوازدهم زکوة آن واجب میشود و حسن الجوار از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله مرویست که ما زال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه یعنی
همیشه جبرئیل وصیت میکرد مرا در باب همسایه و حسن سلوک با او تا آنکه گمان
بردم که عنقریب او را وارث مال نیز خواهد ساخت و درین باب احادیث
بسیار وارد است و باید دانست که حسن سلوک با همسایه منحصر در رفع آزار خود
از ایشان نیست بلکه تحمل آزار ایشان نیز می باید نمود و از جمله حسن سلوک با همسایه
آنست که در سلام بر وی پیشی گیرند و در بیماری بعیادت و پرسش او قیام نمایند
و چون او را مصیبتی پیش آید تعزیت دهند و چون فرح و مسرتی روی نماید
تهنیت گویند و اگر ذلتی و تقصیری در اختلاط و آشنائیها از جانب او واقع
شود در گذرانند و در مقام اطلاع بر معایب و عورات او نباشند و در
بعضی چیزها که او را بآن احتیاج افتد با او مضایقه ننمایند مثل آنکه خواهد
که چوبی بر دیوار خانهٔ این کس گذارد یا ناودانی بر روی خانهٔ این کس نصب نماید که
شرعا او را رسد و آنچه مانند این باشد و اکرام الضیف در حدیث از پیغمبر صلوات
الله علیه و آله روایت شده است که من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر
فلیکرم ضیفه یعنی کسی که ایمان آورده باشد بخدا و روز قیامت باید که
گرامی دارد مهمان خود را و امثال این درین باب احادیث بسیار وارد است
و از جملهٔ اموری که گرامی داشتن مهمان در ضمن آن متحقق است زود حاضر ساختن
طعامست که انتظار بسیار نبرد و شکفته روئی و بشاشت نمودن با او

که فهم دلگرانی نبرد از صحبت خود نماید و سخنان نیکو گفتن با او و در وقت
طعام خوردن و مشایعت و همراهی نمودن با او هنگام رفتن تا در دروازه
خانه و رعایت امثال این امور که مبتنی بر تواضع و تعظیم باشد و از جملهٔ اموری
که از این باب شمرده اند حاضر ساختن میوه است نزد او قبل از طعام بواسطه آنکه
بطب موافقتر است و از ضرر دورتر چنانکه گفته اند حضرت عزت بواسطهٔ آن یعنی
در کلام مجید فاکهه را بر طعام مقدم آورده است که وفاکهة مما یتخیرون
ولحم طیر مما یشتهون و رحمة المجهود رحمت بمعنی مهربانی کردن و مایل ساختن
دلست و جهد بفتح جیم و ضم جیم بمعنی تعب و مشقت قال فی القاموس الجهد
ویضم المشقة یعنی مهربانی کردن و رحم آوردن بر کسی که تعب و مشقت کشیده
باشد و حب المساکین و مجالستهم روایت شده است از امام الزکی و العلی امام حسن
علیه السلام که روزی در مدینهٔ طیبه بر اسبی سواره عبور می نمود دید که جماعتی از مساکین
نشسته اند و خشکپارهٔ نان بخوردن آن مشغول اند پس بر ایشان سلام کرد
ایشان گفتند خوش باشد ای پسر زادهٔ رسول خدای فرود آی اگر با ما
غذا می تناول میکنی پس امام علیه السلام فرود آمد و با ایشان بر روی زمین
نشست و در خوردن آن خشکپاره با ایشان رفاقت نمود تا از اکل آن
فارغ شدند پس برخواست و سوار شد و همچنین مرویست که آنحضرت علیه السلام
مرور کرد روزی بر جماعتی که بمرض جذام گرفتار بودند و با هم نشسته اکل در میان
داشتند و امام علیه السلام آنروز روزه بود ایشان گفتند غذای حاضر است
اگر شما را رغبت بآن می افتد حضرت فرمودند من روزه دارم بخاطر مبارک
آوردند که حرف مذکور مبادا باعث شکست خاطر ایشان باشد و برین حمل کنند
که حضرت از ایشان مجتنب است فرمودند که امشب مهمان من شوید بیایید تا با

شما افطار کنیم پس ایشان وقت شام بخدمت امام علیه السلام استعجا
با نمشد و حضرت با ایشان بر یکسفره طعام تناول کردند بنابر خبر حافظ این
و بعضی انتمیمی را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند والله
اعلم و قصر الامل در حدیث وارد است که اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالمساء
واذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح وخذ من حیوتک لموتک ومن صحتک
لسقمک فانک لا تدری ما اسمک غدا یعنی چون صباح بر تو بگذرد
با نفس خود حکایت شام مکن و چون شام کنی در فکر صباح مباش و در حال
حیوة بواسطه موت خود ذخیره بردار و در وقت صحت فکر او آن مرض بکن
که تو نمیدانی فردا چه نام خواهی یافت یعنی در سلک زنده ها انتظام خواهی
داشت یا در شمار مرده ها در خواهی آمد ترا تندرست خواهند گفت یا بیمار خواهند
نامید و می تواند بود که مراد بفردا فردای قیامت باشد یعنی نمیدانی که بجزای
قیامت کردار نیک ترا مرتبه قبول داده سعید خواهند نامید یا آنکه بسبب
افعال زشت و بدکرداری در جرگه اشقیا در آمده نام ترا شقی خواهند گذاشت
و از امیر المؤمنین علیه السلام نقلست که آنحضرت فرمود انما اخاف
علیکم اثنتین اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فانه یصد
عن الحق و اما طول الامل فانه ینسی الآخرة یعنی بدرستی که بر شما نمیترسم
مگر از دو چیز متابعت هوای نفس که فرمان برداری اوست در افعال و
اعمال و طول امل که عبارت از درازی آرزو و امید است اما از متابعت
هوای نفس بواسطه آنکه آن مانع می آید شما را از متابعت و فرمان برداری
حق که نیک خانه رو میهمان نخواهد و اما از طول امل بجهة آنکه فراموش
میسازد از خاطر شما آخرت را و فکر آنرا از یاد شما می برد و روایت شده

شده است از اسامة بن زید که کنیزی خرید بصد دینار طلا بوعده یکماه چون
این خبر بسمع مقدس نبوی رسید فرمودند الا تعجبون من اسامة المشتری
الی شهر ان اسامة لطویل الامل یعنی آیا تعجب نمیکنید از فعل اسامه که بوعده
یکماه چیزی می خرد بدرستی که اسامه بطول امل گرفتار است و باید دانست
که سبب طول امل نیست مگر دوستی دنیا و میل بزخارف و لذات
آن زیرا که چون انسان را از امور الفت و الفت بدنیا و لذات او بهم رسید
مفارقت و جدائی او بر او گران می آید و همیشگی آن در نظر او بهترین میشود
پس خود را از فکر مرگ و خیال مردن که سبب جدائی اوست از دنیا
دور میدارد بجهة آنکه چون دوستی چیزی در دل کسی جا کرد فکر امری را
که سبب زوال آنست بخاطر راه نمیدهد پس همیشه در فکر بقا و دوام دنیاست
و همگی اوقات او صرف آرزو و بهم رسیدن ما یحتاج زندگانی میشود
مثل اهل و مال و اسباب و ادوات و آنچه از آن قبیل باشد چنانچه فکر
او مستغرق آن میشود و امری که بخاطر او نمیرسد مرگست و اگر بر سبیل ندرت
بخاطر او خطور کند که می باید مرد و توبه و انابتی هم می باید کرد و بعض اعمال
آخرت نیز مشغول می باید شد چون قرار بقا و دوام بخود داده است بتاخیر می
اندازد و آنرا از روزی بروزی و از ماهی بماهی و از سالی بسالی و میگوید چون
اوان جوانی بگذرد و بسن کهولت در آن مقام خواهم شد و چون بآن
وصول یابد بسن پیری میگوید چون بسن شیخوخیت و اوان پیری رسم
و چون تا آن نیز رسید میگوید تا فلان عمارت باتمام رسد و چون آن
نیز شد میگوید تا فلان دختر زن خود را داماد کنم و از فلان سفر مراجعت نمایم
و همچنین توبه و تدارک ما فات را از ماهی بماهی می اندازد و از سالی بسالی

برسم

حوالہ می نماید وهرگاه از شغلی که باعتقاد او مانع آنست فارغ شد شغل دیگر او را پیش
می آید بلکه شغلها تا آنکه یکبار می بیند که رایة اجل در رسید و می باید مرد و فرصت
هیچ کار نمانده و او ازین معنی غافل بوده و اصلی استعدادی از برای آن نکرده که
بسهولت تن بآن تواند در داد و چیزی که با و می ماند حسرت و ندامت بسیار است در
آخرت که جبر ان تو جه سلوک داشته و ذلک و ذلک هو الخسران المبین نعوذ بالله منه
فاتک رهین موت رهین فعیل بمعنی مفعولست یعنی مرهون کنایه از آنکه
چنانچه مرهون مال راهنست که روزی چند بتصرف مرتهن داده است و چون
حلول اجل شد و مدت رهانت بر رسید باز بتصرف او در می آید انسان نیز
مال مرکست که چند روزی او را مرهون حیات مستعار ساخته است و بعد از
اجل موعود و مدتی که بران مقرر شده منقضی خواهد شد و فک رهانت مرگ
شد باز بتصرف او در خواهد آمد و غرض بلاء غرض بفتحتین و ضاد نقطه دار بمعنی هدف
و نشانه تیر است که غرض بلاء بمعنی هدف و نشانه بلاها باشد و طریح و سقیم نیز
فعیل بمعنی مفعولست که بمعنی مطروح باشد کنایه از آنکه چنانچه مطروح و افتاده
شده کسی ذلیل و خوار او می باشد چنانچه نهایت قدرت و تمکن خود را بر او
می نماید انسان نیز خوار و ذلیل سقیم و بیمار است که هر نحو تصرفی که میخواهد در ملک
بدن او میکند زیراکه بدن انسان ترکیب یافته است از اجزایی که ضد یکدیگرند
و تلاش جدا شدن از هم دارند و مستعد ورود اسقام و امراض است و سقم
بفتح سین و قاف و بضم سین و سکون قاف هر دو آمده است مانند حزن و حزن
و او صیک بخشیة الله خواجه نصیر طوسی قدس سره العزیز در بعضی از مولفات
خود کلامی ایراد کرده است که حاصل ترجمه اش اینست که خوف و خشیت
اگرچه در لغت هر دو بیک معنی اند اما صوفیه و ارباب قلوب میان ایشان

سهام

فرقی کرده اند و ایشان را غیر هم میدانند و گفته اند خوف عبارت از متألم
شدن نفس است از عقابی که اینکس گمان داشته باشد بسبب گناهانی که میداند
که از و در وجود آمده است و تقصیری که در قیام بطاعات و عبادات از و
واقع شده و آن اکثر خلایق را حاصل است اگرچه نسبت بهر کس مراتب
آن متفاوت است و نهایت اختلاف دارد و اعلی مراتب آن میسر نیست
مگر جمعی قلیل را و خشیت عبارت از حالتی است که نزد دریافت عظمت
و کبریایی الهی و مستر از گرفتن هیبت او در خاطر و ترس بسیار از وقوع
امری که مانع لقای او باشد نفس را بهم میرسد و این حالت حاصل نیست
مگر کسی را که اطلاع یافته باشد بر مرتبه جلال و عظمت و لذت قرب و رضای
او را چشیده باشد و ازین جهة است که حضرت عزت در کلام مجید می
فرماید که انما یخشی الله من عباده العلماء پس خشیت خوف خاصی باشد
نه مطلق خوف و گاه هست که اطلاق خوف نیز بر آن می کنند
انتهی ترجمة کلامه و مراد بخشیت بر علامتیه که درین حدیث وارد است
ظاهر ساختن آثار و علامت آنست در افعال و صفات خود مثل بسیاری
گریه و سوزش و گداز و همیشه و مداومت طاعات و عبادات و قطع
و قمع شهوات و لذات از صفحه خاطر بحدی که جمیع آنها مکروه طبیعت
گردد چنانچه طعم عسل بر مذاق کسی که داند که زهری با و ممزوج است مکروه
میشود و هرگاه جمیع شهوات و لذات باتش خوف الهی سوخته شد البته از
دل را تذلل و خشوع و انکساری که مطلوبست بهم میرسد و صفات مذمومه
مثل حقد و حسد و کبر و امثال آن از و زایل میشود و همگی همت او مصروف
فکر خطر عاقبت و مآل میشود و پس راه نمیدهد بخاطر خود غیر حق را و شغل و کار او

وکار او منحصر میشود در مراقبه با حق و محاسبه با نفس و جهاد کردن با او و تنحی از
هیچ رفت و احتراز و اجتناب تمام آن ضایع گذاشتن انفاس عمر و اوقات
زندگانی و اما خوفی که هیچ یک از آثار مذکوره بران مترتب نباشد و این علامات از ان
بظهور نرسد صلاحیت آن ندارد که اسم خوف بر آن اطلاق کنند بلکه آن
مینت بکر حدیث نفس و حکایت دل او انجه است که بعضی از ارباب عرفان
گفته اند و اذا قیل ذلک هل تخاف الله فاسکت عن الجواب فانک ان قلت
لا کفرت وان قلت نعم کذبت یعنی چون از تو پرسند که از خدای میترسی ساکت
شو چه اگر گویی نه کافر میشوی و اگر گویی آری کاذب خواهی بود و اجتنبک
عن التسرع فی القول والفعل مراد بتسرع در قول و فعل شتاب کردن و بر آن
رفتن است بی آنکه تامل و تدبری در ان واقع شود و فتانه های سکت است که از وبت
انقطاع کلام در آخر کلمه در می آورند و می تواند بود که از باب حذف و ایصال
باشد و کلام درین تقدیر باشد که فتان فیه که فی حرف جر را حذف کرده باشند
و متصل ساخته باشند ها را بالفعل مواطن التهمة تهمت بتحریک هاست نه بسکون قال
فی القاموس التهمة کالهمزة وادخل علیه التهمة کهمزة ای ما یتهم و در اصل وهمه بوده
که واو قلب بتاء شده است بیایم تجلیه بالغرر مشتق از غرر بمعنی خدعه و فریب
و در انداختن بباطل است قال فی القاموس غره غرا و غرورا فهو مغرور
خدعه و اطمعه بالباطل و حاصل معنی در ضمن سیمنش اول مذکور شد ولکن الله
یا انتحی عاملا تقدیم ظرف درین فقره بواسطه افاده حصر است یعنی باید
عمل تو نباشد مگر از برای خدای و تحصیل رضا او بی شایبه غرض دیگر حتی آنکه فایز
شدن بثواب و خلاصی از عذاب نیز در آن منظور نباشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده اند و الله ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی جنتک

ولکن

ولکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی بخدا قسم که من عبادت نکردم ترا
بواسطه ترسی که از دوزخ تو داشتم و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو داشتم ولیکن
ترا اهل آن یافتم که عبادت تو کنند پس بعبادت تو قیام نمودم و این مرتبه از
پس بلند و پایه ایست بس رفیع و این که کلام را بر تعمیم حمل کردیم بواسطه آنست که باقی
مراتب اخلاص ظاهرتر از ان است که احتیاج بوصیت آن باشد و درین باب سخن
ازین شنیده و خواهد شد در شرح حدیث سی و ششم انشاء الله تعالی وعن الخنا جو را
خنا بمعنی فحش و بیهوده است و زجور صیغه مفعول است بمعنی فاحش یعنی باید که از ین
نباشی از فحش و از گفتن آن و انع آیی خود را او نیز خود را او تراخ الاخوان فی
تراخ بجای متوسطه با خود از مراخات بمعنی نرمی و ملایمت کردن است در
مقابل تشدد و سخت گیری و تزاید باعمالک و دع الممارات لمن لا عقل له
ممارات بمعنی خصومت و ستیزه کردنست و مجارات با کسی سخن راندن بر
ها مقصد بانیی فی معیشتک اقتصد فی عبادتک اقتصاد بمعنی میانه گزینی و
توسط میان افراط و تفریط است که مراد باقتصاد در معیشت که این فقره متضمن
امر بآنست توسط میان اسراف و تبذیر و تنگ گیری و تقتیر باشد و باید در
من قال بیت فراخ دستی از اندازه مگذران چندان • که آفتاب معاشت
بدل شود بسها • نه نیز در پی امساک و لاابالی باش • چنانکه دامن همت کنی ز تنگی ها •
چو هر دو قسم نکوهیده خصلتی آمد • بر بصیرت ارباب فضل و صدق و صفا •
پس اختیار توسط نما میان امور • بدان دلیل که خیر الامور اوسطها • مراد
باقتصاد در عبادت اتیان بآنست بروجهی که بدن را مشقت و تعب زیاد دست
ندهد تا باعث تنفر و عدم رغبت طبع بآن نشود روایت کرده است شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده

تزاید بمعنی میانه نیست بمعنی مبایب
تزاید بمعنی مبایعت و مخالف باشد
که اعمال میان و مخالف
با عمال او

قال رسول الله صلی الله علیه و آله لامیر المؤمنین علیه السلام یا علی ان هذا الدین متین واوغل فیه برفق لا تبغض الی نفسک عبادة ربک ان المنبت یعنی المفرط فی السیر لا ظهرا ابقی ولا ارضا قطع فاعمل عمل من یرجوا ان یموت هرما واحذر حذر من یتخوف ان یموت غدا یعنی گفت رسول خدای صلوات الله علیه و آله بامیر المؤمنین علیه السلام که ای علی بدرستی که این دینی که من با آن مبعوث شده ام و بینست متین و محکم پس در آن درای بنرمی و سهولت و دشمن مساز بر نفس خود عبادت خدای را بدرستی که کسی که در سیر سرعت مینماید نه مرکبی را سالم که فکار نکند و نه زمینی را قطع نماید کنایه از آنکه اگر خواهد زمینی قطع شود و مسافتی را طی نماید می باید شتاب در سیر نکند و بنرمی و آهستگی براه رود و پس باید که قیام تو بعبادت و اعمال مثل قیام کسی باشد با آنکه امید آن داشته باشد که بعد از آنکه بمرتبهٔ پیری برسد خواهد مرد یعنی شتاب و غلوی زیاده در آن مکن چنانچه کسی که آن امید دارد بتأنی و آهستگی آن قیام می نماید که ترس تو از خدای خود مثل ترس کسی باشد که گمان داشته باشد که فردا خواهد مرد یعنی بامید آنکه بعد از این توبه و تدارک خواهی کرد مرتکب مناهی مشو و تعویق و تسویف در عبادت موظف منمای که بر عمر اعتمادی نیست والزم الصمت تسلم یعنی خاموشی را بر خود لازم ساز تا سلامت یابی از آفات زبان و گناهانی که از زبان ناشی میشود و آن بسیار است زیرا که نیست هیچ موجودی و معدومی و خالقی و مخلوقی و معلومی و موهومی که زبان او را در نیابد و متعرض او نشود و بنفی یا اثبات او این خاصیت در هیچ عضو دیگر از اعضای انسان حاصل نیست بواسطهٔ آنکه ادراک چشم نمیرسد مگر بالوان و اضوا و گوش در نمی یابد غیر آوازها و اصوات را و دست نمیرسد مگر با جسام و زبان بر امیدان فراخ است و او را در هر خیر و شری مدخل هست چنانچه روایت شده است از معاذ

جل

جبل که گفت گفتم ای رسول خدای آیا بآنچه میگوئیم روز قیامت مواخذ خواهیم بود و ما را بسخنی که از ما صادر شود عقاب خواهند کرد حضرت فرمودند ثکلتک امک وهل یکب الناس فی النار علی مناخرهم الا حصاید السنتهم یعنی ما در برای تو گریه کناد ایا مردم را بروی در می اندازد بآتش دوزخ چیزی سوای آنچه از زبان انسان در وجود می آید و نیز روایت شده است از آنحضرت صلوات الله علیه و آله که من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت یعنی هر کس ایمان آورده است بخدای تعالی و بروز قیامت باید که بگوید آنچه متضمن خیر است یا ساکت شود کنایه از اینکه غیر آنچه متضمن خیر او و دیگران باشد تکلم خطا است و دیگر احادیث درین باب بسیار وارد است که ذکر آن موجب تطویل است فانی لم الکیا بنی تفصحا الود در اصل بمعنی تقصیر است لیکن بسیار هست که بتضمین معنی منع در و می شود و با آن بسیار متعدی میشود بدو مفعول چنانچه درین مقام شده زیرا که لم الک اینجا بمعنی است که لم امنعک و ما را درین مقام بر بعض علما بحثی هست که در شرحی که بر حاشیهٔ خطای نوشته ایم ایراد آن شده کسی که اراده که بسط آن داشته باشد بکتاب مذکور رجوع نماید و هذا بینی فراق و بینک می تواند بود که بطریق اضافهٔ مصدر بظرف خوانده شود چه در ظرف توسعه آن هست و میتواند بود که فراق بتنوین خوانده شود و که ظرف صفت او باشد و برین دو وجه خوانده شود نود تعلیل هذا

فراق بینی وبینک الانجام باید دانست که آنچه صدر این حدیث متضمن آنست یعنی قول حضرت که وانک علی خلق عظیم بحسب ظاهر مواخذت ندارد بقواعد مذهب امامیه که قایل بعصمت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و مثل این عبارات که ظاهرش با آن مخالفت دارد در بعضی ادعیه که از ائمه اطهار صلوات الله علیهم نقل آن بصحت رسیده بسیار واقع است چنانچه روایت شده است از امام موسی کاظم علیه السلام که در سجدهٔ

تکلم نماید که درم

شکر می فرمودند رب عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی و
عصیتک ببصری ولو شئت وعزتک لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت
وعزتک لاصممتنی یعنی ای خدا با عصیان تو کرده ام بزبان خود و اگر میخواستی بعزت
و بزرگی تو که هر آینه مرا گنگ میکردی و عصیان تو نموده ام بچشم خود و اگر
مشیت تو بآن تعلق میگرفت بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا کور میکردی
و عصیان تو نمودیم بگوش خود یعنی اموری که نبایست شنید می شنیدم و اگر میخواستی
بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا کر میکردی که هیچ چیز نتوانم شنید و در صحیفه
کامله که منسوبست بامام الموحدین امام زین العابدین علیه السلام از این قبیل
فقرات بسیار واقعست که اشعار بر صدور عصیان از ایشان صلوات الله علیهم
وارد بلکه از حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله نیز حدیثی چند روایت شده است
که بحسب ظاهر اشعار بر عدم عصمت آن حضرت دارد و از آنجمله روایت کرده است شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی در باب استغفار از کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام
که ان رسول الله صلی الله علیه و آله [وسلم] کان یتوب الی الله عز و جل کل یوم
سبعین مرة یعنی بدرستی که رسول خدای صلی الله علیه و آله رجوع می نمودند
از معاصی و کردار ناشایست بسوی خدای که عزیز است و بزرگ هر روز هفتاد مرتبه
و اهل سنت نیز در کتب حدیث خود روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله فرموده اند که انی لاستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر من سبعین مرة
یعنی بدرستی که من استغفار میکنم و طلب آمرزش میکنم از خدای خود و رجوع میکنم
بسوی او از معاصی در روزی بیشتر از هفتاد مرتبه و امثال این روایات و عبارات
در طرق سنی و شیعه بسیار وارد است و بهتر جوابی که رفع این شبهه تواند کرد آنست
که بهاء الدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه در کتاب مذکور افاده

آن

آن کرده است و آن آنست که انبیا و ائمه علیهم السلام بر وجهی سلوک میداشتند
که جمیع اوقات عمر ایشان مستغرق یاد خدا بوده چنانچه لمحهٔ دلهای خود را
از آن فارغ نمیداشته اند و خاطرهای ایشان متعلق بملاء اعلی و مربوط
بعالم بالا بوده و ایشان همیشه حق را در نظر بصیرت خود داشته در مراتب
و مواصلت او بسر می برده اند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند اعبد الله
کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک یعنی بعبادت خدای قیام نمای
چنانچه گویا او را می بینی چه اگر تو او را نمی بینی بدرستی که او ترا می بیند پس چون از این
مرتبه رفیعه فرود می آمده مشغول بکار دیگر میشده اند از اموری که لازمهٔ [illegible]
بشریت مثل خوردن غذایی یا آشامیدن آبی یا مباشرت حلالی یا مثل آن
امری از امور مباحه آنرا پیش خود گناه بزرگی می شمرده اند خطای عظیمی
میدانسته و در حال در مقام استغفار از آن در می آمده اند و آمرزش آن را
از خدای خود میخواسته اند نمی بینی که بعضی خدم و بندگان ارباب دنیا اگر
در جایی که نظر صاحب ایشان بر ایشان باشد و دانند که صاحب ایشان ایشان را
می بیند لحظه باکل و شرب یا جماع مشغول شوند در نظر مردم گناه کار و مستحق ملامت
می نمایند پس چه گمان داری که این امر نسبت بصاحب آن و مالک جمیع
مالکان وقوع یابد و باین اشارتست کلام حضرت علیه السلام که انه لیغان
علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و قول او علیه السلام که حسنات
الابرار سیئات المقربین این بود خلاصه کلام صاحب کشف الغمه رحمه الله و
قاضی بیضاوی صاحب تفسیر انوار التنزیل در کتاب شرح مصابیح که از مصنفات
اوست جایی که شرح حدیث پیغمبر صلوات الله علیه و آله که انه لیغان علی قلبی و انی
لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة مینماید گفته است که غین در لغت بمعنی غیم و ابر استعمال

یافته و غان علی کذا اصمعی غلط علیه است و ابو عبیده که از ائمه لغت است برین
وجه این حدیث را معنی گفته است بدرستی که در پوشید دل من چیزی را که
می پوشید او را و از معنی بمن رسیده است که از معنی این حدیث از و سوال
کردند در جواب این سایل گفت در باب دل که روایت شده استادان محدث
گفت در باب پیغمبر صلوات الله علیه و آله اصمعی گفت اگر غرو دل پیغمبر صلوات الله علیه
می بود در مقام تفسیر آن از برای تو در می آمدم قاضی گوید خدا اجر دهاد اصمعی را که درین
مقام سلوک طریق ادب می نمود و در مقام تعظیم و بزرگ داشتن اولی شده است
که حضرت عزت جل ذکره آنرا موقع وحی و منزل تنزیل خود ساخته و بدرستی
که دریافت این معنی را مرتبه ایست که راه رسیدن آن بر ارباب بیان
و اصحاب قال مسدود است و طریق وصول آن بر اهل حقیقت و ارباب
حال مفتوح و توضیح دادن و بعبارت در آوردن آن خیست مگر حق مشایخ
صوفیه که رازداران انجمن قرب و آشنایان اسرار حق اند و ما تیر نوری که از
مشکات هدایت ایشان مقتبس است براه در آمده میگوییم که چون دل مبارک
آن سرور که مستغرق دریای عرفان بوده در صفا و ضیا و جمیع دل انبیا
داشته است و آنحضرت با آن حال یقین شده بود که قرار شرع و حکمت
دنیای دین و سنت را بحدی دهد بروجهی که متضمن سهولت و آسانی باشد
نه عسرت و اشکال ناچار بود او را که از مرتبه قرب و اتصال بجانب بعضی مقتضیات
الهی نزول نمود و ببعض حظوظ نفسانی التفات نماید تا آنچه از جانب خدا در
معرض امتحان ها آن در آمده بود و مکلف بآن شده از احکامی که لازم بشر
یتست پس هرگاه مرتکب چیزی از آن میشد غباری از آن بر آینه دل
ایشان می نشست و بواسطه نهایت صفا و نورانیتی که داشت از آن متأثر می

شد زیرا که هرچند رقت و صفای بیشتر است تأثیر کدورات در آن زودتر
ظاهر میشود و آنحضرت صلی الله علیه و آله هرگاه احساس چیزی از آن میکردند
آنرا بر نفس خود گناهی بزرگ میشمردند و در مقام استغفار و طلب آمرزش
از آن در آن می آمدند تا اینجا بود خلاصه کلام قاضی بیضاوی در کتاب
مصابیح و زبدة العارفین شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشی را درین مقام کلا
میست بغایت لطیفه که بواسطه خوف بطول انجامیدن کلام در مقام ذکر آن
نشد والله الهادی **حدیث بیست و سیم** روایت شده است بسندی
که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه از جعفر بن علی بن الحسن الکوفی از جد
او حسن بن علی بن عبد الله جد او عبد الله بن المغیره از اسمعیل بن مسلم از امام
بحق ناطق امام جعفر صادق ع از آبای بزرگوار آنحضرت بترتیب صلوات الله
علیهم سلام الله الملک القیوم از امیر المومنین اسد الله الغالب علی ابن ابی
طالب علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله
عجبت لمن یحتمی عن الطعام مخافة الداء وکیف لا یحتمی عن الذنوب مخافة
النار یعنی عجب دارم از کسی که پرهیز میکند از طعام از ترس آنکه مبادا مرضی
باو در آید و عاید شود و چگونه پرهیز نمی نماید از گناهان از ترس آتش دوزخ مخفی
ماند که اطلاق حمیت که بمعنی پرهیز کردن است بر اجتناب از گناهان مجاز است
از باب مشاکله بقرینه سابق که حمیت در آن در معنی خود استعمال یافته است فتذکر
حدیث بیست و چهارم روایت شده است بسندی که اتصال
یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از بعضی اصحاب ما از احمد بن محمد بن
خالد البرقی که در صدر حدیث پنجم احوال ایشان مذکور شد از عثمان بن عیسی
عامری کلابی که کنیت او ابی عمرو است و از وکلاء معتمد علیه امام موسی کاظم علیه السلام ذکر

واگرچه در مذهب واقفی بوده اما کشی که از علمای رجال است این احتمال را داده که از جملهٔ جماعتی باشد که علما اتفاق دارند در آنکه آنچه روایت آن از ایشان بصحت رسیده صحیح است و منقلت که در کوفه منزل داشت شبی در خواب دید که در حایر امام حسین علیه السلام میمیرد و احرام حایر را بستهٔ آنجا مقام و رحلت نمود و شش
و چند جلد کتاب در علم فقه و حدیث با ونسبت یافته **از** عمر بن محمد بن عبدالرحمن بن اذینه که شیخ اصحاب حدیث بصره بوده موثق و جلیل القدر است و مصنف چند جلد کتاب و بخدمت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام استسعاد یافته
و از ایشان حدیث روایت کرده **از** ابان بن ابی عیاش تابعی که بخدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام رسیده و علمای رجال تضعیفش نموده اند **از** سلیم بن قیس که مکنی بابی صادق است و کتابی در حدیث تصنیف دارد از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و بخدمت امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهم السلام استسعاد یافته **از** امیرالمؤمنین علی علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله حرم الجنة علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء لا یبالی ما قال و لا ما قیل له فانک ان فتشته لم تجده الا لغیة او شرک شیطان قیل یا رسول الله و فی الناس شرک شیطان فقال صلی الله علیه و آله و ما تقرأ قول الله عز و جل و شارکهم فی الاموال و الاولاد

شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و بخاتم آغاز مشتمل بر دو بینش **بینش اول**
گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله بدرستی که حضرت عزت حرام ساخته است دخول بهشت را بر هر فحش گوی کم حیائی که هیچ پروا نکند در آنچه میگوید و در آنچه باو میگویند پس بدرستی که اگر در مقام تفتیش و تفحص احوال او درآئی نخواهی یافت او را مگر اینکه زنازاده شده یعنی متولد از زنا یا شریک شیطان گفتند

السلام نه

ای

ای رسول خدای در میان بنی آدم شریک شیطان می باشد حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند نخوانده در قرآن قول خدای تعالی را که **وشارکهم فی الاموال والاولاد** یعنی شریک شوای شیطان بنی آدم را در اموال و اولاد که ترا بر بندگان خالص دست نخواهد بود **بینش دوم**
ان الله حرم الجنة گویا مراد حضرت بحرام ساختن خدای تعالی بهشت را بر ایشان حرام ساختن آنست مدتی طویل و زمانی بسیار نه حرام ساختن دایمی زیرا که اگر مراد حرام دایمی باشد بعض عاصیان امت اجابت که بزیور ایمان محلی اند مشکل میشود چه باتفاق رجوع ایشان ببهشت خواهد بود و اگرچه مکث ایشان در دوزخ بطول بکشد بذی بذی بیای یک نقطه مفتوحه و ذال منقوطه مکسوره و یای مشدده فعیل است بمعنی فاعل از بذاء بالفتح با مد الف که بمعنی فحش است قال فی القاموس البذی کرضی الرجل الفاحش من البذاء و هو الکلام القبیح قلیل الحیاء مراد با آن یا معنی ظاهری است که کم حیا باشد چنانچه در بینش اول مذکور شد یا مراد بی حیائیست که باین عبارت ادا شده چنانکه میگویند فلان کم خیر است و از آن بی خیر اراده میکنند لم تجده الا لغیة میتواند بود که بضم لام و سکون غین نقطه دار و فتح یای بدو نقطه تحتانی بوده باشد بمعنی ظنی یعنی زنازاده شده چنانچه از آنکه از زنا مخلوق شده باشد چنانچه گذشت و میتواند بود که بضم لام و فتح عین بی نقطه مفتوحه یا ساکنه و نون مفتوحه بوده باشد از لعن یا بمعنی کسی که عادت او آن بوده باشد که لعن مردم میکرده باشند از غایت خبث ذات که داشته باشد و در کتاب ادب الکاتب آورده است که فعله بضم فا و سکون عین از صفات مفعول است و بفتح عین از صفات

یا آنکه مردم لعن او میکرده باشند

فاعل مثل همزة وهمزة که بسکون میم بمعنی من یهمز و به است و بفتح
میم بمعنی من یهمز و ه بالناس همچنین لعنه ولعنه بفتح عین و سکون عین
انتهی ترجمه کلامه مترجم گوید اگرچه درین مقام احتمال دیگر نیز هست
که مصنف دام ظله ذکر آن نکرده اند و آن کسر لام و فتح یا کسر غین نقطه
دار و تشدید یا است که کلام جار و مجروری باشد متعلق بجای اصلا مقدر
چه غیة در لغت بمعنی زنیة آمده است قال فی القاموس ولد غیة و بکسر
ای زنیة و از بعض اذکیا شنیده شد که شمس الفضلا والمحدثین مولانا
میرزا محمد استرابادی مجاور خیر البلاد خلد ظلاله که اجتهاد و تدرب
او در فن حدیث و رجال در موضع اذعان فضلای عصر است این حدیث را
در کلینی برین وجه تصحیح کرده است و شک نیست که برین تقدیر
عطف او شرک شیطان بر آن معنی ظاهری خود صحیح خواهد بود و دخالتی
که مذکور خواهد شد احتیاج نخواهد داشت اما در متن حدیث وثوق
و اعتماد بر تصحیح مشایخ سلف و نقل از ایشانست نه معاضدت کلام
صاحب صحاح و قاموس و غیر ایشان از ائمه لغت و از مصنف
دام ظله بالمشافهه شنیده شد که شقوق محتمله این لفظ درین حدیث
زیاده بر آنچه در اصل مذکور شده است از مشایخ سند ما بما رسیده است
و این شق اگرچه بنا بر آنچه از کلام ارباب لغت ظاهر میشود صحت آن در
معرض احتمالست اما چون منقول نبود مذکور نشد او شرک شیطان بعید
بمعنی اسم فاعلست یا بمعنی اسم مفعول یعنی شریک باشد پدر او در
با شیطان یا شیطان شریک باشد با پدر او و در انجام مفسرین نزد تفسیر آیه
کریمه وشارکهم فی الاموال والاولاد گفته اند که مشارکت شریک شدن شیطان

الشان

ایشان را در اموال آنست که ایشان را بر بخیل در جمیع آن از وجوه حرام
بدارد و بر صرف آن در جایی که جایز نیست ترغیب نماید و دور دارد ایشان را
از رعایت اعتدال در انفاق آن بر نوعی که از حد اسراف و تبذیر رساند
که زیاده از آنچه باید خرج کند یا بخیلی و تنگ گیری اندازد که آنچه باید کرد
نکنند و امثال این امور و مشارکت او ایشان را در اولاد آنکه ایشان را
بر تولید کردن اولاد باسباب حرام مثل زنا و امثال آن تحریص نماید
یا بر این دارد که اولاد خود را نامهای بد کنند از قبیل عبد العزی و عبد اللات
و امثال آن یا گمراه کنند اولاد ایشان را بدر انداختن ایشان بمذهب
باطله و ارتکاب افعال قبیحه و امور ناشایسته و شیخ ابو جعفر طوسی قدس
سره حدیثی روایت کرده است که از آن معنی دیگر از برای مشارکت او در
اولاد فهم میشود و آن آنست که در کتاب تهذیب حدیث در باب استحباب
کردن ادعای نکاح روایت کرده است از ابی بصیر که امام بحق ناطق
امام جعفر صادق عم خطاب بمن کرده فرمودند که اذا تزوج احدکم
کیف یصنع یعنی چون یکی از شما کدخدا شود چه باید پیش گرد
گفتم نمیدانم جان من فدای تو باد فرمودند فاذا هم بذلک فلیصل
رکعتین ویحمد الله ویقول اللهم انی ارید ان اتزوج فاقدر لی من النساء
اعفهن فرجا واحفظهن لی فی نفسها فی مالی واوسعهن رزقا واعظمهن
برکة واقدر لی منها ولدا طیبا تجعله خلفا صالحا فی حیوتی وبعد موتی
فاذا ادخلت علیه فلیضع یده علی ناصیتها ویقول اللهم علی کتابک
تزوجتها وفی امانتک اخذتها وبکلماتک استحللت فرجها فان قضیت
فی رحمها شیئا فاجعله مسلما سویا ولا تجعله شرک شیطان یعنی

یعنی چون قصد کند خدایی نماید باید دو رکعت نماز بگذارد و وظایف شکر
الهی بجای آورد و این دعا را بخواند اللهم انی ارید ان اتزوج تا آخر
دعائی که گذشت و خلاصه معنیش آنست که بار خدایا بدرستی که اراده دارم
که کدخدا شوم پس روزی کن مرا از زنان کسی را که در ناموس از همه پرهیز
کارتر باشد و در محافظت نفس خود بواسطه من و نگاهبانی مال من از همه
زنان درپیش باشد و از همه فراخ روزی تر و بزرگ برکت تر باشد و روزی
کن از برای من از و فرزندی نیکو و بگردان او را خلف صالح در حیات
من و بعد از موت من پس چون زن بخلوت او در آید دست خود را
بر پیشانی او نهاده بگوید اللهم علی کتابک تزوجتها تا آخر دعایی که در حدیث
گذشت یعنی بار خدایا بر موافقت کتاب تو خواستم او را و بامانت
تو گرفتم او را و بکلام تو بر خود حلال ساختم مباشرت او را پس اگر تقدیر
کرده باشی که در رحم او نطفه از من بهم رسد بگردان آن را مسلمان
مستوی الخلقة و مگردان او را شرک شیطان راوی گوید گفتم چگونه
می باشد شرک شیطان حضرت فرمودند ان الرجل اذا دنی من المرأة
وجلس مجلسه حضرة الشیطان فان هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان عنه
وان فعل ولم یسم ادخل الشیطان ذکره فکان العمل منهما جمیعا
والنطفة واحدة یعنی بدرستی که چون مرد نزدیکی کند بزن خود به اراده
مباشرت او بنشیند حاضر میشود او را شیطان پس اگر نام خدا بزبان آورد
شیطان از او دور میشود و آسیبی از و باو نمیرسد و اگر بنام خدا تکلم
نگوید شیطان با او در آن عمل مشارکت مینماید و چنان میشود که عمل از
هر دو واقع شده باشد و نطفه یکی باشد که نعم تخم حرام یعنی بر ظاهر شود ای فرزند

بگویده

رسول خدا ای حضرت فرمودند یحبنا و یبغضنا یعنی بدوستی ما و بدشمنی ما گویا
از آنکه تا بشیطان در مجامعت پدر او با ما در شراکت نموده باشد
دشمنی ما را اختیار میکند و این حدیث معاضد قول جمعیت که شیاطین
را اجسام شفافه لطیفه مید انند که قادرند بر آنکه در شکل حیوانات در آیند و
در مملکت ایشان را که بهر شکل که خواهند بر آیند و موجب ضعف مذهب جمعیت
از حکما فلاسفه که میگویند ایشان نفوس ارضیه اند که تدبیر عالم عناصر میکنند
و امور آن را باصلاح و فساد می آورند یا نفوس ناطقه انسانی اند که بواسطه
شراراتی که داشته اند چون از بدنهای خود جدا شده اند و ایشان را نوع
الفت بود است بنفوس شریره که متعلق ببعض ابدان اند بهم رسیده پس مدد و
معاون آنها میشوند در احداث شر و فساد و الله اعلم بحقیقة محله تمام
حدیث شصت و پنجم روایت شده است بسندی که متصل است
بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم که در حدیث پنجم
احوال ایشان مسبوق ذکر یافت از ابن ابی عمیر از حماد بن عثمان که از
مشاهیر رجال است و ثقه و جلیل القدر است و از جماعتیست که اجماع علما نقل شده
در آنکه آنچه روایت آن از و بصحت رسد و باشد صحیح است و کتابی
در علم دین ها و بسته یافته است از محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی که مکنی بابی جعفر است و از وجوه
اصحاب شیعه است و ثقه و معتمد علیه است و کتابی در تفسیر قرآن تصنیف کرده
از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام قال ان بریرة کانت عند
زوج لها وهی مملوکة فاشترتها عائشة فاعتقتها فخیرها رسول الله صلی الله علیه وآله
وقال ان شاءت ان تقر عند زوجها وان شاءت فارقته وکان موالیها
الذین باعوها اشترطوا علی عائشة ان لهم ولاءها فقال رسول الله صلی الله

علیه و آله لولاء لمن اعتق و تصدق علی بریرة بلحم فاهدته الی رسول الله صلی الله
علیه و آله فعلقته عائشة و قالت ان رسول الله صلی الله علیه و آله لا یأکل
لحم الصدقة فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله واللحم معلق فقال ما شأن
هذا اللحم لم یطبخ فقالت یا رسول الله صدق به علی بریرة و انت لا تأکل
الصدقة فقال صلی الله علیه و آله لها صدقة و لنا هدیة ثم امر بطبخه فجاء
فیها ثلث من السنن **شرح کلام بلاغت نظام** در ضمن آغاز و دو پایان
و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** امام علیه السلام
فرمودند بدرستی که بریره نزد شوهری که او را ابو دقرار داشت و او کنیزی
در ربقه بندگی پس عائشه او را خرید و آزاد کرد و چون حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بر آن مطلع شد او را اختیار داد میان آنکه اگر خواهد نزد شوهر
خود برقرار باشد و اگر خواهد از او مفارقت نماید و جمعی که آن کنیز را بعائشه فروخته
بودند شرط کرده بودند با عائشه که ولایت میراث ایشان را باشد یعنی
چون آزاد شود و بمیرد میراث او از ایشان باشد چون این معنی
بسمع مقدسه نبوی صلی رسید فرمودند که ولایت میراث مر کسی راست
که او را آزاد کرده است کنایه از آنکه ایشان چون او را فروخته اند
ایشان را ولایت نیست و شرط مذکور باطل است و روزی پاره گوشت
به بریره مذکوره بصدقه داده بودند و او گوشت مذکور را بسم هدیه بجهة حضرت
مقدسه مصطفوی صلی الله علیه و آله آورد و عائشه آنرا گرفته در جای آویخت
و گفت بدرستی که رسول خدای گوشت صدقه را نخورد و پس رسول خدای
صلی الله علیه و آله بخانه در آمد و گوشت آنچنان آویخته بود فرمود که این گوشت را
چه حالتست که پخته نشده است و اینچنین آویخته عائشه گفت گوشتیست که بر بریره صدقه

داده و چون صدقه بر شما حرامست در مقام طبخ آن بواسطه شما نشده ام
حضرت فرمودند که آن بر او صدقه بوده و بر ما هدیه است بعد از آن بطبخ آن
فرمان دادند پس در باب بریره سه حکم از شریعت پیغمبر صلوات الله علیه
بمنصه ظهور رسیده **بینش دویم** ان بریرة کانت عند زوج لها بریره
بیای یکنقطه و یای دو نقطه زیرین که در میان دو رای بی نقطه واقعست در
آخر آن هاء بتصغیر نام آن کنیز است و نام شوهرش مغیث بود بضم میم و کسر
غین نقطه دار و سکون یای دو نقطه زیرین و ثای با نقطه و خلاف شده است
در آنکه او بنده بوده است یا آزاد و از این جهة است که فقها خلاف کرده اند
در آنکه هر گاه کنیزی که شوهر او آزاد باشد آزاد شود آیا او را اختیار هست در
فسخ نکاح یا نه آن اشارت ان تقر عند زوجها تقر بفتح قاف نیست بمعنی تمکث و
بکسر قاف نیز جایز است عرب میگوید قررت بالمکان اقر بکسر را در ماضی
و فتح قاف در مستقبل و قررت اقر بالفتح و کسر قاف بر عکس آن ان الولاء
و لا بفتح واو است و در اصل بمعنی دنو و نزدیکیست و در اصطلاح اهل شرع
اطلاق میکنند آنرا بر علاقه میان دو شخص که باعث آن شود که یکی
از ایشان از دیگری میراث برد بغیر علاقه نسب و علاقه زناشوهری و مراد اینجا
علاقه ایست که بر آزادی مترتبست لا یأکل لحم الصدقة صدقه آنچیزی است
که ببخشند او را بقصد قربت که هدیه نباشند پس بنابرین تعریف داخل است
در آن زکات و واجب و نذر و کفاره و امثال آن و بعض فقها بر این نوع
تعریف کرده اند که صدقه عطیه ایست که از روی تبرع یعنی بخشش بی عوض
بکسی دهند بقصد قربت بی آنکه نصابی داشته باشد و برین تعریف شامل
زکات نیست فجاء فیها ثلث من السنن این کلام امام علیه السلام است

میراث

کلام معجز نظام حضرت صلوات الله علیه و آله و احکام ثلثه اول مخیر بودن کنیز مرتبت که آزاد شود در تحت شوهری که آزاد باشد یا بنده علی الخلاف میان فسخ نکاح خود و باقی
گذاشتن آن دوم ثبوت ولایت میراث مر آزاد کننده را و عدم آن
مر فروشنده را اگر شرط آن کرده باشد سیوم آنکه صدقه که بر بنی هاشم حرام است
هرگاه مستحقی که آن را الصدقه گرفته باشد بجهت هاشمی هدیه آورد گرفتن آن بر هاشمی
حرام نیست نمایش اول باید دانست که در مخیر بودن کنیز شوهرداری که آزاد شود
میان فسخ نکاح و برقرار گذاشتن آن که این حدیث متضمن آنست کسی خلاف نکرده است
کاهی که شوهر او بنده باشد اما اگر شوهر او آزاد باشد اکثر علما حکم بثبوت خیار
مذکور کرده اند ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت کرده بواسطه آنکه در بعضی روایات
وارد است که شوهر بریره که حضرت حکم بثبوت خیار او کردند آزاد بوده است و بواسطه
حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است
و آن اینست ایما امة اعتقت فامرها بیدها ان شاءت اقامت وان شاءت
فارقت یعنی هر کنیزی که آزاد شود امر او بدست اوست اگر خواهد برقرار باشد اگر
خواهد جدایی کند چه این حدیث بظاهر خود که عمومست شامل هر دو قسم است و بعضی
از علما بر عدم ثبوت خیار مذکور رفته اند و شافعی و مالک و حنبل با ایشان موافقند
بواسطه آنکه از ابن عباس روایت شده است که ان زوج بریرة کان عبدا اسود
وکانی انظر الیه یطوف خلفها فی سکک المدینة یبکی و دموعه تسیل علی لحیته یعنی
بدرستی که شوهر بریره غلامی بود سیاه و گویا من میدیدم او را وقتی که بریره
از و جدا شده بود که از عقب او در کوچهای مدینه میگردید و گریه میکرد و اشک او از
اطراف محاسن او بسیلان میبود و باید دانست که آنچه این حدیث متضمن آنست که
عایشه بریره را آزاد کرد و ظاهرش آنست که تمام او را آزاد کرده باشد بعضی را

وهمچنین ظاهر حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی روایت کرده و بس ائمه معتقد را
یعنی کنیزی را که پاره از و آزاد شده باشد و پاره بنده باشد خیار مذکور نباشد و اگر
چه آنچه آزاد شده باشد بیشتر باشد از آنچه بنده باشد چه هرگاه نقص بر خلاف اصل واقع شد
بر فرد ظاهر از آن محمول میشود و اصل اینجا بقای نکاح است و عدم ثبوت خیار
در بعضی که بر خلاف آن وارد است بر فرد ظاهر حمل باید کرد و نیز باید دانست که از
بعضی احادیث و اخبار مستفاد میشود که آزادی بریره بعد از دخول
بوده است چه روایت شده است که مغیث شوهر او بواسطه او بجز بسیار
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله میکرد حضرت بواسطه خاطر او بریره
گفتند لو راجعته فانه ابو ولدک یعنی چه شود اگر بشوهر خود باز گردی و او را
بشوهری خود اختیار نمایی چرا که او پدر فرزندان تست بریره گفت ای
رسول خدای مرا امر میکنی با آن حضرت فرمودند لا انما انا شافع یعنی امر
نمیکنم و خیار با تو است ولیکن شفاعت میکنم بجهة او بریره گفت مرا با او حاجت
نیست و او را نمیخواهم نهایت اکثر علما رضوان الله علیهم خیار مذکور را اثبات داشته اند
خواه آزادی مذکور قبل از دخول باشد و خواه بعد از دخول بنا بر عمومی که از صحیح ابی
الصباح فهم میشود و گفته اند که اگر قبل از دخول بوده باشد و فسخ مهر او ساقط میشود
و اگر بعد از دخول باشد ساقط نمیشود و صاحب او را میرسد که طلب مهر نماید
طراز استثنا کرده اند فقها از صور تخییر امه معتقه یکصورت را و آن صورتیست
که مهر کنیز مساوی ثلث مال صاحبش باشد و بهای او مساوی ثلث دیگر
مثل آنکه مهر ده دینار باشد و بهای او ده دینار و مال صاحب منحصر در ده دینار
که مجموع سی دینار باشد و صاحب او وصیت کرده باشد که بعد از فوت او
او را از مال او آزاد کنند و آزادی مذکور پیش از دخول شوهر با او واقع شده باشد

زیرا که درینصورت اگر خیار داشته باشد و فسخ نکاح کند چون فرض اینست
که پیش از دخول است مهر او ساقط میشود و هرگاه مهر او ساقط شد آزادی در تمام او
سرایت نخواهد کرد چرا که وصیت در ثلث مال معتبر است و برین تقدیر بهای او ثلث
مال نخواهد بود بلکه آنچه از او بازای ثلث مال است که بر فرض مذکور بیست دینار است
از او خواهد شد و باقی بر رقیت خواهد ماند و از پیش رفت که هرگاه تمام او آزاد نشود
واو را در فسخ و ابقا اختیار نیست پس خیار او مستلزم رفع خیار او باشد پس درین صورت
خیار متحقق نباشد **مترجم گوید** اگرچه ظاهر عبارت مصنف و اکثر درین مقام
که واستثنی الفقهاء رضوان الله من صور تخییر الامة المعتقة صورة واحدة الی آخره
اینست که صورة مستثنی منحصر درینصورت باشد که تصویر یافته و صورت دیگر نداشته باشد
اما بعد از تامل ظاهر میشود که دیگر صورتی نیز متصور است که چون درین معتقه ...
ظاهر اینست که همین حکم داشته باشد مثل آنکه در مادهٔ مذکور فرض کنیم که قیمت کنیز ضعف
مهر باشد و باقی مال صاحب او مساوی مجموع قیمت و مهر مثلا مهر ده دینار باشد
و قیمت بیست و باقی مال سی دینار چنانچه مجموع شصت دینار باشد پس درین صورت
دینار هم
نیز هرگاه مهر ساقط شد آنچه از کنیز بازای ثلث باقی مالست که برین فرض پنجاه خواهد بود
از او خواهد شد و باقی بر رقیت باقی خواهد ماند پس خیار که موقوفست بر آزادی
کل متحقق نخواهد بود و برین قیاس **نمایش دوم** بباید دانست که تقریر حضرت
مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه و آله مر قول عایشه را که انت لا ناکل الصدقة
و نفی آن نکردن چنانچه این حدیث دلالت دارد بران بحسب ظاهر اشعار بران
دارد که مطلق صدقه بر آنحضرت حرام بوده و خواه صدقه واجب باشد و خواه صدقه
سنت زیرا که الف لام در الصدقة یا الف لام جنس است یا الف لام استغراقی
چه بحسب ظاهر عهدی درمیان نبوده که الف لام عهد تواند بود و بر هر تقدیر عموم مذکور

فهم

فهم میشود و همچنین دلالت بر عموم مذکور دارد آنچه روایت شده است که
حضرت امام حسن علیه السلام در اوان صغر خرمایی که از صدقه بود برداشتند
که تناول نمایند پیغمبر صلوات الله علیه و آله با او خطاب کرده گفتند کخ کخ تا بیندازد و
و فرمودند ما شعرت انا لا ناکل الصدقة یعنی شعور بهم نرسانیدی که ما صدقه نمیخوریم و
تناول آن بر ما حرامست و بالجمله خلاف نشده است میان اهل اسلام در آنکه
صدقهٔ واجبی بر آنحضرت حرام بوده است خلاف در صدقهٔ سنتی است که آیا
بر ایشان حرام بوده یا نه علامه در کتاب تذکرة الفقهاء حکم بحرمت آن بر آنحضرت
کرده است بواسطهٔ علو شان و رفعت مرتبهٔ آنحضرت لیاقت آن بمرتبهٔ نبوت و
منزلت رسالت او هیچ نیست که قبول آن متضمن ذلت و خواری است نسبت
باخذ و تسلط و تفوق صدقه دهنده بر دو منصب نبوت و مرتبت رسالت بلند است
از تحمل آن و این یکی از دو قول شافعیست درین مسئله و اما ائمهٔ عالی مقدار که در حقیقت
بار نهای پیکر اویند علیه و علیهم السلام ظاهر آنست که درین حکم با آن سرور شریک باشند
و بر ایشان نیز قبول صدقهٔ سنتی حرام باشد چنانچه واجبی حرامست و علامه نیز در کتاب
مذکور رجحان این قول داده است و حکم بحرمت آن بر ایشان کرده و اما آنچه اهل سنت از
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت از سقاخانهای که درمیان
مکه و مدینه واقعند آب می آشامیدند روزی با آنحضرت گفتند از روی تعجب و انکار
که آب صدقه می آشامید حضرت در جواب فرمودند انما حرم علینا الصدقة
المفروضة یعنی همین است که بر ما حرام شده است مگر صدقات واجبی از امور است
که اهل سنت در روایت آن متفردند و در طریق آن ضعف تمام است اما باقی
بنی هاشم و سادات جمیع علما اتفاق دارند بر آنکه صدقهٔ سنتی بر ایشان حرام نیست
و قبول آن بر ایشان جایز است خواه از مثل خود باشد و خواه از غیر ...

شافعی را در جواز آن دو قولست در بعضی تصنیفات خود جایز داشته و در بعضی
حکم بحرمت کرده و در حرمت صدقهٔ واجبی بر ایشان نیز خلاف کرده اند در اکثر حرمت
مذکور مخصوص زکاتست یا شامل دیگر صدقات واجبی نیز هست مثل نذر و کفاره و
و امثال آن ظاهر اکثر علما را عمومست و در بعضی روایات و احادیث اشعاری
بتخصیص آن بزکات هست که مستند علامه رحمه الله که قایل بتخصیص مذکور شده گمان
داشته که منذور و کفاره را بایشان دهند آنست و در استثنا مذکور ظاهرا نیست
و همچنین خلاف نکرده است درین که بنی هاشم را اخذ زکات و دیگر صدقات
واجبی از هاشمی مثل خود جایز است اما آیا حکم مذکور مخصوص است با عدای پیغمبر صلوات
الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که درین حکم ملحق اند باو یا شامل ایشان نیز
هست که بر ایشان نیز جایز است که از بنی هاشم قبول صدقه نمایند از علمای تحقیق
درین باب بنظر نرسیده و نهایتش مناسب علوّ شان و رفعت مرتبهٔ ایشان آنست
که مطلق صدقه بر ایشان حرام باشد خواه صدقه واجبی و خواه مستحبی و خواه از
باشد و خواه از غیر هاشمی والله اعلم **انجام** بعضی از اصحاب [...]
کمال که عبارت از مولانا جلال الدین محمد دوانیست [...] در شرح هیاکل
در تحقیق آنکه آل پیغمبر که صدقات بر ایشان روا نیست [...]ند کلامی ایراد
کرده است که چون ذکر آن مناسب مقامست مبادر[...]ان واقع میشود
و حاصل آن آنست که آل پیغمبر ایشان کسیست که بآن حضرت [...]ل شود و رجوع
او بآنحضرت باشد و آن بر دو قسمست اول جمعی که رجوع [...]ن بآن سرور رجوع
صوری جسمانیست مثل اولاد آنحضرت و جمعی که در [...]ند از اقارب و عشایر که
در شریعت طاهره زکوة بر ایشان حرام شد[...]م برخی که رجوع ایشان
بآنحضرت رجوع معنوی روحانیست و ایشان [...]حانی اند از علمای اعلام

که در علم رسوخ تمام دارند و اولیای کرام که بمرتبهٔ کمال رسیده اند و حکمای
عالیمقدار که در حکمت الهی خوض تمام نموده اند و از مشکات انوار آنحضرت اقتباس
نور تحقیق نموده اند خواه در زمان بر آنحضرت سبقت یافته باشند و خواه بعد از
آنحضرت باو علیه السلام ملحق شده باشند یا ملحق شوند و هیچ شک نیست که نسبت
طبقهٔ دوم بیشتر و تمام تر است از نسبت طبقهٔ اولی و اگر هر دو نسبت در یککس
جمع شده باشد نور علی نور خواهد بود مثل ائمهٔ معصومین از عترت طاهرهٔ آن سرور
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین پس همچنان آنچه بر اولاد صوری صدقهٔ صوری حرامست
چنانچه گذشت بر اولاد معنوی نیز صدقهٔ معنوی که عبارت از تقلید غیر است در
علوم و معارف و کسب کمالات حرامست تا اینجا بود خلاصهٔ کلام او و الحق ارزاو
آنست که بآب طلا بر مردمک دیده نوشته شود و نه بمداد بر اوراق نم کشیده

حدیث بیست و ششم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی
و شیخ مفید علیه الرحمه **از** عمر بن محمد **از** علی بن مهرویه قزوینی که کتابی باو نسبت یافته
و جرح و تعدیل او در کتاب رجال مذکور نیست **از** داود بن سلیمان بن جعفر ابو
محمد القزوینی که کتابی از امام رضا علیه السلام روایت کرده و شیخ مفید در کتاب
ارشاد خود او را از خواص امام موسی کاظم علیه السلام شمرده و از کتاب مذکور ظاهر
میشود که ثقه و با ورع و از اهل علم و فقه بوده والله اعلم **از** امام الوری ابو الحسن علی بن موسی
الرضا علیه السلام **از** آبای بزرگوار آنحضرت بترتیب معلوم علیهم سلام الله الملک
القیوم **از** امیر المؤمنین علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عز و جل
یا بنی آدم کلکم ضالّ الا من هدیت و کلکم عائل الا من اغنیت و کلکم هالک الا
من انجیت فاسئلونی اکفکم و اهدکم سبیل رشدکم و ان من عبادی من لا یصلحه

الا الفقر ولو اغنیته لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی ولو افقرته
لافسده ذلک وان من عبادی من الاصحة من لا یصلحه ولو امرضته لافسده ذلک وان
من عبادی من لا یصلحه الا المرض ولو اصححت جسمه لافسده ذلک وان من عبادی
من یجتهد فی عبادتی وقیام اللیل فالقی علیه النعاس نظراً منی الیه فیرقد حتی یصبح
یقوم حین یقوم وهو ماقت لنفسه زار علیها ولو خلیت بینه وبین ما یرید لدخله
العجب بعمله ثم کان هلاکه فی عجبه ورضاه عن نفسه فیظن انه قد فاق العابدین
وجاز باجتهاده حد المقصرین فیتباعد بذلک منی وهو یظن انه یتقرب الی الا فلا
یتکل العاملون علی اعمالهم وان حسنت ولا ییأس المذنبون من مغفرتی لذنوبهم وان
کثرت لکن برحمتی فلیثقوا وبفضلی فلیفرحوا والی حسن نظری فلیطمئنوا وذلک
انی ادبر عبادی بما یصلحهم وانا بهم لطیف خبیر **شرح کلام آن خلاصه آفرینش**
در ضمن دو بینش **بینش اول گفت رسول** خدای صلی الله علیه وآله که حضرت
عزت جل ذکره العزیز فرموده است که ای فرزندان آدم تمامه گمراهانید
بحق نمیرسید مگر کسی که من هدایت کرده ام او را وبحق رسانیده ام وتمامیه فقیر ومحتاجید
مگر کسی که من غنی ساخته ام او را وتمامیه در معرض هلاک وفنائید مگر کسی که من نجات
داده ام او را پس سوال کنید وبطلبید مرا که باز میدارم شما را از اعمال وکردار ناشایست
وهدایت میکنم شما را براهی که رشد در سلوک آنست وبدرستی که از بندگان من
کسی هست که بصلاح نمی آرد حال او را مگر فقر وبی چیزی پس اگر غنی سازم او را هر
هرآینه در فساد می اندازد غنا او را واز بندگان من کسی هست که حال او را بصلاح
نمی آرد مگر غنا ومالداری پس اگر فقیر ومحتاج سازم او را هرآینه بفسادش میکشاند
فقر وبی چیزی کار او را واز بندگان من کسی هست که او را بصلاح نمی آرد مگر صحت
مزاج وسلامتی از امراض پس اگر بیمار سازم او را هرآینه بفساد می اندازد بیماری

الا الصحة
شما
جمیع

او را واز بندگان من کسی هست صلاح او در بیماری است پس اگر صحیح بدن
وسالم دارم او را بفساد می آورد صحت حال او را وبدرستی که از بندگان
من کسی هست که نهایت جد وجهد در عبادت وبرپای داشتن شبها بکار
میبرد در کسی کاهلی را بر وغالب میسازم بواسطه نظر عنایتی که بسوی او هست
پس بخواب آسایش میرود تا صباح شود وبرمیخیزد از خواب وقتی که از برای رفتن
او مقرر است ودشمن است در آن حال مر نفس خود را وعتاب میکند با او که چرا فرصت
او را بخواب گذرانیده است واگر واگذارم او را میان خود وآنچه اراده میکند یعنی
بگذارم که عبادتی که اراده کرده است از وبفعل آید هرآینه عمل مذکور باعث عجب وخود
او خواهد شد وبعد از آن هلاک او در آن عجب خواهد بود ودر رضای که از نفس خود
او را بسبب آن عبادت بهم خواهد رسید وگمان خواهد کرد که بسبب آن عمل بر جمیع ارباب
عبادت فایق آمده است وبحد زیادتی کرده است وبآن عمل از حد تقصیر در گذشته است
وکاری که او را می بایست کرد کرده است پس دور خواهد شد بسبب آن از مرتبه قرب
من او را گمان خواهد بود که بمن نزدیک شده است شاید که ارباب عمل بعمل خود
اعتماد ننمایند واگرچه در نظر ایشان نیکو نماید وگناهکاران از رحمت من ناامید
نشوند واگر گناهان ایشان بسیار باشد بلکه باید که برحمت من وثوق واعتماد کنند
وبفضل واحسان من امیدوار باشند وباید که بنظر نیکویی من بسوی ایشان
مطمئن خاطر وبآرام باشند چه بدرستی که من میدارم بندگان خود را بآنچه صلاح
حال ایشان در آن هست ومن با ایشان بر سر لطفم واز حال ایشان خبردار
بینش دوم کلکم ضال الا من هدیت لفظ کل هرگاه اضافه شود بضمیر جمع چنانچه در این
فقره واقع است چون لفظ او مفرد است ودر معنی جمع جایز است که جانب لفظ او رعایت
شود در ضمیری که راجع شود یا صفتی که محمول شود بر او مفرد آورده شود وجایز است که جانب

حال
امر

وکلهم قائم

معنی رعایت شود وضمیر با صفت مذکور بصیغهٔ جمع ادا شود میگویند کلهم قائمون
واینجا جانب لفظ رعایت شده است چنانچه در کریمهٔ وکلهم آتیه یوم القیمة فردا
آنچنان بعمل آمده وخلاصهٔ معنیش والله اعلم آنست که جمیع افراد انسان روز
محشر فرد وتنها بعرصه‌گاه قیامت درخواهند آمد وهدایت بمعنی دلالة ملطفة
یعنی دلالتی که مشتمل بلطف باشد یعنی نزدیک گرداننده باشد بطاعت ودور
گرداننده باشد از معصیت خواه در ضمن دلالت موصل بمطلوب متحقق باشد
مثل قوله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا که در شرح حدیث یازدهم
تفسیر آن گذشت قوله تعالی والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم
سیهدیهم ویصلح بالهم یعنی آنانی که کشته شده اند در راه خدا ضایع نکند خدا
اعمال خود را زود باشد که هدایت کند خدای تعالی ایشانرا وبصلاح آید
حال ایشان وخواه در ضمن دلالت علی ما یوصل الی المطلوب وارائهٔ
طریق مثل قوله تعالی واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی
وقوله تعالی انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا که تفسیرش در شرح حدیث
یازدهم از پیش رفت وقوله تعالی وهدیناه النجدین که چنانچه گذشت معناش
از راه خیر وراه شر است ومراد نمودن آنست نه رسانیدن بآن زیرا که آیت در
معرض امتنان نازل است وظاهر است که در ضمن رسانیدن براه شر
امتنانی نیست وازین تحقیق ظاهر شد که تفصیلی که متاخرین علما داده اند
وگفته اند که اگر هدایت بمفعول ثانی بنفس متعدی شود مراد از ان دلالت
موصل بمطلوبست واگر بالی یا بلام متعدی شود دلالت علی ما یوصل الی المطلوب
ضعیف است مترجم گوید بیان این اجمال آنست که بعضی از متقدمین هدایت را
تفسیر کرده اند بدلالهٔ موصله بمطلوب که عبارت از رسانیدن بمطلوبست وبعضی

دیگر

دیگر بدلالة علی ما یوصل الی المطلوب که بمعنی ارائهٔ طریق ونمودن راهست
وبر تفسیر اول اعتراض کرده اند که منتقض است بآیهٔ کریمه واما ثمود فهدیناهم
فاستحبوا العمی علی الهدی زیرا که معنی آیه والله اعلم آنست که اما ثمود یعنی قوم
صالح پیغمبر را پس ما هدایت کردیم ایشانرا پس ایشان اختیار کردند کوری و
ضلالت را بر هدایت یافتن وهدایت نیافتند واگر معنی هدایت آن باشد که معنی
چنین خواهد بود که ما ایشانرا بمطلوب که دین حق است رسانیدیم پس ایشان
اختیار ضلالت بر آن کردند وظاهر است که بعد از رسیدن بمطلوب ودر آمدن
دین حق دیگر اختیار عمی وضلالت بر آن متصور نیست پس معنی هدایت
آن نباشد وبر تفسیر ثانی وارد می آید که منتقض است بآیهٔ کریمه انک لا تهدی من
احببت ولکن الله یهدی من یشاء یعنی بدرستی که تو ای محمد هدایت نمیکنی
هر کس را دوست میداری ومیخواهی که هدایت یابند ولیکن حضرت عزت هر کس را که
مشیت او بآن قرار گیرد هدایت میکند زیرا که اگر معنی هدایت ارائهٔ طریق
نمودن راه باشد نفی آن از پیغمبر صلوات الله علیه وآله مناسب نخواهد نمودن
زیرا که او علیه السلام بواسطهٔ آن مبعوث بود که راه حق را بهمه کس باید بنماید وهیچکس را
از آن محروم نگذارد ومتاخرین علما بواسطهٔ تفصی از اعتراضات مذکوره قایل
بتفصیل شده اند وگفته اند هدایت دو مفعولیست وتعدیهٔ آن بمفعول ثانی
گاه بنفس است وگاه بالی مثل قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم وقوله
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم پس جایی که بمفعول ثانی بنفس
متعدی شده باشد مراد از آن دلالت موصله است وجایی که بالی یا بلام
متعدی شده باشد مراد از آن دلالت علی ما یوصل واگر مفعول ثانی در کلام
مذکور نباشد باید دید که مقام تقاضای کدام معنی مناسب مقامست وموافق

دارد وکدام

آن تقدیر باید کرد مثلا در آیهٔ ثمود چون بر تفسیر اول معنی فاسد میشود دایم
یا الی تقدیر باید کرد و باید گفت تقدیر آیه اینست که اما ثمود فهدیناهم للحق او الی الحق
و در آیه من احببت باید گفت تقدیر آنست که انک لا تهدی الی الحق من احببت تا معنی
کلام باستقامت آید و اعتراض مندفع شود و چون این تفصیل نیز منتقض است بکریمهٔ
وهدیناه النجدین که با آنکه در آیت مذکوره هدایت بمفعول ثانی که نجدین است بنفس متعدی
شده نمی تواند بود که از آن دلالت موصله مراد باشد زیرا که آیت مذکور در معرض
امتنان نازلست و مراد بنجدین چنانچه از پیش رفت راه خیر و شر است و اگر مراد از هدایت
دلالت موصله باشد معنی همچنین خواهد بود که ما رسانیدیم انسان را براه خیر و راه شر
و ظاهر است که در ضمن رسانیدن براه شر امتنان متحقق نیست پس نتواند بود که
هدایت بر آن معنی محمول شود و همچنین منتقض است بآیهٔ انا هدیناه السبیل اما
شاکرا و اما کفورا که با آنکه متعدی بنفس است اگر بر معنی ایصال بمطلوب محمول شود
معنی فاسد میشود که کفران در آن صورت متحقق نخواهد بود و لهذا مصنف
دام ظله از آن عدول کرده هدایت را بدلالت بلطف تفسیر کرده است که مشترک
معنوی باشد میان هر دو معنی و مستند او کلام قاضی بیضاوی است
در تفسیر خود حیث قال عند قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم والهدایة الدلالة
بلطف و مراد بلطف امریست که نزدیک گرداننده بطاعت باشد و
دور سازنده از معصیت و این معنی چنانچه گذشت اعمست از ایصال بمطلوب
و از ارائهٔ طریق و نمودن راه پس هر جه مقام اقتضا کند بر آن محمول باید ساخت
خواه متعدی بنفس باشد و خواه بحرف جر و کلکم عائل من اغنیت عائل بمعنی
محتاجست قال فی القاموس عال یعیل عیلا و عیلة و عیولا افتقر و اهدیکم
سبیل رشدکم مراد بهدایت اینجا دلالت موصله است زیرا که دلالت علی

ما یوصل و ارائهٔ طریق بی آنکه سؤال کنند حاصل است پس آن بنا بر سؤال
ایشان مترتب ساختن چنانچه میگوید فاسئلونی اهدکم یعنی سؤال
کنید از من تا شما را هدایت کنم وجهی نداشته باشد و بباید دانست که هدایت
خدای تعالی مر بندگان را چنانچه از کلام بعض اعلام فهم میشود بر پنج نوعست
اول عطا کردن قوتی چند که ایشان را بسبب آن استعداد هدایت
یافتن بهم رسد مثل قوت عقلیه که عبارت از قوت دراکه است و حواس
پنجگانهٔ ظاهری که عبارت از باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است و حواس
پنجگانه باطنی که عبارت از حس مشترک و خیال و واهمه و متخیله و حافظه دوم نصب
دلایل عقلیه که جدا میکند در نظر بصیرت ایشان حق را از باطل و صلاح را از فساد
چنانچه قوله تعالی وهدیناه النجدین اشارت بآنست سیم ارسال پیغمبران
و انزال کتب و آیات چنانچه میفرماید ان هذا القرآن یهدی للتی هی
اقوم چهارم آنکه منکشف سازد بر دلهای ایشان آنچه مخفی و مستورست و بنماید
بایشان اشیائی را که باعث هدایت ایشان شود و مثل خوابهای راست
والهام و وحی و امثال آن چنانچه میفرماید والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا پنجم آنکه دور کند از ایشان ظلمت بدنهای ایشان را و نفوس ایشان را
از گرفتاری بتدبیر و تصرف آن فارغ سازد و پردهٔ تعلق باز از پیش نظر
ایشان بردارد که تجلیات الهی را بالمعاینه مشاهده توانند نمود و بسبب
آن کوههای انانیت و خودپرستی که سنگ راه ایشان شده و از هم پاشیده
شود و وجود را هباء منثورا دیده همه او شوند و آنچه غیر اوست همه را در معرض
هلاک و فنا آورند و پردهٔ تعلق بما سوا را که در پیش نظر دارند از هم دریده
بگوشند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ثم کان هلاکه فی تجلیه و رضا

من مقتضیات سلک منیت که کسی که مبادرت باعمال صالحه و کردار نیکو می
نماید مثل روزه و نماز و برپا داشتن شب بعبادت و امثال آن نفوس او را
ابتهاج و سروری دست میدهد پس اگر آن از آن حیثیت باشد که توفیق
این عطیه الهیه که از جانب حضرت عزت باو کرامت شده و نعمتی
که از جانب حق باو رسیده است و بلا آن خایف و هراسان باشد که مبادا عمل
مذکور از روی ناقص و ناتمام بعمل آمده باشد و در معرض قبول الهی درنیاید و ترس
تمام از زوال آن داشته باشد که مبادا دیگر توفیق آن نیابد و همیشه از خدای
تعالی توفیق زیاده کردن آن را درخواست میکرده باشد هر آینه ابتهاج و سرور او
عجب نخواهد بود بلکه باعث نجات و رستگاری او خواهد بود و اگر والعیاذ بالله آن
از آن جهة باشد که کاری از او بعمل آمده است و متصف بصفتی شده که او را در ضمن
آن بخاطر حاصل شده و مرتبه بزرگی با فنیه وجود را بسبب آن از ناحیت تقصیر
کنار داند و چنان پندارد که بسبب آن منتی بر خدای دارد که تو انسته او کاری
کرده است عین عجب خواهد بود و او را از آن بزرگتر گناهی نخواهد بود چنانچه روایت
شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که فرموده اند لو لم تذنبوا لخشیت علیکم
ما هو اکبر من ذلک العجب العجب یعنی اگر از شما گناهی در وجود نیاید میترسم برشما
از امری که بمراتب از گناه بدتر است و آن عجب است عجب و از امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که سیئة تسوءک خیر من حسنة تعجبک یعنی گناهی که ترا بعذر آورد
بهتر است از حسنه که ترا بعجب آورد الا فلا یتکل العاملون علی اعمالهم ان حسنت
یعنی باید که اعتماد نکنند ارباب عمل صالح در دخول بهشت بمحض اعمال صالحه که
از ایشان در وجود می آید و اگر چه بر وجه نیکو بعمل آمده باشد و رعایت جمیع ارکان
و شرایط آن نموده باشند زیرا که اعمال بمفسدات پنهان بسیار است

که از

اشاره از آن اطلاعی نیست و کم عملی است که از آن خالی باشد چنانچه موید
آن است حدیثی که روایت کرده است شیخ عارف جمال الدین احمد بن فهد
حلی در کتاب عدة الداعی از معاذ بن جبل از رسول خدای صلی الله علیه و آله
که ان الله تعالی خلق سبعة املاک قبل ان یخلق السموات فجعل فی کل سما
ملکا قد جللها بعظمته وجعل علی کل باب من ابواب السموات ملکا بوابا
فتکتب الحفظة عمل العبد من حین یصبح الی حین یمسی ثم ترتفع الحفظة بعمله وله
نور کنور الشمس حتی اذا بلغ سماء الدنیا فتزکیه وتکثره فیقول الملک قفوا واضربوا
بهذا العمل وجه صاحبه انا ملک الغیبة فمن اغتاب لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری
امرنی بذلک ربی قال ثم تجیء الحفظة من الغد ومعهم عمل صالح فتمر به فتزکیه وتکثره
حتی تبلغ السماء الثانیة فیقول الملک الذی فی السماء الثانیة قفوا واضربوا
بهذا العمل وجه صاحبه انما اراد بهذا عرض الدنیا انا صاحب الدنیا لا ادع
عمله یتجاوزنی الی غیری قال ثم یصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا بصدقة وصلوة فتعجب
به الحفظة وتجاوزه الی السماء الثالثة فیقول الملک قفوا واضربوا بهذا العمل
وجه صاحبه وظهره انا صاحب الکبر انه عمل وتکبر علی الناس فی مجالسهم امرنی
ربی ان لا ادع عمله یتجاوزنی الی غیری وقال وتصعد الحفظة بعمل العبد یزهر
کالکوکب الدری فی السماء له دوی بالتسبیح والصوم والحج فتمر به الی السماء
الرابعة فیقول لهم الملک قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وبطنه انا ملک
العجب انه کان یعجب بنفسه وانه عمل وادخل نفسه العجب امرنی ربی ان لا ادع
عمله یتجاوزنی الی غیری قال وتصعد الحفظة بعمل العبد کالعروس المزفوفة الی
بعلها فتمر به الی ملک السماء الخامسة بالجهاد والصدقة ما بین الصلوتین ولذلک
العمل ضوء کضوء الشمس فیقول الملک قفوا انا ملک الحسد اضربوا بهذا العمل

وجه صاحبه و حلوه و علی عاتقه انه کان یحسد من یتعلم و یعمل لله بطاعته و اذا
رأی لاحد فضلاً فی العمل و العبادة حسده و وقع فیه فیحمله علی عاتقه و یلعنه
عمله قال و تصعد الحفظة بعمل العبد فیجاوز السماء السادسة فیقول الملک قفوا
انا صاحب الرحمة اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و اطمسوا عینیه ان
صاحبه لا یرحم شیئاً اذا اصاب عبد من عباد الله ذنبا للآخرة او
ضرا فی الدنیا شمت به امرنی ربی ان لا ادع عمله یجاوزنی قال و تصعد
الحفظة بعمل العبد بفقه و اجتهاد و ورع و له صوت کالرعد و ضوء کضوء البرق
و معه ثلثة آلاف ملک فتمر بهم الی ملک السماء السابعة فیقول الملک قفوا و اضربوا
بهذا العمل وجه صاحبه انا ملک الحجاب احجب کل عمل لیس لله انه اراد رفعة
عند القواد و ذکراً فی المجالس و صیتاً فی المداین امرنی ربی ان لا ادع عمله
یجاوزنی الی غیری ما لم یکن لله خالصا قال و تصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا به
من صلوة و زکوة و صیام و حج و عمرة و خلق حسن و صمت و ذکر کثیر تشیعه
ملائکة السموات السبعة بجماعتهم فیقطعون الحجب کلها حتی یقوموا بین یدیه سبحانه
فیشهدوا له بعمل و دعا فیقول انتم حفظة عمل عبدی و انا رقیب علی ما فی نفسه
انه لم یردنی بهذا العمل علیه لعنتی فیقول الملائکة علیه لعنتک و لعنتنا الحدیث
یعنی بدرستی که حضرت عزت جل برهانه بدست قدرت و عظمت خود هفت
فرشته آفریده است قبل از آنکه آسمانها را بیافریند و کذاشته است در هر
آسمانی فرشته را از ملائکه سبعه که احاطه کرده است و فرا گرفته است آن آسمان را
ببزرگی خود و بر هر آسمان فرشته را دربان ساخته است پس حفظه که کاتبان اعمال
می نویسند عمل بنده مؤمن را از وقتی که صباح میشود تا وقتی که شام دست میدهد بعد
از آن بالا می برند آن عمل را که بموقف عرض رسانند در حالتی که مر آن عمل را از اعمال

نیکویی نورها باشد درخشنده مانند نور آفتاب تا آنکه باسمان دنیا که آسمان
اول است میرسند و عمل مذکور را بپاکی و بسیاری می ستایند پس بگوید به
ایشان فرشته که موکل آن آسمان است بایستید و بزنید این عمل را بر روی
صاحبش که من فرشته غیبتم و هر کسی که مرتکب غیبت شده نمیگذارم که عمل او از من
در گذرد و پروردگار من مرا باین کار واداشته است حضرت فرمودند که بعد از آن فردای
دیگر فرشتگان مذکور بیایند و با ایشان عمل صالح باشد که از صاحب آن در
آن روز غیبت واقع نشده باشد پس با آن عمل از آسمان اول بگذرند تا آنکه برسند
باسمان دوم پس فرشته که در آسمان دوم است بگوید بایشان که بایستید و بزنید
این عمل را بر روی صاحبش که او باین عمل غرض دنیا اراده کرده است و من صاحب
دنیا ام نمیگذارم که عمل او از من بگذرد و بدیگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان
مذکور عمل بنده را بدست آورند که از غرض دنیا پاک باشد و بآن عمل عروج نمایند تا
باسمان سیم برسند پس بگویند بایشان فرشته که در آن مقام دارد بایستید و بزنید این
عمل را بر روی صاحبش و بر پشت او که من فرشته کبرم مر راستی که او این عمل را بجای
آورده است و بر مردم در مجالس ایشان تکبر نموده پروردگار من مرا فرموده است که نگذارم
که عمل او از من بگذرد و بدیگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان بعمل بنده بالای
روند که میدرخشیده باشد مانند ستاره درخشنده در آسمان و مر آن را آوازی باشد از تسبیح
و روزه و حج یعنی میسر شده باشد که مر این اعمال و حال آنکه صاحب او در عمل مذکور غرض دنیا
نداشته باشد و مرتکب غیبت و تکبر در مجالس نشده باشد پس صعود کنند تا باسمان چهارم رسند
پس گویند بایشان فرشتگان که جای او آنجاست بایستید و بزنید این عمل را بر روی و بر شکم
صاحبش که من ملک عجبم مر راستی که او را بسبب این عمل در نفس خود عجبی بهم رسیده است
امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او از من در گذرد حضرت فرمودند بعد از آن صعود

کنند کاتبان اعمال عمل بنده‌ای از بندگان که مانند عروس آرایش کرده باشند که بسوی
و آمادش میبرده باشند پس بسبب پاکی صاحب آن عمل از ذمایم مذکوره عروج نمایند تا با آسمان
پنجم برسند و آن عمل متضمن جهاد و صدقه ما بین الصلوتین بوده باشد و بوده باشد مر او را
روشنی مانند روشنی آفتاب پس بگوید بایشان فرشته آسمان پنجم که بایستید که من
ملک حسدم و بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بار کنید آنرا بر کتف او بدرستی که او
حسد برده است بر کسی که علم آموخته و بر کسی که عبادت خدای خود کرده است و هر
گاه در کسی زیادتی در عمل و عبادت دیده بر و حسد برده است و باو در افتاده و در مقام عیب‌جویی
او شده است پس فرشتگان مذکور عمل مذکور را بر و تاوان کرده بر کتف او بار کنند
و آن عمل بر و لعنت میکرده باشد حضرت فرمودند که بالا صعود کنند کاتبان اعمال عمل بنده
که از این ذمیمه نیز بری باشد پس بگذرند تا با آسمان ششم برسند پس فرشته آسمان
ششم بایشان بگوید بایستید که من فرشته رحمتم و بزنید این عمل را بر روی صاحبش
و بپوشانید بآن بصیرت چشمهای او را بدرستی که صاحب این عمل اصلا رحم بر کسی
نمیکند و چون بنده از بندگان خدا اراده گناهی نماید که در آخرت باعث عقاب
او باشد یا ضرری در دنیا باو عاید شود شماتت مینماید او را بآن و از آن فرحناک میشود
امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل او از من بگذرد حضرت فرمودند بعد از آن
حفظه بالا روند بعمل بنده که از روی دانایی و اجتهاد و نهایت پرهیزکاری بعمل
آمده باشد و مر او را آوازی بوده باشد در شدت و صلابت مانند آواز رعد و روشنی
بوده باشد مثل روشنی برق و با آن سه هزار فرشته همراه باشند تا با آسمان هفتم
برسند پس بگوید بایشان فرشته که موکل آسمان هفتم است بایستید و بزنید این
عمل را بر روی صاحبش که من فرشته حجابم حاجب می‌آیم هر عملی را که محض از برای
خدای تعالی نباشد بدرستی که او اراده کرده است باین عمل بلندی مرتبه خود در نزد ارباب

حکم و مذکور شدن خود را در مجالس و محافل و صیت و آوازه خود را در شهرها و ولایتها
امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عملی از من درگذرد و به دیگری برسد مادام
که خالص لوجه الله نباشد حضرت فرمودند بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال عمل
بنده از بندگان و حال آنکه آن عمل مشتمل باشد بر نماز و زکات و روزه و حج و عمره
و حسن خلق و خاموشی و ذکر بسیار و مشایعت آن نموده باشند ملائکه جمیع آسمانها
و فرشتگان هفت گونه مذکوره باجمعهم پس طی کنند جمیع مرتبها و حجابها را تا بموقف
قرب الهی برسند و در برابر پروردگار ایستاده شهادت دهند از برای او به نیکویی
عمل مذکور و دعا کنند که از جانب او مرتبه قبول یابد پس خطاب الهی در رسید بایشان
که شما نگاهبانان عمل بنده منید و من مطلعم بآنچه در باطن اوست بدرستی که او باین
عمل مرا اراده نکرده است که لعنت من بر و باد پس ایشان در مقابل گویند لعنت تو بر
باد و لعنت ما هم که ما بر اسرار او اطلاع نداشتیم و این حدیثی است بزرگ که ما بقدر
احتیاج از آن ذکر کردیم و ترا آگاه ساختیم برآنکه عملی که از شوائب نقص خالص باشد بغایت
کم یاب است نسئل الله العصمة والتوفیق ولا ییاس المذنبون من مغفرة الله بهم وان
کثرت یعنی باید که مأیوس و ناامید نشوند گناهکاران از مغفرت و آمرزش من
و اگرچه گناه ایشان بسیار باشد چنانچه حضرت عزت در کلام مجید میفرماید ان ربک
لذو مغفرة للناس علی ظلمهم یعنی بدرستی که پروردگار تو ای محمد آمرزنده است
مر مردم را بر ظلمی که از ایشان بر نفس خود وقوع می‌یابد بسبب ارتکاب معاصی
و اقدام بمناهی و نیز میفرماید که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا
تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی بگو
ای محمد که ای بندگانی که ظلم کرده‌اند بر نفسهای خود بواسطه ارتکاب معاصی و
مبادرت بمناهی ناامید مشوید از رحمت خدای بدرستی که خدای تعالی می‌آمرزد

کناهان را بتمامه بدرستی که او بسیار آمرزنده و مهربانست بر بندکان خود

مترجم کوید در روضة الاحباب آورده است که در بعض کتب سیر الاسلام وحشی

که قاتل حمزه بن عبد المطلب است و در روز حرب احد مسلمانان حرص تمام بقتل

او داشتند و در روز فتح مکه را دو نا الله شرفا و تکریما بکریخت باین طریق منقولست

شده و نقل او از ابن عباس بصحت پیوسته که کفت وحشی نزد حضرت مقدسه

مصطفوی صلوات الله علیه و آله آمد و کفت آمده ام که مرا امان دهی تا کلام الهی

را بشنوم شاید باعث هدایت من شود حضرت فرمودند دوست میداشتم که

چشم من بر تو افتد بی آنکه طالب امان باشی ولیکن چون طالب امانی امانت دادم تا

کلام حق تعالی بشنوی وحشی کفت من شرک ورزیده ام و خون ناحق کرده ام و زنا و دیکر

مناهی اشتغال نموده ام آیا با این حالات تواند بود که حضرت عزت توبه مرا از من

قبول آورد رسول صلوات الله علیه و آله چنانچه عادت ایشان بود لحظه خاموش شده منتظر وحی

الهی شدند که این آیه نازل شد الذین لا یدعون مع الله الها آخر و لا یقتلون

النفس التی حرم الله الا بالحق و لا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف

له العذاب یوم القیمة و یخلد فیه مهانا الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک

یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی عباد الرحمن آنانند

که نخوانند و نپرستند با خدای تعالی دیکری را و نکشند نفسی را که حرام کرده است خدای

خدای تعالی کشتن او را مکر بحق یعنی بموجبات قتل مثل ردت و زنا و خون ناحق و امثال آن

و زنا نکنند و هر که بکند این سه کناه را که از امهات معاصی است ببیند جزای بد کرداری

خود را در دوزخ آماده و دو چندان شود عذاب مرتکبان این اعمال را در روز قیامت

و جاوید بمانند در عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار باشند مکر کسی که توبه کند از

شرک و ایمان آورد و مرتکب شود عمل صالح و کردار شایسته را پس آن کروه بدل

کنند خدای تعالی کناهان ایشان را بحسنات یعنی سوابق ایشان را از معاصی

محو میکند و لواحق طاعت بجای آنها و آن ثبت می نماید و هست خدای تعالی

آمرزنده کناهکاران بتوبه و مهربان با ایشان بتوفیق توبه حضرت آیت را بر وحشی

خواند وحشی کفت درین آیه شرط کرده است که آمرزش کناهان مر کسی را حاصل

میشود که او بعد از توبه عمل صالح کند شاید عمل صالح از من در وجود نیاید در جوار توام

تا کلام حق بشنوم و بهتر ازین مرا امیدواری بهم رسد آنکاه این آیت نازل شد

ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی بدرستی

که حضرت عزت نمی آمرزد آنرا که شرک آورند با وی یعنی کفر را و می آمرزد آنچه کمتر از شرک

و کفر باشد هر کس را که مشیت الهی بآمرزش او تعلق کیرد حضرت را طلبید و بر وی خواند

کفت شاید من از جمله که مشیت خداوند بغفران من تعلق نکیرد در جوار توام تا آیتی

که بشنوم که در آن هیچ قیدی نباشد بعد از آن این آیت نازل شد که قل یا عبادی

الذین اسرفوا الآیه که با ترجمه اش مذکور شد وحشی کفت این زمان هیچ قیدی

و شرطی نمی بینم و مسلمان شد و در حدیث وارد است از پیغمبر صلی الله علیه و آله لیغفرن

الله تعالی یوم القیمة مغفرة ما خطرت قط علی قلب احد حتی ان ابلیس لیتطاول

لها رجاء ان تصیبه یعنی هر آینه می آمرزد خدای تعالی کناهان را

روز قیامت آمرزیدنی که هرکز بخاطر کسی خطور نکند تا آنکه شیطان را امیدواری

تمام دست دهد که باو نیز بهره از آن خواهد رسید جب اکر در دهد یک ذره کرم

عزازیل کوید نصیبی برم ٥ و روایت شده است در کتاب کافی از پیغمبر صلوات

الله علیه که فرموده اند لو لا انکم تذنبون و تستغفرون الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا

ثم یستغفرون الله فیغفر لهم یعنی اکر نمیبود آنکه شما کناه میکنید و طلب آمرزش می نمائید

از خدای تعالی می آفرید جمعی را که مرتکب کناه شوند و طلب آمرزش از او نمایند تا بیامرزد

کند

ان الله یغفر الذنوب جمیعا

آنها باشم

ایشان را او مآثر مغفرت و رحمت خود را ظاهر سازد و نقل کرده است غزالی
در کتاب احیای علوم از امام محمد باقر علیه السلام که میفرموده است باصحاب
خود انتم اهل العراق تقولون ارجی آیة فی کتاب الله عز و جل قوله تعالی قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و نحن اهل البیت نقول ارجی آیة
فی کتاب الله قوله سبحانه و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی شما ای اهل
عراق عرب میگوئید امیدمندتر آیتی که در کتاب الهی است در این امت که قل
یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله که اهل بیت پیغمبریم
میگوئیم که امیدمندتر آیات این آیت است که و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی
آینه ارزانی خواهد داشت بتو پروردگار تو ای محمد آنقدر که تو راضی شوی زیرا که پیغمبر
صلوات الله علیه و آله تا یک کس از امت او در آتش باشد راضی نخواهد بود
و رضای او وقتی حاصل خواهد شد که جمیع امت او آمرزیده شوند و بالجمله احادیث
که در باب شمول مغفرت و آمرزش الهی مر بندگان را و وفور رحمت او بر ایشان
وارد است بسیار است ولیکن باید که کسی را که امید برحمت او دارد و ادراک
چشم آن است که گناهان او آمرزیده شود از اقدام ببعض اعمال صالحه که
مورث استعداد حصول آنست و فرو نرفتن در گناه و معاصی که باعث زوال
استعداد و کدورت از و چنانچه جمیع همت او مصروف آن باشد و همگی اوقات
او صرف آن شود چه بدون آن تعبی بر امید و رجا مترتب نیست بجز یاس و نا امیدی
ثمره از آن حاصل نه مثلا کسی که تخمی بیفشاند در زمین و در وقت خود آب بدهد
آنرا و از ریگ و خاشاک پاک سازد و گیاههای بیگانه را که باعث فساد زراعت
از آن دور کند و بعد از آن بنشیند و انتظار برد بر کرم الهی و لطف او در باره
خود و امید داشته باشد که وقت درو صد قفیز غله مثلا او را حاصل خواهد شد این

امید

امید را ارباب عقل ممدوح میداشتند و خوب می شمردند اما کسی که فراغت
شعار خود سازد و مطلقا متحمل مشقت زراعت و تعب آن نشود و تمام سال
همت بر آسایش و راحت خود بگمارد و همگی اوقات خود را صرف هوا و هوس
و لهو و لعب مینموده باشد پس بنشیند و انتظار می برده باشد که خدای تعالی
برای او زرعی خواهد رویانید و بواسطه او غله حاصل خواهد ساخت و بی آنکه سعی
و کدی در آن نموده باشد طمع آن داشته باشد که مثل آنچه از برای آن کسی که شب
و روز در سعی و تعب و کد تمام گذرانیده است حاصل شده باشد از برای
او نیز بی آنها حاصل شود هیچ شک نیست که اینمعنی بر حماقت و فریب
دادن خود محمول خواهد شد نه بر رجا و امیدی که ممدوحست پس دنیا مزرعه
کار آخرت است که الدنیا مزرعة الآخرة و دل مومن زمینست و تخمی که در آن کاشته
میشود ایمان و طاعات و عبادات بمنزله آبیست که بآن داده میشود و پاک ساختن
نفس از اخلاق بد و صفات ذمیمه و باز داشتن آن از معاصی و امور ناشایست بمنزله
دور کردن سنگ ریزه و خاشاک از آن زمین و کندن گیاههای بیگانه که باعث
فساد زراعت و روز قیامت وقت درو است پس بر حذر باش از آنکه شیطان
ترا فریب دهد بمحض رجا و امیدی که تعریف آنرا شنیده و تسلی نموده از عبادات
باعمال صالحه و کردار پسندیده باز مانی و در نظر کن بر حال انبیا و اولیا و متقی
که در اقدام بطاعات و صرف عمر در عبادات متحمل شده اند و شب و روز
خود را از آن فارغ نمیداشته اند آیا ایشان را رجا و امیدی که ما را برحمت
و مغفرت حق تعالی حاصل است حاصل نبوده و نمیدانسته اند که بآن اشتغال نموده
متحمل اینقدر تعب و مشقت نشوند بلی بلکه مراتب شمول رحمت او مر بندگان
عاصی را عموم آمرزش او از تو و امثال تو عالم تر بوده اند نهایتش چون میدانسته اند

که امید برحمت و مغفرت او بی اقدام بعمل صالح محض غرور و سفه است با وجود
نهایت امید و رجا جمیع عمر خود را صرف طاعات و عبادات میکرده اند و شب
و روز خود در آن آن فارغ نمی نشسته اند نسأل الله التوفیق والهدایة ونعوذ بالله
من الزلل والفواید حدیث شصت و هشتم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی از
شیخ مفید علیه الرحمه از ابی القاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه که از ثقات
اصحاب حدیث و استاد شیخ مفید علیه الرحمه است و در فن فقه و حدیث مرتبه
بزرگ داشته و تصانیف بسیار دارد و در سال سیصد و شصت و نه هجری
بجوار رحمت ایزدی پیوسته رحمه الله علیه از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد
ابن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش ابراهیم بن هاشم
از ابن ابی عمیر که احوال ایشان سبق ذکر یافت از منصور بن حازم که از ثقات
راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است علیهما السلام و فقیه و مصنف
کتب بوده از امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که قال رسول
الله صلی الله علیه و آله لا یمین لولد مع والده و لا لمملوک مع مولاه و لا للمرأة مع زوجها
و لا نذر فی معصیة و لا یمین فی قطیعة شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و
نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام
آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که نیست سوگندی مر فرزند را با
وجود پدر و نه مر بنده را با وجود خداوند و نه مر زن را با وجود شوهر یعنی سوگند فرزند
بی اذن پدر در حالی که پدر در حیات باشد و سوگند زن شوهردار بی اذن شوهر و سوگند
بنده بی اذن خداوند منعقد نیست یا منعقد است و عمل بآن لازم نیست و باذن
ایشان موقوف است علی اختلاف المذهبین و روا نیست نذر کردن بر امری که

متضمن

که متضمن عصیان خدا باشد و سوگند خوردن در قطع صله رحم یعنی در اموری که
متضمن عصیان خدا باشد نذر نباید کرد و اگر واقع شود منعقد نیست و بر قطع صله رحم
و رفع رابطه خویشان سوگند یاد نباید کرد و اگر کنند عمل بآن لازم نیست نمایش دوم
لا یمین یمین اینجا بمعنی سوگند است و در مأخذ اشتقاق آن سه قول است
اول آنکه از یمین بمعنی قوت مأخوذ است زیرا که بسوگند قوت میدهند بر فعل آنچه
سوگند میخورند که آنرا بفعل آورند و بر ترک آنچه بر ترک آن سوگند یاد میکنند
دوم آنکه مشتق از یمین بمعنی میمنت و برکت است بواسطه حصول برکت و میمنت
بذکر نام خدا که در ضمن آن متحقق است سیم آنکه از یمین بمعنی دست راست مأخوذ است بواسطه
آنکه در زمان پیش که سوگند میخوردهاند دست
خود را بدست راست کسی که بر دعوی او سوگند میخورده اند میداده اند و این سه قول را
شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود که موسوم بمجمع البیان است ذکر کرده است لولد مع والده
ولد اینجا اعم از آنست که پسر باشد یا دختر و والد اعم از آنکه پدر باشد یا مادر اما اگر کافر
باشد آیا حکم او درین ماده حکم مسلم است یا نه تصریحی از علمای امامیه رضوان الله علیهم
درین باب بنظر نرسیده و عموم حدیث اگرچه شامل کافر نیز هست ولیکن
ممکنست که کافر بآیت رفع سبیل بیرون رفته باشد و آن این آیت است لن
یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا یعنی نگردانیده است خدای تعالی
مر کافران را بر مؤمنان سبیلی و لا لمملوک مع مولاه و مراد بمملوک بنده است
خواه غلام باشد و خواه کنیز و مراد بمولاه خداوند او خواه یکی باشد و خواه
متعدد باشند و ظاهر آنست که مملوک نیز اعم است از آنکه کل او بنده باشد یا
بالبعض والله اعلم و لا للمرأة مع زوجها آیا متمتعه نیز درین حکم با زن دائمه شریکست
و آنرا نیز روا نیست که بی اذن متمتع سوگند یاد کند یا این حکم مخصوص زن دائمیست

و آیا شرط است که شوهر بالغ باشد یا نه از اصحاب کلامی درین باب دیده نشده و مقتضی
ظاهر حدیث مشعر بتعمیم است و در مسئله دویم و تعمیم مذکور محل تأمل است و میباید دانست که
که مطلقهٔ رجعیه در ایام عده که شوهر او را رجوع با او میرسد نیز درین حکم حکم زن دارد
و لا نذر فی معصیة نذر در لغت بمعنی وعده است و در عرف اهل شرع لازم ساختن
فعلیست یا ترک فعلی بر خود بگفتن صیغهٔ لله علی متقربا و فعل ماضی آن مفتوح العین است
و در مضارعش ضم عین و کسر عین هر دو جایز است و لا یمین فی قطیعة رحم مراد بقطیعه
قطع صلهٔ رحم است و مراد از نفی آن نفی صحت آن یعنی سوگند بر قطع صلهٔ رحم صحیح نیست
و منعقد نمیشود مثل آنکه کسی سوگند خورد که با پدر خود سخن نکند یا با مادر خود مصاحبت
نماید و میتواند بود که اراده کرده باشد حضرت صلوات الله علیه و آله بقطیعهٔ
رحم آنچه شامل برادران دینی نیز باشد که در قطع از ایشان نیز سوگند صحیح
نباشد و الله اعلم نمایش اول میباید دانست که نفی که حضرت رسالت صلوات الله
علیه و آله درین حدیث فرموده اند سوگند فرزند را با وجود پدر و مملوک را با وجود خداوند
و زن را با وجود شوهر میتواند بود که بر نفی صحت محمول شود و اراده کرده باشند حضرت
باین معنی را که سوگند مذکور از ایشان صحیح نیست و در اصل منعقد نمیشود مگر آنکه اذن
پدر و مولی و شوهر ایشان را حاصل شود و اذنی که از ایشان بعد از سوگند ظاهر شود
از موضع اعتبار ساقط است و میتواند بود که مراد نفی لزوم آن باشد که اصل سوگند
منعقد باشد و هر یک از پدر و مولی و شوهر را میرسد که رفع آن کنند یعنی اگر تفویض
آن کنند عمل بمقتضای آن واجب باشد و اگر تفویض نکنند نشود و باین احتمال اکثر
علمای امامیه رضوان الله علیهم مثل شیخ ابو القاسم مصنف شرایع الاسلام و غیر آن
فتوی داده اند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در کتاب قواعد الاحکام مایل باین
شده و این قول را ترجیح داده و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بعموم آیاتی که

این ها

که دلالت بر وجوب وفای بسوگند دارد مثل قوله تعالی و لا تنقضوا الایمان یعنی
هرگاه در امری سوگند یاد کنید نقض آن مکنید و بر مقتضای آن عمل نمائید چه ظاهر آیه عموم
وجوب عمل بمقتضای سوگند است مگر جائی که دلیل اخراج آن نماید و دلیل نیست مگر در جائی
که پدر یا مالک یا شوهر تفویض آن بکند پس در غیر آن منعقد باشد و نفی که ازین حدیث فهم
میشود چنانچه مذکور شد همچنانچه احتمال نفی صحت دارد احتمال نفی لزوم نیز دارد پس بر آن
بر آن استدلال بر نفی صحت نتوان کرد و درین استدلال نظر است و وجه نظر
آنچه مصنف دام ظله در حاشیه ذکر آن کرده آنکه یعنی که آیه مذکور دلالت بر وجوب
عمل بمقتضای آن دارد بیمین صحیحت که شارع اعتبار آن کرده باشد و هیچ
شک نیست که بمذهب جمعی که اذن زوج و مولی را شرط میدانند یمین زوجه
بی اذن زوج و یمین بنده بی اذن مولی صحیح و معتبر نیست پس عموم ظاهر آیه
بر ایشان حجت نتواند شد و بعضی متأخرین مذهب اول را که عدم انعقاد
سوگند است اختیار کرده اند و استدلال کرده اند باین حدیث زیرا که
معنی حقیقی نفی یمینی که منطوق این حدیث است نفی حقیقت یمین است و در
اصول مقرر است که هرگاه بر معنی حقیقی محمول نتواند شد بر معنی مجازی حمل باید
کرد که اقرب باشد بحقیقت و اقرب بنفی حقیقت یمین نفی صحت آنست پس نفی
یمین را که این حدیث دالست بر آن بر نفی صحت حمل باید کرد نه بر نفی لزوم
که ازان ابعد است و اگر چه قول ثانی مشهور تر است اما این قول از دلیل ظاهر تر است
و الله اعلم و باید دانست که خلاف مذکور در غیر سوگند بر فعل واجب یا ترک
حرام اما در سوگند بر فعل واجب یا ترک حرام هیچکس را در لزوم آن بحثی نیست
و در آنکه هیچ یک از پدر و مولی و شوهر را ولایت آن نیست که رفع آن کنند مخفی
نه و مخفی نماند که نفی که در باب ولایت اولیاء ثلثه در تفویض و عدم تفویض مذکور

وارد است در مادهٔ یمین است و بس و در مادهٔ نذر نفی وارد نیست و بعضی از متأ
خرین علماء امامیه نذر را بر یمین حمل کرده اند و گفته که نذر آن جماعت نیز بی اذن
ایشان منعقد نیست یا منعقد است و لازم نه علی اختلاف القولین و دلیل این
درین حکم چندان وضوح ندارد بلی روایت کرده است شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب
تهذیب حدیث از حسن بن وشا که گفت گفتم با امام موسی کاظم علیه السلام که
انّ لی جاریة حلفت منها بیمین فقلت لله علیّ ان لا ابیعها ابدا فقال ف
لله بنذرک یعنی بدرستی که مرا کنیزیست که سوگند یاد کرده ام و گفته ام که خدای
راست بر من که او را هرگز نفروشم امام علیه السلام فرمودند وفا کن مر خدا را
بوعده که یاد کرده و بنذر خود عمل نمای و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب دروس بعد از که
این حدیث را نقل کرده گفته است که درین حدیث دقیقه ایست و اراده کرده است
بآن این دقیقه را که دلالت دارد بر انکه نذر را اثر یمین می نماید پس از آن استنباط
توان کرد که نذر فرزند و بنده و زن نیز موقوفست بر اذن پدر و مولی و شوهر است
بنا بر نصی که در باب توقف یمین ایشان بر اذن آن جماعت وارد شده و این تسمیه
اگرچه از کلام راوی فهم نشد اما تقریر امام علیه السلام آن را در قوت بلفظ امام علیه السلام
است با آن و توضیح آنکه تقریر امام علیه السلام بر تسمیه مذکوره بر تقدیر تسلیم آن دلالت
ندارد بر انکه تسمیه مذکوره از روی حقیقت باشد چه جایز است که راوی بطریق مجاز
استعمال کرده باشد و تقریر حضرت بر مجازیت آن باشد نه بر حقیقت
بودن ظاهر از کلام حضرت که **ف لله بنذرک** و تعبیر از آنچه راوی یمین نامیده
است در کلام خود بنذر آنست که تنبیه بر رد آن باشد نه تقریر آن و بالجمله استدلال
این دلایل ضعیفه را صلاحیت آن نیست که اثبات احکام شرعی با آن توان
نمود پس اولی آنست که بر آنچه ظاهر نص اقتضای آن دارد اقتصار شود

والله

والله اعلم بحقایق الامور **نمایش دوم** باید دانست که نذر که تعریفش سبق ذکر
یافت بر دو قسمست مطلق و معلق نذر مطلق آنست که بشرطی موقوف نباشد
مثل آنکه روزهٔ فردا را نذر کند و بگوید لله علیّ ان اصوم غدا یعنی خدای راست
بر من که فردا را روزه دارم بی آنکه بشفای بیماری یا آمدن مسافری مشروط
سازد و بگوید ان شفی مریضی او ان قدم فلان من سفره فلله علیّ کذا و نذر معلق
آنکه بامری ازین امور موقوف باشد مثل ان شفی مریضی او ان قدم مسافری فلله
علیّ ان اصوم یوما یعنی اگر بیمار من شفا یابد یا فلان مسافر من بیاید پس خدای راست بر
من که یکروز روزه دارم و کلام حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله درین حدیث که لا
نذر فی معصیة شامل هر دو قسم هست چه نذر معصیت چنانچه در ضمن نذر مطلق می تواند بود
که متحقق شود مثل لله علیّ ان اتزوج خامسة یعنی خدای راست بر من که با آنکه چهار زن
دارم زن دیگر که پنجم ایشان باشد بخواهم در ضمن نذر معلق نیز می تواند بود متحقق شد خواه
معصیت مذکور در شرط باشد و نذر جزا مثل ان شربت خمرا فلله علیّ ان اصلی رکعتین یعنی
اگر میسر شود مرا که شراب خورم پس خدای راست بر من که دو رکعت نماز گذارم گاهی که غرض
زجر نفس از ان نباشد چه اگر غرض آن باشد نذر مذکور منعقد است بلا خلاف و خلاف
آن موجب کفاره است و خواه معصیت جزا باشد و نذر شرط مثل ان شفی مریضی
فلله علیّ ان اصوم یوم العید یعنی اگر بیمار من شفا یابد پس خدای راست بر من که روز عید
که روزه داشتن حرامست روزه دارم و سید مرتضی نذر مطلق را مطلقا صحیح نمیداند
و حکم ببطلان آن کرده است خواه معصیت باشد و خواه طاعت و گفته است که عرب
از نذر نمی فهمد مگر چیزی را که معلق بشرطی باشد چنانچه ثعلب که از ائمه لغت است تصریح بآن
کرده است و قرآن و سنت بر زبان ایشان وارد است پس نذری که از قرآن و سنت
حکم بصحت آن شده می باید برین معنی محمول باشد و این که از معنی لغوی بمعنی دیگر نقل شده باشد

خلاف اصل است پس بی آنکه دلیلی دلالت بر آن کند اعتبار آن نباید کرد و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم درین مسئله با او خلاف کرده اند و حکم کرده اند با آنکه نذر مطلق نیز صحیح است بچند دلیل اول اجماع علما و حجیت آن جناب شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه نقل آن کرده دوم آنکه نذر در قرآن مجید مطلق وارد شده و تقیید بشرطی نیافته مثل قوله تعالی اِنّی نَذَرتُ لِلرَّحمٰنِ صَوماً که بعد از آنکه عیسی علیه السلام از مریم در وجود آمد و او را بشسته در حریری پیچیدند و در کنار او گذاشتند با و این خبر رسید یعنی اگر ببینی ای مریم از آدمیان یکی را و او بتو رسد که این فرزند از کجا رسید بگوی بدرستی که من نذر کرده ام از برای خدای تعالی روزه را یعنی خاموشی را چه روزه در شریعت ایشان ترک کلام بوده است و قوله تعالی اِنّی نَذَرتُ لَکَ ما فی بَطنی مُحَرَّراً و قوله تعالی یُوفونَ بِالنَّذرِ و یَخافونَ و اگر تقیید آن بشرطی لازم می بود در قرآن مطلق واقع نمیشد سیوم آنکه مطلق واقع شده در کلام مقدس نبوی صلی الله علیه و آله آنجا که فرموده است من نذر ان یطیع الله فلیطعه و من نذر ان یعصیه فلا یعصیه یعنی کسی که نذر کرده باشد که اطاعت خدای تعالی در امری باید که وفا بنذر خود کرده آن طاعت را بجای آورد و کسی که نذر کرده باشد که عصیان خدا کند نباید که عصیان از او واقع شود و اگر نذر مخصوص می بود بمشروط چنانچه مذهب سید مرتضی است امر باطاعت مذکوره بمجرد نذر مناسب نمینمود بلکه می بایست گفته شود که فلیطع اذا حصل الشرط المعلق علیه یعنی باید که وفا بآن بکند گاهی که شرطی که نذر را بآن معلق ساخته بحصول رسد چهارم ظاهر حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و گفته است که سوال کردم از آن حضرت ع از مردی که گفته باشد علی نذر یعنی بر منست نذری آیا بر و بیان گفتن امری واجب میشود حضرت فرمودند که لیس النذر بشیء حتی یسمّی شیئاً لله صیاماً او صدقة او حجّاً یعنی نذر چیزی از برای خدا بر دمثل روزه یا صدقه یا حج چو امام علیه السلام

فلا یعصیه صح

مصحح نذر بحج و نام بردن روزه یا صدقه یا حج را ساخته اند و اگر شرط تیز از جمله مصححات می بود آنرا نیز ذکر میکردند اینست خلاصه آنچه در استدلال برین مطلب ذکر کرده اند و بخاطر میرسد که هیچ یک از دلایل مذکوره امری نیست که بر سید مرتضی حجت تواند بود و مخالفت بمذهبی که او اختیار کرده و داشته باشد اما اجماعی که شیخ نقل کرده ظاهر است چه او اجماع را قبول نخواهد داشت و اما آیات عشه بواسطه آنکه زیاده برین دلالت ندارد که نذر بر وزه داشتن و آزادی ما فی البطن و وفای آن بوقوع یافته و هیچ شک نیست که سید مرتضی علم الهدی حمل خواهد کرد آنرا بر آنکه مشروط بشرطی بوده زیرا که ما عدای نذر مشروط پیش او نذر نیست و در آیات مذکوره تصریحی نیست بآنکه نذر مذکور از ایشان بی شرط واقع شده اما آیت اول بواسطه آنکه با آنکه حکایتیست از آنچه در شریعت پیغمبر دیگر بوده زیاده برین دلالت ندارد که مریم علیها السلام مامور شد بآنکه خبر دهد مردم را بآنکه نذر کرده است که روزه بدارد یعنی خاموشی اختیار کند و این که درین خبر ذکر شرط نکرده باشد تقاضای آن نمیکند که در نذر خود نیز ذکر نکرده است و ثابت نشده است که صیغه نذر او همین کلام بوده با آنکه توان گفت که چون خالی از شرط مذکور شده ظاهر آنست که شرطی در میان نباشد بلکه در بعضی تفاسیر مذکور است که کلام مذکور خبریست که از نذر خود داده که پیشتر از او واقع شده و اگر گویند نذر مذکور و این بر خاموشی و عدم تکلم واقع شده بوده است پس اگر این کلام صیغه نذر نباشد و پیشتر از آن نذر مذکور واقع شده باشد لازم می آید که مریم علیها السلام باین کلام مخالفت نذر کرده باشد پس ناچار باید برین حمل کرد که نذر او عین این کلام بوده است تا مخالفت نذر که لایق مرتبه او علیها السلام نیست لازم نیاید جواب آنست که می تواند بود که در وقتی که نذر کرده باشد که سخن نکند اخبار بنذر خود را مستثنی کرده باشد

یا آنکه بگوییم که او را تکلم باین کلام فرموده شده بود تا رفع تهمت از و بشود و قوم
او با او گمان نبرند که آنکه او سخن بایشان نکرده جواب ایشان نداد از روی عناد
بود یا از نهایت شرمندگی و خجلت بود که از ایشان داشت بواسطه کاری که ایشان
باو گمان برده بودند و بعضی مفسرین را اعتقاد اینست که اخبار مذکور از و بایات
واقع شده بوده است و اطلاق قول بر آن که در قرآن واقع شده از روی مجاز
و شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده است که مریم علیها السلام
بعد از نذر مذکور اذن یافت از جانب حضرت عزت تعالی شانه باین قدر کلام بواسطه
رفع گمان قوم در حق او و بعد از ان خاموش شد و دیگر سخن نکرد و این صریحست از
آنکه کلام مذکور صیغه نذر نبوده بلکه اخبار از نذر سابق بوده چنانچه گذشت و اما آیت دوم
اگرچه احتمال دارد که آن کلام که از زن عمران صادر شده صیغه نذر باشد نهایتش کلام
مفسرین صریحست در آنکه صدور کلام مذکور از و بعد از نذر بود چنانچه صاحب کشاف میگوید
روایت شده است که زن عمران عقیم بود یعنی او را فرزند نمیشد تا آنکه پیر شده و
از آن گذشت که دیگر احتمال حمل بفرزند در و کنند و وقتی در سایه درختی نشسته بود مرغی
را دید که بچه خود را چینه میخوراند او را از آن حال خوش آمد نفس او مایل بفرزند شد و در
مقام دعا در آمد و گفت اللهم ان لک علی نذرا شکرا ان رزقتنی ولدا ان اتصدق
به علی بیت المقدس فیکون من سدنته و خدمه یعنی بار خدایا بدرستی که ترا هست بر
من از روی شکر اگر روزی من کنی فرزندی که تصدق کنم باو بر بیت المقدس
که بجای کعبه ایشان بود تا از جمله مجاوران و خدمتکاران آن مکان شریف باشد پس دعای
او در موضع اجابت در آمد و بمریم علیها السلام حامله شد تا اینجا بود ترجمه کلام صاحب
کشاف اگر گویند شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نیز روایت کرده است در کتاب
مجمع البیان جایی که تفسیر آیت میکند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که

الطرز

فرموده اند ان الله عز و جل اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا یبرئ الا
کمه و الابرص و یحیی الموتی باذن الله و جاعله رسولا الی بنی اسرائیل فحدث امرأته
بذلک و هی ام مریم علیها السلام فلما حملت بها قالت رب انی نذرت لک ما فی
بطنی محررا یعنی بدرستی که حضرت عزت جل ذکره وحی فرستاد بعمران پدر مریم که
بدرستی که من بخشیده ام مر ترا پسری که بهی کرده باشد بطلوع نبوت نابینای مادرزاد
را از علت کوری و پاک می ساخته باشد بدن مبروص را از داء پیسی و زنده می کرده
باشد مردگان را بفرمان خدای تعالی و گردانیده ام او را رسول از جانب خود بر بنی
اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب چرا که اسرائیل نام یعقوب پیغمبر است علیه السلام
پس عمران این سخن را بزن خود که مادر مریم علیها السلام بوده نقل کرد پس چون
حمل گرفت او بمریم گفت پروردگارا بدرستی که من نذر کردم برای تو که آنچه در شکم
منست آزاد کرده شود از قید تعلقات دنیا و خاص از برای تو بوده باشد که
و خدمت مسجد تو کند که بیت المقدس است و در آن زمان خدمت مسجد قدس را
بسیار بزرگ میدانستند چنانچه درین زمان خدمت خانه کعبه را و فرزندان خود را
برای آن کار نذر می کردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین
در امتثال این نذرها واجب بود و این حدیث منافیست با آنکه این قول مادر مریم
علیها السلام صیغه نذر بود و نذر دیگر از پیش نرفته بوده است و نبوده است چنانچه صاحب
کشاف میگوید چه بعد از اخبار الهی بخشیدن فرزند استدعای او آن را نبود که متفا
دعا نیست که باو نسبت داده معنی ندارد جوابش آنست که درین آیت اشعاری بان معنی
نیست چه حدیث زیاده برین دلالت نکرد که این قول از مادر مریم علیها السلام
بعد از حمل او بمریم واقع بوده و ازین فهم نمیشود که قبل از حمل از و این نذر واقع نشده بوده است

بوده است و اخبار خدای تعالی عمر از انجشیدن فرزند با و منافاتی ندارد مذکور
که از زن او واقع شده باشد ندارد چه اخبار مذکور این نبود که فرزند مذکور از این زن
حاصل خواهد شد و بر تقدیر علم زن او بآنکه فرزند از او در وجود خواهد آمد میتواند بود که
نذر مذکور از او پیش از اخبار مذکور واقع شده باشد و بالجمله درین آیت بهیچ وجه
دلالت نیست بر امری که منافات داشته باشد بمذهب سید مرتضی علم الهدی
و اما آیت سیم ذکر آن در مقام استدلال بر مطلب مذکور بغایت عجیب می نماید زیرا
که آیت دلالت ندارد مگر بر مدح وفای بنذر و حال آنکه نذری که سبب نزول این آیت
بوده است مشروط بالشرط بوده است باتفاق جمیع امت و وجه آن مشهور تر است
از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد ولیکن بواسطه تبرک جستن باسامی جمعی که آیت
مذکوره بلکه سوره که آیت در آن سوره است در شان ایشان نازل است ذکر آن
بیضاوی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار
شدند و رسول خدای صلوات الله علیه و آله بعیادت ایشان آمدند در میان جمعی پس ایشان
روی بامیر المؤمنین علیه السلام آورده گفتند یا ابا الحسن چه شود که نذری بواسطه شدن فرزندان
خود بکنی پس حضرت امیر و فاطمه علیهما السلام و فضه کنیز ایشان نذر کردند که اگر ایشان ازین
بیماری شفا یابند هر کدام سه روز روزه بدارند و هیچ چیز با ایشان نبود که قوت ایشان
تواند شد پس امیر المؤمنین علیه السلام از شمعون خیبری سه صاع جو قرض کرد و فاطمه علیها السلام
صاعی را از آن بدست مبارک آرد کرد و پنج قرص نان پخت پس چون وقت
افطار شد نانهای مذکور را پیش خود گذاشتند که بآن افطار نمایند که مسکینی بر ایشان
وارد شد و از ایشان دریوزه قوتی کرد پس طعام او را بر خود اختیار کردند
و آن پنج قرص نان را بسایل دادند و آن شب را بی آنکه در آن سوای آب چیزی
تناول کرده باشند بروز آوردند و روز دیگر باز بروزه رفتند چون شام شد و

طعامی

طعامی که بدستور روز گذشته ترتیب داده بودند پیش خود گذاشتند که بآن
افطار نمایند یتیمی آمد و طعامی از ایشان خواست همه را باو داده و خود همچنان بهم
آبی اکتفا کردند تا روز دیگر شد و ایشان بر همان نسبت بروزه رفتند و آن قیام نموده
وقت افطار اراده صرف بقیه قوتی که داشتند نمودند که باز اسیری بر در ایشان آمد
و چیزی طلب کرد و ایشان بر همان منوال روزهای گذشته سلوک داشتند
پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره را بر پیغمبر علیه السلام فرود آورد تا اینجا
ترجمه کلام قاضی بیضاوی بود در تفسیر خود و اما استدلال بحدیث من نذر ان
یطیع الله فلیطعه اگر بیانی که در انطباق آن بر مدعای مذکور شود تمام شود هر آینه دلالت
خواهد کرد بر آنکه نذر مشروط مشروع نباشد چنانچه بعد از تامل صادق ظاهر میشود و ما
بآن قایل نشنیده ایم پس آنچه جواب تمام شود از آن جواب ما نیز میتواند بود با آنکه
سید مرتضی علیه الرحمه چنانچه سبق ذکر یافت در فتوی خبر احاد را بحجت
نمیدانند و بمدلول آن عمل نمیکنند پس امثال این اخبار بر او حجت نتواند شد و حدیث
ابی الصباح کنانی روایت کرده سید مرتضی نیز بحکمی که از آن مستفاد میشود
قایل نیست چه زیاده برین از آن فهم نشد که نام بردن عبادتی که متعلق نذر است
از جمله مصححات نذر است چنانچه حتی که از برای انتهای غایت اشعار بآن دارد
و از آن معلوم نشد که چیز دیگر مصحح نذر نیست پس میتواند بود که نام بردن عبادت
مصحح آن باشد و دیگر مصححات نیز داشته باشد مثل تعلیق بشرط و غیر آن و بسا
باشد که استدلال کند بر مطلب مذکور که صحت نذر مطلق است بحدیثی که روایت کرده
است آن را شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از منصور بن حازم از امام جعفر صادق ع
که اذا قال الرجل علی المشی الی بیت الله و هو محرم بحجة او علی هدی کذا و کذا فلیس
بشیء حتی یقول لله علی المشی الی بیته او یقول لله علی هدی کذا و کذا ان لم افعل کذا و

یعنی اگر بگوید شخصی که بر منست پیاده رفتن بخانهٔ خدای بقصد بجا می آوردن حج
یا بر منست که این گوسفند باخود ببرم بر وارد قول مذکور چیزی لازم نمیشود
و یا آنکه بگوید خدای را بر من است پیاده رفتن بخانهٔ او یا بگوید خدای را بر منست این
هدی و این هدی اگر بفعل نیاورم این را و این را بواسطهٔ آنکه حضرت در این حدیث
بیان کرده است نذر مطلق را بانکه بگوید لله علی المشی الی بیته و نذر معلق را
بانکه بگوید لله علی هدی کذا و کذا ان لم افعل کذا و کذا پس هر دو قسم صحیح باشد
و مخفی نخواهد بود که مجملا این حدیث احتمال معنی دیگر نیز دارد و آن آنست که قول
حضرت که ان لم افعل کذا و کذا قید مجموع هر دو نذر باشد باهم و بنذر آخر اختصاص
نداشته و مع قیام الاحتمال بطل الاستدلال **الجنام** باید دانست که
متعلق یمین یعنی امری که سوگند بر آن میخورند خواه فعل باشد و خواه ترک می باید
در وقت سوگند خوردن رجحان و بهتری داشته باشد بحسب آخرت مثل غسل جمعه
و روزهٔ عرفه و ترک خوردن مربت جب و خوابیدن بعد از نماز صبح و امثال آن از
افعال مستحبه و مکروهه یا بحسب دنیا مثل پوشیدن ثیاب فاخر و خوردن طعام
لذیذ و ترک مباشرت عجایز و مجالست ادانی و آنچه مانند آن باشد یا آنکه مساوی
الطرفین باشد یعنی فعل و ترک آن در مرتبه مساوی باشد و هیچکدام بر دیگری رجحان
نداشته باشد مثل افعال مباحه که فعل و ترک آن بحسب دنیا مساوی باشد و سوگند
بر امر مرجوح یعنی بر فعلی که ترکش برو رجحان داشته باشد مثل افعال مکروهه یا بر ترکی که
فعلش راجح باشد مثل امور مستحبه منعقد نمیشود و اگر امور مذکوره در وقت سوگند خوردن
اخروی یا دنیوی داشته یا مساوی الطرفین باشد و بعد از آن مرجوح شود نزد
علمای ما رضوان الله علیهم در حین مرجوحیت مخالفت سوگند جایز است و اگر باز
مرجوحیت مذکوره زایل شود بر حکم سوگند رفتن واجب و برین قیاس چون امر

مرجوحیت عود نماید جایز و چون زایل شود واجب و اما متعلق نذر آیا رجحان حکم
دارد یا نه مشهور میان علمای اصحاب اینست که در نذر لازمست که متعلق آن رجحان
و بهتری بحسب آخرت داشته باشد خواه فعل باشد مثل سنت و خواه ترک باشد مثل مکروه و نذر
مباح صحیح نباشد مگر نزد بعضی که نذر را نیز درین حکم مثل یمین دانسته اند کسی گوید که
کسی که نذر کند صدقه را بخصوص دیناری مثلا واجب میشود برو تصدق بخصوص آن دینار
با آنکه خصوصیت مذکوره را رجحانی نیست نه در دین و نه در دنیا پس رجحان در نذر شرط نباشد
بواسطهٔ آنکه منذور درین فرض صدقه بدینار خاص است نه نفس تصدق و هیچ شک نیست
که تصدق بدینار خاص قبل از نذر رجحان داشته است بر ترک آن بی آنکه تبدیل یابد بدینار
دیگر و اگر فرض کنیم که کسی نفس تصدق را نذر کرده باشد مثل آنکه دیناری برو واجب باشد
که تصدق کند نذر کند که این واجب مذکور را در ضمن فلان دینار خاص بفعل آورد و بار نذر صحیح
خواهد بود و همین معنی زیرا که صادق نیست بر آنکه فعلش بر ترک فی الجمله رجحان دارد و آن
ترک مطلق است بی آنکه بابدل باشد فتدبر **مترجم گوید** مصنف دام ظله وجه دیگر را
در حاشیه بر همین وجه ایراد کرده است که جواب مذکور چنانچه مخفی نیست ناتمام است و
گویا سببش این باشد که جمعی که قایل بلزوم رجحان متعلق نذر شده اند رجحان را بر ترک
مطلق میخواهند و در مادهٔ مذکور فعل منذور قبل از نذر بر ترک مطلق رجحان ندارد بلکه
بر ترک لا الی بدل رجحان دارد پس نقض مذکور بمذهب ایشان وارد باشد یا این باشد
که رجحان مذکور من حیث الخصوصیة در جنب منفعت خصوصیت را در رجحان مذکور
بر تقدیر تسلیم هیچ دخلی نیست زیرا ملاحظه آن نیز ثابت است و در مادهٔ مذکور
من حیث الخصوصیة متعلق نذر واقع شده است پس نقض وارد باشد و الله
اعلم بحقایق الامور **حدیث بیست و هشتم** روایت شده است
بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد

وارد که مذکور شد
احتمال معنی [illegible]

مثل [illegible]

وعلی بن ابراهیم از پدرش او از ابراهیم از ابن محبوب که احوال ایشان در عقده حدیث
بشرح و تفصیل مذکور شد از عبد الرحمن بن الحجاج که گفت شنیدم از ابن ابی لیلی که با صحاب
حکایت میکرد و میگفت قضی امیر المؤمنین علی علیه السلام بین رجلین اصطحبا
فی سفر فلما ارادا الغداء اخرج احدهما من زاده خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلثة ارغفة فمر بهما
عابر سبیل فدعواه الی طعامهما فاکل الرجل معهما حتی لم یبق شیء فلما فرغوا اعطاهما
العابر بهما ثمانیة دراهم ثواب ما اکل من طعامهما فقال صاحب الثلثة ارغفة لصاحب
الخمسة ارغفة اقسمها نصفین بینی وبینک وقال صاحب الخمسة لا بل یاخذ کل واحد منا
من الدراهم علی عدد ما اخرج من الزاد قال فاتینا امیر المؤمنین علیه السلام فی ذلک
فلما سمع مقالتهما قال لهما اصطلحا فان قضیتکما دنیة فقالا اقض بیننا بالحق قال
فاعطی صاحب الخمسة ارغفة سبعة دراهم واعطی صاحب الثلثة ارغفة درهما
وقال لهما الیس اخرج احدکما من زاده خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلثة قالا
نعم قال الیس اکل معکما ضیفکما مثل ما اکلتما قالا نعم قال الیس اکل کل واحد منکما
ثلثة ارغفة غیر ثلث قالا نعم قال الیس اکلت انت یا صاحب الثلثة ثلثة ارغفة غیر
ثلث واکلت انت یا صاحب الخمسة ثلثة ارغفة غیر ثلث واکل الضیف ثلثة ارغفة غیر ثلث
الیس بقی لک یا صاحب الثلثة ثلث رغیف من زادک وبقی لک یا صاحب الخمسة
رغیفان وثلث واکلت ثلثة غیر ثلث فاعطاکما لکل ثلث رغیف درهما واعطی
صاحب الرغیفین وثلث سبعة دراهم واعطی صاحب الثلثة ارغفة درهما یعنی
حکم نمود روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام میان دو مرد که در سفری با هم رفیق
بودند وچون اراده خوردن غذائی با هم نمودند یکی از ایشان پنج قرص نان از توشه
خود برآورد و دیگری سه قرص نان پس برایشان راه گذری وارد شد و آنها
او را بر سر سفره خود دعوت کردند او دعوت ایشان را اجابت کرده با ایشان بنان

اصطحبا

خوردن

بنان خوردن مشغول شد تا چیزی از نانهای مذکور باقی نماند پس چون از نان
خوردن فارغ شدند آن مرد راهگذری بازاء آنچه از نان ایشان خورده بود هشت
درهم برآورد و بایشان داد پس رفیقی که صاحب سه قرص نان بود گفت برفیقی که پنج قرص
نان برآورده بود که این وجه را دو قسم برابر کن میان ما و خود و صاحب پنج قرص نان گفت
نه بلکه هر کدام بعدد نانی که از توشه خود برآورده ایم زر میگیریم یعنی من پنج درهم بر میدارم و
تو سه درهم بردار راوی گوید چون میان ایشان بر سر این تقسیم نزاع بهم رسید هر دو مرافعه خود را
پیش حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند که میان ایشان براستی حکم نماید پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام چون سخن هر دو را شنید و بر حقیقت قصه ایشان اطلاع یافت
بایشان گفت با هم صلح کنید که قضیه شما سهل است و قابلیت نزاع ندارد ایشان قبول نکردند
و گفتند حکم کن میان ما براستی که ما بغیر از آن راضی نمیشویم راوی گوید حضرت امیر چون
دیدند که میان ایشان سازکاری نمیشود در مقام تقسیم آن برایشان درآمد هفت
درهم از انجمله بصاحب پنج قرص نان دادند و یکدرهم بصاحب سه قرص نان و چون ایشان
را از این تقسیم متعجب یافتند فرمودند بایشان که نه یکی از شما پنج قرص نان برآورده بود
و دیگری سه قرص نان گفتند بلی فرمودند که نه مهمان شما مثل آنچه هر یک از شما
خورده است با شما خورده گفتند بلی گفت نه هر یک از شما سه قرص نان خورده است
الا ثلثی گفتند بلی گفت نه تو ای صاحب سه قرص نان سه قرص نان خورده الا ثلثی و نه تو
ای صاحب پنج قرص سه قرص خورده الا ثلثی و نه مهمان شما سه قرص نان خورده است
الا ثلثی و نه باقی ماند از برای تو ای صاحب سه قرص نان از آنچه از توشه خود برآورده
بودی ثلث قرص و نه از برای تو ای صاحب پنج قرص نان دو قرص و ثلثی پس
او داد بشما در عوض آنچه از نان شما خورده بود بازای هر ثلث قرصی یکدرهم پس بصاحب
پنج قرص که دو قرص و ثلثی از نان او خورده است که عبارت از هفت ثلث باشد هفت درهم

داده باشد و بصاحب سه قرص نان که ثلث قرصی را از و خورده بود یک درهم
جامع این احادیث گوید که امثال این قضایای غریب و احکام عجیب
که از امیر المؤمنین علیه السلام واقع شده بسیارست و کتاب تهذیب الاحکام
و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه برپاره از آن اشتمال دارد و بعضی علما کتاب
بزرگی درین باب نوشته اند که نهایت بسط دارد و من آن کتاب را در خراسان
دیده ام تاریخ بهشتصد و هشتاد و دو از هجره حدیث بیست و نهم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از جمعی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد که احوال ایشان سبق ذکر یافت
از عثمان بن عیسی از کسی که ذکر کرده او را از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که گفت جاء رجل موسر الی رسول الله صلی الله علیه وآله نقی الثوب فجلس الی رسول
الله صلی الله علیه وآله فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس الی جنب الموسر فقبض الموسر
ثیابه من تحت فخذیه فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله أخفت ان یمسک من فقره
شیء قال لا قال فخفت ان یصیبه من غناک شیء قال لا قال فخفت ان یوسخ
ثیابک قال لا قال فما حملک علی ما صنعت فقال یا رسول الله ان لی قرینا یزین
لی کل قبیح ویقبح لی کل حسن وقد جعلت له نصف مالی فقال رسول الله صلی الله
علیه وآله للمعسر أتقبل قال لا فقال له الرجل ولم قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک
شرح کلام بلاغت روشن در ضمن دو تنبیه تنبیه اول خلاصه کلام امام
علیه السلام آنکه آمد مردی مالدار پیش رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم که رخت
پاکیزه پوشیده بود و نزد حضرت نشست پس مرد مفلسی که رخت او چرکین بود
آمد و در پهلوی او قرار گرفت چون مرد مالدار بر آن مطلع شد رخت خود
جمع کرده بزیر رانهای خود در آورد که بر رخت او نخورد حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه وآله از روی ملامت با او خطاب کرده فرمودند ترسیدی که چیزی از
فقر و بیچیزی او دامن گیر تو شود گفت نه فرمودند ترسیدی که از غنا
و ثروت تو چیزی باو عاید گردد گفت نه فرمودند ترسیدی که رخت تو
چرکین شود گفت نه فرمودند پس چه چیز ترا برین داشت که خاطر او را آزرده
کردی گفت ای رسول خدای بدرستی که مرا همراهی هست که در نظر من
هر قبیحی را زینت میدهد و خوب وا می نماید و هر خوبی را قبیح میسازد و بد وا
می نماید و من بازای این قباحتی که باغوای او از من سرزده نصف مال
خود را باو دادم پس رسول خدای صلی الله علیه وآله با آن مرد مفلس
گفتند قبول میکنی از و آنچه بازای کسر خاطری که از و بتو رسیده بتو میدهد
گفت نه آن مرد مالدار گفت چرا گفت میترسم که آنچه در نفس تو در آمده است
که باعث اقدام باین عمل شد در نفس من در آید تنبیه دوم فجلس الی
رسول الله صلی الله علیه وآله الی درین فقره یا بمعنی مع است چنانکه در کریمه
من انصاری الی الله بنابرین آنچه بعض معزین گفته اند بر آن وجه است
استعمال یافته یا بمعنی عند است چنانچه درین بیت که شعر یکی از فصحای عرب
است واقعست که شعر هل لا سبیل الی الشباب فذکره ○ اشهی الی
من الرحیق السلسبیل ○ یعنی آیا راه بجوانی هست که بدست توانم آورد آنرا
هر آینه یاد آن خوشتر آینده تر است نزد من از شراب نیکوی خوشگوار
و می تواند بود که همان در معنی خود مستعمل باشد بتضمین معنی توجه در جلس
یعنی فجلس متوجها الی رسول الله صلی الله علیه وآله درن الثوب درن بفتح
دال و کسر رای بی نقطه صفت مشبه است از درن بفتح دال و را که
بمعنی وسخ و چرک است فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه ضمیر فخذیه می تواند

که راجع بموسی باشد یعنی موسی جمع کرد رخت خود را و در زیر رانهای خود درآورد
تا برخت معصر ملاصق نشود و می تواند بود که راجع بمعصر باشد یعنی موسی رخت خود را
که وقت نشستن معصر بزیر رانهای او درآمده بود از زیر رانهای او برآورد و جمع
نمود تا چرکن نشود و من در من تحت فخذیه بر تقدیر اول بمعنی فی است یا من زایده است
چه بمعنی خود چنانچه ظاهر است موافقت با آن حل ندارد و بر تقدیر ثانی از برای ابتدای
غایت است و در معنی خود مستعمل ولیکن ظاهر آنست که ضمیر مذکور راجع باشد بموسی
چنانچه مرشد بآنست قول حضرت که گفت ان یوسخ ثیابک چرا که غرض ازین کلام
ملامت شدید است مر مخاطب را و تنبیه او بر آن که خوف مذکور گنجایش ندارد
و ظاهر است که اگر رخت موسی در زیر رانهای معصر درآمده بوده است گنجایش
بزین مذکور بوده است پس ملامت و تنبیه مذکور مناسب نباشد ای بلی قد زین لی
کل قبیح مراد بقرین شیطانست یعنی مرا همدمی که مرا شیطانیست که
اغوای من میکند و بد را در نظر من خوب وا می نماید تا بعمل آورم و مستوجب
ملامت شوم و خوب را در کسوت بد درمی آورد تا از آن اجتناب نمایم و از اجر
آن محروم مانم و آن فعل شنیع که از من در خدمت تو سر زد از جمله اغوا او بود بدبری
او بود مر افقد جعلت له نصف مالی یعنی در مقابل آنچه از من نسبت با و صادر شد نصف
مال خود را باو دادم تا تدارک خاطر او بشود و نفس مرا زجری بوده باشد که دیگر
این قسم عملی از و سر نزند قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک یعنی میترسم که آنچه
از کبر و غرور و بزرگی جستن بر مردم و حقیر داشتن فقرا و سایر اخلاق ذمیمه که از
لوازم متمول و مالدار است و در تو بسبب آن جمعیت در نفس من درآید و من نیز
بآنها متصف شوم والله الهادی و علیه التکلان حدیث [illegible]
روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن بابویه قمی

از حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی
طالب علیه السلام که گفت روایت کرده است بمن ابو عبد الله عبد العزیز
بن محمد بن عیسی ابهری که گفت بمن ابو عبد الله محمد بن زکریا جوهری بصری که
گفت بمن شعیب بن واقد که گفت روایت کرد بمن حسین بن زید از امام
بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار خود صلوات علیهم
اماما عن امام از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که قال نهی رسول الله
صلی الله علیه و آله عن الاکل علی الجنابة فانه یورث الفقر و نهی عن تقلیم الاظفار بالاسنان
و قال لا تجعلوا المساجد طرقا حتی تصلوا فیها رکعتین و نهی ان یبول احد تحت
شجرة مثمرة او علی قارعة الطریق و نهی ان یبول الرجل و فرجه باد للشمس او للقمر و قال اذا
دخلتم الغائط فتجنبوا القبلة و نهی ان یدخل الرجل فی اخیه المؤمن و نهی ان یکثر
الکلام عند المجامعة و قال منه یکون خرس الولد و نهی ان تتکلم المرأة عند غیر زوجها و
غیر ذی محرم منها اکثر من خمس کلمات مما لا بد لها منه و نهی عن الشرب فی آنیة
الذهب و الفضة و نهی عن لبس الحریر و الدیباج و القز للرجال و اما النساء فلا بأس
و قال صلی الله علیه و آله لعن الله الخمر و عاصرها و غارسها و ساقیها و بایعها و مشتریها
و آکل ثمنها و حاملها و المحمولة الیه و قال صلی الله علیه و آله من شربها لم تقبل له صلاة
اربعین یوما و ان مات و فی بطنه شیء منها کان حقا علی الله ان یسقیه من طینة
خبال و هو صدید اهل النار و ما یخرج من فروج الزناة فیجتمع ذلک فی قدر جهنم
فیشربه اهل النار فیصهر ما فی بطونهم و الجلود و نهی عن ضرب وجوه البهایم و نهی ان یقول
الرجل للرجل لا و حیاتک و حیاة فلان و نهی عن الکلام یوم الجمعة و الامام یخطب و نهی
ان یستعمل اجیر حتی یعلم ما اجرته و نهی ان یختال الرجل فی مشیته و قال النبی صلی الله
علیه و آله من عرضت له فاحشة او شهوة فاجتنبها من مخافة الله عز و جل حرم الله

سوم صح

و شاربها صح

علیه النار و امنه من الفزع الاکبر و انجز له ما وعده فی کتابه فی قوله تعالی و لمن خاف
مقام ربه جنتان و من ملأ عینیه من حرام ملأ الله عینیه یوم القیمة من النار
الا ان یتوب و یرجع و نهی عن الغیبة و قال صلی الله علیه و آله من اغتاب امرأ
مسلما بطل صومه و نقض وضوءه و جاء یوم القیمة تفوح من فیه رائحة انتن من الجیفة یتأذی
به اهل الموقف و قال صلی الله علیه و آله من ذرفت عیناه من خشیة الله کان له
بکل قطرة قطرة من دموعه قصر فی الجنة مکلل بالدر و الجواهر فیه ما لا عین رأت و لا
اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و قال صلی الله علیه و آله لا تحقروا شیئا من
الشر و ان صغر فی اعینکم و لا تستکثروا الخیر و ان کثر فی اعینکم و قال صلی الله
علیه و آله لا کبیرة مع الاستغفار و لا صغیرة مع الاصرار شرح کلام معجز
نظام در ضمن آغاز و نرمش نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو مبحث مبحث اول
خلاصه کلام حضرت امیر علیه السلام آنکه نهی کرده است رسول خدای صلی الله علیه و آله
از خوردن چیزی در حال جنابت بواسطه آنکه مورث فقر است و درویشی و نهی کرده
از گرفتن ناخنها بدندان و فرموده است که مکروه است مسجد را راه خود کنید مگر آنکه بگذارید
در آن دو رکعت نماز و نهی کرده است از آنکه بول کنند در زیر درختان میوه دار یا در
میان جادهای راه که محل عبور مردم است و نهی کرده است از آنکه بول کند
شخصی و عورت او پیدا باشد بجانب قرص آفتاب یا ماه و فرموده است
که هر گاه داخل طهارت خانه شوید باید که از جهت قبله بجانب دیگر بگردید چنان بکنید
که روی بقبله نباشید یا پشت بقبله و نهی کرده است از آنکه داخل شود شخصی در سوم
برادر مؤمن خود بر نوعی که اراده نماید خریدن چیزی را که دیگری در مقام خریدن آن
در آمده است یا فروختن چیزی بمشتری که قرار خریدن آن چیز از شخص دیگر داده است و نهی
کرده است از بحث کردن بسیار در هنگام مجامعت و فرموده است که لنگی فرزندان از آن

بهم میرسد و نهی کرده است از آنکه زنی نزد غیر شوهر خود یا کسی که محرم او نباشد سخن
کند زیاده از پنج کلمه که ناچار باشد او را از تکلم بآن و نهی کرده است از خوردن و آشامیدن در ظرف
طلا و نقره و نهی کرده است مردان را از پوشیدن حریر و دیبا و جز آن و اما زنان را حرجی نیست
از پوشیدن آنها و فرموده است صلوات الله علیه و آله که لعنت کرده است و ابرار رحمت
خود دور داشته حضرت عزت شراب را و کسی که شراب می افشرد و کسی را که از درخت
انگور بقصد شراب میکارد و کسی را که مباشر شرب آن میشود و ساقی آنرا و فروشنده آنرا
و کسی را که آنرا میخرد و کسی را که بهای آنرا صرف خورش خود مینماید و برداشته آنرا و کسی را
که بجهت او بر میدارند و فرموده است کسی که مباشر شرب آن میشود و قبول نمیشود نماز او تا
چهل روز و اگر میرد و در شکم او چیزی از شراب باشد بر خدای تعالی لازم است که بخوراند او را
روز قیامت شربت فساد را که عبارت از ریم تن دوزخیان است و آنچه از فرج زنان
زانیه بر می آید و جمع مینماید او را در دیگهای دوزخ که چون اهل دوزخ تشنه شوند
آنرا بجای آب بیاشامند و که احته شود بسبب آن جمیع آنچه در شکمهای ایشان است
و پوستهای بدن ایشان و نهی کرده است از زدن روی چهارپایان و نهی کرده
از آنکه بگوید شخصی بشخصی که لا و حیوتک و حیوة فلان یعنی قسم خورد بر بقای چیزی بر
نوعی که بگوید نه چنین است بزندگی تو یا بزندگی فلان و نهی کرده است از بحث کردن در روز
آدینه وقتی که خطیب بخواندن خطبه قیام داشته باشد و نهی کرده است از آنکه مزدور را
کار فرمایند تا بداند که مزدوری او چند است یعنی اول قرار مزدوری او باید داد و
بعد از آن باید کار فرمود و نهی کرده است از آنکه تکبر نمایند در رفتار خود و بطریق ارباب
تکبر راه روند و فرموده است پیغمبر صلوات الله علیه که کسی که کار بدی او را پیش آید که از
شرع تجویز آن نشده باشد یا شهوتی دست دهد او را و بواسطه ترس خدای تعالی از آن اجتناب
نماید حرام میگرداند خدای تعالی بر او آتش دوزخ را و ایمن میسازد او را از فزع اکبر که

عبارت از روز عرض اعمال یا وقت انقطاع آجال است و وفا میکند با و آنچه با و وعده
کرده است در کتاب خود جای که فرموده است ولمن خاف مقام ربه جنتان
یعنی از برای کسی که بترسد از موقف پروردگار خود که بندگان را آنجا در برابر او وا میدارند
یا از ایستادن نزد پروردگار خود و ما گردار خود در العرض رساند علی اختلاف التفسیر
دو بهشت آماده است بهشت عدن و بهشت نعیم که یکی را بسبب ایمان و عقاید درست
مستحق میشود و دیگری را بسبب قیام باعمال صالحه و گردد ازینک یا یکی را بسبب اعمال
صالحه و دیگری را بسبب اجتناب از مناهی و ترک معصیتها یا یکی را در مقابل عمل با و میدهند
و دیگری را بمحض تفضل و موهبت یا یکی را بجهة التذاذ روح او مقرر داشته‌اند و دیگری
بسبب آسایش جسم که عبارت از جنت روحانی و جنت جسمانی باشد علی اختلاف التفاسیر
و کسی که پر کند چشمهای خود را از حرام و هر چیزی که دیدن آن او را از جهت نظر نماید
پر میگرداند خدای تعالی روز قیامت چشم او را از آتش مگر آنکه توبه کند و از آن رجوع
نماید و نهی کرده است از غیبت کردن و فرموده است صلوات الله علیه و آله که کسی
که غیبت کند مسلمانی را هر آینه باطل میشود روزه او و وضوی او می شکند و در
عرصه گاه قیامت با بوی دهانی زشت تر از بوی مرده بیرون آمده که اهل عرصات
از آن نهایت ایذا داشته باشند و فرموده است صلوات الله علیه و آله که کسی
که اشک ریزد از چشمهای او از ترس خدای تعالی هر آینه بوده باشد او را بهر
قطره که از اشک او حاصل شود قصری در بهشت مرصع بدر و جواهر که چشم هیچ بیننده
مثل آن ندیده باشد و گوش هیچ شنونده مانند آن نشنیده و در خاطر هیچ بشری خطور
نکرده و فرموده است صلوات الله علیه و آله که حقیر مدارید شر را اگرچه در چشم شما خورد
و کم نماید و بسیار مدانید خیر را اگرچه در چشم شما بسیار نماید و فرموده است صلوات
الله علیه و آله که نیست کبیره با استغفار و نیست صغیره با اصرار یعنی هر کبیره که بعد از

ارتکاب

ارتکاب آن توبه و استغفار نمایند مغفور و آمرزیده است و هر صغیره که بر آن اصرار نمایند
و معتقد بتکرار بعمل آوردن آن داشته باشد کبیره میشود [illegible] حتی تغتسلوا یعنی تا آنکه غسل کنید
حتی اینجا از برای انتهای غایتست یعنی بمعنی نهایت فعل بمعنی الی یا از برای استثنا
کردن ما بعد خودست از ما قبل بمعنی الا و آمدن حتی چنانچه بمعنی الی شایع است بمعنی الا نیز در میان
عرب مشهور و بسیار استعمال یافته چنانچه شاعر گوید شعر لیس العطاء من الفضول سماحة
حتی تجود و ما لدیک قلیل یعنی نیست بخشش دلیل جود کسی مگر آن کاه که بوقت ناداری است
و معنی کلام بر تقدیر اول که حتی بمعنی الی باشد آنست که راه ساختن مساجد بر شما مکروه است
تا وقتی که دو رکعت نماز در آن بجای آورید و بعد از آن کراهت آن زایل میشود و بر تقدیر
ثانی آنکه راه ساختن مساجد مکروه است مگر آنکه دو رکعت نماز کنید در آن و هر دو معنی
اگرچه نزدیک بهم است اما اندک تفرقه میان ایشان هست چنانچه بعد از تامل بظهور
میرسد مترجم گوید مراد مصنف دام ظله بتفرقه مذکور غالبا اینست که بر تقدیر
دوم اگر کسی قصد گذاردن دو رکعت نماز کند و مسجد را راه سازد و در اثنای عبور
نماز را بجای آورد راه ساختن مذکور از هر وجه مکروه بعمل نمی‌آید پیش از ادای
نماز و نه بعد از آن و بر تقدیر اول تا نماز نگذارده فعل مذکور از هر وجه مکروه بعمل می‌آید
و چون نماز گذارد بر وجه مباح بی کراهیت چنانچه اگر خواهد مکروه از او بعمل نیاید میباید
مقارن دارد ادای نماز را با ابتدای دخول خود در جزء اول مسجد اما اگر قصد آن
نکند بر هر دو تقدیر اباحت مخصوص بعبور بعد از نماز است چنانچه بعد از رجوع بمعنی الی
و الا وضوح میپاید اذا ادخلتم الغایط غایط بکسر یا در اصل بمعنی زمین هموار است
که سکان بادیه و صحرا نشینان اغلب در وقت قضای حاجت بآنجا میرفتند و
مراد اینجا بیت الخلاست بهر وضع که باشد فی سوم اخیه خلاف شده است میان علما
در آنکه نهی از دخول در سوم برادر مؤمن که درین حدیث واقع شده بمعنی که در بیع او مثل

مذکور شد از برای تحریم است و دلالت بر حرام بودن آن دارد یا نهی تنزیهیست
و مفاد آن کراهتست و علی ای حال حرمت یا کراهت دخول مذکور گاهیست
که دخول مذکور از روی التماس واقع نشود اما اگر کسی که در سوم او داخل میشود
التماس نماید که از سر بیع یا شرای آن بگذرد و با و گذارد و هیچکس خلاف نکرده است
در آنکه حرام نیست و ظاهر اینست که مکروه هم نباشد والله اعلم ان یکثر الکلام
عند المجامعة نهی اینجا باتفاق علما محمول بر کراهتست چه هیچکس بر حرام بودن
سخن کردن بسیار در وقت مجامعت قایل نشده و لفظ یکثر می تواند بود که
بصیغه مجهول خوانده شود و معنی چنین باشد که نهی کرده است پیغمبر صلوات الله علیه و آله
از آنکه سخن در آنوقت بسیار شود اعم از آنکه از فاعل واقع شود یا از مفعول
و امر مذکور بر هر دو مکروه باشد و معاضد آنست کلام امام جعفر صادق علیه السلام
که اتقوا الکلام عند التقاء الختانین یعنی پرهیز کنید از سخن کردن در هنگام رسیدن
ختانین که عبارتست از محل ختنه زن و مرد است و میتواند بود که بصیغه معلوم
خوانده شود و معنی چنین باشد که نهی کرده است از آنکه وقت مجامعت بسیار
کند و برین تقدیر ظاهر آنست که ضمیر فاعل راجع باشد بر رجلی که در فقره پیشتر است و کراهیت کلام مخصوص باشد بمرد و مؤید اینست کلام رسول خدای صلی الله
علیه و آله که یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا ولیکن باعث ضعف آنست که مراد از رجل
در فقره پیشتر که و نهی ان یدخل الرجل فی سوم اخیه است مخصوص است اعم از آنکه
مرد باشد یا زن چنانچه در فقره پیشتر از آن که و نهی ان یبول الرجل و فرجه باد للشمس تعبیر
ختان است چه مکروه بودن دخول در سوم و بول کردن بر آن وجه اختصاص
بمرد ندارد بلکه چنانچه بر مرد مکروهست بر زن نیز مکروهست طینة خبال طینت بمعنی
سرشتست و خبال بفتح خای نقطه دار و بای یک نقطه در اصل لغت بمعنی فساد

مراد اینجا چنانچه در پیش اول مذکور شد ریم بدن و ورخیالست یعنی
بطونهم یعنی صبا و بی نقطه تا خود از صهر بمعنی گداختن آمده است قال فی الصحاح صهرت
الشیء فانصهر ای اذبته فذاب و مراد اینجا آنست که ریم مذکور میگدازند از زهومات
حدتی که دارد و احشا و امعا درون و پوست بیرون جمیع را که تکلم ایشان در می آید و
نهی ان یختال الرجل فی مشیته مراد با ختیال تبختر و تکبر است در راه رفتن است چنانچه
عادت متکبران و ارباب تجبر است و نهی درین فقره و در فقرات سابق که بعد از آن است باتفاق
علمای محمول بر کراهتست زیرا که عدم حرمت آنها از دلایل دیگر ظاهر شده است
سوای سخن کردن در وقت خطبه که در حرام بودن آن خلاف است و لمن خاف
مقام ربه جنتان مقام اینجا یا اسم مکانست و مراد بآن والله اعلم موقفیست
که خدای تعالی بندگان خود را آنجا وا میدارد تا از عهده حساب او بر آیند یا
مصدر میمیست بمعنی قیام بر اقوال بندگان و مراقبت ایشان یا کلام درین تقدیر آنست
که مقام الخائف عند ربه یعنی مقام کسی که نزد پروردگار خود ترس داشته باشد در
عیناه ذرفت بفتح دال نقطه دار و سکون را بمعنی سیلان اشکست قال فی الصحاح
ذرفت الدمع تذرف ذرفا و ذرفانا ای سال یقال ذرفت عینه اذا سال دمعها
نمایش اول تعبیر کرده اند بعضی درخت میوه دار را که این حدیث متضمن نهی از
بول کردن در زیر آن است بدرختی که از شأن آن این باشد که میوه بار آورد و اگر چه در زمان
آینده باشد و بنا نهاده اند کلام خود را بر قاعده که در علم اصول مقرر شده که اطلاق
معنی مشتق منه در صدق مشتق از روی حقیقت شرط نیست و این نهایت بعد است
عجیب زیرا که آنچه در اصول مقرر شده بر تقدیری که تمام باشد تقاضای زیاده ازین
نمیکند که چنانچه بول کردن در زیر درختی که بالفعل میوه داشته باشد مکروهست در زیر درختی
که یکوقتی میوه دار بوده و نیز مکروه باشد و اگر چه بالفعل میوه نداشته باشد

نه در حقی که از نشان او باشد که در زمان آینده میوه و بار آورد واگرچه هرگز میوه بار نیاورده باشد چه اطلاق مشتق بر چیزی که بعد از این متصف بمعنی مشتق منه خواهد شد باتفاق مجازست خلاف در آن است که اطلاق مشتق بر آنچه وقتی بمعنی مشتق منه القصاف داشته است و بعد از آن القصاف مذکور زایل شده حقیقت است یا مجاز **نمایش دوم** ظاهر آنست که مراد بلا باس منه و بنهی زن از تکلم زیاده بر پنج کلمه که حدیث متضمن آنست که کلامی باشد که تکلم بآن بحسب شرع ضرور باشد مثل اقرار کردن بر حقی که در ذمه اوست که اگر نکند ذمه او از حق مذکور بری نشود و ما ادای شهادت گاهی که از جانب حاکم شرع بآن مکلف شده باشد و امثال آن پس برین تقدیر تحدید آن به پنج کلمه وجهی نخواهد داشت زیرا که حد جواز کلام بر تقدیر مذکور قدر ضرورتست باجماع علما چنانچه اگر کمتر از پنج کلمه رفع ضرورت میکند باشد زیاده جایز نخواهد بود و اگر به پنج کلمه بیش رفع نشود بیشتر جایز خواهد بود و بعضی حمل کرده اند ضرورت را بر ضرورت عرفی که عرف و عادت بآن احتیاج باشد بی آنکه ضرورت شرعی اقتضای آن نماید مثل پرسیدن احوال غایب از اجنبی که از سفر آمده باشد که اگر خبر رسد او را علم باحوال آن بهم تواند رساند و استفسار احوال بیمار از طبیب یا کسی که از عیادت او آمده باشد و امثال آن و باین حمل اگرچه رفع اشکال مذکور میشود و لیکن در جواز تکلم به پنج کلمه و کمتر نیز در مثل این موضع جای بحث است و دور نیست که توان گفت که بعض علما قایل شده اند بآنکه شنیدن آواز زن اجنبی گاهی حرام است که شایبه شهوتی و بیم در افتادن بفعل حرامی بوده باشد و بدون آن حرام نیست چنانچه شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقهاء این مذهب را اختیار کرده پس بنابرین حدیث محمول است بر آنکه جایی که از آن قبیل نباشد که شایبه شهوتی یا بیم در افتادن بفعل حرامی بوده باشد تکلم زیاده بر پنج کلمه مکروه است و همچنین کمتر از پنج کلمه گاهی که بر عرف

اطاعت

و عادت بآن احتیاج نباشد و ممکنست که عدد پنج کنایه از قلت و کمی باشد چنانچه عدد هفتاد در آیه کریمه **وَإِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً** بنابر آنچه در شرح حدیث نهم سبق ذکر یافت کنایه از کثرت و بسیاریست و خصوص پنج را در کراهیت و عدم آن دخلی نباشد نهایتش بحثی که مذکور شد چنانچه مخفی نیست برین تقدیر نیز وارد است **نمایش سیم** گویا مراد بعدم قبول نماز کسی که شراب خورده باشد تا چهل روز آنست که بر نمازهای او در مدت مذکور ثوابی مترتب نیست نه آنکه نماز او درین مدت مجزی نیست و اورا بعد از آن قضای آنها می باید کرد زیرا که باتفاق علما نماز او مجزیست و بر و قضای آنها لازم نیست و این معنی مؤید آنست که از کلام سید مرتضی علم الهدی مستفاد میشود که قبول عبادت امریست مغایر مجزی بودن آن زیرا که عبادت مجزی آنست که ادای آن متضمن برائت ذمه مکلف بآن باشد یعنی مکلف چون آنرا بجا آورد و ذمت او بری شود و از عقابی که از جانب شارع بر ترک آن مقرر شده خلاصی یابد و عبادت مقبول آنکه بر فعل آن ثواب مترتب باشد و ادای او چنانچه رفع عقاب مذکور نماید مورث ثواب نیز باشد و میان این دو معنی تلازم نیست و هر دو چنانچه بعضی گمان برده اند یک معنی نیست به پنج دلیل **اول** کلام خدای تعالی در قرآن مجید جایی که می فرماید **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** یعنی خدای تعالی قبول نمیکند مگر عبادت پرهیزکاران با آنکه عبادت غیر پرهیزکار آن نیز مجزیست باجماع علما **دوم** کلام او جل و علا جایی که حکایت میکند از ابراهیم و اسمعیل علی نبینا و علیهما السلام که گفته اند **رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا** یعنی ای خدایا در معرض قبول خود آور عبادت ما را با آنکه ظاهرست که از ایشان عبادت غیر مجزی بعمل نمی آمد **سیوم** هم کلام او تعالی شانه جایی که می فرماید **فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ** یعنی خدای تعالی قبول کرد قربانی یکی از ایشان را که هابیل و قابیل

فرزندان آدم علیه السلام باشند و از دیگری قبول نکرد با آنکه هر دو با آنچه مأمور بودند عمل کرده
بودند و از عهده تکلیف با آن برآمده **مترجم گوید** نقلست که چون آدم علی نبینا و علیه السلام
مأمور شد با آنکه دختر هر بطن از فرزندان خود را به پسر بطن دیگر دهد توأم هابیل که لیودا
نام داشت و چندان شکلی نداشت بقابیل داد و توأم قابیل که اقلیما نام داشت
و در نهایت حسن بود بهابیل نامزد کرد قابیل ازین حکم ابا نمود و گفت خواهر من نیکوتر
است و با من در رحم بوده و من اولیت آدم علیه السلام گفت حکم خدای است
بر این وجه صدور یافته و مرا درین اختیاری نیست قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را
بیش از من دوست تر میداری لاجرم آنچه خوب تر است باو میدهی آدم علیه السلام
گفت اگر سخن مرا باور نمیکنی هر یک از شما قربانی کنید با آنچه توانید قربانی هر کدام
قبول گردد اقلیما از آن او باشد هابیل گوسفندار بود گوسفند فربهی که بغایت
دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من قبول
نکرد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف و کم دانه بیاورد
و در همان موضع نهاد و با خود گفت این قربانی اگر قبول شود و اگر نشود مرا که
خود دست باز ندارم فتقبل من احدهما ولم یتقبل من الآخر پس قربانی یکی از
ایشان که هابیل باشد در معرض قبول در آمد بر این وجه که آتش سفیدی بی دودی از آسمان
فرود آمد و گوسفند او را بخورد و از دیگری که قابیل باشد قبول نشد و آتش از
قربانی او در گذشت و بجوار آن التفات نشد قابیل را آتش خشم باشتعال در آمد و در حسد
دید و بغیرت او را کور ساخت تا کرد با او آنچه کرد و جزای آن یافت چنانچه در محل
خود بتفصیل مذکور است **چهارم** حدیث پیغمبرست صلوات الله علیه و آله که ان من
الصلوة لما یقبل نصفها و ثلثها و ربعها و ان منها لما تلف کما یلف الثوب الخلق
فیضرب بها وجه صاحبها یعنی بدرستی که از جمله نمازها نمازیست که قبول میشود نصفش

آنچه یافت ه

و ثلث آن و ربع آن و باقی بواسطه قصوری که دارد مرتبه قبول نمیابد و بدرستی
که از جمله نمازها نمازیست که در هم نوردیده میشود چنانچه جامه کهنه در هم نوردیده میشود و زده میشود
با آن بروی صاحبش یعنی هیچ جزوش قبول نمیشود بلکه تمام آنرا بر روی او میزنند
که بر وجه مرضی با آن قیام نموده چه ظاهر است که مراد بنماز در حدیث مذکور نماز مجزی نیست زیرا
که نماز غیر مجزی در حقیقت نماز نیست پس حاصل معنی حدیث آنست که بعضی نمازها
اگرچه مجزیست اما مرتبه قبولش نمیرسد و ثوابی بر آن مترتب نمیشود بلکه اثری
که بر آن مترتب میشود اسقاط عقابیست که بر ترک آن مترتبست و بعضی نمازها نصفش
یا ثلثش یا ربعش قبول میشود یعنی کمال آن نصف یا ثلث یا ربع ثوابی که بر فعل او مترتب است
می یابد و از باقی محروم میشود والله اعلم **پنجم** آنکه مردم همیشه در هر عصری و در هر شهری
که عملی بجای می آورند بعد از فراغ از آن قبول آنرا از خدای خود درخواست میکنند اگر
قبول و اجزا بیک معنی می بود دعای مذکور نیکو نمی بود مگر پیش از قیام بآن عمل
زیرا که آنچه بر وجه غیر مجزی بعمل آید بدعا چنانچه مخفی نیست مجزی نمیشود و بعضی که جواب از وجوه
فرق شده اند و قبول و اجزا را بیک معنی میدانند از دلیل اول بر این وجه جواب گفته اند
که تقوی و پرهیزکاری را سه مرتبه است اول بری شدن از شرک چنانچه درین مرتبه
استعمال یافته است قوله تعالی **والزمهم کلمة التقوی** چه مفسرین گفته اند که مراد بکلمه
تقوی درین آیت کلمه طیبه لا اله الا الله است که بگفتن آن از ظلمات کفر نجات
می یابند دوم اجتناب از معاصی و منهیات سیم بری شدن از آنچه این کس را
از یاد حق باز دارد و درین نکته شد که مراد بمتقین در آیت مذکور اصحاب مرتبه اول باشند
یعنی جمعی که خود را از شرک و کفر بری ساخته اند و هیچ شکی نیست که عبادت غیر ایشان
مجزی نیست چه اسلام باتفاق در مجزی بودن عبادات شرطست و عبادت ارباب کفر
شرک و نفاق مجزی نیست و این که بعد از اسلام قضای عبادات بر ایشان واجب نیست

بواسطهٔ آنست که اسلام باعث اسقاط اعمال ما قبل میشود و از دلیل دویم بر نحوی که
گاه هست از انسان طلب امری که حاصلست او را واقع میشود و مقصود بسط کلام
و پهن ساختن سخن است با محبوب خود در ادا در معرض احتیاج و افتقار در آوردن
چنانچه در تفسیر آیهٔ کریمه **رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا اِنْ نَسِینا اَوْ اَخْطَأْنا** یعنی ای پروردگار ما را مگیر
اگر چیزی را فراموش کنیم یا خطائی از ما بعمل آمده باشد از وجوهی که بواسطهٔ درخواست
کردن امر واقع که عدم مواخذه بر نسیانست ذکر کرده اند یکی این وجه است و از دلیل
سیم برین وجه که تعبیر شده است در آیت مذکوره از عدم اجر بعدم قبول یعنی مراد
بعدم قبول در قوله تعالی و لم یتقبل من الآخر عدم اجر است که معنی آیت چنین باشد که
عمل یکی از ایشان مجزی و صحیح بود و عمل دیگری غیر مجزی و فاسد گویا بواسطهٔ خللی که در
یا یکی از واجبات و شرط آن بود و از دلیل چهارم آنکه مراد بعدم قبول نماز در حدیث
مذکور عدم ترتب ثواب مطلق نیست بلکه مراد کم شدن ثواب و عوض شدن مضاعف است و از
دلیل پنجم آنکه بسا باشد که دعای که بعد از فراغ عمل بواسطهٔ قبول آن از مردم واقع میشود
طلب زیادتی ثواب و عدم تنقیص آن باشد و دیگر جوابها نیز چند بخاطر میرسد که ذکر آن
موجب اطناب و درازی سخن است و با آنچه در جواب از دلیل چهارم مذکور شد محمولست عدم
قبول نماز شارب خمر تا چهل روز نزد غیر سیّد مرتضی علیه الرحمه که عدم ترتب معظم ثواب باشد
باید دانست که نهی پیغمبر صلوات الله علیه و آله از غیبت بیقین محمول بر تحریم است و منافی
آن باجماع علما حرام بودن غیبت است در غیر مواضعی که تجویز شده و حکم حضرت صلوات
الله علیه و آله بباطل شدن روزه و وضو که حدیث متضمن آنست مبنی بر نهایت مبالغه
در کم شدن ثواب آنها چنانچه گویا باطل شده است و ازین قبیل است حدیثی که روایت کرده
آنرا شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام
که رسول الله صلّی علیه و آله امرأة تسابّ جاریة لها و هی صائمة فدعا رسول الله صلّی

[illegible]

الله

علیه و آله بطعام فقال لها کلی فقالت انی صائمة فقال کیف تکونین صائمة و قد سببت جاریتک
ان الصوم لیس من الطعام و الشراب یعنی شنیدن رسول خدای صلوات الله علیه
و آله که زنی دشنام میداد کنیزکی که در رقبهٔ ملکیت او بود و آن زن روزه دار بود پس پیغمبر
صلوات الله علیه و آله فرمودند طعامی حاضر سازند خطاب بآن زن کرده فرمودند که این
طعام بخور زن گفت من روزه دارم حضرت فرمودند چون میتوانند بود که روزه دار باشی
و حال آنکه دشنام دادی کنیز خود را بدرستی که روزه همین باز داشتن نفس خود از خوردن طعام
و شراب نیست کنایه از آنکه کسی که روزه میدارد می باید از جمیع مناهی مجتنب باشد و باید دانست
که غیبت را بعضی بر این وجه تعریف کرده اند که آگاه ساختن کسیست در حال غیبت انسان معیّن یا کسی
که در حکم انسان معیّن باشد بر امری که در وی حاصل باشد و نسبت آن با وی مکروه طبیعت او باشد
و در عرف و عادت نسبت امر مذکور را با وی نقص و عیب دانند خواه آگاه ساختن مذکور بطریق
گفتن باشد و خواه بطریق اشارت و ایما خواه بکنایت ادا شود و خواه بتصریح و قید
انسان معیّن بواسطهٔ آنست که غیبت انسان غیر معیّن بیرون رود چه آن جایز است
باتفاق مثل آنکه بگویند یکی از مردم فلان شهر یا از مردم فلان قبیله که عددش محدود
نباشد فلان عیب دارد و مراد از کسی که در حکم انسان معیّن است انسان غیر معیّنست
از جماعتی که عدد ایشان محصور باشد مثل آنکه بگویند یکی از قاضیان شهر فاسق است
وقتی معلوم باشد که چند قاضی در آن شهر است چه ظاهر آنست که آن نیز غیبت است
و اگر چه هیچکس از علما متعرض آن نشده اند و تقیید بامری که در وی حاصل باشد بواسطه آنست
که بهتان و افترا از تعریف غیبت بیرون رود زیرا که آن نیز اگر چه حرامست اما غیبت
نخوانند و قیود دیگر که نسبت آن با وی مکروه طبع او باشد و در عرف و عادت نسبت آنرا
با وی نقص و عیب دانند ظاهر است و باید دانست که غیبت را در ده موضع جایز
داشته اند **اول** گاهی که نزد حاکم شرع گواهی باید داد که از فلان عمل واقع شده است

مثل آنکه کسی شراب خورده باشد و حاکم خواهد که بر او اقامت حد نماید و از کسی گواهی طلبد
یا خونی کرده باشد بر خلاف حق و وارث مقتول نزد حاکم شرع از کسی که بر آن
مطلع باشد گواهی طلبد تا قصاص خون او تواند کرد که درین دو حال نسبت فعل
مذکور با او جایز است بلکه واجب دوم جایی که خواهد نهی منکر کند و باید جمعی را با خود
معاون ساخت که از عهده آن بر آید یا قصد او این باشد که غیبت او بآن شخص رسد
و از فعل خود باز ایستد سیوم گاهی که خواهد از کسی که بر او ظلمی کرده باشد شکایت نماید
تا رفع ظلم مذکور از و بشود چهارم گاهی که کسی با او مشورت کند که با فلان میخواهم همسفر شوم
یا معامله نمایم و آنچه مانند این باشد چه درین حال آگاه ساختن مستشیر بر صفات ذمیمه
که از و دین باشد تجویز شده پنجم جرح گواه و نسبت دادن فسق با و در حضور حاکم شرع
چه امر مذکور بر مدعی علیه او وکیل او باتفاق جایز است و همچنین جرح و تفسیق راوی و مفتی
که علما همه تجویز کرده اند ششم تفضیل بعض علما و هنرمندان بر بعضی مثل آنکه بگویند فلان
عالم افضل از فلان عالم است یا فلانی از فلانی بهتر مینویسد و امثال آن گاهی که متضمن اهانت
و تخفیف او نباشد هفتم غیبت کسی که متظاهر بفسق باشد یعنی بر علانیه فسق میکرده
باشد و از نسبت آن با و استنکاف نداشته باشد بنا بر یک قول هشتم یاد کردن
کسی که بصفت بدی یا لقب ناخوشی مشهور شده باشد چنانچه او را بآن شناسند
مثل فلان اعور یا فلان لنگ و امثال آن گاهی که قصد احتقار و خفت او نداشته
باشد نهم یاد کردن عیب کسی پیش بعضی که بر آن مطلع باشند بشرطی
که کسی که بر آن مطلع نباشد نمیشنیده باشد بنا بر قولی دهم تنبیه بر خطای
کسی در مسئله از مسایل علمی که حکم بر آن کرده باشد و یا بر کذب او در خبری که داده و آنچه
مثل آن باشد بقصد آنکه دیگری در آن مسئله تابع او نشود و بضلالت نیفتد و کی
آن جز از راست نداند نمایش پنجم از کلام حضرت صلوات الله علیه و آله در آخر این

حدیث که لا صغیرة مع الاصرار فهم میشود که گناه صغیره گاهی که بر آن مصر باشند کبیره میشود مثل
آنکه اگر مردی جامه ابریشمی پوشیده باشد و در آن اصرار نماید هر آینه پوشیدن مذکور با آنکه
در اصل آنرا از صغایر شمرده اند کبیره خواهد بود و مشهور میان علما آنست که نفس اصرار بر صغیره
کبیره است نه آنکه صغیره باصرار کبیره میشود پس گویا ایشان این حدیث را که بحسب ظاهر
بر خلاف مقصود ایشان دارد بر معنی خلاف ظاهر حمل خواهند کرد و خواهند گفت که معنی
حدیث آنست که بر اصل صغیره با اصرار عقابی مترتب نیست بلکه بر نفس اصرار مترتب است
کنایه از آنکه عقابی که بر صغیره مترتب است در جنب عقابی که بر اصرار از آن مترتب میشود
قدر محسوس ندارد و بمنزله هیچست و اصرار در اصل با خود از صره است که بمعنی شدن و بستن است
و ازین جهتست که همیان را صره میگویند چه موضوعست از برای آنکه در آن زر بندند
یا او را در کمر بندند بعد از آن اطلاق شده است بر ثبات ورزیدن بر گناه بی آنکه بعد از
صدور آن در مقام استغفار از آن در آیند چنانچه گویا او را بر گناه یا بر نجات بر آن بسته اند
و این وجه تسمیه مأخوذ است از کلام بعض مفسرین نزد تفسیر آیت کریمه لم یصروا علی ما فعلوا
وهم یعلمون و بعض علما تقسیم کرده اند اصرار بر گناه را بر فعلی و حکمی و گفته اند اصرار
فعلی آنست که بر فعل واحد از معاصی دوام ورزند بی آنکه توبه در میان در آید یا آنکه در
مقام اکثار و بسیاری جنس صغایر در آیند بی توبه و اگرچه صغیره واحد را بعمل
نیاورده و اصرار حکمی آنکه عزم را اعاده صغیره داشته باشد بعد از فراغ از آن اما اگر یک
مرتبه صغیره بعمل آید و بعد از آن بخاطر نرسد که توبه از آن میباید کرد و عزم بر اعاده آن
نیز نباشد ظاهر آنست که او را مصر بر آن نگویند انتهی ترجمه کلامه و مخفی نماند که تخصیص
اصرار حکمی بعزم بر اعاده آن صغیره بعد از فراغ از آن که در کلام او واقع شده
مشعر بر آنست اگر عازم باشد بعد از فراغ از آن بر صغیره دیگر غیر آن صغیره اصرار بر صغیره
از و بعمل نیامده باشد و ظاهر از قول علما آنست که آن نیز اصرار بر صغیره است و تقیید بعد

از فراغ از آن خبر که در کلام او واقعست بحسب ظاهر تقاضای آن میکند که
کسی که طول سال عازم پوشیدن جامهٔ ابریشم باشد مثلا و بواسطهٔ عدم قدرت
بر آن بعمل نیاورده باشد او را مصر نگویند و این حکم نیز محل نظرست نمایش ششم
در تحقیق عدد کبایر و معنی کبیره میان اکابر علما اختلاف بسیار واقعست
جمعی از ایشان گفته‌اند کبیره هر گناهیست که خدای تعالی در قرآن مجید عقاب
بر آن وعده کرده است و بعضی گفته‌اند هر گناهیست که شارع از برای آن حدی
قرار داده یا تصریح بوعید در آن کرده و طایفه بر آن رفته‌اند که هر معصیتیست که اقدام
بآن یاد از کم باکی و بی پروائی فاعل دهد در امور دینی و گروهی این قول اختیار
کرده‌اند که هر گناهیست که حرمتش بدلیل قطعی معلوم شده باشد و برخی این قول
را که هر گناهی که در قرآن یا حدیث وعید بعقاب شدیدی بر آن شده باشد
و از ابن مسعود نقلست که گفته ابتدا از اول سورهٔ نسا تا این آیت بخوانید ان
تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم آنچه این سوره متضمن نهی آن
باشد کبیره است و باقی صغیره و جماعتی گفته‌اند که جمیع گناهان کبیره اند زیرا که همه در این
معنی شرکت دارند که در ضمن آن مخالفت امر الهی بفعل می آید و آنچه اطلاق کبیره و صغیره بر آن
میکنند بطریق اضافه بما فوق و ما تحتست یعنی گناهی که عقابی که بر آن مترتبست بیشتر از
عقاب گناه دیگرست نسبت بآن کبیره است و نسبت بآنچه عقاب آن کمترست از آن
صغیره مثلا بوسه نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر و لمس کبیره و شیخ ابو علی طبرسی
در کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل این قول کرده است کلامی ایراد کرده است
که ترجمه اش اینست این قول مذهب علماء ماست رضوان الله علیهم اجمعین
زیرا که ایشان گفته‌اند گناهان همه کبیره اند نهایتش آنکه بعضی از بعضی اکبرند و صغیره
در میان گناهان نیست و این که بعضی را صغیره میگویند قیاس بگناهیست که از آن

بزرگترست و استحقاق عقاب بفعل آن بیشتر بهم میرسد انتهی کلامه و بعضی گفته‌اند
گناهان کبیره هفتند شرک بخدا و قتل نفس که خدای تعالی حرام کرده است آنرا و
قذف محصنه و خوردن مال یتیم و زنا و گریختن از جنگ کفار و عقوق والدین مترجم گوید
بیان این اجمال آنکه بعضی از علما بر آن رفته‌اند که گناهان کبیره که آیت مذکور متضمن نهی است
منحصرند در هفت گناه اول شرک باللّه یعنی شریک گرفتن از برای خدای تعالی
در پرستش و عبادت و او را یکتای بی همتا ندانستن قال تعالی ان الله لا
یغفر ان یشرک به یعنی بدرستی که حضرت عزت نمی آمرزد گناهی را که متضمن شرک باو باشد
و قال تعالی و من یشرک باللّه فقد حرم اللّه علیه الجنة و مأویه النار یعنی هر کس شرک آرد بخدای
تعالی و مر او را در پرستش و عبادت شریک قرار دهد و او را یکتای بی همتا نداند
تحقیق که حرام میشود برو بهشت و جا و مقام او همیشه در دوزخ خواهد بود دوم خون
ناحق یعنی مرتکب کشتن کسی شدن بی آنکه از جانب شرع اقدس رخصت آن
حاصل باشد که و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها یعنی هر کس بکشد از روی
قصد و عمد مؤمنی را که عالم باشد بایمان او و داند که کشتن او حرامست پاداش عمل
او دوزخست که جاوید در آن مقام کند سیم قذف محصنات یعنی نسبت زنا
دادن زنان شوهردار که الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا
فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم یعنی آنانی که نسبت زنا میدهند بزنان شوهر
دار که بزیور عفت و ایمان آراسته باشند لعنت کرده شده‌اند و در معرض سخط
و غضب الهی در آمده‌اند در دنیا و در آخرت و مر ایشانرا خواهد بود عذاب
بزرگ و عقاب شدید و در حدیث وارد است که من رمی محصنا او محصنة
احبط الله عمله و تسلط علیه یوم القیمة الف ملک یمین یدیه و من خلفه ینهشون
لحمه ثم یؤمر به الی النار یعنی هر کس دشنام بزنا دهد مردی را که زن داشته باشد

یا زنی را که شوهردار باشد مرتبهٔ قبول نبخشد خدای تعالی عمل او را و اگر زن مسلط شود
بر روی او بازسپس بهزار فرشته را که از پیش و پس او درآیند و گوشت بدن او را
می‌ربایند و باشند بعد از آن فرمان دهد که او را بسوی آتش دوزخ برند چهارم
تصرف در مال یتیم بر خلاف حق که إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ
ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا یعنی بدرستی که آنان که میخورند
مال یتیم را و انتفاع میبرند از آن از روی ستم و بیداد امنیت و جز این نیست که میخورند
در شکمهای خود آتش را و زود باشد که درگرفته شوند باتش دوزخ و بباید دانست
که مراد بخوردن مال یتیم درین آیت مجرد خوردن که عبارت از مضغ و ابتلاع است
نیست بلکه مراد مطلق نفع یافتن از آن است خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بنحو دیگر
و تعبیر از آن بخوردن بواسطه آنست که ظاهرترین منافع خوردن است و تقیید بظلم
بواسطه آنست که اگر نفع بردن از آن بر وجه حق باشد مثل آنکه در عوض اجر
عملی که بجهت ایشان کرده باشد گرفته باشد یا آنکه بعد از رعایت غبطهٔ یتیم بعنوان قرض
بازیافت آن کرده باشد حرام نخواهد بود و عقاب مذکور بر آن مترتب نخواهد است
اگر گویند هرگاه گرفتن آن بعنوان اجرت عمل یا بر سبیل قرض باشد هر آینه انتفاع
از آن انتفاع از مال خود خواهد بود نه از مال یتیم پس بعد از اضافهٔ مال یتیم بجهت اخراج
آن احتیاج بتقیید بظلم نباشد جوابش آنست که مسلم نمیداریم که انتفاع مذکور را
در عرف انتفاع بمال یتیم نگویند بلکه انتفاع بمال یتیم نیست نهایتش بروجه محرم نیست
زیرا که در صدق معنی مشتق چنانچه سبق ذکر یافت بقای معنی مشتق منه لازم
نیست و بر تقدیر تسلیم آن میتواند بود که تقیید بظلم بواسطه زیادتی تاکید و مبالغه
باشد چه هر آینه تصرف در مال یتیم نیست مگر نفس ظلم و ستمکاری و در تفسیر
کبیر آورده است که روز قیامت خورندگان مال یتیم بعرصه‌گاه قیامت درآیند

باشده

در حالتی که آتشی درون ایشان از آن پر باشد زبانه می‌کشیده باشد و بر دهان
و بینی و گوشش و چشم ایشان ظاهر شده باشد و اهل عرصات ایشان را باین علامات
می‌شناخته باشند که ایشانند که در دار دنیا مبادرت بخوردن مال یتیم کرده‌اند
همگنان را توفیق درگذشتن از آن روزی باد پنجم زنا کردن و برخلاف
قانون شریعت غرّا پیرامون مباشرت زنان شدن که وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ
يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا یعنی کسی که بفعل آورد
شرک بخدا و خون ناحق و زنا را بیابد جزای بدکرداری خود را و دوچندان شود
مر او را عذاب او روز بازپسین و جاوید بماند در آن عذاب در حالتی که خوار و بی‌اعتبار
باشد از مسعود و عبدالله روایت شده است که گفت از رسول خدای پرسیدم
که کدام گناه بزرگتر است و عقاب آن از دیگر گناهان بیشتر فرمودند آنکه با خدای
خود دیگری را در عبادت شریک سازی و او را یکتای بی‌همتا خوانی گفتم بعد از آن
کدام گناه فرمودند آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه مبادا تعیش از طعام تو را
با تو بخورد گفتم بعد از آن کدام گناه فرمودند آنکه زنا کنی با زن همسایه بعد از آن
بواسطه تصدیق کلام آنحضرت این آیت نازل شد و اول آن آیت اینست وَالَّذِينَ
لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ
و در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت از پدر
بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده‌اند که للزانی ست خصال ثلث فی
الدنیا و ثلث فی الآخرة و اما اللواتی فی الدنیا فانه یذهب بنور الوجه و یورث الفقر
و یعجل الفناء و اما اللواتی فی الآخرة فسخط الرب عز و جل و سوء الحساب و الخلود
فی النار یعنی مرد زناکننده را شش خصلت حاصل است سه در دنیا و سه در آخرت
اما آن سه که در دنیاست آنست که نور روی را می‌برد و درویشی می‌آورد و فنا

وزوال حیات را نزدیک میگردانند و اما آن سه که در آخرت است سخط و غضب پروردگار
عز و جل است که روز قیامت او را فرا خواهد گرفت و ناخوشی و صعوبت حساب
که از دادن آن گریزی نخواهد داشت و جاوید بودن در آتش دوزخ که جزای منکران
و کافرانست ششم گریختن از جنگ کافران کافی که در رکاب معصوم یا نایب او باشد
قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم
الادبار و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء
بغضب من الله و بئس المصیر یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید و گرویده اید به
پیغمبر خدای چون ببینید آنان را که کافر شده اند انبوه شده و در هم پیوسته برای
جنگ مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید و مگریزید و هر کس بگرداند بر ایشان
در آن روز پشت خود را و بگریزد مگر آنکه برگردیدن او بقصد آن باشد که دشمن را بر جنگ
دلیر سازد و پس بجانب او باز گردد یا بیاید و جوید گروهی از مسلمانان تا مدد او شوند
بتحقیق که باز گردد بخشم بزرگی از خدای تعالی و بازگشت او دوزخ باشد و بد جایی
بازگشتنی است دوزخ هفتم عاق شدن بر پدر و مادر و عصیان با ایشان ورزیدن
زیرا که حضرت عزت عاق مادر و پدر را جبار شقی خوانده است آنجا که فرموده
و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا و فرموده است و لا تقل لهما اف یعنی برروی
پدر و مادر کلمه خشونت آمیز مگوی و از ایشان تنگ مباش و صحبت با ایشان را گران مشمر
بانگ بر ایشان مزن که خشنودی خدای تعالی از تو بخشنودی و رضای ایشان
باز بسته است و در حدیث وارد است که لیعمل العاق ما شاء فلن یدخل الجنة یعنی
هر کس عاق پدر و مادر شود گو هر گناهی که خواهد بعمل آرد که هرگز روی بهشت
نخواهد دید و در این باب که گناهان کبیره منحصرند در این هفت گناه که امهات معاصی اند
و آیات قرآنی بر ذم ایشان ناطق است حدیثی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز روایت

شده

شده است و آن اینست الکبائر سبع اعظمهن الاشراک بالله و قتل النفس و اکل
مال الیتیم و قذف المحصنة و عقوق الوالدین و الفرار من الزحف فمن لقی الله سبحانه
و هو بریء منه کان معی فی بحبوحة جنة مصاریعها من ذهب یعنی گناهان کبیره هفت اند
بترتیبی که مذکور شد پس هر کس در موقف لقای الهی درآید و از این هفت گناه پاک باشد همراه
با من مقام خواهد داشت در وسط بهشتی که درهای آن از طلای احمر باشد و بعضی
سیزده گناه دیگر را نیز از کبایر شمرده اند که با آنکه در اصل بطریق اجمال مذکور است به تفصیل
ذکر می یابد اول لواطه که عبارت از نزدیکی کردن پسران و مردانست و آن گناهیست
بزرگ و خطائیست عظیم چنانچه در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است
که لما عمل قوم لوط ما عملوا بکت الارض الی ربها حتی بلغت دموعها الی السماء و بکت
السماء حتی بلغت دموعها العرش فاوحی الله عز و جل ان امطری علیهم الحجارة و اوحی
الی الارض ان اخسفی بهم یعنی چون قوم لوط پیغمبر علی نبینا و علیه السلام بعمل آوردند آنچه
بعمل آوردند بگریست زمین از عظمت آن گناه بسوی پروردگار خود چندانکه اشکهای
او بآسمان رسید و بگریست آسمان چندانکه اشکهای او بعرش رسید پس وحی
فرستاد حضرت عزت بآسمان که بر ایشان سنگ بیارد و وحی فرستاد بزمین
که ایشان را بخود در کشد و فرو برد و ایشان عمل نمودند تا رسید بایشان
آنچه رسید و نقل است که قبل از قوم لوط علیه السلام از کسی اقدام باین عمل واقع
نشده بود که ما سبقکم بها من احد من العالمین و در حدیث وارد است از امیر
المؤمنین علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی حین امر آدم بالهبوط
آدم و زوجته و هبط ابلیس و لا زوجة له و هبطت الحیة و لا زوج لها فکان اول من یلوط بنفسه
ابلیس فکانت ذریته من نفسه و کذلک الحیة یعنی بدرستی که خدای تعالی وقتی که
که فرمود آدم علی نبینا و علیه السلام فرود آید بزمین با زن خود و ابلیس فرود آمد و زنی

باخود نداشت و مار خود را آمد و جفت او با او نبود پس اول کسی که اقدام بلواطه
نمود با نفس خود ابلیس بود پس ذریه او از وی در وجود آمدند و همچنین مارو از امام محمد باقر
علیه السلام روایت است که کان قوم لوط افضل قوم خلقهم الله فطلبهم ابلیس الطلب
الشدید وکان من فضلهم وخیرهم انهم اذا خرجوا الی العمل خرجوا باجمعهم وتبقی النساء خلفهم
فابی ابلیس عبادتهم وکانوا اذا رجعوا خرب ابلیس ما کانوا یعملون فقال بعضهم
لبعض تعالوا نرصد هذا الذی یخرب متاعنا فرصدوا فاذا هو ابلیس کاحسن ما
یکون من الغلمان فقالوا انت الذی تخرب متاعنا فقال نعم مرة بعد مرة فا
خذوه واجتمع آراؤهم علی ان یقتلوه فبیتوه عند رجل فلما کان اللیل صاح فقال
الرجل ما لک فقال کان ابی ینومنی علی بطنه فقال الرجل قم علی بطنی قال فلم یزل
بذلک الرجل حتی علمه ان یعمل بنفسه فالاول علمه ابلیس والثانی علمه هو ثم انفلت فقروه
منهم فاصبحوا فجعل الرجل یخبرهم بما فعل بالغلام ویعجبهم منه شیء لا یعرفونه فوضعوا ایدیهم
فیه حتی اکتفی الرجال بعضهم ببعض ثم جعلوا یرصدون مار الطریق فیفعلون بهم
حتی ترک مدینتهم الناس ثم ترکوا النساء واقبلوا علی الغلمان فلما رای ابلیس
لعنه الله قد احکم امره فی الرجال و اتی النساء فصیر نفسه امراة ثم قال ان رجالکن
یفعلون بعضهم ببعض فافعلن انتن فیما بینکن ففعلن وعلی ذلک یعظهم لوط علیه
السلام ویوصیهم فلم یقبلوا امره ولم یطیعوا حتی استغنت الرجال بالرجال والنساء
بالنساء فلما کملت علیهم الحجة بعث الله عز وجل جبرئیل ومیکائیل واسرافیل علیهم
فی زی غلمان علیهم اقبیة فمروا بلوط وهو یحرث فقال این تریدون ما رایت ا
اجمل منکم قط قالوا ارسلنا سیدنا الی رب هذه المدینة انهم یاخذون الرجال فیفعلون
بهم حتی یخرج الدم فقالوا امرنا سیدنا ان نمر وسطها قال فلی الیکم حاجة قالوا وما
هی قال تصبروا ههنا حتی یختلط الظلام قال فجلسوا فبعث ابنته فقال

جئنی لهم بخبز وجئنی لهم بماء وجئنی لهم بعباء یتغطون بها من البرد فلما ان ذهبت
الی البیت اقبل المطر فی الوادی فقال لوط الساعة یذهب بالصبیان الوادی
قالوا قوموا حتی نمضی فجعل لوط یمشی فی اصل الحایط وجعل جبرئیل ومیکائیل
واسرافیل یمشون وسط القریة فقال یا بنی ههنا فقالوا امرنا ان نمر فی
وسطها وکان لوط یستغنم الظلام ومر ابلیس لعنه الله واخذ من حجر امراة
صبیا وطرحه فی البیر فتصایح اهل المدینة کلهم علی باب لوط فلما نظروا الی الغلمان
فی منزل لوط قالوا یا لوط قد دخلت فی عملنا قال هؤلاء ضیفی فلا تفضحون
قالوا انهم ثلاثة خذ انت واحدا واعطنا اثنین قال فادخلهم الحجرة فقال لوط
ان لی بکم قوة اهل بیت یمنعون منکم قال فتدافعوا فکسروا باب لوط وطرحوا
لوطا فقال له جبرئیل علیه السلام انا رسل ربک لن یصلوا الیک واخذ کفا
من بطحا وضرب بها وجوههم وقال شاهت الوجوه فعمی اهل المدینة کلهم
فقال لهم لوط یا رسل ربی بما امرتم فیهم قالوا امرنا ان ناخذهم بالسحر قال
فلی الیکم حاجة قالوا وما حاجتک قال تاخذونهم الساعة قالوا یا لوط ان موعد
هم الصبح الیس الصبح بقریب لمن یرید ان یاخذوا فخذ انت بناتک وامض ودع
امراتک یعنی قوم لوط پیغمبر علیه السلام فاضل ترین قومها بودند که حضرت عزت
آفریده بود و ابلیس ایشان را طلب کرد و بسوی خود خواند شیطان ایشان را خواندن
از روی شدت وجد تمام و از جمله فضل ایشان آن بود که چون بعملی بیرون
می آمدند همه یکبار بر می آمدند و مردان خود را پیش میکردند و زنان در عقب می بودند
پس شیطان نپسندید آن را بر ایشان و خود را بر عبادت ایشان زد و ایشان
چنان بود که چون بر میگشتند آنچه پیش از رفتن ساخته و پرداخته بودند همه را
خراب و ابتر می یافتند نمیدانستند که آن عمل از که صادر میشود پس بهم گفتند بیایید

تا کمین کنیم و به بینیم که کیست این که متاع ما را خراب میکند پس چون کمین کردند
دیدند شیطان را بصورت پسری امرد در کمال حسن و ملاحت باو گفتند تو نی
که متاع ما را همیشه خراب میکنی گفت بلی منم که چند مرتبه این کار کرده ام و
میکنم پس همه اتفاق کردند و ایمانهای خود را با آن مستراوانند که او را بکشند
و او را بیک از مردان خود سپردند که شب پیش او ببرد و چون صباح شود
برای خود تش رسانند چون شب دست داد پسر شروع در فریاد کرد آن مرد از فریاد
فریاد پرسید گفت هر شب که پدر خود میخوابیدم پدر من مرا بر روی
سینه خود میخوابانید آن مرد از سادگی که داشت گفت بیا و بر روی سینه
من بخواب چون آنچنان کرد خود را بر و میمالید و او را راه نمونی کار بد میکرد
تا آنکه او را بر آن داشت و تعلیم او کرد که با او آن کار بکند پس اول کسی که تعلیم
آن عمل کرد ابلیس بود و دوم آن مرد بود که از ابلیس آموخته بود و بعد از آن
راهنمونی این عمل از ایشان بدیگران واقع شد پس چون آن شب و الصباح او از هم
آمد باقی قوم را از آنچه از آن گذشته بود خبر داد پس دست در آن عمل نهاده مردان ایشان
با مردان ایشان با آن کار در آمدند بعد از آن در سر راهها کمین میکردند و هر کس
میگذشت او را میگرفتند و با او این عمل میکردند تا مردم ترک آمدن بشهر ایشان
نمودند و ایشان دست از زنان باز داشتند و بمباشرت پسران مشغول شدند
چون شیطان دید که کار او در مردان ایشان استحکام یافت و همه فریفته
عمل او شدند متوجه زنان شد و خود را بصورت زنی بر آورد و در برابر ایشان
آمد و گفت مردان شما بعضی با بعضی باین عمل مشغول شده اند شما نیز در مقابل
ایشان خود را بکاری مشغول سازید تا تلافی آن بکنید و ایشان را بر طبق
طبق زدن ترغیب نمود ایشان نیز با آن کار در افتادند پس لوط علیه السلام

شب واقع شده بود
خبر داد و خوش افتاد
آن عمل که تا آن وقت ...

چون آن حال را از قوم خود ملاحظه نمود در مقام وعظ و نصیحت ایشان
در آمد و ایشان را وصیت بزرگ آن مینمود و ایشان قبول نمیکردند و بر طاعت
او در نمی آوردند تا آنکه چنان شد که مردان ایشان بمردان از زنان مستغنی شدند
و زنان بزنان از مردان غنی حاصل کردند پس خدای تعالی جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل را بر ایشان فرستاد در صورت پسران صاحب جمال با لباسهای
نیکو و ایشان بر لوط علیه السلام گذشتند در وقتی که او بزراعت اشتغال داشت
لوط چون ایشان را دید گفت اراده کجا دارید که بزیبایی شما هرگز کسی ندیده ام
گفتند ما را خواجه ما فرستاده است نزد بزرگ این شهر لوط گفت مگر بخواجه
شما نرسیده است که مردم این شهر چه کار بد میکنند که ایشان مردمی را
که بر ایشان وارد میشوند میگیرند و با ایشان مباشرت میکنند تا آنکه خون از ایشان
روان میشود ایشان گفتند خواجه ما فرموده است که ما از میان این شهر
بگذریم لوط گفت پس مرا بشما حاجتی است اگر بر آرید آنرا گفتند حاجت تو چیست
گفت حاجت من آنست که اینجا صبر کنید تا شب دست دهد و عالم تاریک
گردد پس ایشان نزد او نشستند و او دختر خود را فرستاد و گفت از برای ایشان
پاره نان حاضر کن و از برای ایشان آب بیاور و عبایی بیاور که خود را با آن
بپوشند و از سرما ایمن گردند چون دختر بخانه رفت باران در رود خانه سر کرد
لوط با خود گفت همین ساعت رود خانه طغیان خواهد کرد و این پسران را
خواهد برد و با ایشان گفت برخیزید که با شما بشهر رویم چون بشهر آمدند لوط در پناه
دیوار براه میرفت و ایشان در میان شهر میخرامیدند لوط گفت ای پسران
من اینجا براه روید که من میروم ایشان گفتند خواجه ما ما را فرموده است
که از میان شهر میگذشته باشیم و ما تخلف حکم او نمیتوانیم کرد و لوط تاریکی شب را

غنیمت میدانست و بر آن اعتماد کرده بود که کسی ایشانرا نخواهد دید تا ایشانرا
بخانهٔ خود در آورد پس شیطان حیلهٔ بر انگیخت و طفلی را از کنار زنی بر گرفت
و در چاهی انداخت شورش در مردم شهر افتاد و هجوم بدر خانهٔ لوط آوردند و
فریاد آغاز نهادند چون بخانهٔ لوط در آمدند آن پسران را آنجا دیدند زبان
تشنیع بر گشودند که ای لوط تو نیز بعمل ما در آمدی و آنچه ما را از آن منع میکردی
خود بآن قیام نمودی لوط گفت ای قوم این پسران مهمانان منند زنهار
که مرا فضیحت مکنید و پیرامون ایشان مگردید ایشان گفتند ما از سر اینها نمیگذریم
دو نفر از ایشانرا بما گذار و خود یکی را تصرف نما راوی گوید پس لوط
ایشانرا داخل حجره ساخت و گفت چه میشد اگر مرا اهل چیزی میبود که قوت آن
میداشتم که ایشانرا از من منع کند راوی گوید ایشان در در خانهٔ لوط ممانعت
میکردند و لجاجت می نمودند تا آنکه در خانه را شکستند و لوط را بر کناری انداختند
پس جبرئیل علیه السلام در مقام اظهار حال خود در آمد و گفت ای لوط دغدغه
بخاطر راه مده که رسولان پروردگار توییم که بهلاک ایشان آمده ایم و ایشانرا
بر تو دستی نیست و در حال کفی خاک بر گرفت و بر رویهای ایشان ریخت
و گفت شاهت الوجوه و در حال جمیع اهل آن شهر کور شدند و چشمهای
ایشان از دیدن افتاد لوط علیه السلام دانست که ایشان بکاری
آمده اند گفت ای رسولان پروردگار من از جانب خدای بچه
امر مامور شده اید گفتند مامور شده ایم باینکه ایشانرا بسزای
خود برسانیم لوط گفت پس مرا از شما حاجتیست گفتند چه حاجت است
حاجت تو گفت حاجت من آنست که در ساعت بفرموده عمل
کنید و ایشانرا یک ساعت دیگر مهلت ندهید گفتند ای لوط موعد ایشان

مذکور

مذکور صباحست و نه صباح نزدیکست از برای اهلاک جمعی که میخواهی هلاک
ایشانرا پس بهمراه بردار دختران خود را و خود را بکناری کش و زن خود را بگذار
که او نیز بواسطهٔ کفر خود مستوجب عذابست تا اینجا بود ترجمهٔ حدیث مذکور و در کلام
مجید وارد است که وما هی من الظالمین ببعید یعنی آن ظالمان امت تو ای محمد بعید نیست
که مرتکب عمل قوم لوط شوند کنایه از آنکه کسی که مرتکب آن میشود از اهل ظلم و عدوان
خواهد بود و پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده است که من کان مولعاً بلواطة
الرجال لم یمت حتی یدعو الی نفسه یعنی کسی که حریص باشد در مباشرت مردان نمیرد
تا مردان را بجانب خود نخواهد که با او همان عمل بجای آورند و نیز از حضرت پیغمبر صلوات الله
علیه و آله روایت شده است که من نکح امرأة فی دبرها او رجلا او غلاما حشره الله
یوم القیمة انتن من الجیفة یتأذی به الناس حتی یدخل جهنم ولا یقبل الله منه
صرفا ولا عدلا واحبط الله عمله ویدخل فی تابوت مسدود بمسامیر من حدید ویضرب
علیه التابوت بصفایح حتی تشتبک فی تلک المسامیر فلو وضع عرق من عروقه
علی اربعمائة الف امة لماتوا جمیعا وهو اشد اهل النار عذابا یعنی هر کس مباشرت
نماید با زن از راه دیگر یا نزدیکی کند با پسری یا مردی حشر کند خدای تعالی او را
روز قیامت بحالی که بدبوتر باشد بدن او از مرداری چنانچه در آزار باشند اهل محشر
از آن بوی تا داخل دوزخ شود و قبول نکند خدای تعالی از وی صرف کردن مال
را در راه خدای تعالی و عدالتی که در احکام بکار برد و عمل او را از مرتبهٔ قبول
باز دارد و در آورد او را در تابوتی که میخهای آهنین آنرا در هم آورده باشند و بر
روی او زده میشده باشد صفایح آن تابوت تا از هم جدا شد و ریز ریز شود در
آن مسامیر پس اگر رگی از رگهای بدن او را بر بدن چهار صد هزار کس بگذارند
و همه هلاک شوند و عذاب او سخت ترین عذابهای دوزخ باشد و از امیر المؤمنین

علیه السلام روایت شده است که اللواطة ما دون الدبر و امّا الدبر فهو الکفر
یعنی لواطه که این احادیث در باب عقاب آن وارد است ملاعبه با پسر
موضع مخصوص است و امّا وطی موضع مخصوص کفر محض است اجارنا الله و ایاکم
معاشر المسلمین من ذلک دوم ربا یعنی سود خوردن که الذین یأکلون
الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس یعنی آنانکه سود میخورند
برنمیخیزند از قبرهای خود مگر چنانچه بر میخیزد کسی که دریافته باشد او را جن از مس زعم
عرب این بود که چون جن مس بدن آدمی نماید و بدن خود را بمیدن او رساند عقل او
ضایع میشود و خبط دماغ بهم میرساند پس کلام الهی بر طبق زعم ایشان نازل است و
حاصل کلام آنست که خورندگان سود در روز قیامت بشکل دیوانها و مجانین خواهند
محشور شد و اهل عرصات ایشانرا باین علامت خواهند شناخت و در مجمع البیان
روایت کرده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که لما اسری بی الی السماء رأیت
رجالا بطونهم کالبیوت فیها الحیات ترى من خارج بطونهم فقلت یا جبرئیل من
هؤلاء فقال هؤلاء اکلة الربا یعنی شبی که مرا بآسمان میبردند گروهی را دیدم که شکمهای
ایشان در بزرگی مانند خانها بود و در آن مارها جا کرده بودند که از بیرون آن خانها
دیده میشدند گفتم ای جبرئیل اینها کیستند و چه گناه مستوجب این عقوبت شده اند
جبرئیل گفت اینها جمعی اند که در دنیا سود خورده اند و مراد بخوردن سود
زر گرفتن آن و نفع [illegible] بردن از آنست خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بنحو
دیگر و تعبیر از آن بخوردن که در آیت و حدیث ارتکاب شده بنابر آنست که بیشتر
ذکر یافت شد کرده باید دانست که ربا بر دو قسمت ربای در بیع و شری و ربای
در قرض ربای در بیع و شری آنست که جنسی را بفروشند بهمان جنس لیکن بعد از مدتی
بگیرند یا نوع ادون از آن جنس بگیرند مثلا یکی زیاده در مقدار آن و ربای در قرض

آنکه نقدی یا جنسی را بقرض بدهند بمدت معین و باز ازای بگیرد جنسی که متعاد
در بیع و شرای آن وزن و کیل نباشد یعنی بترازو کشیدن نمیشده
باشد و بکیل در نمی آمده باشد مثل تخم مرغ را بفروشند که بعد از یکماه دوازده
بگیرند و ربای در قرض مطلقا حرامست سیوم سحر و جادوئی که لقد علموا
لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق یعنی هر آینه بتحقیق که دانسته اند
ای یهود که هر کس بخرد سحر را یعنی بیاموزد و بکار برد نیست او را در آخرت
بهره از نیکوئی چهارم غیبت یعنی که سبق ذکر یافت قال تعالی
ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه
یعنی باید که غیبت نکنند بعضی از شما ای امت محمد بعضی را آیا دوست میدارد
یکی از شما که بخورد گوشت برادر مؤمن خود را در حالتی که مرده باشد یعنی
چنانچه مکروه میدارد خوردن آنرا باید که غیبت را مکروه دارد که غیبت بمنزله آنست
و در حدیث وارد است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده که ایاکم والغیبة فان
الغیبة اشد من الزنا ان الرجل قد یزنی و یتوب فیتوب الله له و ایاکم والغیبة
فان صاحب الغیبة لا یغفر الله له حتی یغفر له صاحبه یعنی بر شما باد که از غیبت احتراز نمایید
که غیبت از زنا بدتر است و عقوبت آن از عقوبت زنا سخت تر بدرستی که مرد گاه است
که مرتکب زنا میشود و چون از آن توبه کرد خدای تعالی توبه او را قبول میکند و او را
می آمرزد و بر شما باد که غیبت نکنید که غیبت کننده با وجود توبه آمرزیده نمیشود تا شخصی
که غیبت او کرده است از او درگذرد و منقولست که خدای تعالی وحی کرد بموسی
عمران علی نبینا و علیه السلام که غیبت کننده اگر توبه کند و توبه او قبول شود آخرین
کسی که بهشت داخل شود او خواهد بود از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که هرکه روایت کند بر مؤمنی سخنی و مراد او غیبت و قدح در مراتب آن مؤمن باشد.

آن بمدت خصوصی زیاده بنقد یا جنس بپردازند و ربای قرض باتفاق حرامست

و گردکان و امثال آنکه در آنها نزد بعضی جایز است مثل آنکه ده تخم مرغ را

حضرت عزت او را از ولایت خود اخراج نموده در ولایت شیطان داخل سازد پس شیطان نیز او را قبول نکند و حال مترجم روح الله روحه در بعضی از صفات نموده آورده است که حکمت و سببی که موجب این مقدار مبالغه و تشدید در باب غیبت شده است و آن را از اکبر معاصی بزرگ تر داشته اند آنست که غیبت اشتمال دارد بر مفاسد عظیمه که منافات دارد با حکمت بالغه بخلاف دیگر مناهی بواسطه آنکه شارع را اهتمام تام در اجتماع نفوس و مخالطت و معاشرت مردمان با یکدیگر و الفت زیرا که اجرای اوامر و نواهی شریعت غرا بدون تعاون و توافق میانه بنی نوع میسر نیست و اتفاق موقوفست بر حصول الفت و محبت و رفع عداوت و نفاق و این حال صورت پذیر نیست مگر برفع غیبت و اظهار وداد و شفقت والله سبحانه اعلم نجم سوگند خوردن بدروغ در حالتی که داند که دروغ است ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم چه این آیت در شان جمعی نازل است از علما یهود که بواسطه اندک نفعی که شاید بایشان عاید شود نهان کردند صفات پیغمبر صلوات الله علیه و آله را که در توریت دیده بودند و بدل آن آنچه موافق مدعای ایشان بود نوشتند و سوگند یاد کردند بدروغ که از پیش خدای تعالی بر آن وجه نازل شده تا نباشد که پیغمبر صلوات الله علیه و آله بر ایشان غالب آید و بعضی گفته اند در شان مردی نازلست که سوگند دروغ یاد کرده بود که صاعی که خریده است و تصرف نموده کم بر آمده است و خلاصه معنی آن والله اعلم آنست که جماعتی که آنانکه میفروشند و بدل میکنند عهد را که با خدای تعالی بسته اند و سوگند آن دروغ خود را که در باب صفات مصطفی صلوات الله علیه و آله و تغییر آن بصفات دیگر یاد کرده اند بیهای اندک و گفته اند که آن صاعی چند جو و گزی کرباس چند بود که از کعب بن الاشرف گرفته بودند و اقدام باین

چنده

عمل نموده آن گروه هیچ نصیبی نیست مر ایشان را در آخرت از ثواب خدای تعالی و با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند یا مطلقا سخن نکند با ایشان و بجای آن بپرسش ایشان را بسخن کردن ملائکه با ایشان مفروغ سازد علی اختلاف التفسیرین و بنظر رحمت در ایشان ننگرد روز قیامت و پاک نسازد ایشان را از آلایش گناه و مر ایشان را باشد عذابی که الم آن از ایشان انقطاع نیابد و در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که من حلف یمینا بالله وهو یعلم انه کاذب فقد بارز الله یعنی هر کس سوگند یاد کند بنام خدای تعالی و داند که آن سوگند دروغ است بتحقیق که بجنگ خدای بیرون آمده است یعنی مثل آنست که بجنگ خدای تعالی بر آمده باشد و ظاهر آنست که مراد بسوگند اینجا سوگندی باشد که اهل شرع اعتبار آن کرده اند و آن سوگند بخداست مثل آنکه گوید والذی نفسی بیده یعنی سوگند بکسی که نفس من در قبضه قدرت اوست والذی فلق الحبة و برا النسمة یعنی بکسی که شکافنده دانه است و قدرت و بیدن گیاه و آفریننده انسانست و امثال آن یا بنامهای خدای که مخصوص باوست مثل الله و بالله و تالله و والرحمن و امثال آن یا بنامهای که مخصوص او نیست تنها لیکن چون آن را مطلق ذکر کنند ذهن منتقل میشود بحضرت او تعالی و تقدس مثل الرب و الخالق و الرازق که ماننده اینها باشد و اما سوگند بنامهای او که ازین قبیل نباشد بلکه مشترک باشد میان او تعالی شانه و غیر او مثل الموجود و الحی و امثال آن یا سوگند بغیر خدای تعالی و نامهای مقدسه او مثل سوگند به پیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام یا به مصحف و بکعبه و امثال آن یا سوگند بصفات خدای تعالی مثل آنکه گوید بجلال الله و بقدرة الله و امثال آن سوگند شرعی نیست و بتخلف از آن کفاره لازم نمیشود و همچنین بعضی عبارتها که در وقت اراده تاکید بعضی عوام بر زبان می آرند مثل آنکه خدای تعالی از تو بری باشد یا از خدای تعالی بری

باشد یا دشمنی پیغمبر و ایمه کرده باشد یا کافر یا مصحف را سوخته باشد یا از دین یگانه
باشد و آنچه ازین قبیل باشد سوگند شرعی نیست و از موضع اعتبار ساقط است
ششم گواهی ناحق که و اقیموا الشهادة لله یعنی برپای دارید گواهی را از برای
خدای و از جانب پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده که من شهد شهادة زور علی
رجل مسلم او ذمی و من کان من الناس علق بلسانه یوم القیمة و هو مع المنافقین
فی درک الاسفل من النار یعنی کسی که گواهی دهد دروغ بر مرد مسلمانی یا کافری که اهل
ذمه باشد یعنی بکتابی از کتابهای خدای که بر پیغمبران او نازل شده ایمان داشته
باشد و قبول جزیه از اهل اسلام کرده باشد و با آن ایشان در آمده هر آینه
آویخته خواهد شد روز قیامت بزبان خود و او با منافقان خواهد بود در طبقه پایین
تر از طبقات دوزخ که موسوم بدرک الاسفل است و از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است
که توبة شهادة الزور ان تؤدی المال التی اتلفه بشهادته و ان شهد معه اخر
یغرم بنصف المال و ان کان ثلثة یغرمون بالثلث یعنی توبه گواهی ناحق آن
که مالی را که بسبب شهادت او از کسی تلف شده باشد آن کس ادا کند و اگر با
او دیگری در آن گواهی شریک باشد نصفی را از آن او بدهد و نصفی را آن دیگر
و اگر سه کس یا زیاده باشند همه بشراکت بدهند برابر یک دیگر هفتم شراب
خوردن که انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعلکم تفلحون یعنی نیست و جز این نیست که شراب و قمار و بتانی
که نصب کرده اند برای عبادت و تیرهای اقداح که بدان فال میگیرند یا معاملت
میکنند با آن علی اختلاف التفسیرین پلیدیست که دست حیله و تدبیر شیطان
بعمل آورده است آنرا پس اجتناب کنید و خود را از آن باز دارید تا باشد که
رستگار شوید و فلاح و فیروزی یابید چه درین آیت شرب خمر را در

مقابل پرستش اصنام یاد کرده است کنایت از آنکه هر دو در گناه یکمرتبه دارند
و در حدیث وارد است از امام جعفر صادق علیه السلام که مدمن الخمر یلقی الله
کعابد الوثن یعنی شارب خمر در معرض لقای الهی در می آید مانند عبادت
کننده صنم و فرقی میان ایشان نخواهد بود و در کتاب عقاب الاعمال که از
مصنفات ابن بابویه است که آورده اند که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند
که خوردن شراب بیشتر متضمن شر است یا ترک نماز امام علیه السلام فرمودند شرب
الخمر یعنی خوردن شراب بعد از آن فرمودند میدانی سبب آن چیست آن شخص
گفت نه ای فرزند رسول خدای فرمودند لانه یصیر فی حال لا یعرف ربه
یعنی او را بسبب خوردن آن حالتی دست میدهد که از شناخت پروردگار
خود باز می ماند و هم در کتاب مذکور روایت کرده است از عبد الله عباس که
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در ضمن وعظی که در خطبه آخرین خود بیان
فرمودند فرمودند و من شرب الخمر فی الدنیا سقاه الله عز و جل من الافاعی
الردیة و من سم العقارب شربة یتساقط لحم وجهه فی الاناء قبل ان یشربها
ثم ینفخ لحمه و جلده کالجیفة یتاذی به اهل الجمع حتی یؤمر به الی النار و شاربها
و عاصرها و معتصرها فی النار و بایعها و مبتاعها و حاملها و المحمولة الیه و الکل ثمنها
سواء فی مرضها و اثمها الا و من سقاها کان یهودیا او نصرانیا او صابیا او
من کان بشربها من الناس فعلیه کوزر من شربها الا و من باعها او اشتراها
لغیره لم یقبل الله عز و جل منه صلوة و لا صیاما و لا حجا و لا اعتمارا حتی یتوب
منها و ان مات قبل ان یتوب کان حقا علی الله ان یسقیه بکل جرعة فی الدنیا
شربة من صدید جهنم یعنی کسی که شراب خورد در دنیا میخوراند او را خدای تعالی در
از خمهای فاسد شده و زهر عقربها شربتی که بریزد از عفونت و حدت آن تمام گوشت

روی او در ظرف قبل از آنکه بر لب گذارد پس از هم بپاشد گوشت و پوست
او مانند مرواری و آثار روا شده باشند از آن اهل قیامت تا آنکه فرمان [illegible]
که او را بسوی دوزخ برند و خورنده و فشارنده آن در آتش دوزخ خواهند بود و فروشنده
آن و خرنده و بردارنده آن و کسی که بجهت او برسد از ندو خورنده بهای او مساوی اند
در احداث مرض و برابرند در گناهان هرآینه هر کس مردم خوراند آنرا یهودی باشد
یا نصرانی یا از دین برگشته و هر کس بخوراند آنرا مردم نمی‌نویسند برا و گناه کسی که
خورده است آنرا و کسی که بخورد آنرا و بایعرد شد آنرا بغیر خود قبول نمیکند خدای تعالی
از و نمازی او نه روزه او نه حجی او نه عمره او تا آنکه توبه کند از آن و اگر بمیرد پیش از آنکه
توبه کند بر خدای تعالی لازم خواهد بود که بخوراند او را بهر جرعه که در دنیا از آن خورده است
شربتی در آخرت از صدید جهنم که عبارت از ریم بدن دوزخیان است که در دیگهای
دوزخ جمع میکنند تا چون اهل دوزخ تشنه شوند دفع تشنگی خود بآن نمایند
هشتم استحلال کعبه یعنی حلال داشتن اموری که در حرم کعبه اقدام بآن حرامست
مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و امثال آن که در محل خود بتفصیل مذکور است
قال تعالی ومن یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم یعنی و هر کس اراده
کند در آن کردن از راه راست را از روی ظلم و ستم کاری بچشانیم ما او را
عذاب دردناک والحاد در حرم بقول بعض مفسرین بر خود حلال ساختن حرامست
در آن و گفته اند که الحاد در حرم ارتکاب هر چیزیست که گناه باشد حتی دشنام
دادن خادم و خوار داشتن طعام و امثال آن و اکثر علما برآنند که اراده
گناه در حرم کعبه موجب استحقاق عذابست و اگرچه اقدام بآن واقع نشود
بخلاف مواضع دیگر غیر حرم که چون کسی اندیشه گناه نماید یا بفعل نیاورد آن را مستوجب
عذاب نمیشود و بر مجرد اراده آن عقابی مترتب نیست چنانچه درهمین کتاب [illegible]

شرب ۴

مذکور

مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و ابن مسعود رضی الله عنه نقل کرده است
که اگر کسی در عدن اندیشه نماید که کسی را در حرم مکه بقتل آورد عذاب الیم خواهد چشید
و گفته اند که چنانچه حرم مکه مخصوص است بتضاعف حسنات و زیاده شدن ثواب
عبادات چنانچه نماز در آن مثلا با چندین نماز در غیر آن برابر است و احادیث
بسیار درین باب وارد شده جزای مساوی و عقابی که بر مناهی مترتب میشود
بر در آن بیشتر است از سایر مواضع نهم دزدی که السارق والسارقة
فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا یعنی مردی که دزدی کند و زنی که مرتکب دزدی
شود ببرید دستهای ایشان را جزای عملی که مرتکب آن شده اند و قال رسول الله
صلی الله علیه و آله اربعة لا یدخل بیتا الا خرب و لا یعمر بالبرکة الخیانة والسرقة و
شرب الخمر والزنا یعنی چهار چیزند که داخل خانه نشوند مگر آنکه خراب کنند آن خانه را
چنانچه هرگز عمارت نیابد امانت را خیانت کردن و دزدی نمودن و مبتلا بشرب
خمر شدن و زناکاری دهم نقض عهد و شکستن پیمان که با خدای تعالی یا پیغمبر
صلوات الله علیه و آله یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بسته باشد که اولئک
لهم اللعنة ولهم سوء الدار یعنی آنانکه شکستند عهدی که با خدای خود بسته اند
بعد از محکم ساختن آن بقبول و اعتراف و ببرید آنچه خدای تعالی فرموده است که برسر
پیوند آن باشد که ایمان با پیغمبر و کتابهای او ست و فساد کردند بسبب آن در زمین
مر ایشان راست سخط و غضب الهی و دوری از رحمت او و مر ایشان راست [illegible]
عاقبت در دنیا و آخرت یازدهم تعرب بعد از هجرت کردن از دیار کفر
ببلاد اسلام و بشرف اسلام فایز شدن باز بدیار کفر نقل کردن و قرار و اقامت
آنجا دادن و لفظ تعرب درین مقام بعین و غین هر دو روایت شده است بمعنی
در آمدن میان اعراب بادیه نشین یا مأخوذ از غربت که بمعنی دور افتادن از وطنست

شده ۴

و در نهایهٔ ابن اثیر بعین منقطه مذکور است و در روایت غین نقطه دار ذکر شده
و در کلام بعض علما مذکور است که تعرّب بعد از هجرت درین زمان بعد از اشتغال
بتحصیل علم و بهره از آن یافتن ترک آن دادن است و خود را در آن غریب
ساختن والله اعلم دوازدهم یأس از خدای تعالی و نا امید شدن از رحمت
او که وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَا
فِرُونَ یعنی نا امید مشوید از رحمت خدای تعالی بدرستی که شان اینست
که نا امید نشوند از رحمت او مگر گروه کافران سیزدهم ایمن بودن از مکر
خدای که فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ یعنی ایمن نمیشوند
از مکر خدای مگر گروه زیانکاران که بسبب کفر و نفاق زیان زده هر دو جهان
باشند و مکر خدای کنایه از ناگاه گرفتن بی آنکه آگاهی بآن بهم رسد مؤاخذه
نمودنست و بعضی چهارده گناه دیگر را نیز از کبایر شمرده اند سوای آنچه
مذکور شد و آنها نیز با آنکه در اصل مروجه جهان مذکور است بتفصیل و دلیل در
معرض بیان می آید اول میته خوردن و مراد بمیته مردهٔ هر صنف از حیوانات
و مرغان ترجیحست که نفس سایله داشته باشد یعنی در وقت بریدن عرق او خون
او بقوت و دفق بیرون آید و روح او بی تذکیه که عبارت از ذبح بر قانون شریعت
غراست از بدن رفته باشد خواه اهلی باشد مثل گوسفند و مرغ خانگی و امثال آن
و خواه وحشی مثل آهو و نخجیر و مرغان صحرائی دوم خوردن خون و مراد بآن
خونیست که روان باشد خواه از حیوان مأکول اللحم باشد و خواه از حیوان غیر مأکول
اللحم اما خونی که روان نباشد و مخلوط باشد بگوشت حکم آن حکم گوشت دارد اگر
از حیوان مأکول اللحم است مثل گوسفند و گاو و امثال آن حلال است و اگر از
حیوان غیر مأکول اللحم است مثل شیر و پلنگ و مانند آن حرام و همچنین خونی که

بگوشت شده است مانند جگر مثل آنست یعنی تابع گوشتست نهایتش
در سپرز خلاف شده است میان علما بعضی حرام دانسته اند و بعضی
مکروه و اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است سیم خوردن گوشت خوک
و پوست و استخوان و خون او مطلقا تابع گوشتست چهارم خوردن گوشت
حیوانی که در وقت ذبح آن نام خدای بر زبان آورده نشود و دلیل بر حرمت این
چهار چیز نص قرآن است که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ
و اجماع علمای اسلام نیز بر حرمت آن منعقد است و احادیث نبوی
علیه السلام بر طبق آن وارد پنجم خوردن سحت که وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ
يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
یعنی می بینی ای محمد بسیاری از منافقان را که شتاب میکنند در
اقدام بگناه و در مبادرت بظلم و تعدی بر مسلمانان و خوردن ایشان
سحت را هر آینه بد امریست که مرتکب شده اند ایشان آنرا و بعمل می آورند
و سحت در اصل لغت بمعنی حرامست قال فی الصحاح السحت الحرام و مراد
اینجا بنا بر آنچه بعض مفسرین گفته اند والله اعلم رشوة است و آنکه رشوه را
سحت گفته اند از قبیل اطلاق عام بر خاص است از برای زیادتی مبالغه در حرمت
آن چنانچه گویا حرام منحصر است در آن و غیر آن نسبت بآن حرام نیست یا بواسطه
آنست که سحت بمعنی استیصال نیز آمده که عبارت از بیخ کنده شدن و از
پای در آمدنست قال فی الصحاح سحته واسحته استأصله و رشوه مؤدی به
باستیصال و از بیخ کنده شدن حق است یا باعث استیصال مال کسی که رشوه را
داخل مال خود میکند و بالجمله رشوه دادن و رشوه گرفتن خطائیست بزرگ که لعنة الله
علی الراشی والمرتشی تنها نیست رشوه دادن گاهی حرامست که آنرا وسیلهٔ ابطال

بستانند که بجهت شخصی برخلاف حق حکم کنند اما اگر جانب او حق باشد و حاکم بی رشوه حکم نکند و چیزی خواهد
تا حکم کند رشوه دادن تا حق او ضایع نشود جایز است اما رشوه گرفتن بر حاکم
شرع مطلقا حرام است خواه بحق حکم کند و خواه بباطل و بعد از آن که بگیرد بر او واجبست
که بصاحبش پس دهد و اگر نزد او تلف شود ضامن است که عوض آن یا بهای
آنرا باو برساند و بعضی گفته اند که مراد بسحت درین آیت ربا و سود زر است والله اعلم
ششم قمار باختن که إنما الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجس من عمل
الشيطان چه مراد بمیسر قمار است و مراد بقماری که از جمله کبایر شمرده اند هر
لعبیست که در آن شرط بر چیزی شده باشد که هر کدام ببرد آنرا بگیرد و لعب بدون
شرط مثل نرد و شطرنج و امثال آن که بی شرط باخته شود اگر اجماع علمای امامیه بر حرمت
آن منعقد است اما قمار نیست و تا اصرار بر آن نشود صغیره است و قمار بجمیع اقسامش
حرامست الا مسابقت در تیر اندازی و اسب دوانی و آنچه ملحق است
بآن چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت هفتم بخس در کیل و وزن که عبارت
از کم کشیدن و کم کیل کردن است گاهی که چیزی فروشند همچنین بزیاد کشیدن و زیاده
و زیاده کیل کردن گاهی که خرند قال تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا
علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون یعنی وای بر کاهندگان
در کیل و وزن را آنانکه چون بستانند به پیمانه از مردمان برای خود تمام میستانند و
چون می پیمایند برای ایشان یا می سنجند کم از حق ایشان میکنند و زیان ایشان
میرسانند و در فصول اربعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردای قیامت
او را بقعر دوزخ در آورند و میان دو کوه از آتش نشانند و گویند کیلها و وزنها یعنی بپیمای
و بسنج این دو کوه آتش را و او اینها را می پیموده باشد و می سوخته باشد نظم
تو کم دهی و بیش ستانی بگاه وزن ⁂ هرگز نبود که از کم و بیشت خبر کنند هشتم

اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و کافیست درین باب آنچه در شرح حدیث دوازدهم
بتفصیل و بیان سبق ذکر یافت نهم تاخیر در ادای حق مردم با وجود قدرت بر
ادای آن زیرا که در حدیث وارد است از امام جعفر علیه السلام که من حبس حق المؤمن
اقامه الله یوم القیمة خمسمائة عام علی رجلیه حتی یسیل من عرقه اودیة وینادی مناد
من عند الله عز وجل هذا الظالم الذی حبس عن المؤمن حقه فیوخذ اربعین یوما ثم یؤمر
به الی النار یعنی هر کس حبس کند و پیش خود نگاه دارد حق مؤمن را ایستاده
دارد او را خدای تعالی روز قیامت در عرصات موقف پانصد سال بر پاهای
او تا آنکه از رگهای او رودخانهای عرق سیلان آید و منادی ندا کند از جانب خدای
تعالی که این ظالمیست که حبس کرده است از مؤمن حق او را با وجود قدرت بر ادای
آن در مقام ادای آن نشده پس چهل روز سرزنش او میکرده باشند و بعد از آن
فرمان حق در رسد که بدوزخش برند و نیز در حدیث روایت شده است از امام مذکور
علیه السلام که ایما مؤمن حبس مؤمنا عن ماله وهو محتاج الیه لم یذق والله من طعام الجنة
ولا یشرب من الرحیق المختوم یعنی هر آن مؤمنی که در مقام حبس مؤمن در آید از
مال خود و او بآن مال احتیاج داشته باشد بخدا قسم که هرگز نچشد طعام بهشت را
و نیاشامد هرگز از رحیق مختوم که عبارت از شراب اهل بهشت است دهم
اسراف در مال خود یعنی زیاده بر آنچه در کار باشد صرف کردن که ان الله لا یحب
المسرفین یعنی بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را
و در کتاب تزکیة القلوب آورده است که دو نوبت خوردن در روزی از اسراف است
و از بعضی پیشینیان نقل کرده اند که گفته است دنی ترین مردمان آنست که همت
او مصروف اکل و شرب باشد نظم خواجه را بین که از نهار تا شام ⁂ دارد
اندیشه شراب و طعام ⁂ شکم از خوشدلی و خوشحالی ⁂ گاه پر میکند گهی خالی

فارغ از خلد و ایمن از دوزخ ه جای او مزبله است یا مطبخ ه شیخ الاسلام انصاری
که از اعیان صوفیه است فرموده است که اگر دنیا را لقمه سازی و در دهان درویشی
نهی گرچه اسراف نباشد و اسراف آن بود که آنرا برضای خدای تعالی صرف نمائی
و از مجاهد نقلست که فرموده است که اگر برابر کوه احد در وجوه خیر صرف کنند اسراف
نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نماید اسراف باشد **نظم** بجوانی که خرده دم
داشت ه پند میداد راهبی در دیر ه کای پسر خیر نیست در اسراف ه گفت اسراف
نیست اندر خیر **یازدهم** تبذیر یعنی ضایع کردن مال در جای که نباید صرف کرد
صرف آن کردن **إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ** یعنی بدرستی که ضایع
کنندگان مال در معنی برادران شیطانند که در عمل مذکور سخن او کرده اند و در دوزخ
قرین او خواهند بود **دوازدهم** خیانت کردن در مال غیر چنانچه روایت شده است
از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که در ضمن خطبهٔ آخرین خود فرموده اند که من خان امانة
فی الدنیا و لم یردها علی اربابها مات علی غیر دین الاسلام و لقی الله و هو علیه غضبان
فتؤمر به الی النار فهوی به فی سعیر جهنم ابد الآبدین یعنی هر که خیانت کند امانتی را در دار
دنیا و آنرا با صاحبانش نرساند تا بمیرد بهر آیینه بر غیر دین اسلام مرده خواهد بود و در
معرض لقای الهی درخواهد آمد در حالتی که غضبناک باشد خدای تعالی بر وی پس فرمان
دهند که او را بدوزخ برند پس او را برده بر کنار دوزخ بدارند مترقب افتادن در آن
ابد الآباد **سیزدهم** اشتغال بملاهی که عبارت از شنیدن و نواختن سازها
و غناست که باجماع علماء امامیه جمیع اقسام آن حرامست سوای دف بی جلاجل
که در عروسی یا ختنه سوری زنان نوازند بشرطی که نامحرم آواز ایشان را نمی شنیده
باشند و شعر باطل که مبتنی بر کذب و معایب مردم باشد با آن خوانده نشود **۱۴**
اصرار بر صغیره چنانچه از پیش رفت و این چهارده گناه را ابن بابویه در کتاب عیون

اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که آنحضرت از کبایر
شمرده اند و این ده مذهب که مذکور در عدد گناهان کبیره بر هر مذهب جمعی
از علما رفته اند نهایتش دلیلی بر هیچکدام از مذاهب عشره قایم نیست که باعث
اطمینان خاطری در آن باب تواند شد و ممکن که در اخفا و ظاهر نبودن آن
بر مردم مصلحتی باشد که عقول با آن پی نتواند برد چنانچه در اخفا و عدم ظهور
شب قدر و صلوات وسطی که در آیهٔ کریمه **وَ حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَ الصَّلَاةِ
الْوُسْطَى** واقعست و اسم اعظم بر آن وجه است و از ابن عباس نقل کرده اند
که از او سوال کردند که آیا گناهان کبیره هفت است یا بیشتر گفت عدد آن بهفتصد نزدیکتر
است که بهفت **ط از** شاید بخاطر رسد که آنچه علمای امامیه رضوان الله علیهم
بران رفته اند که گناهان همه کبیره اند چنانچه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله تصریح بآن
کرده منافات دارد با آنچه مقرر شده که اجتناب صغیره باعث آمرزش گناهان
کبیره است کما قال تعالی **وَ إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا** و ترجمه اش سبق ذکر یافت زیرا که امر مذکور تقاضای
آن می کند که کبایر گناهی چند باشند مشخص و ممتاز از گناهان صغیره تا چون
از آن اجتناب نماید دانسته که صغایر ایشان آمرزیده است و حاصل آنکه
آمرزش صغایر با اجتناب از کبایر چنانچه مدلول آیهٔ کریمه است بر تقدیری که
کبایر از صغایر ممتاز باشند و هر کدام گناهی چند باشند علیحده صورت معقول دارد
اما هرگاه گناهان همه کبیره باشند و وصف بصغیره و کبیره اضافی باشد چنانچه
از پیش رفت امر مذکور متصور نیست و مفاد آیت را ما حصلی نیست پس جواب
حکم مذکور صحیح تواند بود جوابش آنست که مراد از آمرزش صغایر بسبب اجتناب
کبایر که مدلول آیتست بر آن تقدیر آنست که اگر کسی دو امر مثلا واقع شود

از اموری که ارتکاب آن گناه باشد و نفس او بهر دو رغبت نماید چنانچه خواهد خود را
از هر دو باز آورد و چون از گناه بزرگ‌تر باز ایستد و خود را از العمل آن باز آورده ثوابی
که بر ترک گناه بزرگ‌تر او را حاصل میشود باعث رفع عقاب ارتکاب گناه خورد
بر تبت و بسبب آن ترک این فعل آمرزیده میشود مثل آنکه کسی را نسبت بزنی که بروی
حرام باشد بوسهٔ از روی شهوت و نظر بجهت تمتع شده و نفس او بهر دو رغبت نموده اگر نظر را
اختیار کند و بر امون بوسه نگردد و نظر کردن مذکور معفو خواهد بود درین جا
ذکر کرده اند و درین سخن نظر است و وجه نظر چنانچه مخفی نیست ظاهرا و بخاطرم
از آنچه در معرض بیان آمد ظاهر میشود که اینکه گفته اند عادل آنست که از گناهان
کبیره مجتنب باشد و بر صغیره اصرار ننماید میباید مراد از آن این باشد که گناه که
دوام بر او وارد شود گناهی بیشتر از گناه دیگری باشد خود را از ارتکاب
گناه بزرگ‌تر باز آورد و بر گناه خورد اصرار ننماید و این معنی اگرچه میان علما
مشهور نیست و در هیچ یک از مصنفات ایشان مذکور نه بلکه مشهور میان ایشان
خلاف آنست نهایتش بر تقدیر مذهب مشهور مناسب تقاضای غیر از این معنی
نمی نماید پس آنکه بعض اعلام گفته اند که هرگاه گناهان همه کبیره باشند و وصف صغیره
و کبیره باضافه باشد لازم می آید که هر گناهی باعث رفع عدالت باشد
و مخفی نماند که کلام شیخ ابو علی طبرسی چنانچه گذشت مشعر است بر آنکه این که گناهان
همه کبیره اند متفق علیه علمای امامیه است رضوان الله علیهم و مرتبه است آنچه میان
علمای ما بآن مثابه هست که کلام او در صدق این دعوی کافی باشد چنانچه
گفته اند **نظم** هر کلامی که نکو میگوید **نظم** راست آنست که او میگوید اما بعض افاضل
متأخرین تصریح کرده اند بآنکه علمای امامیه درین مسئله مختلف شده بعضی از ایشان
بعض اقوال سابقه قایل شده اند و قول مذکور را بشیخ مفید و ابن البراج و ابی

الصلاح و ابن ادریس و شیخ ابو علی طبرسی نسبت داده اند و تحقیق آنچه حقیقت
درین باب احتیاج به بسطی در سخن دارد که مقام را گنجایش آن نیست و الله اعلم

حدیث سی و یکم روایت شده است بسندی که
متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم
بن هاشم از محمد بن ابی عمیر که احوالش از پیش رفت از هشام بن سالم که از روات
ثقه امام جعفر صادق علیه السلام است و از امام موسی کاظم علیه السلام نیز
حدیث روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام
که آن حضرت فرموده اند مَن سمع شیئاً من الثواب علی شیء فصنعه کان له اجره و ان
لم یکن علی ما بلغه **شرح** کلام بلاغت نظام آن نور دیده آفرینش در ضمن آغاز
ورود و نمایش **آغاز** مشتمل دو بخش **بخش اول خلاصه** کلام امام علیه السلام آنکه
هر کس بشنود ترتب چیزی را از ثواب بر عملی وجوداً یا عدماً یعنی باو رسید که
اقدام بفلان عمل یا ترک فلان عمل فلان ثواب دارد و بفعل آورد آنرا یا ترک
نماید این را بوده باشد مر او را ثواب آن و اگرچه نبوده باشد آن بر وجهی که باو رسیده
بخش دوم مَن سمع شیئاً من الثواب میتواند بود که مراد بشنیدن ثواب
اینجا مطلق رسیدن باو باشد خواه بعنوان شنیدن از راوی و یا مفتی باشد
و خواه بعنوان دیگر مثل آنکه در کتابی از کتب حدیث یافته باشد که بر آن وجه [illegible]
و مؤید این تعمیم است آنکه در بعض احادیث که درین باب بطریق دیگر منقول است
بجای من سمع شیئاً من الثواب من بلغه شیء من الثواب واقع است و ممکن است
بود که مراد شنیدن از زبان راوی یا مفتی باشد و از بلوغ که در حدیث دیگر واقع است
نیز بلوغ بطریق سماع اراده شده باشد زیرا که در آن زمان چنانچه در شرح حدیث
اول سبق ذکر یافت برین وجه حرج شایع بوده و نوشتن احادیث و تدوین کتب

احکام بعد از ان بهم رسیده و اما انکه محمول شود سماع و بلوغ مذکور بر محل آن بر یکی از وجوه سه گانه که در شرح حدیث مذکور اشاره بان شد از بعض اگرچه ممکنست اما بعید دور است و چون عبارت مطلق واقع شده ظاهر آنست که ظن را است گویی ناقل و ترتب ثواب مذکور شرط نباشد بلکه اگر احتمال صدق و کذب او هر دو در نظر سامع یکمرتبه داشته باشد و عمل بقول او کند ثواب مذکور را در می یابد بی شرطیت که ظن دروغ باو نداشته باشد بواسطه قیام بعض شواهد و قراین بر آن و ظاهر آنست که تصریح راوی بخصوص ثواب نیز شرط نباشد بلکه ذکر ثواب نیز در کار نیست و مجرد شنیدن آنکه فلان عمل سنت است یا فلان عمل مکروه است در ترتب ثواب بر فعل آن و ترک این کافیست کان له اجره ضمیر اجره یا عاید است بشیئ یعنی خواهد بود مر او را ثواب آن شیئ که بعمل آورده یا ترک کرده راجعست بمن موصول یعنی خواهد بود مر او را ثواب او یعنی ثوابی که بطمع آن اقدام بفعل یا ترک مذکور نموده و ان لم یکن علی ما بلغه اسم کان درین فقره ضمیر شان است که در کمن مستتر است و میتواند بود که راجع باشد بشیئ یعنی و اگرچه نبوده باشد شیئ که استحباب یا کراهت آنرا شنیده است بر وجهی که شنیده است یا بثواب یعنی و اگرچه نبوده باشد ثوابی که ترتب آنرا بر فعل یا ترک مذکور شنیده بر وجهی که باو رسیده یا ممنوع یعنی اگرچه نبوده باشد آنچه شنیده است بر وجهی که شنیده است یعنی بر آن وجه از پیغمبر صلی الله علیه و آله صادر نشده باشد و مؤید این احتمال است آنکه در حدیث دیگر وان لم یکن الحدیث کما بلغه وارد است تمامیش اول باید دانست که طرق این حدیث حسنست و علما همه در معرض قبولش در آورده اند و ببعض احادیث دیگر نیز تایید یافته مثل حدیثی که روایت کرده آنرا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی از محمد بن الحسین از محمد بن سنان از عمران زعفرانی

از محمد بن مروان که گفت شنیدم از امام ابا طن والظاهر امام محمد باقر علیه السلام که میفرمودند من بلغه ثواب من الله علی عمل فعمل ذلک العمل التماس ذلک الثواب اوتیه وان لم یکن الحدیث کما بلغه یعنی هر کس برسد باو ثوابی از جانب خدای تعالی بر عملی پس بجای آورد ان عمل را بطمع آن ثواب می یابد آنرا و اگرچه نبوده باشد آن حدیث چنانچه باو رسیده است و حدیثی که روایت کرده است آنرا محمد بن بابویه در کتاب ثواب الاعمال از پدر خود علی بن بابویه از علی بن موسی از احمد بن محمد از علی بن الحکم از هشام بن صفوان از امام جعفر صادق علیه السلام و آن اینست من بلغه شیئ من الثواب علی شیئ من الخیر فعمله کان له اجر ذلک وان کان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقله یعنی هر کس رسیده باشد باو ترتب چیزی از ثواب بر چیزی از اعمال خیر پس بعمل آورده باشد آنرا بوده باشد مر او را اجر آن عمل چنانچه باو رسیده و اگرچه رسول خدای صلی الله علیه و آله نگفته باشد آنرا و باین سبب است که فقهای ما رضوان الله علیهم در بحث از دلایل سنت بودن بعض اعمال مسامحه بسیار نموده اند و باحادیث ضعیفه بعض اعمال را سنت دانسته اند و حکم کرده اند بر ترتب ثواب بر آن پس بر ایشان وارد نیاید با آنکه متفق علیه جمیع علماست که بحدیث ضعیف حکم شرعی ثابت نمیشود و ایشان استحباب را که حکمیست از احکام شرع بحدیث ضعیف اثبات کرده اند زیرا که حکم باستحباب آن اعمال بان احادیث ضعیف نیست بلکه باین حدیث حسنست که با آنکه مشهور است معتضد ببعض احادیث دیگر نیز هست چنانچه مذکور شد بلی بمذهب جمعی که اثبات حکم شرعی نزد ایشان صحیح نیست مگر باحادیث صحیح و بحدیث حسن و موثق حکم شرعی ثابت نمیشود و اگرچه مشهور و معتضد باحادیث دیگر باشد این بحث وارد هست نهایتش این مذهب نادر است و جمعی که اختیار کرده اند بغایت قلیلند و سبب آنکه در حکم بوجوب بعض اعمال که احادیث ضعیفه دلالت بر آن دارد مستند باین حدیث نشده اند و این معنی را مخصوص اعمال سنتی دانسته اند ظاهرا

زیرا که این حدیث دلالت ندارد مگر بر ترتب ثواب بر قیام بعض اعمال که حدیث
ضعیف در باب استحباب آن وارد باشد و این معنی تقاضای امر بقیام بآن
عمل نمیکند و مستلزم وجوب امر بقیام عمل است **نمایش دوم** ظاهر شد که
وجه آنکه اصحاب ما رضوان الله علیهم در اعمال سنتی عمل باحادیث ضعیف را
تجویز کرده اند چه چیز است و در حقیقت دلیل ایشان در استحباب عمل مذکور این
حدیث حسنست نه آن حدیث ضعیف نهایتش چون بطریق مخالفین این حدیث
نقل نشده است بعض اعلام از علمای ایشان بعد از نقل این اشکال که قوم تجویز کرده اند
بلکه سنت دانسته اند عمل کردن بحدیث ضعیف را در اعمال سنتی چنانچه نودی
که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب اذکار تصریح بآن کرده است با آنکه همه
اتفاق دارند بر آنکه احکام شرعی باحادیث ضعیف ثابت نمیشود در بیان وجه آن
بیرون شد کرده آنست که تجویز مذکور که از قوم واقع شده این معنی دارد که هرگاه حدیث
ضعیفی یافت شود که دلالت بر استحباب عملی از اعمال داشته باشد و آن عمل
از آن قبیل باشد که احتمال حرمت یا کراهیت در آن نرود جایز است بلکه سنت است
عمل بمدلول این حدیث و اقدام بآن عمل بواسطه رعایت جانب احتیاط چه در
اقدام بآن کار امکان حصول نفع و ادراک ثواب هست و احتمال خطر و در افتادن
بگناه نیست زیرا که عمل مذکور بر آن تقدیر دایر خواهد بود میان اباحت و استحباب
پس احتیاط تقاضای جواز بلکه استحباب آن خواهد کرد اما اگر دایر باشد میان حرمت
و استحباب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که احتمال حرمت
در آن رود حکم باستحباب آن وجهی ندارد و احتیاط مقتضی آن نیست و اگر دایر باشد
میان مکروه و مستحب مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که
احتمال کراهیت در آن گنجد باید دید اگر مرتبه استحبابش بر مرتبه کراهیت رجحان داشته

باشد

باشد مثل آنکه ثوابی که بر تقدیر استحباب بر فعلش مترتب باشد زیاده...
باشد بر ثوابی که بر تقدیر کراهیت بر ترکش مترتب است احتیاط مقتضی...
بعمل آوردن آن خواهد بود و اگر مرتبه کراهیت راجح باشد و ثوابی که بر تقدیر کراهت
بر ترکش ترتب دارد زیادتی داشته باشد بر ثوابی که بر تقدیر استحباب
بر فعلش مترتب است احتیاط تقاضای ترکش خواهد کرد و اقدام بآن
نامستحسن خواهد بود و اگر هر دو در یک مرتبه باشند و مبلغ هر دو ثواب مساوی
باشد یا مرتبه هر یک معلوم نباشد جای توقف است و گمان آنست که در
وقت عمل اولی باشد زیرا که مباحات بمحض نیت قربت عبادت میشود و ثواب
بر آن مترتب است چه جای مباحی که احتمال استحباب بواسطه ورود حدیث
ضعیف در آن رود پس جواز عمل بحدیث ضعیف در اعمال سنتی مشروط است بآنکه
احتمال حرمت در آن نرود و استحباب عمل مشروط بآنکه احتمال حرمت نباشد
و جانب احتمال کراهیت رجحان نداشته باشد بعد از آن گفته است در این مقام
بحثی مانده و آن آنست که هرگاه احتمال حرمت در فعل نرود جواز آن بواسطه حدیث
ضعیف نخواهد بود چه بر تقدیری که حدیث ضعیف نباشد نیز اقدام بآن
جایز خواهد بود زیرا که مفروض انتفای احتمال حرمت است مگر کسی بگوید که حدیث
ضعیف باعث انتفای احتمال حرمت است زیرا که انتفای حرمت بنقل احادیث
و آیات حکمیست از احکام شرعی و دانسته شد که حکم شرعی بحدیث ضعیف ثابت
نمیشود پس حدیث ضعیف سبب انتفای حرمت نتواند شد و شاید که
غرض نودی از ذکر جواز ظهور استحباب باشد و حاصل جواب او آن باشد که در ماده
مذکور جواز عمل از خارج معلوم است بواسطه آنکه مفروض انتفای حرمت است و استحباب
آن بقاعده اصولی ثابت میشود که مبنی بر استحباب احتیاط در اعمال دینیست

پس هیچکدام از جواز و استحباب مذکور بحدیث ضعیف ثابت نشده باشد
تا خلاف متفق علیه ایشان لازم آید بلکه حدیث ضعیف باعث تحقق مادهٔ
احتیاط است و سبب آنکه عمل باحتیاط که استحبابش بدلیل دیگر ثابت شده
باید کرد مانند دخول وقت از برای وجوب نماز تا اینجا بود خلاصهٔ کلام بعض اعلام
و درین نظر است زیرا که خوف در افتادن بحرام در مادهٔ عملی که حدیث ضعیف
دلالت بر استحباب آن دارد حاصل است هر وقت بعمل آورد مکلف آنرا
بامید آنکه ثواب آن بوی عاید شود چه حصول ثواب بی‌نیت ما دام که قصد قربت
در آن نکنند و فعل آنرا بر ترک راجح ندانند زیرا که مدار صحت اعمال بر نیت است
که انما الاعمال بالنیات پس فعل او بر هر تقدیر دایر خواهد بود میان آنکه چنانچه
مفاد حدیث ضعیف است سنت باشد و ثواب بران مترتب شود و میان
آنکه بدعت و تشریع در امور دین باشد و ارتکاب آن مستوجب عقاب و هیچ شک نیست
که ترک سنت اولی است از در افتادن ببدعت و تشریع پس فعل مذکور درهیچ وقت
نتواند بود که دایر باشد میان مباح و سنت و نه میان مکروه و سنت بلکه همیشه دایر
میان حرام و سنت و تارک آن بیقین معاقب نیست و فاعل آنرا استحقاق عقاب
متیقن نه بلکه اینکه گفتیم عمل مذکور دایر است میان حرام و سنت از روی مماشات
و همراهی با خصم است والا میتوان دعوی کرد که احتمال غیر حرمت در آن نمیکند در
تقدیری که دست باین حدیث حسن تزنیم نگوییم که استحباب آن باین حدیث
ثابت است البته فعل مذکور حرام بعمل می‌آید صادق است بر آنکه اقدام نمودن بقصد
قربت که دلیلی که مثبت احکام شرعی تواند بود دلالت بر استحباب آن نکرده
و اقدام بفعل کذائی باتفاق بدعت و تشریع است والله اعلم و بعض فضلا برین وجه
شد از اشکال مذکور کرده اند که مراد جمعی از آنکه گفته اند در اعمال سنتی عمل بحدیث ضعیف

میتوان

میتوان کرد و در اعمال واجبی و افعال حرام نمیتوان کرد آنست که هرگاه در باب
استحباب عملی حدیث صحیحی وارد باشد و استحباب آن بآن حدیث ثابت شود و
و حدیث ضعیفی نیز باشد که دلالت بر آن کند که ثواب آن فعل مستحب فلان چیز است جایز است
عمل کردن بآن حدیث ضعیف و حکم کردن بآنکه ثواب مذکور بر آن مترتب است و حکمت
که حکم مذکور از احکام خمسهٔ شرعیه نیست که بحدیث ضعیف ثابت نمیشده باشد و بعضی برین
وجه که حکم ایشان بآنکه هیچ یک از احکام خمسه بحدیث ضعیف ثابت نمیشود این معنی دارد که حدیث ضعیف
از اثبات حکم مذکور مستقل نیست و بانفراده نمیتواند اثبات آن نمود نه آنکه مؤید و مؤکد حدیث
دیگر نیز نمیتواند بود و تجویز ایشان عمل بحدیث ضعیف را در اعمال سنتی این معنی که هرگاه
دو حدیث در باب استحباب عملی وارد شود یکی صحیح و یکی ضعیف مکلف را جایز است که در
حال اقدام بآن عمل ملاحظهٔ دلالت حدیث ضعیف نیز بر آن نموده مؤید و مؤکد حدیث
صحیح داند و خللی که درین هر دو وجهست مخفی نیست اما در وجه اول بواسطهٔ آنکه تصریح
دارد با منطوق عبارت قوم زیرا که کلام ایشان صریحست در جواز عمل کردن که حدیث
ضعیفی دلالت بر استحباب آن کند و اصلا قابل این تأویل دور از کار نیست و اما وجه ثانی
بواسطهٔ آنکه با وجود ناخوشی و دوری آن تقاضای آن میکند که تخصیص حکم مذکور باعمال
سنتی وجهی نباشد چه عمل بحدیث ضعیف باین معنی که مؤید و مؤکد حدیث صحیح
سازند مطلقا جایز است خواه در اعمال سنتی باشد و خواه در اعمال واجب و حرام والله
اعلم بحقایق الامور

حدیث سی و دوم روایت نموده است

بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از پدرش علی بن
بابویه که فقیه و عظیم الشان و مصنف کتب و ثقه بوده است و نقل کرده اند که بعد از
آنکه در بغداد بملاقات ابوالقاسم حسین بن روح رسید و از و استکشاف بعض مسایل
نموده برگشت باو نامه نوشته التماس نمود که رقعه که بآن نامه همراه بود بصاحب الامر

اتیان ه

رسانند و آن رقعه از آن حضرت التماس دعای فرزند کرده بود و حسین بن روح
حاجت او را برآورده و آن رقعه را در عالم باطن بحضرت رسانید پس دیدند که در حاشیه
آن رقعه نوشته شده بود که قد دعونا الله لك فترزق ولدین ذکرین خیرین و بعد
از آن ابو جعفر و ابو عبد الله از او در وجود آمدند و ابو جعفر رحمه الله بر اقران خود
فخر میکرده است بآنکه من بدعای صاحب الامر علیه السلام در وجود آمده ام و نعم
الافتخار و در سال سیصد و پنجاه و نه از هجرت دعوت حق را لبیک اجابت گفته
بجوار رحمت ایزدی پیوست **از** سعید بن عبد الله بن ابی خلف قمی که از جمع
وجوه علمای رجال است و بعضی گفته اند که بسعادت ملاقات امام حسن عسکری
علیه السلام رسیده و در سنه احدی و ثلثمایه از دار دنیا رحلت کرده است **از** احمد
بن محمد **از** حسین بن سعید بن حماد بن مهران که ثقه و عظیم الشان و صاحب تصنیفات
بوده و اصل او از کوفه است از آنجا باهواز آمده و از اهواز بقم منتقل شده و در قم [illegible]
از ابن ابی عمیر که احوالش سبق ذکر یافت **از** معاویه بن وهب البجلی که از راویان
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است علیهما السلام و علمای رجال حکم بتوثیق
کرده اند **از** عمر بن نهیک النخعی الکوفی **از** سلام المکی که هر دو از راویان امام جعفر
صادق علیه السلام اند **از** امام محمد باقر علیه السلام که گفت اتی رجل النبی صلی الله علیه و آله
فقال له شیبة الهذلی فقال یا رسول الله انی شیخ قد کبرت سنی و ضعفت
قوتی عن عمل کنت عودته نفسی من صلوة و الصیام و حج و الجهاد فعلمنی یا رسول الله
کلاما ینفعنی الله و خفف علی یا رسول الله فقال اعدها فاعادها ثلث مرات
فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما حولك شجرة و لا مدرة الا و قد بکت
من رحمتك فاذا صلیت الصبح فقل عشر مرات سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم فان الله عز و جل یعافیك بذلك من العمی و الجنون و الجذام

والفقر

والفقر والبرص فقال یا رسول الله هذا للدنیا فما للآخرة قال تقول فی دبر کل صلوة اللهم
اللهم اهدنی من عندك و افض علی من فضلك و انشر علی من رحمتك و انزل علی من
برکاتك قال فقبض علیهن بیده ثم مضی فقال رجل لابن عباس ما اشد ما قبض علیها
خالك فقال النبی صلی الله علیه و آله اما انه ان وافی بها یوم القیمة لم یدعها متعمدا فتحت
له ثمانیة ابواب الجنة یدخل من ایها شاء **شرح** کلام بلاغت روشن در ضمن دو بخش
حلاوت **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه آمد شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که او را شیبه هذلی میگفتند و گفت ای رسول خدای من پیر شده ام و سن من
بالا رفته است و مرا توانائی آن نمانده که بعملی که نفس خود را بآن عادت فرموده
بودم از نماز و روزه و حج بیت الله الحرام و جهاد با کفار بسهولت قیام توانم نمود
تعلیم ده مرا ای رسول خدای کلامی که منتفع سازد مرا خدای تعالی بآن و سبک
ساز عمل را بر من ای رسول خدای حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند اعلم که
این کلمات را او سه مرتبه اعاده کرد پس حضرت رسول صلوات الله علیه و آله فرمود
نیست در گرد و پیش تو درختی و نه کلوخی مگر آنکه بگریه افتاده است از رقت
قلبی که بکار بردی پس چون نماز صبح را گذاردی ده مرتبه بگوی سبحان الله العظیم
و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستی که خدای عز و جل نگاه میدارد
ترا بسبب گفتن آن از کوری و دیوانگی و جذام و ناداری و مشقت پیری پس گفت
ای رسول خدای این از دنیا برای منست از برای آخرت چه باید کرد فرمود نیز
بگوی در عقب هر نمازی که گذاردی اللهم اهدنی من عندك و افض علی من فضلك
و انشر علی من رحمتك و انزل علی من برکاتك امام علیه السلام گفت فراهم آورد
یعنی شیبه هذلی این کلمات را بدست خود یعنی بواسطه شمردن آن انگشتان دست
خود را بهم نهاد و برفت پس گفت شخصی که آنجا حاضر بود با بن عباس که چه [illegible]

شدت فراهم آورد این کلمات را دست خود خال تو پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
هر آینه براستی که اگر وفا کند بآنچه با و گفتم یعنی بعد از هر نماز بگفتن این کلمات قیام نماید
و آنرا و انسته و انگذارد گشوده شود از برای او هشت در بهشت که از هر کدام
خواهد داخل بهشت شود بینش دوم تعال له شبیه الهذلی شبیه بحروف نقطه دار است
و هذلی بضم ها و فتح دال نقطه دار منسوبست بهذیل بضم ها که نام طایفه ایست از عرب
و قیاس تقاضای آن میکند که منسوب بهذیل هذیلی بیاید باثبات یا بعد از دال
نه هذلی چه حذف یای مذکور نمیشد مکرر از فعیلها که مضاعف نباشد مانند جبینی که
منسوبست و اینجاکه با وجود عدم تحقق شرط مذکور حذف شده است شاذ است یعنی
مخالف قیاس است نهایتش چون موافق استعمال است و وقوع آن در قرآن و حدیث
منافی بلاغت نیست بخلاف شاذی که مخالف قیاس و استعمال هر دو باشد
که آن در قرآن و حدیث واقع نمیشود فعال اعوها تأنیث ضمیر بواسطه آنست که
راجعست بکلماتی که هذلی گفت یعنی آنچه گفتی مرتبه دیگر بگوی یا حکایت ضعف و ناتوانی
او یعنی حکایت مذکور را باز از سر گیر دم بشلت او یعنی سوالی که کردی اعاده نمای
فاعاد ها ثلث مرات درین فقره صنعت تغلیب بکار رفته زیرا که در گفتن اول
معنی حقیقی اعاده که ایقاع ثانویست متحقق نیست و اگر بر اعاده حقیقی عمل نمای شود
باید چهار مرتبه گفته شده باشد و الله اعلم شجرة ولا ورقة بدرتو بسه فتخه باشد شجره باره
کل خشک شده را میگویند سبحان الله العظیم و بحمده بیان معنی آن در شرح حدیث
هفتم سبق ذکر یافت و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حول بحیط معنی قدرتست
یعنی نیست قدرت و توانائی کسی را مگر بامر خدای تعالی بلند مرتبه بزرگ و الفقر و الهم
مراد بفقر بی چیزی و احتیاج بخلق است که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایت از آن است
و هم بفتح ها و در نهایت مرتبه پیریست و مراد اینجا ضعف و سستی است که لازمه

آن مرتبه است از قبیل تتمه لازم باسم ملزوم فی دبر کل صلوة دبر بضم دال و با
بضم و اتفاق بسکون با هر دو آمده و بمعنی عقب شی اللهم اهدنی من عندک معنی
هدایت خدای تعالی و بیان آنکه هدایت او برنج نوعست در ضمن حدیث
بیست و ششم سبق ذکر یافت مراد اینجا ما عدای نوع اول و نوع سیوم است
و افض علی من فضلک فیض در لغت بمعنی کثرت و سیلان است قال فی
القاموس فاض الماء یفیض فیضا و فیضوضة ای کثر حتی سال یعنی بسیار
کن و سیلان در آر بر من فضل و کرم خود را و کلام از قبیل استعاره بالکنایت است
یا تخییل چه تشبیه شده است فضل الهی در زیاده شدن و سیلان بآب و اکتفا شده
بذکر مشبه و ذکر افاضه که از ملایمات مشبه به است تخییل آنست و انزل علی
من برکاتک یعنی نازل ساز و فرو فرست بر من از برکتها و نعمتهای آن نعمتهای خود
شده است درین فقره رسانیدن خدای تعالی برکتهای خود را بما انزال که
عبارت از ایصال چیزیست از بالا بشیب بر سبیل استعاره چه تشبیه شده است
بلندی و شیبی بحسب رتبه بیلندی و شیبی مکانی و استعاره شده لفظی که از
برای آن موضوعست که درین معنی استعمال یابد در آن معنی فتقبض علیهن تعمده
ظاهر آنست که ضمیر علیهن راجع بکلمات چهارگانه آخر باشد و ظاهر مراد بقبض بر آن
بدست شمردن آنها باشد بانگشتان و بهم نهادن انگشتان بواسطه شمردن آن
باشد باقبض علیها فالک مراد بخال اینجا مصاحبت عرب گاهی که اراده نسبتی
نسبت و اختصاص بشیئی بهم رسید میگویند انا خال هذا الفرس و میتواند بود که مراد
معنی خودش باشد و در واقع عبدالله عباس برادر شبیه هذلی بوده باشد
و الله اعلم حدیث سی و سیوم روایت شده مانند سندی که متصل
است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از احمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب

که او صدر حدیث نیز و هم احوال ایشان گذشت از سدیر الصیرفی که از محمد و حسین روایت امام
جعفر صادق علیه السلام و نقلست از زید شحام که گفت روزی در دور خانه کعبه طواف
مینمودم و دست من بدست امام جعفر صادق علیه السلام بود و آنحضرت اشک برای
مبارک میریخت و میگفت یا شحام ما رأیت ما صنع ربی الیّ ثم بکی و دعا ثم قال یا شحام
انّی طلبت الی الهی فی سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن و کانا فی السجن فوهبهما لی و خلّی
سبیلهما یعنی ای شحام ندیدی که چه کرد با من پروردگار من بعد از ان گریه کردند و دعا
فرمودند و گفتند ای شحام بدرستی که من از پروردگار خود طلب کردم سدیر را و
عبد السلام بن عبد الرحمن را که بمن بخشد ایشان را و ایشان در زندان بودند پس خدای تعالی
دعای مرا در معرض قبول و اجابت در آورده ایشان را بمن بخشید و از زندان رهای یافتند
و کافیست همین حدیث در مدح او و از امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث بزرگی
که اذا بعث الله المؤمن من قبره خرج معه مثال یقدمه امامه کلّما رای المؤمن هولا
من اهوال یوم القیمة قال له المثال لا تفزع ولا تحزن وابشر بالسرور والکرامة من الله عز
وجل حتی یقف بین یدی الله عز وجل فیحاسبه حسابا یسیرا و یامر به الی الجنة والمثال امامه
فیقول له المؤمن یرحمک الله نعم الخارج خرجت معی من قبری و ما زلت تبشرنی
بالسرور والکرامة من الله عز وجل حتی رایت ذلک فمن انت فیقول انا السرور الذی
کنت ادخلته علی اخیک المؤمن فی الدنیا خلقنی الله عز وجل منه شرح کلام بلاغت
نظام در ضمن دو بخش بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه هر گاه برانگیزاند خدای
تعالی مؤمنی را از قبر او و بعرصه گاه محشر در آورد بیرون می آید با او صورتی که
پیش پیش او میرفته باشد و او را دل میداده باشد و از خوف و هراس آن روز مرتفع نمی
باشد و هر گاه ببیند آن مؤمن هولی از اهوال قیامت با و میگفته باشد فزع مکن و
اندوهگین مباش و بشارت یاب بشاد شدن و نوازش یافتن از جانب خدای عز و جل

تا وقتی که بایستند در برابر خدای عز و جل پس حساب او را با آسانی بگذرانند و بسوی بهشتش
فرمان دهد و همچنان آن مثال پیش پیش او میرفته باشد پس بگوید آن مؤمن با او
که رحمت خدای تعالی بر تو باد خوش همراهی بودی که از قبر با من بیرون آمدی و همیشه
مرا بشارت میدادی بشاد شدن و نوازش یافتن از جانب خدای تعالی تا آنکه دیدم
آنرا و با آنچه میگفتی با آن رسیدم بگوی که تو کیستی که مصدر این نیکی شدی با من پس
با و آن صورت که من سرور و خوشی ام که تو در دار دنیا بخاطر برادر مؤمن خود در آورده
خلق کرده است مرا خدای که عزیز است و بزرگ از آن سرور و خوشحالی بخش دوم
خرج معه مثال یقدمه امامه مثال بمعنی صورتست و یقدم بضم یا و سکون قاف
ماخوذ است از اقدام در حرب که عبارت از شجاعت و عدم ترس است یعنی میرانده
باشد از ترس و قوی دل و شجاع میساخته باشد آن صورت او را و میتواند بود که بفتح
یا بوده باشد بر وزن ینصر و ماضی او قدم بفتح دال باشد بمعنی نصر بمعنی تقدم
یعنی مقدم شود او را چنانچه برین وجه است قوله تعالی و یقدم قومه یوم القیمة و برین
تقدیر لفظ امام تاکید خواهد بود نه تاسیس نعم الخارج خرجت معی من قبری نعم از
افعال مدحست و مخصوص بمدح میخواهد که فاعل آن باشد و مخصوص بمدح اینجا محذوفست
بسبب دلالت ما بعد آن بر آن و کلام درین تقدیر هست که نعم الخارج انت و جمله خرجت
معی که بعد از ان واقع شده مفسر آنست یا بدل آن میتواند بود که حال بوده باشد از ان
بتقدیر قد یعنی چه خوب بیرون آینده بودی در حالتی که بیرون آمده با من از قبر من
انا السرور الذی کنت قد ادخلته درین کلام اشارتست بآنکه اعمال در آن نشاه مجسم
میشود و در بعض احادیث وارد است که اعتقادات نیز در آن نشاه بصورت جسم
در می آیند پس اعمال صالحه و اعتقادات صحیحه بصورتهای نورانی نیکو در می آیند که دیدن
ایشان نیز مؤمن را باعث مسرت و لذت دیگر باشد و اعمال سیئه و اعتقادات

باطن بصورتها ظلمانی کریه در می آیند که دیدن ایشان نیز باعث حزن
واندوه تمام بوده باشد صاحبان آنرا چنانچه بعض مفسرین گفته اند نزد تفسیر
آیه کریمه يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ
لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا یعنی یاد فرمانی بکنید و بترسید از روزی که بیابد هر
کسی آنچه کرده باشد از نیکویی حاضر گردانیده شده نزدیک خود و آنچه کرده باشد
از بدی دوست دارد که میان او و میان آن عمل مسافتی دور باشد یا نبیند آنرا
که دیدن آن باعث زیادتی حزن او نباشد و نیز مرشد باین معنیست قوله تعالی
يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ
وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ یعنی آنروز که عبارت از روز قیامت
باشد باز گردند مردمان از موقف حساب پراکنده و گروه گروه بعضی بجانب
راست و بعضی بجانب چپ تا نموده شوند اعمال خود را پس هر که بعمل آورد هم
سنگ ذره نیکی ببیند آنرا و هر که بعمل آورد هم سنگ ذره بدی ببیند آنرا
و وجه ارشاد این آیت و مناسبت آیت اول بمقام ظاهر است و کسی که تفسیر کرده است
بره را درین آیت بدیدن جزای عمل یا دیدن آنرا در صحایف اعمال و ضمیر را بعمل
راجع ندانسته اند حمل کرده است کلام را بر معنی غیر ظاهر و بسیار دور رفته است
و در شرح حدیث نهم ازین باب نهم در باب بعض سخنان که سبق ذکر یافت و در بعض
احادیث آینده نیز باره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وحده العزیز ....

حدیث سی و چهارم روایت شده است
بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بابویه از حمزة بن محمد العلوی از عبد العزیز
بن محمد الابهری از محمد بن زکریا الجوهری از شعیب بن واقد از حسین بن زید بن علی
بن الحسین علیه السلام که از اصحاب صادق علیه السلام است از امام جعفر صادق علیه السلام
از آبای بزرگوار آن حضرت از امیرالمؤمنین علیه السلام که قال رسول الله صلی الله
علیه وآله من سمع فاحشة فافشاها فهو كالذي أتاها ومن تطول على أخيه في غيبة
سمعها فيه في مجلس فردها عنه رد الله عنه الف باب من الشر في الدنيا والآخرة ومن كظم غيظا
وهو قادر على انفاذه اعطاه الله اجر شهيد ومن سعى لمريض في حاجة قضاها او لم
يقضها خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه ومن فرج عن مؤمن كربة فرج الله عنه
اثنتين وسبعين كربة من كرب الآخرة واثنتين وسبعين كربة من كرب
الدنيا ومن صلى على ميت صلى عليه سبعون الف ملك وغفر الله له ما تقدم
من ذنبه فان اقام حتى يدفن ويحثى عليه التراب كان له بكل قدم نقلها قيراط من
الاجر والقيراط مثل جبل احد وقال صلى الله عليه وآله من مطل على ذي حق حقه و
هو يقدر على اداء حقه فعليه كل يوم خطيئة عشار شرح کلام آن خلاصه آفرینش
در ضمن دو بخش بخش اول خلاصه قول امیرالمؤمنین علیه السلام آنکه فرموده است
رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر کس عالم شود بر گناه کسی و آن شنود که از و فاحشه
صادر شده و در مقام افشای آن در آمده بر مردم ظاهر سازد مثل آنست که خود
بآن اقدام نموده است و کسی که نیکی کند و منت نهد بر برادر مؤمن خود بسبب باز
گردانیدن غیبت او گاهی که غیبت او در مجلس شنود بر گرداند از و خدای
تعالی هزار باب از بدی را در دنیا و آخرت و هر کس در مقام کظم غیظ شود
و خشم خود را فرو نشاند در حالتی که قدرت بر آن داشته باشد بمقتضای
آنرا بعمل آورد بیابد از جانب خدای تعالی ثواب شهیدی و هر کس سعی
کند در برآوردن حاجت بیماری خواه حاجت مذکور برآورده شود و خواه نه بیرون آید
از گناهان خود مانند روزی که از مادر متولد شده و هر کس اندوهی را از خاطر برادر
مؤمن خود رفع کند خدای تعالی هفتاد و دو اندوه از اندوههای آخرت و هفتاد

و وا اندوه از اندوههای دنیایی او را مرتفع سازد و کسی که نماز گذارد و بر میتی
نماز گذارد بر او رحمت بفرستند هفتاد هزار فرشته و بیامرزد خدای تعالی آنچه از گناهان او گذشته
پس اگر مقام کند در سر قبر او تا او را دفن کنند و پر خاک سازند قبر او را اجر او قیراطی باشد
مراد از اجر قدمی که او برداشته است قیراطی از ثواب که آن قیراط هم سنگ کوه
احد باشد و فرموده است رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر کس تکاهل کند و بتعویق
بیندازد حقی را که در ذمه او باشد در حالتی که قدرت بر ادای آن داشته باشد بر او می
نویسند بازای هر روز که بر آن بگذرد گناه کسی که آن روز عشر و مکس و
تمغا کرده باشد **مبحث دوم** من سمع فاحشة مراد بفاحشه هر چیز زشت
که خدای تعالی از اقدام بآن نهی کرده باشد و گاه باشد که اختصاص [illegible]
باشد بمناهی که قبح آن در نظر عقل و شرع زیاده باشد و مراد بشنیدن
آن اعم از آنست که از ناقل بشنود یا از فاعل مثل آنکه از کسی بشنوند که
دروغ میگوید یا دشنام میدهد یا غیبت میکند در غیر مواضعی که استثنا شده
چنانچه در شرح حدیث سی ام سبق ذکر یافت **مترجم گوید** ظاهر است
که مراد بشنیدن مطلق اطلاع بر آن باشد خواه بعنوان شنیدن باشد و خواه
بعنوان دیدن یا از نوشته بر آن مطلع شدن چنانچه در حدیث سی و یکم در
من سمع شیئا من الثواب برین معنی محمول شده بود و من تطول علی اخیه فی
غیبته یعنی فی رد غیبته بحذف مضاف و فی از برای سببیت است و شاید که
از اینجا استنباط توان کرد که شنیدن غیبت کسی بقصد آنکه باز گرداند آنرا
جایز باشد در کلام هیچ یک از علما دیده نشده است که تجویز آن کرده باشند
و تجویز مذکور خالی از قوتی نیست و من کظم غیظا کظم غیظ یعنی باز گردانیدن و فرو خوردن
خشم است اعطاه الله اجر شهید گفته اند که این کلام منافات دارد با آنچه مشهور شده است

و نقل آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال
اعملیست که تعب و مشقت در اقدام بآن بیشتر باشد زیرا که مشقت شهادت
ظاهر است که بیشتر است از مشقت فرو نشانیدن خشم و بسا باشد که در جواب آن
گفته شود که شهید و فاعل هر حسنه اجر او ده مثل اجر آن عمل است که من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها پس میتواند بود که اجر کظم غیظ بعد از آنکه ده مرتبه تضعیف
یافته باشد مثل اجر شهیدی باشد که تضعیف نیافته باشد و باید دانست که در
کظم غیظ و فرو نشانیدن خشم ثواب بسیار حاصل است و همیشه شعار صلحا
و اولیا بوده است و روایت کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی در
کتاب کافی از امام زین العابدین علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه
و آله من احب السبیل الی الله عز و جل جرعتان جرعة غیظ تردها بحلم و جرعة مصیبة تردها
بصبر یعنی فرموده است رسول خدای صلوات الله علیه و آله که دوست ترین راهها بسوی
خدای تعالی در شنیدن دو جرعه است جرعه خشمی که برگردانی آنرا بحلم و جرعه
مصیبتی که باز گردانی او را بصبر و روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که
من کظم غیظا و هو یقدر علی امضائه حشی الله قلبه امنا و ایمانا یعنی کسی که فرو
نشاند خشم خود را در حالتی که قدرت داشته باشد بر عمل کردن بمقتضای
آن پر میگرداند خدای تعالی دل او را از ایمنی و گرویدن بحق و بطریق اهل بیت و
شیعه روایت شده است از امام زین العابدین علیه السلام که روزی وضو میساختند
و کنیزی ایستاده بود و آب بر دست مبارک ایشان میریخت که ناگاه ابریق از دست
او افتاد و بر روی حضرت آمد و روی مبارک ایشان را مجروح ساخت پس امام
علیه السلام سر مبارک خود بالا کردند بجانب آن کنیز از روی خشم که کنیز در ساعت
آن آیه را خواند که **و الکاظمین الغیظ** حضرت فرمودند فرو نشانیدم خشم خود را

بعد از آن خواند که وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ فرمودند که عفو کردیم و از گناه تو در
گذشتم پس تتمهٔ آیت را خواند که وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ حضرت فرمودند که انت
حر لوجه الله یعنی تو آزادی از مال من در راه خدای تعالی و نقلست از ابی ذر
غفاری رحمه الله که شخصی در مقام درشتی با او شد و دشنام بسیار باو داد
و او شیوهٔ حلم و بردباری پیش گرفته باو گفت ای برادر زادهٔ من در پیش
که مرا در پیش عقبهٔ صعبست اگر از آن نجات یابم آنچه تو بمن گفتی نقصان
من نخواهد بود و اگر نجات نیابم و بخواب آن گرفتار شوم پس من بدترم از آنچه
تو گفتی خرج من ذنوبه ذنوب بضم ذال بنقطه و ارجمع ذنبست بفتح ذال و سکون
نون بمعنی گناه و فعل آن اذنب می آید قال فی الصحاح الذنب الجرم وقد اذنب
الرجل و بیرون آمدن از گناه از قبیل استعاره است چنانچه در شرح حدیث ... هم
از پیش رفت ومن مطل علی ذی حق مطل تعویق و تعلل در ادای حقیست
و تاخیر آن از وقتی بوقتی و حق اینجا شامل است حق مالی را و حق غیر مالی را از حقوق
الناس و حقوق الله چنانچه داخل است در آن تاخیر در اخراج زکات و ادای
حج بعد از وجوب و تاخیر نماز از وقت خود و آنچه مانند آن باشد خطیئة عشار
بفتح عین بی نقطه و شین مشدده نقطه دار بمعنی تمغاچی است ماخوذ است از تعشیر
که بمعنی گرفتن عشر است از مال مردم بحکم ظالم حدیث سی و چهارم
روایت شده بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از
اصحاب ما که از آن جمله علی بن ابراهیم است که چنانچه سبق ذکر یافت از ثقات
معتمد است از احمد بن محمد بن خالد از اسمعیل بن مهران بن محمد بن ابی نصیر
السکونی الکوفی که از اصحاب امام رضا علیه السلام است و اکثر علمای رجال ثقه
و معتمد شمرده اند از ابی سعید القماط که از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است

و در کتب

و در کتب رجال تصریح بثقه بودن او شده و اسم او خالد بن سعید الکوفیست
از ابان بن تغلب که بسعادت خدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهم السلام استسعاد یافته است و از هر سه ایشان حدیث روایت کرده است
و در هر فن خصوصا فنون عربیه و قرائت و فقه مهارت تمام داشته چنانچه قرائت خاص در
میان قرا بنام او اشتهار یافته و چند جلد کتاب تصنیف نموده و اکثر علمای رجال
ثقه و جلیل القدر شمرده اند و از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که باو گفت
اجلس فی المسجد المدینة وافت الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلک یعنی
بنشین در مسجد مدینه و فتوی ده مردم را که من دوست میدارم که دیده شود در میان شیعه
من مثل تو مردم چون خبر فوت او بامام جعفر صادق علیه السلام رسید گفت اما والله لقد اوجع قلبی
موت ابان یعنی بخدا قسم که دل مرا بدرد آورد مردن ابان رحمه الله سوختن از امام بحق ناطق امام
جعفر صادق علیه السلام که گفت لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله قال یا رب ما حال المؤمن عندک
قال یا محمد من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة وانا اسرع شیء الی نصرة اولیائی وما ترددت
فی شیء انا فاعله کترددی فی وفاة المؤمن یکره الموت واکره مساءته وان من عبادی
من لا یصلحه الا الغنی ولو صرفته الی غیر ذلک لهلک وان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر
ولو صرفته الی غیر ذلک لهلک وما یتقرب الی عبدی بشیء احب مما افترضت علیه وانه لیتقرب
الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی
ینطق به ویده التی یبطش بها ان دعانی اجبته وان سالنی اعطیته شرح کلام منتظم
در ضمن آغاز و دو تابش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصهٔ کلام امام
علیه السلام آنکه چون پیغمبر صلوات الله علیه و آله بجانب آسمان عروج نمود چون بمقام قرب
مکالمهٔ پروردگار جل برهانه رسید گفت ای پروردگار من چیست حال مؤمن نزد
تو و قدر و منزلت او پیش تو تا چه مرتبه است از جانب حضرت عزت خطاب رسید

و در رسیده که ای محمد کسی که خواری رساند بدوستی از من بدرستی که مثل آنست که
بیرون آمده باشد بر من بقصد جنگ و شتاب من در یاری دادن دوستان
خود از همه کس بیشتر است و تردد نکرده ام بهر گز در چیزی که من فاعل آنم مثل ترددی
که در وقت وفات مؤمن مرا دست میدهد زیرا که او را ناخوش می آید مردن و مرا ناخوش
می آید ناخوشی آمدن او بدرستی که از بندگان من بنده ایست که صلاح حال او نیست
مگر توانگری اگر گردانم او را از آن حال و درویش سازم هر آینه هلاک میشود و بدرستی که از
بندگان من بنده ایست که صلاح او نیست مگر درویشی اگر گردانم او را از آن و توانگر
سازم او را هر آینه حال او بهلاکت میرسد و نزدیک نمیشود بمن بنده من بسبب چیزی
که دوستتر دارم آنرا از چیزهای که واجب گردانیده ام بر او و اداء آن را یعنی
اقدام بواجبات را از همه چیز دوستتر میدارم و از همه چیز بیشتر باعث نزدیکی بمن میشود
و بدرستی که او باید نزدیکی جوید بمن باعمال سنتی بیشتر تا من دوست دارم او را پس چون
دوست داشتم او را هر آینه گوش او خواهم بود که با و میشنود و چشم او خواهم بود که با و می بیند
و زبان او خواهم بود که با آن سخن میگوید و دست او خواهم بود که با آن میگیرد و چون مرا از دعا
کند بمن اجابت می کنم دعای او را و اگر چیزی طلبد از من با و میدهم حدیث دوم
لما اسری بالنبی صلّی الله علیه و آله اسری بصیغه مجهول مشتقست از سری بضم سین بر وزن
هدی بمعنی سیر در شب قال فی الصحاح سریت سری و مسری و اسریت بمعنی اذا
سرت لیلاً و یقال اسراه و اسری به مثل اخذه و اخذ به و تقیید آن بشب که در آیه کریمه
سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى واقع
شده است بواسطه آنست که نکره آوردن لیل دلالت کند بر کمی مدت اسرا او
با آنکه مسافتی که میان مسجد الحرام و مسجد الاقصی بود چهل شبه راه بود ما حال المؤمن
عندک مراد بحال مؤمن اینجا چنانچه در حدیث اول نیز فهم آن شده قدر و عزت اوست

من اهان لی ولیا مراد بولی اینجا دوستست و مراد بمبارزت او بمحاربه ظاهر ساختن محاربه
و مقصدی جنگ او شدنست ما ترددت فی شیء انا فاعله ذکر تردد اینجا بر سبیل
استعاره است چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و جمله اسمیه انا فاعله صفت شیء است
و اسم فاعل در آن یعنی لفظ فاعل در انا فاعله میتواند بود که بمعنی حال باشد یعنی
در شیئی که الحال من بفعل آورنده آنم و میتواند بود که بمعنی استقبال باشد یعنی در
چیزی که من بعد ازین فاعل آن خواهم بود یکره الموت و اکره مسائته جمله ایست مستانفه که
بواسطه بیان امر مبهمی ذکر آن شده که آن سبب تردد است و می تواند بود که جمله حالیه
که بیان حال مومن میکرده باشد یعنی مثل تردد من در وفات بنده مومن در حالتی
که آن مومن مکروه میدارد مرگ را و من مکروه میدارم مکروه داشتن او را نهایتش
حمل بر استیناف اولیست و مناسبت آن بمقام چنانچه مخفی نیست بر شهرت و مسائت
بر وزن سلامت مصدر میمی است از ساء یسیء بمعنی فعل ما یکره و ان من عبادی
من لا یصلحه الا الغنی قاعده تقاضای آن می نماید که من موصول درین فقره اسم
باشد و جار و مجرور خبر آن مقدم بر اسم نهایتش بر آن تقدیر معنی کلام اینچنین میشود
که بدرستی که کسی که صلاح حال او نیست مگر در توانگری از بندگان منست و ظاهر است
که غرض اخبار از بنده بودن او نیست بلکه بنده بودن آن معلوم است و مقصود
اخبار حال اوست با آنکه صلاح حال او در غناست پس اولی آنست که جار و مجرور را اسم
آن بگوییم و اسم موصول را خبر تا معنی اینچنین شود که بدرستی که از جمله بندگان من
بنده ایست که نیست صلاح او مگر در توانگری و غرض خبر دادن از حال بنده که صلاح
او در آن است نه خبر دادن از حال کسی که صلاح او در توانگری است با آنکه از بندگان
منست و این معنی که موصول خبر باشد و ظرف اسم اگرچه مخالف قاعده است ما چه متعارف
ارباب نحو است اما مثل آن در موضع بتجویز بعض مفسرین در آمده چه بر سیده فرزدق

در حاشیهٔ کشاف جایی که تقریر آیهٔ کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ
بِالْيَوْمِ الْآخِرِ میکند چون بنا بر آنچه متعارف علمای نحو است که در مثل این ترکیب
می باید ظرف خبر باشد و موصول اسم می باید غرض اخبار حال گویندهٔ کلام مذکور باشد
با آنکه از جملهٔ ناس است گفته است اگر گویند که فایده نیست در خبر دادن از حال گوینده
کلام مذکور با آنکه از جملهٔ ناس است پس این کلام چون صحیح تواند بود جوابش آنست
که فایدهٔ اخبار مذکور تنبیه بر آن است که صفات مذکوره منافی انسانیت است چنانچه
کسی که متصف بآن باشد سزاوار آنست که از انسانیت او خبر دهند و تعجب نمایند که
با وجود انسانیت متصف بآنست بعد از آن جواب مذکور را رد کرده است بانکه مثل
این ترکیب در بعض جاها واقع است که گنجایش این توجیه نیست و قصد نشده است
در آن مگر خبر دادن از آنکه از این جنس طایفه هستند که باین صفت و صفات اتصاف
دارند مثل آنکه قوله تعالی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ
مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ که در باب جمعی نازل است از صحابهٔ کرام که نذر کرده
بودند که چون در جرگاه ملازم رکاب حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله باشند
ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بربندند و تا بمرتبهٔ شهادت فایز نشوند از پای ننشینند و
معنی آن والله اعلم آنست که از مؤمنان مردانی هستند که راست کردند آنچه را عهد
بسته بودند با خدای بر آن که ثابت بر قتال است و کوشش نمودن در تحصیل رضای
ایزد متعال پس از ایشان کسی هست که وفا کرد بنذر خود و کارزار کرد تا شهید شد
مثل حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم و از ایشان کسی هست که انتظار آن
می برد مثل عثمان و طلحه و بعضی دیگر از ایشان چه ظاهر که صفات مذکوره درین
آیت منافات با ایمان ندارد تا بر آن معنی حمل توان کرد پس اولی آنست
که مضمون جار و مجرور را مبتدا بیانیم و بگوییم معنی کلام آنست که بعض از ناس

یا بعضی از مؤمنین متصف باین صفات شد و مناط فایدهٔ ذکر صفات مذکور
باشد از برای ایشان و استبعادی نیست در آنکه ظرف بعد از تاویل معنی
آن مبتدا واقع شود انتهی ترجمه کلامه و چون این معنی در معرض انکار و تردد بود
مناسب نمود که بآن تاکید یابد اگر گویند مخاطب درین کلام حضرت مقدس نبوی
بودند صلوات الله علیه و آله و هیچ شک نیست که ایشان تردد ندانسته در آن
انکه افعال الهی مبنی بر حکمت و مصلحت حال عباد است پس چه احتیاج بتاکید بود
جوابش آنست که در امثال این خطابها که در قرآن واقع است اگرچه مخاطب حضرت
رسول صلوات الله علیه و آله اما غرض اخبار امت است بآن از قبیل الحمی یا جاره که
گاهی که میخواهند معنی را بکسی بشنوانند و خطاب با دیگر کنند بآن مثل میزنند
یعنی بشنو ای همسایه که چه میگویم غرض شنیدن اهل خانه است و اکثر خطابها که از جانب
حضرت عزت بجانب انبیا صلوات الله علیهم واقع شده از این قبیل است و هیچ شک
نیست که اکثر مردم را در مثل این چیزی تردد خاطر حاصل است بلکه بعضی از ایشان انکار
نموده اند و قایل بآن نیستند بو صرفة الی غیر ذلک لهلک جدا کرده اند حضرت
این جملهٔ شرطیه را از جملهٔ صله که سابق بر آنست و واو عطف میان ایشان جمع نکرده اند
بواسطه آنکه این جمله کاشف و مبین آنست زیرا که هلاک دین و دولت بوده مبین این
معنی است که صلاح دین در توانگریست پس میان ایشان نهایت اتصال بوده
باشد و اما آنچه در حدیث هست و سابق گذشت که عطف شده بود مثل این
جملهٔ شرطیه بر جملهٔ صله بواو عبارت بر نهجی بود که آن من عادی من لا یصلحه
الا الفقر و لو اغنیته لافسده ذلک الی آخره بنا بر ملاحظه این معنی بود که حصول فساد
امریست مغایر عدم اصلاح و دلالت جنس آن مندرج نیست و علمای معانی
و بیان تصریح کرده اند بانکه دو جمله که میان ایشان از جهتی نهایت اتصال باشد

که موجب فصل وجدا کردن ایشان از یکدیگر است گاه هست که میان آن دو سخن
از جهتی دیگر انقطاع و مغایرت ملاحظ میشود و عطف میکنند یکی را بر دیگری
و حرف عطف در میان در می آورند تا میانه باشد نسبت ایشان میان کمال
اتصال و کمال انفصال بنی بنی که معبرین در تفسیر آیه کریمه فَیَسُومُونَکُم سُوءَ العَذَابِ
یُذَبِّحُونَ اَبنَاءَکُم گفته اند که سبب آنکه در سوره بقره برین وجه واقعست
و در سوره ابراهیم برین وجه که وَیُذَبِّحُونَ اَبنَاءَکُم بعطف یذبحون بر یسومونکم
آنست که درین سوره ملاحظه آن شده است که ذبح کردن فرزندان بیان عذاب
کردن ایشانست و تفسیر عذاب میکند و در سوره ابراهیم ملاحظه آن شده است
که ذبح کردن فرزند مرتبه ایست فوق مرتبه عذابست و شدت آن زیاده
بر آن پس گویا جنس او مغایر است با جنس عذاب و در تحت جنس او مندرج
نیست و ما یتقرب الی بشیء عبدی احب الی مما افترضت علیه این کلام
صریحست در آنکه افعال واجب را ثواب زیاده است بر افعال سنت چنانچه
عنقریب بتفصیل بیان خواهد شد و عموم موصول شامل است واجب بالاصاله را
و واجبی که مکلف خود بنذر یا یمین و امثال آن بر خود واجب کرده باشد اگر
گویند مدلول این کلام آنست که غیر واجب نزد خدای تعالی دوست تر نیست
از واجب نه آنکه واجب دوست داشته تر است از غیر واجب تا صحیح در
معنی باشد که مذکور شد چه شاید باشد که هر دو مساوی یکدیگر باشند جواب آنست
که آنچه ارباب لسان ازین کلام می فهمند زیادتی مرتبه واجبست بر غیر واجب چنانچه
اگر گفته شود که در شهر کسی بهتر از زید نیست کسی از آن نخواهد فهمید مگر این
معنی را که زید از جمیع اهل شهر بهتر است نه آنکه بهتر از و کسی در شهر نیست و میتواند
بود که مساوی او باشد و اراده کردن این معنی از مثل این کلامی در اکثر زمانها شایع

و انه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه نوافل جمع نافله است و مراد بنافله هر عمل
غیر واجبی است که خاص از برای خدای تعالی بعمل آید خواه نماز باشد و خواه غیر
نماز و تخصیص آن بنمازهای سنتی که بر زبانها دایر است عرف جدید است و موافق
معنی لغوی نیست و اصطلاحی از اهل شرع بر آن نشده است و معنی دوست
داشتن خدای تعالی مر بندگان را آنست که حجاب بیگانگی را از پیش دل او بردارد
و تمکین دهد او را که بر بساط قرب و آشنایی او براه رود زیرا که امثال این صفات
را که بخدای تعالی نسبت میدهند چنانچه از پیش رفت باعتبار اثر و فایده ایست
که بر آن صفات مترتب است نه باعتبار مبادی آن صفات و علامت دوستی
خدای تعالی مر بنده را آنست که توفیق دهد او را که قطع تعلق از دار غرور نموده
بعالم نور که عبارت از عالم انس بخدا و آشنایی اوست عروج نماید و از آنچه غیر او ست
بالکلیه بریده شود و چنان شود که جمیع فکرها و خیالات او یکی شود و بعد و دوری
از میان او و خدا برداشته شود و بعضی از ارباب عرفان گفته اند که اذا اردت
ان تعرف مقامک فانظر فیما اقامک یعنی چون خواهی که بدانی مقام خود را
نزد پروردگار خود در نگر در آنچه ترا بر پای داشته است در آن فاذا احببته کنت
سمعه الذی یسمع به باید دانست که صوفیه و ارباب قلوب را درین مقام سخنان
روح افزا و اشارتهای غم زداست که مشام جان از استشمام روایح آن معطر است
و قالب بی جان از شنیدن محاسن آن روان بر نهانیتش در یافتن معنی
آن همه کس را میسر نیست و فهمیدن آنچه از آن مراد است هر کسی را مقدور نی
بلکه پی بمقصود از آن میتواند برد مگر کسی که احشای خود را با آتش تعب و محنت در
انداز و تن خود را در بوته تعب و محنت گداز داو از غش تعلقات پاک سازد و خود را
بریاضت و تصفیه باطن بمشرب ایشان آشنایی دهد و بمطلب ایشان مربوط سازد

اما کسی که پی برموز ایشان تواند برد و بمشرب ایشان آشنا تواند شد
بواسطهٔ گرفتاری بحظوظ فانیهٔ دنیه و در افتادن بلذات ضایعهٔ دنیه اورا
نزد شنیدن این کلمات خطر عظیمست از در افتادن بظلمات زندقه و الحاد
و گرفتار شدن بمهالک حلول و اتحاد تعالی الله ذلک علوا کبیرا اما اینک
بیان میکنیم مقصود ایشانرا ازین کلمات و ظاهر میسازیم مطلوب ایشانرا
ازین فقرات بروجهی که فهم آن بر تو آسان شود و پی بردن بمعنی آن
بر تو مشکل نماند و میگوییم این سخنان کنایه از نهایت قرب و نزدیکی
بنده است بمبدا او و بیان غلبه و تسلط محبت الهی بر ظاهر و باطن و نهان
و آشکار او و مراد حضرت عزت تعالی وحده العزیز والله اعلم اینست که
چون من دوست داشتم بنده را از بندگان خود میکشانم اورا بمقام الفت
و موانست خود و میرسانم اورا بعالم آشنایی و اتصال خود چنان میکنم
که فکر او همه مستغرق دریای اسرار ملکوتی گردد و حواس او حیران انوار
جبروتی شود پس ثبات ورزد در مقام قرب من اقدام حرارت او
ممزوج شود بمحبت و دوستی من رگ و پی و گوشت و خون او تا آنکه خود را
از خود غایب بیند و حواس و قوای خود را از میان نه بیند پس مختلف و دوئی
من پردهٔ مغایرت را در هم درد و بآتش محبت من خرمن دوئی
در هم سوزد و بگوید نظم پیش نظر فکر دل و ورد زبانم ۰ یار است
همین یار و عین یار و دگر هیچ ۰ تا آنکه چنان شود که گوش او سوای ذکر من
نشنود و چشم او غیر مرا نه بیند بلکه گوش و چشم خود را من پندارد چنانکه گوید
نظم جنونی فیک لا یخفی و ناری منک لا یخبو ۰ فانت السمع والابصار
والارکان والقلب ۰ و یده التی یبطش بها کسر طا و ضم طا هر دو آمده بمعنی نگیرد

و در اصل از بطش بمعنی اخذ بعنف و تعدی ماخوذ است و باید دانست که این
حدیث از احادیث صحیحه است و چنانچه بطریق شیعه نقل آن بصحت رسیده
در میان اهل سنت نیز اشتهار تمام دارد و ایشان نیز باندک تغییری در
صحاح خود آورده اند و بر این وجه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت کرده اند که
الله تعالی من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب و ما یتقرب الی بالنوافل
حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی
یبطش بها و رجله التی یمشی بها سالنی لاعطینه و ان استعاذنی لاعیذنه
و ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی قبض نفس المومن یکره الموت
و اکره مساءته و لا بد له یعنی کسی که دشمنی کند بدوستی من پس تحقیق که او
میدهم بحرب او یعنی اورا در معرض حرب خود در می آورم و نزدیک نمیشود
بمن بنده من بچیزی که نزد من دوست تر باشد از آنچه واجب ساخته ام بر او
و همیشه نزدیکی میکند بنده من بسوی من باعمال سنتی تا آنکه دوست دارم
اورا پس چون دوست داشتم اورا گوش او می شوم که با آن میشنود
و چشم او میشوم که با آن می بیند و دست او میشوم که با آن میگیرد و پای او میشوم
که با آن براه میرود و هر گاه از من چیزی طلبد باو عطا میکنم آنرا و هر گاه
پناه میبرد بمن پناه میدهم اورا بخود و تردد نکرده ام هرگز در چیزی که
من فاعل آن باشم مثل ترددی که مرا دست میدهد در وقت گرفتن نفس
مؤمن که ناخوش می آید مرگ اورا و مرا ناخوش می آید ناخوش آمدن او
مرگ و اورا گریزی از آن نیست نمایش اول نسبت تردد خدای تعالی
که این حدیث متضمن آنست چنانچه مخفی نیست محتاج بتوجیه و تاویلست و
هر چند وجه تاویل آن ذکر کرده اند اول آنکه در کلام چیزی تقدیر شده باشد و تقدیر کلام این باشد

که او جایز علی التردد و ما ترددت فی شیء یعنی اگر بر من تردد و آمد شد خاطر روا
بود تردد و آمد شد خاطر نمیداشتم هرگز در چیزی مثل تردد و آمد شد خاطری که در وفات
مومن میداشتم **دوم** آنکه چون عادت برین جاری شده است که در مسافت
کسی که احترام و عزت او را لازم داند و خاطر را تعلقی باو باشد مثل دوست
نزدیک و یار موافق تردد بهم رسد و در مساوات کسی که او را نزد و اینکس قدر
و منزلتی نباشد مثل دشمن و مار و عقرب و امثال آن تردد خاطر بهم نرسد
بلکه چون بخاطر بگذرد که بدی باو رسیده در خاطر جایی میدهد پس آنکه تردد و آمد شد
خاطری دوست دهد میتواند بود که تعبیر کند از توقیر و احترام او بحصول تردد در
حال مسائه او و از خواری و مذلت او بعدم حصول تردد در آن حال پس بنا برین
میتواند بود که مراد حضرت عزت تعالی شانه ازین کلام والله اعلم آن باشد
که هیچکس از مخلوقات مرا نزد من قدر و منزلت و حرمتی نیست مثل قدر و منزلت
بنده مومن و حرمت او و کلام از قبیل استعاره تمثیلیه بوده باشد که معنی
او در ضمن شرح بعض احادیث سابقه سبق ذکر یافته است **سیوم**
در حدیث وارد است از طریق خاصه و عامه که خدای تعالی در وقت
احتضار بنده مومن ظاهر میسازد برای او از لطف و نوازش و بشارت به حور و
بهشت و امثال آن آنقدر که کراهیت مرگ از طبیعت او زایل میشود و او را
رغبت تمام بانتقال این عالم فانی بعالم باقی بهم میرسد پس کم میشود
بسبب آن ایذا و تشویش او از الم مرگ و مصاعب آن و چنان میشود
که او را نهایت رضا بمردن بهم میرسد و رغبت تمام بآن حاصل پس میشود
تشبیه کرده است خدای تعالی این معامله را بمعامله کسی که اراده کرده باشد
که المی برساند بدوست خود بقصد آنکه در عقب آن نفع عظیمی باو عاید شود

پس تردد داشته باشد در آنکه چگونه این الم را باو رساند که باو آزار بسیاری
نرسد و همیشه مرغبات و محسنات میگفته باشد و نفعی که آن الم در عقب
دارد ذکر میکرده باشد تا آنکه او را بآن رغبت تمام بهم رسد و الم مذکور را بر خود
راحت انگارد و درین صورت نیز کلام از قبیل استعاره تمثیلیه خواهد بود ::
تنبیه دوم شاید باشد که توهم منافات و تخالف شود میان این حدیث
و امثال این احادیث که دلالت دارند بر آنکه مومن خالص را مردن ناخوش می
آید و رغبت تمام بحیات دارد و میان آنچه از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت
شده که من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه
یعنی کسی دوست دارد لقای خدا را که بعد از مفارقت روح از بدن میسر خواهد
بود دوست میدارد خدای تعالی نیز لقای او را و کسی که ناخوش آید
او را لقای خدای تعالی و بمرگ رغبت ننماید خوش ندارد خدای تعالی
لقای او را و بیزار میشود از وجه حدیث مذکور بحسب ظاهر دلالت دارد که
مومن خالص کراهیت از مردن نمیدارد بلکه همیشه نهایت رغبت و میل
بآن میدارد بواسطه رغبت و دوستی که بلقای الهی دارد و میداند
که آن بدون مردن حاصل نمیشود چنانچه از امیر المومنین علیه السلام روایت
شده است که می فرموده اند ان ابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل
بثدی امه یعنی بدرستی که پسر ابوطالب را موانست و الفت بمرگ بیشتر
از موانست و الفت طفل بپستان مادر خود و نیز فرموده اند در وقتی که ضربت
ابن ملجم ملعون متصل شد بآن حضرت که فزت و رب الکعبه یعنی فوز یافتم و نجات
رسیدم به پروردگار کعبه قسم و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری از این
اشکال برین وجه جواب گفته است که دوستی لقای الهی مقید بوقتی

بوقتی دون وقتی نیست پس میتواند بود که دوستی مذکور در حال احتضار و هنگام مشاهده آنچه مطلوب اوست باشد چنانچه روایت شده است در طریق ما از امام جعفر صادق علیه السلام و روایت کرده اند ایشان در صحاح خود از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که آن حضرت فرموده اند که من احب لقاء الله احب الله لقائه و من کره لقاء الله کره الله لقائه قیل یا رسول الله انا لنکره الموت فقال لیس ذلک و لکن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله و کرامته فلیس شیء احب الیه مما امامه فاحب لقاء الله و احب الله لقاءه و ان الکافر اذا حضر بشر بعذاب الله فلیس شیء اکره الیه مما امامه کره لقاء الله فکره الله لقائه یعنی کسی که دوست دارد لقای الهی را حضرت عزت نیز دوست میدارد لقای او را و کسی که ناخوش آید او را لقای خدای تعالی نیز ناخوش میدارد لقای او را گفت شخصی که ای رسول خدای بدرستی که ما همه ناخوش میداریم مرگ را و بآن رغبت نمیداریم پس حال ما چون خواهد بود حضرت فرمودند مراد مرگ نیست ولیکن مؤمن را چون وقت احتضار و حال نزع روح در رسد بشارت میدهند برضای الهی و از نوازش خدای تعالی او را بهجت و آمرزش گناهان پس او را در آن حال هیچ چیز دوست تر از آنچه در پیش است نخواهد بود پس دوست خواهد داشت لقای خدای تعالی را و دوست خواهد داشت خدای تعالی لقای او را و کافر را چون وقت احتضار در رسد خبر میدهند او را بعذاب الهی که از برای او مهیا و آماده گشته است پس هیچ چیز نزد او دشمن تر نخواهد بود از آنچه در پیش اوست پس مکروه خواهد بود بر دل لقای خدای تعالی و مکروه خواهد داشت خدای تعالی نیز لقای او را

دلی

وبعضی گفته اند که مرگ نفس لقای الهی نیست پس مکروه بودن آن بواسطه زیادتی آن چیز که لازم آن است مستلزم کراهیت لقای خدای تعالی نیست و این ظاهر است و نیز دوستی خدای تعالی موجب تحصیل استعداد میشود مر لقای او را مثل قیام باعمال صالحه و مبادرت بکردار نیک که فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و این معنی لازم دارد کراهیت مرگ را چه باعث انقطاع عمل صالح میشود و **انجام** این حدیث چنانچه از ترجمه اش ظاهر شد صریح است در آنکه واجب افضل است از سنت و در اقدام بآن ثواب بیشتر است و شیخ شهید علیه الرحمه و بعضی دیگر از علما چند موضع را از آن استثنا کرده اند که در آن مواضع سنت افضل از واجب است **اول** ابرای ذمه مفلس از قرضی که بر ذمه او باشد چه آن سنت است باتفاق و مهلت دادن آن کاهی که افلاس او ثابت باشد واجب و حال آنکه ابرا افضلست از امهال و ثوابش بیشتر **دوم** پیشی گرفتن در سلام چه آن افضل است از جواب دادن سلام و حال آنکه جواب سلام واجبست و سلام سنت **سیم** اعاده کردن نمازی که تنها گذارده شود و گاهی که جماعت منعقد شود چه ثواب آن چنانچه حدیث بآن ناطق است بیست و پنج درجه از ثواب نماز تنها در پیش است و حال آنکه اعاده سنت است و آن واجب **چهارم** نماز کردن در اماکن شریفه مثل مساجد و حرم مدینه و روضات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه ثواب آن با آنکه نماز گذاردن در آن اماکن سنت است بیشتر است از نمازی که در غیر آن گذارند **پنجم** خشوع و تأنی در نماز سنت است با آنکه تجویز کرده اند که بجهة آن ترک کنند سرعت مبادرت بنماز جمعه را که واجبست و اگر چه چنان شود که بعضی از نماز جمعه از وقت فوت شود و نتوانند آنرا تمام اجزائه دریافت و در استثنا

اماکن ۵۰

بعض از این مواضع از حکم مذکور جای مناقشه هست و وجه مناقشه در حاشیه برین وجه
بیان شده که در موضع اول میتوان گفت که واجب ترک مطالبه معسر است خواه در ضمن ابرا
متحقق شود و خواه در ضمن امهال پس ابراء فرد واجب باشد مثل امهال نه سنت و همچنین
در موضع چهارم گذاردن نماز واجب است خواه در مواضع مذکوره واقع باشد و خواه در غیر آنها
پس گذاردن در آن مواضع فرد واجب باشد که بر فرد دیگر رجحان دارد نه سنت نهایتش
تخصیص آن بمکان نماز سنت باشد و آن لا نسلم که او واجبی افضل باشد و در وجه سیم
گفته اند جایز است که نماز خود اعاده را نیت وجوب کند پس میتواند بود که زیادتی ثواب
مذکور گاهی باشد که بنیت وجوب گذارده شود و هیچ شک نیست که بعد از نیت
وجوب واجب خواهد بود نه سنت نهایتش قصد کردن وجوب امری را که استحباب آن
آن معلوم باشد خالی از اشکال نیست والله اعلم **حدیث سی و ششم**
روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن علی بن
بابویه از پدر او علی بن بابویه از محمد بن ابو القاسم ماجیلویه از محمد بن علی الصیرفی از نصر بن
مزاحم قمی که از محدثین رجال است از عمر بن سعد از فضیل بن خدیج از کمیل بن
زیاد النخعی الیمنی که گفت کنت مع امیر المؤمنین علیه السلام فی مسجد الکوفة وقد صلینا
عشاء الآخرة فاخذ بیدی حتی خرجنا من المسجد فمشی حتی خرج الی ظهر الکوفة لا یکلمنی
بکلمة فلما اصحر تنفس الصعداء ثم قال یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها
احفظ عنی ما اقول لک ان الناس ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل نجاة وهمج
رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجؤا
الی رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک وانت تحرس المال
والمال تنقصه النفقة والعلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان به یکسب
الانسان الطاعة فی حیوته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل هلک خزان الاموال

والعلماء

والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة
ها ها ان ههنا واشار علیه السلام بیده الی صدره لعلما جما لو اصبت له
حملة بلی اصیب له لقنا غیر مأمون یستعمل آلة الدین فی الدنیا ویستظهر بحجج الله
علی خلقه وبنعمه علی عباده او منقادا لاهل الحق لا بصیرة له فی احنائه ینقدح الشک فی
قلبه باول عارض من شبهة الا لا ذا ولا ذاک او منهوما باللذات سلس القیاد
للشهوات او مغری بالجمع والادخار لیسا من رعاة الدین فی شیء اقرب
شبها بهما الانعام السائمة کذلک یموت العلم بموت حاملیه اللهم بلی
لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور او مستتر مغمور لئلا تبطل حجج الله وبیناته
واین اولئک اولئک والله الاقلون عددا الاعظمون خطرا بهم یحفظ الله حججه
وبیناته حتی یودعوها نظراءهم ویزرعوها فی قلوب اشباههم هجم بهم العلم علی
حقایق الامور وباشروا روح الیقین واستلانوا ما استوعره المترفون وانسوا بما
استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی اولئک
خلفاء الله فی ارضه والدعاة الی دینه آه آه شوقا الی رؤیتهم ثم نزع یده من یدی و
قال انصرف اذا شئت **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو بخش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام کمیل بن زیاد رضی الله عنه آنکه در خدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم در مسجد کوفه در حالی که گذارده بودیم با هم نماز
خفتن را پس حضرت امیر علیه السلام دست مرا گرفتند و روان شدیم تا آنکه بیرون آمدیم
از مسجد و حضرت امیر علیه السلام همچنان میرفتند تا آنکه به پشت کوفه برآمدند و در این
مدت یک کلمه با من سخن نکردند پس چون بصحرا درآمدند نفسی از روی حزن برآوردند و مرا
مورد خطاب درآوردند و فرمودند ای کمیل هر آینه این دلها ظرفهاست از برای
علوم و معارف پس بهترین آنها دلیست که فراگیرنده تر و نگاه دارنده تر

داده‌اند و تر باشند یا دیگر از من آنچه میگویم بتو بدرستی که مردم بر سه قسمند دانشمند
خدایی و آموزنده علوم بقصد حصول نجات و رستگاری در آخرت و مگسی چند از
عوام که پیروند از ضعف عقیده خود آواز هر شبان را که بواسطه راندن گوسفند
ان میکند کنایه از آن که هر کس ایشان را براهی بخواند تابع او میشوند و حال آنکه
که محق‌تر از جهال بیتمیز که مایل میشوند از سمت استقامت بهر بادی که بر ایشان بوزد
و روشنی نمیکنند بنور علم و دانش و پناه نمیبرند برکن استوار که دانش بحکمت
که ای کمیل علم بهتر از مال است زیرا که علم نگاه بان توست و تو نگاهبانی
مال میباید کرد و مال منفق کردن کم میشود و علم منفق کردن زیاد میشود ای کمیل
علم طاعتیست که اطاعت کرده میشود بآن خدای تعالی و حاصل میکند مرد انسان
را اطاعت در ایام حیات او یعنی باعث این میشود که او اطاعت خدای تعالی
کند یا مردم اطاعت او نمایند و نیکنامی و مدح و ستایش را بعد از وفات ای
کمیل ذخیره کنندگان مال مردند و علما تا آخر دهر باقیند و باقی خواهند
بود ما دام که دنیا باقیست بدنهای ایشان در میان نخواهد بود اما مثالهای
ایشان در دلها جا خواهد داشت آه آه بدرستی که اینجا و اشارت کرد
حضرت امیر علیه السلام بدست مبارک بسینه خود هر آینه علم بسیار مخزون
اگر می یافتم جمعی را که حالت برداشت آن داشته باشند یعنی اگر می یافتم آنچه
بذل میکردم بایشان ولیکن نمی یابم آنچنان کسی که بواسطه آن بنخوت و تکبر
ملایف میشود بواسطه تحمل آن فهم زیرکی که محل اعتماد نیست بکاری برد
در دنیا آنچه در دین بکار میباید برد و تفوق و برتری میجوید بسبب دلایلی
که در معرفت خدا حاصل کرده است و بسبب نعمتی که از جانب خدا حق
باو رسیده بر بندگان او یا کسی که مطیع و منقاد حقیقت دو فرقه دنیا

نیست لیکن بصیرت آن ندارد که باطراف و جوانب سخن تواند رسید و غور
و تعمق بسیار در دقایق علوم تواند نمود باول شبهه که او را عارض شود
شک بخاطر او راه می‌یابد هر آینه نه این و نه آن یا کسی که حریص لذتهای نفسانیست
و بی ملاحظه است در امور شهوانی یا کسی که فریفته جمع کردن و ذخیره کردن نگاه داشتن مال
هستند ایشان یعنی حریص لذتها و فریفته ادخار از مشتغلان امر دین در هیچ چیز
یعنی ایشان را لیاقت و قابلیت والی بودن امری از امور دین نیست و نزدیکتر
کسی شباهت ایشان حیوانات چرنده‌اند و همچنین می میرد علم بمردن بردار
ندگان آن یعنی همچنانچه معدوم میشوند جمعی که بمرتبه دانشمندی رسیده‌اند و
کسب علوم معارف الهی نموده علم نیز معدوم میشود چه هر کس را بهره است
از آن که دیگر برامینت آری ولیکن خالی نمیماند روی زمین از کسی که اقامت
ساز حجج الهی تواند نمود و عالم باوامر و نواهی او تواند بود یا ظاهر میباشند
و مشهور یا مخفی و مستور تا حجتهای خدای تعالی بر مردم مرتفع نشوند و بنیاد
آن از هم نپاشد اما کجایند آن گروه ایشان بخدا قسم که کمترین مردمند از
روی عدد و بزرگترین آنهایند از روی قدر و منزلت یعنی عدد و منزلت ایشان
از همه کس بیشتر است و عدد ایشان از هر صنفی کمتر با ایشان نگاه میدارد خدای
تعالی حجتها و شواهد خود را در امر دین تا آنکه بسپارند آن را بجمعی که مانند ایشان
باشند و بکارند تخم آن را در دلهای امثال خود که اطلاع داده است ایشان را
علم لدنی بر حقایق اشیا چنانچه هر چیزی را که میدانند که در نفس امر چه حقیقت
و دریافته‌اند راحت یقین در امور دین را چنانچه ایشان را شک در امری
نمانده و آسان کرده‌اند بر خود آنچه ارباب تنعم و اهل دنیا مشکل دانسته‌اند
آن را از ترک لذات دنیه و قطع تعلق از دنیا و زخارف آن و ملازمت جماعتی

ومیدار خوابی و امثال آن والتی کرده اند با آنچه وحشت دارند ازان جاهلان
صحبت میدارند با دنیا بیدنهایی که روحهای ایشان متعلق بعالم بالاست
خلیفهای خداوند در زمین او و خوانندگان مردمند بدین او واه آه از بی شوق
که مراد بدین ایشان است بعد از آن دست مبارک از دست من جدا کرد
و فرمودند برو اگر اراده رفتن داشته باشی **بخش دوم** فلما اصحر اصحار
لغت رفتن بصحراست قال فی الصحاح اصحر الرجل ای خرج الی الصحرا
تنفس الصعداء صعدا بضم صاد و فتح عین بی نقطه و مد الف نوعی از نفس
است که از روی حزن برآید و نصبش بجهت ترکیب بر مفعول مطلق بود
بعینه که از برای نوع می باشد مثل جلست القرفصاء قرفصا بضم قاف
نوعی از نشستن است یا کمیل کمیل مذکور از اعاظم اصحاب امیرالمؤمنین ع
و محرم راز او بوده در زمان حجاج بن یوسف بر دست او کشته شد
و بعد از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام خبر از آن داده بود ان هذه القلوب
اوعیة وعا بکسر واو بمعنی ظرفست و وعی الشیء یعیه بمعنی حفظه و جمعه
اوعاء در مختار اوعاها بمعنی احفظها و اجمعها باشد عالم ربانی یای ربانی
یای نسبت است که ربانی یعنی منسوب برب باشد و زیاده شدن الف
و نون پیش از یا برخلاف قیاس است مثل رقبانی و مراد بربانی کسیست
که در شناخت پروردگار خود معرفت بسیاری حاصل کرده باشد قال فی
الصحاح الربانی المتاله العارف بالله تعالی و صاحب قاموس نیز موافق
او گفته و صاحب کشاف حالی که تفسیر این آیت می کند که ولکن کونوا ربا
نیین ذکر کرده است که الربانی هو شدید التمسک بدین الله تعالی
و طاعته یعنی ربانی کسیست که نهایت غلو در طاعت خدای تعالی داشته باشد

ایشان

اعاظم

ومستند

ومستند قول خود ساخته است کلام محمد بن الحنفیه را بعد از فوت
عبدالله عباس که گفت الیوم مات ربانی هذه الامة یعنی امروز مرد ربانی
این امت و شیخ ابوعلی طبرسی در مجمع البیان آورده که الربانی الذی یرب
که نظام باید امور مردم بتدبیر او آن را اصلاح پذیرد و حال ایشان باصلاح او
و متعلم علی سبیل نجاة یعنی آموزنده علم بقصد حصول نجات یعنی مقصد او از
آموختن علم نجات یافتن در آخرت باشد از مهالک و آفات آن نشأه
نه تحصیل حظوظ دنیا و لذات آن چنانچه شیوه اکثر ابنای این زمان است
و همج رعاع همج جمع همجه است و همجه مگس کوچک را می گویند که بر روی
و چشم حیوانات می نشیند استعاره کرده اند حضرت آن را بواسطه جهال
و عوام از روی حقیر داشتن و خواری ایشان و مراد برعاع بفتح را و عین
بی نقطه عوام الناس و مردم ادانی و رذولست اتباع کل ناعق یعنی آواز
چوپانست که در وقت راندن گوسفندان بکار می برد و آواز
کلاغ را نیز میگویند و مراد اینست که ایشان بواسطه عدم ثبات خود
بر عقیده از عقاید و تزلزلی که در امر دین خود دارند تابع میشوند هر کس ایشان را
برای بخواند و اعتقاد میدارند که هر کس دعوی میکند حقیقت و بر او داعی
شده و گول هر کس را میخورند و نمیدانند که حق کدامست و باطل کدام و
محق کیست و مبطل کیست شاید این قسم مردم را العلج جمع آوردن
و دو قسم اول را بصیغه مفرد ایمایی باشد بآنکه این صنف از مردم بسیارند
و آن دو صنف کم والله اعلم و العلم یزکو علی الانفاق زکات انجا
بمعنی نمو کردن و زیاده شدنست و علی میتواند بود که بمعنی مع استعمال
یافته باشد چنانچه در دو کریمه ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم

هو الذی یرب امر الناس بتدبیره و اصلاحه ایاه یعنی ربانی

نجات

بصیغه مفرد

گفته اند یعنی مع ظلمهم است و میتواند بود که از برای سببیه و تعلیل باشد
چنانچه در کریمه و لتکبروا الله علی ما هدیکم گفته اند که باین معنی استعمال کرده
یافته است و معنی آیت آنست که و لتکبروا الله بسبب هدایته ایاکم
یعنی به بزرگی یاد آورید خدا را بسبب هدایتی که شما را کرده است العلم دین
یدان الله به دین اینجا بمعنی طاعتست و تنوین از برای تعظیم است
یعنی علم طاعت بزرگیست که اطاعت خدای تعالی در ضمن آن حاصل است
یکسب الانسان الطاعة یکسب بضم یاست ارباب افعال و مراد آنست
که در متن اول مذکور شد و جمیل الاحدوثة یعنی سخنان نیکو و مدح و ستایش
و احدوثة مفرد احادیث است همچو اجوبه و اراجیف و امثالهم فی القلوب
موجودة امثال جمع مثلست بفتح میم و ثا و مثل در اصل بمعنی نظیر و
شبیه است بعد از آن شایع شده است استعمال آن در کلامی که بر زبانها
دایر شده باشد اشارت بامر مشهوری که مورد خاص داشته باشد بعد
از آن استعمال کرده اند در کلامی که شانی و غرابتی داشته باشد و اینجا
باین معنی مستعمل است یعنی حکم و موعظة ایشان در دلهای مردم باقی
و محفوظ خواهد بود که بدان عمل میکرده باشند و بر اثر آن میرفته باشند
تا روز قیامت لو اصبت له حملة حملة بفتحتین جمع حاملست یعنی کسانی
اهلیت و قابلیت تحمل آن داشته باشند و جواب لو در کلام محذوفست
و کلام درین تقدیر است که لو اصبت ذلک لبذلته لهم اکرمی یا قلیلم
آنچنان کسانی را هر آینه بذل میکردم این علم بسیار را اما نیافتم
بلی اصبت له لقنا لقن بفتح لام و کسر قاف بمعنی زیرک و فهیم است
مشتق است از لقانه که بمعنی نیکویی فهمست یستعمل آلة الدین فی الدنیا

یعنی

یعنی میکرداند علم را که آلت و سبب فوز بسعادت ابدیه و دینیه است و
وسیله حصول لذات مدنی و حظوظ نفسانی و دنیوی مثل زیاده کردن
مال و حصول جاه و جلال و اقبال خلایق و میل خاطرها بسوی او لا بصیرة
له فی احنائه احنا بفتح همزه و حای بی نقطه و بعد از آن نون جمع حنوات
بمعنی جانب قال فی الصحاح الحنو واحد الاحناء و هی الجوانب یعنی نیست او را
بصیرت انکه باطراف و جوانب سخن تواند رسید و غور و تعمق در آن تواند
کرد و در بعض نسخها فی احیائه واقع شده بکسر همزه و سکون حای بی نقطه و بعد از
آن یای دو نقطه زیرین یعنی او را بصیرت آن نیست که آنرا زوانی دهد و در
مقام تقویت و تائید آن در آید الا لا ذا و لا ذاک یعنی نه منقاد بی بصیرت را
اهلیت آن هست که چون علم را باو بیاموزم و نه زیرک و فهیم را که محل اعتماد نیست
و این کلام جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه او منهو ما باللذات
یا حریص بلذتهای فانیه و کوشش کننده در تحصیل آنست قال فی الصحاح
نهم بکذا فهو منهوم ای مولع به منهوم در اصل لغت بمعنی کسیست که از
طعام سیر نمیشود و مناسبت بین المعنیین ظاهر است سلس الانقیاد للشهوات
یعنی سهل الانقیادی که بی توقف و تأمل در عاقبت امور مباشر مشتهیات
نفس میشود و بلذات بدنی میگراید او مغری بالجمع و الادخار اغرا بمعنی حریص
ساختن و بر انگیختن است چنانچه میگویند اغریت الکلب بالصید یعنی بر
انگیختم سگ را جانب شکار و حاصل معنی آنکه یا فریفته جمع کردن مالست
و مایل ذخیره کذاشتن آن چنانچه گویا شخصی او را بر انگیخته و حریص بآن ساخته
لیسا من رعاة الدین فی شیء رعاة بضم را جمع راعیست بمعنی والی و حاکم
یعنی هیچکدام از منهوم بلذات و مغری بجمع و ادخار از والیان دین

نشستند یعنی ایشان را قابلیت و اهلیت آن نیست که متولی امور دین
باشند و درین کلام اشعاری بآن هست که دانشمند حقیقی و والی امور دین
یعنی امور دین منوط برای و رویه اوست که آنچه گوید بآن عمل باید کرد و آنچه
نهی کند از آن احتراز باید کرد مخفی نماند که حضرت امیر المومنین ع درین حدیث
منقسم ساخته اند جمعی را که احتمال تعلم و آموختن علم در ایشان میرود بر چهار
قسم اول جمعی از ارباب فسق و فجور که با آنکه استعداد و فهم آن دارند و درک آن
بسهولت می توانند کرد اراده نمی نمایند بآن رضای خدای تعالی را و بقصد قربت
متوجه تحصیل علم نمیشوند بلکه ایشان منتهی بر زیادتی شهرت میان خلق است و علم
خود را دامی ساخته اند که بآن صید می نمایند وصول لذات بدنی و شهوات نفسانی را
دوم جماعتی که از اهل صلاح و سداد اند و بیرون از فسق و فجور نمیکردند نهایت کمی بصیرت ایشان را
بصیرت آن نیست که بکنه سخن و راه توانند رسید و بر رموز و اسرار کلام اطلاع
توانند یافت بلکه بهمین بظاهر آن میرسند و بادنی شبهتی که بر ایشان وارد
شود شک و تزلزل بخاطر ایشان راه می یابد و در حال بازار او میکردند سیم گروهی
که علم را وسیله رسیدن بمطالب دنیوی و اعتبار میان خلق و شهرت خود
نمیسازند و آنچنان نیست که بصیرت فهم سخن نداشته باشند و باطراف و جوانب
کلام نتوانند رسید ولیکن گرفتار شهوات نفس اند و در دست قوای بهیمی و
سبعی اسیر و ذلیل و در میل لذات موهومه و امیه نفس ورقه اند چنانچه همگی
اوقات ایشان صرف آن میشود و بکار دیگر نمیتوانند پرداخت چهارم جمعی
که از صفات ذمیمه مذکوره خلاصی یافته اند و سلوک براه راست و طریق حق را
شعار خود دارند ولیکن بصفت ناخوش دیگر گرفتارند که آن حب مال و میل
بدنیاست و ذوق ذخیره گذاشتن و بسیار کردن مال را وجهه همت ساخته

حجت م

عمل م

علم را وسیله آن میسازند پس ناچار است کسی را که طالب علم حقیقی است
که اول نفس خود را از لوث اخلاق ذمیمه و اوصاف ناپسندیده بشست و شوی
دهد زیرا که دانش و علم عبادت دلست و بجای نماز اوست و چنانچه نماز که
وظیفه جوارح ظاهر است درست نیست مگر بپاک ساختن اعضای ظاهری از
آلایش خبث و نکایت حدث عبادت دل و نماز او نیز درست نیست مگر بپاک
ساختن آن از آلایش اخلاق ذمیمه و خباثت اوصاف ناشایسته کذلک موت
العلم موت جاهلیة یعنی چنانچه جمعی که اهلیت تحمل علوم حقیقی و فرا گرفتن معارف
الهی دارند معدوم میشوند و زوال می پذیرند علوم و معارف مذکوره نیز در معرض
فنا و زوال است و مردن علما و ارباب عرفان علم و معرفت برطرف میشود
زیرا که نمی یابند آنان کسی را که در وقت رفتن توانند علم خود را بایشان سپرد
و چنان کرد که بعد از ایشان آثار دانش ایشان باقی ماند و چون نمی باید که سلسله علم
و معارف بالکلیه انقطاع یابد و مادام که نوع انسان باقیست می باید آثار آن
در میان خلق باشد بلکه ناچار است زمان را از امامی که نگاه دارنده دین و
حافظ علوم و معارف آن باشد چنانچه مقتضی قواعد ارباب عدل و
توحید است رضوان الله علیهم بازیافت کردند حضرت این کلام را بآنکه اللهم
بلی لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا و خائفا مغمورا یعنی آری
خالی نمی ماند روی زمین از امامی که برپای دارد دلایل دین حق و آثار علوم حقیقی
معارف الهی را با عنوان ظاهر و پیدا مثل امامت حضرت امیر المومنین
علیه السلام در ایام خلافت ظاهری ایشان که جمیع اهل اسلام از مخالف
موالف بر آن اتفاق دارند یا بعنوان اختفا و بروجه پنهان مثل آنکه پنهان
مستظهر بدعوت امامت و رعایت مراسم آن باشند مثل امامت آنحضرت

آنچنان م

صلوات الله علیه و آله وسلم و در زمان خلفای دیگر که پیش از امام مذکور بوده‌اند
و مثل حالت امامانی که از ذریت آنحضرت بوجه مخفی بامر امامت قیام
داشتند و نمیتوانستند اظهار نمود و چنانچه درین زمانست از حال صاحب
الامر علیه السلام و اختفای آنحضرت از نظر خلایق تا وقتی که ارادهٔ الهی تعلق
بظهور او گیرد هجم بهم العلم علی حقایق الامور و باشروا روح الیقین بعد
از آنکه شروع کردند آنحضرت در ذکر اوصاف امامان مذکور و فرمودند
که ایشان جمعی اند که اطلاع یافته‌اند بعلم لدنی که محتاج بتعلیم و تعلم نیست
بر حقایق اشیا آنچنانچه هست از محسوسات و معقولات و منکشف
شده است بر ایشان آنچه در پردهٔ اختفا محجوب و مخفی بوده پس جمیع آنرا
دانسته‌اند و چنانچه هست در نفس الامر بعین الیقین مشاهده کرده و
ایشان را شک و تردّدی در آن باقی نمانده و دلهای ایشان را اطمینان
تمامی بهم رسیده و ارواح ایشان از زهد آن استراحت یافته و عبارت
ازین حالتست حکمت حقیقی که در قرآن وارد است و من یؤت الحکمة فقد
اوتی خیرا کثیرا یعنی هرکرا حکمت دادند بدرستی که داده شده است
باو خیر بسیار و روح بفتح را چنانچه گذشت بمعنی راحت و استلانوا ما
استوعره المترفون وعر بفتح واو و سکون عین در اصل لغت بمعنی زمین سخت
و ناهموار است در مقابل سهل و از آنجا اخذ کرده بمعنی مشکل استعمال میکنند قال
فی الصحاح یقال جبل وعر و مطلب وعر و مترف بمعنی متنعم است ماخوذ
از ترفه بضم تا که بمعنی نعمت است یعنی آسان ساختند بر خود آنچه ارباب نعم بر خود
مشکل ساخته‌اند آنرا مثل ترک شهوتهای بدنی و قطع تعلقات دنیوی و
مداومت خاموشی و مداری و تحمل گرسنگی و تشنگی و احتراز از آنکه ساعتی

عمر عزیز ایشان صرف شود در چیزی که موجب زیادتی قرب الهی و افزونی
مرتبهٔ ایشان در آن نباشد و امثال آن از آنچه شعار و دثار ارباب ریاضت
و اصحاب عرفانست و صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی
یعنی گذرانده‌اند زمان دلهای خود غبار تعلق باین خرابهٔ وحشت افزا
در وی آورده است ارواح ایشان بمشاهدهٔ جمال الهی پس بدن ایشان اگرچه
در صحبت ارباب دنیا و ابنای زمانست ارواح ایشان معلقست در عالم
بالا با بملأ اعلی که ملائکه مقربین و ارواح قدسی اند و حسن اولئک رفیقا اولئک
خلفاء الله فی ارضه معرفة ساختن مسند الیه درین فقره باسم اشارت بواسطه
آنست که دلالت کند بر آنکه ایشان سزاوارند بآنکه این صفات با ایشان اثبات
یابد بواسطهٔ اتصاف بصفاتی که پیشتر گذشت چنانچه در تفسیر کریمهٔ اولئک
علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون تعریف مذکور را مفسرین
برین وجه نکته گفته‌اند آه آه شوقا الی رؤیتهم هیچ شک نیست در آنکه
شوق آنحضرت بدیدار ایشان در اعلی مرتبه بوده است زیرا که حقیقت علت
ضمنست و حضرت امیر المؤمنین علی بعد از پیغمبر صلوات الله علیه وآله استاد
ارباب عرفان و مقتدای اصحاب هدایت و اهل ایقان بوده است
چنانچه همه از مشکات انوار معرفت او مقتبس و از انوار رشاد و هدایت او
مستنیر بوده‌اند پس بالضروره نفس کاملش همیشه مشتاق مشاهده
جمال ابنای جنس خود بوده و خاطر مبارکش دایم متعلق دریافت لقای
اصحاب طریقهٔ خود سلام الله علیهم اجمعین تنبیه اول استقامت آنچه این
حدیث اشعار بآن دارد که روی زمین هرگز خالی نمیباشد از امامی که موصوف
به صفات مذکوره باشد و همچنین آنچه مفاد حدیث مشهور من مات

ولم یعرف امام زمانه مات میتةً جاهلیةً است که متفق علیه سنی و شیعه است
یعنی کسی که بمیرد و نشناسد امام زمان خود را میمیرد مانند مردن ارباب جاهلیت
و جمعی که از دین بیگانه اند بنا بر مذهب امامیه که قایلند باآنکه امام زمان
ایشان امام محمد مهدی است علیه السلام ظاهر است و مخالفان ایشان از
اهل سنت و جماعت درین امر تشنیع بسیار بر ایشان میکنند و میگویند امامی
که وصول باو کسی را ممکن نباشد و فرا گرفتن مسایل و احکام دین از وی هیچ کس را
میسر نه بر مجرد شناختن او چه فایده مترتب خواهد بود که کسی که بمیرد و شناخت او را
حاصل نکرده باشند از دین بیگانه میمیرد و امامیه رضوان الله علیهم در جواب
ایشان میگویند که فایدهٔ شناختن امام زمان خود همین دیدن و فرا گرفتن
مسایل و احکام نیست بلکه نفس تصدیق بوجود او و اعتقاد آنکه او خلیفهٔ خدا است
در زمین امریست که فی ذاته مطلوبست و رکنیست از ارکان اسلام همچنانکه
جمعی که در عصر پیغمبر صلوات الله علیه و آله بودند تصدیق بوجود آن حضرت
و اعتقاد بنبوت او ضروری دین ایشان بود قطع نظر از دیدن و فرا گرفتن
مسایل و احکام دین از وی و روایت شده است از جابر بن عبدالله انصاری
که پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر احوال امام محمد مهدی علیه السلام کردند و فرمودند
که ذلک الذی یفتح الله عز و جل علی یدیه مشارق الارض و مغاربها یغیب
عن اولیائه غیبةً لا یثبت فیها الا من امتحن الله قلبه للایمان یعنی او
آنکس فتح خواهد کرد خدای عز و جل بر دست او تمام روی زمین را
از مشرق تا مغرب غایب میشود از دوستان خود غایب شدنی
که بر تصدیق بآن ثابت نمی ماند مگر کسی که خدای تعالی امتحان کرده باشد
دل او را از جهت ایمان جابر انصاری گوید گفتم ای رسول خدای آیا

الله

شیعه و دوستان او را انتفاعی خواهد بود از وی در ایام غیبت او حضرت
صلوات الله علیه و آله فرمودند که ای والذی بعثنی بالحق نبیاً انهم
لیستضیئون بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس و ان
غلاها السحاب یعنی آری بآن خدای قسم که مرا فرستاده است بحق
و براستی که ایشان یعنی شیعه و اولیای او روشنی میگیرند بنور او و
منتفع میشوند بدوستی او در ایام غیبت او همچنانکه منتفع میشوند مردم از
آفتاب و اگرچه در زیر ابر پنهان باشند و امامیه میگویند با ایشان
تشنیعی که شما بما درین باب بر ما میکنند بعینه بر شما وارد است زیرا که شما
بران رفته اید که مراد بامام زمان در حدیث مذکور صاحبان شوکتند از
پادشاهان و سلاطین دنیا هر کس باشد خواه عالم باشد و خواه جاهل
خواه عادل و خواه فاسق پس میگویند چه فایده مترتب تواند بود بر شناختن
جاهل فاسقی تا آنکه کسی که بمیرد و او را نشناخته باشد کافر و بیگانه از دین
میمرده باشد و بعضی از مخالفان برین معنی متفطن شده اند و بر آن رفته اند که
مراد بامام زمان درین حدیث کتاب الهیست که قرآن مجید باشد
و امامیه میگویند بنا برین تخصیص امام زمان آنچه که از حدیث مذکور فهم
میشود وجهی نداشته خواهد بود و چه تخصیص مذکور اشعار بآن دارد که امام
هر عصری غیر امام عصر دیگر باشد و قرآن در همه عصری یکیست و تغیر و تبدل
دران راه نمی یابد تا انقراض عالم و نیز چه معنی اراده شده است از معرفت
قرآن که کسی که آنرا حاصل نکرده باشد کافر میمیرد اگر مراد بآن معرفت الفاظ
و عبارات و دانستن معانی آنست چنانچه مخفی نیست بر بسیاری از مردم
مشکل میشود و اگر مراد مجرد تصدیق بوجود آنست همان تشنیعی که بر ما میکردند

شیعه

برشما بر شمرده خواهم گفت هرگاه موقوف بالفاظ آن کسی را حاصل نباشد علم
و بمعنی آن نداشته باشد و نتواند استنباط مسایل و احکام از آن نمود چه فایده
مترتب خواهد بود بر تصدیق بوجود آن که کس حاصل نکرده باشد آنرا چون بمیرد که اگر
بمیرده باشد پس تشنیع شما بر ما درین باب وجهی نداشته باشد والله الهادی و
علیه التکلان **نمایش دوم** حکایت کرده است سید بزرگوار رضی الدین علی بن
طاوس علیه الرحمه در بعضی کتب خود که روزی اجتماع دست داد مرا در بغداد
با بعضی از فضلای آنجا و کشانیدم سخن را با ایشان بنام امام محمد مهدی علیه السلام
که امامیه در باب او میگویند که او غایب و در حیات است و بواسطه مصلحتی از نظر مردم
غیبت اختیار کرده است تا وقتی که امر الهی بظهور او تعلق گیرد فاضلی از ایشان
که طرف بحث بود در مقام تشنیع و اعتراض شد بر کسی که تصدیق بوجود او کرده است
و اعتقاد دارد که او درین مدت مدید زنده است و انکار تمامی نمود و را انجمن
با او گفتم میدانی که اگر امروز مردی حاضر شود و دعوی کند که من بر روی آب راه
میروم جمیع مردم این شهر در مقام تعجب شده بدیدن او بر می آیند پس
چون بر طبق دعوی خود عمل آورد و رفتن او را بر روی آب همه مشاهده
کردند و تعجبات نمودند بعد از آن اگر باز روز دیگر شخصی آید و همان دعوی کند
و جمعی تماشای او بر آیند و رفتن او را بر روی آب مشاهده نمایند تعجب ایشان از
روز اول کم خواهد بود بعد از آن اگر مرتبه سیم باز کسی آید و همین دعوی نماید بسا باشد
که کسی بتماشای او بر نیاید و در مقام دیدن آن نشوند مگر جمعی قلیل از مردم پس
چون بعمل مذکور قیام نماید و مرتبه دیگر رفتن او را بر روی آب به بینند بالکلیه رفع
تعجب همه خواهد شد بعد از آن اگر باز کسی آید و این دعوی نماید و جمعی را جمع آید
از رفتن او بر روی آب تعجب بسیار می نموده باشند بیشتر از تعجبی که مرتبه اول

و دوم و سیوم نموده اند جمیع عقلای آن شهر از تعجب ایشان متعجب خواهند شد
و بر ایشان تمسخر خواهند کرد و سخنان سخیف بر روی ایشان خواهند گفت پس بر حال
مهدی علیه السلام و تعجب شما از درازی عمر او و باقی ماندن او تا امروز و از این نسل
چه شما روایت کرده اید که ادریس علیه السلام موجود است در آسمان و او زنده است
از زمان خود تا حال و روایت کرده اید که خضر ع نیز موجود است در زمین و زنده است
تا حال و روایت کرده اید که عیسی علیه السلام زنده است و موجود است در آسمان
چهارم و چون مهدی علیه السلام ظاهر شود بر زمین خواهد آمد و در نماز باو اقتدا
خواهد کرد پس این سه نفر اند از آدمی زاد که عمر ایشان دراز تر شده است از عمری که ما از
برای مهدی ع ثابت میکنیم و شما بآن اذعان کرده اید و از آن تعجب نمیکنید چرا تعجب
میکنید از آنکه شخصی از ذریه پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله مثل یکی از ایشان باشد
و انکار روا دارید این را که این تجویز باشد از معجزات پیغمبر صلوات الله علیه و آله که یکی از
ذریه و عترت او زیاده بر آنچه متعارف عمرهای زمان است ۲ **انجام** بدرستی که
خوش آمده است مرا درین مقام ذکر کلامی که شیخ العارفین شیخ محی الدین اعرابی
در کتاب فتوحات مکی در باب سیصد و شصت و ششم از آن ایراد کرده است
و آن اینست إن الله خليفة يخرج من عترة رسول الله صلى الله عليه وآله من ولد فاطمة عليها السلام
يواطئ اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه وآله جده الحسين بن علي عليهما السلام يبايع
بين الركن والمقام يشبه رسول الله صلى الله عليه وآله في الخلق بفتح الخاء وينزل عنه
في الخلق بضم الخاء اسعد الناس به اهل الكوفة يعيش خمسا او سبعا او تسعا يضع الجزية ويدعو
الى الله بالسيف ويرفع المذاهب عن الارض فلا يبقى الا الدين الخالص اعداءه مقلدة
العلماء اهل الاجتهاد ولما يرونه يحكم بخلاف ما ذهب اليه ائمتهم فيدخلون كرها تحت
حكمه خوفا من سيفه يفرح به عامة المسلمين اكثر من خواصهم يبايعه العارفون من اهل

جمله
عمر بابد
الله

فیطمعون علو

الحقایق عن شهود وکشف بتعریف الهی له رجال الهیون یقیمون دعوته وینصرونه
ولولا ان السیف بیده لافتی الفقهاء فی قتله ولکن الله یظهره بالسیف والکرم فیطیعون
ویخافون ویقبلون حکمه من غیر ایمان ویضمرون خلافه ویعتقدون فیه اذا حکم فیهم بغیر
مذاهب ائمتهم انه علی ضلال فی ذلک لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع
وما بقی مجتهد فی العالم وان الله لا یوجد بعد ائمتهم احداً له درجة الاجتهاد واما من یدعی
التعریف الالهی بالاحکام الشرعیة فهو عندهم مجنون فاسد الخیال یعنی بدرستی که مر
خدای را خلیفه ایست که بیرون خواهد آمد از عترت رسول خدای صلی الله علیه وآله
از فرزندان فاطمه علیها السلام که نام او موافقت دارد با نام رسول خدای صلی الله
علیه وآله وجد او حسین بن علی است علیهما السلام بیعت خواهند کرد با او مردم
در حرم خدای تعالی میان رکن یمانی و مقام ابرهیم شباهت دارد در خلق
بفتح خا یعنی در نیکویی خلقت وصورت برسول خدای صلی الله علیه وآله وفروتر است
از و صلی الله علیه وآله در خلق بضم خا یعنی در حسن اخلاق ونیکویی سلوک سعادتمند
ترین مردم بصحبت او اهل کوفه خواهند بود و زندگانی خواهد کرد میان مردم پنج سال
یا هفت سال یا نه سال وجزیه خواهد نهاد بر کافران کتابی از یهود ونصاری وامثال
ایشان وخواهد خواند مردم را بدین خدای تعالی بشمشیر و برطرف خواهد ساخت
مذاهب مختلف را از روی زمین وباقی نخواهد گذاشت مگر دین حق را ودشمنان او
که مقلد علما وارباب اجتهاد باشند چون ببینند او را که برخلاف آنچه امامان ایشان
بران رفته اند حکم میکند و تحت حکم او در خواهند آمد از روی اکراه واطاعت
خواهند کرد اوامر ونواهی او را بجهت ترسی که از شمشیر او داشته باشند و تا آن وقت که
باشند بوجود او عامه مسلمانان بیشتر از خاصان ایشان وبیعت کنند با وی عارفان
ودانایان از اهل حقایق وارباب عرفان از روی شهود وکشف بتعریف الهی

یعنی

یعنی بشناختی که از جانب خدای تعالی هدایت یافته باشند
و او را مردمی باشند از جانب خدای تعالی که برپای دارند دعوت او را و
یاری میداده باشند او را در دعوت مردم بدین حق واگر نه آن باشد که شمشیر در دست
او باشد هر آینه فتوی دهند فقها بقتل او ولیکن ظاهر سازد خدای تعالی او را به شمشیر
وکرم که نفع یابند وفایده گیرند فقها و مجتهدین بکرم واطعام او و ترسیده باشند
از شمشیر او وقبول کنند احکام او را بی آنکه ایمان با و آورده باشند و در باطن برخلاف
او باشند واعتقاد داشته باشند درباره او که هرگاه که در میان ایشان حکمی کند
غیر حکمی که امامان ایشان کرده باشند که او در ضلالت است در حکم او برحق نیست زیرا که
ایشان را اعتقاد آنست که مجتهدین و زمان اجتهاد انقطاع یافته است و مجتهدین
در عالم باقی نیست و خدای تعالی بعد از امامان ایشان کسی نخواهد موجود
ساخت که بدرجه اجتهاد برسد واما کسی که دعوی تعریف الهی وشناخت خدای
مر احکام شرعی را نزد ایشان دیوانگی وفساد خیال ورای منسوبست تا اینجا بود ترجمه
کلام مذکور پس تأمل کن در آن وبدیده بصیرت در نگر ودستی که کوتاه نباشد از
رسیدن بشاخسار فهم آن بچیدن میوه مقصود او از آن اقدام نمای خصوصا در قول
او که ان الله خلیفة فی الارض مر خدای را خلیفه ایست در روی زمین وقول او که اسعد الناس
به اهل الکوفة سعادتمندترین مردم بصحبت او اهل کوفه خواهند بود وقول او که اعداءه
مقلدة العلماء اهل الاجتهاد ودشمنان او که مقلد علما وارباب اجتهاد باشند وقول
او که لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع ایشان را اعتقاد آنست
که اهل الاجتهاد و زمان مجتهد شدن انقطاع یافته ومجتهد دیگر در عالم نخواهد بود تا بیابی
که مقصود او درین عبارات چیست واز این کلام چه اراده دارد یعنی می باید که
باعتقاد او صاحب الامر علیه السلام الآن بر روی زمین موجود است وسعادت پیشگان

باد شیعه او نیند و زمان اجتهاد و انقطاع منافقه است و چنانچه در صدد سلف
مردم بسعی و بذل جهد بسعادت اجتهاد و استنباط احکام و مسایل دینی از قرآن
و حدیث فایز میشده الحال نیز مانعی از آن نیست و در رفیق بسته است که
الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و هر کس سعی نماید ممکن است که بآن مرتبه رسد و این
معنی نیست مگر نفس تبیع علی ولی الله والتوفیق حدیث بیست و ششم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از علی بن ابراهیم از پدرا و ابراهیم بن هاشم از قاسم بن محمد از منقری از سفیان بن
عیینه از امام جعفر صادق علیه السلام فی قول الله عز و جل لیبلوکم ایکم احسن عملا
قال لیس یعنی اکثرهم عملا ولکن اصوبکم عملا و انما الاصابة خشیة الله والنیة الصادقة ثم قال
العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز و جل والنیة افضل من
العمل شرح کلام امام علیه السلام در ضمن آغاز و نمایش و انجام اغاز مشتمل بر دو جنبش
جنبش اول خلاصه کلام امام علیه السلام در تفسیر آیه کریمه الذی خلق الموت والحیوة
لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی اوست آن خدایی که آفریده است مرگ و زندگانی را
بجهة آنکه امتحان کند شما را ای بنی آدم و ببیند که کدام یک از شما نیکو عمل ترید آنکه مراد
بنیکویی عمل درین آیت بسیاری عمل نیست و از ایکم احسن عملا این معنی خواسته نشده
است که کدام یک از شما در بسیاری عمل بیشتر کوشیده اید بلکه مراد آنست که عمل کدام
از شما صواب تر است و مراد از صواب بودن عمل آنست که مقرون باشد بترس خدای
و نیت صادق بعد از ان فرمودند که عمل خالص آنست که در بجا آوردن آن اراده
نکرده باشی مدح و ستایش کسی را بر آن غیر از خدای که عز برتست و نیت
و نیت بهتر است از عمل جنبش دوم لیبلوکم ایکم احسن عملا این جمله بجهة بیان علت
خلق موت و حیاتست که در جمله سابق بر آن مذکور است و معنی آیت والله اعلم

آنست که حضرت عزت تعالی شانه تقدیر کرد مردن را که خواندهاند مرگ و مست
بحسن عمل و نیکویی کردار و موجب آنست که مردم و ثوق بسیار و اعتماد
تمام بر دنیا و زندگانی آن نداشته باشند و بلذات و نعمتهای آن که در معرض فنا
و زوال است فریفته نشوند و عطا کرد حیات را که نسبت آن قدرت می یابند
بر قیام باعمال صالحه و کردار نیکو بعمل آرد با ایشان در دار دنیا معامله کسی که در
مقام امتحان و خبر گرفتن آن باشد که کدام یک از شما نیکوترید و مقدم داشت
درین آیت موت را بر حیات بواسطه آنکه موت بیشتر داعیست بر حسن عمل و
مردم را بیشتر بر نیکوی کردار میدارد و باید دانست که این تفسیر که مذکور شد
کاهیست که محمول شود موت که در آنت مذکور است بر موتی که بعد از حیات
است اما اگر حمل کنیم موت را بر عدم اصلی که پیش از ایام حیات و قبل از دخول
بدنیاست بنابر آنکه آنرا نیز موت میگویند چنانچه حضرت عزت در کلام مجید
میفرماید وکنتم امواتا فاحیاکم یعنی شما مردگان بودید پس زنده کرد
شما را خدای تعالی معنی آیت والله اعلم این خواهد بود که تقدیر کرد خدای تعالی
علم اصلی شما را پس نقل کرد شما را از ان حال و خلعت حیات در پوشانید
بجهة آنکه امتحان کند شما را بمعنی که گذشت و تقدیم موت برین تقدیر بواسطه
آنست که عدم اصلی مقدمست بر حیات لیس یعنی لیس از افعال
ناقصه است که اسم و خبر میخواهد و اسم او اینجا ضمیریست مستتر در و راجع بخدا
تعالی یا ضمیر شان است که راجع است بمسند الیه جمله آینده یا بی مرجع است علی
اختلاف المذهبین فیه و جمله یعنی خبر آنست خشیة الله والنیة الصادقة در معنی
خشیت و بیان فرق میان آن و خوف کلامی که از خواجه نصیر طوسی
رحمه الله منقولست در شرح حدیث بیست و دوم این کتاب سبق ذکر یافت

یافت بآنجا رجوع باید کرد و مراد به نیت صادق مایل ساختن دل است بجانب
طاعت خدا بی آنکه ملاحظه شود در آن چیزی سوی قرب و حصول رضای او نه
مثل کسی که آزاد کند بنده خود را امتثالا و ملاحظه کند در آن با قصد قربت خلاصی خود را
از مشقت نفقه و کسوه او یا از زشتی خلق و زبونی اعمال او یا آنکه تصدق کند در
حضور مردم مالی را بواسطه غرض ثواب الهی و ستایش مردم او را در آن بر وجهی
که اگر ستایش مذکور ملحوظ او نباشد تصدق مذکور را از و بفعل نیاید و اگرچه او
که اگر رغبت بثواب الهی نمیداشت مجرد رغبت بستایش مردم او را بر آن
نمیداشت که تصدق مذکور از و بفعل آید و نه مثل آنکسی که او را وردی و نمازهای
سنتی مثلا و عادتی در بعض تصدقات بوده باشد که همیشه بآن قیام داشته است
و اتفاق افتد که در وقتی که بآن قیام داشته باشد جمعی حاضر شوند و او در آن
وقت عمل مذکور را بر خود سبک تر یابد از اوقات دیگر و بسبب حضور آن جماعت
در آن وقت در خود زیادتی مسرت و نشاطی احساس نماید بسبب آنکه ایشان
بر عبادت او اطلاع یافتند و اگرچه داند که اگر ایشان حاضر نمیشدند نیز عمل مذکور
از و ترک نمیشد و فتوری در آن بهم نمیرسید زیرا که امثال این امور از موریست که
خلل دارد در صدق نیت و اخلاص کامل و بالجمله هر عملی که قصد کنی در آن قربت
و حصول رضای الهی را و ضم کنی بآن حظی از حظوظ دنیا را بحیثیتی که ترکب یابد
باعث بر قیام بآن عمل از غرض دینی و غرض دنیوی نیت تو در آن صادق
نخواهد بود خواه باعث دینی قوی تر باشد از غرض دنیوی و خواه ضعیف تر
و خواه هر دو مساوی باشند العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک
علیه احد الا الله عز و جل خالص در لغت هر چیزی است که صاف و منقی باشد
بچیز دیگر غیر جنس خود ممزوج نشده باشد خواه آن غیر ارد در مرتبه فروتر باشد

و خواه نه پس کسی که تصدق کند محض ریا بی آنکه نیتی داشته ممزوج با قصد قربت
باشد صدقه او بحسب لغت خالص خواهد بود و همچنان صدقه که محض ثواب باشد
و بریا مخلوط نباشد اما در عرف تخصیص یافته است عمل خالص بعملی که قصد قربت
در آن مجرد باشد از جمیع آمیزشها و اینمعنی را اخلاص می نامند و اصحاب قلوب
و ارباب حقیقت عمل خالص را بعضی تعریفات دیگر نیز کرده اند بعضی گفته اند
هو تنزیه العمل عن ان یکون لغیر الله فیه نصیب یعنی بری ساختن
عملست از آنکه غیر خدای را در و نصیبی بوده باشد و بعضی گفته اند اخراج الخلق
عن معاملة الحق بیرون کردن خلق است از معامله با حق تعالی کننده
و بعضی گفته اند هو ستر العمل عن الخلایق و تصفیته عن العلایق پوشیده
داشتن عملست از نظر خلایق و صافی و پاک ساختن آن از جمیع تعلقات
و گروهی گفته اند ان لا یرید عامله علیه عوضا فی الدارین یعنی عمل خالص آنست
که اراده نکرده باشد و نخواسته باشد عمل آرنده آن بازای آن عمل عوضی
را از خدای نه در دنیا و نه در آخرت و این درجه ایست بلند و پایه ایست عالی
که کمتر بآن میتوان رسید و اشارت بآنست کلام امیر المؤمنین و سید
الموحدین صلوات الله علیه و آله در مناجات با پروردگار که ما عبدتک خوفا من
نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی عبادت
نکردم ترا از ترس عذاب تو و نه بواسطه طمعی که در بهشت تو داشتم
ولیکن یافتم ترا لایق آنکه عبادت تو کنم پس بعبادت تو قیام نمودم نمایش
دوم بباید دانست بسیاری از علمای خاصه و عامه یعنی علمای شیعه و سنی بر آن
رفته اند که هرگاه در عبادت حصول ثواب اخروی یا خلاصی از عذاب
الهی قصد شود آن عبادت صحیح نیست و گفته اند که این قصد منافات دارد

دارد باخلاصی که عبادت از اراده محض حصول رضای الهی و اطاعت امر اوست
وکسی که قصد حصول ثواب یا خلاصی از عذاب نماید مرتبه قصد کرده خواهد بود جلب
نفع یا دفع ضرر را از خود نه محض رضا و اطاعت امر خدا را چنانچه کسی که تعظیم شخصی نماید
و ثنا و ستایش او کند بواسطه طمعی که در مال او داشته باشد یا بجهة ترسی که
او را از اهانت و آزار او باشد هر آینه او را در آن فعل مخلص نخواهند گفت
و از جمعی که درین باب مبالغه و غلوی بسیار کرده اند رضی الدین علی بن
طاوس است قدس الله روحه و از کلام شیخ شهید رحمه الله در قواعد شهید
نیز مستفاد میشود که مذهب اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم اینست و امام
فخر رازی در تفسیر کبیر اتفاق متکلمین را بر آن نقل کرده است و گفته است
که جمیع ایشان متفق اند بر آنکه کسی که عبادت خدای کند از جهة ترس عذاب
او یا بواسطه طمع ثواب او عبادت او صحیح نیست و نقل مذکور از و نزد
تفسیر قوله ادعوا ربکم تضرعا وخفیة واقعست و جزم کرده است در اول
سوره فاتحة الکتاب بآنکه اگر کسی نیت نماز برین وجه کند که نماز میکنم
بواسطه حصول ثواب خدای تعالی یا بجهت گریز از عقاب او نماز او
باطل است و کسی که گفته است این قصد باعث فساد و بطلان عبادت نیست
قبول ندارد که قصد مذکور منافی اخلاص باشد و میگوید اراده فوز بثواب الهی
و سالم ماندن از غضب و عذاب او امری نیست که مخالفت داشته باشد
بتقرب و حصول رضای او و چون چنین نیست و حال آنکه خود در کلام مجید مدح
اصفیای خود باین کرده است کانوا یسارعون فی الخیرات ویدعوننا
رغبا ورهبا یعنی بودند ایشان که مسارعت میکردند در امور خیر و میخواندند
ما را بواسطه رغبتی که در ثواب ما داشتند و بجهة ترسی که از عذاب ما داشتند

بثواب بدل

و نیز در کلام مجید مسطور میشود که وادعوه خوفا وطمعا یعنی بخوانید خدا را و عبادت
او کنید بنا بر ترسی که از عذاب او شما را هست و بواسطه طمعی که در ثواب او دارید
و جای دیگر میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم
وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون یعنی ای آنکه ایمان آورده اید و گرویده اید بخدا
و بدینی که رسول او شما را بآن دعوت کرده است رکوع کنید و سجده نمایید
یعنی نماز کنید و عبادت نمایید پروردگار خود را و بکوشید در بفعل آوردن امور
خیر در حالتی که بوده باشید شما امیدوار بفلاح از جانب او یا تا آنکه فلاح یابید از جانب
او علی الاحتمالین و فلاح عبارت از دریافتن ثواب است چنانچه شیخ ابو علی طبرسی
نص بران کرده است تا این غایت بود آنچه از کلام جمعی که قصد مذکور را منافی
اخلاص میدانند بنظر رسیده و بحث و مناقشه را درین دلایل مجالیست و شیخ
فراخ اما در آنکه گفته اند که اراده مذکور مخالفت بقصد قربت و اراده وجه الله ندارد و منافی
اخلاص نیست آنکه این کلامیست بی مغز و سخنیست بی ته که بحسب ظاهر صورتی یافته زیرا که
فرق میان اطاعت محبوب حقیقی و پیروی اوامر و نواهی او بنا بر محض دوستی
و محبت و حصول رضای او و میان اطاعت و پیروی او بواسطه غرضهای دیگر
از آفتاب ظاهرتر است و هیچ شک نیست که شق دوم نزد ارباب بصیرت
و عرفان از معرض اعتبار ساقط است و از درجه اعتماد نازل و اما در استدلال
بدو آیت قرآنی که اول مذکور شد آنکه بسیاری از مفسرین ذکر کرده اند که معنی رغبا
و رهبا آنچه مذکور شد نیست بلکه معنی رغبت در اجابت و قبول عبادت و ترس
از عدم قبول آن و اما در آیت سیم آنکه شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان
ذکر کرده است که معنی لعلکم تفلحون آنست که باشید که سعادتمند شوید و فیروزی
یابید و هیچ شک نیست که حصول رضای او تعالی وحده از اعاظم سعادات و فوز

بسعادت قبول طاعت بهترین فیروز بها و تفسیر کرده است شیخ مذکور
فلاح را در قول خدای تعالی که **وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** بنجاح و فوز که
عبارت از فیروزی یافتن و سعادتمند شدنست و شیخ ابو جعفر طوسی
رحمه الله نیز در تفسیر خود که موسوم بتبیانست گفته که مراد بمفلحون ارباب نجاح
و فیروزیند یعنی آنانکه ادراک کرده اند و یافته اند آنچه خواسته اند از خدای تعالی
بسبب اعمال خیری که از ایشان در وجود آمده است و بازای ایمانی که به پیغمبر
و دین او آورده اند و آن نیست مگر فیروزی و سعادتمندی و در تفسیر قاضی بیضاوی
واقعست که المفلح هو الفایز بالمطلوب و همین معنی در کشاف نیز واقعست
آری تفسیر کرده است شیخ ابو علی طبرسی فلاح را در کریمه **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**
بفوز بثواب نهایتش آمدن فلاح در آیت مذکور باین معنی لازم ندارد که
هر جا واقع شود بر آن معنی حمل باید کرد و بر تقدیری که بر آن معنی محمول شود استدلال
بآن بر مطلب مذکور کافی تمامست بلکه جمله لعلکم تفلحون جمله حالی باشد اما اگر تعلیلیه
محمول شود چنانچه شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه نقل کرده است آیت مذکور مطلقا
دلالت بر مدعی نخواهد بود چه بر آن تقدیر معنی چنین خواهد بود که بر آن وجه بعمل آید تا
بعمل آوردن مذکور سبب آن شود که شما بثواب فایز شوید و از عذاب برهید و این معنی
لازم ندارد که اگر باین قصد کنند عمل صحیح باشد نمی بینی که وضو سبب سرد شدن و
نظافت اعضا میشود و اگر در وضو آنرا قصد کنند باتفاق وضو باطلست و اگر هم
کنند قصد آنرا با قصد قربت در صحت آن خلاف کرده اند چنانچه خواهد آمد پس هرچه
پس هر چه عمل سبب آن شود لازم نیست که قصد آن صحیح باشد و اولی آنست
که استدلال کنند بر مطلب مذکور بحدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بطریقی که حسنست از هرون بن خارجه از امام

جعفر صادق علیه السلام که گفت العباد ثلثة قوم عبدوا الله عز وجل خوفا
فتلک عبادة العبید و قوم عبدوا الله تبارک و تعالی طلبا للثواب فتلک
عبادة الاجراء و قوم عبدوا الله عز وجل حبا له فتلک عبادة الاحرار و هی
افضل العبادة یعنی عبادت کنندگان سه صنفند گروهی عبادت خدای
میکنند و قصد ایشان ترس از عذاب اوست و این عبادت بندگانست که بواسطه
تادیب خداوندان باوامر و نواهی ایشان قیام مینمایند و برخی بعبادت
او قیام می نمایند بواسطه خواهش ثواب او و این عبادت مزدورانست
که بواسطه بدست آوردن اجرة آن بعمل قیامی نمایند و جمعی عبادت او را
بر پای میدارند بواسطه محبتی که باو دارند و این عبادت خردمندان و آزادگان
و متقیان است و این عبادت بهترین عبادتهاست برین وجه که بگویند قول
حضرت درین حدیث که هی افضل العبادة یعنی این عبادت بهترین
عبادتهاست اشعار بر آن دارد که آن دو قسم اول نیز اتصاف
ببهی دارد پس صحیح باشد چه عبادت باطل بهیچ نحو بهی متصف نیست
پس مطلوب که صحت عبادتست کافی که بقصد حصول ثواب و خلاصی از
عذاب بعمل آمده باشد ثابت باشد **غایش دوم** جمعی مانعند از آنکه در نیت
قصد تحصیل ثواب و خلاصی از عذاب واقع شود و قصد مذکور را چنانچه از کلام
ایشان فهم میشود باعث ترتب فساد عبادت میدانند و اگرچه با قصد قربت
جمع شود و اما با فی ضمایمی که عبادت سبب حصول آن میشود خواه قصد شود
و خواه نه مثل خلاصی شدن از نفقه دادن بنده بسبب آزاد کردن او در کفاره
و پرهیز از طعام در روزه داشتن و برد و خشک شدن اعضا در وضو و اعلام
مامومین بدخول در نماز بتکبیر احرام و دفع الوقت کردن غریم باشتغال بنماز و امثال

طواف خانه کعبه وامثال آن از عبادات ومحافظت متاع خود در
برخواستن نماز شب وامثال آن ظاهر آنست که قصد آنها نیز نیت
ایشان بطریق اولی باعث فساد عبادت باشد واما آنانکه بقصد تحصیل
ثواب را باعث فساد عبادت نمیدانند خلاف کرده اند در آنکه این
قصدها مبطل هست یا نه اکثر از ایشان بران رفته اند که مبطل نیست
چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در کتاب مبسوط وشیخ ابو القاسم
در معتبر شرح مختصر نافع وشیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تحریر
الاحکام ومنتهی جزم باین کرده اند وگفته اند که امور مذکور چون البته حاصلست
قصد آن بعد از آنکه قصد قربت متحقق باشد نقصانی ندارد و بر اثبات
وارد می آید که لزوم حصول آن چنانچه سبق ذکر یافت لازم ندارد صحت
قصد آنرا ومتاخرین علمای ما رضوان الله علیهم حکم کرده اند ببطلان
عبادت گاهی که با قصد قربت یکی از قصدهای مذکور جمع شود وشیخ
جمال الدین مطهر در کتاب نهایه وقواعد الاحکام اختیار این قول کرده
وشیخ فخر الدین ولد او وشیخ شهید علیه الرحمه در کتاب بیان نیز تابع
آن شده اند واین قول را رجحان داده بنا بر آنکه اخلاص که در عبادت
مطلوبست با نضمام قصد امور مذکور فوت میشود واین مذهب [illegible]
وشیخ شهید در قواعد خود احتمال تفصیل نیز راه داده است برین وجه
که اگر مقصود بالذات قصد قربت باشد وقصدهای دیگر بتبعیت
آن واقع شود عبادت صحیحست واگر امر برعکس باشد یا هر دو مقصود
بالذات باشند باطل وباید دانست که آنچه قصد آن با نیت قربت ضم
میشود اگر فی نفسه رجحان شرعی داشته باشد یعنی واجب باشد تا

سنت

یا سنت وقصد آن از روی وجوب یا سنت کند مثل امساک از طعام در روزه
داشتن گاهی که بواسطه حفظ بدن امساک مذکور واجب شده باشد واعلام مأمومین
بدخول در نماز بقصد راهنمونی بر خیر مناسب امنیست که ضرر در صحت عبادت نکند
چه قصد آن منافی قصد قربت نیست بلکه موکد آنست بحث در ماموریت که فهم
آن با نیت قربت ملاحظه رجحان آن نتواند نمود پس روزه کسی که با نیت
قربت در آن قصد امساک از طعام کرده باشد بواسطه حفظ بدن صحیح خواهد بود
خواه روزه مذکور واجب باشد وخواه سنت وخواه واجب مذکور متعین
باشد مثل روزه رمضان ونذر معین وخواه غیر معین باشد مثل روزه قضا
ونذر غیر معین نهایتش در خاطر از صحت روزه غیر معین شکی هست وعدم
صحت نیز احتمال دارد والله اعلم **نمایش سیوم** تعریف کرده اند بعض
فقهای ما نیت را بارادهٔ ایجاد الفعل علی الوجه المامور شرعا یعنی ارادهٔ
موجود ساختن فعل بروجهی که از جانب شارع امر بآن شده ومراد او بارادهٔ
ارادهٔ فاعلست وبفعل آنچه اعم باشد از فعل وباز داشتن نفس از ترک فعل
تا بیرون رود از تعریف مذکور ارادهٔ خدای تعالی مر افعال بندگان را زیرا
که آن اراده فاعل نیست وداخل شود نیت روزه ونیت احرام حج را
مثال آن با آنکه بحسب ظاهر اراده فعل نیست بلکه اراده ترک فعلست وعلی
الوجه المامور به شرعا متعلقست باراده نه بایجاد ومراد او نیست که اراده بران
وجه باشد تا عزم از تعریف بیرون رود چه در عزم لازم نیست که اراده
بران وجه باشد بلکه عزم بر فعل ارادهٔ ایجاد آنست بر سبیل نیت خواه بر
وجه مامور به باشد وخواه نه واین تعریف را علامه در کتاب قواعد الاحکام ذکر
کرده وشیخ علی رحمه الله بران اعتراض کرده است که اگر از مامور به واجب

اراده کرده بنابر آنکه امر در حقیقت از برای وجوبست و در غیر وجوب بطریق مجاز
استعمال میشود لازم می آید که شامل نیت سنت نباشد پس تعریف
جامع نخواهد بود و اگر اراده کرده است بآن مطلق آنچه فعل آن مطلوب باشد
و از جانب شارع رخصت آن حاصل و اگرچه بر وجه اباحت بوده باشد مثل
آنچه مطلوبست در قول خدای تعالی وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا یعنی هرگاه محل
شدید و احرام خود را باتمام رسانیدید رخصتست شما را که صید کنید با آنکه حمل
کلام است بر معنی مجازی صادق خواهد بود بر اراده بوجود آوردن افعال
مباحه و حکم بر نیت بودن آن نزد فقها بقدر دور است تمام شد ترجمه کلام
شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد و در کلام او نظر است زیرا که مأموربه عبارت
از امریست که بفعل آوردن آن بحسب شرع رجحان داشته باشد
بر ترک آن پس سنت داخل باشد و مباح خارج نزد غیر کعبی که قایلست
باآنکه آنچه رخصت آن نیز از جانب شارع واقع شده باشد فعلش بر
ترک رجحان دارد و اینکه ملاحظه میشود که دخول سنت در مأموربه
منافات دارد با آنچه مختار محققین است که استعمال امر در وجوب بحسب حقیقت
و در غیر وجوب بحسب مجاز و هر لفظی که در تعریف استعمال می یابد ظاهر است
که بر معنی حقیقی مستعمل باشد اصلی ندارد بواسطه آنکه مراد ایشان بامری که گفته اند
بحسب حقیقت از برای وجوبست صیغه افعلست و آنچه در معنی آن باشد نه لفظ
امر که مرکب از الف و میم و راست چه امر مذکور نزد ایشان از برای معنیست
که مشترکست میان واجب و سنت یعنی مطلق ترجیح و بهتری زیرا که حکم کرده اند
بآنکه سنت نیز حقیقتا مأموربه است چنانچه قاضی عضد در شرح مختصر اصول
نقل آن کرده است و حکم مذکور چنانچه مخفی نیست تقاضای اشتراک میکند د

نهایت آنچه توان گفت درین باب آنست که اعتراض شیخ علی رحمة الله علیه
مبنی بر اغماض عینی باشد از آنکه مأموربه شامل سنت نیز هست و ایشان حکم بر
شمول مذکور کرده اند و غرض او ضایع ساختن تعریف در اصل نباشد بلکه بحث
او با علامه قدس سره بحث الزامی باشد زیرا که علامه اگرچه در کتاب نهایه تردد
کرده است در آنکه سنت مأموربه هست بحسب حقیقت یا نه اما در تهذیب
اصول جزم کرده است بآنکه سنت مأموربه نیست و بحث مذکور با او بنابر مذهب
او میست نهایتش بنابرین چندان نفعی بر بحث مذکور مترتب نخواهد بود بلکه
باآنکه ظاهر از کلام او آنست که مراد او اعتراض بر تعریف باشد و اثبات آنکه
تعریف بر وجه خوب نیست نه بحث الزامی والله اعلم نمایش چهارم
اشتهار یافته است میان علمای ما رضوان الله علیهم که از جمله دلایل آنکه
در عبادت ناچار هست از نیت و تا نیت نکنند عبادت صحیح نیست قول
خدای تعالی است در کلام مجید که وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ
لَهُ الدِّينَ و در دلالت این آیت بر مطلب مذکور نظر هست زیرا که ذهب
آیت بحسب ترکیب مفعول مخلصین و افست و ضمیر امروا راجعست باهل
توراة و انجیل مراد امینت والله اعلم که مأمور نشده اند یهود و نصاری
مگر آنکه بندگی کنند خدا را در حالتی که مخلصین باشند در بندگی خود و کسی امثل
عزیر و عیسی شریک او نسازند در بندگی او چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر
خود که موسوم بجوامع الجامع است حالی که تفسیر این آیت میکند گفته است که
معنی آیت آنست که مأمور نشده اند ایشان در توراة و انجیل مگر این برگزیده
ولیکن تحریف کرده اند کتاب خود را و مبدل کرده اند احکام آن را با آنچه میخواسته اند
و صاحب کشاف نیز در کتاب خود معنی این آیه را برین وجه ذکر کرده و نیز

شیخ مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده است که مخلصین له الدین درین آیت کنایه از آنست که می باید مخلوط نسازند عبادت او را بعبادت غیر او و قاضی بیضاوی در تفسیر خود گفته است که مخلصین له الدین باین معنیست که در بندگی او کسی را شریک او نسازند و ملا نظام الدین نیشابوری نیز در تفسیر خود میگوید استدلال کرده اند باین آیت برآنکه ایمان عبارتست از مجموع اعتقاد بجنان و عمل بارکانست زیرا که خدای تعالی یاد کرده است عبادت خود را بر وجهی که باخلاص باشد و اخلاص عبارت از توحید و یگانه دانستن خداست و شریک نساختن کسی با او در عبادت او و بعد از ان عطف کرده است بران قیام بنماز و اتیان باداء زکات را پس اشارت کرده است بمجموع و گفته است **وَذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ** ورد کرده اند بعضی این استدلال را بآنکه لانسلم که ذلک اشارت بمجموع توحید و قیام بنماز و ادای زکات باشد چرا نشاید بود که اشارت بتوحید تنها باشد و اعمال مذکوره جزو دین قیم نباشند و بالجمله از سخنان این جماعت بظهور رسید که آیت مذکور بر غیر این دلالت ندارد که اهل کتاب مامورند بآنکه عبادت ایشان مر خدا را در حالی که از ایشان واقع میشود که قایل باشند بوحدانیت و یکتایی او و کسی را در عبادت خود شریک او نسازند و اصلا دلالت ندارد برآنکه ناچار است در عبادت از نیت بهیچ یک از دلالات مشهوره بلکه نهایت آنچه از آیت استنباط آن توان کرد آنست که عبادت مشرکین صحیح نیست و کجاست این مطلب تا آنچه مدعای ایشانست فتدبر **مترجم گوید** وجه تدبر در حاشیه بر توجیه مذکور است که میتواند بود و مراد بشریک نساختن غیر کسی در عبادت این باشد که عابد قصد کند در عبادت خود محض تقرب بخدای را

ونیت عبادت از آنست و ممکنست که سخنان مفسرین که مذکور شد نیز بهمین معنی محمول شود و بخاطر میرسد که این احتمال رفع بحث مذکور از دلیل نکند زیرا که با وجود این احتمال هیچ شک نیست که احتمال اول نیز قایمست و اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال خصوصا که اصل عدم وجوب نیتست فتدبر و باید دانست که آیت مذکور اگرچه در باب یهود و نصاری نازل است و حکایت از تکلیف ایشان میکند بآن و از تکلیف ایشان بر امری تکلیف ما بآن امر لازم نمی آید اما قول خدای تعالی در آخر آن که **ذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ** یعنی و آن عبادت مقرون باخلاص طریقه ملت مستقیم است اشعار بر آن دارد که امر مذکور در شریعت ما نیز ثابت باشد و ازین جهتست که علمای ما بر مطلب مذکور باین آیت استدلال کرده اند والله اعلم **تایید عزم** باید دانست که ناچار است در نیت از قصد بوجود آوردن فعل پس کسی که تصور فعلی کند بی آنکه قصد کند بوجود آوردن آن را در حقیقت نیت نکرده خواهد بود و گاه هست که اطلاق میکنند نیت را بر نفس تصور مذکور هرچند مقرون بقصد ایجاد نباشد چنانچه در عبارت فقها واقع است که اگر متوضی نیت کند رفع حدثی را و در واقع آن حدث از و واقع نشده باشد اگر نیت مذکور از وی غلط باشد و او را در آن اشتباه شده باشد وضوی او صحیحست و اگر از روی عمد و دانستگی باشد باطل زیرا که در صورت غلط هیچ شک نیست که قاصد رفع حدث فی الجمله هست اما در صورت عمد قصد مذکور نمیتواند بود که از او واقع شده باشد بلکه آنچه از و واقع شده مجرد تصور و حکایت نفسست و ازین جهتست که حکم ببطلان عبادت او کرده اند چه عبادت او در آن صورت در حقیقت مقرون به نیت نیست و آنچه او صورت نیت داده آن را از قبیل ملاعبه و بازی کردن بعبادتست

قال العلامه فی بحث نیت الوضوء من نهایة الاحکام لا یجب التعرض
لنفی حدث معین فان نواه وکان هو الثابت صح اجماعا ولو کان
غیره فان کان غالطا فالاقرب الصحة لعدم اشتراط التعرض لها فلا
یضر الغلط فیها وان کان عامدا فالاقرب البطلان لتلاعبه بالطهارة یعنی
واجب نیست در وضو قصد رفع حدث معین پس اگر نیت کند آنرا او
در واقع محدث بآن حدث باشد وضوی او باجماع صحیح است واگر حدث
دیگر موجب وضوی او شده باشد اگر قصد او از روی غلط و اشتباه باشد
اقرب در فتوی آنست که وضوی او صحیحست و اگر از روی عمد و دانستگی باشد
اقرب بطلان آنست بواسطه تلاعب و بازی کردن او بطهارت پس
قول او که لتلاعبه بالطهارة و حمل او را بر بازی و ملاعبه و بطهارة حمل
کردن اشارتست بانکه در آن صورت نیت در واقع حاصل نیست الا
از قبیل ملاعبت و بازی نمی بود و رافعی که از علمای اهل سنت است در کتاب
عزیز که از مصنفات اوست میگوید اذا نوی رفع حدث النوم ولم
ینم بال نظر فان کان غالطا صح وضوئه وان کان عامدا لم یصح لانه
تلاعب بالطهارة یعنی اگر نیت کند متوضی رفع حدث خواب را مثلا و در
واقع خواب نکرده باشد بلکه موجب وضوی او بول باشد بخاطر آورد اگر نیت
مذکور بر سبیل غلط از او واقع شده باشد وضوی او صحیحست و اگر از روی عمد
و دانستگی باشد و داند که از او خواب واقع نشده است وضوی او
صحیح نیست زیرا که او در آن صورت ملاعب و بازی کننده خواهد بود
بالطهارت پس دانسته شد که فقها غلط کننده را با آنکه گفته اند و عامد را
لاعب و بازی کننده بواسطه آنکه در صورت غلط قصد رفع حدث نی

الجمله ازو واقع است و در صورت عمد نه و نیت گفتن آنکه در عبارات
مذکور از ایشان واقع شده از روی مجاز است بعلاقه تشبیه و صحیح بسیار
هست که فقها بر آنچه بصورت چیزی باشد اسم آن چیز اطلاق میکنند
چنانچه گفته اند هرگاه کشتگان مسلمانان و کشتگان کفار بهم مخلوط شوند
چنانچه تمیز ایشان از یکدیگر نتوان کرد واجبست که بر همه نماز گذارند و قصد
کنند در نیت نماز بر مسلمانان را با آنکه بعد از آنکه نیت مخصوص مسلمانان
شد در حقیقت بر کافران نماز نخواهد بود که انما الاعمال بالنیات و همچنین گفته اند
واجبست غسل حیض بر زن ذمیه که شوهر او مسلمان باشد گاهی که از حیض
پاک شود بمذهب جمعی که قایل اند بانکه جواز وطی او موقوف بر غسلست پس با آنکه
آنچه ازو بصورت غسل واقع میشود در واقع غسل نیست بواسطه شرط غسل
نیست و نیت چون قصد قربت جزو اوست از کافر نمیتواند واقع شد زیرا
که قصد قربت که مراد از آن اینجا قصد امتثال امر شارعست از کافر متصور
نیست چه او خود را بهیچ یک از اوامر شرعی مامور نمیداند اطلاق غسل بر آن کرده اند
بنابر آنکه صورت غسل دارد و بالجمله ایشان بر آنچه بصورت نیت است اطلاق
نیت کرده اند از روی مجاز و اراده نکرده اند بآن آنرا که در صورت عمد در
واقع ناوی ام غیر واقعست تا وارد آید بر ایشان آنچه ملا جلال دوانی
در رساله انموذج بر ایشان وارد داشته است و گفته است که نیت عبارت
از قصد است و قصد رفع آنچه اعتقاد حصول آن نداشته باشند محال
که از چیزی که واقع شود جائی انسان پس قصد رفع حدثی که میداند که ازو
واقع نشده است متصور نباشد مگر آنکه از روی غلط و اشتباه باشد پس
تقیید آن بغلط که در کلام ایشان واقع شده غلط باشد مترجم له

کفاره

آنکه

اگرچه دفع ایراد فاضل دوانی درین مقام که از مصنف دام ظله بر وجه نیکو
در نهایت دقت و لطف است و تحقیق مذکور بحث او مندفع نهایتش مسلم
که عنوان مبحث ساخته اند بخاطر قاصر میرسد که عباراتی که از فقها نقل کرده اند
ظاهر آنست که بر سبیل استشهاد باشد نه بر سبیل تنظیر استشهاد آن شواهد
شد با آنکه دعوی مذکور که اطلاق فقهاست نیت را بر مجرد تصور فعل بی آنکه
مقرون بقصد ایقاع باشد چنانچه مخفی نیست محتاج باستشهاد است پس اگر
عبارتی از فقها نقل میشده که متضمن آن اطلاق میبود با ذکر آن بی تکلف
بر سبیل استشهاد وقوع یافت انسب میبود و بر آن وارد نمی آمد که چون غرض
چنانچه ظاهر است رفع بحث فاضل دوانیست از عبارت فقها عین عبارتی
را که بحث او با آن بنا ان بر آن عبارت آنست بر وجهی ساختن بقدر از طور مناظره
دور است
الخامس این حدیث ظاهر است که نیت از اصل عمل بهتر است یا
افضل عمل بیشتر و نیز در طرق خاصه و عامه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که نیة المؤمن خیر من عمله و علما در توجیه این معنی چند وجه ذکر کرده اند
اول آنکه مراد به نیت مؤمن اعتقاد حق اوست که عبارت از ایمان او
باشد و هیچ شک نیست که ایمان او بهترین اعمال اوست زیرا که اثری که بر آن
مترتب میشود جاوید بودن در بهشت و خلاص است و عدم آن باعث
جاوید بودن در دوزخ بخلاف سایر اعمال حسنه که اینچنین نیست و
باین توجیه رفع اشکال دیگر از آنچه در تتمه این حدیث روایت شده است
نیز میشود چه تتمه این بر بنوجه منقولست که نیة الکافر شر من عمله یعنی نیت کافر
بدتر است از عمل او و این معنی بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه در حدیث
وارد است که ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة لم تکتب علیه حتی یعملها

مقدم بر م

حدیث م

یعنی بدرستی که فرزند آدم هرگاه قصد کند اقدام بگناهی را بر او نمی نویسند
آنرا و عقابی بر آن مترتب نمیسازند تا بعمل نیاورد و آنرا چه هرگاه بمقتضای مضمون
این حدیث بر نیت معصیت فی نفسها عقابی مترتب نباشد و عقاب بر مجرد
عمل مترتب باشد چون تواند بود که نیت کافر بدتر از عمل او باشد پس چون بنا
بر توجیه مذکور نیت کافر عبارت از اعتقاد باطل و کفر او خواهد بود و شک نیست
حدیث مذکور را اینکه اعتقاد باطل و کفر کافر از عمل او بدتر است و ظاهر است
که این منافات ندارد با آنچه مفاد حدیث مذکور است اشکال مذکور مندفع باشد
مقدم بر دوم آنکه مراد اینست که نیت بی عمل از عمل بی نیت و این توجیه قرار کرده
که بهتری از شیئی تقاضای آن میکند که در آن شیئی خیر فی الجمله خوبی باشد و عمل
بی نیت مطلقا خوبی نیست سیوم آنکه مؤمن نیت بسیاری میکند
که زمانه یاری او نمی نماید که منوی از و بعمل آید پس ثوابی که او را از نیت
بهم میرسد بیشتر باشد از ثوابی که از عمل حاصل میشود و این توجیه را باین وجه
نبوی نسبت میدهند چهارم آنکه طبیعت نیت بهتر است از طبیعت
عمل زیرا که بر نیت تنها عقابی مترتب نمیشود بلکه اگر نیت خیر است بر آن
ثواب مترتب است و اگر نیت شر است وجودش مثل عدمست و عقابی
بر آن مترتب نیست بخلاف عمل که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال
ذرة شرا یره پس باین اعتبار نیت بهتر از عمل باشد و این توجیه از سوانح
طبع والد بزرگوار است قدس سره العزیز پنجم آنکه نیت کار دل است
و عمل کار اعضا و دل اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد
از عمل اعضا نمی بینی که خدای تعالی مجید نماز را که عمل اعضاست وسیله یاد خود
خود ساخته است که عمل دل است جایی که می فرماید اقم الصلوة لذکری

بهتر است از عمل م

در کلام م

یعنی بر پای داشتن نماز را بواسطهٔ آنکه وسیله‌ای باشد و ظاهر است
که مقصود اشرف است از وسیله و نیز اعمال دل از نظر مردم مستور است و احتمال
ریا در آن نمیگنجد بخلاف عمل اعضا که اغلب مقرون بریاست پس ازین جهت عمل
دل بهتر باشد از عمل اعضا **ششم** آنکه مراد آنست که نیت بعض اعمال مشکله
مثل حج و جهاد و امثال آن بهتر است از نفس بعض اعمال خفیفه مثل تلاوت آیتی از
قرآن و تصدق بیک درهم و آنچه ازین قبیل باشد **هفتم** آنکه لفظ خیر درین حدیث
اسم تفضیل نیست بلکه مدعی آنست که نیت مؤمن عمل خیریست از جملهٔ اعمال او
نه عمل خیر و من من تبعیض است و این توجیه از سید مرتضی علم الهدی
منقولست و باین رفع میشود تنافی که میان حدیث مذکور است و میان
حدیثی که از پیغمبر صلوات الله علیه مرویست که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین
اعمال عملیست که مشقت در آن بیشتر است چه مدلول حدیث مذکور تقاضای
آن میکند که عمل بهتر باشد از نیت زیرا که مشقت در آن بیشتر است و اشکال
مشهوری که چنانچه سبق ذکر یافت در آخر این حدیث کرده اند که نیة الکافر شر
من عمله چه بنابرین توجیه لفظ شر نیز در آن فقره اسم تفضیل نخواهد بود و حاصل
معنی این خواهد بود که نیت کافر شریست از جملهٔ اعمال او و بهاتمش این توجیه چنانچه
مخفی نیست درین حدیث که ما در صدد بیان آنیم جاری نمیتواند شد **مترجم**
گوید در رفع اشکال مذکور از حدیث آن حدیث باین توجیه نظر است چه
اشکال مذکور بنابر آنچه گذشت منافی میان مفاد آن فقره و میان حدیث
ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة الخ و هیچ شک نیست که چنانچه حدیث مذکور
بحسب ظاهر تقاضای آن میکند که نیت کافر بدتر از عمل او نباشد تقاضای
آن میکند که نیت او شر نیز نباشد زیرا که شر درین مقام سوای این معنی نیست

که موجب عقاب باشد و مفاد حدیث آنست که قبل از اقدام بعمل عقابی بر نیت
مترتب نیست پس منافات مذکور بحال خود باشد اگر گویند مفاد حدیث
ان ابن آدم اذا هم بالسیئة زیاده ازین نیست که قبل از اقدام بعمل شر بر نیت آن
عقابی مترتب نیست و این معنی منافات ندارد با آنکه بعد از اقدام بعمل
ترتب یابد برین وجه که بر نیت جدا عقاب کنند و بر عمل جدا و شر بودن نیت کافر
میتواند بود که ازین جهة باشد میگوییم اگر این تقریر تمام شود بدون این توجیه
بر تنافی میان حدیثین نخواهد بود زیرا که چنانچه میتواند بود که بعد از اقدام
بعمل بر نیت کافر جدا عقاب مترتب باشد و بر عمل جدا میتواند بود که
عقابی که بر نیت او بعد از اتیان بعمل مترتب میشود زیاده باشد از عقابی
که بر عمل مترتبست پس نسبت این اشکال بتوجیه مذکور بلکه بتوجیه اول نیز
وجهی ندانسته باشد فتدبر و در رفع این تنافی و اشکال بوجهی دیگر نیز گفته اند
و آن آنست که مراد بقول حضرت که افضل الاعمال احمزها آن باشد که هر
عمل را که ممکن باشد که بانحای مختلفه بجای آورند بهترین آنها نحویست که
تحمل مشقت و تعب در آن بیشتر باشد مثل آنکه روزه که در ایام تابستان
و بلاد گرم سیر داشته شود ثواب آن بیشتر است از روزه ایام زمستان و در بلاد سرد
سیر داشته شود و زکوتی که در وقت گرانی غله یا در حال نا داری داده شود بهتر است
از زکوتی که در وقت ارزانی و در حال توانگری بدهند پس منافات نباشد میان
آن و میان حدیث نیة المؤمن خیر من عمله بلکه نیت نیز بانحای مختلف میتواند بود
که واقع شود و هیچ شک نیست که نیتی که مقرون باخلاص صرف باشد تحمل
مشقت خواهد داشت و ثواب آن بیشتر خواهد بود از بعض نیتها که بر آن وجه
نباشد **هشتم** آنکه مراد به نیت متأثر شدن دلست نزد عمل و انقیاد او بجا

طاعت پروردگار و روی آوردن او بآخرت و از دنیا برگشتن و لذات آن
هیچ شک نیست که این معنی شدت پیدا می کند و زیاده میشود وگاهی که جوارح و
اعضا نیز مشغول طاعات و عبادات باشند و از مباشرت معاصی و منهیات
باز آید زیرا که میان دل و اعضا علاقه ایست تام که منشا تاثیر ایشان از
یکدیگر میشود و اگر دل المی را دریافت مثل ترس و دهشت و امثال آن اعضا
در لرزه و رعشه می افتد و برقرار نمی ماند و دل در حقیقت حاکم و متبوعست
و جوارح و اعضا بمنزلهٔ رعایا و اتباع او و مقصود اصلی از عمل جوارح تاثیر
دلست پس [illegible] گمان که نهادن پیشانی بر زمین که در نماز واجب ا
ست غرض رسیدن پیشانی بر زمین است بلکه غرض آنست که بحکم عادت
باعث زیادتی تواضع دل شود زیرا که کسی که نفس خود را در مقام تواضع
و انقیاد دریافت اگر استعانت از اعضا بجوید و اعضای خود را
نیز در صورت تواضع درآورد تواضع قلبی او شدت می یابد اما کسی
که سجده کند و از معنی تواضع غافل باشد و دل خود را باشتغال
دنیوی و لذات آن مشغول دارد هیچ شک نیست که اثری از سجده
او بدل نخواهد رسید بلکه وجود سجود او با عدمش مساوی بود خواه
و نظر بغرضی که از آن مطلوبست پس نیت در حقیقت روح عملست [illegible]
دل و مادهٔ حیات او پس افضل از او باشد و این وجه نزدیک است بوجه
پنجم که سبق ذکر یافت نهم آنکه نیت عبارت از مجرد این قول نیست که
در وقت نماز و روزه و درس گفتن مثلا بگویی نماز میکنم یا روزه میدارم
یا بدرس گفتن قیام مینمایم تقرب بخدا و معانی این الفاظ را بخاطر گذرا
نی هیهات کجاست این معنی با آنچه ارباب تحقیق نیت میدانند زیرا که این

مجرد حرکت دادن زبانی و حکایت نفسیست و نیت در حقیقت برانگیختن
نفس است و مایل ساختن او بآنچه غرض و مطلوب اوست که عبارت از حصول
رضا و قرب حقست و این برانگیختن و میل هرگاه او را حاصل نباشد بمجرد تکلم
باین کلمات و تصور معانی آن بهم نمیتواند رسید و تکلم او باین کلمات در آن
حال از قبیل گفتن سیر خواهد بود که اشتهای طعام بهم میرسانم و مایل بآن میشوم
بقصد آنکه او را باین کلام اشتها و میل مذکور بهم رسد و مثل گفتن کسی که دل او از
محبت شخصی فارغ باشد عاشق میشوم فلانرا و قدم در بادیهٔ دوستی و لطافت
او می نهم بلکه راهی از برای بدست آوردن میلان خاطر بچیزی و اقبال دل بسوی
آن نیست مگر تحصیل اسبابی که باعث میلان و اقبال مذکور باشد و اجتناب
از اموری که منافی آنست و نفس برانگیخته نمیشود و بجانب فعلی و میل بآن نمی نماید
مگر بسبب دست آوردن اموری که مناسبتی بآن داشته باشد و مربوط بآن
باشد بحسب صفاتی که غالبست بر آن و احتراز جستن از اموری که ضد آنست
پس هرگاه غالب شود بر دل مدرس مثلا دوستی و میل بشهوت نفس و اظهار
فضیلت در روی آوردن طلبهٔ علم باو و انقیاد ایشان سخنان او را [illegible]
آینه او را ممکن نخواهد بود درس گفتن بقصد قربت و غرض انتشار علم و ارشاد
جاهلان و هدایت گمراهان بلکه درس گفتن او نخواهد بود مگر بواسطهٔ تحصیل مقاصد
باطله و اغراض فاسده و اگرچه بزبان آورد که درس میگویم تقرب بخدا و بخاطر گذراند
معنی آنرا و مادام که نقش صفات مذکور را از لوح خاطر مرتفع نسازد اصلا اعتباری
بر نیت او نخواهد بود و همچنین هرگاه دل تو نزد نیت نماز فرو رفته باشد بفکر
لذت دنیا و همگی همت خود را مصروف تحصیل آن داشته باشی میسر نخواهد بود
که همگی میل خود را متوجه اقبال بنماز سازی و بدست آوری میلان خاطر خود را

بسوی آن بلکه دخول تو در نماز از روی تکلف و خوف ابرار آن داشتن
خواهد بود و گفتن تو که نماز میکنم از قبیل گفتن تشنه خواهد بود که اشتها بهم رسانیدم
و گفتن فارغ دل که عاشق میشوم حاصل آنکه نیت کاملی که در عبادت بکار آید
آید بر وجهی که مخلوط میل خاطر و اقبال بدنیا نباشد و قلع و قمع مواد آنچه منافی اخلاص
و تقرب باشد از خاطر کرده باشد میسر نیست تا دل خود را بالکلیه از امور دنیا
و شکر آن باز نگردانی و دامان خاطر خود را از آلایش تعلقات ذمیمه
دنیه پاک نسازی و قطع نظر از حظوظ عاجله دنیویه نکنی پس نیت بمراتب اشق
و احمز باشد از سایر اعمال و منافات نباشد میان حدیث نیة
المؤمن خیر من عمله و آنچه این حدیث متضمن آنست و میان حدیث
افضل الاعمال احمزها بلکه موکد و مقرر یکدیگر باشند والله ولی التوفیق

حدیث سی و ششم روایت شده است باسنادی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب
از احمد بن محمد از ابن فضال از کسی که از او نقل کرده است از امام جعفر
صادق علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته ثم قال ان السنة لكثير من
تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لكثير من تاب قبل موته
بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان جمعة لكثير من تاب قبل موته بيوم قبل الله
توبته ثم قال ان يوما لكثير من تاب قبل ان يعاين قبل الله توبته
شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز به
مشتمل بر دو نمایش نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است
رسول خدای صلوات الله علیه و آله که هر کس توبه کند از گناهان خود پیش

از رسیدن

رسیدن اجل موعود بیک سال هر آینه قبول می کند حضرت عزت
توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستی که سال هر آینه بسیار است هر کس توبه کند
پیش از مردن خود بیکماه قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن
فرمودند بدرستی که ماه هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود
بجمعه یعنی بیک هفته قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن فرمودند
بدرستی که هفته هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود
بیک روز قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمودند
بدرستی که روز هر آینه بسیار است هر کس در مقام توبه شود قبل از آنکه
معاینه بیند قبول میکند خدای تعالی توبه او را نمایش دوم من تاب
قبل موته بسنة توبه در لغت بمعنی رجوع و برگشتن است از امری که
آن را به بنده نسبت میدهند و گاه بخدای چون به بنده نسبت دهند
بمعنی برگشتن از معصیت و گناهکاریست بسوی طاعت و فرمانبرداری
و چون بخدای اسناد کنند برگشتن از عقوبت و عذاب به لطف و آمرزگاری
و در اصطلاح پشیمانی از گناه است بواسطه آنکه گناه است و قید
اخیر بواسطه آنست که بیرون رود از تعریف توبه پشیمانی از
شراب خوردن مثلا بواسطه آنکه مضر است به بدن و بعضی زیاده کرده اند
بر آن عزم بر ترک معاودت بگناه را ابدالآباد یعنی دل نهادن بر آنکه
دیگر هرگز بر سر آن نرود و ظاهر آنست که عزم مذکور لازم آن پشیمانیست
و هرگز از آن منفک نمیشود و کلام تمام در این مقام آنست که توبه دست
نمیدهد مگر بحصول سه امر اول دانستن آنکه گناه حجاب است میان بنده
و خداوند که مانع می آید از سعادت لقای او و زهریست قاتل

بجانب

نسبت بکسی که مباشر آن میشود پس چون این معنی را دانست و
یقین کرد هر آینه او را حالت دیگر دست دهد که آن ام دوم است
از امور ثلثهٔ مذکوره و آن اندوهگین شدن نفس است بواسطهٔ از دست
رفتن سعادت لقای محبوب حقیقی و تأسف داشتن او بر ارتکاب
اموری که باعث آن شده و خود این تألم و تأسف زیادتی کرده
بسیار حالت دیگر دست میدهد که ام سیم است از امور مذکور
و آن قصد سه جهت است که یکی تعلق بزمان حال دارد و یکی بزمان
آینده و یکی بزمان گذشته اما آنکه تعلق بزمان حال دارد ترک
گناهیست که مباشر آن بوده و آنکه بزمان آینده متعلقست دل نهادن بر
عدم ارتکاب آنست و قرار دادن با خود که دیگر بسر آن نرود تا آخر
عمر و آنچه بزمان گذشته نسبت دارد تدارک و تلافی طاعات و عبادات
که از او فوت شده مثل قضا کردن نمازهائی که ادای آن نکرده و بیرون
آمدن از مظالم و حقوق مردم که در ذمهٔ او قرار گرفته و امثال آن و این سه حالت
یعنی دانستن ضرر گناه و پشیمانی از ارتکاب آن و قصد امور مذکوره که
تعلق بازمنهٔ ثلثه دارد امری چندند بر یکدیگر مرتب که حصول هر یک از آن
لازم دارد حاصل بودن دوی دیگر را گاه هست که بر مجموع این سه
اسم توبه اطلاق میکنند و هر سه را با هم توبه میگویند و بسیار است که
توبه را بر حالت دوم که پشیمانی مذکور است اطلاق میکنند و حالت
اول را مقدمهٔ آن میدانند و حالت سیم را ثمره و نتیجهٔ آن و گاه هست که
مجموع پشیمانی و عزم مذکور را توبه میگویند و برخی از اصحاب قلوب و ارباب
عرفان توبه را بر وجوه دیگر نیز تعریف کرده اند و بعضی گفته اند التوبة رجوع الی

الآبق عن الجرم التمادی توبه بازگشتن غلام گریخته است از گناهی که پیش مرتکب
آن شده و بعضی گفته اند التوبة الاحشاء لما سلف من الفحشاء گداختن
دل و اعضای درونست بآتش ندامت آنچه از پیش رفته است از گناهان و بعضی
گفته اند خلع لباس الجفاء و بسط بساط الوفاء کندن لباس جفا و بدکرداریست و
گسترانیدن بساط وفا و نیکوکاری قبل الله توبته مراد بقبول خدای تعالی
توبهٔ بندگان را ساقط ساختن عقابیست که مترتب بر گناهی که از آن توبه
میکنند و اینکه توبه باعث سقوط عذابست مجمع علیه اهل اسلام است و هیچکس از
علمای خاصه و عامه درین معنی خلاف نکرده است خلاف درین است که قبول
توبه و اسقاط عقاب مذکور از تائب آیا بر خدای تعالی واجبست که اگر نکند ظلم
او لازم می آید تعالی عن ذلک یا بر سبیل تفضل و موهبت است که از روی کرم و احسان
بر بندگان خود بعمل می آورد معتزله بر قول اول رفته اند و قبول توبه را بر خدای تعالی
واجب میدانند و اشاعره قول ثانی را اختیار کرده اند و میگویند از روی محض تفضل
و احسان است و بر وی واجب نیست از علمای شیعه شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره
نیز با ایشان درین مسئله موافقت نموده است و در کتاب اقتصاد حکم بعدم
وجوب آن بر خدا کرده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در بعض کتب کلامی خود این
قول را اختیار کرده و خواجه نصیر علیه الرحمه در متن تجرید درین مسئله توقف نموده است
و هیچ یک از مذهبین را رجحان نداده و ظاهر درین مسئله با شیخ و علامه است و دلایل
وجوب مدخولست من قبل ان یعاین مراد بمعاینه اینجا دیدن ملک الموت است
چنانچه از ابن عباس رضی الله عنه الجان روایت شده است و میتواند بود که مراد
بمعاینه یقین کردن موت و ناامید شدن از حیات باشد چنانچه گویا مرگ را
بالمعاینه می بیند و میتواند بود که مراد دیدن پیغمبر صلوات الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین ع

باشد زیرا که روایت شده است در کتاب کافی از ابی بصیر که گفت قال ابو عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام اذا حیل بینه و بین الکلام اتاه رسول الله صلی الله علیه و آله
و من شاء الله فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله عن یمینه و الآخر عن شماله فیقول له
رسول الله صلی الله علیه و آله اما ما کنت ترجو فهو ذا امامک و اما ما کنت تخاف
فقد امنت منه ثم یفتح له باباً الی الجنة فیقول هذا منزلک من الجنة فان شئت
رددناک الی الدنیا و لک فیها ذهب و فضة فیقول لا حاجة لی فی الدنیا الحدیث
یعنی فرموده است امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه حایل شود مرگ میان مرد و
سخن کردن او یعنی چنان شود که از سخن کردن بماند می آید نزد او رسول خدا صلوات
الله علیه و آله و کسی که خدای تعالی خواسته باشد یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و می
نشیند رسول خدای صلی الله علیه و آله از جانب راست او و آن دیگری
یعنی حضرت امیر المؤمنین ع از جانب چپ او پس میگوید با او رسول الله صلعم که آن
آنچه آرزوی آن داشتی اینک در پیش تست و آنچه از آن میترسیدی بدرستی
که از آن ایمن شدی پس میگشایند از برای او دری بسوی بهشت و میگویند
با او که اینست جا و مقام تو از بهشت اگر میخواهی ترا باز گردانیم بدنیا و ترا
در آن طلا و نقره بسیار بوده باشد پس آن شخص چون مشاهده نمود آن جمال [illegible]
آن بشارت نماید بگوید مرا بدنیا حاجتی نیست و بازگشت بدنیا را نمیخواهم و مراد
بمن شاء الله درین حدیث چنانچه در ضمن ترجمه آن ظاهر شد امیر المؤمنین است بنابر آنکه
در بسیاری احادیث که درین باب وارد است تصریح باسم مبارک آن حضرت شده
و گویا مبهم آوردن اسم آن حضرت درین حدیث والله اعلم از روی تقیه و خوف
از مخالفین است نمایش اول هیچ شک نیست که وجوب توبه مر عاصیان را
فوریست و تأخیر و تعویق در آن جایز نی زیرا که گناه بمنزله زهر قاتل است و بدن بمنزله

بدن پس چنانچه هرگاه زهر ببدن وارد شود در حال مبادرت باستفراغ او باید
نمود تا بدن که اشرف بر هلاک یافته باقی ماند و بآنکه تعویق و تأخیری آنچنان شوند که
از قبول دوا باز مانند واجب است بر صاحب گناه که در حال مبادرت بتوبه نماید و
دین خود را که مشرف شده است بر هلاک از هم پاشیدن نگاه دارد و کسی که در
توبه اهمال جایز دارد و از وقتی بوقت دیگر اندازد و خطر عظیم او را در پیش است که اگر
از یکی سالم ماند گمان اینست که از دیگری رخت سلامت نتوان برکنار کشید یکی از
رسیدن اجل موعود که وقتی خبردار میشود که میباید مرد و فرصت هیچ کار نمانده است
و تدارک و تلافی ممکن نیست و وقت آن رسیده است که حضرت عزت در
کلام مجید در ضمن این آیت اشارت بآن کرده است که وَحِیلَ بَیْنَهُمْ
وَبَیْنَ مَا یَشْتَهُونَ یعنی جدایی افتاد میان ایشان و میان آنچه مایلند بآن هرچند
الحاح نماید که یکروز و یکساعت مرا فرصت دهید جواب شنود که وقت
فرصت گذشته است و ترا مهلت آن نیست چنانچه حضرت عزت در کلام مجید
می فرماید که مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِی إِلَی
أَجَلٍ قَرِیبٍ و بعض مفسرین گفته اند معنی این آیت والله اعلم آنست
که در وقت جان کندن بعد از آنکه پرده از روی کار برداشته شود و از عمل
بد زشتی کردار خود اطلاع یابد بگوید ای ملک الموت چه شود اگر
یکروز دیگر مرا مهلت دهی که در آن عذر گناهان خود را از پروردگار خود بخواهم
و در مقام توبه و انابت در آمده بواسطه خود توشه از عمل صالح بردارم جواب
میشنود که فنیت الایام تو منقضی شده است و روزی بواسطه تو نمانده است
که ترا فرصت آن توانیم داد پس بگوید یکساعت مهلت ده مرا جواب
شنود که فنیت الساعات و ساعتهای تو نیز در معرض فنا در آمده

ومهلت آن نیز نیست پس در توبه بر روی او بسته میشود و در دوزخ او را
بدوزخ کشانند و ساقی یأس و ناامیدی شراب حسرت و ندامت بر تضییع
عمر و تلف کردن اوقات بروی پیموده باشد و بسا باشد که از صعوبات
آن حال تزلزل در بنیان ایمان او راه یابد و اصل دین او نیز بر جای نماند
نعوذ بالله من ذلک و خطر دوم آنکه از تراکم ظلمت معاصی و بر هم نشستن
غبار مناهی آینهٔ دل او زنگ گیرد بمثابه که بصیقل توبه و انابت نتوان در مقام
جلای آن شد و چرا که هر معصیتی که انسان مرتکب آن میشود در دل او تاریکی
از ان بهم میرسد همچنانچه از نفس آدمی بر روی آینه و چون گناهان او
بسیار شد آن تاریکی مرتبه مرتبه زیاده میشود تا آنکه تمام دل را فرو میگیرد
و سیاه میسازد و چون بر آن ثبات ورزید و در مقام رفع آن بتوبه و انابت
نشد آن سیاهی مرتبه مرتبه در سرشت او جا میکند و طبیعی آن میشود چنانچه زنگ
نقشی که بر روی آینه نشست و بسیار شد آینه زنگ میگیرد و چون در مقام رفع آن
نشدند و بسیار ماندن زنگ در جرم آن جا میکند و جوهر آن را بالکلیه فاسد میسازد
و چنان میکند که دیگر بهیچ صیقل نگیرد چنانچه شاعر گوید نظم آهنی را که موریانه بخورد
نتوان برد از آن بصیقل زنگ و از این دل گاه بقلب منکوس تعبیر میکنند و گاه بقلب
اسود روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام
جعفر صادق علیه السلام که گفت کان ابی یقول ما من شیء افسد للقلب من خطیئة
ان القلب لیواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله یعنی بود
من که گفت هیچ چیز بیشتر از گناه باعث فساد دل نمیشود بدرستی که دل هر آینه بگناه
در می افتد همیشه با گناه زد و خورد مینماید تا مغلوب او میشود پس چون مغلوب او شد و گناه
بر او غالب آمد بالای او زیر میگردد یعنی سر او زیر میشود و بر رو در می افتد چنانچه هرگز نتواند

برخاست و روایت شده است در کتاب مذکور از امام محمد باقر علیه السلام
که ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء
فان تاب ذهب ذلک السواد و ان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی
یغطی البیاض فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا و هو قول الله عز و جل
کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نیست بنده از بندگان مگر آنکه
در دل او نقطه ایست سفید پس چون مرتکب گناهی شد در آن نقطه سفید
نقطه سیاهی بهم میرسد پس اگر در مقام استغفار شد و از آن گناه توبه
کرد آن سیاهی برطرف میگردد و اگر در گناه باقی ماند و بار گناه دیگر کرد آن
سیاهی زیاده میشود همچنین تا آنکه جمیع سفیدی را بپوشد پس چون سفیدی
تمام پوشیده شد دیگر هرگز صاحب آن دل روی خیر نمی بیند و اشارت
باین معنی است قول خدای تعالی در کلام مجید که کلا بل ران علی قلوبهم ما
کانوا یکسبون یعنی چنین نیست که کافران میگویند بلکه غشاوه غرور
و غفلت بر دلهای ایشان پوشانیده باز زنگار انکار بر دلهای ایشان
نهاده آنچه بودند ایشان که کسب آن میکردند از آثام و معاصی یعنی
شآمت سیئات و معاصی دلهای ایشان زنگ خورده و بیحس
شده است پس قول امام علیه السلام درین حدیث که لم یرجع صاحبه
الی خیر یعنی هرگز دیگر بازگشتی نیست صاحب آن دل را بسوی خیر دلالت دارد
بر آنکه هر کس دل او چنین شد دیگر هرگز از آن گناه بازگشت نمیتواند کرد و در
مقام توبه از آن نمیتواند شد و اگر بزبان گوید تبت الی الله رجوع کردم
و بازگشت نمودم بسوی خدای تعالی قول مذکور از او زیاده از حرکت
دادن زبانی نخواهد بود و دل او از آن آگاهی نخواهد داشت پس هیچ اثری

بر آن مترتب نخواهد بود و قول مذکور از مثل قول گازر خواهد بود که گفتیم
به پاک ساختن جامه را که اگر هزار بار این سخن را بر زبان آورد جامه از چرک
پاک نمیشود و سفید نمیگردد و بسیاری باشد که آن شود و حال صاحب
این دل بی مبالاتی و عدم پروا از اوامر و نواهی شرعی و چنان شود که ضروریات
دین در نظر او سهل نماید و وقع و اعتبار احکام الهی از خاطر او زایل گردد
و طبع او العیاذ بالله از قبول آن نفرت گیرد تا آنکه منجر شود حال او بضعف
عقیده و زوال ایمان و بی ایمان از دنیا برود و این حالتست که پیر را از ان
بسوی خاتمه میکشد اجارنا الله و ایاکم عن ذلک نمایش دوم خلاف
نشده است میان علما در آنکه ناچار است در توبه از عزم بر عدم عود بگناه
یعنی دل نهادن بر آنکه دیگر بر سر گناه نروند اما آیا امکان صدور گناه
از تایب شرطست چنانچه کسی که مباشر زنا شده باشد اگر بعد از آنکه عنین
شود توبه کند بعزم آنکه اگر قدرت بر زنا بیابد پیرامون آن نگردد توبه او صحیح
یا شرط نیست که توبه عنین از زنا صحیحست اکثر علما قول دوم را اختیار کرده اند
و توبه را مطلقا صحیح میدانند خواه در حال قدرت بر گناه و خواه بعد از زوال قدرت
بلکه بعض متکلمین اجماع علمای سلف را بر این قول دعوی کرده اند و از ین اولی
است بصحیح بودن توبه که در مرضی واقع شود که غالب ظن در آن مردن
باشد اما توبه که بعد از حضور مردن و یقین شدن مرگ بفعل آید که حال
معاینه عبارت از آنست همه اتفاق دارند بر آنکه قبول نیست و اجماع
بر عدم صحت آن منعقد است و کلام الهی نیز بآن ناطقست که و لیست
التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی
تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما

یعنی قبول نیست توبه مر آنان را که عمل می آورند گناهان را و از آن باز نمی
ایستند تا آنکه چون حاضر میشود یکی از ایشان را مرگ میگوید بدرستی
که اکنون توبه میکنم و توبه همچنین مقبول نیست مر آنان را که میمیرند و ایشان
کافرانند یعنی کافرانی را که بعد از تعین شدن موت در مقام توبه از
کفر در می آیند آن گروه که بر گناهکاری ثبات ورزیدند تا رسیدن
وقت رحلت و آن گروه که بر کفر بمیرند آماده ساخته ایم ما بجهة ایشان
عذاب دردناک را و در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است
که ان الله یقبل التوبة العبد ما لم یغرغر یعنی بدرستی که خدای تعالی
قبول میکند توبه بنده را مادام که او را تغرغر بهم نرسد و تغرغر عبارت
از تردد و حرکت آب و امثال آنست از اجسام مایعه در حلق و مراد اینجا
تردد روحست در وقت جان کندن و محدثین امامیه رضوان الله علیهم
حدیث بسیاری روایت کرده اند از ائمه اهل بیت علیهم السلام در باب آنکه وقت
حضور موت و ظهور علامات مردن و مشاهده احوال آن توبه قبول نیست
و بعضی استدلال کرده اند بر ان بر ینوجه که ایمان بر ما غیب یعنی انسان
مکلف است بآنکه بدلیل و برهان تحصیل آن نماید و مشاهده علامات موت
حقیقت امر را عیان میکند و عاقبت کار را بالمعاینه با بیننده مینماید پس در ان
حال تکلیف ساقط باشد چنانچه در آخرت که جمیع معارف و اعتقادات
بدیهی میشود جمیع تکالیف ساقطست و بعض مفسرین گفته اند که از
جمله الطاف الهی آنست که امر کرده است قابض ارواح را که روح را
از جانب انگشتان پا بیرون آورد و مرتبه مرتبه بالا میبرده باشد تا بسینه برسد
و بعد از ان بحلق آورد تا او را مهلتی باشد هم از برای آوردن بخدای و عبادت

بو صیت و توبه و امثال آن پیش از آنکه مرگ برو معاینه شود و وقت توبه بگذرد
چه تا روح از سینه بگذرد و بحلق نرسد امر برو مردن متیقن نمیشود چنانچه گفته اند

نظم: نه بینی آنکه میر و یا نمیرد ۞ امید از زندگانی بر نگیرد ۞ پس چنان میشود که در وقتی
که روح از بدن بیرون میرود و ذکر خدای تعالی بر زبان باشد و او را امید
بلطف و غفران خدا حاصل همگنان را دریافت آن حال و زی باو بمنه و کرمه
نماند پوشیده نماند که در قرآن مجید امر بتوبه نصوح واقع شده است
قال تعالی فی السورة التحریم یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
و مفسرین در معنی توبه نصوح چند وجه ذکر کرده اند اول آنکه مراد به توبه نصوح
توبه ایست که نصیحت میکرده باشد مردم را که باو گرایند یعنی میخواهنده
باشند اشیا را بسوی خود و در آن مبدا نشسته باشند که بمثل آن توبه نمایند
از غایت حسن و آثار نیکوی کردار که در صاحب آن ظاهر باشد یا توبه که
صاحب خود را نصیحت میکرده باشد که دیگر تا آخر عمر پیرامون گناه نگردد
روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از ابی الصباح
کنانی که سوال کرد از امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر قوله تعالی یا ایها
الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا حضرت فرمودند یتوب العبد عن
الذنب ثم لا یعود فیه یعنی توبه میکند بنده از گناه و دیگر هرگز بر سر آن
نمیرود و کنایه از آنکه توبه نصوح این چنین توبه است دویم آنکه نصوح در لغت
بمعنی خالص است چنانچه عسل هرگاه از موم خوب پاک شده باشد
آنرا عسل نصوح میگویند پس مراد بتوبه نصوح توبه ایست که خالصا لوجه الله باشد
یعنی پشیمانی و ندامت او از گناه محض این باشد که ارتکاب آن قبیح و متضمن
ناخشنودی خدا است نه بواسطه ترس آتش دوزخ و بیم گرفتاری بعذاب جهنم

خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در کتاب تجرید حکم کرده است بآنکه پشیمانی از گناه بواسطه
ترس دوزخ توبه نیست و در شرح حدیث سی و هفتم نیز درین باب بعضی سخنان گذشت
که تذکر آن درین مقام نفع تمام دارد سیم آنکه نصوح ماخوذ از نصاحت است
بمعنی خیاطت و دوختن جامه و مراد بتوبه نصوح توبه ایست که بارهائی که بناخن
معصیت در جامه دین و تربیت بهم رسیده است بدوزد و باصلاح آورد باآنکه جمع کند
میان تایب و اولیاء الله چنانچه خیاط بهم می آورد پارچهای جامه را چهارم آنکه
نصوح در واقع صفت تایب باشد نه صفت توبه و اسناد آن بتوبه از روی
مجاز باشد و حاصل معنی آیت والله اعلم آنکه ای آن گروهی که ایمان آورده اید
توبه کنید از گناهان خود بسوی خدای تعالی توبه که بسبب آن ناصح باشید
مر نفسهای خود را بآنکه ایشان کنید بآن به بهترین وجهی چنانچه آن نسبت بکلیّان
گناه شما از بیخ برکنده شود و اثر آن بالکلیه از نامه اعمال تمام تقع گردد و آن میسر نشود
مگر بگدازانیدن نفس خود باتش حسرت و ندامت و دور کردن ظلمت مناهی
و سیئات از آیینه خاطر خود بنور اعمال صالحه و حسنات چنانچه روایت کرده
شیخ ابو علی طبرسی نزد تفسیر آیت مذکوره از امیر المؤمنین علیه السلام که ان التوبة
یجمعها ستة اشیاء علی الماضی من الذنوب الندامة وللفرایض الاعادة
ورد المظالم واستحلال الخصوم وان تعزم علی ان لا تعود وان تذیب
نفسک فی طاعة الله کما اذبتها فی المعاصی وان تذیقها مرارة الطاعة
کما اذقتها حلاوة المعاصی یعنی بدرستی که توبه می باید فراهم آمده باشد
از شش چیز پشیمانی از گناهان گذشته و اعاده فرایض و واجباتی که
از تایب فوت شده باشد و رد مظالم او و حلالی خواستن از دشمنان
و دل نهادن بر آنکه دیگر بر سر گناه نروی و آنکه بگدازانی نفس خود را

در طاعت خدای تعالی همچنانچه ترتیب داده او را در معصیت بچشانی
او را تلخی عبادات همچنانچه چشانیده او را شیرینی گناهان و سید رضی الدین
علیه الرحمه در کتاب نهج البلاغه ذکر کرده که شخصی در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام
گفت استغفر الله حضرت فرمودند ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار ان
الاستغفار درجة العلیین وهو اسم واقع علی ستة معانی اولها الندم علی
ما مضی الثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا الثالث ان تؤدی الی
المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه املس لیس علیک تبعة الرابع ان
تعمد الی کل فریضة علیک ضیعتها فتؤدی حقها الخامس ان تعمد الی اللحم
الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان حتی یلصق الجلد بالعظم وینشأ بینهما لحم جدید السادس ان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقته حلاوة المعصیة
یعنی مادر برای تو گریه کند آیا میدانی که استغفار چه معنی دارد که بآن قیام
مینمایی بدرستیکه استغفار درجه ملا اعلی و مرتبه بزرگان عالم بالاست و آن
اسمیست واقع بر شش معنی اول پشیمانی بر گناهان گذشته دوم عزم راسخ
دیگر بر سر آن نروی سیم ادا کردن حقوق مردم بایشان تا آنکه چون
در معرض لقای الهی درآیی روح کردار تو از لوث گناه ساده باشد و دامان
اعمال تو از لوث مناهی پاک چنانکه بسبب آن عقوبتی نموده باشند ترا
چهارم آنکه توجه نمایی بهر فریضه که از تو فوت شده باشد و چنانچه باید ادا نموده
حق آن بر آیی پنجم آنکه توجه نمایی بسوی گوشت بدن خود که از حرام روییده
باشد پس بکدازد در آوری آنرا با آتش خوف و اندوه تا اتصال یابد پوست
بدن تو با استخوان و بعد از آن گوشت تازه برویید ششم آنکه بچشانی
جسم خود را تلخی طاعت فرمان برداری همچنانچه چشانیده بودی آنرا

حلاوت معصیت و گناه کاری و در کلام بعض اکابر واقعست که چنانچه کافی
میست در جلای آیینه که از بسیاری نفسی که بر وی دمیده شده باشد و از کثرت
بخارهای سیاهی که بر وی نشسته زنگ گرفته باشد مجرد باز داشتن نفس ازان
و مانع آمدن از آنکه دیگر بخاری بران نشیند بلکه تا آنچه اول نشسته است و باعث
زنگ آن شده از آن بصیقل سعی زایل نسازی و جرم آنرا از زنگ پاک نکنی
جلا نمی یابد همچنین کافی نیست در جلا دادن آیینه دل از ظلمتهای معاصی و
کدورات مناهی مجرد ترک مناهی و باز داشتن نفس از اقدام بمعاصی بلکه
ناچار است که تاریکی آنرا بنور طاعات مرتفع سازی و زنگی که از
گناه بر آن نشسته است بصیقل اعمال صالحه و کردار نیک زایل کنی زیرا که
چنانچه از هر گناه ظلمتی در دل می نشیند و بهر تقصیری که در واجبات واقع شود
کدورتی در آن بهم میرسد از هر طاعتی نوری در آن احداث میشود و بهر
عمل صالحی روشنی در آن بهم میرسد و اولی آنست که هر ظلمتی را که از گناهی
در آن بهم رسیده باشد بنور عمل زایل سازی که در مقابل آن گناه باشد بتوجه
که بگناهان خود در نگری و همه را بتفصیل ملاحظه نمایی و طلب کنی حسنه را که در
مقابل آنست و بر نهجی که بآن گناه قیام نموده بآن حسنه که در مقابل آنست
قیام نمایی مثلا رفع کنی گناه شنیدن ساز و غنی را بشنیدن قرآن و
حدیث و مسایل دینی و بر طرف سازی گناه مس کردن مصحف را که بی
طهارت از تو واقع شده باشد بتعظیم مصحف و بوسیدن و بر چشم نهادن
آن و کثرت تلاوت از آن و گناه جنب رفتن مساجد را باعتکاف در آن
مساجد و زیادتی نماز و عبادت در کنجهای آن و مباشر جاروب کردن آن
شدن و آنچه از این قبیل باشد و اما در حقوق الناس و آنچه تعلق بحق مردم

داشته باشد باید که اولاد در مقام ادای آن با ایشان در آیی و حلالی
طلبی از ایشان بعد از آن رفع کنی گناه آزاری را که از تو با ایشان رسیده
است باحسان و تواضع بسیار با ایشان و گناه غصب مال ایشان را بتصدق
بسیار از مال خود بواسطه ایشان و گناه غیبت ایشان را که از تو واقع شده
باشد بثنا و مدح ایشان در مجلس و محافل و منتشر ساختن اوصاف نیکوی ایشان
و برین قیاس رفع کنی هر گناه از گناهان خود را از حقوق الله و حقوق الناس بچیزی
از جنس او که در مقابل آن باشد همچنانچه طبیب علاج هر مرض را بضد آن
مرض مینماید حضرت عزت همگنان را توفیق باین روزی کناد بمنه وجوده

نمایش چهارم مشهور است میان علمای ما رضوان الله علیهم که سنت است که بعد از
فراغ از توبه غسل کردن خواه توبه از کفر باشد که عبارت از اسلام آوردن کافر است
و خواه از فسق و مناهی و مستند ایشان در توبه از کفر آنست که روایت شده
از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که امر کرد آنحضرت ثمامه حنفی و قیس بن عاصم را
بعد از آنکه اسلام آوردند بغسل و در توبه از فسق حدیثیست که روایت کرده است
آنرا الشیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق
علیه السلام که مردی نزد آنحضرت آمد و گفت بدرستی که مرا همسایه ایست
و مر او را کنیزی چند هستند خنیاگر که از برای او گویندگی میکنند و عود مینوازند
گاه هست که چون داخل طهارت خانه میشوم بواسطه شنیدن آن نشستن
خود در اطول میدهم و زیاده از قدر احتیاج در آن می نشینم امام علیه السلام فرمودند
که لا تفعل اینچنین مکن آن مرد گفت بخدا قسم که این کاری نیست که من بپای خود
بر سر آن رفته باشم بلکه بقصد کار دیگر میروم و گوش من آنرا میشنود حضرت
فرمودند بالله انت اما سمعت الله یقول یعنی وای بر تو مگر نشنیده قول

خدای تعالی را در کلام مجید که إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ
مَسْئُولًا یعنی بدرستی که گوش و چشم و دل هر یک از ایشان روز قیامت
در معرض سوال در خواهند آمد و از گناهی که از ایشان بعمل آمده پرسش خواهند نمود
آن مرد گفت گویا من هرگز این آیت را از کتاب خدای نشنیده ام نه از عرب
و نه از عجمی لاجرم ترک کردم این عمل را و از آنچه بعمل آمده توبه و استغفار
میکنم بخدای پس امام علیه السلام فرمودند قم فاغتسل وصل ما بدا لک فلقد
کنت مقیما علی امر عظیم ما کان اسوأ حالک لو مت علی ذلک استغفر الله
و اسأله التوبة من کل ما یکره فانه لا یکره الا القبیح والقبیح دعه الی اهله فان لکل
اهلا یعنی برخیز و غسل کن و نماز گذار آنچه توانی گذارد و بدرستی که مقیم
بوده بر کاری بد بد می بود حال تو اگر بر آن حال میمردی استغفار کن
و طلب آمرزش نمایی از خدای تعالی و سوال کن از و توفیق توبه را از
آنچه نزد او ناخوش باشد زیرا که نزد او ناخوش نیست مگر آنچه نزد عقل
قبیح باشد و قبیح را با اهل آن گذار که هر کاری جمعی نسبت دارد و این حدیث
را شیخ اگر چه در کتاب مذکور مرسل نقل کرده است و سند او را درست ذکر
نکرده و در هیچ یک از کتاب حدیث که بنظر رسیده دیده نشده است
که آنرا مستند نقل کرده باشد یعنی رجال سند آنرا تا معصوم همه ذکر کرده
باشند سوای کلینی نهایتش مرسل بودن آن ضرر در مقصود نمیرساند زیرا
که بنا بر آنچه در حدیث سی و یکم گذشت درین ابواب حدیث ضعیف نیز
کافیست ای عزیز نیکو در نگر که هر گاه زیاده نشستن در طهارت خانه
بواسطه شنیدن آواز عودی که در خانه همسایه نوازند باین مثابه بد
دانند و آنرا گناه عظیم شمرده مرتکب آنرا باین غایت تخویف نمایند و

و در باب او گویند که ما اسوء حالک لومت علی ذلک و بما کید تمام
از آن توبه و استغفار فرمایند آیا چون خواهد بود حال ابنای این زمان که
مشاهده میشود از ایشان هر گناه بی توبه و انابت از دنیا بروند نسئل الله العصمة
والتوفیق مخفی نماند که ممکن که این حدیث دلالت بر استحباب غسل بعد از توبه دارد
متضمن امر بنماز نیز هست پس ممکن که غسل در توبه سنت می باید نماز نیز در توبه
باشد و اکثر فقهای ما رضوان الله علیهم همین باستحباب غسل اکتفا نموده اند
و سنت بودن نماز را ذکر نکرده اند و نباید دانست که اکثر علمای ما غسل توبه را
مطلقا سنت دانسته اند خواه توبه از صغایر باشد و خواه از کبایر و از کلام
شیخ مفید علیه الرحمه فهم میشود که استحباب غسل مذکور مخصوص است
بتوبه که از کبایر باشد و توبه از صغایر را غسل در کار نیست و شیخ
علی اعلی الله شانه متمسک باین حدیث شده بر او اعتراض کرده است
زیرا که این حدیث صریحست در آنکه توبه آن مرد از شنیدن ساز بوده
که کنیزان همسایه آدمی نواخته اند و شنیدن ساز از گناهی از کبایر شمرده
و بخاطر میرسد که بحث مذکور بر شیخ مفید علیه الرحمه وارد نیست چه حدیث
مذکور دلالت دارد بر آنکه از آن مرد اصرار بر آن فعل واقع شده بوده است
چنانچه از قول او که گاه هست که چون داخل طهارت خانه میشوم بواسطه
شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم ظاهر میشود و چه تعبیر از این معنی
باین عبارت کرده است که ربما دخلت المخرج فاطیل الجلوس استماعا
لهن و رب در اغلب از برای تکثیر و بسیاری و المؤذن امری استعمال
می یابد چنانچه در کتاب مغنی اللبیب تصریح باین معنی کرده بلکه شیخ رضی علیه
الرحمه ذکر کرده است که شیوع استعمال رب در تکثیر بحدیست که گویا معنی حقیقی

او شده

او شده است و گاهی که در تقلیل استعمال می نمایند از قبیل مجاز است که تا
قرینه بر آن نباشد فهم آن نمیتوان کرد و شیخ شهید قدس سره تصریح کرده است
بانکه اصرار بر صغیره بمجرد بسیاری آن حاصل میشود و هیچ شک نیست
که اصرار بر صغیره کبیره است و قول امام علیه السلام که لقد کنت مقیما علی امر
عظیم یعنی هر آینه بتحقیق که قیام داشته بر امر بزرگی و ما اسوء حالک لو مت
علی ذلک یعنی چه بد می بود حال تو که اگر بر آن حال بمیردی نیز اشعار بر مبنی
دارد و حضرت ما که از شیخ مفید علیه الرحمه نقل شده است که او مطلق گناه را کبیره
میداند بواسطه مشارکتی که در مخالفت امر الهی و خروج از طاعت او
دارند چنانچه در حدیث وارد است که لا تنظر الی ما فعلت و انظر الی من عصیت
یعنی منگر در آنچه کرده منگر بسوی کسی که بعصیان و فرمان نابرداری او
قیام نموده و گفته است که هست که اطلاق صغیره و کبیره بر گناه میکنند
باضافه بما تحت و ما فوق مثل بوسیدن زن بیگانه که نسبت بدین
او کبیره است و نسبت بوطی صغیره چنانچه بتفصیل و بیان در حدیث سیم سبق
ذکر یافت و هیچ شک نیست که آنچه از آن مرد صادر شده بود متضمن سه
نوع از گناه بود شنیدن آواز زن نامحرم که مطلقا حرام است خواه غنی باشند
و خواه غیر غنی و شنیدن غنا و گویند که ایشان و شنیدن ساز عود و مثل آن
پس مجموع امور ثلثه با هم نسبت بهر یک تنها کبیره باشد بلکه میتوان گفت که شنیدن
غنی تنها نیز نظر بشنیدن آواز کبیره است و نیز با آنچه ذکر کردیم مندفع میشود
آنچه وارد دانسته است شیخ شهید رحمه الله بر کسی که استحباب غسل توبه را مخصوص
میدانند بتوبه از کفر و توبه از فسق و گفته است که از قول او لازم می آید که در توبه
از صغایر که بی اصرار باشند غسل سنت نباشد اگر بواسطه صغایر مذکوره کفارات

آوازه

و نه فسق زیرا که هرچه ارتکاب آن خلل در عدالت نمیکند فسق نیست و حال
آنکه حدیث دلالت دارد بر آنکه در توبه از آن غیر غسل سنت است الجمام
بباید دانست که اگر گناه تابع نداشته باشد امر دیگر را که بجسب شرع بجا آوردن
آن همچون لازم باشد مثل پوشیدن حریر و شنیدن غنا و امثال آن همین
پشیمانی از آن بروجهی که لازم داشته باشد عزم بر ترک آن را بالعقد و فرصت
کافیست و چیزی دیگر سوای آن واجب نیست و اگر امر دیگر را تابع داشته باشد
از حقوق الله یا حقوق الناس خواه مالی و خواه غیر مالی واجبست با پشیمانی مذکور آوردن
آن امر و گاه باشد که مکلف مخیر باشد میان اکتفا به توبه تنها و میان توبه و آوردن
آن امر اما حقوق الله مالی مثل آزاد کردن بنده در کفاره صوم مثلا واجبست
با توبه اتیان بآن نیز کاهی که قدرت بر آن داشته باشد و اما حقوق الله غیر مالی اگر
غیر حدی باشد که از طرف جانب شارع از برای بعض گناهان تعیین شده مثل قضای نماز
و روزه و کفاره و امثال آن نیز واجبست بجای آوردن آن با توبه کاهی که قدرت
بر آن داشته باشد و اگر محل حد شرعی باشد مکلف مخیر است میان آنکه اعتراف
کند بآن نزد حاکم شرع تا حاکم اقامت حد نماید یا آنکه پنهان دارد آنرا و توبه در
آنانی که میان او و خدای تعالی واقع شود اکتفا نماید و در این وقت حد از او
ساقط خواهد بود کاهی که توبه مذکور قبل از ادای شهادت جمع باشد بر آن نزد
حاکم شرع و اما حقوق الناس مالی هیچ شک نیست که واجبست بری
ساختن ذمه خود از آن در مقام ادای آن بصاحبان حق در آمدن تا ممکن باشد
و اگر صاحب حق مرده باشد وارثان او و وارثان وارثان او در هر طبقه قایم مقام
او خواهند بود و چون باینان برساند در ایام حیات خود یا بعد از موت
او و وارثان او از ترکه او برسانند یا بکاهند در ایام حیات یا بعد از موت

اند وی تبرع از جانب او باتیان رساند ذمت او بری خواهد شد و اگر کسی
در مقام ادای آن نشود و نه بصاحب اصلی و نه بوارث او در ذمت او بماند تا روز قیامت
فقهای ما را در مستحق آن بروز قیامت چند قول است اول آنکه مستحق آن صاحب
اولست که در دنیا حق او غصب شده دوم آنکه حق وارث آخر است و اگرچه
امام باشد سیم آنکه منتقل بخدا میشود و بحقوق الله باز میگردد و وارث بر آن
حقی نمی ماند و قول اول اصحست چنانچه از حدیث صحیحی که در این باب از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده است استنباط آن میشود و اما حقوق الناس غیر مالی
باید دید اگر اضلال و از راه بردن جمعی باشد واجب خواهد بود هدایت و بر راه
در آوردن ایشان و اگر بقاضی باشد مثل آنکه کسی را کشته باشند و او را باز آری
باید کشت واجبست که بمستحق آن قصاص اعلام نماید و تمکین خود از او در حق
آن مثل آنکه در ماده مذکور بگوید به پسر او مثلا منم که پدر ترا کشته ام اگر میخواهی
بکش مرا و اگر بخواهی ببخش و اگر حد باشد مثل آنکه دشنام بزنا داده باشد
مومنی را اگر آن شخص عالم باشد باز واجبست تمکین آن در اقامت حد که بنشیند
که او را حد بزند و اگر عالم نباشد آیا واجبست اعلام او بآن یا نه هر دو وجه محتملست اما
وجوب اعلام بواسطه آنکه حق او از ذمت او ساقط نمیشود تا او ساقط نسازد
و اما عدم وجوب بواسطه آنکه اعلام امر مذکور باو باعث تجدید ایذا و آزار او
و شکسته اوست بر امری که باعث دشمنی و عداوت میشود و این تفصیل در
غیبت نیز میرود و کلام خواجه نصیر طوسی رحمه الله و عبارت مولانا قطب الدین
محمد شاگرد اوست اشعاری بر عدم وجوب اعلام دارد بنا بر وجهی که
مذکور شد و باید دانست که اتیان بآنچه اقدام بگناه لازم داشته باشد
آنرا مثل قضای عبادتی که ادا نکرده باشد و ادای حقوق و تمکین وارث

از قصاص اقامت حدّ و امثال آن که مذکور شد در صحت توبه شرط نیست
بلکه آنها واجبست بسر خود و توبه بدون آن صحیحست نهایتش با آن کاملتر
و تمامتر میشود و ببایددانست که توبه هرچند تمامست توبه از جمیع گناهان که مقصود
عزم بر عدم آن باشد تا آخر عمر و توبه متبعضه و آن توبه از بعض گناهانست
دون بعضی و توبه موقته و آن توبه تا وقت معینست مثل آنکه توبه کند از گناهان
تا آخر سال یا تا آمدن شخصی از سفر و امثال آن و توبه مجمل و آن توبه از گناها
هست بی آنکه ملاحظه کل یا بعض یا تا آخر عمر یا تا وقت معین در ان شده باشد
و علما را در صحت سه قسم آخر خلافست و اصح آنست که توبه متبعضه صحیح است
و الا لازم می آید که توبه از کفر صحیح نباشد هرگاه اصرار بر صغیره داشته باشد
و اما توبه موقته بمعنی که گذشت چون شرط کرده اند در توبه عزم بر ترک گناه را
تا آخر عمر ظاهر آنست که صحیح نباشد و اما توبه مجمل خواجه نصیر علیه الرحمه در ان توقف
کرده است و حکم بصحت و عدم صحت آن نکرده و اگر قایل بصحت شویم
چندان دور نخواهد بود چه دلیلی نیست بر آنکه ملاحظه تفصیل در توبه شرط باشد
و الله اعلم بالصواب حدیث سی و نهم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
الکلینی از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم از عمر بن عثمان و بعض از اصحاب ما از
سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی از ابی جمیل مفضل بن صالح از جابر
از عبد الاعلی و علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابراهیم بن عبد الاعلی از
سوید بن غفله که گفت فرموده است امیر المؤمنین علی علیه السلام ان ابن آدم
اذا کان فی آخر یوم من ایام الدنیا و اول یوم من ایام الآخرة مثّل له ماله و ولده
و عمله فلتفت الی ماله فیقول والله انی کنت علیک حریصا شحیحا فما لی عندک فیقول

خذ منّی کفنک قال فیلتفت الی ولده فیقول والله انی کنت لکم محبّا و انی
کنت لکم محامیا فما لی عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک فنواریک فیها
قال فیلتفت الی عمله فیقول والله انی کنت فیک لزاهدا وان کنت علیّ
لثقیلا فما عندک فیقول انا قرینک فی قبرک و یوم نشرک حتی اعرض انا وانت
علی ربک قال فان کان لله ولیا اتاه اطیب الناس ریحا و احسنهم منظرا و احسنهم
ریاشا فقال ابشر بروح و ریحان و جنة نعیم و مقدمک خیر مقدم فیقول له من انت
فیقول انا عملک الصالح ارتحل من الدنیا الی الجنة و انه لیعرف غاسله و یناشد حامله
ان یعجله فاذا دخل قبره اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما و یخدان الارض باقدامهما
اصواتهما کالرعد القاصف و ابصارهما کالبرق الخاطف فیقولان له
من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول الله ربی و دینی الاسلام و نبیی محمد صلی الله
علیه و آله فیقولان له ثبتک الله فیما تحب و ترضی و هو قول الله عز و جل یثبت
الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة ثم یفسحان له
فی قبره مد بصره ثم یفتحان له بابا الی الجنة ثم یقولان له نم قریر العین نوم الشاب
الناعم فان الله عز و جل یقول اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا
قال و اذا کان لربه عدوا فانه یاتیه اقبح من خلق الله ریا و انتنه ریحا فیقول له
ابشر بنزل من حمیم و تصلیة جحیم و انه لیعرف غاسله و یناشد حملته ان یحبسوه فاذا
دخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقیا اکفانه ثم یقولان له من ربک و ما دینک و من
نبیک فیقول لا ادری فیقولان لا دریت و لا هدیت فیضربان یافوخه بمرزبة معهما ضربة ما
خلق الله عز و جل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلین ثم یفتحان له بابا الی النار
ثم یقولان له نم بشر حال و یسلط الله علیه حیات الارض و عقاربها و هوامها
فتنهشه حتی یبعثه الله من قبره شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و هیا نمایش و انجام

قرة العین

و هدیت

آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه کلام حضرت امیر علیه السلام آنکه
بدرستی که فرزند آدم را چون برسد روزی که آخر ایام دنیاست و اول ایام
آخرت ممثل میشود یعنی بصورت مثالی در آورده میشود در نظر او مال او و فرزند
او و عملی که در ایام زندگانی از و اقدام بآن واقع شده باز پس میگردد بسوی
مال خود و میگوید بخدا قسم که بتو رغبت تمام داشتم و بواسطه حصول تو حرص
و بخل بسیار می ورزیدم اکنون مرا از تو چیست و چه مدد بمن میتوانی
رسانید پس او بگوید بگیر از من کفن خود را که ترا زیاده ازین بهره نیست
حضرت امیر فرمودند بعد از آن باز گردد بجانب فرزندان خود و بگوید بخدا
قسم که من شما را دوست میداشتم و همیشه حامی شما بودم در دفع ایذا
و آزار از شما می نمودم درین وقت مرا از شما چه بهره است و چه مدد از شما بمن
میتواند رسید ایشان بگویند در جواب او که میرسانیم ترا بقبر تو و پنهان میکنیم
ترا در آن که آنچه از ما می آید درباره تو همینست حضرت امیر فرمودند پس باز گردد
بجانب عمل خود و بگوید بخدا قسم که من بتو بی رغبت بودم و با اگر بر
من گران بودی بتو قیام مینمودم اکنون مرا از تو چیست و از تو بمن چه میتواند
رسید عمل بگوید در جواب که من قرین و مصاحب توام در قبر تو و در آن روزی که
تو از قبر با تو خواهم بود تا من و تو بموقف عرض پروردگار تو در آییم حضرت
امیر فرمودند پس اگر مرده دوست خدا باشد در برابر او می آید آن عمل بصورت
روحی که بهترین مردم باشد بحسب بوی خوش و خوش آینده ترین ایشان
باشد بحسب صورت و حسن منظر و نیکوترین ایشان بحسب لباس فاخر و رخت
خوب و میگوید بشارت باد ترا براحت ابدی و روزی نیکو و بهشت پر نعمت
هر آینه مقدم تو بهترین مقدمهاست و آمدن تو نیکوترین آمدنهاست پس

پس بگوید بآن صورت که تو کیستی که این بشارت میدهی و باین عنایت
در مقام جبر خاطر ما حیرت زدگان در می آیی و او در مقابل گوید من عمل
صالح توام که باین صورت در آمده ام الان رحلت کن از دار دنیا بسوی بهشت
عنبر سرشت پس او از دنیا رحلت نماید و قبض روح او بشود و حال آنکه او میشناخته
باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را بشتاب
می برده باشند پس چون بقبر در آید در آیند نزد او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر
در حالتی که کشیده باشند از دنبال خود موهای خود را از نهایت درازی و
میشکافته باشند زمین را از شدت زدن پاهای خود بر آن آواز ایشان مثل
رعد غرنده باشد و چشمهای ایشان درخشنده مانند برق پس بگویند با او که کیست
پروردگار تو و چیست دینی که اختیار کرده و کیست پیغمبری که با او ایمان آورده
و او بگوید در جواب که خدای سزای پرستش پروردگار منست و دین من اسلامست و پیغمبر
من محمد صلوات الله علیه و آله پس دعا کنند فرشتگان مر او را و بگویند ثبتک الله
فیما تحب و ترضی یعنی برقرار دارد خدای تعالی بر آنچه دوست میداری و آنرا
در رضای او بآن مقرونست و این قول ایشان مأخوذ است از قول الهی در کلام
مجید که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
یعنی ثابت و برقرار میدارد حضرت عزت آنانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت
در زندگانی دنیا و در آخرت بعد از آن وسیع میسازند از برای او قبر او را بقدر
که نظر او کار کند پس میکشایند بواسطه رحمت او دری از قبر او بسوی بهشت و میگویند
بخواب آسایش دوامی با دیده خنک و خواب کن خواب جوانان نعمت پرورده
شده که حضرت عزت فرموده است که ان اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و
احسن مقیلا حضرت امیر فرمودند و اگر بوده باشد مر خدا را دشمن بحسبی که خدا

عمل او ده

آمد آن صورت که بدترین صورتها باشد که خدای تعالی آفریده است آن را بحسب
هیئات و زشت‌ترین ایشان باشد بحسب نتن و بوی بهتانا خوش پس
بگوید با او از روی سخریت و استهزا که بشارت باد ترا بطعام و شرابی که از
حمیم است بسوی زندگانی که عبارت از نار جحیم است و او می شناخته باشد
غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را نگاه دارند [illegible]
می برده باشند و چون بقبر در آید بیایند نزد او و آزمایش کنند کافر [illegible] یعنی
منکر و نکیر و بیفکنند از و کفن او را و بگویند با او که کیست پروردگار تو و چیست
دین تو و کیست پیغمبر تو پس او اعتراف بجهل خود نموده در جواب ایشان بگوید
نمیدانم پس ایشان در مقام نفرین او در آمده بگویند لا دریت و لا هدیت یعنی
هرگز ندانی و هرگز راه داشتن نیابی بعد از آن بزنند بر سر او بعصای آهنی که
با ایشان باشد ضربتی که نیافریده باشد حضرت عزت شأنه حیوانی را الا که بفزع و
اضطراب آید از شنیدن آواز آن سوای جن و انس که حکمت الهی
مقتضی شنیدن ایشان نیست بعد از آن بگشایند از برای او دری از عذاب
او دری از قبر او بسوی دوزخ و بگویند بخواب بزشت‌ترین حالی و تسلط دهد خدای
تعالی بر او مارها و عقربها و سایر گزندگان زمین را که میگزیده باشند او را تا وقتی
که برانگیزاند خدای تعالی او را از قبر او [illegible] مثل له ماله و ولده و عمله مثل
بصیغه مجهول و تشدید ثای سه نقطه است بمعنی صور یعنی مصور میشوند و بصورت
مثالی در می آیند هریک از اشیای سه گانه و سخن میکنند با ایشان و [illegible]
که مراد از تمثیل و بصورت مثالی در آمدن آنها نزد او خطور ایشان باشد در خاطر
و حضور صورت ایشان باشد در خیال و بر این تقدیر سخن کردن ایشان با یکدیگر
چنانچه مخفی نیست بزبان حال خواهد بود که مراتب فصیح‌تر و خوشتر بیان‌تر از زبان

با او و او سخن میکند

بخل

قالت حریصا شحیحا شحیح مثل است بمعنی فاعل از شح که بفتح شین و کسر و ضم آن
هر سه آمده بمعنی بخیل یا حریص است قال فی القاموس الشح مثلثة البخل و الحرص نودیک
الی حفرتک نودیک بهمزه است بمعنی نوصلک و مراد از حفره قبر است یعنی میرسانم
ترا بقبر تو ان کنت فیک لزاهدا زاهد در شیء بمعنی بی رغبتی و عدم میل با آن چیزی
است قال فی الصحاح الزهد ضد الرغبة تقول زهد فی الشیء و عن الشیء [illegible]
فیه و ماضی آن بفتح عین و کسر و ضم آن هر سه آمده و احسنهم ریاشا ریاش بکسر رای
بی نقطه و بعد از یای بدو نقطه زیرین الف و شین نقطه دار بمعنی لباس فاخر است
الی روح و ریحان و جنة نعیم روح بفتح را راحتی که از [illegible] است
و بضم را بمعنی رحمت یا حیات ابدی و بهر دو وجه خوانده شده است در آیه کریمه فاما
ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم چنانچه در کشاف قرائت بضم را
در آیت مذکوره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است و در مجمع البیان
از امام محمد باقر علیه السلام و تفسیر کرده ریحان را در آیت مذکوره برزق طیب
در روزی [illegible] و شیخ علی طبرسی از بعض مفسرین نقل کرده است که مراد
بریحان همین گیاه خوشبوست که باین اسم موسوم است و در وقت مردن
[illegible] از بهشت بواسطه او می آورند تا بوی کردن آن راحت یابد و یقول
انا عملک الصالح در کتاب کافی در ضمن حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام
باین وجه روایت شده که میگوید انا رایک الحسن الذی کنت علیه و عملک
الصالح الذی کنت تعمله یعنی من رای نیکو و اعتقاد حق توام که در دنیا بر آن
بودی و عمل صالح تو که عمل می آوردی آن را و این کلام صریحست در آنکه چنانچه
عمل در آن نشاه بصورت جسم در می آید اعتقاد در آن نشاه مجسم میشود ادخل
الدنیا ادخل بصیغه امر حاضر است نه فعل ماضی و [illegible] در این کلام عمل مقدار

مقدر است بقرینه دلالت سوق کلام بر آن و واو در وانه واو حالیت و تقدیر
کلام آنست که فیترحل والحال انه لیعرف غاسله یعنی پس رحلت میکند بسوی
آخرت و حال آنکه می شناسد شوینده خود را و هوش آن دارد که میداند که غاسل
او کیست و میتواند بود که واو وانه واو عطف باشد و جملهٔ وانه لیعرف غاسله معطوف
باشد بر انا ه اطیب الناس و برین تقدیر احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد
بود و نباشد حامله قال فی الصحاح نشدت فلانا انشده نشدا اذا قلت له انشدک
الله ای سالتک بالله یعنی عرب گاهی که گوید نشدت فلانا انشده باین معنی است
که گفتم باو انشدک الله یعنی از تو درخواست مینمایم بخدای یخدان الارض یخدان بضم
خا نقطه دار و تشدید دال بی نقطه بمعنی یشقان است قال فی الصحاح خد الارض خدا
شقها والرعد القاصف رعد آواز کردن و غریدن ابر است و قاصف ماخوذ است
از قصف بفتح قاف بمعنی شدت و صلابت آواز رعد قال فی الصحاح الرعد القاصف
ای شدید الصوت و من نبیک در بسیاری از احادیث وارد است که از امام
او نیز سوال میکنند و اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ذکر آن نکردند بنابر شهرت آنست که امامت
با آنکه شهرت آن بمرتبه ایست که احتیاج بذکر نیست و بخاطر رعایت نفس اقدس
خود سلام الله علیه و روایت کرده اند اصحاب ما رضوان الله علیهم که در وقت
دفن فاطمه بنت اسد والده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسول خدا صلوات الله
علیه و آله بنفس اقدس مباشر تلقین او بودند بعد از آن تبسم نمودند اینک
چون اصحاب از علم آن پرسیدند فرمودند که از امام او سوال میکردند و او نمیدانست
که در جواب آن چگوید من یاد او دادم و گفتم پسر تو پسر تو یعنی بگوی که امام من پسر تو
علی ابن ابی طالب است علیه السلام فیما تحب و ترضی میتواند بود که هر دو بیا خوانده
شود بصیغه غایب یعنی ثابت دارد خدای تعالی ترا بر چیزی که دوست میدارد

از او رضا

آنرا او رضای او بآن مقرون است و میتواند بود که بتا بوده باشد بصیغهٔ
مخاطب یعنی بر چیزی که دوست داری تو این آن چیز را و از آن راضی
باشی و هو قول الله عز و جل احتمال دارد که ضمیر هو راجع باشد بقول ملکین که
یثبتک الله فیما یحب و یرضی بحذف مضاف و تقدیر کلام این باشد که و هو مدلول قول
قول الله عز و جل و بهتر آنست که عاید باشد بتثبت و برجای داشتن خدای تعالی
مومن را بر آنچه جواب ملکین بآن داده است و گفته است الله ربی الخ یعنی
تثبت و برجای داشتن مومن بر آن جواب مصداق قول خدای تعالی است
در قرآن مجید چنانچه دلالت بر آن دارد آنچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که آنحضرت ذکر قبض روح بندهٔ مومن میکردند پس فرمودند ثم
یعاد روحه فی جسده و یأتیه ملکان فیجلسانه فی قبره و یقولان له من ربک و ما دینک
و من نبیک فیقول ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد فینادی مناد من السماء
ان صدق عبدی فذلک قول الله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت یعنی بعد از آنکه قبض روح بندهٔ مومن شد بازعود میکنند روح او
بجسد او و می آیند نزد او دو فرشته پس می نشانند او را در قبر او و میگویند
مر او را که کیست پروردگار تو که بپرستش او قیام نموده و چیست دین تو
که بر آن از دنیا رفته و کیست پیغمبر تو که بآن ایمان آورده پس میگوید او در جواب
که پروردگار من حضرت عزت تعالی وحده العزیز و دین من اسلام است
و پیغمبر من محمد است صلوات الله علیه و آله پس ندا میکند منادی از آسمان که راست گفت
بندهٔ من و این مصداق قول خدای تعالی است که یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
که یعنی ثابت و برجای میدارد خدای تعالی آنانی را که ایمان آورده بقول ثابت
و سخن ها که دارد آنچه روایت شده است از پیغمبر صلعم که ان المسلم اذا سئل فی القبر

یشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله فذلک قوله تعالی یثبت الله
الذین آمنوا الخ یعنی بدرستی که مسلم چون سؤال کرده شود در قبر گواهی
میدهد بآنکه نیست خدای سزای پرستش سوای معبود بحق وگواهی بآنکه محمد رسول
الله فرستادهٔ اوست پس تثبیت این و برقرار داشتن او بر آن شهادت
مصداق قول خدای تعالی در قرآن مجید که یثبت الله الذین آمنوا الآیة
ثم یفسحان له فی قبره مد بصره و فسح له یفسح بفتح سین در هر دو بمعنی وسیع
است از فسحت بضم فا که بمعنی وسعت و فراخیست و مراد بمد بصر او نهایت
دوریست که نظر بآن تواند رسید یعنی وسیع و فراخ میسازند قبر او را آنقدر که چشم
او کار تواند کرد و گمان نشود که منافات و مخالفتست میان مضمون این
حدیث و میان آنچه از پیغمبر صلوات الله علیه وآله در ضمن حدیث دیگر روایت شده
که یفسح له فی قبره سبعون ذراعا فی سبعین یعنی فراخ میسازد بر و قبر او را هفتاد گز در
هفتاد گز و آنچه در کتاب کافی روایت شده است از امام جعفر صادق علیه السلام
که یفسح له فی قبره سبعة اذرع یعنی وسیع میسازند بر و قبر او را هفت گز زیرا که وسعت
و فراخی قبر باختلاف درجات و مراتب هر کسی مختلف میشود پس ممکن
بود که مرتبهٔ ادنی وسعت هفت گز باشد و مرتبهٔ وسط هفتاد در هفتاد و مرتبهٔ
اعلی مد بصره والله اعلم ثم یفتحان له بابا الی الجنة در بعض روایات بعد از این فقره
این عبارت واقع است که فلا یزال یأتیه من روحها و طیبها الی یوم القیمة
یعنی بعد از آن میگشایند بواسطهٔ آسایش او دری از قبر او به بهشت میرسیده
باشد باو راحت و نکهت بهشت تا روز قیامت ثم یقولان له نم قریر
العین قرة العین خنک شدن چشم و برطرف شدن گریهٔ اوست و دیدن
او آنچه اشتیاق دیدن او داشته باشد و قر بضم قاف ضد گرمیست چون

عرب گمان برده است که اشک گرینده از بسیاری فرح و خوشحالی سرد است و اشک
گرینده از بسیاری حزن و اندوه گرم تعبیر میکند از فرح و خوشحالی بسیاری و ظفر بدشمن
بقر عین و خنک شدن چشم و میگوید قرت عینه یقر بکسر و فتح قاف قرة بفتح و ضم قاف
نوم الشاب الناعم ناعم از نعمت بکسر نون ماخوذ است بمعنی متنعم یعنی آنچه متنعم باشد
از مال و امثال آن یا از نعمت بفتح نون که بمعنی نفس تنعم است و گویا احتمال دوم ارجح
مقام اقربست چه گفته اند که ذی نعمة لا نعمة له یعنی بسیار صاحب نعمتی هست که او
ادراک تنعم نیست فاق الله عز و جل یقول می تواند بود که این کلام از جمله کلام امام علیه السلام
بوده باشد مؤید از آنچه کلام سابق بر آن فهم شد یعنی وسعت قبر و گشوده شدن
دری از بهشت در آن و خوابیدن بخاطر جمعی چشم و می تواند بود که تتمهٔ کلام ملکین
اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا یعنی مجاوران بهشت آن روز بهتر بدار و روی جا
و مکان و نیکوترند بحسب جای استراحت که مستقر و مقیل هر دو اسم مکان باشند
و میتواند بود که یکی اسم مکان باشد و دیگری اسم زمان کنایه از آنکه زمان و مکان
ایشان بهترین زمانها و مکانها که در خیال تواند آمد و میتواند بود که هر دو یا یکی از ایشان
مصدر میمی باشند و معنی مصدری از آن اراده شده باشد یعنی بهتر اند از روی قرار
گرفتن و نیکوترند بحسب استراحت و مقیل بر هر تقدیر ماخوذ است از محل خواب قیلوله
که در بهشت خواب نمیباشد بر معنی لازم محمول شده و مراد بآن روز که در آیت مذکور است
روزیست که در آیهٔ سابق بر آن مذکور است یعنی قوله تعالی یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین ویقولون
حجرا محجورا که بعد از آنکه کفار که اقتراح دیدن ملائکه و لقای خدا کردند و گفتند لولا
انزل علینا الملائکة او نری ربنا یعنی چرا فرستاده نمیشود بر ما فرشتگان برسالت یا بجای
محمد یا چرا نمی بینیم آشکارا پروردگار خود را تا با ما سخن گوید و بتصدیق و متابعت محمد ما را
دهد علی اختلاف التفسیر نازل شده و حاصل معنی آن والله اعلم آنست که روزی که

فرشتگان را هیچ مژده نیست آن روز مر کافران را یعنی از دو خبر که طلب کرده اند
ملایکه را ببینند و در دیدن خدای تعالی حدیث لا بشری شنوند و بگویند فرشتگان
مر ایشان را که لقای الهی بر شما حرام و باز داشته شده است و گویند این قول
کافران است که چون ملایکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای تعالی از
لقای ایشان چه شایع بوده است میان آن جماعت که چون در شهری کسی از دشمنی
و از آن رسیدی گفتندی حجرا محجورا او از شر او ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند
که مگر بگفتن این کلمه از شدت مرگ و صدمات آن خلاصی [...] خواهند یافت و این
حدیث دلالت میکند بر آنکه آن روز روز مرگ و وقت رحلت از دنیاست و مراد بملایکه
ملایکه موت اند و این معنی موافقست بقول اکثر مفسرین و بعض مفسرین آن روز را بروز قیامت
تفسیر کرده اند و ملایکه را بملایکه که موکل دوزخند و الله اعلم و ان کان لربه عدوا ای اهل
که مراد بعدو رب اینجا اعم باشد از کافر و از فاسق که در فسق مداوم [...] در روایت
شده است در کافی بطرق متعدده که بعضی از آن خالی از موثقی و اعتباری نیست
از امام جعفر صادق ع که لا یسأل فی القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا
یعنی سوال نمیکنند در قبر مگر از کسی که خالص کرده باشد ایمان را یا خالص کرده باشد
کفر را یعنی دین خود را خواه ایمان باشد و خواه کفر درست اخذ کرده باشند و تزلزل
در آن نداشته باشند و کسی که ایمان او مشوب بکفر باشد یا کفر او مخلوط بایمان باشد
آن نخواهند دانست که در قبر از و سوال کنند و بی سوال قبر محشور خواهد شد مستضعف
یا عامی عام باشد یا عارف خاص یعنی مستضعف من ذلک خود را او این مذهب
اگر چه غیر مشهور است اما بعضی باین حدیث متمسک شده باین قایل شده اند و الله اعلم
اقبح من خلق الله زیا در کلینی در ضمن حدیث دیگر که از امام جعفر صادق ع روایت شده
[...] در همان وجه واقعست که میگوید له یا عبد الله من انت فما رایت شیئا

اقبح

اقبح منک فیقول انا عملک السیئ الذی کنت تعمله و رایک الخبیث یعنی میگوید آن صورت
که ای بنده خدا تو کیستی که من نا خوش تر از تو کسی ندیده ام و او در جواب میگوید من عمل
بد توام که بدان اقدام نموده و عقیده زشت توام که بر آن بوده و نزل بضم زای نقطه دار
و تشدید یا بمعنی هیئت و صورتست فنزل من حمیم استعمال بشارت اینجا بر سبیل تهکم
و استهزاست چنانکه در کریمه فبشرهم بعذاب الیم بر آن وجه واقعست و نزل بضم نون
و زای نقطه دار خیری است که بوسط مهمان مهیا میکنند از طعام و شراب و امثال آن و این
نیز چنانچه مخفی نیست بر سبیل تهکم و استهزاست و حمیم آب بسیار گرمیست که اهل دوزخ
که تشنه میشوند بایشان میدهند که دفع تشنگی از خود بآن نمایند یا آبی که دوزخیان بدان
بدان می شویند نهایتش نزل بنابر معنی که سبق ذکر یافت معنی اول انسب است و تصلیه
یعنی در انداختن در آتشست چنانچه گویا قصد سوزانیدن دارد قال فی الصحاح صلیت
الرجل نارا اذا ادخلته النار و اذا القیته فیها القا کانک ترید الاحراق قلت اصلیته و صلیته
تصلیه انا ممتحنا و القبر اضافه شده درین فقره اسم فاعل بمفعول خود در حذف مضاف
و کلام درین تقدیر است که انا ممتحن صاحب القبر و میتواند بود که اضافه مذکور از قبیل اضافه
صفت باشد بغیر معمول مثل مضارع مصر و کریم البلد و چون این توجیه متضمن تقدیری در کلام
نیست اولی است از توجیه اول و بباید دانست که احادیث بسیار وارد است در باب
ائمه ملکین مذکور مسمی بمنکر و نکیرند و بعضی از اهل انکار این معنی کرده اند و گفته اند منکر عبارت
از خیریست که در قبر از و کافر صادر میشود مثل لرزیدن زبان در وقت سوال ملکین
و طپش دل و امثال آن و نکیر عبارت از خیری که از ملکین بعمل می آید مثل زدن بگرز
آتشین و توبیخ و ملامت میت و امثال آن پس موقنان را باعتقاد ایشان
منکر و نکیری نخواهد بود نهایتش احادیث بسیار درین باب وارد است که
صریحست در خلاف آن و الله اعلم فالق الکفانه وجه تخصیص القا و دور [...]

کفن بعد والله طاهر است زیرا که در آن ساعت وناخوشی هست که مناسبت
بحال او نیست پایان یا موخنه مرزبة معها ضربة ما خلق الله عز وجل من دابة الا اذعن لها ما
خلا الثقلین یافوخ بیای بدو نقطه تحتانی وبعد از آن الف وفاو آخرش خای نقطه دار
موضع الیت از سر که اطفال را وقتی که نزدیک بوقت ولادت آن موضع حرکت
میکند جمع آن یافیخ می آید بروزن مصابیح ومرزبة بکسر میم وسکون رای بی نقطه وزای
نقطه دار وبای یکنقطه است بمعنی عصای آهنی ومشهور بتخفیف باست قال الصحاح
الارزبة التی یکسر بها المدر فان قلتها بالمیم خففت فقلت المرزبة یعنی ارزبة بتشدید
با آن چیزیست که کلوخ را بآن میشکنند وهرگاه قلب کنی همزه را بمیم بتخفیف
با خواهی خواند وقاضی بیضاوی در کتاب شرح مصابیح که از مصنفات اوست
میگوید ارباب حدیث مرزبة را بتشدید با خوانده اند وصواب بتخفیف باست زیرا که
بتشدید با باید خواند که بدل کنی میم را بهمزه ولیکن صاحب قاموس تصریح کرده است بآنکه
مرزبة بتشدید با نیز آمده است وآنچه صاحب صحاح نقل کرده است اصلا متعرض نشده
وتذعر بذال نقطه دار وعین بی نقطه از ذعر بضم دال ماخوذ است که مرادف فزع است
ومراد بثقلین جن وانس است وسبب آنکه جن وانس را ثقلین گفته اند زیادتی شان
ایشان است نسبت بسایر آنچه بر روی زمینست از حیوانات زیرا که عرب گاهی که نفاست
نفاست وشان چیزی را اظهار نمایند اسم ثقیل بر آن اطلاق میکنند چنانچه در حدیث
انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی بنابر آنچه صاحب قاموس میگوید بر این معنی حمل آمده
ومعنی حدیث اینست که بدرستی که گذاشته ام در میان شما بعد از خود ثقلین را که
کتاب خدا وذریه منند بعد از من بایشان اقتدا کنید وایشان را وسیله نجات ودین
خود سازید وبعضی گفته ثقلین نامیدن جن وانس بواسطه زیادتی وگرانی ایشانست
نظر بسیار حیوانات وبعضی گفته اند بواسطه ثقیل بودن ایشانست بتکالیف شرعی

زیرا که آن

زیرا که آن بانواع بسیار میگردد پس میتواند بود که عدد انواع آن در
واقع نود ونه باشد وهر یک از آن بعینه در آن نشاة متبدل بماری شود وبعضی
از ارباب حدیث در تخصیص عدد ماران مذکور بنود ونه وجه ظاهری افاده
کرده اند که حاصل آن اینست که در حدیث وارد شده که ان الله تعالی تسعة و
تسعین اسما من احصاها دخل الجنة یعنی مر حضرت عزت را تعالی وحده العزیز
نود ونه نامست که هر کس احصا کند وضبط نماید آنرا داخل میشود به بهشت
ومعنی احصا وضبط آن اینست که تصدیق نماید واذعان کند باتصاف خدای تعالی
بجمیع آنها ونیز روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه وآله که ان لله
مایة رحمة انزل منها رحمة واحدة بین الجن والانس والبهائم واخر تسعة وتسعین
رحمة یرحم بها عباده یعنی حضرت عزت را صد رحمت که یکی را از آن نازل ساخته
است در میان جن وانس وبهائم ونود ونه رحمت دیگر را گذاشته است
که در آخرت شامل بندگان خود سازد وایشان را بآنها بیامرزد پس از حدیث
اول معلوم شد که حضرت عزت بیان کرده است از برای بندگان خود
مراتب معرفت خود را به نود ونه نام مبارک خود واز حدیث دوم ظاهر شد که مر بندگان
را نیز خدای نود ونه رحمت با معیت پس چون کافر از این هیچ یک از
اسمای نود ونه معرفت حاصل نیست بازای هر اسمی نود در مقابل هر رحمتی که در
حدیث دوم از برای مومن در آن نشاه خواهد بود بجهة کافر ماری مخلوق شده تا
که آزار وایذای او میکرده باشد اینست حاصل وجه مذکور وهو کما تری نمایش اول
آنست که بخاطر خطور کند که بسیار هست که بر بر فرش نشینیم بعد از دفن ومأکن
می اندازیم اصلا خبری از سوال وجواب مذکور وخطاب وعتاب نکیرین ما نمیبینیم
وبسیار هست که قبر را می شکافیم ومی بینیم میت را در

بی آنکه ظاهر شود که او را نشانیده‌اند و ازان حال خبر داده و احلام ماری و عقربی
که در گرد و پیش او جمع باشند چون تصدیق توانم کرد امری را که مشاهده و
عیان دلالت برخلاف آن داشته باشد پس بباید دانست که نشنیدن ما
سوال و جواب قبر را و ندیدن ما حیات و عقارب مذکور را در عالم ملک و شهادت
عالم مشاهده و عیان مانع نمی‌آید از تصدیق بآن چه تحقق امور مذکوره در عالم ملکوت است عالم
غیب و این گوش و چشم را قابلیت آن نیست که استماع و مشاهده امور ملکوتی
نماید بلکه ادراک مذکور را حس دیگر هست غیر این حواس نمی‌بینی که صحابه رضوان الله علیهم
بسعادت خدمت پیغمبر صلوات الله علیه و آله استسعاد داشتند ایمان آورده بودند
بآنکه جبرئیل علیه السلام بران حضرت نازل میشود و اذعان کرده بودند بآنکه حضرت مشاهده
او میکنند و باهم مکالمه مینمایند و حال آنکه ایشان با آنکه حاضر بودند او را نمی‌دیدند و آواز
مکالمه ایشان را نمی‌شنیدند پس اگر ایمان باین معنی نیاوری و تصحیح اصل الایمان
و تصدیق ملائکه و وحی و نزول جبرئیل علیه السلام و امثال آن از تصحیح ایمان بعذاب قبر نیز
کوشش کن که آنرا بدست آری و اگر ایمان آورده و تجویز آن کرده که انبیا علیهم السلام
مشاهده چیزی نمایند که دیده امت را قابلیت مشاهده آن نباشد و چیزی را
بشنوند که امت آنرا نتوانند شنید ایمان بعذاب قبر نیز بیار و تجویز این
بکن که میت چیزی ببیند و بشنود که ما نبینیم و نشنویم و از جمله اموری که صورة استبعاد
ترا در آن میکشد آنست که فکر کنی بحال کسی که در عالم خواب در مجلسی که جماعتی
نشسته‌اند می‌بیند که مار و عقرب بسیار بگرد و پیش او در آمده او را می
گزند یا جمعی از اهل عذاب او را العذاب و عقاب بسیار مبتلی داشته می‌آزارند
پردردی او می‌کند و آواز آنها نهایت الم و آزاری
اثنای خواب از شدت آن الم و ایذا فریادهای مهیب

از و میرسد

از و میرسد و بدن او بلرزش در آمده و عرق بر رو می‌نشیند و حال آنکه مردمی که
نزد او حاضر‌اند آوازی نمی‌شنوند و نه چیزی را از مار و عقرب مذکور و کسانی که او را می
آزارند به بینند پس قیاس کن برین حالت عذاب قبر و مار و عقرب آنرا و بآن ایمان
بیار و غرض ازین تمثیل مجرد تشبیه این حالت بآن حال و تنبیه بر امکان آن نه آنکه مار
و عقرب قبر مانند مار و عقرب خواب وجود آن در عالم خیال است و در خارج تحقق
ندارد و هیهات هیهات چه جای آنست زیرا که تحقق وجود آن در خارج بمراتب
اشد و اتم از وجود مار و عقرب بیداریست بلکه نسبت حیات و عقارب بیداری
بآن از قبیل نسبت حیات و عقاب عالم خوابست بحیات و عقارب بیداری قال
الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا **شعر** مردمان غافلند از عقبی ◦ همه گوئی بخفتگان
مانند ◦ ضرر و غفلتی که می‌ورزند ◦ چون بمیرند آنگهی دانند. **تنبیه دوم**
بباید دانست که عذاب قبر که عبارت از عذابیست در برزخ ما بین موت
و قیامت متفق علیه جمهور امت است و اکثر ملتها بآن قائلند و از اهل اسلام
کسی انکار آن نکرده مگر گروهی اندک که در معرض اعتنا و اعتبار نیستند و اجماع
امت برخلاف ایشان منعقد است و احادیث نبوی بطریق مخالف و موالف
درین باب متواتر المعنی چنانچه از حد ضبط و شمار متجاوز است و شیخ بزرگوار محمد
بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بسیاری را از آن از طرق اهل بیت
علیهم السلام روایت کرده است و همچنین شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب
امالی و غیر آن از مصنفات خود و کتاب مشکاة و مصابیح از طریق اهل سنت
نیز بر بسیاری از آن اشتمال دارد و آیات قرآنی نیز معاضد آنست مثل
قوله تعالی **کیف تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه
ترجعون** یعنی چگونه کافر میشوید بخدای تعالی و ایمان نمی‌آورید بوحدانیت او

وحال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که اثر احیات نبود پس زنده کرد این
شما را بنفخ روح در بدنهای شما پس از این بمیراند شما را چون اجلهای شما در رسد
بعد از ان باز زنده گرداند شما را پس بسوی او بمیراند شما را و باز گرداند و بسوی برانگی
مجازات زیرا که خدای تعالی درین آیه رجوع و بازگشت بسوی او را که عبارت از
برانگیخته شدن در قیامت است عطف کرده بثم بر دو زنده گردانیدن پس
یکی البته در قبر خواهد بود چنانچه جمعی از مفسرین بر آن رفته اند که از انجمله محرر ارادت در
تفسیر کبیر و هر کس قایل شده است بزنده شدن در قبر قایلیت بعذاب قبر پس مدلول
آیة تحقق عذاب قبر باشد و قوله تعالی حکایت عن آل فرعون النار یعرضون علیها
غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب
یعنی فرو گرفت آل فرعون را آتش عرض کرده میشوند بر آن بامداد و
شبانگاه و روزی که قیامت قایم شود و گویند فرشتگان ایشان را که در آرید
ای کسان فرعون در سخت ترین عذابی که آن عذاب جهنم است زیرا که عطف در آمدن ایشان
باشد عذاب در روز قیامت بر عرض ایشان بر آتش هر بامداد و شبانگاه تقاضای
آن میکند که عرض بر آتش مذکور غیر عذابی باشد که در قیامت است و آن نخواهد بود مگر در قبر
و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که هذا فی النار البرزخ قبل
القیمة اذ لا غدو و لا عشی فی القیمة یعنی این عرض بامداد و شبانگاه بر آتش در
برزخ خواهد بود پیش از قیامت زیرا که بامدادی و شبانگاهی در قیامت نیست بعد
از ان امام علیه السلام فرمودند که مگر نشنیده قول خدای عز و جل را که یوم
یقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب کنایه از انکه عطف بر تقاضای
آن میکند که عرض مذکور در برزخ باشد نه در قیامت و قوله تعالی و من اعرض
عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی یعنی کسی که اعراض کند

بود

دروی

و روی بگرداند از یاد من پس بدرستی که مر او راست زیستن تنگ و زندگانی ناخوش و حشر
میکنیم او را روز قیامت نابینا گروهی چیز از ان چند که مر جهنم و اصناف عقوبتهای آن را که اکثر
مفسرین گفته اند که مراد بزیستن تنگ و زندگانی ناخوش عذاب قبر است بقرینه ذکر قیامت
بعد از ان و نمیتواند بود که مراد بان زندگانی دنیا باشد بواسطه آنکه بسیاری از
کفار را زندگانی دنیا خوشگوار است و ناخوشی و تنگی ندارد و مومنان را بر خلاف
آن زندگانی است در کمال ناخوشی و تنگی چنانچه حدیث مشهور الدنیا سجن المومن و جنة الکافر
ناظر بر آنست و قوله تعالی فی حق قوم نوح اغرقوا فادخلوا نارا یعنی غرق شدند
پس داخل شدند آتش را زیرا که فا چنانچه مشهور است از برای تعقیب بی تراخیست
و ظاهر است که در آمدن ایشان بآتش قیامت متصل نیست بغرق شدن ایشان پس مراد
از ان آتش برزخ باشد و اگر مراد حضرت عزت تعالی شانه در آمدن ایشان بآتش روز
قیامت می بود مناسب این بود که عطف آن بر غرق شدن بثم واقع شود نه
بفا چنانچه مخفی نیست نمایش سیوم اشتهار یافته در کتب کلامی استدلال بر
وقوع عذاب قبر بآیه کریمه ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا
فهل الی خروج من سبیل یعنی میگویند کافران روز قیامت که ای پروردگار
ما بمیرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار پس اعتراف کردیم ما بگناهان خود که
انکار بعث بود و تکذیب پیغمبر تو در آن آیا هست بسوی بیرون شدن از ان باری
رانمدن از آتش دوزخ که بسبب آن استحقاق آن یافته ایم هیچ راهی یعنی طریقه که با آن
سلوک کنیم و از دوزخ رهایی یابیم و تقریر استدلال مذکور برین وجهست که حضرت
عزت حکایت کرده است درین آیه از کلام ایشان بر وجهی که مشعر است بر تصدیق
و اعتراف ایشان بدو میرانیدن و دو زنده گردانیدن یکی میرانیدن در دنیا خواهد بود
بعد از حیات و یکی در قبر بعد از سوال منکر و نکیر و یکی زنده گردانیدن در قبر خواهد بود بواسطه

سوال مذکور و یکی در قیامت بواسطه جزا دادن اعمال و سکوت از زندگی دنیا
که از ایشان واقع شده و تمام آن سزده اند بجهة آنست که غرض ایشان ذکر زنده گردانیدن
میت که ایشانرا بسبب آن زیادتی قدرت الهی معلوم شد بر بعث و بر تحقیق
ایشان و از این جهت است که بعد از آن گفتند فاعترفنا بذنوبنا اعتراف کردیم بگناهان
که بسبب انکار بعث مارا حاصل شده و زنده گردانیدن در دنیا ظاهر است که بر وجهی
میت که ایشانرا سبب معرفت مذکور بوده باشد تا اعتراف بگناهان ایشان از
سبب مذکور بر آن متفرع تواند شد و میر سید شریف در شرح مواقف گفته است تفسیر
این آیت برین وجه میان مفسرین شیوع تمام دارد و این چنین از ایشان اشتهار
یافته است بعد از ان گفته است و اما حمل میرانیدن اول بر مخلوق شدن این
اجسام بی حیات در وقت نطفه و علقه بودن و میرانیدن دوم بر میرانیدنی که بعد
از حیات دنیاست و حمل زنده گردانیدن اول بر حیات دنیا که بعد از ان
حالتست و زنده گردانیدن دوم بر حیات قیامت مردود است بانکه میرانیدن بخفی
نزار و مگر بعد از حیات و پیش از حالت نطفه و علقه حیاتی نبوده است و بانکه باین
حمل قایل نشده اند مگر گروهی اندک از مفسرین و اعتماد بر قول اکثر است تا اینجا بود در جمله
کلام او در شرح مواقف و از آن معلوم شد که تفسیر بر وجه اول را مشهور و قول اکثر
و تفسیر بر وجه دوم را شاذ و قول اقل بخاطر میرسد که قضیه بر عکس است چه بعد از تتبع
کلام اعاظم مفسرین ظاهر میشود که آنچه او شاذ و قول اقل دانسته میان ایشان مشهور
تر است و شیوع آن بیشتر و آنچه او شایع و مشهور گفته شاذ است و اقل و گویا
این حکم از و سهویست که بر قلم او رفته است زیراکه از تفاسیر مشهوری که در میان
[illegible] از علمای عصر بر آنست کشاف علامه زمخشریست و مفاتیح الغیب امام فخر رازی
که بتفسیر کبیر اشتهار دارد و معالم التنزیل بغوی که در میان اهل عربیت بتفسیر [illegible] مشهور است

اکثر

و گویا حکمت در آنکه ایشان آواز عذاب قبر را نشنوند آنست که اگر بشنوند
احوال آن نشار مر ایشانرا بدیهی خواهد شد و فایده تکلیف که امتحان و آزمایش
ایشان است در بندگی بر تکلیف ایشان مترتب نخواهد بود و احادیث بسیار
بطریق شیعه و اهل سنت وارد است که اشعار بر آن دارد که حیوانات عجم آواز عذاب
قبر را میشنوند و احساس آن مینمایند از انجمله روایت شده است از امام محمد باقر ع
که آن حضرت فرموده اند قال النبی صلی الله علیه و آله انی کنت انظر الی
الابل والغنم وانا ارعیها ولیس من نبی الا وقد رعی الغنم فکنت انظر الیها وهی
فی المکینة ما حولها شیء یهیجها حتی تذعر فتطیر فاقول ما هذا واعجب حتی جاءنی جبرئیل ع
فقال ان الکافر یضرب ضربة ما خلق الله شیئا الا سمعها و یذعر لها الا الثقلین
یعنی پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند بدرستی که بودم من که میدیدم بسوی
بعضی شتران و گوسفندان و حال آنکه من شبانی ایشان میکردم و نبوده است
هیچ پیغمبری که شبانی گوسفند نکرده باشد پس بودم من که نظر میکردم بسوی ایشان
و ایشان ممکن و مجتمع بودند در مکانی که داشتند و در حوالی ایشان چیزی نبود که باعث
تفرقه و رم کردن ایشان شود پس دیدم که ناگاه رم کردند و متفرق شدند بخود گفتم
آیا چه چیز است این و تعجب میکردم تا آنکه جبرئیل امین ع بر من نازل شد و گفت
بدرستی که کافری را در قبر ضربتی زده اند که نیافریده است خدای تعالی چیزی را مگر
آنکه آواز آنرا میشنوند سوی ثقلین یعنی جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدن
ایشان نیست و روایت شده است در کتاب کافی از زید بن ثابت که گفت
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله فی حایط لبنی النجار علی بغلة له و نحن معه اذ حادت
[illegible] وکادت تلقیه و اذا اقبر ستة او خمسة فقال صلی الله علیه و آله من یعرف
[illegible] هذا الاقبر قال رجل انا قال فمتی مات هولاء قال فی ال[illegible]

لهم دار السلام

تبتلی فی قبورها فلولا ان لا تدافنوا لدعوت الله ان یسمعکم من عذاب القبر
الذی اسمع منه یعنی وقتی رسول خدای صلوات الله علیه و آله در محوطه
نجار بر استر خود سوار بودند و ما با آن حضرت بودیم که ناگاه استر مذکور رم
کرده در هم گردید چنانچه نزدیک بود که حضرت را بیندازد که درین اثنا نظر مبارک بر
چند قبر افتاد که عدد آن شش تو یا پنج بود پس حضرت صلوات الله علیه و آله از صاحبان
قبور مذکور استفسار کردند و فرمودند که می شناسد ایشان را مردی گفت من
میشناسم حضرت از او پرسیدند که در چه زمان مرده اند ایشان عرض کرد
در زمان شرک و کفر حضرت فرمودند بدرستی که این گروه مبتلی اند در قبرهای خود
بعذاب اگر نمی بود خوف اینکه شما از دفن یکدیگر باز ایستاده در مقام سوختن
و بدریا انداختن یا بسباع و هوام دادن موتی خود در آیید از ترس آنکه
مبادا او نیز چنین شود و بترسید بهم کرده شماتت یکدیگر می نموده باشید که پدر فلان بعذاب
گرفتار است یا خویش فلان را از دنیا عمل این بود که در قبر بر این وجه عذاب
میکنند و امثال این امور هر آینه دعا میکردم بدرگاه احدیت که بشنواند شما را از
عذاب قبر آنچه که من میشنوم از آن و تسلیط الله علیه حیات الارض و عقاربها وارد
شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق ع که ان الله یسلط علیه تسعة و تسعین
تنینا لو ان تنینا واحدا منها نفخ علی الارض ما انبتت شجرا ابدا یعنی بدرستی
که خدای تعالی مسلط میسازد بر کافر نود و نه مار بزرگ که اگر یکی از آن ماران نفس
بر زمین دهد دیگر هرگز زمین گیاه نرویاند و اهل سنت نیز روایت کرده اند همین عدد
خاص را از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و بعضی از اصحاب حال گفته اند که هیچ عجب
[illegible] ان با این عدد خاص چه لیکن باشد که عدد ماران مذکور بقدر عدد
[illegible] منشا کبر و حسد و حقد و سایر اخلاق زشت و صفات ناپسند

لهم دار السلام

لهم دار السلام

